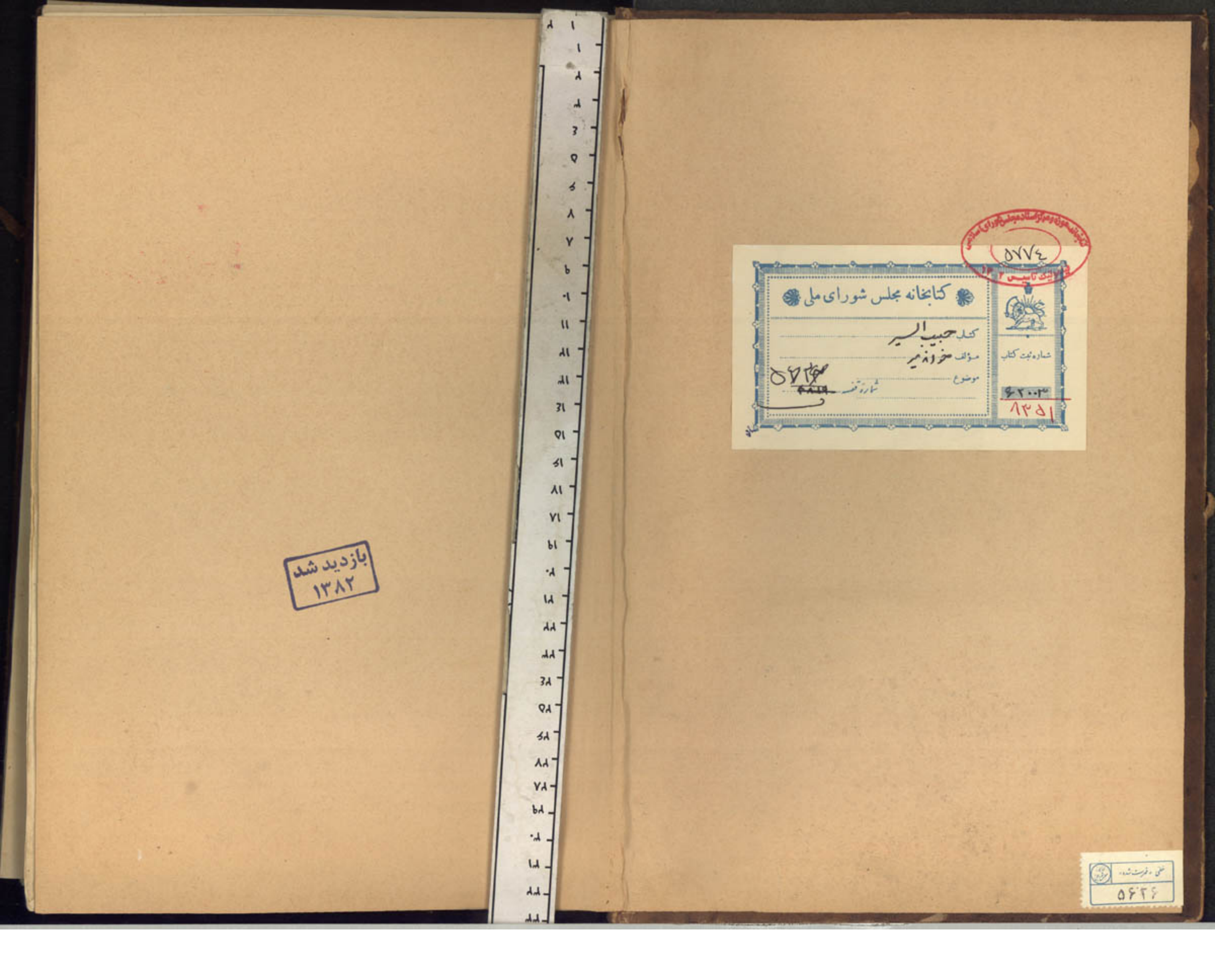
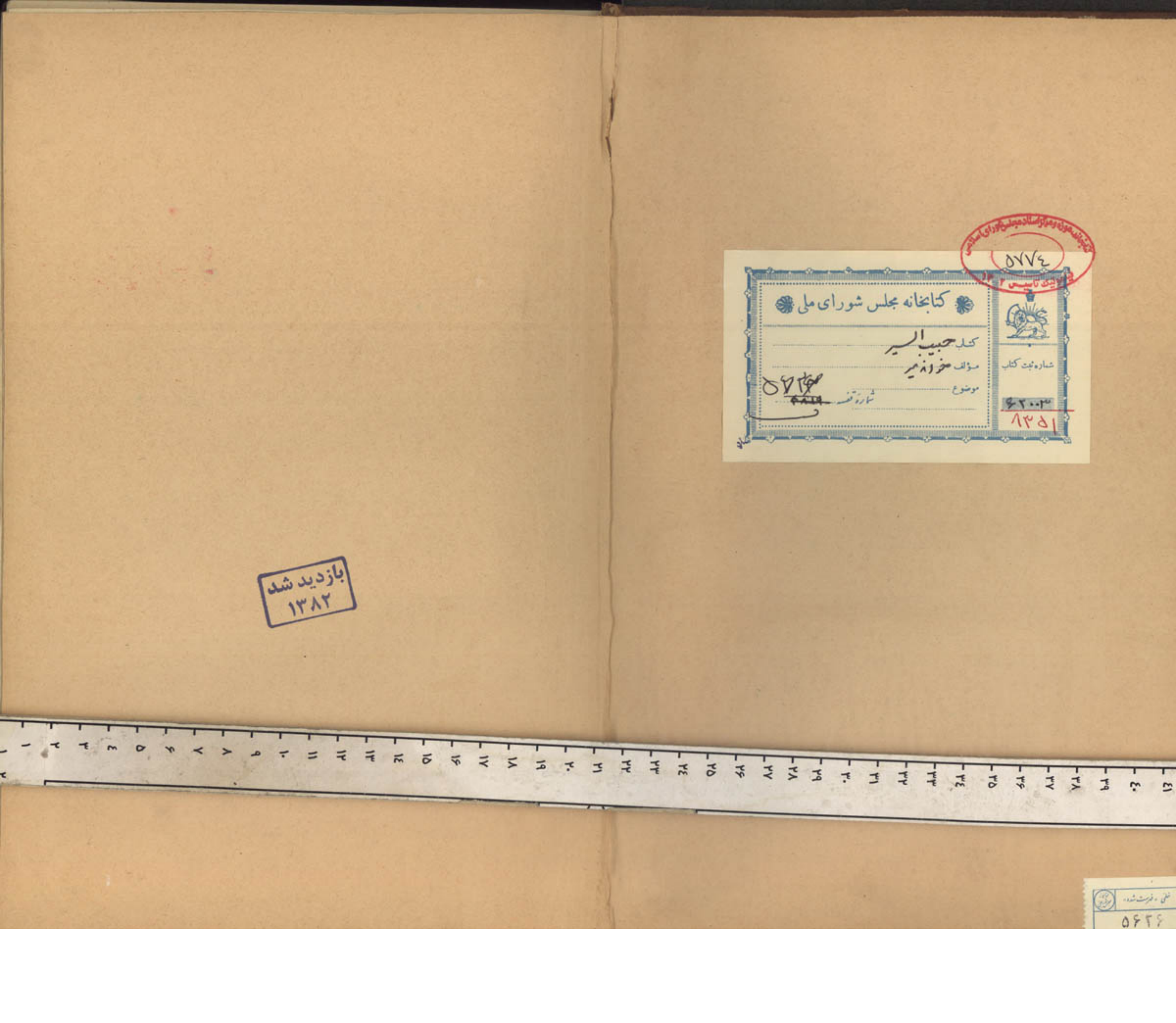
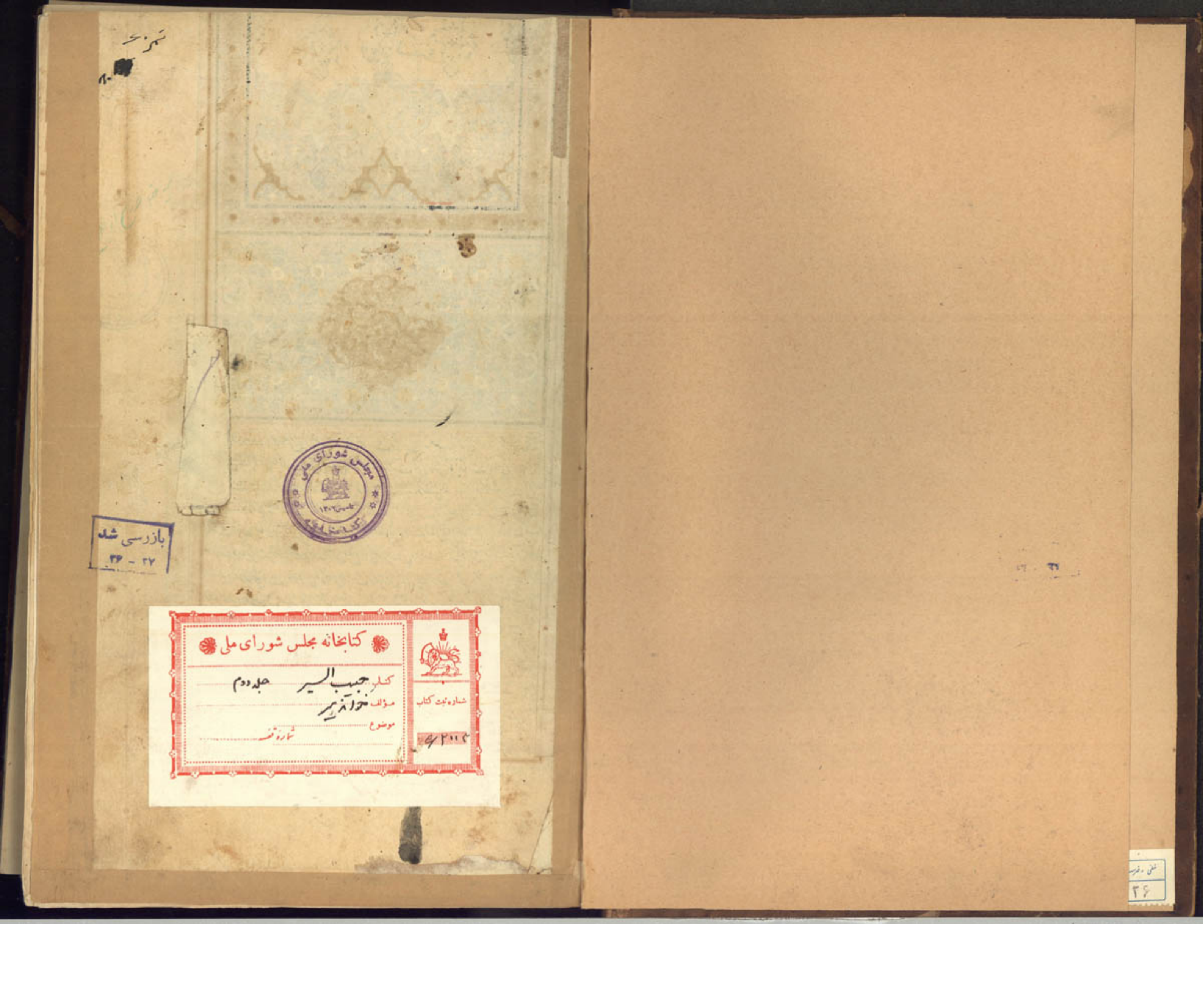




بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حبیب السیر
مؤلف خواندمیر
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۲۰۰۳
۸۳۵۱
۵۷۷۴
۵۶۴۶


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حبیب السیر
مؤلف خواندمیر
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲


مجلس شورای ملی
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حبیب السیر جلد دوم
مؤلف خواند میر
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۲۰۰۲


وبه نستعین
المجلد الرابع
من کتاب حبیب السیر

دولت و اقبال الغار نموده در شب سه‌شنبه صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان درآمد و میرزا یادگار محمد جهان دولت
روانی نموده و در اواخر همان سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقابله دست داد
و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد پس از آن از کنار آب گرگ
تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمایه در غایت دولت و اقبال و نهایت
جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهة عارضه مفاصل
عام بهمای ادبار و گردون غلام از رفت رایات مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
در شعبان سال نهصد و در منزل [illegible] میان آن چشم و چراغ دودمان صاحب قرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان
نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین
قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت
مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم
ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت نموده و بعد از
وصول بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن سپهر پادشاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه سنه
مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سبیل استقلال قریب [illegible]
و ملک خراسان و قندهار و سیستان و جرجان سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبدالله اخطب
و خواجه شمس الدین محمد المروارید و خواجه علاء الدین علی الصائغی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه قوام الدین نظام الملک الخوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد
الکرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی شکان و خواجه عطاء الله و خواجه حبیب الله و سید
زین العابدین و خواجه جلال الدین قاسم قوچودی در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین
حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد اندخانی و
خواجه غیاث الدین شاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروی و میرک جلال
الدین قاسم و ولد مولانا محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق
الخوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین ابراهیم سلطان امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت
صعود نمودند و چون نجلی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سحر نگار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات
وقایع آنحضرت خواهد تافت و منه الاعانة و التوفیق گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر
ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا از کرایم نعم و جسایم آلاء ایزد عز و علی بعضی

ازعلی

چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و محمد علیا بپایه سریر اعلی معاودت نمودند
هنوز سخن تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک پیدا می‌نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود را گذاشته
اقدام بیوفایی پیش نهاده پیوستند بنابر آن سلطان سعید در نیمروز شانزدهم رجب عنان عزیمت و تعب روی بصوب فرار
آورده و پسران حسین بیک بتکاپو شتافته و انجاب گرفته نیم‌شب باردوی خود رسانیدند و محافظان بسیار سپرده
محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت دولت فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک
بارگاه جلیله شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده بنحوی شکایت بر زبان آورد و
سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرموده مجلس انجمن نمود امیر حسن بیک نمیخواست که بجان آن خسرو عالی
شأن آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را یراق داده بطرف خراسان بازگرداند اما بعد از قیل و قال امرا و اعیان [illegible]
شروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان خاطر بر قتل او قرار داده او را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده شرط
استقبال بجای آورده و آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه درآمده محصلان سلطان سعید را
بازگردانیدند و هم آنجا شربت شهادت چشانیدند — دریغا که آن شاه عالی نژاد — که در عدل مثلش گیتی نزاد
بتیغ ستم نقد جان برفشاند — از و غیر افسانه چیزی نماند — بخاک خوبان ایران دشت نیست — بخون شاهان
در این طشت نیست — جهان با همه زینت و رنگ و بوی — نیرزد بدین رنج و آسیب او

در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب
حرکت داد علامات ادبار سنجر در عسکر نکبت آثار بکمال وجهی ظهور یافت یوم [illegible] جنبه داموا [illegible]
جنیبه جلوه گرگشت ما فغان نفیر صعود کبر ابر و وزیر برباد و بر از ایوان کیوان درگذشت — فرو ماندگان را
در آن ستیز بروی رهایی پای گریز — سپاه از عقب آن لشکر امیر حسن بیک بر یک سان تاراج دست خدنگ خون‌فشان
در شعب لشکرگاه تاختند و اغاز غارت و تاراج کرده بنابر جمعیت ترک و تازیک را از پا درانداختند اما منصور خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاهی بر جای بود که ابوالنصر امیر مظفر الدین حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرموده و سواره
بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را نصب کرده و نفایس و خزاین را مضبوط ساخته بعد از آن روی بسرانجام سایر مهمات آورد
بنفس مبارک بجمع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسیر خراسانیان افراط نموده مشغول گردید و چند کس از آن قوم را تیر
زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمه اوزبکان و یراق خراسان از عسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه سعید شهید
در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر منقبتان را در سایه عنایت نجات خویش جای داد و ابواب مرحمت و عاطفت
بر روی روزگار آن بیچارگان گشاد از امرای عظام و صدور عالیمقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود و سکه و امیر حسین
و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه در سلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت

بزرگ عبد الرحیم بواسطه بعضی نخالفت‌ها که گرگ گفته بود کشته گشته سایر سیدان نجات یافتند و بعضی از ایشان وزارت
میرزا یادگار محمد اختیار کرده بعضی روی بخراسان نهادند و هشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند
و از وزرا سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آن خبر
بدرگاه پادشاه جمجاه شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق
ضبط اموال مشغول بود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه نمود

در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم کشید یازده پسر یکتا گوهر
بوده اند تیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا شاهرخ میرزا اولغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان
خلیل میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نونهال بمرتبه سلطنت و فرمانروائی رسیدند و اسامی ایشان اینست
میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ و میرزا اولغ بیگ و چون تفاصیل وقایع این چهار پسر بزرگوار ستوده خصال
راقم حروف را معلوم نبود خامه دوزبان بر تحریر کلی از احوال ایشان اختصاص یافته و هر یک را که پیشتر بسلطنت رسیده
در ذکر تقدیم میدهد اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه
در دار السلطنه سمرقند از دختر آورده بو غازخان که بحسب نسبت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود
نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحب قران را بدان قرة العین پادشاهی مفوض ساخت
درجانی بیگ و ولدای برادر خردتر سلطان بیگ کاشغری را باین شاهزاده متوقر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا
برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آن خسرو صاحب تایید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بوده با رعیت
و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک می‌نمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه گذشته چون
بحدود اندخود رسید خبر استیلای خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند
معطوف گردانید و کلمه الصفا و صفا مال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی
چهار نوبت با مخالف محاربه افتاد اول با برادر خردتر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی امن و در آن معرکه
سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت بکفران نعمت گرفتار گشته بوادی هزیمت شتافت دیگر بار با برادر خردتر خود عمر شیخ میرزا
در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و ازوز نیز نیر فتح و فیروزی بر پرچم علم آن حضرت تافت سیم آنکه نوبتی
دیگر سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بخانیکه مشهور است قصد سمرقند نموده بنواحی شکنت را معسکر
گردانید و لشکر مغول اطراف ترکستان حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده
سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شده در تل بعضی از مغولان جانقوچی را
گرفته کنار آب که محل نزول چریک سلطان محمود خان بود رسیدند هر دو لشکر از یکدیگر متوهم شده از آنکه باستقبال

آلات

آلات حرب پردازند سرطایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی
خلاف نهاده و اسپ جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال رجال
دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان گران بصوب معسکرش انعطاف داد و در نواحی ارسلاق تلاقی فریقین
روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت نمود و در سنه ۸۹۹
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق
کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال نمودند و سلطان محمود خان از جانب
شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه نمودند در اثنا واقعه از
غرابت دستان دو عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم
ماه مبارک رمضان از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان پاکش در متنزهات بهشت برین آشیان ساخت
و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجدتر شد و از اینه و خجند و مرغینان گرفته در چهار
فرسخی اندجان منزل گزید و فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله بحث گزارش خواهد یافت
و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت
نمود و بعد از قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی گشته آن
پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اتیه در کنار آب اقسو شعله حیاتش
بزلال اجل منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد
میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و ارشاد موصوف بود و در ادای صلوات کمتر شرایط استحکام
بتقدیم رسانیده در هیچ وقتی از اوقات ترک ننموده و همواره مضمون آیه اوفوا بالعقود را مطمح نظر علا ارادت داشت
و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بودی بر آن خاطر عاطر نمیگذاشتی اگرچه در معارک بنفس
نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن پادشاه
جهانبانی بظهور میرسید در فن تیرانداختن و تیغ زدن یگانه فن و در انداختن نیز فائق بود و تیر گرسنش
در هدف اوقات بهدف مقصود رسیده خطا نمی‌نمود و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی بیست
یکشبانه‌روز در مجلس نشسته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت
انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی سوی آنکه مرحمت نصب العین ضمیر
مهرپرورش بودی و در سخن گفتن لطافت را کار بتجویز نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحباله نکاح

دراورده او را حق سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرده اسامی ازواج آن خسرو تخت و تاج بر ترتیب است
که مسطور میگردد مهر نگار خانم بنت یونس خان دوم ترخان بیگم که نسبش با میرزا ترخانی می پیوست سوم قتق بیگم
که کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمد اتصال می یافت پنجم لطیف بیگم
بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزاده سلطان ارغون اما اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند
و هر دو خردسال از عالم انتقال نمودند از جمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند
و یکنفر از حبیبه سلطان بیگم بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم بود که او را قراکوز بیگم میگفتند و قراکوز بیگم در
در زمان حیات سلطان احمد بحباله نکاح سلطان محمود خان در آمد بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیگ
سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر
بحباله نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاهی ظهیر الدین محمد
بابر بسر برده چهارم سلطانم بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورد اما دختر پنجم که از حبیبه
سلطان بیگم تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
راه یافت و بعد از چندگاه دختری از وی در وجود آمد و مادر هم در آن ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم
گشت

ولادت با سعادتش در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد
سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی
معروف تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدا و رمح دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار
رافع لوای اولیای ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مطلع تراب طالع و فروغ تدبیر
صواب نمایش چون ماه شب چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع دراکش دراک حقایق معانی و ذهن پاکش
جامع دقایق نکته دانی کف دریا وش کافل مصالح افاضل و عوام انعامش شامل شرایف و اماثل   و انشاء
بود زیب مجلس دیرار   نور رایش چو مهر عالم گیر   کف جودش چو ابر گوهر بار   جوهر طبع او نکو آثار
و آن شاهزاده عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بی انباز باستان نعمت امن و فیض
صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه بدار السلطنه هراة رسیده
مدتی بسپاهی گری و رعیت اشتغال نمود و روز جمعه سیم در مسجد جامع البلد خطبه بنام صاحب قران امیر تیمور گورکان
و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و هر دو واسطه چتر و افسر جهان بسور سلطان
ابوسعید بحقیقت پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای زحمه و نوازی اوج فلک زرنگاری رسانیدند

بگردید عالم زآتش خویش   که آمد عجب شکل صعب و پیش و صباح شنبه چهارم که ترک آن قلعه اختیار الدین
باغی گشت و مردم شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر درگذشت بنابران بر وقت
استصواب سلطان محمود میرزا باتفاق امیر بیار مغول و امیر خسرو علی جمعی دیگر از سالکان طریق کیدل از دروازه
خوش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند آورد و بعد از وصول بآن بلده فردوس مانند میرزا سلطان احمد
از ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر کشاد و چندگاهی میانه برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر
میرزا سلطان محمود در روزی بهانه شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه
و بعضی دیگر از بیقوار و از کاه راه حصار شادمان پیش گرفت بعد از وصول بقصبه امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم
آن ولایت بود میرزا سلطان محمود در آن سلطنت بر داشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان
و قندز و بدخشان تا کوه هندوکش علم سلطنت بر افراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانروایی خود لشکر
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برده با کفار آن دیار لوازم غزو و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب
بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با
سلطان حسین میرزا مکرر جنگ و صلح اتفاق افتاد و چنانچه در اثنای بیان وقایع آینه خامه دو زبان شرح آن
حالات زبان خواهد گشاد و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد وفات یافت
سلطان محمود میرزا بنابر استدعای امرای عظام از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجه کمال
رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاده باستمالت امرا و ارکان دولت
پرداخته اسباب عیش و عشرت بر کشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگ سلطان
سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت
بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انام از حادثات
در ضمان امان بوده آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد و امجاد حضرت خواجه نیز رسید و چون
سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و در مصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید
رخسار جسارت می نمود و ارکان دولت او نیز مرتکب انواع فسق و فجور میگشتند و دست ظلم و تعدی بر
بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط مرحمت از ماوراء النهر برچیدند سمرقندیان که قریب بیست و شش سال
در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغبال گذرانیده بودند از شنیدن امثال این امور مضطرب شده زوال
آفتاب اقبال آن پادشاه با استعجال از حضرت ذو الجلال سوال نمودند و تیر دعا بهدف اجابت رسید

در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال
مدت دولت اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب امارت پناهی عمدة الصلحاء مولانا عصام
الدین خافی قیام می نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب نمای والد مسعود او در آن
خواجه حسام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان
محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر کلان آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم
دختر امیر بزرگ ترمذی است و دوم بایسنقر میرزا که از پاشا بیگم تولد نمود و سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره
بیگی آغاست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر بزرگ مذکور و سلطان
حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان ویس میرزا که به خان میرزا اشتهار یافت
و والده خان میرزا سلطان نگار خانم بود بنت یونس خان

تولد آن شاهزاده سعادتمند در دار السلطنه سمرقند روی نمود فی شهور سنه ۸۹۰ و سلطان محمود میرزا از دیدن آن قرة العین سلطنت ابواب جشن
و سرور برگشاد و آن مولود عاقبت محمود در مهد خلافت و کامرانی در حجر عاطفت مهربانی پرورش یافت چون
بسن رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار او را وداع کرده روی
بهرات آورد، چون منزل بدرگاه مرکز رایات نصرت آیات گشت قاصدی از پادشاه میرزا اعلی باردوی عالی رسید
و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جشن سنت ختان فرزند عالیشان طوی و جشن بر وقوع خواهد
انجامید و ضمیر ارزو متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت زینت باشد
بنا بر علی هذا عمر شیخ میرزا بسده سنیه والا مراجعت نمود و بعد از انقضاء ایام نشاط و انبساط بمناسبت
شارکت اسمی که خاطر اشرف اعلی خطور نمود که بنحوی که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان حکومت
مملکت فرغانه را که عبارت است از اندجان و توابع آن به پسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت نموده بود لایق
آنکه ما نیز ایالت ولایت را به عمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته
منصب اتالیقی آن درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزاده صاحب سعادت
بمقتضای دولت و اقبال بملک فرغانه که مشتمل بر هفت قصبه معموره است شتافته اخشیکت را که حالا ماشی
در سوابق ایام خسی گشته بود، و بنابر تخفیف و ترحم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملک ساخت و خانه از
شیوه ستوده، نواب کامیابش بظهور رسید اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه
داروغه تعیین کرد و در اجابت ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد

مسرت حاوی بی پایان شد   مراد خاطر او در کنار شد

و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام
حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و موجه خیال
کشورستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و بر تقیاس احیانا بطرف مغولستان
لشکر میکشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار میگردید بدین جهت میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار
ارتفاع می یافت و نایره خلاف و عناد کانون درون مغول ازاتش می یافت مع ذلک چند نوبت یونس
خان بملاحظه حقوق فرزندی نسبتی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبیده و مراسم انسانیت مرعی داشته
چند ولایت اضافه الکای موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ میرزا از آن زیاده بود بزلال
انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله
و مقاتله نمود وقوع نخست اول با والد عالیقدر حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان
بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید بحسب مشیت
حی قدیم نسیم فتح بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان
بردند آنحضرت را عرق ابواب نسبی در حرکت آمده طریق عاطفت و مروت سلوک داشت و میرزا عمر شیخ
گورکان را مشمول التفات و عنایت بوالاکشش [illegible] دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قبایل اوزبک از حوالی
سمرقند تاخته باموال فراوان از چند و چون بطرف منازل خود مراجعت کردند این خبر بسمع آن خسرو گیتی ستان
رسید با فوجی از سپاهی چون کینه کوش و بهادران جوشن پوش بتکاپوی اوزبکان توجه فرمود و بر آب ایلش
برروی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید آن جماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار
گردانیدند و در کنار آب بین الجنبین آتش قتال اشتعال یافته بجا د حمله صرصر اثر نخل قامت بسیاری
از فرومایگان [illegible] بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ ... بر جوش
از دیده و دل پهلوانان کشاد و در آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقه پرچم آن مهر سپهر سروری در
اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیان را باز گردانیدند و بی
شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بیکران عهد از سمرقند بجانب
فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ بر آن لشکر بی شمار برادر را استقبال فرموده در قریه خواص که میان
خجند و اوراتیپه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از آنکه غبار جنگ و شورش بجهت توفیق
میرزا سلطان احمد با کوکب سعادت اثر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک

خوبش انعطاف داد   چنین است رسم گردان سپهر   گهی کینه ورزد گهی مهر و توجهی که
سابقا مسطور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه
چهارم ماه رمضان ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و آن حضرت
سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر از یادگار ماندند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر میرزا است
که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نموده دوم جهانگیر میرزا که دو سال از پادشاه باستقلال خردتر بود
و مادرش در سلک نبات بعضی از امرای تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان
ناصر میرزا که والده‌اش از اندجان بود کسمی باسید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی
حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد
نموده سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزا است چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش
فورنجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و میرزا عمر شیخ
بغیر آنچه مذکور شده دو منکوحه دیگر بیت داشت از جمله زوجات یکی اولوس آغا بنت خواجه حسین بیگ بود دیگر
اکوز بیگم که دعوی همسری میرزا منوچهر میکرد و تمام نون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان
زمان حیات والد نامدار خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق
آن منسوب و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته در کمال عدالت رعیت پروری در ان ایالت مشغول
بود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد درگذشت آن خسرو نصفت آیین متوجه ریاض جنت گردیده پسرش
میرزا عبدالرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف امرا از عهده ضبط آن ولایت
بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بر سر کابل کشید و شاهزاده را از ارگ
روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر السلطنه و الخلافه بابر میرزا
ولد میرزا عمر شیخ بهادر بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان ابوسعید بمدد اقبال و تایید بجانب کابل شتافت
و آن خطه را از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی تافت
ملک محمود غزنوی منسوب گشت عدلش چو ترتیب نبوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان
سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در ان مملکت در مسند دولت و اقبال تمکین دارد
و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بکار آورده و خواهد که
شرح این وقایع بعد از این در سلک بیان منتظم خواهد گشت انشاءالله تعالی و تقدس

بمغور تیمور و شیخی عت اتصال داشت و در زمان حیات و بعد از ممات پدر در اندجان رایت سلطنت
می افراشت و چون از معدلت حسن تدبیر آن خسرو مشتری ضمیر حدود آن ولایت بمرتبه محفوظ و مضبوط بود که یونس
خان و خواقین مغولستان را خیال تسخیر آن بر خاطر خطور نمی نمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه تسع و تسعین
و ثمانمایه از بام کبوترخانه در افتاد و طایر روح شریفش از قفص قالب پرواز نموده بسوی حظایر قدس
آسوده و از آنحضرت سه پسر ماند میرزا ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که سابقا ذکر نزول اجلالش در کابلستان گذشت
و میرزا مغول الدین جهانگیر و میرزا سلطان ناصر که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند
از اول دوران حضرت سلطانی در صحبت ملازمان امیر حسن بیگ گرفتار شدند و مدتی مدید
در بعضی از قلاع آذربیجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بحال پریشان روزگار اوقات
می گذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه میرزا شاهرخ عازم دارالسلطنه هرات گشته چون بولایت
ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید نعش او را همراه آورده پهلوی سلاطین پدر
گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر هم در آن مملکت
می بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود   اینجمع اولاد سلطان ابوسعید بود و در زمان حیات
پدر در مملکت بدخشان امیر فرمان فرمایی قیام مینمود بعد از شهادت آن حضرت تخت نسبت به میرزا
سلطان حسین طریق مخالفت سلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت چند گاه بلوازم
ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود استرآباد گرفتار
گشت و دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت
سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت   در زمان ایالت پدر
در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار
آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاد و در ان اوان که
میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربیجان درآمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان محمود مراد متوجه
گردد و شاهزاده بدانجانب نهضت فرموده در اثنا راه خبر واقعه پدر شنید و آتش برد
عنان بصوب گرمسیر بازگردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان پیدا شده بعضی از احمال و اثقال
سلطان مراد بباد غارت و تاراج بر داد لاجرم شاهزاده بهرات رفته روزی چند در ملازمت سلطنه
و الخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود و بعد از آن سلطان عالیشان اورا بماوراءالنهر نزد برادران
فرستاد و میرزا سلطان مراد از آن اخوان مشفقی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا

سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بقلعه زره تو فرستاد دیگر خبری از و بمردم نرسید
در وقتی که سلطان سعید عزلت آذربیجان نمود در بلده هراة قایم مقام پدر
بود و چون آن بلده در خبر تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد او را بسمرقند و شاهزاده از آن
ولایت خروج کرده بر دست یکی از امرا سلطان احمد میرزا بقتل رسید موجب
فوت پدر و در میان امرا او لات روزگار میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت
خوشگوار هلاکت چشید در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چند گاه
از آن قضیه درگذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده اخراجش
حکم نمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دست پادشاه جهان سلطان
حسین میرزا هزیمت نمود میرزا عمر که بود باپیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة آورد
و سلطان حسین میرزا شاهزاده را نخست در قلعه اختیارالدین بند کرده در سنه ۸۸۳ بقلعه زره ترال
داشت دیگر خبری از و نیافت
در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید کورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایت ماوراءالنهر
و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری برافراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب
تطویل است لاجرم برجان شمهٔ از حال زمرهٔ از ایشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة والتوفیق
در صنوف علوم محسوس منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید
بلوازم منصب صدارت قیام مینمود با وجود اشتغال آن شغل کاهی بمراسم افاده و درس میپرداخت و طالب
علمان را از شایع طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید
همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب برافراشت مولانا فتح الله را بهستین بخود لاف
براه ورود باز داشت و مولانا آن مهم را کماینبغی فیصل داده بدارالسلطنه هراة شتافت و در سیم
ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت برادر حضرت افضل الاعاظم مولانا نورالحق
عبدالرحمن جامی بود نزد بعضی از علما آن زمان در مطالعه علوم بر آنجناب سبقت مینمود مع ذلک در غایت
تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و کاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و وفاتش در سنه مذکوره
اتفاق افتاده جناب افضل الاعاظم مرثیهٔ در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و دو بیت از آن
اینست من بودم از جهان نگاهی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که در
اطوار علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری حاوی علوم معقول و مشروع و جامع
اصول و فروع بود و در نظم اشعار آبدار بر لغار روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود و آنجناب را

فن

فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و کاهی همت بر تربیت اکسیر و تنسیق کیمیا می گماشت بشرف
گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسهٔ خیر الانام علیه السلام معزز و مشرف گشته بود و در رجب
سنه ۸۷۹ در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خردترش مولانا کمال الدین عبدالرزاق
در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و دفنش در مزار شیخ
بهاالدین عمر اتفاق افتاد از اکابر علما زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش
استیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب
می نمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور می بودند وفاتش در شهور سنه واقع گشت و دفنش
در مزار جبل کرنی بوقوع پیوست از خلفای شیخ زین الدین خافی بوده است
حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات میگذرانید و از
ولایت مصر و شام از تغیبات برآورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که خط او است
ساکن شده بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدارالسلطنه هراة خرامیده رحل
اقامت انداخت و پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت والطاف ساخت و وفاتش
در عاشر ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید شایق جنازه او نموده بر او
نماز گذارد و بپرسش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید و شیخ قطب الدین والد مرحوم را بجوین برده در
خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید از اصناف علوم بهره ور بود و سالها
در مملکت یکی را بلوازم منصب قضا قیام مینمود و وفاتش در سیم ذی الحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دارالسلطنه
هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب
میر نظام الدین عبدالوهاب بمراسم تعزیه داری قیام نمودند و اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا
تشریف برد و ایشان را پرسش نمود و خلع فاخره پوشانید نعش مولانا لطف الله از هراة بجانب اشکل
کردند و در موضع مناسب بخاک سپردند سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایت
خراسان بود و از فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده
بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منورهٔ رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت به
قصبه تربت زاده که مولدش بود وفات یافت در شعر مرتبهٔ مهارت داشت
که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دوازده هزار بیت مصنوع

مصنوع از ابیات آن سخن ایجاد نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس
مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده می شد آنست که در مرثیه خواجه
نصرالله پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که چند بیت از آن قصیده از آن قبیل بود که از هر مصراعی تاریخ
فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صنعت داشت
که از هر قسمی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود این مطلع از جمله
منظومات سید کمال است   ای روشنی از نور رخت دیده جانرا   بر خاک تن ذره قد تو سرا را
و سید کمال در بلخ ساکن می بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود   در سلک افاضل
علما سمرقند منتظم بود و بر شرح ... حاشیه تصنیف نمود   در سلک افاضل عظام
شیخ واجب الاحترام الهی از اهل سلوک و پیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه شاه جنون
پیوسته نقش سلطنت بر صحیفه ضمیر می نگاشت و نزد خویشان و مریدان بعضی از اطاهر ساخته ولایت
خراسان را برایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا
و میرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع بنظم آورد   چشم دارم از آن
شمع سعادت پرتو   که جهان را روشنی از سر تو   و این معانی بعرض سلطان سعید رسیده فرمود
تا بطریقه نعمانی خواجه را شهید گردانید   بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر
اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی می نمود همواره بوعظ و ارشاد و نفع عباد
مشغول میکرد و سلطان نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد از منظوماتش مطلعی بخاطر
بود نظم آن زبان کشید   ای مه روی تو آینه جان ساخته اند   اندران آینه رخ جان نگران ساخته اند
در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک
می نمود از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی نقش تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت
از مصنفاتش ترسلی مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش
این ابیات در مجالس النفایس مسطور   رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب   اگر گدا
بر او دل رسد چه عجب   ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر
خویش سالها امر شیخ الاسلامی ما وراء النهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهره تمام داشت و در
فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر محل خواطر می نگاشت چون آنجناب از مولوی
سالک طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام میفرمود و در وقتی که سلطان سعید بر

سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابوالقاسم بابر
بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از آنکه چندی
که آنجناب در بلده هراة منور و مکرم اوقات گذرانید بنابر استدعای سلطان سعید عنان مراجعت
بوطن اصلی انعطاف داده در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز شنبه
یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه امیر جقماق شامی وفات یافت
نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات
ماوراء النهر انتظام داشت اتصال می یابد و سلسله آبا و اجداد او بسید اجل زین العابدین علیهما السلام
منتهی میگردد و پدر عالی گوهر ایشان خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان
انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه انقلاب روزگار از وطن مألوف سفر کرده
در قبه الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و باندک زمانی در سلک
اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر نموده خود را به
مشایخ عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در
حین مرض وصیت نمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب
ساخته گفت که سید میخواستم که باهم باشیم اما سلطان احمد خزد بر گمان شما را گرفته که آنجناب خود شنید
و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة به بلخ مراجعت نمود و در سنه   وفات یافت و در پیش
روی سلطان احمد خزوه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والد مؤلف
اوراقست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در وزارت سلطان مرحوم ابوالقاسم بابر منصب صدارت
داشت و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور می نمود
ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار مینمود
وفاتش در صبح جمعه بیست و سیوم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه روی نمود و خلفش شیخ جلال الدین
محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد   بن مولانا نور الدین محمد
بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای اقطار جهان بود و از اوایل زمان دولت
خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم قضا

اشتغال داشت و در فیصل قضایای برایا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش طریق امانت و دیانت
سلوک می‌نمود و مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه می‌پرداخت و همواره طلبه را از فواید خاطر
طبع نقاد و قاد مستفید و بهره‌ور می‌ساخت وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحضور
سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاءه اتفاق افتاد و در مزار علاء رازی مدفون گشت

ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی در اواخر زمان اقبال
خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوایل استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب
شیخ الاسلامی مشغولی می‌نمود و از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه
می‌نگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت و امانت بفیصل می‌رسانید و هرگز خیال رشوه و ملاحظه بر ضمیر منیر
نمی‌گذرانید وفاتش در روز بیست و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه در مزار فایض الانوار منسوب
حضرت خواجه عبدالله انصاری مدفون شد

از جمله اعاظم سادات صاحب سعادت
بود و همواره با سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می‌نمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا
سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر برهنه کرده خون آن پادشاه زاده طلبید و سلطان
بنک برانجانی داد آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان بعذرخواهی
برگشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما
بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فساد می‌نمود بنابر آن
دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنا بر آزادی که در خاطر داشت جواب داد که
موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما نمیدانم که آن میرزای فقیر یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود
که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدید سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایه‌آمیز متغیر و متأثر شده
از مجلس برخواست اشتغال سید ابراهیم بجنات النعیم در اوایل ایام دولت سلطان حسین میرزا روی نمود

اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت بآن
جناب التفات و عنایت بسیار می‌فرمود و چون نسبتش بمولف کشاف می‌رسید بصاحب کشاف
مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت و نقوش
دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صحایف ضمایر طلبه علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید
و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آن حضرت
مشغولی کرد و بالاخره از خدام درگاه سلطنت رنجیده بجانب شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف

میرزا

میرزا سلطان محمد بر وجنات احوالش تافت و هم در آن ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران
رحلت نمود

در علم و کمال یگانه زمان بود مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم
افاده قیام می‌نمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را
بعبارات قریب الفهم بر صحیفه ضمیر طلبه می‌نگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید
و این معنی موجب رشک و حسد تمامی علمای خراسان گردید در این اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ
حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب
داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود
هر چند جناب افاده مآب در تکفل آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت
اختیار کرده بعد از منصب صدارت منصوب شد تا اواخر ایام حیات در خدمت میرزا سلطان محمود
می‌بود وفاتش در سنه ولایت حصار شادمان روی نمود از مولفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان
طلبه مشهور است

در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در
سلک خواص درگاه سلطان سعید منتظم بود بعلم تقرب می‌افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام
می‌نمود و جهت مهر کردن فرامین مطالعه هر صباح پیش از ارکان دولت بحضرت ملاقات می‌نمود
و بعد از شهادت آن خسرو صاحب سعادت چندگاه در جبل امیر حسن بیک اوقات گذرانید و چون
از آن قید نجات یافت بروم رفته بملاحظه حسن عنایت سلطان محمد رومی گردید مدتی در آستان قیصری
دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد

لطف طبع و حسن خلق از سایر شعرای سخن آرای ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب
نظم می‌نمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده بردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نمود هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند
آمد و آن مطلع اینست   ای ز لف شب مثالت سایه‌پرور آفتاب   شام زلفت را بجای ماه در بر
آفتاب   و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که   گر کار دل عاشق بیچاره چنین است
نوراکه بعد خوبی بمهر حبس اند   منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین
عبدالرحمن جامی برد و التماس نمود که از اغزل ساخته در دیوان خود درج نماید و آنحضرت این ملتمس را
مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام می‌نمود بعد از آن روی بطریق سلوک درویشان
آورد و در آن روش ثابت قدم می‌بود تا وقتی که از عالم رحلت نمود

مولانا محمد معمایی مشهور بود و سالها در غایت اختیار صدارت میرزا بابر میبود و در ملازمت سلطان ابو سعید
میرزا اختیار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خواطر می نگاشت در وقتی که میرزا
ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت نمود یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آن خانه
نوشت که   اگرچه جمله اوقات شهر غارت کرد   خدایش خیر دهاد که این عمارت کرد   و در روزی که خدمت
صدارت مآب میرزا بابر بآن منزل رفته ضیافت میکرد چشم دستگاه بر آن نوشته افتاده مولانا مطایبه بسیار
نمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربیجان درآمد مولانا شمس الدین محمد را جهت تبلیغ رسالتی
نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت در اثنا راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد حسن
بیک بردند و پادشاه بنابر ملاحظه مولانا صدرالدین محمد طبیب خون مرحومی را بخشیده او را مقید نگاه
میداشت تا زمانی که خاطر از ممر میرزا سلطان سعید فارغ گردانید آنگاه بشرف اجازت اهتزاز نموده و مولانا
محمد بهراة آمده با موکب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر و سایر ارکان دولت خاقان مغفور سلطان
حسین میرزا اظهار مصاحبت کرده در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده حضرت
مغفور بود و بکچک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت
مراجعت برحمت ایزدی پیوست   درخط تعلیق سرآمد خوش نویسان متقدمین و
متأخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بوده منشور مناشیر سلطنت رقم
مینمود و بعد از واقعه قرابغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق
قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت بتقرب می افراشت
اشتهار آن افتخار علمای عظیم القدر بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که
احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار آن مستظهر فضلای [illegible] در زمان سلطان سعید بمثابه بود که
قلم دو زبان تحریر آن کماینبغی محال میشمارد در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع [illegible]
اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بروجهی اهتمام
ساخته بود که بمجلس از اعیان روزگار جبال ارتکاب شراب بی حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید
در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت می نمود و در اکثر احوال از سخن صواب دید
آنحضرت قدم از دایره کمال تجاوز نمی نمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان در اکثر الاوقات همت بر
استکشاف حالات ضیاع و تصرفات میگماشت و امر دیوان دارالسلطنه هراة را در استخلاص متوجهات
حاجات و حواله اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برات بثبت آنجناب

نرسد

نرسد بمجلس از باز اربابان قلمی بکسی نرسید و این قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار
یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چندگاهی محتسب
بوده و میرزا بجهت بدرس انجناب می شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت و در شهور
سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت
از عظمای مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود
و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغول نمود و باندک
زمانی پرتو انوار عنایت الهی انجمن فرخنده مشایخش را باشعه فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ
ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب بدعت را
بشعشعه لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان
کرامت آشیانش پناه عالمیان مشایخ سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت
بلاد ترکستان و نهایت امصار عراق و آذربیجان نسبت بآنجناب ارادت و اخلاص تمام داشتند و هر
سخنی که از وی میشنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال
می پنداشتند بتخصیص سلطان سعید و خاقان شهید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک
و ملت پیوسته با حضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی نوبتی در سر اسپش رفته
لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده
از جاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمی داشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شان و تکریم مکانش
می گماشتند این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور که نوبتی سلطان محمود خان
و عمر شیخ میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته
مقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال
بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله بمیدان معرکه تشریف می آورند و آن پادشاهان بنابر
جهت حرمت آنجناب عنان کشیده دست از استعمال آلات قتال بازداشتند تا معلوم شود که
سبب آمدن خواجه چیست خواجه عبیدالله بآنجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایره قتال و جدال را
انطفا داد و هر سه پادشاه را به صلح و صفا راضی ساخته و نمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند

و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بیکجا رفتند
و هر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه در میان عهد و پیمان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق
بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه خود پیوسته بولایت خویش رفتند تا آخر ایام حیات
بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین
ثمانمایه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته موفت
محنت و بلاها روی بدیشان نهاد و منسوب حضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات
خواجه عبید الله گوید خواجه خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که
در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بیادگار ماند
خواجه محمد عبد الله که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ تیز گذار
توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگ حمیده خصال شمه رقم لطایف انگار
نگارد چون قلم مسوده رقم باید اوراق رشحات مداد احوال میرزا سلطان ابو سعید و اولاد امجاد
آن حضرت و شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مذیل گردانید وقت آن
رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار سلطان موید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون
لوای اسکندر رتبت کسری عطا مولی السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا مشام
مستنشقان ریاض فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدیع اطوار آن پادشاه معدلت
دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت
بهرا علی رساند کنجی ارکان ادراک پر جو فیروزه فیروز دری جو ذر و سایر آنکه تحریر نام نامی
آن خاقان گرامی در اثنای تحریر حکایات بالتصدیر باوصاف و القاب مفصل بتطویل و اطناب مسموع
بخاطر فاتر حقایق رسید که در اکثر محال از آن حضرت مشهور حضال خاقان منصور تعبیر نماید تا بجهة تکرار
مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت
آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالی جاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و معاملات آن حضرت
بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بی‌چون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون

ازکمی

از سلاطین عظیم الشان را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن
آداب است بنا بر علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت محاسن نسب مینموده اند و بتعظیم شان
و تکریم مکان آبا و اجداد مفاخرت و مباهات مینموده اند و بی شایبهٔ اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف
مادر خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بوده و نقاوهٔ خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد خجسته آثار سدره
اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والده
سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود از قوم الکلدای که نسبش
بچنگیز خان میرسید و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر گلچین بن حسن بن سودون بن ... کیدکای
بن ... خان و والدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت استمور خان که از اولاد کیک خان است و مادر قتلق خانم
نکیه خاتون بود که او را بی بی نوخی نیز میگفتند و بی بی نوخی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است
و آنجناب والد شیخ عبد الواحد و شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است و آنجناب خلف صدق ... حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری و مادر زینت اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر ...
بن امیر موسی که از قوم تابجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آغا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر
ابوی عظمی فیروزه بیگم بود بنت میرزا امیر جهانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوردن سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن
دانشمند چه خان بن قیدو خان بن نور خان بن قا آن
بیت
کسی نبود بنسب چنین در عالم ولادت با سعادت خاقان
منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل نوکی در سرای که
بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعهٔ آفتاب دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع
مسکون را بصفت اضاءت و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید اقتباس
نور نکرد و مشتری صفای ضمیر را از فروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن
غنچهٔ گلزار کامکاری از شمیم صبا با صبی تمام شگفته بود که شمایم فرمان فرمایی از احوال و اقوال شان جان
میرسید و هنوز آن نهال جویبار اما رات از لوامع انوار نشو و نما سر کشیده بود که دلایل آثار جلادت و کشورستانی
از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید
بیت
همادم که گل بر فروزد در باغ ها بود بوی عطر بخشش دماغ همادم که نماید از
شرق مهر اکند غرب را روشن از نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در تمهید رعایت و تجربت
و الدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارت جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال
و رضا در احوال و واردات افعالش ظاهر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیدهٔ فراست در جبین آفتاب طلعت او
می نگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده

اطوار پسندیده اش باشاره میمون نمود بخاطر مکدر رسانید که علی شرع آنحال بمفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر
روی روزگارش خواهد گشود ز ازانکه نشان چرب اعلامت بر چهره او چو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا سنجر و مصاحبت گشتن

چون هشت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک
غفور گشت و آن در یتیم صدف شریف هفت سال بکمر یتیم در وثاقه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده
منزل از منازل زندگانی طی نمود از آن حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع نمود که **مثنوی** چهارده سال
قرة العین ای نهر علوم کونین فارغ منشین که وقت بازی است وقت هنرست و کارسازی است با والده ماجده
خویش طریق مشورت سلوک داشت و میرزا ابوالقاسم بابر رتبه آنحضرت را منظور نظر اشفاق گردانیده بجواب
مناسب تحسین نموده هر روز لطفی مجدد و تفقدی مجدد بظهور رسانید در شهور سنه ۸۶۰ که میرزا ابوالقاسم بابر بهادر
خاطر کرند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه نمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملازمت میرزا سلطان ابوسعید
میل نمود و از میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عواطف سلطان سعید بر وجنات
احوالش تافت مقارن آن حال که میرزا سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت
و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از اقربا در قلعه سمرقند
مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت باید شد از کید اخوان و قید و زندان نجات
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت [illegible] فرمان فرما باید بود از غدر بد سیرتان و مکر بداندیشان
متاثر نگردد **مثنوی** مسکین که بندش کنی در صد حصار سوی جان بر پرواز جوید طیب روح [illegible] **القصه** چون این خبر محنت اثر
در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مضطرب حال و غمناک گردید و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند
گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس خلاص آن [illegible] کرده ملتمس مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب از
عقده کسوف برون آمد و عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد **نظم** منت خدا را که همیون کامیاب از
عقده کسوف برون آمد آفتاب وخاقان منصور والا جناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت
دیگر بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا اواخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد و الکاء
مرو شاهجان شتافت میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال
مشاهده نموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیه جلیله خویش را
که پرده نشین حجله عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاحش درآورد و چند روز لوازم جشن مسعود و مراسم سور
و سرور مرعی بود بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق باده های چون آفتاب

جامهای

جامهای شراب ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از
فروغ چهره ساقیان بزم طرب گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری نمود و نغمات
سیراب مغنیان [illegible] نغمات دلکش و نواهای روح افزا بر [illegible] چنگ و رباب قانون جوانان چنگ زلف
برقص آورده و سازندگان خوشنواز و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط در راه انبساط مردم [illegible]
مجلسیان را با نوای عشق و محبت مقید گردانیده **بیت** خوش ساز و خوش آواز میبرد هر کسی دل چون شود در
مرد و جمع در یک جا کار صاحبدلان شود مشکل و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید قضاة و اعیان امرا
نوجوانان را خلع فاخره پوشانیده و میان خاقان منصور و آن عزت افزای چون عقد الفت و موانست انتظام یافته
باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف حوصله جیبش [illegible] به دردانه آبستن گشت و چون آن گوهر
شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد به سلطان بدیع الزمان موسوم شده نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان
درگذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام اتحاد فرزندی بسر برده بالاخره
بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین علامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا سنجر

چون عنایت وهاب بی منت عرش شانه مقتضی آن بود که خاقان
منصور را بی علت غیری از روی استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشانده قوائم و ملوج خلافت بالفرق فرقدسای
او سرافراز گرداند در آن اوان که در مرو شاهجان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر
ظاهر شده بر زمین مملکت [illegible] نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست
سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین
نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان منصور فریدون فر و حسن ارلات که از بر
کشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نموده و منهی خیال باطل آن جاهل [illegible]
بعرض رسانید خاقان عادل با پنج سوار پر دل از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت موکب گردون مراتب [illegible]
یساول با شصت سوار از مردان [illegible] بدان حضرت ملحق گردید و خاقان عالی گهر بدین فتح و ظفر امیدوار گشته
عنان گران بصوب شهر انعطاف داده بی دغدغه بمرو درآمده حسن را مقید ساخته پای الفت و کامرانی بر مسند
جهانبانی نهاد **بیت** زمین مقدم شاه جوانبخت [illegible] بر گذشت از آسمان تخت و در روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر
مثل محمد بیک شیرازی و ذو النون [illegible] و امرای [illegible] با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور زدن
از شهر بیرون رفته بود بیک بار شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدی شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص
خاقان عالیمکان را در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند و علم بغی و طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها

مضبوط ساخته بودند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای صیحه سپاهیان از جسم طاق فیروزه فام آسمان در گذشتند
والی برادر جانعلی بجلادت که داشت خود را از شهر بیرون انداخته به خاقان منصور واصل شد و آنچه دیده بود معروض
داشت و هم در آن لحظه آن زیبنده تاج و تخت و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج
متوجه میگردد با شعشعه انوار نهاد در آن برجی که از طرف کاجکان است برآمد و مردمی را که در آن طرف تفصیل بود
از زخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابر آن از شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت
خاقان منصور احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پای آن برج ایستاده بودند چون بحکم
مردمیان دانستند خاک سوفهای برق دولت خود بیختند روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو کواکب
سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف سلطان توجه نمود و
بعد از وصول بدان منزل هر کس از مردم ایراجی از رفاق ملازمت مبادرت نموده قرب دویست سوار در ظل رایت
نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر بمستقر خویش رسید و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را
از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو و قلیجیان نیران قتال اشتعال یافته تخت خاقان منصور لضرب
تیغ و سنان بر مروای غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان جانعلی یساول
را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار
گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند مع ذلک آن شیر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت
و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان می تاخت و چون لشکر سنجر
بسیار بود محمد جهان را از اصابت عین الکمال اندیشه شده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و مبالغه تمام آن حضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خایب
و خاسر بازگشتند و خاقان استحقاق بجانب مروشاهجان شتافته یازده روز در میان بجده و توپراکتاش رحل اقامت
انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع آخته آخور از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آن
وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته آخور سلطان برلاس قوچی از خدام آستان
سپهر اساس بدان جانب گریخت بنابر آن توقف مناسب نمود و خاقان منصور از آخته آخور پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب درآورده بجبال شتافت و از آنجا به خوارزم توجه نموده چند گاه در سرحد آنجا بسر میبرد
و بر شدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات
چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آن حضرت کشید اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را
صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آن حضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان مرو و خیوق است اوقات

میگذرانید

میگذرانید و پای در دامن شکیبایی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید **گفتار در بیان توجه خاقان دشمن
شکن کامل بطرف مرو و ظفر یافتن بر میر بابا حسن** چون سلطان ربیع آیین ربع که بواسطه هجوم سپاه شتا در دیار اختفا پنهان بود
به تختگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده به فراز گنبد خضرا چتر اشرف
خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک
گنبد مرو نهضت نمود و از آن خواجه بیرولی یساول با چهار نفر دیگر جهت طلب اسب بیابان روان نمود و ایشان
از آن حدود بیست اسب آورده بنظر آن شهسوار کامکار رسانیدند و آنحضرت آن سپاه را بر خدام قسمت نموده بطرف
مرو روان شد و بعد از وصول بدان موضع اروس خواجه علی که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر از کرکت بود
بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای جهانگشای بصوب
برافراخت در اثنای راه مصرع میرشاه ترکان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان نصرت
نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل کچکی کول محل نزول آن شیر بیشه یلی گشت خبر رسید که
میر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون
می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان گران
کامیاب جانب انعطاف داد و صباحی که پادشاه زرین سپاه شب خسپ آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید
در منزل ایبه با میر بابا حسن سید آن پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت
راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور اقبال جلال به عنایات موفور امیدوار ساخته
و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و زخم سنان فتنه انگیز
جمعی از لشکریان بابا حسن را مجروح و بی روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بیاد حمله دلیران نیران حرب افروخته
گشت و به تیر دلدوز بیچارگان را جرعه سلامت بر دوخته شد کوه شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت
روانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل برگشتگان گونه لعل بدخشان پذیرفت تف تیر جستی چنان برافروخت
که در چشم چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق
گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله حیاتش را به آب تیغ آتش فشان انطفا دادند و طایفه
از نیابودن که ملازمان او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آوردند لطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود کردند و از دست
عواطف بدیع خسروانه خلعت عفو پوشیدند چون این واقعه روی نمود آنحضرت از ابیورد بولایت نسا رفته
مال ابیش حمل آن ولایات گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت نمود والتوفیق من الله الملک المعبود **ذکر توجه خاقان
منصور بدار الفتح استرآباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد و عباد** در این ایام که ولایت نسا و ابیورد

مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان
شده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق ایشان فرموده محمود ترکستانی را که بایلچی قزاق مشهور است
جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو فرستاد و میرزا سنجر تامل نموده او را حبس نمود و حسن شیخ ذوالنون را با لشکری
بجانب نسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده خواست که جهت تعریض آن جمع
بر ایشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما دران اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان بآستان
سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آن حضرت جلوه دادند و زبان اخلاص و دولتخواهی برگشادند
داشتند که چون حسین سعدلو که با اکثر امرا عظما از ترکمان سمت تعلق در [illegible] اراده و حالا در خطه جرجان لوای
حکومت برافراشته عنقریب بچشم در نمی آرد بمیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد و سایر ترکمانان که در آن ایام [illegible]
و گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از امرای الوس جغتای در هر جا باشند درگاه عالم پناه
را ملاذ و مرجع خویش دانند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نموده از نسا بجانب استراباد نهضت
فرمود مقارن وصول موکب منصور محمد خداداد که سابقاً در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب
همایون ملحق گشت و بنهایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده [illegible]
و روز بروز از مردم دلوقشی و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت میرسیدند و شرایط نثار و نیاز بتقدیم رسانیده غبار
موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت بیدار میگردانیدند از جانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد
بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه عشر اول ذوالحجه سنه [illegible] خاقان منصور مانند پهلوان
انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت انگاه از جانبین تعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و
مغفر قیام نموده و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال گشودند نخست فوجی از سپاه
حسین سعدلو بانگیختن غبار جنگ و شین پرداخته از توره گذشته و نزدیک [illegible] لشکر نصرت اثر رسیده دست
بکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از چشمه تیغ آبدار یکی از [illegible] ایشان را شربت هلاک چشانید
و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند مثنوی
برآمد خروشیدن گیرودار درآمد [illegible] از هر دو کار ز خون جان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد سعدلو حسین و سپاه
ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران موکب نصرت نشان مشاهده کردند یکبار پشت بر معرکه گردانیده بوادی فرار آوردند
سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری را از آنگروه به تیغ بگذرانیدند و سعدلو حسین و جمعی از مردم ایشان اسیر کرده حسب
الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر سبیل [illegible] این فتح نامدار لوازم حمد پروردگار عظم سلطانه بجای آورد و جمعی که دران

سورگی که کان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده عورات مستورات ترکمانان را از [illegible]
سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن اجازت فرمود بیت چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار
برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند [illegible]
عدات ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت وری بر فراشت سپه را ز اضرار شان باز داشت بلطف
حسینی خلق حسن فرستادشان نزد سوی وطن گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع
و حوادث دوران که در ظهور آمد بود چون آفتاب عنایت الهی از مطلع آمال آن برگزیده سریر پادشاهی طلوع نمود و از منزل سلطان
میدان رایات نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود و گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان
سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور بعنان دولت و
اقبال کامکاری استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی
نهاده سادات و قضات و اعیان و اشراف بمواید انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب مکارم شیم نوازش [illegible]
[illegible] و لمعات آفتاب عدل و احسان و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانده و چند روز [illegible] رعایای بیچاره
را از آسیب خدنگ حوادث که زور کار ترکمانان نهاده بود نجات داده و ظلال عاطفتش مظلومان آواره
را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب مرحمت بر روی ایشان بگشاد بیت کشاد چشم او دست عدل عالم کشید
سیاست او پای ظلم از زنجیر و چون از جلوس همایون از عشر اول ذی الحجه که بشر تقدم ما [illegible] عید بود روی نمود و محمد خداداد
و سایر امرای والا نژاد بعرض خاقان رسانیدند که [illegible] می نماید که خطبه عید بنام سلطان ابوسعید مزین گرداند [illegible]
طریقه پسندیده موافقت و اتحاد ظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنوده و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام
خوانند و روی زر از نقش القاب فرخنده ارتسام بشرف قبول رسانیدند بیت شد در زمانش [illegible] شد سکه [illegible]
سلطان حسین شد مقارن آن حال [illegible] از نزد سلطان ابوسعید پادشاه سریر سلطنت مصیر رسیده و نشان مشتمل بر اظهار
محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً معروض داشت که سلطان ابوسعید فرمود که آن برادر باید که در دفع
اعلام سپاه شوکت ترکمان و رفع اعدا مملکت [illegible] لوازم سعی و اهتمام بجای آورده در سلوک طریق موافقت [illegible]
[illegible] خود را معاف و معذور ندارد و مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص نماید [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت
و جهت سلطان ابوسعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد و آنگاه چون سلطان ابوسعید رایت استقلال در ممالک خراسان
برافراخت و خاطر عاطر از میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد [illegible] چند که بحضرت
محمد فرجین [illegible] خاقان [illegible] بحضرت قرین بود ارسال نمود و محمد فرجین [illegible] بر محمد [illegible] غالب آمده و او را

و اورا مقید و مامور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام و خلعت نوازش کرده
مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه نمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق خط عهد و میثاق
ولایتی که بضرب شمشیر از مخالفان بی تدبیر ستانده بودیم در آمد اورا مشمول لطف و عنایت ساخته بسعادت مراجعت روانه
داشتیم و مشرب محبت و مصادقت را بکدورت مکدر نساختیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند
سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرچه مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز بین
خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت روئید و روز بروز بآبیاری باغبانان تقدیر نشو و نما یافت
تا ثمره آن در فضای روزگار بنوعی که تعقیب لیل نهار ظاهر گردید

ذکر طلوع دولت آفتاب سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که در حدود بیارجمند اقامت دارند همواره متعرض
متوطنان آن ولایت شده دست بنهب و غارت گشوده اند و نیز طریقی برای بجای می آرند بنابر آن عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه
نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی خبوشان و سبزوار تاخته اعلام
اقتدار بر افراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر سعد ... و امیر علی فارسی و امیر نور سعید برلاس و حسن شیخ تیمور
را بدان جانب روانه گردانید و عبد العلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و امرای سلطان سعید
بعد از وصول بالکه راه و کان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع توجه ما عنان عزیمت
باستراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت عظمت و حشمت بر مسند اقبال تکیه زده
و لوای استقلال افراشته عنقریب استراباد را شهر بندی خواهند نمود سلطان سعید بعد از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان
پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه ... جمادی الاول بدان جانب عنان توجه بر افراخت و
خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان سعید بالکه راه و کان استماع نمود با فوجی از بهادران جنگجو کنار ...
رفته بود و بعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران عنان عزیمت
باستراباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده و سپاهی را ... ساخته ... بدانمقدار که ...
پردازد و در آن اثنا احمد ... با قومی از جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ...
کمی لشکر ظفر انجام را دریافت و ... قواعد ... جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح در
مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد را بازگذاشت و رایات آفتاب اشراق ... برافراشت اهالی
جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقانی ... محروم ماندند سیل سرشک از دیده خونفشان روان ساختند و
در سبزه زار آن دیار بی مروت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار ... سر بهوا بر افراشتند و

و در آن شب بموافقت باز ماندگان جرجان اشکبار از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل
سرشک از فواره سحاب باران گردانید تا مدت سه شبانروز حال بهمین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب
جمال ننمود بنابر آن لشکر سلطان ابوسعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بروی لشکریان
که متعاقب رکاب ظفر انتساب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با پانصد کس بکنار آب
... رسیده بکشتی عبور نمود و سلطان سعید بعد از نهضت آنحضرت با اقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را به سلطان
محمود میرزا تفویض نموده عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با برادر مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانیه بملک جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب ...
را از نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم ... و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از
قدوم همایون شاد و خرم شده بشرف بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده آثار رسید که عبد الرحمن
جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید مصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین
ازبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو بر روی
اردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن ... رسانیدند و ... کس از آن
جماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون تحقیق و تفتیش نمودند آن حال بوضوح پیوست که برادر
سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد و اتفاق ... در خلال آن احوال برادر
سلطان را داعیه وصلت با خاقان منصور ... در خاطر گذشت و خواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت
مستحکم گرداند و کریمه حجره پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف و مرحمت الهی بود بحباله نکاح خویش درآورد و چون
قبل از آن مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان الاشراف این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر
مشیت حضرت عزت بمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید ... سلطان
قبول ننمود اما بعد از الحاح و مبالغه امرا سر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت را ... ارواح ...
و دری برج دولت را کوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمره از امرای مصطفی خان که همراه برادر سلطان بودند بسمع
آنکه حال بر آن منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت خان رفتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابران میانه برادران
نزاع در میان آمده خاقان منصور به برادر سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشته ...
نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شد و خاقان
منصور باتفاق برادر آن بلده را محاصره نموده مدت چهل و یک شبانروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند
هر روز از جهات بیرون ساحت ... محاربت گرم بوده ... بیکدیگر می کاستند و در آن ایام ...

مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل شتالت را انهدام بنای زندگانی دست داد عاقبت مصطفی خان چون
چنان دانست که رسم مذموم مخالفت را برانداز و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد قاصدان نزد خاقان
منصور فرستاد و معانی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بانجاح مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورده
و قواعد عهد و پیمان به ایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصه خود جهت خاقان منصور روان نمود و آنحضرت
تنجاق بهبود نام که نظیر آن بابرگیری در عرصه جهان بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود چون خاطر خطیر پادشاه
کشورگیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت بنابر آن استصواب آن موقف بصوب اوتی شتافت و بعد از آنکه روزی
چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ۸۹۶ بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هراة جهت مخالفت میرزا
محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور عزیمت شهر و
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امیدی بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که
از قبل پدر حاکم آن ولایت بود بعید از تقابل اقبال نمود و جرجان را در غایت صعوبت اتفاق افتاد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع
آمال خاقان منصور طلوع نمود و از امرا سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر
از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد
درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای …
آسمانی گشت و خطبه کرت دیگر باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه سپهر برتر گذشت و آن خسرو الاقبال در … ولایت استراباد بنشاط … روزی چند در غایت فرح اوقات
فرخنده ساعات بگذرانید بعد از ضبط آن مملکت را به عبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة
منعطف گردانید … ذکر محاصره بلده فاخره هراة و ایراد بعضی دیگر از

حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش محقرتر از حلقه میم باشد بمجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظائم امور ابواب
دولت و سروری بر روی روزگار خود چه سان گشاید بنابر علیه هرا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب سیما از ضبط
خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر
بمسامع امرای سلطان سعید رسیده امیر سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد که از عمده و خویشاوند و سردار … بودند عنان
… خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه ۸۹۶ مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری بکلی
مرتب گردانیدند امیر … نظر که داروغه آن بلده بهیبت نظر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نموده امیر عبدالخبیر …
… را تکفل نموده و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قپچاق به امیر جلال

کث

سمت انتساب پذیرفت دروازه خوش به دارایی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره
فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار بگنبد انجم درگذشت سید اسمعیل ارغون و سید مراد بطریق کومک
مقرر بودند در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی نگاهبانان دروب و بروج را باحکام اقتداح
معاونت مینمودند و خاقان منصور بخت … آن خطه را در حیز تسخیر کشیده و ایالتش را در عهده
یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارگاه جهان نورد به هراة معطوف گردانید و منصور آنکه شاید مردم هراة از ارتکاب
جنگ و پیکار دروازها بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تاخیر انداخت و چون آنگروه بیدولت بهواداری
سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله
میکوشیدند در این اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص قدم از ازدحام خیل حشم بیرون نهاده بپرسش …
خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر را باهل شهر
رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم دانسته همت بر … آن شاهسوار قلعه دولت و اقبال گماشتند و با جمعیت جمعی
کثیر همه غرق جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که … ثوابت و سیار تنها بر سر جنگ …
سوار شده و تیغ زنگار برکشید از ازدحام لشکر ظلام … شیر ژیان هرچند تنها ماند …
… اگرچه بسیار باشد … بر شیر کینه پرداز … زنگ بسیار …
خاقان منصور بر هجوم مردمان اطلاع یافت دست اعتصام در عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان
بجانب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر بیکران تاخت و در حمله اول جمعی
کثیر را پامال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیه السیف هزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را
ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر همین منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال
اطاعت و انقیاد در دل گذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در الکه گنبدستان قبه بارگاه بر اوج مهر
ماه برافراخت … به دروازه خوش … جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام
شهر و وفور مردم … صورت فتح و نصرت چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از گنبدستان در حرکت آمده در چهارباغ
نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت نیر خورشید تا … بر بام این
نیلی حصار … هنگام انتقال شعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات
جنگ و پیکار پرداختند و از زخم تیر … و پیکان خدنگ سینه سوز مردمان را مجروح و بی روح گردانیده آثار دلاوری
ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش می بردند و امیر سید مراد و امیر شیخ حسن …
مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان مردی تاخته لوازم غایت شجاعت بجای آوردند از غازیان موکب همایون …

بدست مرویان گرفتار گشته گوش و بینی بریده از شهر بیرون فرستادند و از شهریان نیز هر کس در پنجهٔ تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از شمال شربت جرعه میدادند در این اثنا بعرض خاقان منصور رسید که سلطان ابوسعید
با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور فرمود بنابران در هشتم ذوالحجه ارتحال نموده بصوب کنار آب مرغاب نهضت
نمود و چون در ولایت باذغیس منزل نمودند از فر نزول خاقان شمس شکوه عشرت افزای این سرزمین گلشن گشت قاصدی از پیش
امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسیده بشرف عرض
رسانید که امیر سید احمد و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ تهور و دلیران کشور ماوراءالنهر همه تندخوی و همه
جنگجوی بتندی و جنگ آوری گرده خوی بعزم نقض تیمور حرب مهوری(?) آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد
خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سرداران لشکر نصرت شعار مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بدان قرار
یافت که بپا و حملهٔ ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات ایشان را بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان
خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع قوادن(?) کوچ واقع شده در منزل ترناب(?) امیر مظفر برلاس بموکب سپهر
اساس پیوست و خاقان ظفرمآب ازتر بامیر شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور از موکب نصرت آثار جدا شده بجانب
شتافته و در دامن امرای سلطان ابوسعید آویخت و چون منزل سترکی(?) بنور نزول خاقان فرخنده مشرف گشت اتفاق
اختلاف در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه
علم ظفر رقم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را بامیر سید احمد سپرده موکب گیتی نورد
براه ابیورد عازم استرآباد گشت و با جمعی ملازمین یکدل طی مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان
رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت می‌نمود طریقهٔ
نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خواص و زمرهٔ از اهل
اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط برگشاده و بادهٔ گلرنگ از دست ساقیان شوخ شنگ در گردش آمد
نغمهٔ عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد   بگردش در آمد می لاله گون   با شک چنگ نی و ارغنون گرفته
بکف ساقی گلعذار   شرابی به از لعل نوشین یار   مغنی بالحان مردم فریب   بپرداز اهل مجلس شکیب   ز بس خوردنی
رطلهای گران   بشد هوش از سر بپروران   شه عشرت اندیش صاحب کرم   کرام سپاه و امرای حشم   جمشید
و ... در خلال این احوال خبر تواتر انجامید که خاقان سعید از توجه موکب همایون
جرجان خبر یافته نخست بقلعهٔ سرخس شتافته و امیر سید را کشته و عنان ... این طرف تافته لاجرم خاقان منصور
بساط عیش و انبساط مدت خرم و احتیاط در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی
متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در غایت قلت مناسب چنان

و سپاه نصرت پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم و دست از
جبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند گاهی در توقف اندازیم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه ... قرار گرفته
چون پردهٔ مشکفام شام حبشی کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام زنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور
علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که ترباصره از رایت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر مجرائی افتاد
که بواسطهٔ عمق و رفعت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان نصرت ایاب رسید در
وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زراندود آفتاب را در بحر اخضر انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آن گذشت
و ساعتی در منزل توقف کرده چون جمعی کثیر از امرای سلطان سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و
سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اوق نزول اجلال نمود و خیل عاطفت بر مفارق ساکنان
آن حدود جسور داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر فرید و بعضی دیگر از سوانح**
خجسته اثر چون خاقان کشورگیر در ممالک آن پادشاه قدیر در موضع اوق لوای آفتاب اشراق را افراخت
والی آن دیار را در سایهٔ بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دولتخواجه اوزبک را که از
اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که بنا
بر ارتباط علاقهٔ فتوت و ابوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدان جانب توجه نماید
و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای
عمل نماید و دولتخواجه بشهر فرید رفته مصطفی خان شرایط ضیافت تقدیم رسانید و در جواب حدیث اهانت
بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاده که آن فرزند ارجمند بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت از ولایات
خراسان که رسیده خطبه بنام و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات منشوری به قواعد سلطنت راه
یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند ... شاید از عهدهٔ خدمات و
ضیافت بیرون نتوانم آمد و این معنی موجب تحسین ... گردد الحال عثمان ولد محمد صوفی قنقرات و یعقوب ... را
باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتکاری تقدیم رسانند و دولتخواجه بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایات آفتاب اشراق از اوق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قنقرات بخلاف فرمان مصطفی خان
داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر میگذارد
خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب ازگی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون ... وصول
منصور مقصور اهالی شهر فرید جمعی کثیر از اهل جلادت از آن قلعه بیرون آمده در میان باغهای قفای شهر کمین نموده

وآن شب بقدم محاربه پیش نیامدند روز دیگر شهسوار خورشید سپهر در صفوف صبح در پوشیده و لوای خطوط شعاع
برافراخته حصار نیلگون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قنغرات که به میرزا ابابن مشهور بود از دیوار بست
ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز
نفیر و سورن بر خواست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربه افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال
خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانان که سرکرده آن اولخواجه اولوس
بود درآمده و او را دستگیر کرده بقلعه درآورد اما مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده
گریختند و دروازها را استحکام داده بر سر برج و باره بر آمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب
همایون سپرها و تورها در سر کشیده و بجای مردانگی از خندق گذشته مانند کلنگان بی محابا پای صعود نمودند و [illegible]
عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و درو ایح شکفتن نوایح ظفر و بهروزی از گلزار
فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قنغرات با تمامی اتباع لشکر مصطفی خان
فرار بر قرار اختیار کرده شهر وزیر باز گذاشتند و بندگان موکب همایون تباشیر مفتح الابواب آن بلده درآمده رایت
سلطنت و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظل عدل و احسان جای دادند و بر شحات غمام مرحمت
آشنان ریاض مملکت را تازه و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بطاق نسیان نهادند و هم در آن ایام عثمان قنغرات
برلطف خسروانه استشفاع جرایم و آثام خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمده و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت در
خلال آن احوال والی شهر وزیر بعرض آن رسانیدند و تاج و سریر رسانیدند که وطن مألوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان
حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده بود امید که این چاکران [illegible] بمحض عنایات خاقان عالمیان بمکان
معهود معاودت نمایند این ملتمس درجه قبول نموده خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و بندگی نواب
معارف مآب [illegible] الحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار سید
زین العابدین خنوقی نهاد و جهت مصلحت خراسان دیگر باره توجه فرموده مقارن آن حال متوطنان خنوقی بهواداری خدام
آستان خاقانی با قتلق و شیش الملی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پیرش را بکشتند
و کیفیت حال عرضه داشت آستان ارکان پایه سریر دولت و اقبال کردند موکب همایون بدانجا شتافته پرتو انوار معدلتش
بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات پایچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و
خاقان منصور ازوق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بجلده مرو رسید
آنجا شنید که سیادت اصل اغون و [illegible] شیخ تمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را محصور ساخته
عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت **گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم خوارزم و تسخیر و وقوع محاربه با امرا**

سلطان سعید در ولایت ترشیز در شهور سنه ۸۶۵ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی
بر خشم بتمام مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان
حسین میرزا از خطه خوارزم [illegible] غبار رزم بزم خرم نموده عنان بازه جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده
بتعجیل تمام بسرعت سیر در هر منزل ساعتی آسوده از راه نسا و باورد عازم [illegible] و کلید و دستبرد واره و نیشابور و ترشیز خرامید عساکر
نصرت اثر بر سر ولایتی که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام نمودند و اردو کافلان [illegible] ترکش را تقبیل نمودند [illegible]
سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت قوهستان شتافت و امیر شیخ حاجی و امیر احمد [illegible]
را با سپاهی جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امرای جناح استعجال بجانب ایلغار نموده فوجی
کثیر از ایلکان [illegible] اکبر و نواحی ترشیز با شیر پیشه شمشیر رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد سوار
تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت [illegible] و من یتوکل علی الله فهو حسبه
مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر دو سه هزار سوار
[illegible] صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از کمین آهو بیرون
جسته باشد [illegible] که کثرت [illegible] بنظر همت در نیاورده بر ایشان حمله کرد و تیغ [illegible] را از خون
کرده با قوت [illegible] کمال مردانگی بجای آورده [illegible] در میان [illegible] معرکه [illegible]
بوده [illegible] چون نهنگ در دریای [illegible] کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق [illegible]
[illegible] دل مخالفان را [illegible] ساخت و از [illegible] دوحه زندگانی [illegible]
[illegible] عصیان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم گرد [illegible] بزنگاه [illegible] رسید و سرهای سران [illegible]
بخاک راه برابر گردانید **سرهای** سران فتاده بر خاک پهلوی [illegible] [illegible] مسود [illegible] ارتفاع
گوهر [illegible] استحقاق استماع نموده که در روز محاربه [illegible] شیر [illegible] که نصرت نشان تیغ انتقام کشید
بسیاری از دشمنان [illegible] صحرا [illegible] برابر شده وحوش و طیور [illegible]
[illegible] گشت [illegible] در مصافی که [illegible] تیغ [illegible] صید [illegible]
فلک [illegible] و خاقان منصور بعد از اختصاص به فتح و ظفر از خدود [illegible] و مشهد گذشته صحرای
[illegible] از نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از آنجا بنابر [illegible] زمره [illegible]
عساکر منصور بعضی [illegible] سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه [illegible] غارت و تاراج در قری و قصبات [illegible]
در آن اثنا امرای سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته [illegible] موکب همایون می آمدند [illegible]
[illegible] سپاه صلاح در توقف نبود خاقان منصور [illegible] که [illegible] جمعی [illegible] فوت [illegible]

از دو شمشیر [illegible] زرسید [illegible]
[illegible] مجروح و [illegible] کشته [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
و دلیران لشکر [illegible]

رفتار را عنان در دشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورده بعد از وصول مراد اگرچه
بخاطر همایون خطور نمود که بخبر بر سر ایای خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد بنا بر آنکه در غیبت حضرت خاقان
منصور نشان مزان بیگان با ظهار می گفت مبادرت جسته بنسبت تجارت امیر نور سعید که شاه زاده نام داشت لوازم
فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آن حال با بارتن از عسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم ایجای
را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شاهزاده رایت موافقت و مخالفت برافراخت
پس رای صواب نمای خاقان اقتضا نمود که چند کس را از شجاعان برنالای جبه جابجای کهنه پوشانند و بر دراز گوشان
سوار ساخته بقلعه فرستند و چون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس ایلغار بر آن بلده تاخته فتح کند در اندازه تا بدین تدبیر
فتح و ظفر میسر نزد و باین خیال چند نفر از امرای خویش از مثل میر مظفر برلاس و امیر ولی بیگ و عبدالرحمن ارغون و جیدر
علی کوکلتاش و دیلو شاه و شیخ ابوسعید جان در میان میر علی امراخور و قلی علی چهره و شاه قلی بیکاول و آقا جان قراس
و یوسف طنبوره و داود میر مشک رو عزیم بهیاتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی جارچی را نیز از توقف خاقان
مظفر لوا متعاقب آن جماعت ارسال داشت تا هر گاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید
که امرا در آمده اند او نیز از توقف شهر ز امید در آن اثنا قاضی مواید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و
سعادت تقبیل انامل فایض دریافت عرض کرد که حالی جمعی از سپاهیان بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون
امرا به پای قلعه رسیدند قلیانی را در شاه زاده که ابجا بود تقبل رسانیدند و بالای فصیل خرامیدند و مجاز بان مردم شهر هجوم نموده
دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند عبدالرحمن ارغون را زخم زده از فصیل زیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور
بدروازه رسید تیری چند بجانب دشمنان افکند صلاح در توقف ندیدند و نمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه
آوردند جمعی از بیلکان خیوق حمله نموده خواستند که او را بار رسانند و حجاب آن جماعت منشا بحضرت خاقانی گشته بنفس
نفیس بایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دست نوازش
اشارت فرمود که برادر شیخ در بدن او را در جای مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را اخفا کرد الغرض آنگاه موکب همایون
بهزار اسب شتافته ازانجا بقلعه رزنسک خرامیده و آنرا بتجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید گفتار در بیان نهضت
خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان چون خاقان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناسازگار در حیطه صحاری
خوارزم و حدود آن بگذرانید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق
و عمده خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی خواص و فرقه از
اهل اختصاص ملازمان مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بمخیم ابوالخیر خان
از توجه مرکب ظفر نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده

خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت بآن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده
جهت نزول همایون منزل مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون
آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان و نوئینان و اشراف اعیان بپایه سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی
نهاد و آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه درآورند علی خان و نواب و نوئینان چنان بود که آن حضرت جهت
تعظیم خان تا بزانو نماید و باصطلاح اوزبکان تا بزانو آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک کوش
را بدست نیاز مندی گرفته مانند آنکه خان پشت خم کنند خاقان منصور این صورت را قبول نموده در این باب گفت و شنید
بسیار واقع شده آخر الامر ابوالخیر خان بدان امر راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان
ببارگاه سپهر اشتباه درآمد و چون چشم ابوالخیر خان بر بشره همایون دایره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و
کامکاری و آثار استقلال ذات متعلق در امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت و مهربانی بانی مبانی جهانبانی را در آغوش
کشیده و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانید و ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان ابان
بموجب فرمان عمل نموده جامهای شراب و پیالهای لبریز در گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابوالخیر خان از نشاء باده خوشگوار گرم
گشته جهت امتحان اقداح مالامال برکف خاقان مکسور جمال نهاد و آنحضرت تجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا تفاوت
در احوال انعاش ظاهر نشده بهمین موجب از دیاد اتفاق و خان شده زبان تحسین خاقان ظفر قرین گشاد و مبالغه تمام
آنحضرت را نزد یکدیگر شد تا مرد و از نیش دونگ خان رسید و بنا بر آنکه در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج مبتلا
بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت نما بمسند نشیمن رسید آنحضرت را می طلب شتافته فرمود که چون عنایت
الهی شامل حال است و عنقریب بعلی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهی نمود را امیدست که بمیمن اقدام همایون مرضی
که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس بر لحظه الطاف و لطف غریب نوازی ظاهر نمود تا آنکه قلیچاقی از
سر برداشته و خاقان منصور را تا بزانو کرده گفت هر چند تو ما را در وقت ملاقات تا بزانو نکردی ما جهت احترام تو
باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی از این التفات خان انفعال یافته فی الحال برخاست و رسم تا بزانو بجای آورده
القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیر خان بود و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیر خان در خاطر داشت که لشکر
بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحکم تقدیر هم در آن ایام اوقات حیات خان بانتها
رسید و جلت قضا هدف طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس او از یکمرتبه پریشان شد و
خاقان مستعد ازان دشت قبچاق بمجال اقامت محال نموده سوی الفصور الودوده گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب
اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن ممالک خراسان بمحض عنایت علی الاطلاق سلاطین را تاییدات آلهی مرتب
میشود اسباب شاهی رسد امداد ایشان از عالم غیب هر از غیرت ایشان در ابو غیب اگر از محض تقدیر خداوند نماند



رحمت موری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل و احسان و چون دران اوان که سپهر میرزا سلطان
ابوسعید کورکان در قراباغ اران به فیض ابدی رسید و در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بغیر خاقان عالی مکان
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان کشورستانی که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انابت که کلام معجز
طراز له مقالید السموات و الارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایات خراسان را بر طبق والله یؤتی
ملکه من یشاء بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار دادند در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه از تخت حاجی بیک
بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن قدم آن پادشاه عالیجاه غیرت
اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از ترشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه رشک
دلکشت ارتنگ و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدل قوی و امل فسیح روی همت بمهام جهانبانی آورد
و پرتو عواطف اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترد و در
تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا قوانین مطاوعه و انقیاد بجای رسید و در باب رعایت سادات و
قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید مثنوی شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض همتش
گیتی چو گلشن زنشر امن عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از تیغش متین شد دعا گویش همه
روی زمین شد و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل البیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و حرز نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین
صلوات الله علیهم اجمعین بر خاتم دل می نگاشت دران ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و شعشعه انوار این پرتو رای
آنحضرت بر اطراف مملکت تافت رای شریعت آرای چنان اقتضا نمود که خطبه و سکه را باسامی ائمه معصومین مزین گرداند و صیت
این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد هاشمی از ایوان کیوان بگذرانند اما جمعی از متعصبان حنفی که
دران زمان در دار السلطنه هرات بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت
سخنان گفتند از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی قبول التماس آن جماعت بود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر
زبان بقرائت خطبه گشود و هم دران اوقات پادشاه حمیده صفات داعیه ازدواج با درة التاج سلطنت شهربانو بیگم بنت
میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر برزده و مجلس اشرف را بوجود سادات و قضات و علما و اشراف زیب و زینت
داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا بحباله نکاح درآورد و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهت ایثار
عقود جواهر زواهر که سالها در جیب دامن پرورده بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله
فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت ایاب خرامیده
مقارنه خجسته که مکارم را امیدوار نداری سمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا

صورت

صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاده و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهر
پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشیده و بساط انبساط محبت و مودت بوقوع انجامید و هم دران ایام که دیده انتظار
پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد و مرام روشن بود احداث باغ مراد که چند گاه بباغ جهان آرای موسوم شد
فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهارصد و چهل جریب و عقری مربع در غایت زیب
و زینت طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و لطافت آن بوستان جنت
صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای زیب جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای
از باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما دام الحیوة در باب ترتیب و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد مبذول
میفرمود لاجرم فضای دلگشایش خوش غازه بهشت پرگل و ریحان شده و هوای روح افزایش از ملایمت نسیم اردی بهشتی فرح
بخش دل اهل گیتی گشت از نضارت ریاض خضرت آگینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب غدرانش
چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد مثنوی لطیف و دلکش آب و هوایش مبارک منزل فرخنده جایش درختانش چون بتان
قد برکشیده زیکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو که جنت خبر داشت خط طوبی بر سروری کاشت کنگره عمارات
دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور خاقانی از قصور رفعتش انگشت گزید سپهر مستدیر گوی تفوق برد
از عمارات اوست در تشیید قبه سپهر و قصر سدیر و الحمد لله الملک الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر

ذکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات و عظایم امور

هم دران اوقات که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون شه غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صاحب تدبیر
مرجع علما و اعاظم فضلای روشن ضمیر نظام الدولة والدین میر علی شیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت
حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص درگاه جهان پناه منتظم گردید توضیح
حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر انساب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان حضرت اعظم
شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان انتظام داشته و نقش منصب کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولو الالباب
می نگاشته و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان ظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آن
حضرت با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علی شیر ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر
وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت توقف نموده بتحصیل
فضایل و کمالات مشغولی مینمود و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند در ملازمت آستان
اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال رعایت و تربیت نیافت بنابران از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه
جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته کامی امیر درویش محمد ترخان

و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بودند اختلاط می نمودند؛ درین ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجه
خاقان منصور بجانب از آب آمویه بگذشت امیر علی شیر همراه او روان شد و بعد از تحقیق خبر انتقال سلطان سعید و
استیلای خاقان ظفرلوا بر بلدهٔ فاخرهٔ هرات از امیر احمد حاجی اجازت حاصل نموده روی براه آورد و قریب بعید الفطر
سعادت ملازمت خاقان صاحبقران دریافت و بعد از امتداد روزگار مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فائض
الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بی نهایت شامل حالش شد و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیدهٔ
غرائی که مرتبت ابیاتش رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و آن معنی موجب ازدیاد
اعتقاد خاقان عدالت شعار گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده
میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات
آینده بظهور خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقی که از معتبران
دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر
شبانکاره از جانب عراق و آذربیجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب امارت سرافراز گشته خواجه قطب الدین
طاوس شرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و در همان
آن حال میرزا محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا ملک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد
و میرزا سیدی احمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف اولج ارمان بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشان را
منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا ملک را بعنایات جلیل علم و خیل و حشم مفتخر و محترم ساخت و عنان اختیار امور
ملک و مال را بقبضهٔ اقتدار او داده کابیگی بتربیتش پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ
تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عنایت و مرحمت گردیدند و هم دران اوقات میرزین العابدین از ولات ملازمت
خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن میر بایدکار شتافت و
از ولات مذکور بآنجانب شتافته میان او و میر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا دران حدود بود مقاتله روی نموده امیر یار
علی گرفتار شده امیرزین العابدین آن ولایت را بتحت تصرف درآورد و یار علی مغول را مغلوب بشهر فرستاده بحکم سیاست
حضرت خاقانی او را بقتل رسانیدند و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاده طارمی را بایالت و ولایت استراباد
سرافراز ساخت و آن جناب بدانجا رفته چون شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از واقعه قراباغ
خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاده طارمی آن حدود را محل بی حفاظتی گذاشت و تا گمان
بر سرش تاخته تخت وجود او را از زوال حیات بپرداخت و چون خاطر خجسته ایزد تعالی و ... سنه ... بیان چون
دارد که درگاه سپهر دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آمد آفتاب جاه و جلال بطلوع عدیم المثال عالم آرا چهار اندیشه

شام

شام نکبت ز جام نوایب روی نماید و ظلمت شب ایام مصائب چهره گشاید درین اوقات که بر سلطنه و استقلال خاقان
منصور ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت و پیچه لوای کشور گشای
آن حضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلده انداخت والده آن حضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم ...
درگذشت و در بهشت برین با زمرهٔ حورعین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام
و اطعام اشارت فرمود و جهت مرقد معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرموده الیوم بنا
آن گلستان جنت نشان معمور است و زیارتگاه جمهور مردم نزدیک و دور است هو العفو الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربیجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

دران اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابو سعید گورکان
صلح کرده بصوب آذربیجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت جدهٔ
خویش ... سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت آن شاهزاده سعی بلیغ میفرمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار
کرده مدتی در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابو النصر
امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بسیار مبالغه فرموده جهت خاطر خطیر از ممر سلطان سعید جمیع ما ثبت
بعضی از امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد
بفرود ... علم جهانگیری برافراشته بجانب خراسان شتافت و امیر شیخ زاده طارمی از حوالی لشکر او انهزام یافته چون
این خبر بموقف لشکر خاقان منصور رسید ... و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر
مبارز الدین ولی بیک را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از پیش او
بسملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کپک را از عقب ارسال داشته شاهزاده را از
با امرای ایلغار سرعت انگیخته باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهستان استرآباد بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول لشکر
شور آب بمقتضای نشانی که ... سید عثمان از میدان قتال بپیچیده در کوه خروس سلاقی که برفعت و
متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و یادگار محمد میرزا پای آن کوه را گرد در آورده نغمهٔ حرب و جدال بلند
نمود که کمند اندیشهٔ بکنگرهٔ تسخیر آن نرسید دامن تمنا افشاندند و بار دیگر تغیر مسیر بطرف اسفراین انداختند از جانب خاقانی
مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ... از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات نهضت نموده مشهد مقدس را محل نزول همایون
ساخت لوازم طواف مرقد معطر و روضهٔ جنت اثر امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورده خدام
آن آستانه سدره را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کپک و امرای ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از
کوه خروس سلاقی پایان خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند و خاقان منصور از در آمدن میرزا یادگار محمد بولایت جرجان
وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنگ رادکان عبور کرده از جلگای ... بشب کوچی که

درمیان خبوشان واسفراین جالیست در آمد و میرزا کیچک و امرای ایلغار در ان منزل باردوی نصرت اثر رسیدند و خبر رسیدن
میرزا یادگار محمد و سپاه او از بیجان رسانیدند خاقان منصور حوالی رعال شناسان محمود خبر یافت سید مراد اوغلانچی و میر علی
میراخور و شیخم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منقلای آنجانب روان ساخت و آن شب تهیهٔ اسباب جنگ و ساختن
جهانداران جنگجو کذار پرداخت و امرای ایلغار با امیر علی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب شده سید
مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند **ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در قزل اخباران با میرزا یادگار محمد**
صباح روز دیگر که خسرو فیروزه رنگ بعزم حرب جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم افروز
مواکب کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان
حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدان ابلق جوش [illegible] آگهی پوشیده و بر
[illegible] شناسی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت امیر مبارز
الدین ولی بیک مفوض داشت و رایت میسره را بسعادت میرزا الغ بیک و میر عبد الخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور
و امیر مغول و امیر شیخ ابو سعید جان قربان را بهراول مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود
سپاهی آراسته که بهرام تیر جنگ را اوج آسمان از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر آفتاب در سر کشید و نهنگ
قزلنگ دریا از خوف سنان جان ستان ایشان خوش پوش گردید **شعر** چه بود جهانگیر لشکر کشی سپاهی همه راوات بولادپی
که تند خوی و همه تیز جنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خونفشان ربوده بنیزه سر سرکشان و از جانب ابو
المظفر میرزا یادگار محمد بشدید عزم ممیر پهلوانان تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و روی بتعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل
گزید و امیر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر احمد علی فارسی برلاس امیر سلطان حسن ارهنکی را بجوانغار و نشان و ایوب و
شیخی جلایر و محمد کاکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه
عالم سوز شاهزاده در آنروز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و بقوت از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند **شعر**
همه پر خشم و همه کینه کوش همه بحر دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که جمله چو شیر غران همه و بعد از آراستن
صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدگر ایستادند و سوره ان انداخته باشتغال آتش قتال فرمان دادند و میرزا
سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زرانداز از نیام بتهور برکشیده و مانند بهرام خونآشام در مقام انتقام ثابت
قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آب داده و خدنگ جهانسوز بزه کمان کیانی نهاده فغان کرنای و کوس
بگوش نظارگیان آسمان رسیده و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید تا زبانهٔ حرب آتش فتنه
در خرمن جانها افکنده و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود بر کند **شعر** دلیران بکین بر ایستادند بصد سر یکدگر تاختند
چنان بخت خون تیغ خارا شکاف که شد لاله گون خاک دشت مصاف و در اثنا اردبرانغار سپاه خاقان منصور امیر

مبارز الدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالف را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاختن
نیاورد و جات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون آن شرزهٔ شیر تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار
دید بدان طرف حمله آورده و آثار اقتدار ظاهر ساخت بر عقب سیال سپاه ظفر مآل گشت و خاقان رستم جدال آن
حال مشاهده فرمود بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهام خونآشام از آشیانهٔ کمان در پرواز
آوردند **شعر** دلیران شمشیر کش تیغ جنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را ازین مرکوب ساختند
و با وجود وفور تیر باران تیر مرگ تاثیر فوجی از شجاعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را از نزدیک موکب ظفر مآثر رسانیده
دست باستعمال تیغ و سنان بر وفیران کارزار مشتغل گردانیدند و در ان محل خاقان بدل بقوت شجاعت کامل قدرت
شهادت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان انداخته همه را
پریشان گریزان ساخت **بیت** هر چند که بحر بود تند و دلیر نی اکال گریزان شود از حملهٔ شیر تهور مصاف باز گریزد زود
تهو بیر هر برکی یاد دیر شجاعانی که ... و ثمان خود را از رستم دستان زیاده می پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار
رویین تن را غاشیه کش خویش می انگاشتند مانند پشهٔ ضعیف بهادرکه مانند باد ستیز و مثال مواکب کواکب که از شعشعه
نور آفتاب بگریزد از هیبت صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه در ملمعان تیغ و سنان خاقان نصرت نشان روی توجه بوادی
فرار نهادند و بشارت آیهٔ الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی و صیت بروج آوازهٔ فتح و فیروزی و بشارت الکای ظفر
بیروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل
رسیدند و فوجی اسیر پنجهٔ سلطه واقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و احمد
علی فارسی و سلطان حسین ارهنکی از جملهٔ اسیران بودند امیر احمد و امیر ایوب و سلطان احمد بشجاعت مخصوص اقتسام
سپهر شیاسی نجات یافته بقیه نام ردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور را اختصاص فتح و ظفر لوازم
میمون عنصور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بصوب رعایت و امکان
انعطاف داده مسافت بعیده را در غایت استعجال سرعت طی نمود چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدار السلطنه
تخت حاجی بیک نزول نمود منتظران نوالهای خدمتکاری و معتکفان زاویه‌های امیدواری دیده انتظار گشوده انتظار موکب سپهر
مراتب روشن ساخته و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بانفاق نقود و صدقات پرداختند و خاقان علا
شان در ان زمستان بباغ سفید برای قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق طوایف خراسان مبسوط فرمود و لله
الحمد الشکور المعبود **ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار
محمد بامداد پادشاه آذربیجان و عراق** در ان زمستان که خاقان ولایت مدار ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید
روی بمهد سلطنت نشاط آورده و بتجرع اقداح افراح پرداخته عنبار شده باید سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل

یار علی ترکمان و پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای اردبیلی بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد
میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه و امیر حسن بیک روی گردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و باردوی
گردون اساس خاقانی رسیده بانواع الطاف سلطانی مخصوص و مباهی گشتند و بتاریخ سیم رجب سنه ۸۷۳ قاضی علی
که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده و از زبان آن پادشاه دعای سلام بسمع اشرف خاقان
عالیمکان رسانید که همواره میان آبای عظام و اجداد کرام حوائب مودت استوار و جهت ارتباط استحکام داشته و چون
بعنایت قادر مختار این جانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابو سعید از شیوه مستوده اسلاف
تجاوز نموده لشکرها بآذربایجان کشید و هر چند ازین طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب
نگردید عاقبت مستلزم جنگ او را با و نمود و صورتها که در پرده غیب مستور بود ظهور نمود اکنون مدعا آنست که
رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعت تراکمه قراقویونلو که پناه بدین درگاه آورده اند بجانب ما فرستند خاقان مغفور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روی توجه بطرف دامغان آورد و بعد از آنکه ... از معسکر خاقان والا نژاد گشت اولاد
سپاه شاهزاده به یار علی ترکمان و ابراهیم ترکمان و شیخ ایل اوغلی که برسم الیغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند
دوچار خوردند و در سرحد چاجرم مشعل تیغ و تیر معرکه رزم گرم گردید و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام
نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک با طایفه دیگر اسیر ساختند و چاپار سر یار علی آورده و انگله امیران
شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود محفوظ عن حرکت شد سایر آن طایفه بسیاست تیغ قهر اختصاص یافتند الکاه
علم آفتاب عظیمه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه چاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار
ناسازگاری بظاهر ساخت کار فلک اینچنین پیوسته **گفتار در بیان سبب تغیر ناقض نیت رزم و معاودت رایات جهانگشای**
از چاجرم جنود رعایت حزم در آن ایام که چاجرم از فر نزول خاقان منصور رشک گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانه ...
و سپهر آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد ... حسن بیک
را که در دولتخانه استراباد نشسته بود از هم گسیخت و حسن قلعه شاسمان گریخته بعد از چند روز بیرون آمد ...
در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این سخن موج ... ازین طرف ... خاقان ... قرار نموده
روی بر دوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت ... عتبه علیه امام
واجب الاحترام ... علی بن موسی الرضا علیه التحیة والسلام ... آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای
آورده و نضارت ... دولت را از بارگاه واهب العطایا مسئلت کرده بطرف ... محل نزول اردوی همایون
بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر یک
قدر ابواب سعادت بر روی متوطنان آن دیار گشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله خطیب نسبت

بخواجه

به خواجه عبد الله خطیب نسبت خواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخن تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه
طاوس مقید و مواخذ شده مبلغ سیصد هزار دینار کبکی فرود آورده و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان
اعلی دخل کرده و درین اوقات که مردم از سایه چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبد الله که با تفاق
خواجه بختیار سمنانی بسر انجام مهام دیوانی اشتغال داشت بعجز رعایا زر اردوی حواله کرد و با تش بیداد دود آه از سینه
مظلومان برآورده کار رعایا باضطرار رسیده و مهم بجایی انجامیده که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله را
بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب انصاف بروی خلایق بسته سنگباران کردند و او
بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل بی خاتون این خبر بموقف همایون
رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله
را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن حال خاقان مسعود حضرت امیر علی شیر را جهت تمهید بساط
عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشان از ارباب استحقاق مرقومان
آن دیار شرف صدار یافت امیر علی شیر دران بلده فاخره شتافته بمقتضی عادت جبلی خویش جراحات ایام را بمراهم
مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور استمالت مظلومان ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت
و حکم نمود تا آن نشان مرحمت نشان را روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای
دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشوده و چون امیر نظام الدین علی شیر باردوی همایون
معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف
دیوان نشست بعد از آن اردوی همایون از پل خاتون بصوب قلعه نه تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه
هراة نهضت نمود بتاریخ یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بباغ نظرگاه نزول نموده در سیزدهم ماه ازانجا بالنگ شرتوک در ایام
پل سالارت شتافت و از جانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر آثار وقوف یافت بوصال عروس مملکت
خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز کشیده و هم دران ایام میرزا سلطان محمود از آب امویه گذشته
در حدود بلخ و خان شیبان فاوج آسمان رسانیده و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شقاوت
بصر بصیرت ایشان پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب آن شد که ضمیر منیر حضرت خاقانی
گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تقاعد ورزد و از النگ شرتو بحدت ساقسلمان نقل
فرمود و درین منزل بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و
بهرات آمدند باحوال خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه تنوذ زیارت متوجه
مرو گشت مصلحت آنکه روزی چند اردوی همایون را در آن حصار که مانند قلعه سپهر دوار از کمند نوایب روزگار مصون

و گروهی است مضبوط ساز دو بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از قبول
بکلو روآن موضع احمد ترخانی که از خاک برگرفته تربیت آن حضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی را بکلو
تشریف می آورند در قلعه را بگشایم و الا در طریق اطاعت سلوک نمی نمایم خاقان سعادت آثار شنیدن این سخن
برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بمقصد رسید از ترا که میرزا ابراهیم و میر علی و بابا
علی وقایتماس و از مردم ماوراء النهر سلطان مرید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قرچی سالک طریق
فرار گشتند لاجرم حیرانی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد و بمیدان اشت که بکدام جانب توجه نماید در آن اثنا حاجی
یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس هریکاه کرد و اساس رسید و عرضه داشت رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان
حضرت که در مخلصان اختصاص شعار چون امیر محمد از لات با چهار روز ده و جمعی کثیر از مردم دولتخواه در نواحی قصار هوا داری
موکب نصرت شعار اجتماع نموده و انتظار طلوع رایت علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه نیر این بحوران افق
مقصود نور افشان گرده تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بشرف قبول اقتران داده
سوای قصار از عبارسم مرکب پادشاه کامکار منعطف گشت و امیر مظفر برلاس بشرف ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص
و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض امید وزیده و بحصول گوهر
مقصود و محصول نتیجه بهبود امیدوار گشت و از قصار نهضت همایون بمیان از لاتیان اتفاق افتاد و امیر محمد
با اولاد و اقربا متعجیل قوایم سریر سعدنما قیام نموده و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران
امتیاز و استثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامید و چهار پنج قصبه که بجنه از ظلمه کوس نزول
همایون طنین آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده بمکارم اخلاق
خسروانه همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت
بصوب شهر بر کرامت برافراشت **ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان نهضت از خیف و مقدمه میرزا**
عراق و آذربیجان در آن اوان که خاقان عالیشان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان از الکای مشهد بصوب قلعه
نره تو کوچ فرمود میرزا یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما شاهزاده پاینده سلطان بیگم به تحریک امیر فیروز شاه ارلات
و سلطان احمد چهارشنبه دوازدهم که در بیرون هراه داشت بشهر درآمده آن جماعه فاخره را جهت برادرزاده خود بضبط نمود
و نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابو المظفر میرزا یادگار محمد
خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست
همچنانکه فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید و چون میرزا یادگار محمد از ولایت جام گذشته
باسم اکابر و اشراف بلده هراة استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب

مرغاب

مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آن حدود تعیین نموده رایت عظمت بشهر دولت و حشمت برافراشت
و از راه رباط سحاب بهراة درآمده سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده به
تعظیم ایشان قیام نموده همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و از روزی که قمر در طریقه محترقه بود با لشکر کمندستان گل
گزیده و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز بر تیغ تخمین بود بجانب باغ شاه فرود آمد و بر سریر سلطنت خاقان سعید را که چندال
از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار چهره آفتاب قرین منور گردانید و امرا و ارکان کرا بتان
ابو النصر حسن بیگ و کوچک شاهزاده بودند در خراسان بسر اقامت نمودند و الحال به همه در رعایت سلاطین سلاطین
منازل جنت آشیان بوده و آوردند رعایت در باره ایشان بتقدیم رسانیدند و حاجی مقرر شد که در خطبه نام دعای دوام
دولت امیر حسن بیگ بر زبان رانند اما میرزا یادگار محمد را نام برند میرزا یادگار محمد بعد از تکیه بر سریر جهانبانی منصب شرافت
دیوان را به خواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده
سلطان بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات با تجرع باده گلرنگ
و استماع نغمه عود و چنگ صرف می نمود اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس ظلمی بعاری میشد شرط بازخواست
بجای نمی آورد و امرای ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان
بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیگ در الکای ادکان خیمه اقامت
افراشته مشغول شوخ طبعی آن حدود گشت و ظلم و تعدی امرا و برادرش زینل بیگ که در ولایت قهستان بود از حد
اعتدال درگذشت در خلال آن احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهة ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که
امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه مرخس کناب سلقان و چرکان توجه نموده ظهور این امور موجب آن شد که
کرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع نماید **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب**
مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت امرای صاحب رای و اصحاب حشمت در آن ایام که قصه بیحقیه از همت میوانسلطنه و الخلافه ابو الغازی
سلطان حسین میرزا غیرت از آن قضای پر دوس محل بود علی التعاقب بتوالی بمسامع جاه و جلال می رسید که میرزا یادگار
محمد از نشاء باده غرور بغایت بی شعور است و از تواتر کرع شراب انگور کاسی مست و گاهی مخمور مرکز خیال ضبط
ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکرکشی بر لوح دل نمی نگارد و از نخالت اعیان حضرت او صورت
فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف انهدام و
انعدام نزدیک رسیده بنا بر علی چنان خسرو منصور مظفر لوا بمدد یک پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهان گشا بر آن قرار
داد که بیک ناگاه بجانب دار السلطنه هراة تاخته بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد
پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با امیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از خطر

خاطر خطیر با آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و آن جناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در انتهای آن سخن معروض نمود
و فرمود که اگر این سخن را بس بزرگ گفته نشنوی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب
چیست امیر عالی جناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مرا یکی از نوکران اصلی که تخته زد یادگار محمد میرزا
بروند اگر از آن اعیه وقوف یابند بی شبهه که نهضت عزیمت همایون را بوضوح رسانند و سرکار پرتو شعور شاهزاده بر مکنون
ضمیر افشا تاثیر افتد سالک مسالک حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نپیوندد القصه بنا بر آنکه امیر ستوده
خصال شهریار بی همال بلکه این خیال را بر سایر امرا فاش سازد رایت نهضت بر افراخت از هجنه کوچ فرمود و بطرف گذار
آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکین نزول نمود آنگاه امرا عالیمقام و نوئینان خجسته احتشام در مجلس جانفزا
نشانده وافی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه کریمه وشاورهم فی الامر با امرا مشورت پرداخت تمامی آن جماعت
متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عاطر قرار یافته بود تحسین کردند و به طوع و رغبت اظهار انقیاد و اطاعت نموده
لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان شمس شکن بوثوق تمام و اعتضاد لا کلام از بوکین روانه شده و سرحد آب [illegible]
همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله میر محمد ارلات و امیر سارو بای چیشمه موجب فرمان واجب الاذعان جهت
حراست و محافظت اردوی همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت نمودند

ذکر توجه رایت ظفر آیت بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر ملک المتعال

سلاطین که کشور گشا می کشند • بنیروی حق پا دشاهی کنند • قوا جهد یابند از لطف حق • شود لطف ایشان گریستی • تا شد خود دیگر کسی
کار شان • بود بالیقین جمع کردار شان • نترسند از دشمن کینه خواه • نداند باک از جهان سپاه • هر سو زند اعلام عزّت بلند • ملک جمله
ملک مسخر کنند • بهر سو که تازند بهر ستیز • بر آرند از عالمی رستخیز • شبی گر خیال شبیخون کنند • بیکدم جهانی دگرگون کنند • مؤید بمعنی
و مصداق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت و حشمت مقام و آرام نموده چند هزار
پیاده و سوار بهرام انتقام مریخ و شام علامتش مسخر نمودند و از خراسان تا بغداد که ممالک ایران و دشت و بحکمش خیال اشغال آن
دولت بر این خاطر نمیگذاشت او از انتهازی سلطان حسین میرزا از گرفت جد و غدر میگرفتن نمیدید شده و با آنکه از طاعت
رکاب نصرت انتساب از گذار آب مرغاب ایلغار فرمود و عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید مانند فلک الافلاک
در شبانه روزی عالمی پیموده و بیک آنکه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان عدم روان نمود قطعه
شنیده ام که شتری چیست بهرام • که داشت رایت او بر فلک سر افرازی • رساند بر سر خاقان چنین شبیخونی • که تیغ او بر خصم کرد سر بازی
هزار بار از آن قصه ای عجیب تر است • که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی • شرح این واقعه چنانست که چون خاقان اقبال زهره
خاقانی و جمهور طرازان آن بهر سپهر کامکاری در تصمیم آن عزیمت ثبات نیت در گذار آب مرغاب با سیصد و پنجاه سوار
جرار که بنوک نیزه خارا شکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی

تیغ آتشکار و کیف عنصر • بر تیغ نوشته یا رب النصر • در غایت استعجال بجانب سرخس رسیده و جلال ایلغار نمود و بعد از
طی منازل هم شبی در باغی از رباط فرود آمده جانشکاه و روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از آنجا فتح و ایات
فتح و فیروزی که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه عمده اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب
تا زمان ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون
خبر وصول لوای کشور گشای همایون شنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آن
حضرت گردانید و علی وکر سعدی و کوماجی پیشکش نموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور مشرف سازند و
خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته تنقدار در خانه درویش نشست که ما حضری کشید آنگاه او را براه آورده
و بابا خاکی تا قله کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرده و نیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایب غضب
بطرف هراة سر نوبت بدست اشارت فرمود که شتابنده راندن تیغ بود و سوی روان انداخت باز گشت و خاقان منصور
استظهار قوت صوری و معنوی عنان نهضت عالم نورد براه اسفرایین انعطاف داده چون شب در آمد شیرم قراول را
برسم زبان گیری پیشتر فرستاده و در صحرای اسفرایین شخصی که در غار دیگر گذشته از پیش یادگار محمد میرزا بیرون آمده بود بموکب
همایون رسیده و از تقریر او بوضوح پیوست که مخالف دولت قاهره اصلاً از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم
خاقان خورشید حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت نموده بهمان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسیده خبر رسانید که تا
چشمه خرد و کی نظم و غیر غفلت و عدم شعور از مردم یادگار محمد میرزا شنودم و آن شب سه شنبه بیست و هفتم صفر بود در وقتی که ما طلوع نمود
ماهچه علم اقبال شیم پرتو وصول بر چشمه خرد و کی انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جیبه پوشیده مستعد قتال گردیده
و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابو سعید جان در میان و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با جمعی
پنجاه مرد بنیت صفات جهت گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان رفت و باز گشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت
غفلت مانند بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور گشته براه کوچه خیابان سبان
سنگ تراشان روی براه آورده و بعد از وصول بمزار علائه رازی میرزا کپک را با کوکه امیر مظفر ارسال نموده و دولت اوده
و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از اوزبکان میان دروازه باغ که متصل حوالی عهد مرحوم گوهر شاد آغا ست روانه گردانید
و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر بحر خواجه ابو الولید احمد است روان ساخت و امیر نظام
الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بخانه امیر فیروز شاه که منزل امیر علی سپهسالار بود فرستاد و بنفس نفیس شتاد و هزار لشکر
قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار میر آخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرا عظام
دروازه باغ زاغان را بلسان سنان دولت ایشان اسم شکسته در آمدند لاجرم آنحضرت مانند شهباز تیز پرواز بباغ زاغان
شتافته باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز کشیده و حرکاتی از نواحی آن باغ مرئی گشته

بعضی از مخصوصان اشارت فرمود که باین خرگاه در آیند و هر کس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی
میر علی شیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی را که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاده او بعد از احتیاط
باز آمده عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست الا خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمت موکب همایون بصعود
امر فرمود اما از [illegible] شنود زیرا که وهم بر ضمیر او استیلا یافته بود از اکابر امیر نظام الدین علی شیر جانب
طلبیده و اسب خود را به بابا علی سپرده و تمشیت آن مهام شده و مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن
کرد بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر علی را نیز از آن مهم امور گردانید مقارن آن حال [illegible] اسمعیل فراش از باغ بیرون جست
دسته شمعی بدست آورده روشن ساخت و باغ را از آن [illegible] سبب چراغ دولت [illegible] موکب همایون بر افروخت
[illegible] زندگانی دشمنان [illegible] گشته و [illegible] بر آن قصر بر آمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر
وساده تنعم فارغ خفته یافته دستگیر کرد و امیر علی شاهزاده را بازوی بسته [illegible] امیر علی شیر [illegible]
وکشان کشان بنظر پادشاه عالی شان آورد [illegible] گفت که [illegible] مسند [illegible] می شنود [illegible]
خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بر آن مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او در
گذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند [illegible] از آن معنی نمودند لاجرم همان لحظه **بیت**
اجل [illegible] برتخت [illegible] ؛ جهان کار را زین گونه بسیار کرد ؛ [illegible] ؛ سمانست [illegible]
فیروزه فام که گردید گرد سر سام و جام ؛ سمانست [illegible] ؛ که [illegible] ؛ مولانا کمال الدین [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد گوید شد شهر صفر [illegible] شهر صفر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] عجیب [illegible] که [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] وصف الحال ایشان گشت [illegible]
[illegible] خاقان کشورگشای [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
ارکان دولت [illegible] امیر علی جلایر [illegible] شاهزاده [illegible]
والکبریاء لله العلی المجید **کیفیت جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب**
مرو جهت مخالفت بعضی از شاهزادگان و ترتیب جاه و جلال روز دیگر که خسرو آفتاب ؛ برگرفت از چهره [illegible]
پرتو اقبال بر عالم افکند ؛ بر سریر سروری شد کامیاب ؛ خاقان الاجناب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و
جهانبانی را [illegible] خورشید [illegible] سپهر اخضر گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد [illegible]
داشته در باب تمهید عدل و انصاف [illegible] خاتم شهریاری [illegible]
[illegible] گرفت و روزگار [illegible] نهایت [illegible]

سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء عالی مقدار که در انتظار روز چنین شبها بر جا گذرانیده
بودند ابواب استبشار و سپهر [illegible] شگفته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان بادیه [illegible]
شدگان وادی [illegible] عظام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه همایون فانظروا
الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند [illegible] تکلف [illegible]
گستری مردم هراة را از روز ماتم عید سعید بود و [illegible] ایام نوروز خرم و فیروز می بود **نظم** جهان گشت از نو زندگی [illegible]
ز نو طلعتش خنده [illegible] ؛ شد از برج شرف خور عالم افروز تا [illegible] آمد [illegible] نوروز ؛ و خاقان منصور [illegible]
تدارک اختلال احوال [illegible] در حضور قاضی قطب الدین احمد امامی و مولانا معز الدین شیخ حسین
التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات [illegible]
[illegible] لشکر معاف و مسلم باشند و [illegible] جهت طلب [illegible]
پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه [illegible] جهت زیارت مقرب بارگاه حضرت [illegible] خواجه عبد الله انصاری [illegible]
تشریف برد و [illegible] اخلاص [illegible]
منزل شریف مولانا معز الدین شیخ حسین [illegible] مسند سلطنت [illegible] که دار السلطنه هراة [illegible] سلطان
سعید [illegible]
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام [illegible]
قویم و تمهید قواعد [illegible] مستقیم [illegible]
جلال [illegible] که میرزا الغ بیگ والد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق [illegible] سلطان محمود
میرزا [illegible]
از استماع این خبر [illegible] خاقان والا گهر در استرآباد [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی [illegible]
[illegible]
مسالک [illegible] معروف ساخت **ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر میرزا سلطان محمود و بیان**

بعضی از وقایع که حضرت خاقانی در یورت قشلاق روی نمود

[illegible] و گلزار حکایت شمایم اخبار مشام جان مشتاقان کند این کلام می رسد که در این اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیا
ثانیا بود امیر حسن بیک مستظهر گشته روی تسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده
فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی کلکینه که بموجب فرمان خاقانی [illegible] در آن بلده بودند
ذخیره بسیار مجتمع گردانید و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی
بظهور رسانیدند و در این اثنا احمد مشتاق که پرورده و تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نور
افروز از شاهزاده روگردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخت [illegible]
[illegible] اختصاص یافت اما سرداران بلخ سلطان علی کلکینه [illegible] نقش ظلمانی [illegible] شیطانی شده قدم در طریق
غدر و مکر نهادند و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده گشادند
لاجرم میرزا سلطان محمود در فتح بلخ میسر گشته میر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار [illegible] که از جمله معتمدانش بود بجانب
سمرقند روانه فرمود و یادگار در اثنای راه [illegible] بخدمت خاقان عالیجاه [illegible] شده [illegible] تربیت میرزا سلطان محمود را بر
طاق نسیان نهاد و [illegible] میر مغول [illegible] بصوب مرو انعطاف داد [illegible] هر که باشد [illegible] هوای [illegible] خویش
نتوان بود [illegible] از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو بمجلس [illegible] نشسته بود [illegible] جمعی
از اهل اختصاص [illegible] که با اختصاص از هر جانب [illegible] پیوسته در اثنا صورت حبس و گرفتاری میر مغول بر خاطر انور گذشت
و اظهار ملال فرموده [illegible] امیر نظام الدین علی شیر [illegible] مخلص [illegible] فاتحه [illegible] قرائت نموده [illegible] لحظه میر مغول
و یادگار [illegible] که بدرگاه عالمپناه رسیدند [illegible] حضار صحبت [illegible] میدیدند و در آن [illegible] امیر [illegible]
الدین [illegible] بایالت ولایت مشهد مقدس نامزد گشته رخصت توجه یافت و [illegible] سلطانی [illegible] بر جانب
احوال محمد [illegible] عبد الهادی که [illegible] اوایل حوت [illegible] سید که [illegible] امرای سلطان محمود
میرزا با بسیاری از سپاه [illegible] برسم [illegible] بکنار آب مرغاب تاخته اند [illegible] امیر [illegible]
داد [illegible] قشلاق نموده بودند [illegible] شربت شهادت چشانیده اند و امیر [illegible]
قدرت گردانیده اند بنابر آن آتش غضب خاقانی [illegible] اشتعال یافت و عزم قتال سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان
یکران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقاتله در موضع چکمن

چون جمره خاوری یازده درجه از [illegible] حوت قطع کرده [illegible] الجمعید [illegible] خسرو شتوی [illegible] سلطان
[illegible] آثار بهار غالب گردید [illegible] السلطنه [illegible]
حسین میرزا [illegible] لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ [illegible] آورده [illegible] اقبال و دولت [illegible]

قشلاق

قشلاق [illegible] کنار آب مرغاب نهضت کرده و در وقتی که هلال عید انگشت نمای [illegible] تشنگان [illegible] گشت آن [illegible] فلک
سرافرازی بمنزل [illegible] رسید و در آن مقام فرخ انجام [illegible] آداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم
جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را در هم نوردیده رزم اعدای دولت [illegible] همت عالی
ساخت [illegible] معارک نهضت سپاه [illegible] خروش صاعقه بار سلطان [illegible] آثار [illegible]
فضای دشت و کوهسار [illegible] لعل پیکر لاله برافروخته [illegible] زمرد [illegible] مبسوط گردانید مثنوی [illegible] سلطان
رایت افراخت ✱ از لاله علم رنگ سپر ساخت ✱ افواج سپاه سبزه و گل ✱ شد خادم [illegible] بلبل [illegible]
[illegible] نزول همایون [illegible] قاضی علی که در اوایل جلوس همایون [illegible] ساله [illegible] حسن
بیک [illegible] خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا مراجعت نموده [illegible] دیگر شرف ملازمت
دریافت و مکتوب [illegible] مشتمل بود بر [illegible] محبت [illegible] بموقف عرض رسانید و [illegible] الطاف
خسروانه [illegible] مباهی گشته رخصت معاودت حاصل نمود اعلام نصرت اعلام از انجا [illegible] بموضع [illegible]
[illegible] رسیده و چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در آن منزل اتفاق افتاد و از آن مرحله [illegible] همایون [illegible]
بمنزل [illegible] نقل نمود و خاقان [illegible] بخشش کرده روی بولایت اندخود آورد و بموضع چکمن [illegible]
سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود [illegible] و [illegible] بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از
[illegible] گذشته و [illegible] منزل گرفته [illegible] کواکب [illegible] قدم [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] اقتضا فرمود که اردوی همایون بصوب [illegible] شود [illegible]
بسبب عبور [illegible] آب [illegible] شکست [illegible] منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه [illegible]
ظفر اثر گشت [illegible] میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرمود و خاقان منصور [illegible]
[illegible] طریق [illegible] سلوک [illegible] توجه [illegible] توقف انداخت و [illegible] مراجعت [illegible] مصاف اعدا
را [illegible] بلند ساخت و از خواجه [illegible] کوچ کرده [illegible] چکمن رسید و [illegible] اشارت
علیه [illegible] آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیدند و [illegible] اسباب [illegible]
کرده جنود [illegible] خشم [illegible] صبح دیگر [illegible] علم [illegible] خورشید انجم حشم بعزم رزم [illegible]
[illegible] ظفر آثار [illegible] و قدم در معرکه [illegible] نهاده سپاه [illegible] مغلوب و منهزم گردانید صباحی
که آفتاب [illegible] افراخت [illegible] رسانید [illegible] کواکب [illegible]
و کوس [illegible] در عالم انداخت و غریو [illegible] زمین [illegible] متزلزل ساخت [illegible]
آورده [illegible] خاقان منصور [illegible] ظفر [illegible] نهاده [illegible]

الثمی در پوشید و بر بالای کمر تمرد بسر رشته موج خنجر شبانه کشور گیر کردید و در برابر خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر کوچکش
بود رایت فتح آیت برافراخت و حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از امرای تیمور مصادمت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت
و جوانغار بر وفور شوکت میرزا سلطان احمد بحکمت استحکام گرفت و شیخ عبدالله عباس و امیر عبدالخالق و امیر فیروزشاه
با سپاهی از سپاه معدود او توجه برفت و امیر منظور لاسی و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان با سلاح مسلول
و القصر باشتی بهرام صولت گشته و از جانب میرزا سلطان محمود بر صف لشکر آراسته بمیمنه و میسره در ساقه و مقدمه
با مردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و بعضی از مبارزان پیکار خرامیده و لوای جهاد بر وفق نصر افراخت
دم نای رویین برآمد و موج در دریای لشکر در امواج میدان معرکه جنگ سالار گشتند هر دو گروه تیغ کین آختند سپاه پناه
حسین سم غازی لقب بتیغ خون افشان بهلوی پهلوانان سپاه دریدند و لشکر سلطان ابوسعید میرزا و سلطان محمود و جانب خدنگ
خارا گذار اجل بر بران بیشه پیکار میرسانیدند بحشر الماس گون آب رنگ تارک اعدای بکافت و تیر مرگ اثر حرف
سفیر اجل بسوی جانها شتافت و در آن اثنا فتنه علی میراخور با جمعی از فوجی از شاهزادگان طرقی تیمور از جوانغار میرزا
سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده برابر حسن شیخ تیمور حمله کردند مرغان تیر پر واز آشیان کمان رم داده تیر
در شبه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زر نگار آفتاب بر سر کشید موج
جان کمان دار بهرام جنگ کشادند از شست تیر خدنگ جهان گشت بسیار بادام تیر که کیفی کمان گشته از عطر و در
آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تدبیر با مردان خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا به
استعمال آلت قتال نمی پرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان کمان برد که حسن دشمن را بیم کی از
کثرت کسی از نیام انتقام بیرون نمی آرد بنابراین را در امیر نظام الدین علی شیر و امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اکه
و بجنگ و شاه قلی خلیفه قی و دوست محمد چهره و امیر قتلغ و حلیکه تمش را با سیصد نفر از نیهای دلاوران رستم اثر بهرام فرمان
تو لقا و سحاب حسن فرستاد تا اگر دعیه فرار داشته باشد بزخم کمان آتشبار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر علی و امیر
در سوانقان او تهوری که در ترکش جلادت داشتند انداختند و ابواب آن را بکثرت جولان ها شکستند و حسن شیخ تیمور
با اتفاق فارسان معرکه تیمور تورها و سپرها از سر دور انداخته شمشیر آبدار که سلکای از غلاف برکشیده و سنان کافر
که روی بکله اتمام آورد و بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بود مانند بنات النعش متفرق و پراکنده
گردانید بیت نهنگ حملهای شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و بر بهاء سر از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان
احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و حسبک بورداق سلطان برد وشیبه جات اوزبک و از هراول امیر مظفر
برلاس با بریهادران ظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آوردند و آثار روز رستخیز ظاهر کردند و آن ملکان طبله جلادت
و مردانگی پهلنگان تجربه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیزه و خونریزی بود بجای آوردند مردم سلطان محمود میرزا

تیرهای

پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوست که چشم سپهر غبرا از صدمت
حدت سم ستوران بصفوف سپاه منتشر را آهنگ هوا نموده و نقاب نعل مراکب مواکب انعقاد گرد و غبار
انجمن گرا گرفتاب جهان تاب در نقاب غبار مستور گشته چهره بگشود و لمعه سنان آتش افشان صاعقه سان خرمن
زندگانی بسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جهان سوز در کانون درون می افروخت شمشیر
ابدار اندر بکشن خون بسیار رعنا رصحرای یکار می کشیدند گرز گران سنگ گردون گردان نرم ساخته ایشان از اسب
بر سر روی زمین میرسانیدند مثنوی جهان شعله زد و آتش کارزار که دل سوخت مریخ را زان شرار جهان گیت خون
تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و بشیر کل الله نصرا عزیزا بگوش هوش
خاقان مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا و ابوسعید انجمن و خنجر ظفر
دو روز خاقان رایت فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته شده از روی حیرانی
بلهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قرب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا میرزا
که با سی سوار در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه تیری
بسر او آمد و احباب از پشت زین بروی زمین افتاد و یک انگشت ابهامش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود
میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته همراه گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خنجر گرز
بادشاه ایشان حقیقت آنجا رسیده و دست از میرزا بایقرا برداشته از هر طرف فرار نهادند و آن جناب خود را
بیرادر کامیاب رسانیده و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از شاهده پیکر فتح و ظفر
و فرار دشمنان و اردوی خود در منزل بهشت اثر نزول اجلال نموده امرای اسفندیار آثار و نوجوانان رستم کردار را که
در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باحسان عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مخصوص
و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان بعیوق زمین رسانیدند
آنچه احمد شناسای اگر پای جرات در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود دیار قبه الاسلام بلخ
سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در صحرای حمایت قادر بیچون در منزل حکمت نواحی اندخود بارگشته بدان جا
رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا
سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تایید چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح
انجامید که میرزاده ابابکر که شاهزاده شجاع بلند بخت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت
میسر شد و بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید به بدخشان رفته خاطر شاهزاده را متابعت شاهزاده بر دوش گرفت
و بمیمن واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صورت انتظام پذیرفت

وچون در موضع حکم عنایت پادشاه ذوالمن خاقان شمس نگین بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت و شعشعه پانچه ظفر آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه نمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از خودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و به آن عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی جانب میرزا علی فرستاده و شمه از مکنون ضمیر منیر صواب در گاه عالم پناه پیغام داد چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر کفالت شاهزاده رود و اورا بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که ملازمت سده سدره مرتبت شتابد و امیر علی شیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالمیان رفته چنانچه ارکان امارات دهور کیاست اقتضای منصور بود اورا رسانیده نمود و از این شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق انقیاد بوجهی سایند که شاهزاده با تفاق میر جلال الدین ارغون خادم ملازمت همایون شده و از آب جیحون گذشته در ده جاشی شرف ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش نموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت و حجله نشین سرادق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را از جهات خرم ساخت بعد از انقضاء ایام طوی و ضیافت سمر منتشر آن مهر سپهر خلافت بسرحد انجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را که بعد از پوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسبان زین زرین مفخر و مباهی گردانیده و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را با انعام جامه و زر و اجناس تحفه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید و با جواجبی از کمیجان که اعتبار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود اورا بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب خراسان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر کار میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن پادشاه غریب از کتم عدم بوجود حضور

دران اوان که خواطر استیلاء میرزا یادگار محمد بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون جدا گشته تخلف نمود و طریق فرار پیش گرفتند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر امیر تیمور گورکان با تفاق بر سیف ترخان و فوجی از امرا اردو و رمح کشیده از دشت مارقبلان قزاردوی همایون روی گردان شده بجانب قندهار آورده و بعد از وصول بدان ولایت امیر نظام الدین خواجه بوکل برلاس که از عظما و امرای سلطانی بود و در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده اورا باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامید و پای بر مسند سروری نهاد و دران اوان که خاقان منصور

بنوع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بسیستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر ساخته سر از خط لسکوش بر کاریز و درین توطنان آن ولایت تاخت و اردوی خاقان منصور اراده خود معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت بجانب بدخشان ارزانی داشت و منظره منصور بچکلیکی پیوسته رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر تواتر یافته و خاقان منصور استیصال اهل اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه سیستان گردید بعد از وصول منزل بخته بغور عنایت ملک و هاب خاقان حضرت حبیب ابن شایسته افسر فرمانروائی و در ربندی پسندیده بخت و کشورکشائی عنایت فرموده و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نموده این معنی موجب نشاط خاطر همایون شده و چند روز بمهد ساوی شاه و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بعد این خاف را محل نزول سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن مرحله موضع اسپدن که و داخل ولایت قاین است شتافته خبر ترتب و وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا آنکه کسی را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و آن حضرت از ایشان تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر بلده قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد اکابر و خاقان شبی وقت بیاده چهار هزار سوار ترک تراه اختیار نموده و بعضی از عساکر نصرت ماثر اورا تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمی توانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده از مساعی جمیله موکب خاقان بوسیستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده و ان مستان لوای بلده جنت نشان ارکان دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول قندهار نوبت دیگر لشکری جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر منظور برلاس را که از امرای ظفر اقتباس بود با فوجی از سپاه نصرت شعار بدانجانب فرستاده و میرزا چون قدم مقابله نمی دید و در انجا گردن بر تعجیل شاهزاده جوزدی و مملکت قندهار را بخت بطرف خاقانی جسم اقتدار در آمده آتش این فتنه بالتیام حج تیز فرو نشست

ذکر سرفراز شدن بعضی از ارکان دولت به تربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بواسطه فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علی شیر را که در عهد اساس دولت خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت اجل مراتب جاه و جلال رسانیده در اوائل طلوع صبح سلطنت و جهانبانی بمحافظت مهر بزرگ همایون را در عهده اهتمام وی کرده و امیر نظام الدین علی شیر بعد از چند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت و از منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور بر ملتمس او بوجه اجابت اقتران داده در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه ۸۷۱ آن پادشاه بنده نواز و عجز را که امیر واجب الاعزاز را بمنصب

عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر که حضرت از قبول آن ابا نموده بعرض رسانید که
من حالا در حرم که الکحال سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امراء عظام بر سریر احتشام زودتر
می نشینم و هرگاه متصدی منصب آن امارت گردم مقرر است که بجهت توره بعضی از امرا در ایام و اوقات بر من تقدم خواهند نمود
پس تکفل امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را بپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت نهایت اعلی
پیوست که غیر از امیر مظفر برلاس بمجلس امرای عالی اساس بر امیر علیشیر تقدم ننمایند پس بموجب حضرت سلطانی بر طبق
مدعای خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته مشمول خلعت خاصه طلادوزی و کلاه زردوزی منشور و پروانه
شده و مقصور فرق انام گشته که امیر علیشیر بموجب ترخان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون امرای آن زمان
بدست آن جناب داده که علی الرسم ساعتی نیک مهر زنند از غایت تواضع ذکر نقش در جایی مهر زد که امرای دیگر بمجلس را
جای نماند **بیت** هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ٭ یکی چنانکه در آیینه تصور ماست ٭ لاجرم موجب استحسان خواص و عوام گشته سبب
ازدیاد اعتقاد [illegible] شده و شرف این صنع از نشان که بمهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمده بجایی رسید
که بعد از آن هرکس مهر داده تلاش نموده [illegible] که جایی مهر زنند و حقیقت که شرف المکان بالمکین نزد همگنان از شرح
آنجا سید جناب فضایل مآبی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت امیر علیشیر گوید **قطعه** میر ملک صفات
علیشیر کز شرف ٭ عاجز بود زدرک کمالات او خرد ٭ دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل ٭ از لطف شاه غازی ابوالمحسن [illegible]
چون مهر زد بدون سلطان [illegible] ٭ تاریخ شد که میر علیشیر مهر زد ٭ و هم در این اوان که امیر نظام الدین علیشیر بمسند امارت
دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و هم در این سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی از منصب
امارت دیوان دخل نموده و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و او مدتی قضای قصبه ربای خواف قیام
نموده و در اواخر همین سال خاقان کشور گشای خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افضل [illegible] متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع روانات
حکمی [illegible] مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آن جناب بر خلاف معهود نشسته مواضع وقایع و سخن داد خواهان و
احکامی که در باب مهمات ایشان صدور یابد تلقی گرداند و بموجب این مطالع در برابر مهر زرک همایون اطلاع علیه توقیع
و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل
اوقات سلطنت خاقانی منصب وزارت میرزا الغ بیک قیام نموده و چون فور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون
واضح گردید او را از منزله جلیله منصب گرد و سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه
مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی تازگی صفت نظام و انتظام
پذیرفت **مثنوی** شد از عدل آن میر نیکو سیر ٭ زمین تا زمان ملک معمورتر ٭ ز تدبیر آن خواجه پاک دین ٭ اساس ایالت

بعلم کیمیا

بعنایت تعیین و مقارن تربیت و رعایت ایلچی جنت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خود گرفتار گشت و دولت
ساباط خاقانی ارتفاع نمود کاین امیر شیر بیشه پهلوانی را از نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان ابوالقاسم میرزا بابر
عیال بود و بواسطه وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و بعد از فوت میرزا بابر بمراتب
علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر مجاهدان زمان
امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیای نعم مفطور بود پیوسته مکر و تزویر بر لوح ضمیرش نگاشت
و در زمان سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت
مشفق بجای می آورد بی جهتی فرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ بار باستان خاقانی
کیتی ستان شتافته کمال عاطفت حضرت از رقم عفو بر جراید جرایمش کشیده و ایالت استراباد بوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بیوفایی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد رنجیده از
کنار آب مرغاب بولایت سلقان و جرجان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت
خاقانی رسیده گرته بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردیده با وجود این مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت
دیده بصیرتش را پوشیده در خلال احوال گذشته بخیال الحمقی عمارت قلعه خبوشان که تعلق باو میداشت بجمع
و نقل عشایر و قبایل استحکام داده با معتمدان خویش مقرر کرد که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات قدم در وادی فرار نهد
و این عیب که از دیوار [illegible] منزل خود اکه بجانب صحرا بر آورده نمود و شخصی از نوکرانش بر این شنام حقیقت این حال
را بوسیله کی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن را طواختیار الدین
معتمد وی اختیار شد و شهریار جسیم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار شرط مشورت بجای آورد امیر ناصر الدین عبد
الخالق گفت زخم که حکم سر افکنده ... و در روزی که حسن بسوانی که یکی از دوستانش بود رسانیده بود بند خود را
سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه اختیار کریزد به تیغ قاطع سیاست کشته جنایش بگسیخت و خونش از
شربان و دیوان آمده با خاک راه بیخت **بیت** فلک کو در مهر ورزد و کین است ٭ در این جهان سر و کار وی این است ٭ کی را
برکشد چون خور بر افلاک ٭ یکی را افکند چون سایه بر خاک ٭ **گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع
فتنه و فساد احمد مشتاق** چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چندگاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بر
کاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجد تمام رجحد الکلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانید و قاصدان
نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید و چون این اخبار در دار
السلطنه هرات بمسامع بانف رای جهان گشای خاقان انتصار نمود که احمد مشتاق الحق بمیرزا بابر میرزا روی آورده و زمام اداره
عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او گذارد و بنا بر آن میر عبد الخالق با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ

ونشاء دولت را گفت که چون آن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را جهت مدد باین سرحد روانه
کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان از آنجهة
مطمئن خاطر شود و آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانید و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل بلده
بلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکنات نشان فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنکه اهل شهر عرض کرده اند ابرای ذمت نمایم چون امیر عبد الخالق
بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق شنیده بود و دیده معروض داشت خاقان منصور روزی چند چشم براه داشت
که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیم وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری
بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر خاطر عاطر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراخت
و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده
گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان بااستحقاق وقوف یافته بروج و باره بلخ را معمور ساخته مستحکم گردانید و خاطر بر
تحصن قرار داده ایلچیان تا میر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و آن دو پادشاه عالیجاه بجانب
بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده و سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود
نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون پرچم علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را
نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق تحقیق پیوست خاقان ظفر قرین حکم فرمود تا حسب [illegible] افکنده ترتیب
آلات محاصره و تهیه اسباب محاربه فرمایان نمود و اطراف شهر را بامرا تقسیم یافته هر کس بمحل خود نزول نمود و میان
رزمای جانفشان برابر برج [illegible] منزل گزیدند و منسوب حضرت سلطانی امیر علی شیر دروازه شهر خواجه را معسکر گردانیدند و
سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت آن حصار سپهر کردار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف
دیگر انداخته نباتیان جهت عمار ساختن آن آغاز درخت افکندن و کشیدن خار و خاشاک کردند و در آن اثنا بموقف حضرت
اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه و جلادت شعار بکنار آب اموی نزول گزیده و امداد احمد مشتاق مطمح
همت بلند نهمت گردانیده بنابران فرمان همایون نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ
رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای
مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر گشته قدم در وادی خلاف
و نفاق استوار گردانید و سر از روزنه نخوت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور
میرسانید و از این جانب هر صباح که شهسوار زرین کلاه آفتاب گنبد [illegible] بر حصار سپهر دوار میانداخت خاقان کامکار
بر باره و کره و پیکر [illegible] فتح آن قلعه امتحان کرده [illegible] خاطر اقبال ماثر میساخت صدای نقاره و نفیر [illegible]

برابر

میر سید و عزیز کرده‌ای و سروران ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپر را چتر ابر کشیده
پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت و جرات عقابان تیر ترک تیر را در آشیانه کمان پرواز داده و از مور و شش ملخ
طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز
و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان آن روز جمعی را که برزبر فصیل از جستن
تیر و سنگ سپر ساخته بودند منهزم ساخت و از خندق اصلی گذشته پای شور پیش نهاد تا بکنار خندق شیخ حاجی که در
میان خاک ریز است رسید خواست که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاهین را بدست آرد احمد مشتاق چون حال
بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره پایین فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و
از آنجمله ترکانی رستم نشان از درست با امیر سید بدر آغاز مقاتله کرده و آن سید چند قدر برجسته پهلوانی نیزه او را گرفته
چنان کشش نمود که آن شخص بروی در افتاد و آنگاه مرد بزرگ کشته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد
که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آن جناب بمحاربه او نشسته دست دراز کرده نیزه این شخص را گرفته بدستور سابق
بکشید تا از پای درآمد سر او را گشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت آن
بنده اولاد حیدر کرار با صناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش نمود و بانعام اسب و زر و جمع
قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانید در علو منزلت و قدرش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ
و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره بچهار ماه انجامید و در اکثر آن اوقات از بام تا شام بازار قتال مشتعل بوده
نوره جانفروشی از دلیران کیوان در میگذشت و در آن ایام یکی از ترکان که مشهور بود بتیر اندازی هر شب بر بالای برج شاهین
برآمده و در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بسخنان پریشان گشاده فحش و ناسزا میگفت خاقان منصور و جمیع حاضران موکب نصرت
نشان را دشنام میداد و آنحضرت رای صایب و فکر ثاقب برقع شر آن اخترکا کشته شبی سه چهار کس از قدراندازان
را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک یکدیگر ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند چون قراجار جی آغاز سب و شتم
کرد بعضی از ایشان یکبار شصت راست کشادند و آن تیر موافق تقدیر افتاد و یکی تیر بر حلق آن شریر خورده که از سر
او بیرون رفت چنانکه از پای در آمده تا تحت الثری سیح جا قرار گرفت و بعضی موجب دلتنگی احمد مشتاق و سایر
اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این حال امیر مظفر برلاس را در کنار آب امویه جنابت غرابت اثر
نمود حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته مراجعت او را فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار
آب لوای ظفر قرین ارتفاع داده لشکر ماوراء النهر از عبور مانع می آمد کاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بان
سوی میرفتند و از آن جانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر اردو شاه بن امیر علی اورا امیر جهانشاه بن میر جاکو برلاس
پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند روزی بهم بر آن قرار یافت که از جانب امیر مظفر برلاس از داخل امیر محمد

و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته از واسطه گفت و گو نمایند و اساس مصالحه را موکد سازند و این مرجب بتقدیم رسانیده و در اثنای قیل و قال ناگاه بادی شد در وزیدن آمد و با احتیاط کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نتوانستند نگاه داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره جز آن ندانست که خود را در آب انداخت و شناکنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز شیشه تیر کرده هر تیری که در کش داشتند انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چون مشیت ایزدی مقتضای انطفای آتش حیات آن جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اعادی بوی نرسید و بوسیله اسپی که از این جانب کس او گذرانیده در آب افگندند بساحل نجات خرامید گرا ارکردون بارد خنجر و تیر نباید کار اگر از حکم تقدیر و گر عالم سراسر خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و از آن جمله تمام با حوالی راه یافته کیفیت واقعه را باستادکان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید چون برتو شعور خاقان منصور برای عارضه افتاده حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر لوکب کردون مراتب عود نموده در آن زمان واسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان از جهت وجه ازقوت قوت بیکبار مفقود شده هر کس که اندکی آذوقه داشت از راه گز بیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس لوکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنت هرات رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشند و بار دو فرستند آن جناب حسب الامر نموده عمل نموده دو سه هزار خروار اجناس حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بی خلل روان ساخت و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تموری انتظام داشت یاغی شده و از هراة بکریخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید

ذکر رفتن خاقان کامیاب از طرف بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب تا قندوز و ازان خاقان موکب ظفر نشان تا موضع کرباب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند به سلطان محمود میرزا پیوست و میرزا و برادر دو عزیمه کردند که بموافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواجیان را بسیر دار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود تجمع ساخته علی اسرع الامکان لوکب ظفر آیات پیوندند از آن جانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی

نماند

نماند امیر ایوب را با هزار سوار چرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته بخود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتابان بگذرد و با اردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآورد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز خاقان عالی گهر برباره کوه پیکر نشسته گرد موکب چنانچه آمده در اثنای نظرش بر پلی که از خشت افتاده تعجب تمام فرموده و همان شب امیر ایوب با آن جماعت کس بکنار نهر رسید چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود به ظهور نتوانست آورد و از همانجا سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل سعادت را بکنار آب فرستاد تا بعضی از بزرگان اهالی آن سپاه را باز گردانید و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکری انبوه آغاز کشتن کردند و خاقان منصور از اعداد قوت یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بکران بجرب مخالفان تابد و بر این عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز بسان و چهار یک خرامید و از آنجا نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر تا آنجا رسید و در آن منزل قلم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و خروج خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بمرغاب رسید و چون معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما جلالت منصور جهت شتافتن ابواب شهر بر روی ایشان گشوده و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوش شده اکرمان بجنگ توقف و از آنجا متوجه سرحدات شده هم آغاز راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة در رسیده موجب استظهار شاه و سپاه گشته و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده در برابر آن کنار آب معسکر ظفر آیات ساخت و در آن منزل او باقات و ولایات مرو جان از جنس حوالی اردوی همایون مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شده و لشکریان از قحط و غلا بجنب از غایت رسیدند و مقارن این حال وصول همایون بکنار آب مرغاب روز بروز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و میرزاداران بعد از ملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان دعا و ثنا گردان ساخته قسم جنگ و پیکار میکردیدند و از هر کشوری لشکری تیغ زنان یلان سرافراز دشمن شکن باخدمت شاه بسته میان گشاده مدیح و ثنایش زبان هم درکاه عالی رسیدند شاد سپه شد از ریگ بیابان زیاد و از آن جانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کماب رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند دمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور طریق فرار گزیده بود جمعی از اوباش را سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند گردانیده و بنابر آن برادران از نگاشتی موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بصوب ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت پیوسته

امیر مظفر را بس ابا بسیاری از سپاه کواکب اساس متعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر برحسب فرموده تا طاس بخ
عنان گیران ذیل کشیده و اگرچه به سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا رسیده اما از آن بعضی از لشکریان ایشان را مقرب
گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده و او را نصیحت کرد که زیاده و بیش از اختلاف و شقاق نجاید و بجاده مستقیم اتحاد
و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار نهایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این حرکات جسارت
این بود که بر ضمیر انور همایون واضح گرداند که از دوست من کاری می آید و امیر عبدالخالق را به اندک مرا به خوب و تزویر در قید
بلا انداخته آنگاه دیوبلی با نفیس عمده و جمعی در میان آمده احمد مشتاق نزد شیخ الاسلام شیخ [illegible] به امیر مظفر سپرده و روی رجوع
بجانب اردوی همایون آورده و امیر مظفر کیفیت حال عریضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون آن عریضه از کتاب
مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر انتساب عنان نصرت انداز را کاب جانب مستقر سریر دولت اقبال
کوچ کرده مقارن وصول جلای چتر خاقانی به هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن با تسبان خلاف آن مشتاقان که بجای رسیده روی نیاز
بر خاک راه سوده کرد انفعال بر جبهه حالش نشسته و بلطف مرحمت آن سپهر مستقل وی البته از حرکات ناپسند خود
شرمسار و بغایت بعد از شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت عزیزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او
پوشیده و از جامه خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان و خلعت فاخر طبعش پوشانیدند چنانچه هر کسی که خواهش مراتب
نجم کش جرم بخشی برآیند خاطر عاطر خاقان گستر و حصال از

ذکر بعضی احوال بر سبیل اجمال

تحریر فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاده و او مدتی چند
مستانف امیر مظفر برلاس استاد سپهر اساس باز آمد و بعد از چند گاه به واسطه حلول اجل طبیعی الخ گشته در گذشت
و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین زنبق برلاس باتفاق میر علی جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده
بدارالسلطنه هرات خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند امیر محمد منصب امیر الامرایی یافته در دیوان بزرگ
در محل تقدم بر جمیع امرای عظام بهره و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب نشر خاقانی بدان آمد که خاطر سلطان سلیم بنت
میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش بقیه سلطان سلیم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا
انتظام دهد بنابر آن تمهید اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده
رعایا و صناع بدیع را فنا ساختن چهار طاقهای رفعت نشان نصرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از
اصناف محترفات تهیه مناسب نمودند و بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس بامنظر ایشان بکثرت
اختیار نمودند سادات و قضات علما در محل شریف اوبع اعلی جمع گشته مهر آن باستاره عقد بستند آنگاه شاه و امرای سپاه
در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حور عذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند
و مغنیان خوش الحان از نغمه ساز و آواز نشاط ابی در ستان را زیاده کردند خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه

انگاه

لمقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن سور و لهو و سرور یکماه امتداد یافته
بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی معظمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه خواجه افضل الدین محمد که از
وزرای ارکان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام می نمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته
بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شد و باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین الملک سخنان
از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجدالدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانیدند و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجدالدین محمد
برافتاده گشت و امیر معین الدین بجهل او متعرض شده هم در آن ایام خاقان منصور پرسش آن قضیه را واقف و خواجه نظام
الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار یکبار با خواجه مجدالدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و ما دستگاه
عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکایک با او بحث کنند و با تفاق تقلب نورزند و خواجه مجدالدین محمد باین
عنایت مستظهر گشته بر خلاف ایشان تقریر کرد و بعضی از قوادح حوال ایشان صورت نشان دادند خاموشی گزیدند لاجرم در آن
مجلس حقیقی خواجه مجدالدین محمد ثابت شد و خاقان منصور با طلاق او صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ
شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی آنکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی دخل نماید
تا شهور سنه حال خواجه مجدالدین محمد بر منوال [illegible] داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار
برافراشت چنانچه در موقع خود بشرح خواهد گشت و مفصل این مجمل بزبان خامه بدیع بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی

ذکر شمه از کرو فر میرزا ابابکر و کشته شدن او از دست زمانه پرمکر

بر منقدس میرزا معز الدین ابابکر که در منزل اول رایات
نصرت آیات خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض هرج و مرج ایشان آن ولایت
گشت و بعد از مراجعت میرزا سلطان محمود از عقب مرکب خاقان تاب مقاومت نیاورده و پناه بکوهستان ختلان برده و از
آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردید و بجوانب مرو شاهجان آمد حوالی آن خبر بعرض خاقان رسید امیر
ناصر الدین عبدالخالق مرو شاه و معز الدین عادل و امیر احمد بایزید با هزار کس از مردم کارزاری مع شاهزاده مامور گردیدند
و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل به سیستان شتافت و از سیستان بجانب کرمان
بگرمسیر رفت و یکبارگی بر کرمان فرو گرفته و از جهار طرف شهر تغیر و کره نای در دمیده و غریو سورون اوج فلک نیلگون رسانید
و علی میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرد و میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط گذرانیده باب
معاش بسته کرد پادشاه عراقین از این سانحه اطلاق بر سر واقعه مکی از امرا با سپاه بسیاری از اهل تهور با صلابت
کرمان فرستاده شاهزاده مقاومت آن سپاه و در خود کثرت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون
بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس او را با بر حضرت خاقان منصور استیلا دارد بنابر این باتفاق ایرام بیک و هر
علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دارالسلطنه هرات گشت خیال آنکه ممکن که خاقان منصور

از میمنه و میسره رایت ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانیدند ایشان نیز آنحضرت را ببرج شیر سلطه و
اقتدار به بندر برج دعناو مبتلا گردانند و ندانستند که شیر نر را بکاید روباه ناتوان از پای در نتوان آورد و شاهباز بلند
معالی از قصد صعوه ضعیف بال مکروهی روی نماید مرغ زیرک کی گرفتار شود بدام و دانه چون کاین جهت نبات دام را العقصه
بعنایت سبحانی خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با هفتصد سوار
جلادت آثار که در آنزمان ملازم آستان اقبال ایشان بودند از قلعه عزوجلال متوجه قصبه اسفراین شد و تواجیان باطراف
ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت
و آن واسطه میرزا ابابکر و یاران شده عنان عزیمت بصوب قرا یافت آنکه جان احمد چول که از خدام بارگاه خاقانی بود بکفایت
و سخن آن اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه ابابکر میرزا از نواب با عزم اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود
بجانب قراه توجه نموده و در حدود سبزوار شبی تبعه اولاد میرزا ابابکر بازخورده در ساعت او را گرفته و پیش شاهزاده
بردند چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سوال نمود بالهام ملهم غیب جواب داد که در این ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام
موکب عالی خبر یافته دوازده هزار کس از نواحی بلده هراه در کمین نشانده و در گاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن
حدود انداخته پای جلادت پیش نهاده دست برد مینماید و حمل حقوق تربیت سلطان سعید و رعایت این بنده بسیار است
از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را بعز عرض رسانم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان
احمد چول را بانعام اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت هراه را تغییر داده روی بطرف خاف آورد نهاد و جان احمد آن شب با
شاهزاده همراه بوده بوقت نماز بامداد ببهانه ادای فرض ازو جدا شده و در نواحی قریه بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه
را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق باد و نهضت
نمود میرزا ابابکر از توجه موکب همایون وقوف یافته از خاف در غایت خوف روی براه آورد نهاد و در هر منزل جمعی از
آنجناب مفارقت گزیده در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل بموکب خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت چنان
مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب مرغاب رسیده
با معدودی چند از آب عبور نموده و در آن طرف بسبب اندک قلت و کثرت باران اندکی فرود آمده بکشت تا بخت مردم خاقان
منصور در آن شب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته راهی بودند علی الصباح که ملاحان تقدیر
کشتی زرانداز خورشید در بحر نیلگون اخضر افکنده مقدمه سپاه کشورگشای بکنار آب مرغاب رسیده بخت امیر علی
میراخور و چند نفر جوشن پوشیده بهادران شیر انتقام ایل ارغلی میرمحمد ساربان چون از آب گذشته متعاقب میرزا ابابکر روان گردید
نیز عبور نموده میرزا ابابکر که در آن وقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سرور بیدار شده و با کمال اضطرار
بجانب غرجستان فرار نمودند و جمعی از بهادران موکب نصرت نشان بتعاقب او مامور گشتند از آن جمله میر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک

بمیرزا ابابکر

بمیرزا ابابکر رسیده و شاهزاده چون او را تنها دید عنان بازگردانیده و تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآن
جناب رسانید و دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده میرزا ابابکر به جنگل شتافت و در خانه
یکی از کلانتران آنجا منع نزد آمده و اسبی طلبید که خود را از گرداب بساحل نجات رساند آن شخص انگشت قبول بر
دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانیده و جمعی از متعلقان خود را خبر داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از
وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجاعان جلادت نهاد
بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بجستان شتافته بیکبارگی بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند
و در اوائل رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دستان
را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده حرمتی نموده سلوک داشت بلا زعقب فرستادند و بموجب حکم همایون
سر میرزا ابابکر را قاسم علی عزیز بهراه برده خواطر اصاغر و اکابر آن دیار را که در خدمت تمام داشتند از اندیشه فارغ گردانید
و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم آن شهر بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شده و صدقات بمستحقان رسانیدند و خاقان
منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطر کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در ضمان صحت و رفاهیت
بباغ جهان آرای رسید و مدتی بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون و ارتفاع رایات دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان
الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی می نمود در زمان سلطان سعید
سلطان سعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر برده و بهنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال
سیف و سنان آنچه نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابران منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت
گشت و با صناف انعام و احسان محسود امثال و اقران شده مرتبه او از مراتب آباء و اخوان درگذشت و بعد از واقعه قراباغ
امیر ذوالنون بهراه شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چون طمع میداشت که تربیت
نیافت بنابران خاطر بفرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع یادگار محمد میرزا بود از طغیان جنون
عنان گران بصوب ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته بتوالتفات سلطان احمد میرزا بروجات احوالش
نافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر
روی توجه بصوب خراسان نهاده و چون به دارالسلطنه هراه رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صاحب تدبیر شده
ایالت و ولایت غور و زمین داور را باوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولا اقوام هزاره و نکودری سرکشی آغاز نموده استقلال تمام
داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر می نگاشتند و امیر ذوالنون در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه
با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرمود و بقوت دولت

خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و ولایات مذکوره را بحیز تسخیر در آورد
اگرچه بودی چنین کامکار از و یک سوار از هزار هزار به پیکان خون ریز و شمشیر تیز بر آوردی از فرشتگان ستیز مر اقوام هزاره و نکودری
چون بمقتضای مکر رسانیده نموده سر از طاعت و اطاعت کشیدند بر خط اختصاص فرمان برداری نهاده دیگر سر از خلاف کشیدند
و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون متوقع قبول یافته خاقان منصور
منشور اتمام فتح ممالک قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک و زمین داور را در قبضه اقتدار او نهاد و اما چند سال بعضی از شاه
زادگان بنوبت باسم حکومت قندهار بعزت رسیده و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن الایات استقلال یافت و لوای ابهت
و شوکت افراخت پرتو انوار عدالتش بر ولایت شال و مستان و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبه تکلف و غایله تصلف
انجناب شجاعتی کامل و صداقتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت
از صبح تا شام در اشاعه نصفت و احسان کمر اعتنا می بست و از بام تا شام در اقامت نوافل و فرائض بسر بردی در میدان جنگ
و قتال بروح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردندی و در محراب عبادت و غار زهد ذوالنون مصری بر اهتمام
او بسم [illegible] اخلاص و نیاز مندی او شرایط تحسین بجای آوردندی   بر ورزش همه معدلت کار بود   شب از بس طاعات بیدار بود
ز شمشیر خون ریز او روز جنگ   همه روی صحرا شدی لاله رنگ   و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی اعمال [illegible]
تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور کرده در ادای مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورده حکومت قندهار را با
پسر بزرگ خود شاه بیک تفویض نموده و دارالملک ساغر و تولک را به عبدالعلی ترخان عنایت نموده و رعایت خود را به امیر
محمد الدین امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور متوطن شده در آن دیار عمارات عالیه بر افراخت و اهل غرض سعادت
فرصت یافته حکایت بعرض خاقانی [illegible] منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و وفور اتباع مغرور گشته است
و نخوت و عظمت تکبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته [illegible] دولت [illegible] چنان می نماید که قبل از آنکه اندیشه کفران نعمت و
سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام با ایالت آن ولایات منصوب شده با فوجی از سپاه بر
انتقام متوجه او گردد و بنابر آنکه در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر پیوست خاقان منصور
[illegible] بسخن اهل غرض التفات نمینمود اما آخر الامر بحکم من سمع [illegible] قصد کرد که [illegible] حمل [illegible]
اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نموده و امیر ذوالنون که از قاهره دریای غضب خاقانی نجات [illegible]
کشتی موافقت شاهزاده [illegible] چنانچه کیفیت در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر ظهور مزار
بهشت نشان که منسوب بحضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران در شهور سنه [illegible] که معین السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در قبه
الاسلام بلخ لوای ایالت و حکومت برای مرتفع گردانیده بود از روات [illegible] صورتی از غرابت معلوم نمود شرح
حال [illegible] شمس الدین محمد نام که از [illegible] بحضرت زبده الاولیاء الکرام [illegible] سلطان ابو یزید

قوی

مقدس بود اتصاف می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبه الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت
بایقرا میرزا دریافته تاریخی اظهار ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن
کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا مهبط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب سلام الله علیه در قریه خواجه خیران فلان موضع است بنابراین میرزا سادات و قضاه و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برد و در آن موضع که در کتاب
تعیین یافته بود گنبدی دید که در میان آن قبری موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر نمودند ناگاه
لوحی از سنگ سفید پیدا شد که در آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و افغان از نهاد
حاضران بایوان کیوان رسید همگنان روی نیاز بران خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص
برگشودند و در آن خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بر
روایت [illegible] بسیاری از طایفه صحت عاجل یافته متضمن المرام باوطان خود مراجعت کردند و
ازدحام خواص و عوام در آن آستانه سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزید بر آن متصور نبود و اکثر نقود و اجناس که بر سبیل
نذور می آوردند حسب [illegible] که از عقل خود وجود [illegible] المقدار زر و جواهر تعجب نموده میرزا بایقرا حقیقت حال را [illegible]
[illegible] بدار السلطنه هراه فرستاده صورت واقعه عرضه داشت استماع کان بر سریر اعلی کرد و خاقان منصور
بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از
امرای خواص بدان جانب نهضت فرمود و پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه و ارکان ارتفاع و وسعت
بسر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاد و در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین
و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ که حالا بنهر شاهی موصوف است را بر مزار فیض آثار وقف ساخت و مرتبه نقابت آستانه
علیه را به سید تاج الدین حسن اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو حسب و سمو نسب اتصاف داشت تفویض
فرمود و منصب شیخی را به شیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان
عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت و کرامت انعطاف داد و در ضمن کمال عافیت به بلده فاخره هراه
شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه
نقش حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت
علم توجه بدان جانب برافراشت و چندگاه آمد شد خلایق بآن عتبه علیه بمرتبه بجای بود که هر سال قریب صد تومان
کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن روضه مقام تمام آن اموال را صرف ضیافت مجاوران
و زوار و در [illegible] عمارات میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته اندک زمانی

انقدار جهت در نواحی آن سده سدره مرتبه دست داد که شرح آن گفتن و نوشتن راست نیاید غایران یکی از
اهل مکر و تزویر که در سلک عالیجاه دارالسلطنه هراة انتظام داشت بخود خیال بزد که واقعه ساخته مردم را فریب
دهد و بدین وسیله مزادی موفور از زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد و غاز شام در کازرگاه نزدیک بآستانه
الصفیه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع شده کیفیت پرسیدند جواب داد که حالی چهار نخل
صورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش حضرت شاه
ولایت و پناه اهل هدایت علیه السلام والتحیه در فلان موضع است و اشارت بجایی کرد که نزدیک بحظیره شمس الدین
سنگ تراش بود و مردم بموافقت عراقی بآن جا رفته می ای جمعی کثیر از قلندران تبرائیان بر و جمع آمدند
و صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند روز دیگر که این خبر در بلده هراة اشتهار یافت خواص و عوام از
رجال و نسا روی بکازرگاه آوردند و خاک قدم عراقی را مانند توتیا در دیده کشیده بسان آب حیوان فرو برده آنچه
توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک بر گرفته هرکس میخواست اندکی عنایت می نمود و در
عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته مزور خلق با نهایت خضوع حاصل
و مرضی در آن موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین می سودند چون لنگی یا کوری بسر آن قبر رسیدی خود را
بر خاک افگندی قلندران و توابع عراقی او را می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نه اگر بزبان می آورد که حق
من بحال خود است آن بیچاره را زیر لگد نرم می ساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه
عراقی در عرض دوازده روز باین وسیله زر و جوهر و اجناس نفیسه زیاده از آنچه در خزینه خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته
مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم این خبر را شنیده این هوس در سر افتاده امثال این واقعات در وقوع می ساختند
و هریک در محلی از محلات بیرون و درون هراة و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در انداختند عراقی چون حال را متزلزل
دید از رسوائی گردیده منهزم گردید و بطلان آن جماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان بر آن ظاهر گشته مولانا [illegible]
شاه حسین بتادیب ایشان مامور شد و آن جناب اکثر آن فرقه را گرفته الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس نموده تا
آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شر آن اندیشه باطل بر کافه [illegible] اما آستانه علیه
خواجه خیران از غایت معموریت و مطاف طوایف جمهور خلایق گردیده [illegible] اعلم بحقایق الامور ذکر شمه از حال
میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچک میرزا و ذکر اشتغال آن شاهزاده فضیلت شعار بتحصیل علم شاهزاده محمد سلطان
خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق
حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل از
تحصیل فروع و اصول علوم دین منفرد و در تکمیل فنون معقول و مرسوم متفرد از شرح فضایل عقلا نسبت کمالات

بسیارش

بسیارش نحی از عمان و وصف مقالات لطف قایلش الفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران بیت روشن اندر دل چو
مصباحش کشف کشاف فتح مفتاحش عقلش از قیاس عقل برون نقلش از مقام نقص فزون و آن دره درج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا معز الدین
شیخ حسن شرایط مطالعه کتب متداوله بجای می آورد و از باطن رشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس
انوار سعادت میکرد چنانچه سابقا مذکور شد بعد از وقوع قرار مصحوب والده و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالم
بود از قرابع اران بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایات آنحضرت بر وجنات
حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال بحسن توجه خاطر
خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همین منوال گذرانید بعقل و کیاست و فهم و فراست خویش مغرور
شده آثار خیال استقلال از احوال افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر خاطر همشیره عزیزه او زمانی
چند تغافل بادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و منتظر آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از
جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بنیاد بغی پرداخت بیت هر شاخ یاد را که از تست سر بلند بشکن و بت
خویش که آن هم شکستنیست در اثنای آن از نتیجه شیئی خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بکازرگاه شتافت
و لوازم طواف و مراسم فیض آثار مقبره حضرت بابی خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر
خویش تافت در اثنای راه شاهزاده جلادت شعار جهت دفع حرارت خورشید رفع چتر جسارت نمود حال آنکه خاقان کامیاب
نزدیک او در آفتاب طی مسافت می نمود ازین بادیه آن ترک ادب نایره غضب خاقان لهیب مشتعل گشت و بعد از
نزول منزل همایون بأخذ میرزا کیچک فرمان داد و کار اندکی درگذشت امرا عظام در ساعت شاهزاده را گرفته به
قلعه اختیار الدین بردند و در یکی از برج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان شعار سپردند بیت چنین است رسم سپهر
بلند گهی تخت اقبال آورد گه کمند کل اوقات از نتایج دنیا که چیده که آسیب از خار محنت دید و چون میرزا کیچک چند گاه مانند
لعل در ضمیم حجاب در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده
او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال و خجالت در کاه حیا و خجلت بنشست و از افعال و اقوال ناشایست
نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد اگر گناه بخشید شرمسار است عاقبت گذاردن حج اسلام و ادراک
شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شده و بمبالغه تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل
کرده با طایفه از افاضل انام روی بآن مقام فیض انجام آورده قافله [illegible] پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه
تایید مالک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت توفیق رفیق بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون
هوای تبریز از غبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش

را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نموده و شرایط مهمانی ازانروی که فراخور
همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات نمود و میرزا کیچک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله
بسته ام و زبان حال مقال بادای کلمه اللهم لبیک گشاده مناسب ندیده ام که درین سفر بطارم سبع مخلوق قیام نمایم و دامن
عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان دنیاداران عالم مجازی بیالایم اگر آن حضرت لطف نموده عزیمت انزوا نماید و بمنزل
این ضعیف تشریف آورده بمقتضای خیر الطعام [illegible] عمل نماید ازان طرف بسیار کمال بی نقصان و ازین طرف شرف زوار
باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس را منطبق بقبول گشت و میرزا کیچک نیز پای
در دامان استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر بدان قرار یافت که میرزا کیچک ازانجا بزیارت یکی
از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان
ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا کیچک را در آغوش کشیده انواع
اشفاق و الطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق رفیع عزت و احرام از تبریز بولایت شام رفته ازانجا بمصر شتافت
و میان آنجناب و سلطان مصر ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچک از مصر بتشریح
سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه الصلوة والسلام عنان را بخوشی تمام
بصوب خراسان انعطاف داد و چون در صحرای امان حضرت رب العطیات نزدیک دار السلطنه هرات رسید و گوش هوش
میرزا سلطان احمد واکه بسمع خبر وصول فرزند ارجمند شنید اوحد امید ایشان از آثار [illegible] کتاب عنایت حضرت [illegible]
بر ثمره سعادت جاوید باور گشت و گریبان تمنای آن دو معتکف زاویه فراق بنسیم مژده وصال گلهای امانی و آمال شگفته
مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت • باز آن طلعت خورشید سیما برسید • چشم روشن شد که نور دیده ما
باز آمد • و ابتهاج روزگار روز افزون شد و مهتی که حضرت ایزد تعالی برسید و سلطان احمد میرزا و مهد علیا بیگم عالی شاهزاده را
باقدام اشتیاق استقبال نموده عیون اکام در بیت الاحزان هجران صفت یعقوب صفت حیات بغیر بار کرده بود از مقدم مواصلت این
یوسف مصر سلطنت روشن گردانیده و بر سلامتی ذات حمیده صفات شاهزاده عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی
بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی مراسم
استقبال بجا آوردند و شرایط نثار و نیاز تمام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز خندان فرخ میرزا کیچک
را استقبال نموده و انواع عطوفت و مهربانی اظهار کرد که تصور مزیدی بر آن نتوان باشد و میرزا کیچک در غایت فرح و سرور بر جمن انس
در سلک معهود درآمده همواره در متنزهات هرات با موجی از اعلای محبت صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات
فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحصیل سعادت گذرانیده همت بر اکتساب سعادت اخروی مصروف داشت • نشستی ام و اداب
دانش و ادب تکسب کالات حسبی ام بمودی خط خوب آموزگار • چشم از خطر حسنا بار • و چون مدت رحلت آن شهزاده

ایں

این مرحله با پایدار ارباب وفا آسوده و بر قرار گذارده در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن
شاهزاده بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از تبدیل اغذیه و اشربه درگذشت داعی الله عز و
الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچک رسانیده و شاهزاده خاطر از تمتعات دنیویه فارغ
گردانیده بقضای فتحای نزهت ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید تعالی بخشش کرار اقبال بصر بنا از پای افتاده و گل
اقبال خوش رنگ استقلال از اوج کمال بحضیض زوال نهاد • خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال
بعد اوج کمال آفت نقصان ارزیده تخت گشت و چنان والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالی مقدار بسبب
اضطراب لباس شکیبایی پاره گردانیده و خود را بر خاک راه افگنده سیلاب اشک بر تحت الثری رسید و دود آه باوج
ثریا رسانیدند • بیت • غم گریبان چاک کرده • دیده و خاک راه نمناک کرده • رخون از ناخن کرده گلگون رخ زرد
آه داشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه را پرسش
نموده به تکفین و تجهیز حسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و استادکار سیر آسمان نشان عین
سلاطین تمکنت آیین ملکه تجمل حشمتی که خانه دولت قرین از نور آن بحر و قصور اشراف داشت جنازه مغفرت اندازه
شاهزاده را در محفه نهاده بر دوش گرفتند و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان خواص و عوام طبقات انسان
پیاده و پابرهنه بعقب روان شده از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و تابوت محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده
آن گوهر کان پادشاهی را بحظیره که در کار زارگاه جهت بمیمنت منسوب بنا یافته بود بردند و بطریقه سنت سنیه حضرت خیر البریه
علیه السلام والتحیه بکاوین خاک سپردند • رباعیه • ای چرخ جهان خراب از گرید ست • سلاد کس جادت در دیده ست • ای خاک
اگر سینه تو بشکافند • بس گوهر قیمتی که در سینه تست • اصحاب مصیبت عظمی و ترتیب کبری چنانچه معهود است چندین روز
باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام مجید نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده و الا گهر
باصناف صلوات و صدقات شاد کرده گنبد مقبره منوره را باصناف تکلفات زیب و زینت افزودند و حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی نور الله مرقده در آن ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک
نظم انتظام داد و مطلعش که خاطر بود ثبت افتاد • مصرع • درخشنده جرم خور که برین سبز طارم است • قندیلی کوه رخانه شاهان
عالم است • و ایضا جهت نقش سنگ قبر شاهزاده امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید • شعر • ای داشته
از سلطنت عالم ننگ • نوی ده وار محنت ایام بتنگ • بیرون زده زین جهان خاتی اورنگ • بر روی زمانه در بر آورده بسنگ •
ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات خاقانیه • ازمنه وقایع سابقه مستفاد میگردد که بدیع
الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که آن حضرت ولایت جرجان را به نواب سلطان سعید میرزا گذاشته از
خطه اوراق رایت آفتاب اشراق برافراشت در سلک ازدواج مرحوم سلطان اغا نظام انتظام یافت و بعد از فوت مرحوم سلطان

احمد خان که از جملهٔ خواتین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن قدوهٔ اتباع سلطنت را بحبالهٔ نکاح
خویش درآورده و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت ناگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت
بربسته سید علی باحجت ملاقات [illegible] بصوب خراسان حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مسند سلطنت آبا
و اجداد توقف کرده و لد خردتر بهادر سلطان با خواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیار نمودند و چون بحضرت
روزگار آن بلقیس عفت شعار بکید و مرات رسید خاقان منصور مجلسی سلیمان نسق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان
دولت را باستقبال او مورد گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت مرحمت تمام بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم نثار
بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته جشنهای لایق کشیده و حضرت خاقانی بنظر
عطوفت و مهربانی در عشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای
همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا نمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلخ طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در
قبضهٔ درایت امیر نظام الدین علی درویش کوکلتاش نهاده بعد از وصول بایقرا میرزا بهراة جهت ختان شاهزادهٔ عالمیان
مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق در باغ زاغان جهه آن کار تعیین یافته هر یک از شاه
زادگان و امرا و توپچیان در گرد حوض آن باغ که لگو ز سال از آب عذوبت آب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب
نعوت غیرت رواق سپهر خضرا می نمود بر افراختند مثنوی بهر سو از آن حوض کوثر نشان فراخته چهار طاقی که مزین
بدیبای روم و فرنگ شد زاطلس بر او روی هفت رنگ بهر یک نشسته پری چهرهٔ چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده
دل و دین همه فرح بخش جانهای عکس همه و صنایع و تکلفات راست کوچه در باغ آرا کنار حوض از ساختن
چهار طاقهای زرنشین و دکاکین خرابات آتش غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای روح فرح ربی گردانیدند بیت هر سو دکانی
شد آراسته مهیا در آن هرچه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرا باین منزل دلگشا نقل نموده قریب دو
ماه هر روز نماز پیشین بدین منزل بارگاه بهشت آئین در چهار طاقهٔ خاصهٔ همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور
گشته بود در بزم عیش و شادی می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته تجرع راح ریحانی
و استماع الحان اغانی قیام می نمودند و در آن ایام فرح و سرور خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده مسند [illegible]
بهشت و صنایع تکلف اندیشه انواع لعبهای غریب و اصناف امور عجیب بمعرض ظهور می رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه
خود صورتی از [illegible] مراتب [illegible] بر گردانیدند و در آن اوقات از ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صیت
هر روز و هر شب در مجالس ابتهاج عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و نغمات دلکش و ترانهٔ فرح افزای نشاط
بر دل هر کبیر و صغیری افزودند و فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم را [illegible] نور و صفا
کامل بخشیده و تاب عارض ساقیان نسرین پیکر با نور آفتاب برابری می نمود و محفل [illegible] از جرعه نشانی سپهر [illegible] بهشت

میگردانید

میگردانید بیت پری پیکر بتان نغمه پرداز کمی از ساز و الحان که نواز نوای جشن عشرت می سرودند نشاط باده
نوشان می افزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده های طعام معدد کواکب
چرخ فیروزه فام معد و مهیا می ساختند و از وفور اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم جوع از عرصهٔ عالم بر
انداختند بیت بزم خسروی مردم کرده شد چو خانها ز نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود چندانکه
که خواهی و در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده
نسبت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسانیدند و دست عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت
و توپچیان و مقربان سدهٔ سدره مرتبت را خلعتهای فاخره پوشانیده و بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سرور
دو وصول مظفر حسین میرزا بکعبه و [illegible] خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده دختر بدیع الجمال بیگم
را با وی در سلک ازدواج کشیده فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ
زاغان امر بستن چهار طاقها و سایر مصالحات سور و سرور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه
ساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ الاسلامی
مولانا سیف الدین احمد تفتازانی آن دو گوهر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار
و التماس حضار صحبت بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در آن لیالی میان ابوالمنصور مظفر حسین
کورکان و خانزاده خانم لوازم امر زفاف بوقوع انجامید بیت چو جان و تن بپیوستند از آن سان که جانی از تن نشد فرق و
تن از جان و چون سنت ایزد تعالی ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بوده که در دار ناپایدار دنیا سرور حقیقی
مقارن حسرت [illegible] شد و هر گنجی مستلزم محنتی هر سهوی قرین غرامی و هر سروری متصل بغم جانکاهی در خلال این احوال
پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض سهال استسقا گشته بجوار مغفرت حضرت حق عز و علی
انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان ستوده خصال شده حالیه استصوبت چند روز بلوازم
سوگواری و تعزیت داری اقدام نمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ملک ذو الجلال و الاکرام اولاد و امجاد
سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلع گرانمایه پوشانیده
از لباس تعزیت بیرون آورده و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطنت وزارت پناه خواجه مجد الدین کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که خاقان عالمیان در مرو شاهجان طرح قشلاق
انداخته بود رای جهان آرا چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن
مملکت با آستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر تقلد حکومت

ودر الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صایب تدبیر درمیان نهاد بنا بر وفور میلان خاطر عاطر
بعدم تحمل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی نخست بقبول آن امر زبان نگشاد
و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی بدانجانب آورد و از ملازمان درگاه عالم پناه امیر نظام الدین
بابا علی و امیر مجد الدین ابراهیم همراه او بودند و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را گذاشته علم عزیمت بصوب
مرو برافراشت و کل اهالی استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته
سادات و علما و اشراف و اعیان و ارباب کلانتران ولایات جرجان باحسان الطاف آن امیر ستوده اوصاف
مسرور و مباهی گشتند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته دلها
امیدوار بنور اطاعت مشغول شدند حکام ولایت مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند
رقبه بربقه اطاعت در آورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته
جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت
بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان کس را با خلع فاخره
و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و
مودت بظهور رسانید و موکب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسب و جامه و زر
نوازش کرده وافر تحف بجهت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران
پیشکشهای پادشاهانه ارسال بوده و در غایت تجمل سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن
مملکت تمکن نموده و جناب نقابت انتساب فضائل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت
دستگاه گوید شعر آن امیر ملک سیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول باز امارت تاریخ شدش امارت میر
و هم در آن زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد
قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک
و خواجه افضل الدین محمد کرمانی ملتحق شدند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان بقرار آمیز بر زبان آوردند و آنحضرت از کثرت
مناصب معزول گشت مدت سه سال بشرکت امیر محمد علی بوشنگی پروانچی بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود
و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت شد اما چون امیر علیشیر تجویز آن معنی نمیفرمود و زمام امور
اختیار صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و بعد از آنکه موکب حضرت سلطانی
از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر
خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت
بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک

وخواجه

و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت امری که روی نموده سرانجام می باید کرد و آن دو وزیر خالی
این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بر دو زانو در
آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال
مبلغهای کلی از اموال دیوانی تصرف نمایند کفایت فرمایند تا به دو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان
منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر کرامت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را به
خلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع روی نشان
همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دیوانی مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ از امرا و صدور
و وزرا و اکابر و معتبران هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آن جناب بموقف عرض نرسانند و رای
امور و فیصل جمیع مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عهده او دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت
آشیان در فرامین مطاعه آن خواجه والا نژاد را معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه بهم خواجه مجد الدین محمد در لحظه
انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت خفته صبح کنان باز آمده
خواجه بزبان حال بادای مضمون این مقال گشت نظم شب ظلمای بسر آمد صبح امید دمید یافت قفل غمم از فاتحه صبح کلید
ای که از جفا دید خدا رابد گل گلستان وفا باز گل بخت کشید و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مرو شاهجان
بپایان رسانید مانند آفتاب تحویل بیت الشرف خویش کرده بصوب دار السلطنه هراة خرامید و در آن اثنا خواجه افضل
بثبوت رسانیده که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مؤاخذه مبتلا
خواهد گردانید جهت خلاص خود تدبیری اندیشیده با آنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استراباد رفته
محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم
خواجه مجد الدین محمد بنا بر ملاحظه آنکه از درگاه خواجه افضل غایب شد معایب او را آسانتر خاطرنشان خاقان عالی گهر
سازد او را اجازت داد و خواجه افضل الدین محمد با شتاب تمام از خانه کاهی متوجه استراباد شتافت و در غیبت
آن خواجه بلند مرتبه کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال اتصال نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر
نویسندگان امرا که ملازمت آن خواجه عالی گهر رسیدند و رعایا و مزارعان و محترفه و پیشه وران از آفات اندازهای
دیوانی نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال متعدیان
اشتغال از مصادره کشیده هر کس که وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور
پادشاهی مدخل داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هرچه دست قدرت او بدان رسید فرود
آورد و لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عمله دیوان و بقایای تحویلداران در خزانه عامره

محزون شده و اگر نویسندگان تبیان آن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملداری را
یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت
که بمقدار سر موئی آزاری بجانوری رساند بیت بس عدلش رسید تا عقبا * گر بره ای ز شت هیچ عوانی خورده از دست
کس جا برده * مگر از دست زورگران سوهان * و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین بر تفصیل مهمات
سلطانی و سرانجام امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیک نیم شب با طایفه از اهل هنر و کار و علما و زمره مقدار صحبت
میداشت و در مجلس او سخنان بزرگانه و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس در این باب سخن مبالغه نمود او
خواجه مقبول نمی گشت و در دولتخانه خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و الحق در زینت اطعمه
گوناگون و تکلفات [illegible] طبیعتش مبالغه می نمودی و معتمد السلطنه با وجود این اعمال حمیده و افعال
پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و بادنی چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام
میگشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات درشت میرنجانید و اثر بدزبانی او با اکثر اهل جاه و مقربان آستان خلافت
آشیان میرسید و از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از
مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس چون یاد ننمود بنابر علیه اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان
بستند و در کمینگاه قصد و غدر منتظر فرصت نشستند و انتخاب بعد از آنکه [illegible] سال [illegible] کمال اختیار و استقلال
اوقات گذرانید مواخذ و معاتب شده از خراسان فرار نمود و در راه مکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال نمود و خاتمه
این حکایات آنکه بوجهی خواجه بانی شده و من الله العون والتایید * ذکر فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم
والده بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر بیگه تند خوی و درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خاطر
بسایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هر گاه که آن ارباب عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین
زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده خشونت با خاقان منصور می نمود و از کثرت بجای می آورد
و چون بعضی از حد اعتدال تجاوز گشت آن حضرت لفظ طلاق بر زبان راندند و از سر علایقش درگذشت بنابر علیه آن
ملکه حشمت شمار در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت
نزول کرد و سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالیمکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازش
را بعظمتی هر چه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسه جدیده که بنا کرده مهمات بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری
و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده با طعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و هم در این سال پهلوان محمد
کشتی گیر که [illegible] احتساب الدین بود با فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رأفت و لطف سلوک
می نمود عالم را وداع کرد و نزدیک مزار سادات عظیم مدفون گشت عمارتی که بر سر مزار فیض آثار ایشان ساخته [illegible]

اوست

اوست تقبل الله منه * ذکر گرفتن خواجه افضل الدین محمد بنیابت عراق و آذربیجان و باز آمدن امیر علی شیر
بملازمت آستان خلافت مکان * چون خواجه افضل الدین محمد بولایت استراباد رفت چند نوبت در ظل
عنایت امیر علی شیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر
موفور از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود از این مطالعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه
گردانید و خواجه افضل دانست که اگر جانب میر را علی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بیاد سعایت خواجه
مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تامل و اندیشه
بنابر استصواب امیر علی شیر متوجه عراق و آذربیجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا
سلطان یعقوب را دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافله حاج برای حوایجش مفوض
گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام
دریافت اما امیر نظام الدین علی شیر چون مدت یکسال در خطه جرجان به ضبط امور ملک و مال پرداخت
اشتیاق ادراک ملازمت خاقان و از کثرت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از آنکه برادر امیر [illegible] الدین را در استراباد
قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جمجاه اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت
آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد آنجناب پیش از این از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این
ملتمس را بسمع رضا شنود و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی معاودت نمود و انتخاب چند ماه دیگر در
مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را جهت عرض بعضی از مهام بپایه سریر سپهر احتشام ارسال داشت
و چون امیر حیدر را از نشئه جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید
که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی را تطمیع کرده اند که طعامی
مسموم بخورد او دهند لاجرم توهمی عظیم دارد و بعلم تدبیر اندیشه مخالفت بر صحیفه ضمیر مینگارد خاقان منصور
از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی معتمد برق رفتار باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت
امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع اندیشه در خاطر اشرف اعلی خطور
ننموده و آنچه در این باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علی شیر
دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر
نداشت لاجرم بارگاه عالم پناه شتافته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهرات شتافت و سعادت تقبیل
بساط سعادت مناط حاصل کرده بآن واسطه عرضه داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریح
است و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مقید و مواخذ گشته امیر علی شیر از حکومت

استراباد و تکفل امر امارت مبالغه تمام استعفا نمود و الحاح از حد اعتدال درگذرانید و خاقان منصور ملاحظه رضا
خاطر آن برگزیده را منظور نموده آن ملتمس را بقرین قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بفراغ بال در وطن مألوف
و مسکن معهود اقامت نمود و بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار به
جایی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می‌نوشت و القاب خطاب او بر موجب در قلم می‌آورد که جناب هدایت مآب
معالی ایاب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة
عمدة المملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق و الدین امیر علی شیر ضاعف الله توفیقه
القصه بعد از آنکه امیر علی شیر از حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود

کدخدایی ترویج شاهزاده محمد معصوم دختر الغ بیگ میرزا و آیین بستن شهر هراة و نزول ایشان در باغ جهان آرای

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پرده
عصمت مخدره دارد که از بهر دیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار خاص
الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بروی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشه
سنبل از غیرت زلف سمن سایش بتقلیب منفعل. دو چشمش دو آهوی مردم شکار، دو ابرو دو قوس نشسته در کنار
زمین ساده گیسوی عنبر لقب، درو بخته ز اقبال روز و شب، لبش با شکر چون حباب نشسته زه، دهانش بر آن لب شده
بسته گره. و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحباله ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن صلت
مبانی مودت به میرزا الغ بیگ مستحکم گرداند بنابرآن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا
الغ بیگ فرستاد و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل از خطه کابل شرف ملازمت آن پادشاه و جاهی دریافته
بعبارتی که لایق بود ادای رسالت نمودند و درة التاج سلطنت و جهانبانی را از آن درّ درج خلافت و کشورستانی
خواستاری نمودند و میرزا الغ بیگ آن ملتمس را باجابت مقرون گردانید و براق مهد علیا اشارت علیه مبذول
داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانید و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمایه محفه
زرنگار آن مخدره عفت و قار بحشمتی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران ماند و عظمتی که چرخ اطلس مهر جهت دفع
مهابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان راند و کلاب خراسان [illegible] و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر
پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والاگهر بترتیب آیین بستن شهر و کوی فرمان نمود و امرا و ارکان دولت
بسرانجام جشن و سور و ضروریات آیین شاهانه مشغول شدند و در باغ جهان آرای کوچه و بازارها آیین بستند و
چهار طاق برافراشته تمامی جدران و دکاکین را بدیباهای چینی و مخمل فرنگ و اطلس ختایی و تاجه [illegible] بیاراستند
و انواع نقشها بصورتی برآراستند که در تصور چگونگی آن پای خیال عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم

دوزبان

دوزبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفه‌های گوهرنگار نشسته به
استقبال شتافتند و در دوازدهم ربیع الاول سنه مذکوره در سر پل مالان با آن آیینه سپهر شهریاری ملاقات نمود
از جانبین شرایط [illegible] پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آن قدر زر و گوهر سابق کردند که قافله فاقه از خطه جهان
رخت بربست و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا گشاد و همان روز از پل مالان متوجه
باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه که زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه
پرداز بنوای سرود و صدای چنگ و عود ادای تهنیت نمودند و هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده
محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهره اوج ماه [illegible] میفرمودند و [illegible]
انداز می‌رسانیدند و قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشسته و بمقتضای [illegible] آن دو شاهزاده
قرین را با یکدیگر عقد بستند و [illegible]
در حجله نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنه ایشان [illegible] شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانه خاص خرامید و آن
قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از روز حاصل گردانید **بیت** الماس مجلد گوهری سفت، کز توانند قلم [illegible] گفت
روزی دیگر که فراش قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب در فضای بارگاه سپهر برافراخته و از فروغ طلعت جمشید
خورشید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساخت **بیت** روز دیگر که بارگاه سپهر، گشت آرایش از روی طلعت مهر
خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور حضور جمشید آیین شاهزادگان
عظمت آیین آرایش یافت و فروغ حبابهای شراب ارغوانی و شعشعه طاسهای راح ریحانی بر صفحات رخسار
[illegible] تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل انور صفا بخشیده و نغمات [illegible]
خوش آواز حضور و سرور باده پرستان زیاده گردانید **شعر** [illegible]
مسیح [illegible] از نوای روح پرور، برقص آورد گردون دوار، مطبخیان [illegible] و خوانسالاران [illegible]
اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه [illegible] در حوصله خیال نگنجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
و خاقان منصور در بزم خرمی [illegible] بلوازم جشن و سور قیام نمود و چون [illegible]
[illegible] اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی برگشاد **ذکر سلوک امیر مغول
در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت میرزا [illegible] و مملکت عراق** سابقا [illegible]
[illegible] امیر علی شیر ایالت ولایت استراباد استعفا نموده خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت

را امیر مغول رجوع نمود در آن زمان که امیر مغول در جرجان بفرمان روایی اشتهار یافت [illegible] حکم همایون
صادر شد که خواجه فخرالدین بتلکی که مرجع و ملاذ اکابر مازندران بود بپایه سریر خلافت مصیر شتابد و چون شاهزاده
برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اشرار در قلعه اختیار الدین مقید و
محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه بنفاذ پیوست که امیر محمد بن عباس و امیر سلطان جاندار کابلی و امیر درویش
محمد سوجی باسترآباد شتافته بعضی جهات خواجه فخرالدین بر دارند و او را و اقربا و وکلای او را متوسل سازند و امرا
عظام در جرجان رفته امیر مغول در سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود و آخر الامر بواسطه تحریکات
نفسانی و تسویلات شیطانی بعصیان و طغیان در آمده نوعی بر سبیت خواجه شمس الدین محمد بیلکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع
خواجه فخرالدین در ساخت و گرفتار ازاد از شدت و بخارت داده مدت یک شبی از نوای فتنه و فساد بر گشاده
عالیجاه سیادت پناه سید کمال الدین احمد که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز
شده و هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین که دار
که صاحب دیوان امیر علیشیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصه آن جناب اشتغال داشت از غوغا سید
اجل بی رتبه دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از استرآباد متوجه هرات گشتند
و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت میرزا مغول تعجب نموده زمام سلطنت استرآباد را در قبضه
اختیار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آن حضرت روی توجه بدان صوب آورده امیر مغول بجانب
عراق و آذربیجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمایه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود پسرش بایسنغر میرزا
بر تخت سلطنت نشسته بتبریز رسیده و پسرش میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک
امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چندگاه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برده در روزی که شاهزاده را
با بعضی از اعدای دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفایی نهاده بمخالفان پیوندد اما از دولت
تسری معروف و خاصیت کفران نعمت شامل حال آن مکر پیشه ناگاه افتان گشته صفوف خصم را اکثر از فتح سعادت میرزا
بایسنغر بود کیفیت عزیمت او استماع نمود و در ساعت آن یکه حرام را پیش خود طلبیده بضرب شمشیر و تیغ
وجود او رخنه کرده بر خاک سرافکنده. ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت
خاقان کشورگیر در آن اوقات که خواجه مجدالدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت
اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل کرده اما از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نساخت و خواجه نظام الملک
چندگاه در مشاغل تیش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب
شکایت خواجه مجدالدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و آن حضرت بنابر وفور التفات و عنایت آن عرضه را بخمس

تسلیم

تسلیم سمت السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجدالدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع
شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بتقریر او اغوا نمود و ایشان در مقام قبول اعمال آمده و عدم اشفاق
پادشاه مزید علت شد. خواجه نظام الملک با اتباع مقید و مواخذ گشت و محصلان بمرام صولت آن جماعت را
در شکنجه و تعذیب کشیده و خواجه را بحجز اذلال و اهانت بکرور در چهارسوق بلده هرات قین کردند و چون ایراد و
اعزاز خواجه اتصاف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و ممکلکات او و اتباع خواجه [illegible] اوان
گشت خواجه مجدالدین محمد ترحم نموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق
العنان گذاشتند مقارن آن حال آتش رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت اشتعال گرفت با هم
اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بتغلیظ ایمان موکد ساختند که خواجه مجدالدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت
مانع آیند و این حدیث بسمع سمت السلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز
دارد محتمل است که نوجوانان عظام و مقربان درگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر مسند وزارت نشانند
و خواجه کمر مخالفت در میان بسته در صدد انتقام در آید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت که من ترا
دیگر بر مسند وزارت تمکین میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم بشرط آنکه
لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد با من مخالفت و عصیان پیش نیاری و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت
قدم بوده با مخالفان و دشمنان طرح موافقت و یکانگی نیندازی خواجه نظام الملک ایمنی را فوزی عظیم دانسته
بطریق مسطور با خواجه مجدالدین بیعت کرد و اساس معاهده را به قسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهام وزارت آورد
و هم در آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت ببرادر او
امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مرعی میدارد و بوقت مجال متکلم فرصت در مجلس شریف همایون زبان به
غیبتش گشاده مکاتبی چنان دارند بر ضایع ضمیر ستوده خصال بصورت قبایح اعمال بر لوح خاطر پادشاه نگاره
خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان نموده بنابر علم و احضرت اعلی صلاح مملکت در
آن دانست که خواجه مجدالدین محمد چند کاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم با بنظر ارباب مدار روی نماید
از انتقال ملک و مال استعفا فرمایند و مهم بر کنار قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سزاوار را از منصبی که داشت معزول
گردانیده و در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام نمود و خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک
باستقلال در سرانجام امور ملکی و مالی دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد گفتار در بیان ظهور
آثار خلاف از ناصیه احوال امیر درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور ببلخ و در خلال آن بپیوستن حضرت پروردگار
چون امیر درویش علی کرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجدالدین محمد بمرتبه رسیده که

اصلاح بحس برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمی نماید بلکه در مهمی که موجب الحضرت داخل میکند او جانب مخفی
گرفته ارباب خلاف و عناد میکشاید اندیشه شد که اگر چند گاهی حال بهمین منوال جاری باشد شاید که تزلزل قدر از جلسش
بامور سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه
مجد الدین محمد از دامن غرض جاه امرا و شوکت ایشان کوتاه نگرداند مهم بحر الطرق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین میرزا که در آن اوان در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده اظهار نمود تا مهر همایون را کنده و نشان از باب
طلب شاهزاده در قلم آورده آن مهر موشح ساخت و نزد الحضرت استاده میرزا ابراهیم حسین منصور نمود که آن
نشان از عکس عنایت خاقان منصور صدور یافته سا ایرانشان گران بطرف دار السلطنه هرات نهضت بعد از آن میان
سلطان محمود میرزا و میر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرده چون ابراهیم حسین میرزا با امیر علی رسیده
کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت
استحکام یابد مهم بلخ را منفصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرای عظام یراق سفر آماده آورده لشکر اشتغال نمایند
در آن ایام روزی از ثمر خلاف امیر درویش علی حرفی در مجلس اشرف در میان آمد بعضی از خواص را می طلب ساخت
بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالیست که با وجود این همه مرحمت و عنایت که ما در وجه درویش علی بابت
طریق کفران نعمت سلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان میر
درویش موقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از موجب الحضرت نیز در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر فرمود
در آن جنس الجناب با امیر علی رسیده و کیفیت گفت و شنید را معلوم نمود بغایت متغیر و متاثر گردید و مقارن آن
حال خواجه غیاث الدین محمد دیدار که بوفور ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته صیقل کلمات
زلال امیر و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود در پیش آمده گفت سلطانم شما چه میل دارید
این غلامک کتابدار این مقدار الم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی الاسرع الحال
او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن خندیده شده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت
بلخ فرموده و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات
بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ مرغاب مشتاقه از آنجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون
به بلخ رسیده امیر نظام الدین درویش علی با اندیشه که کرده بود ملامت نموده و از وخامت کفران نعمت تخویف
نموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب با اظهار خلاف ندامت بنهایت دست داده در مصاحبت خواجه
غیاث الدین باستقبال موکب ظفر آیین روان گشت و چون سه چهار فرسخی اردوی همایون رسیدند خواجه در پیشتر
بملازمت شهریار عالی مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را نزدیک بامیر امیر علی آوردم اما در راه لشکری

که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون اگر حکم شود از او دوبار از حدادی برده و او را غل کرده بخدمت رسانم
خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که زلم عفو بر جراید جرایم درویش علی
کشیدم باید که این خدمت مترتب خدمت کرده و خواجه دیگر روز دیگر در تخت خاتون امیر درویش علی را بپایگاه همایون
در آورده تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شده و چون او سه روزی
ملازمت نموده بمقدار انفعالی که داشت تزلزل اهرامسم ایشان را فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور
حضور همایون منور گرداند تا باحسن وجهی و ابلغ صورتی لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز
آن ملتمس را بنور اجابت مقرون گردانیده در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در اردوی خود به درگاهی که کوشش
آن از سرادقات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش مکلل و بارگاههای بزر بفت اثر تمثال اشرف سپهر
برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته بحت برآستیفا
لذت کاشت امیر درویش علی از انساب تجمل تکلف آنمقدار حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن
خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فواکه مجانیر آن و محسوم طبر مجاشتهون در آن مجلس چندان موجود بود که کیفیت
و کمیت از شرح تتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر مجلس نقود نامعدود و زیر نظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه و چیم
و بارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرده این بکوخدمتی موقع قبول
یافته حضرت خاقانی نسبت بآنجناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ
متوجه بلخ گشت و بعد از وصول حوالی بلخ امیر مزید ارغون که در خارج آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید
حضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار در خاطر آفتاب مآثر
پیدا شد لاجرم ایلچیان قرار و سرحد جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امرا و ولایت روان شدند و باندک
زمانی سپاه بسیار در عسکر نصرت شعار جمع آمدند سنه سبع و ثمانین که درگاه شاه انجم کرم با کبر بوده بتیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و ذکر خاتمه امیر ذوالنون با اقصا رایت فتوحات

در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی با طراف بساتین و کنار جویبار نهاد و خلیل ای تحمل بیش سلطان
گل گرفتار گشته رخت شکیبایی بباد فنا داد خاقان منصور منظفر لوا عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا جزم نمود و امیر
نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور نهضت نموده در ترمذ با پادشاه بعرض سپاه نصرت
دستگاه مشغول گردید در آن روز جابر افساد و اهل فساد و امیر درویش علی مواخذه شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی
از اهل اعتماد بجانب بلخ بازگردانیدند تا در قلعه آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارسنک شده و امواج
رودخانه و جبال راه تیز را از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر معنی وقوف یافت با لشکری گران تیغ گذار

خوش و در انحصار شادمان بیرون آمده بجانب جغتاییان بخشی حسب و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده با اوراش
امیر ولی برولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از نزول خسرو جمشید فرسنگ رشک ساوانی
اورنگ فیروزه رنگ گشت سلطان اویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش
عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجا را بر سبیل نهب و تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند گاه
خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب عسکر سلطان محمود میرزا توجه نموده قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه به اماحول حضرت
بسبب مرض نقرس و وجع مفاصل مجال سواری نداشت و امیرولی در قلعه قندز رایت خلاف و عصیان افراشت
امیر شجاع الدین محمد برندق سلطان مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود رحمت با
محاربه سلطان محمود میرزا آسمان پیما اشتن از غایت طریقه حزم بعید است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب
آب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز منتظر فرصت نشسته اند گذرهای امویه را محافظت خواهند نمود و در وقت
مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنابران خاقان منصور در امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه
امری حادث شد که اعانت برای امیر محمد نوفرح پیوسته حرکت رایت نصرت آیه بجانب قندز اتفاق افتاد
تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت
خاقان منصور بود بعد از نهضت آن حضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیرجنگ بآن بلده رسید و از غایت غرور شش
آنکه همه سپاه نیزه و بکوه در راه پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی براه نهاد و خبر توجه
رحلت لشکر امیر ذوالنون به قندز رسید و امیرولی بقصد مردم سلح بکل بر راه بر آن جناب گرفت و امیر ذوالنون
بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن چندی شده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان
معروض داشتند که چون مردم در غایت قلت اند مناسب سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بمقتضای
الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف می باید داد بجایی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام
انتقام آخته بر قلب لشکر امیرولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک مذلت انداخت اما
چون عدو بسیار بودند مردان امیر رستم نشان فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه قندز آن جناب را در میان گرفته
سهوی زخمی بر سرش زد که از پشت زین بروی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیرولی
صید مطلوب در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز روان گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون
اشارت نمود و چون این خبر بموقف خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بجانب قندز شتافته
مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی به سلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی همایون از ارهنگ کوچ کرده

متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب یک منضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد
و عساکر ظفرمآثر قندز را در میان گرفت در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که بر عالم افروز بر
و از حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر این فام و سودا
میکرد دلاوران لشکر منصور پای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر
زبر برج و باره از سر جان گذشته از مصیبت بسیار می کاستند تیر دلدوز ترک برتارک سرکشان می دوخت و پیکان خارا
گذار شعلات جان سوز در هوا می افروخت غرش کمان بدصدای مرگ بگوش پردلان میرسانید و تیر کش مانند خون
در شریان سپاه گروه جان را انیرش از تن میرهانید زبار یدن تیر چون تگرگ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ
رعد بدن کوس خال باغ نهان گشت از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور از ارهنگ معلوم
نمود و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روزکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی
بوغا که از سایر امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر
خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد
و از معبری غیرمشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی کنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون اثر
بموجب فرموده خاقان نیرومندی نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را اطناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست
که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هرگاه شوری اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله و مقابله
ننهند و بدین جهت آشوبی در اردو وقوع یابد اغاز فریاد و افغان کرد و چون آواز شور و شغب بسمع خاقان [illegible] رسید
و فرمود که تراجیان جار به امرا و سرداران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و نیز باد و فغان مخاذیل توجه ننمایند
و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمی شود دم در کشید و عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن
خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده
سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار در عقب محمد ایلچی بوغا
نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب همایون باد حمله آتش
قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خود ندیده خویشتن [illegible] عنان [illegible] فرار گردانیده قصد کرد که در
کشتی نشسته خود را از دریای سیحاب بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست قضا گشاد
یافته نور حیات او را از موج لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا
وزیده از تیغ محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر زخم پیکان قدر اندازان دلاور در
میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و در یک ماهی آن سبزان

چون آن روز برگشتگان را گروه گروه [illegible] و شاهزاده مظفر لوا [illegible] از حرب
در خار همایون با نوار فتح و فیروزی برافراخته بلشکر همایون معاودت نمود خاقان منصور مبتهج و مسرور گشته
ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار رعیت گشاده و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در جنگ بدست امرا دستگیر
شده بودند بخشیده و از کنار آب بلی کوچ فرموده در چهارباغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید ذکر مصالحه
خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت نصرت آیات در صوب خراسان [illegible] چون که جنگیان معرکه گاه [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او بعرض رسانیدند [illegible] سعادت
انتما بحقیقت [illegible] دید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست هر که با اولاد [illegible] کرد ساعد
[illegible] بنابر آن طالب صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت [illegible] عالیجناب
نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان [illegible] ترمذ بر مسند جاه و جلال و افراز
حشمت و اقبال استیلای تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت مضمون کلمه همایون [illegible]
بین المؤمنین [illegible] عمل نموده پای بر مراحل [illegible] و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم
داشته جناب مرتضوی شرف رسالت بادا رسانده و در باب تمهید اساس مصالحت [illegible] بدایع الفاظ بلطایف معانی
آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت آن سخن را بسمع قبول اصغا فرمود و چنان
مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را که [illegible] خلافت مستور دارد در سلک ازواج خواهرزاده خود
حیدر محمد میرزا کشیده [illegible] السلطنه هراة فرستد [illegible] امرای قندز [illegible]
[illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون [illegible] نجات داده معزز و مکرم [illegible]
گردون [illegible] جاه و جلال [illegible] حصار شادمان [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] امیر ذوالنون
[illegible] خلع [illegible] پوشیدند [illegible] استغفار قیام نموده [illegible]
ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود [illegible] خاقان [illegible] فرستاد
[illegible] امیر ذوالنون [illegible] نظر مرحمت گردانیده [illegible]
نموده زبان شفاعت امرای قندز گشوده [illegible] امیر محمد باقر [illegible]
افکنده [illegible] پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت [illegible]
خسروپرورش [illegible] خلعت [illegible] امیر محمد باقر [illegible] خلعت [illegible]
فرستاده و امیر محمد باقر را [illegible] مرجع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت [illegible]

امیر بزرگ

امیر بزرگ ترمذی با انعام اسب و زر و نفایس اقمشه و تبرکات دیگر مصاحب و مصحوب گشته بمقتضی الزام روی به
اردوی سلطان محمود میرزا آورد و بنابر آنکه ارباب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه
عالیجاه نیز جناب نقابت مآب را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و چون خاطر خطیر خاقان منصور از مهم قلاع و امور
ولایت فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت [illegible]
و تمام لشکر [illegible] را احاطه نمودند [illegible] روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری [illegible]
[illegible] ده دوازده هزار آهو و نخجیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرای [illegible]
برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بعد از آن سایر لشکریان [illegible] تمامی آن جانوران [illegible] خاقان منصور
بقبة الاسلام بلخ [illegible] حکومت آن بلده [illegible] حیدر میرزا ارزانی داشت و امیر مبارز الدین
ولی بیک [illegible] در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه
مستقر سریر سلطنت شده [illegible] از آب مرغاب عبور نمود [illegible] گذشته بسعادت
و اقبال [illegible] نزول اجلال فرمود بعد از اندک زمانی [illegible] تقدیر الهی [illegible] اقبال
خاقان [illegible] و سلطان [illegible] چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه [illegible] گردید خاقان
منصور از وقوع این مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت لوازم تعزیت پرداختند [illegible] شاهزاده
را [illegible] کلام ملک علام شاد و ساختند [illegible] میرزا محمد سلطان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] آن شاهزاده با والده خود [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ذکر [illegible] خواجه قوام الدین نظام الملک [illegible] خاقانی
[illegible] امیر [illegible] خواجه [illegible] چون بسبب اتفاق امرای ابوالغازی سلطان
حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل [illegible] امور ملک و مال [illegible] امور دیوان [illegible] مهام ملک سلطنت
[illegible] خواجه نظام الدین قوام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک [illegible] اختیار ترقی کرده قدم از
مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن [illegible] امرای عظام [illegible]
[illegible] قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور [illegible]
[illegible] مراسم [illegible] بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش [illegible]
الدوله القاهره رقم [illegible] میکردند [illegible] خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و بنسبت مشایخ
و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود [illegible] خانه خود [illegible] هر کس [illegible]

بخواست نزد خواجه رشید الدین عبدالملک و خواجه کمال الدین حسین که دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته
و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات قبیحه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت
بیان و لطافت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عبدالملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت
و سپاهیگری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان اقتدار پدر بزرگوار در
سلک محرمان و مقربان خاقان عالیمکان منتظم بودند و همواره حاجات خلق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام
را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنابر آنکه از خواجه
مجد الدین محمد در خاطر داشتند نقض عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده در باره مربی اصلی گاهی زبان طعن بگشادند و
کاس اعمال آن خواجه ستوده خصال را در صورت قبیح باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند و امیر علیشیر نیز در
علت بوده و در آن باب تقصیر نمیفرمود من بسیع نخلی بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالیمکان جای گرفت و آن
اعتقاد و سلطان نسبت بخواجه مجد الدین محمد بحدت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در مرغ قشلاق نموده
شهی زار دوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد نقل نمودند و آنجناب متوهم گشته در
گوشه اختفا منزل گزید بعد از آنکه دیده علم ستاره چشم مراجعت کرد در شهر ... مقرر جاه و جلال اندوخت خواجه مجد الدین
محمد ... با امرای برلاس امیر شجاع الدین برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و برکات نزد ایشان فرستاد
برلاس در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب در آمدند و چون خواجه نظام الملک از بعضی وقوف یافت تقربات انگیخته
بقلم تهور بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت
نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی راه یابد او را بدولت سلطنت بردارند و سایر وزرای سپهر خلافت
و کامرانی را که ان نام نگین نگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنانی که در اثنای یورش مذکور
گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را اظهار
عنایت صاحب تاج و سریر فارغ گشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی رجوع
کرده آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات نمود و بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد پیغام ...
و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا ...
بساط بوس سرافراز شد و هشت هزار دینار کپکی پیشکش کرد و بنوازش ... در مجلس اول بصوب خراج شهر ...
بخود فهم نمود و از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و
ارکان دولت را ضیافت نمود و هم در آن ایام ... حضرت خاقان ... کوشک ... بزرگ
باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین را طلب نمود و امرا عظام

برافکنـ

برافکنده و مصادره ایشان امر نمود و امیر محمد علی اکه که بحصول خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته به
خانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار
الدین مقید و محبوس کردند و امیر جهانگیر بعد از ده دوازده روز از قید حیات نجات یافته ... عنایت خاقان منصور
بروجات احوالش ... و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالیمکان او را نیز مشمول
نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و چیزی ... و افر ... سرافراز گردانید و بدستور
پیشتر منصب امیر الامرایی عنایت کرده در باره آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه
مجد الدین محمد پس از روزی چند که در خانه امیر محمد علی اکه در بند بود خاقان منصور بپرسش او حکم نمود و میرزا
سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروزشاه و امیر علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ... و خواجه قوام الدین
نظام الملک و اولاد او و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان ... در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی
را با بندگران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بنفس اغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد
معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آنجناب در ... تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیک گفت و هر چند اعدا
سعی نمودند که یکدینار و یکمن بار بروی ثابت نتوانستند ساخت خواجه نظام الملک ... امیر محمد عمر و آبادی
را که از عملداری ساقط بود اشارت نمود که بپهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آنجناب را بر ابرو آورده گفت که کسی
را معارض من میسازید که هم کتف من باشد تا اگر درشتی گوید ازوی تحمل توانم کرد محمد عمرو آبادی بر زبان آورد که من از
تو کم نیستم ملک اصالت من زیاده است زیرا که من ... و تو مملوکه خواجه پیر محمد بوده خواجه مجد الدین از استماع
این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی به امرا و ارکان دولت که همه ... در مقام عداوت میدید آورد و گفت آنچه مدعای
شماست اعتراف مینمایم و مرا از معارضه عمرو آبادی معاف دارید آنگاه به اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمونش آنکه
آنچه در ایام حساب از من صادر گردیده نیک واقع نشده و بگناه خود معترفم و امیر محمد علی ... او را بمحبس برده خواجه
نظام الملک باتفاق امرا و وزرا پایه سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود
عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتفحص جهات و ممتلکات آن خواجه حمیده صفات پردازند و نواب و ... او را در شکنجه
و تعذیب کشیده آنمقدار از زر و جواهر و کتب نفیس و اجناس نفیسه ... و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای
ابریشمین ... منقش بنظر در آمد که هرگز عشر آن در خزانه خیال محاسبی نبوده و چون کیفیت برکات بنظر خاقان منصور
رسید بر زبان آورد که ما ... مجد الدین محمد ... بود که هرگاه ... مرتبت او ... بخشش
کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما راستی داشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنید معروض رسانید که با وجود آنکه
نهایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه کرده ایم باین مقدار از مسروقات و برکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را

تهذیب نمایند دیگر اشیا نزد او ظاهر گردد خاقان منصور گفت پس امر محاسبان نشد و اخر الامر بر طبق مدعای خواجه
نظام الملک حکم نمود اما مومی الیه که ملاحظه نماید که اشتیاق [illegible] او نرسد و جزم دانید که هر کس در قطع رشته حیات
مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن تبسم کردند که رای ایشان
مقتضی آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیش شدند که او را از خراسان اخراج نمایند
کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را [illegible] شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی بجهت
از وی حاصل نمی شود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل میشوی که در عوض چندین مبلغ که بدیوان اعلی [illegible]
ترا مطلق العنان کنیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین محمد خلاص
خود را منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی تعهد رسانید و از قید نجات یافت اما از بیم فتنه نظام الملکیه
وجه تقبل را تحصیل نتوانست نمود و چون [illegible] از اتراک و تاجیکان تنخواه ننمودند بنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور
خواجه نبود و [illegible] هرات [illegible] کرت دیگر [illegible] گشت و [illegible] حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم
[illegible] براه بیابان کرمان روانه شده و پنهان روان شد و هم در آن سال امیر نظام الدین درویش علی [illegible] حج [illegible]
حجاز توجه نمود اما خواجه مجد الدین محمد چون [illegible] رسید [illegible] داعی حق را لبیک
اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بگذاردن حج فایز شده [illegible] همراه بار دیگر
و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم حقایق رقم خواهد گشت ان شاء الله تعالی ذکر [illegible] بدیع الزمان
میرزا در مملکت استرآباد و بیان بعضی [illegible] وقایع که در آن اوقات اتفاق افتاد چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان
واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده بعظمتی هر چه تمامتر باسترآباد شتافته رایت [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت
آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان
میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود
قیام نمود و در بیت معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و جمهور برایا بگشود و امیر [illegible] محمد امین عباسی
از [illegible] امیر الامرایی [illegible] حکم مال و جزوی و کلی را بوی داد و زمام امور صدارت و دیوانی
بدستور معهود به سید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون [illegible]
دولت سلاطین آق قوینلو [illegible] بود [illegible] امرا و ترکمان [illegible] شاهزاده [illegible] ایران [illegible]
درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریص امرا [illegible] قصد تسخیر آن ولایات کرده از استرآباد
[illegible] اما کاری از پیش نتوانست برد و [illegible] که استماع نمود که نایب دار الملک جرجان مراجعت نمود

وازو

دست داده

و از جمله عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد [illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بود و [illegible] شتافته با برادرش خواجه [illegible] گشته که [illegible]
و چون خلقی کثیر از مردم جرجان [illegible] خواجه عالی شان [illegible] بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال
پذیرفت و [illegible] خواجه مجد الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی [illegible] خواجه [illegible] الدین مظفر [illegible]
نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرای عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال
محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] کرده بسلوک طریق
مخالفت دلالت می نماید و ترتیب آلات [illegible] پرداخته داعیه دارد که [illegible] ولایت خراسان
برکشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه
فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال [illegible] اهمال نمود و اخر الامر بموجب استصواب زمره از امرا و خواص
که اختیار و اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت [illegible] فرمان نمود و امیر حسین علی جلایر
[illegible] بپای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هرات
گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین [illegible] امیر حسین علی فرستاد که سر او را از تن
جدا کرده [illegible] امیر حسین علی رسید و حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر
نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهرات این قطعه در سلک نظم کشید [illegible]
آوردند سر [illegible] تاریخ بود و چون خبر قتل محمد امین باسترآباد رسید خواجه [illegible]
[illegible] علم عزیمت [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] الاستقلال صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین [illegible] مفوض گشت و مقارن
آن احوال رایات همایون [illegible] خاقان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
متوجه کنار آب [illegible] شد گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نصب [illegible]
و امصار و اقطار [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible] سعید بود [illegible] سمرقند سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان محمود رسیده میرزا سلطان مسعود را در حصار [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] حکومت [illegible]
گذاشت و در ماه ربیع الاول [illegible]

باتفاق اکابر و امرا بسمرقند رفته فرمان فرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان
در نوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنغر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیه تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید
و بایسنغر میرزا او را استقبال نموده در نواحی [illegible] خاقان [illegible] حرب و شعله ضرب اشتعال
یافته در آن اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان بود با بعضی از جوانان در اول از میدان
فرود آمده و شبیه کرد و دلیران سپاه سمرقند سر تهور در کشیده بجانب آن جماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش و سایر
تیراندازان را بزخم ناوک ساختند لاجرم مغولان دل شکسته پشت رو گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم بایسنغری وزیده سه هزار مغول از تیغ بی دریغ گذرانیدند و بایسنغر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامید
و به دارای سپاه و رعیت مشغول گشته لوای برابری مرتفع گردانید و امیر خسرو شاه [illegible] سلطان محمود سلطان مسعود را
که در حصار شادمان قائم مقام بود چون او فوت پدر خبر یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس
جهانبانی قیام مینمود امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید برید [illegible] انتظام داشت و
بهمت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آن حضرت در مملکت قندز و بغلان
اعلام ایالت می افراخت بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال بهم رسانید اگرچه روزی چند بسلطان مسعود میرزا مراسم
اطاعت بجای آورد اما آخر الامر بسیاری [illegible] رجال [illegible] اسباب حشمت و استقلال [illegible] گشت و از حکم
و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده [illegible] نخوت و جبروت و عظمت [illegible] از حد در گذشت چون این اخبار
بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق
اشجار زیاده بودند و در صورت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مقاومت میکردند تاریخ اوایل سنه احدی و [illegible]
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و میرعلی [illegible] بصوب استراباد فرستاده سلطان
بدیع الزمان میرزا را اعلام نمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق شاهزادگان
در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی مذکور بشاهزاده رسید و نشانی که در ید
بود بموقف عرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید و آخر الامر رعایت
حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید زمام ولایت جرجان در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا
نهاد و بجانب [illegible] از استراباد بیرون آمده عنان [illegible] کنار آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع
منازل و مراحل نموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده [illegible] حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین [illegible] بیک
بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته [illegible]
عنایات خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز [illegible] که در [illegible] بلخ است

منزل معسکر حضرت از گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر [illegible]
رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه لشکری جلادت اثر [illegible] مظفر [illegible]
آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و [illegible] و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت نموده صلاح دولت در آن
دیدند که بعضی از شاهزادگان رستم توان با فوجی از جنود ظفر ورود جهت دفع خسرو شاه بجانب قندز ارسال
دارند [illegible] از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر درآورد و درین اندیشه بود که آن حضرت [illegible]
و اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس [illegible]
استسعاد یافته موجب مزید انبساط شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی
را با فوجی از امرا ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر [illegible] جهت مقابله و مقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه
ساخت و خود [illegible] عبور نموده در حدود [illegible] اعلام اقتدار برافراخت و مردم [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام [illegible] مشغول گشتند
لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان [illegible] یافتند [illegible] تاراج [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده [illegible] وصول موکب همایون [illegible]
[illegible] قلعه حصار [illegible] و بعضی دیگر از امرا [illegible] درویش علی [illegible]
شهر توقف کرده [illegible] عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و خبر [illegible] شاهزاده [illegible]
خاقان رسید [illegible] ایلغار فرموده [illegible]
در فضای [illegible] گشت [illegible] حضرت [illegible] حصار [illegible]
[illegible] و سلطان مسعود میرزا این خبر شنیده [illegible] از [illegible] طرف [illegible]
خاقان منصور [illegible] شاهزاده اطلاع یافت [illegible] میرزا و محمد [illegible] میرزا با جمعی از امرا [illegible] و بعضی از عساکر
نصرت نشان [illegible] روان کرد شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد [illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] سلطان مسعود [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] و جلادت [illegible] از اعدا [illegible] و
[illegible] شاهزادگان [illegible] رسیده [illegible] گردانیدند
و [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] لطایف الحیل [illegible] دعوی [illegible]
صعود نموده و چون در آن کوه برف بسیار بوده [illegible] همراه داشته [illegible] برف [illegible]

که پای بر ... شتافته و عنان عزیمت بطرف شهر سبزوار تافته ... علی ... ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در
مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از وفور الطاف
... نموده اقربا و اتباع او را به پرسش و نوازش مخصوص و سرافراز گردانید و همان روز امیر عمر بیگ و سلیمان
ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خواطر دور و نزدیک ترک و تاجیک
را بوعد لطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بنهایت عنایت عدالت ... امیدوار گردانیدند تا لازم ... والی حصار
شادمان عنان عزیمت ... گرفتند و اتباع ... کرده از ظلال لطف و احسان بیکران از
... تقلب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که مجلس ... و ادانی سپاه
انجم ... متعرض ... احدی نگردد و اگر خلاف حکم ... بعمل آید ... عوض ... جرم
... سر ... خواهد گشت و در روز یکشنبه ... از حوالی ... کوچ فرموده موضع ...
محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا
... در سایه علم شاهزاده ... حسین و امیر ... الدین محمد ... بیک و امیر ابراهیم ... و امیر محمد سعید
ارغون از آب عبور نموده به سلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و ... از جانب آب و مظفر حسین میرزا از
این طرف توجه قندز را وجهه همت سازند و ... امیر خسروشاه پردازند و روز شنبه بیست و
ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین ... جمله نام ... رسیده عرضه داشت شاهزاده ...
که سلطان بدیع الزمان میرزا ... رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت ... نهاده خاطر
بر ... سپاه ... قرار داده اکنون ... حکم قضا ... عالم ... نفاذ یابد ...
شوکت او ... سلوک داریم ... خاقان منصور بر این صورت ... فرمان عالی اصدار شد که مظفر
حسین میرزا ... گذشته به سلطان بدیع الزمان ... شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت
جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز ... بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سید ... خان که از اعاظم خواقین ...
... سلاطین ... اقبال ... خاقان ... رسید ... مفاخرت اندوخته
در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز ... ولد امیر شیخ عبدالله که در ایوان امارت میرزا
سلطان مسعود ... آستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک ... خویش انتظام
یافت و در روز ... شنبه بیست و نهم موکب همایون ... نهضت نموده موضع ... محل نصب سرادقات ...
... گشت و در آن منزل بحقیقت انجامید که چون مظفر حسین میرزا و سلطان بدیع الزمان میرزا ...
خسروشاه ... عزیمت ... حصار قندز آورده شاهزاده کامران ... تعاقب نموده آن

قدوم

را گرفتار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا ... قتال
... مظفر حسین میرزا بر بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میخواهد که در حین سواری نقاره زده ...
... ابواب مساوات بر گشاید چون پرتو شعور خاقان منصور بر این صورت افتاد مهم حصار را به صلح فیصل داده لوای
توجه به قندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر محاصره حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار** در آن اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود ...
چنان مینمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش
کشیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفته پای بر سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نثار و نیاز پردازند ... در
سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما ... حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ...
این امر مانع آمده پای در دامن استغنا پیچیدند و پشت ... بحصانت حصار باز نهاده ...
بنا بر علی هذا صباح پنجشنبه غره رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر ... متحصنان قلعه ...
ساخت و شعشعه برق ... جوشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب
شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که امرای عظام سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی کوکه و شاه حسین جان نثار و عبد
اللطیف ... و حسن علی ... و یوسف ایوب و امیر بیک ... ترکمان و ...
محمد بخشی و حمزه ... با خیل بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مور و ملخ ...
بخش کرده ... بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق آن حصاریست در ... حصانت شبیه قلعه
خیبر و سد سکندر خندق عمیقش ... ارباب کرم عریض ... **مثنوی** قضا کنگرش را ز ...
بالا برآورده چندی ... تک خندقش از زمین تا بمغاک ... دو چندان که از چرخ تا روی خاک ... القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت
دستگاه را مرکزوار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده ... منجنیق نصب کردند و از جانبین دست به
انداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند ... آتش ...
و عقاب تیر ... پرواز نموده ...
حروف ... گشته گشت که اهل حصار ... قاصدی نزد جناب ... خواجه حسن عطار که از اولاد ...
... خواجه علاء الدین عطار بود ...
بر سر خلافت مصیر شتافته ... شفاعت ... خواجه ... رقم ... نموده باردوی همایون
رسید ... به مجلس همایون ... سرافراز گردیده و گناهان ایشان را در
خواست نمود خاقان منصور ملتمس خواجه حسن ... قبول ... خواجه ... ابواب ...

احسان رسانیده متوطنان حصار و حوالی آن مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه در دست گرفت ایشان
بود [illegible] برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس [illegible] شتافته
بعز بساط بوسی مشرف گشت و بپوشیدن خلع سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و
بخشایش پوشانیده و زلال مکارم خسروانه غبار [illegible] و عصیان آن فرقه را فرو نشاندند و قواعد صلح و صفا موکد گشته
خواجه حسن احسانی الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده منقضی المرام بقلعه
شتافت [illegible] از این [illegible] غلغله انداخت که الصلح خیر و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت
موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود [illegible] نموده بدار السلطنه هراة
فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض شوند و از وقایعی که در خلال احوال
گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب والد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا
بسده سدره نما آورده شرائط [illegible] و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور لطف و احسان ساخته دیوان
امارت مهر داد و مواجب مناسب تعیین نمود و دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میر جلال الدین قاسم والد مولانا شمس
الدین محمد امین که [illegible] منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ یازدهم شعبان داعی حق را لبیک
اجابت گفت و بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر [illegible] گشته
اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین تجهیز و تکفین
کرده و سی سوار [illegible] تعیین نموده تا [illegible] نعش او را [illegible] در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره
بخاک سپردند مدت حیات میر قاسم پنجاه و نه سال بود یکی از شعرا در تاریخ این بیت نظم نموده بیت رفت روز برات
از جهان دعاخوانان ماند سال وفاتش دعای روز برات **ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار
شادمان بجانب قندز و بقلان** چنانکه سابقا خامه [illegible] در سلک تحریر کشید که چون خسروشاه مخالفت پادشاه
زادگان [illegible] قلعه قندز را [illegible] ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان
و نوجوانان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه کرده از جانبین سنگهای [illegible] دادند و شعله گیرودار تا [illegible]
سپهر دوار رسانیده [illegible] و بنا بر کمال متانت آن قلعه مدت [illegible] لاجرم
خاقان منصور بعد از [illegible] محاصره [illegible] شاهزادگان و امرا عنان عزیمت [illegible] و [illegible] قبادیان از غبار موکب
نصرت نشان عطر افشان گشته [illegible] الاذعان [illegible] صادر شد و امرای نواحی کشتیهای که در آب [illegible]
را جمع گردانیده بجانب اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب [illegible] آغاز بستن جسر کردند در
آن اثنا [illegible] کشتی بموضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر بکشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست

چنانچه

چنانچه از شدت کشتی زیاده پاره شده معدود سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در
میان داشته باشد تا این کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرت دیگر از جزیره تا آن
لب آب جسر بندند و عبور کنند [illegible] ترتیب نمودند و خاقان منصور
با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافتند بخیال آنکه آن شب آنجا بوده روز دیگر [illegible] از طرف دیگر بگذرند و از آب
بگذرند اتفاقا در آخر همان روز شتری در آب فتاده [illegible] به آن جانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که [illegible]
جسر از آب [illegible] گذشت و خاقان [illegible] همان روز از آنجا عبور فرموده [illegible] و در وقت نماز عصر [illegible] از جزیره
نماند و نزدیک به نیمشب آب طغیان کرد و آن جزیره را فرو گرفت و [illegible] معلوم شد که [illegible]
عنایت ملک وهاب و کمال قوت خاقان کامیاب بوده و الا اگر در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میشد هیچکس
از طوفان [illegible] امواج دریا از سر بگذشت والعجب [illegible] بود هرکه را لطف حق [illegible] ز طوفان [illegible]
[illegible] لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز [illegible] در آمد [illegible] امیر خسروشاه [illegible]
داده از مقام غرور و پندار تجاوز نموده [illegible] آستان خلافت آشیان ارسال
داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که [illegible] خاقان منصور
امیر خسروشاه و برادران او [illegible] ارسال نمود [illegible] اخلاق منصب امارت [illegible]
عنایت کرده و تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون [illegible] فلک
احتشام منقضی المرام از قلعه قندز بازگشته [illegible] خسروشاه از ایوان کیوان [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] قطب الدین محمد [illegible] سپرده [illegible] خلافت مصیر فرستاد [illegible]
بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون [illegible] مواکب [illegible]
عطر برگشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و مضافات [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا
مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده [illegible]
حشمت و عظمت و ممهد مساند عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را [illegible]
و تهیه موجبات جشن [illegible] شد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خلافت
بمقتضای شریعت [illegible]
[illegible]

هم در این سال که تاریخ هجری به نهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت انتما ابوالفوارس شاه غریب میرزا که مطبع طبع و
حدت ذهن و وفور فراست و کیاست ارباب را خوان ستیاره داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت
مستعد رحلت شد و درگذشت و موجب کلّه [illegible] شاهزاده موجب ملال خاقان مسعود خصال شد
چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا**
در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار انواع فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقا مسطور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت
بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاده
در خاطر طمع میداشت که خاقان منصور بهای دستور آن مملکت را با [illegible] مسلم دارد و اندیشه عزل
او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بجلادت منصور آن حضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان میرزا را خلعت عنایت کرده
بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در محفل مجلس میرزا مظفر حسین را تمشیت ایالت دار الفتح استراباد خلعه پوشانید
و بنابر آنکه سلطان بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و غبار ملال [illegible]
سنی نهایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت [illegible] درگذشت
و بعد از آنکه خاقان منصور مراجعت نموده قاصدی از بلخ باستراباد فرستاده به محمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را
فراهم آورده ترتیب اسباب کارزار نماید و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را بدو نگذارد و اگر
حرفی شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدی نزد امیر خسرو شاه و امیر
شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از [illegible] خویش آگاه ساخت
و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت آن [illegible] در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداختند
و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات اشتهار یافته خاقان منصور را در بحر اضطراب انداخت و چند نوبت رسل و رسایل
نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم [illegible] شده قصد نمود که بوجود
[illegible] قوت سرداری [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند [illegible] مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر [illegible] معروض رسانید که اگر فرمان
همایون نفاذ یابد بنده به بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عاطفت [illegible] امیدوار ساخته نوعی
سازم که [illegible] بخدمتکاری آید [illegible] مزاج همایون افتاد و امیر علیشیر روی بمقصد نهاد
و چون نزدیک آن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن [illegible] را عزیز و محترم شمرده و در
لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده بحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسب تقریر میرزا بدیع الزمان

پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضای خاقان کامکار تحریص نموده آن
سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده میخواست که سرکار استراباد را به مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب
حضرت خاقانی را با حصول آن مرام رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از مصالحه
یکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار
از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که میخواستند
که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت نپذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال نمود مضمون
آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه ها را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید
و بمزید عنایت و التفات اختصاص گیر و آن نشان بنابر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر
بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بی حصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت
سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب انطفاء آتش غضب
پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما نتیجه بر آن مترتب نیافت و خاقان منصور میرزا
مظفر حسین میرزا را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان
عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین [illegible] بعزم استیصال
نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر شنیده ابواب انعام و احسان بروی امرا و لشکریان باز
گشوده امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و [illegible]
[illegible] از آن بلده بیرون خرامید و رایت قتال و جدال برافراخت و [illegible]
در پل چراغ [illegible] بارگاه [illegible] باوج مهر و ماه رسانیدند و از جانب [illegible] خاقانی نیز [illegible] گذشته آن طرف
[illegible] مذکوره را معسکر همایون گردانیدند [illegible] شب [illegible] کمر بقصد یکدیگر بسته تا روز در اندیشه کارزار [illegible]
و از آن جانبین [illegible] اسباب مصاف [illegible] میکشیدند **ذکر واقعه پل چراغ**
و فروزان شدن چراغ امنیت و فروغ صباحی که از [illegible] ضمیر قضا و قدر چراغ [illegible] کواکب
در شبستان آسمان منطفی گردیده و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر [illegible] کشورگشای خورشید [illegible] فتح و فیروزی
رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان
بهرام انتقام زینت استحکام داده [illegible] جنگ و معرکه [illegible] بنفس نفیس همایون [illegible]
[illegible] در حرکت آمده و از آن جانب میرزا بدیع الزمان نیز [illegible] ساخت و
روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان در پل چراغ تقارب فریقین [illegible] انجامید [illegible]

وسوره ... صف محاربه زلزله در زمین و زمان انداخته علامات صور اسرافیل ظاهر گردانید با وجود آنکه چراغ زندگانی

پردلان از وزش تند و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات جوانان را بر حد احتراق رسانده گوهر حسام زمرد فام از خون

کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و مصحف جواهرالاسرار از خلل افتادگان گونه لعل بدخشان پذیرفت رخون

چنان سنگ شد لعل گون روان شد به روی زمین جوی خون بهر سو سر سروران بی کلاه بمیدان فتاده مانند گوی در اثنای آن

احوال خلال آن لشکر همای چتر همایون فال خاقان منصور و عقاب بال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم

بدیع الزمان میرزا بر آن چتر که لوای کشورگشایی افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داد و توقف در برابر رایات جهانگیری از

مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده روی از معرکه گردانید ... منهزم گشت بر میدان کارزار گردانید و روی بوادی فرار آورد

لاجرم دلاوران موکب آنحضرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده

تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره با اسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را شربت هلاک چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا

عنان بکران بصوب نزار افت بواسطه تنگی آن راه و ازدحام خیل و سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب بسلامت

خود را بساحل نجات رساند و با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق غیر

معهود آغاز طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی که اندازی رسید که از سنگ طرف آن پیاده را از نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد

و حال آنکه ابوالمحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا به قصد گرفتن برادر زور گوار از عقب می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده

شده ملازمان آن کعبه آمال چند گوشه دو دستار را بر هم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از

پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بی واسطه

از لفظ گوهرافشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین محنت و ملالت از آن کوه فرود آمد پل چراغ را آن آمد کمک خوارزمی

که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت و از راه دیگر به آنجا رسیده بود در ساعت اسب خود را پیش کشید و سلطان

بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که در آن روز اسیر گشته بودند از خلاص شاهزاده

بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند امام اسیر عاشر که از آنجا پایان انداخته در آن کاه و علم را افراشته و

خاقان منصور معاودت نمود بحضرت نصرت نصیر نهایت اطراف خراسان ارسال داشته رایات همایون نزول کابل بقبة

الاسلام بلخ برافراشت و از زبان بلاغت نشان که عزیمت میرزا بدیع الزمان در سلخ جراغ دوز روز شنبه سلخ شعبان سنه اثنی و تسعمایه

دست داده و هفده دیگر کار با رشته غره ماه رمضان بود بپرسش محمد مومن میرزا در مناقب شکوه بود که و همراهی مطلوب شده و بدست

مظفر حسین میرزا افتاد و حالت خاتمه و مصیبت محنت او بر خواهد نشست و ان شاء الله تعالی تفصیل آن واقعه خواهد آمد ان شاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایات گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخ علی بهادر که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه

شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و

رایات ظفرآیات خاقان سکندر صفات از پل چراغ انعطاف فرموده چون سایه وصول بر ظاهر آن بلده انداخت چریک

منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز با انداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم مجاهدت

بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را به عهده او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان

را به آب بیوفایی از لوح دل بشست و ملازمت خاقان منصور پیش گرفته قاصدی نزد امیر عبدالطیف بخشی که خویش او بود

فرستاده پیغام داد که باید که در فلان شب عساکر ظفر طلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش برند تا من از آن برج فوجی از

سپاهیان را بالا برم و با حسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبدالطیف کیفیت حال بموقف

خاقان منصور رسانیده آنحضرت در فلان دیگر شب موعود جنود ظفرورود را بجنگ سلطانی امر نمود و همان ساعت کی

از مردم که کینه امیر عبدالطیف در سینه داشت و نمی خواست که تسخیر فتح بلخ بوساطت او میسر شود صورت ماجرا بر

تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخ علی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال جدال عزم گرفتن علیکه بخشی و

او ملاحظه مقاومت نمود آخر الامر خود را از زبر برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بزمین خورده بشکست

همان لحظه امیر شیخ علی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی را از آن فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی

اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و بار دوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند

لاجرم آن شب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلای عظیم پیدا شد

و امیر شیخ علی از مخالفت آن بلده عاجز گشت و در دل انداخت که آیا به چه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور زند

گردانید و کدام کس از امراء و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا به سعت معیشت رساند

در آن اثنا مطلع از مطلع لطف ایزدی ناگاهی بظهور فروغ رونی زیبا ماهی شد سرور آسمان بلخ عالی ای فی الحال زعلم بعالم

آمد شاهی یعنی بر وجود خایض الجود شاهزاده سعادت نما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار

جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شد و غلغله کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخ علی آن امر را

کامکاری را در حادثه عزت و بزرگواری چیده بر رسم شفاعت نزد چند نامدار فرستاد و خاقان منصور از شنیدن خبر ولادت آن

قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی ملتمسان بگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد

خواجه نظام الملک و امیر حاجی بکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته بمحامد عنایت اثر پیغام فرمود و امیر شیخ علی از استماع

آن حکایات قوی دل استظهار گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب ایلچیان بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل

بساط خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی بلخ بسبب

مزید عنایت بدیع بسر برد رخصت حاصل نموده با شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه تیمش بیک بود و سایر منسوبان

حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز نمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با ابراهیم حسین میرزا
تفویض کرده روی بجانب کنار آب جیحون آورد و بدیع الزمان میرزا از قلعه کرسی چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان گران
بصوب قندز انعطاف داد و بمجرد وصول بکلاوه آن ولایت امیر خسروشاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه و اسبان تازی راهوار و استران کاری قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب
جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاده و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت
آنگاه آن خسرو عالیجاه با امیر خسروشاه و سایر امرا مشورت نموده در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت
بجای آورده و چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایت
را فراهم آورده از آن جانب بمدد خراسان آید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکر قندز و بقلان و ختلان و بدخشان
متوجه حدود بلخ ماند و متوجه شیبک خان گردد تا آنچه رعایت مصلحت بوده باشد و بدیع الزمان میرزا در ظاهر
قندز بود که امیر شیخ علی بملازمت رسیده ادراک اوج سلطنت مبارکباد سپهر اشتباه رسانید و آن حضرت دیده
دیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط و جشن گسترانید بعد از آن از قندز ارتحال [illegible] چله شتا تمتع
عشرت در قندز گذرانیده رایات عزیمت بصوب گرمسیر قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر نظام
الدین ذوالنون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نثار و [illegible] پرداختند
و بقدر امکان در استرضای خاطر همایونش کوشیده بکلی همت بانتظام مهام آن خسرو عالی مقام را پیش نهاد
اقبال خود ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری
نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور و سرور [illegible] عیش و نشاط گسترانید و
بآیین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآن حضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده
صفت ثبات و متانت پذیرفت اما در آن اوقات جهت دفع اسباب عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد و به
آن واسطه امیر شیخ علی طغایی در بند گرفتار افتاد و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات زمین داور
اشتغال داشت [illegible] بطریق [illegible] کاردی بجانب آن جناب رسانید و جلادان [illegible] ساق او را
پاره پاره کرده [illegible] امیر شیخ علی [illegible] امیر ذوالنون و اولاد قصد قتل آن [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت [illegible] دو سه هزار سوار سراپرده عالی را در میان گرفتند و کس نزد
آن حضرت فرستاده امیر شیخ علی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در [illegible] امیر شیخ علی سخنان [illegible] انصاف [illegible]
قبول [illegible] که امیر شیخ علی [illegible] بعد از آن بدیع الزمان میرزا جانب دولت [illegible]
امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آن حضرت راضی گشته [illegible] امیر شیخ علی را چند گاهی [illegible]

یکی از

یکی از توابع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آن جناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه
محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غضب و اندوه کانون درون همگنان را فروغ یافت چنانکه شروح
میکرد و کیفیت این اجمال تفصیل می شود

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه نهال ریاض اقبال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت [illegible]
جهانبخش [illegible] پادشاهی و ظلال سعادت [illegible] از ناصیه [illegible]
شایسته افسر [illegible] و ذات خجسته صفاتش [illegible] در میدان رزم [illegible]
پهلوانان [illegible] و در ایوان بزم [illegible]
حضرت [illegible] مظهر انوار عنایات الهی
[illegible] الهی [illegible]
[illegible]
ایام [illegible] معدلت آن [illegible] آسایش [illegible] در
[illegible] جوانی [illegible] اوقات شباب آفتاب
حیاتش [illegible] استقلال [illegible]
گذاشته [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
بهیچ وجه عنان اختیار از دست [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] محمد مومن میرزا با لشکری جرار [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
شنبه غره ماه مبارک رمضان در میان [illegible]
کشته [illegible] گشته [illegible]
[illegible] مظفر
حسین [illegible] محمد مومن میرزا [illegible] حضرت در آمد
محمد مومن میرزا [illegible] عالیجاه
[illegible]
[illegible] یکی از لشکریان

خراسان روی آورده بخت و میرزا مظفر حسین شاه بود بحکم فتح و ظفر برادرزاده کشته محمد مومن میرزا که پسر کهتر بدیع الزمان میرزا بود
رسیده و شاهزاده برادرزاده را بقتل داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را بند نموده
مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد بدخشی بجانب هرات گسیل نمود و امیر محمد میرزا محمد مومن میرزا را [illegible]
بقصبه رسانیده در قلعه اختیار الدین حبس نمود و در روی عمارت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف
بساط بوسی مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا [illegible]
مستلزم فنای خود تصور کرده بهمگی همت متوجه آن شد که تا زمان [illegible] ریاض دولت و اقبال [illegible]
در اندازد [illegible] عداوت و احساس [illegible] باشد [illegible] و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن
زمان صاحب اختیار ملک و مال بوده با خود متفق گردانید و در شبی که خاقان منصور از شرب شراب [illegible] مخمور بود
حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات حاصل کردند و [illegible] عبدالرحیم [illegible] جهت آن مهم نامزد
نمودند صباح دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته و توقف نموده [illegible] از عقب [illegible] ارسال داشت و
نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعت کار ساخته بودند
خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت [illegible] در محلی که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام الله [illegible] مشغول
داشت پیش او درآمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته [illegible] ایشان آغاز [illegible] کرده [illegible]
آن جوان جوانی که [illegible] امیر تیمور گورکان نظیر نداشت [illegible] هلاک ساختند و جهت مغلطه مردم از برج قلعه بخاک
بیرون انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که در نسیم عنایت الهی شکفته بود برخاک افتاد و نخل حیات آن
اختر اوج سلطنت که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق [illegible] بباد فنا داد و [illegible] که درجه
اعتدال [illegible] نوجوان [illegible] پسران [illegible]
نموده و در سر [illegible] چون قضا کار خود کرده بود [illegible]
روی [illegible] علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب [illegible]
از [illegible] آن حادثه [illegible] اضطراب عقد پروین انجم [illegible]
واقعه [illegible] آسمان [illegible] سیلاب خون از فواره [illegible]
در خاک و خون غلطیدند والده محترمه شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم [illegible] سلطان سعید [illegible]
سیاه در گردن انداختند [illegible] جامه جان چاک کرده [illegible] شیون علامت قیامت ظاهر ساختند
در ماتم تو [illegible] شیون کرد [illegible] لاله همه خون [illegible]
شاید بتکلف [illegible] آن

حادثه

حادثه شاهزاده عالم [illegible] بر خاک [illegible] آفتاب [illegible] که بعد از او طالع گشت و بهرام
شدید الانتقام [illegible] که از سر خونریز [illegible] گذشت [illegible] حادثه آنگاه [illegible]
فلک روشن [illegible] امیر [illegible] که در شهر بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغول گردید و در مدرسه
مربعه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال و الاکرام پرداخت و پس از آن
این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بعنوان [illegible] معتقد [illegible] بود بشهر رسید و از استماع آن خبر
محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از دیده روان گردانید در این ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام
بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که [illegible] واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که
همچنانکه [illegible] ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل
عام یافته و ویران گشت در این اوقات [illegible] این حادثه [illegible] عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب
عباد باشد بوقوع [illegible] پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بخراسان [illegible] نزول بلایا
و حلول [illegible] آینده [illegible] چون خبر
شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب [illegible] و عزم انتقام جزم کرده بجمع
لشکر [illegible] ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت نمودن [illegible] بسیار
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا چنانچه شرح
مسطور از سمت گذشت [illegible] خورشید که در اول ربیع [illegible] الشرف خویش [illegible] در اوایل ربیع الاول عنان
عزیمت بمستقر [illegible] و مقرب حضرت سلطان [illegible] سادات و قضات و اشراف و اعیان
[illegible] باستقبال [illegible] نوازش [illegible] اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح
[illegible] جهان را [illegible] بجشن و نشاط [illegible] گردانیده [illegible] جاه و جلال
رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا [illegible] لشکری زیاده [illegible] آورده [illegible] داعیه
انتقام محمد مومن میرزا قدم در [illegible] اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشای بجانب قندهار
[illegible] در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون چون [illegible] اطلاع یافتند رعایا و مزارعان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] قلاع در آوردند و مجموع حصول آن ولایات را
[illegible] استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعه [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا در [illegible] خود را مضبوط گردانیدند [illegible] در حصار قندهار [illegible]
و محمد مقیم در ضبط قلعه [illegible] و شرایط استحکام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب [illegible]

چون بدیع الزمان میرزا را آهنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم نخست متوجه میرزا بدیع الزمان بردارد
امیر ذوالنون موکب همایون را متعاقب نموده رایت محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرموده
به زمین داور در آمد بواسطه عدم وجدان قوت و غله در اردوی همایون تنگی دست داد و در اثنای آن حالت نزدیک به
آن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته قدم متابعت نزد مخالفان برند در اثنای آن معروض حضرت اعلی شد
که در قلعه که ضبط آن در عهده عبدالرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود و بنابر آن
موکب نصرت شعار به تسخیر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی چون عبدالرحمن
ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی با آلات هدم و پیکار رجوع نماید بپای طاعت ملازمت بارگاه سلطنت شتافت و کلید
قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان مخالفت نهاده بمراسم قلعه داری پرداخت مهم اشکال
تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بعد از تسخیر آن حصن غله گرفته از نکبت قحط رستند و خاقان
منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنه هرات بازگشت در اثنای راه مرض مفاصل که عارض
ذات ملکی صفات آن حضرت گشته بود طغیان کرده در دست و پا اثر نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی که بانس
بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت و موکب همایون خاقانی در اواسط
رجب [illegible] بدار السلطنه رسیده عارضه مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحی نفس اعجاز معالجه و مداوا کردند و در ترتیب
اغذیه و اشربه مفیده شرائط اجتهاد و اهتمام بتقدیم رسانیدند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین شربت الشفا و دوا
مرض نقرس تشخیص صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و سقم بشفا تبدیل یافته روزگار از سر افراز صغار و کبار
درگذشت [illegible] ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب عراق
و آذربیجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان محمد حسین میرزا که از اکابر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور
شهور و جرات ممتاز بود قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان [illegible] ناتوان داشت از بعضی اخوان هم [illegible]
نموده باتفاق برادر اعیان خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربیجان رفت و مدتی مدید در آن ولایات شکسته حال
و پریشان روزگار باوقات گذرانید در وقتی که اختلال احوال سلاطین و حکام آن [illegible] و در ممالک عراق
و آذربیجان نوایب متواتر و متوقع [illegible] کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید و فوجی از ابطال رجال
ظلال اعلام همایون [illegible] آن حضرت [illegible] مستظهر گشت [illegible] آوردند بعد از حصول [illegible]
ولایات خراسان [illegible] سلطنت آشیان خاقان [illegible] فرستاده [illegible]
عرضه داشت [illegible] آن حضرت [illegible] ولد رشید [illegible] مسرور گشته [illegible] ارسال نمود و در اثنای [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]

بجانب

بجانب توجه نموده بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار
سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار [illegible] درگاه سپهر اجلال
رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل بود که نزول اجلال نموده و از بعضی مردم شنود که
امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم [illegible] اشتغال [illegible] بنیت [illegible] آورد و امیر محمد ولی بیک در
قفا از چهار باغ شهر [illegible] شاهزاده را استیلا بر ایشان [illegible] رفت
کومک اندیشه [illegible] و چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرای آن
دو هزار سوار [illegible] استراباد گشته [illegible] ابوالمنصور مظفر حسین میرزا [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین [illegible] آن لشکر جرار [illegible] در حدود آن ولایات خرابی
میکرد و چشم [illegible] ساخت و [illegible] استراباد بیرون [illegible] محمد حسین
ویران شده [illegible] مظفر و منصور باستراباد مراجعت نموده امیر محمد ولی بیک و امیر
عمر بیک و امیر بابا علی را [illegible] انعام و احسان [illegible]
انصاف برگشاد و ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد [illegible] بسریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک
و اولاد منتسب آن بانی جهانبانی در ضمن احوال سابقه [illegible]
این حکایت [illegible] که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه [illegible] از [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] ولایت عراق
[illegible] خاقان منصور [illegible] امیر علیشیر
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک
[illegible]
[illegible] خواجه افضل الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] محمد مومن میرزا
[illegible]

انداخت و دران ایام تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر آثار یافت در اوراق شنبه بیست و هفتم ماه مذکور
فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال خجسته خصال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال امر
وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سرکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون
الملک بانجای او نزول آن مهر سپهر شرف از فلک عزت کار که گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت
پوشیده و بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل نموده و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان
که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محاسبات خواجه افضل را موافقت نمودند و خواجه از مقام تفتیش و تفحص معایب
امین الدوله و ابن عمش در آمده هر روز امری که متضمن تقرب و تقصیر ایشان بود از پس پرده اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن
بصریح و کنایه بعرض میرسید و موجب مزید سوء مزاج پادشاه سکندر دید و خاقان منصور چون چند روز در منزل بانجای سر بر
روی توجه بجانب الکنگ نشین آورد و در آن موضع بساط جاه و جلال بسیط گرد سلطان ربیع الاول میرزا باتفاق تجابع
والدامیر و ذوالنون ارغون سپاهی ارجمند و چون افزون تجمیع ساخته در باب بعضت اطراف معسکر همایون برافروخته بنا
برآن حسب الحکم فرمان حسن میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی از سپاه نصرت اثر روی بعقبه اسفزار آوردند
و متعاقب آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی
در باب ایشان با امیر علی شیر طریق مشورت مسلوک داشت و حال گرکس گشته عزم کنند عشقوارگی و خاطر از مواخذه
و مصادره آن جماعت قرار یافته میرعلی بهمان ارتفاع باو نزد امیر عبد اللطیف شتافت و نشان رسانید که در فلان روز خواجه
عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان بوشنج با اردوی همایون ارسال نماید و موجب حضرت سلطانی اجازه یافته
بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین خواجه عبد النور و قاضی را
که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد را که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته
بند کنند و در اواسط شوال دیگر رزمش الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الکنگ
نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و ممتلکات آن طبقه شد و چندان نقد و گوهر و کتب نفیسه و اقمشه
شریفه و اسبان و اموال و شتران و رداء و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و کلیمها و پلوجهای ابریشمی و اجناس مصری و رومی و فرنگی
و چینی از ایشان بحصول پیوست که شرح آن تحریر بیان و تقریر خامه او زبان بیرون است و تمامی آن جهات در قلعه
اختیار الدین متعلقه و محبوس شد و بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک شبی از حصار فرار نموده بودند
در رود و دیگر عسسان ایشان برده نوبت دیگر آن دو اوری اوج وزارت را از کریج ماندگو هر در برج محبوس ساختند
و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمین رسید آتش غضب تمام شعله سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم
الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان بنام سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود و صدور یافت

وخواجه

و جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت پناهی در روز وصول نشان که داخل ایام او استطاقی قعده سنه مذکوره بود
سوار و بر در قلعه ایستاده جلادی را طلب داشتند تا نخست خواجه کمال الدین حسین را و خواجه عمید الملک را از نظر بیرون گردن
زدند آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کنند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد النور
و خواجه نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه را که نسبت بجمیع الزمان مرا طریقه او تجاوز بظهور رسانیده بودند به
عتبه حضرت پادشاهی محبوس گردانیدند چو بود ایوان قلب شاه و والا برآن ایوان مروب سیار زبانه که ترسم چون
ارکان ایوان را اینه ز هر اتفاق ده سکندر اقبال خواجه افضل الدین محمد بعد از رفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار
کفایت کرده و در از زده معموری بسیار عامره کوشیده و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب امرات
و وزرا تعلق بوی گرفت و چون چند روز بین الامرا و الوزرا مهر زده مشترک بر شرایط نیکو خدمتی بجا آورده بر طبق کلمه
کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت بموای جلیل جناب تفویض یافت و در
سلک امرای عظام و نوبیسان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام ملک و مال شده و
پای همت بر رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت و بعضی مشیان درگاه عالم پناه و
مقربان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه امثال این عبارت سراوار میساختند که ناظم امور المملکه و واضع قواعد
السلطنه و الخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد کرمانی و خواجه افضل الدین در اوایل ایام اعتبار
و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ایگ که در آن ایام از اکابر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و
اتحاد سلوک نموده آخر بسبب اشتعال فساد و میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه افضل جناب امارت
مآب را بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در جناب آن خواجه والا شوکت راسخ دم و ثابت
قدم بوده در استصواب رای صواب نمایش او هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و وزرای عظام عتبه جلالش را
مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر خدمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل الدین محمد
از صبح تا شام در رفع حوایج ارباب مقام حاجات عرض نموده با شغال مهام انام پرداختی و الحق قضایا و مدعیات خواص و عوام
را بمقتضای عدالت و کفایت مقرون بصاحب حقی در رعایت او ساز حقوق جهانیان را توقف کرده و دران ایام با علما و فضلا
و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل لطیفان کاشتی با شاعه خیرات و
ساختن عمارات بنهایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و حمام و خانقاه
ساخته و از اجرام عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانیده و اسم مرغش در
نیکوی برکتابه مبانی روزگار باقی و پایدار ماند در حسرت گوشی که برادر آن دولت کار یا تمامی خیر بود و آن ادی
گفتار در بیان جنگ امیر الملک نشین میان الفریقین خاقانی و ... رمضان و داشتن اثر ازکیا ظاهر و سودا خواه بود و رسانید

عنایت ازلی پیر اقبال او لمعه‌ای را از مطلع فتح و فیروزی طالع گردانید تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب
او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم‌یزلی با حجه رایات صاحب سعادتی با اوج نصرت و فیروزی رساند تا هجوم عساکر نوایب
نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و استحکام هجوم خصوم بر طبق مفهوم و ایدهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر عالم غیب
مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء الطاف عنایت ایزدی در وجنات روزگارش
[illegible] ز لطف ابد هر که یابد سپر ز سهم حوادث نیابد ضرر [illegible] باید ز فضل الهی مدد [illegible] شد از لشکر [illegible]
حوادث ز اوج سپهر [illegible] رسد همراه [illegible] او ماه و مهر [illegible] باید [illegible]
که خارش شکستی نماید بتیسیر آن زبان بگشاید تفسیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان منصور [illegible] در الکای [illegible] بدیع الزمان
میرزا شبیه این تحریر گشت حال [illegible] اجمال آنکه چون [illegible] خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الکای [illegible]
دولت و اقبال [illegible] بود و [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] اولاد و اتباع او مشتغل [illegible] بود و خبر [illegible] ایشان عساکر نصرت
[illegible] بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد ذو النون ارغون که در ولایت [illegible] مقام داشتند رسید [illegible]
خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن [illegible] همایون [illegible]
بمعسکر ظفر اثر رسانیده [illegible] جلادت [illegible] فتح و فیروزی [illegible]
[illegible] روز [illegible] بنواحی [illegible] رسیدند و [illegible] امرا
[illegible] قلعه [illegible] حادثه [illegible]
بیست و چهارم شوال [illegible] سپاه [illegible] اضطراب
افتاده اما آنحضرت [illegible] بود اعتماد نموده [illegible] دار السلطنه هرات
ارسال نمود که جناب [illegible] حضرت سلطانی [illegible] شهر آمده از عساکر نصرت
اثر [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] نموده [illegible] در آخر روز [illegible]
اتفاق امیر صارم الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر [illegible] رسیدند و بموجب اشارت [illegible] آنحضرت متوجه
اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا [illegible]
التفات کرده [illegible] بسرعت برق [illegible] طی مسافت [illegible] اضطراب [illegible]
روی [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] آن شب بمعسکر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] بخواب [illegible] علی الصباح [illegible] فتح و فیروزی
[illegible] خاقان [illegible] هجوم کردند و [illegible] کواکب [illegible] فروغ اشعه [illegible] آفتاب [illegible] شده
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی [illegible]

جنگجویی

جنگجویی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی برافراخته
متوجه معسکر خاقانی گشتند و آن حضرت بتأیید ربانی و امداد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید رخت دولت را بر
[illegible] سپاه [illegible] بر آمد [illegible] سلیمان [illegible] و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] ایستاده [illegible] فلک [illegible]
قوت طالع همایون [illegible] کرد آن اندیشه [illegible] اقبال [illegible] عنایت ملک معبود کدام کوکب
مسعود از اوج مقصود طالع گردانید [illegible] را بروشنی [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] از مطلع رحمت [illegible] طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت [illegible] رایات فیروزی آیت کوکب سعد
سلطنت [illegible] سپهر [illegible] کوس بشارت [illegible] کیوان [illegible]
این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان [illegible] از ولایت حصار [illegible] سلاطین پناه
آورده بود [illegible] صباح که خاقان منصور [illegible] لشکر [illegible] مشغول [illegible] نفر [illegible]
[illegible] بیکبارگی [illegible] همایون رسیده [illegible] آن شاهزاده [illegible] سپاه
[illegible] اختر [illegible] امیر صارم الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر [illegible] و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا [illegible] معسکر فیروز آثار
رسیده [illegible] جنگ [illegible] صف [illegible] گردانیدند [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] رسیدند [illegible] صف [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک
نواحی [illegible] رسیدند بخلاف مقصود [illegible] سوار [illegible] دشت [illegible]
دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر [illegible]
[illegible] لشکر نصرت [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] گرد [illegible] ستاره [illegible] کواکب [illegible]
پهلوانان [illegible] خون [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] مرگ [illegible]
بود [illegible] سپاه خاقانی [illegible] ظهور نمود و بدیع الزمان
میرزا [illegible] جانب [illegible] توجه نمود و فوجی از امرا و لشکریان خاقانی مظفر لوا
[illegible] شاهزاده [illegible] انعطاف دادند و تیغ خون‌ریز [illegible] در آن موکب [illegible]

بدان حضرت نزدیک رسید و هرچند ملازمان رکاب سعادت ایاب بازگشته برو حمله کردند بازمیگردید عاقبت
شیر بیشه پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان مربع الزمان میرزا بود ستاند و قبل ازانکه رو بطرف خصم
آرد و حیات بر وی عمر بکیه زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شتر زاده مپکشته به یلان
بیرون رفت و مجلس که اهل میراخور از مردم منوال عادتی خود را به شجاع بیک رسانید و آن جنگ از ابای تجارت از
قرب وصول ایشان آگاه شده عنان بکار و منعطف ساخت و بمشری روش نمود که دیگر مجال آن نشتافت و این
واقعه در روز شنبه سیم شعبان روی نمود و حقایق این صور لوازم حمد و ثنا پادشاه عطا بخش بجای آورد و نذور و صدقات
بمستحقان رسانیده جلد وی فتح بنام سلطان مسعود میرزا رقم زده نموده اکنون سیاق کلام عنان اقتضا مینماید که مجملی از
حالات ولایات ما وراء النهر در حیز بیان آمده خامه دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و الاتراد
میرزا سلطان محمود بیارآید و من الله مکون الکون و العصمة و العون ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان
محمود و بیان آنکه سبب امرای ترخانی علی میرزا چون فارس میدان ... غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر چند گاه در بخارا
و سمرقند پادشاه بوده به دولت و اقبال گذرانید و به تشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت
را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمد و سرنخجیر زمانه غدار ابواب تفرقه بر روی آن شاهزاده کامکار
برگشاد و امرای ترخانی که مخالف آن بانی مبانی جهانبانی بر مسند نشسته انواع پریشانی دست داد کیفیت این مقال
و تفصیل این حال تا جمیلی این احوال بر منوال شرح سمت ... که بایسنغر میرزا در ایام فرمان فرمایی امرای حصار و نوکران قدیمی
خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و کرامت گردانیده و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان به دستور ایشان رعایت
و حرمت تقدیم نمیرسانید و بعضی از حصار امرای ترخانی گران آمده و الی بخارا درویش محمد ترخان که مرید جاه و جلال او
افزون از امثال استیلا داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی قرار داد و آن حضرت را از قرشی بسمرقند طلبید و چهار باغ که
موضع جلوس بایسنغر میرزا بوده در آمده و ملازمان آستان بایسنغری را متفرق ساخته و آن شاهزاده را در ایوان
سمرقند در آورده و کنون چه سمیر غدار فریش که چون خورشید عالمتاب بمهمانخانه مغرب شتافته و لباس نورانی روز بکسوت
ظلمانی شب تبدیل یافت میرزا بایسنغر را در کوک مقید سازد و میرزا سلطان علی را به سریر سرفرازی نشاندند و لوای اقتدار برافرازند
و بایسنغر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته بهانه تجدید وضو از مجلس خاست و بخانه که در شرقی شمالی آستانه سرای بود
در آمد بحسب اتفاق آن خانه دری داشت بطرف بیرون که از آن تیغه کرده بودند و بایسنغر میرزا آن تیغه را انداخته با معدودی
قورچی و خواص بیرون آمد که در ملازمش بودند طریق فرار پیش گرفته از طرف خندق ... بخانه حضرت هدایت انتما خواجه
... که در کوچه خواجه کفشیر بود رفت و بعد از لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آن خانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر دانسته
روز دیگر بجمعیت اجتماعی متوجه حضرت ... کارکشته و شاهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آن خواجه

عالیمقام

عالیمقام آمدن میرزا بایسنغر مبرهن گردیدند و ترخانیان اب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی
را بر تخت پادشاهی نشاندند و در تمشیت این مهم ساعی و مشغول بودند بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه انتخاب الاکابر
والاعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آن جناب را از اولاد صاحب هدایت
میشمارند و اباً عن جد از اعیان و اشراف ما وراء النهر بوده منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بان خاندان
عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجاعان سپاه و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی
جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان ... قلعه ... توجه نمودند اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنغر را از
خانه خواجه بیرون آورده و در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابر آن ترخانان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ارغون
از دروازه چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و در وقتی
که بایسنغر میرزا خانه امیر احمد حاجی را بقدوم خود فیض آلود و زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش
آوردند عرق خجالت در جبینش نشسته و از غایت وحشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنغر از وی یک دو
سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید انگاه فرمان ... بساط
حیاتش را درنوشت و چون نوبت به سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان بین آن شاهزاده را میل کشند و
فرمان بران بحضرت را از کوک سرا بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود ... بغیر اختیار روی بجهی میل آتشین را
بدیده آن قرة العین سلطنه در آورد که آسیبی بقوت باصره او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت
ساکت بوده در خانه حضرت ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی منزل کردند و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب
صوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زنده و الا و اولاد خواجه کلان و خواجه یحیی رشته لوازم اخوت
بگسیخت زیرا که خواجه کلان در مقام نظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا تقویت و تربیت مینمود
القصه بعد از رسیدن سلطان علی میرزا ببلده بخارا بایسنغر میرزا لشکر بران صوب کشیده و میرزا سلطان علی در سپاه
بخارا و حدود آنجا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود
دست قضا ابواب جنگ و شکست بر گشود سلطان علی میرزا در آن معرکه بفتح و ظفر امیدوار گشته بایسنغر میرزا
منهزم بسمرقند گریخت و امیر احمد حاجی با بسیاری از نجبای سپاه بر گردیده و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ
سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا که همت بلند بر تسخیر سمرقند افگنده از عقب برادر توجه نمود
و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوای تسخیر آن بلده فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول کرد و در سال
مذکور در قصبه ... کیفیت این معروض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا شده آن حضرت بر
داعیه گرفتن دار الملک آبا و اجدادی مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده و متوجه دولت و اقبال طی منازل

نموده حدود آن شهر بهشت بهر را مضرب سرادقات ابهت گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود
که مناسب چنان است که درین مقام خامهٔ عنبرین خرام نخست از شمهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر
میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود را با مجامع تحریر آن وقایع رساند
ومن الله الاعانة والمدد گفتار در بیان مجملی از نوادر حالات پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان
نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند در شهر محرم الحرام [illegible] که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ گورکانی
غیرت افزای ریاض رضوان بود درین نوبهار بخش دوحهٔ سلطنت و فرمانروائی افزود و دری چون خورشید از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافته که دیدهٔ امید ساعد آن مساعد کشور
ستانی را روشنی ساخت و کامیابی از کتم عدم بشبستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم
انداخت . بعضی که از کار [illegible] دری بود در عقد لآلی بدید آمد عجب فرخنده فالی که جانش آفتاب [illegible] یعنی
میرزا عمر شیخ گورکان بن میرزا ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن صاحبقران گیتی ستان
امیر تیمور گورکان را حضرت واهب العطایا از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت نمود که از اوایل ایام
صبی انوار دولت و اقبال از جبین حالش [illegible] و هم از مبادی اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین
فرخنده فالش لایح میگردید و صبا بشارت مهر نوروزش [illegible] صبح صادق خبر میداد که طلوع آفتاب
کشورستانی از مشرق [illegible] خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار [illegible] خواهد تافت و فجر
چهرهٔ خورشید [illegible] لوامع ستارهٔ بحری شعر بود از معنی که بزودی شب ظلمانی عالم را از فروغ این [illegible]
اعیان خلافت و جهانبانی بنور بهجت و شادمانی مبدل خواهد ساخت . بیت . [illegible] صبح گیتی افروز بود [illegible]
روشنائی روز [illegible] از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر [illegible] نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض
پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشگفت و چتر اقبال [illegible] از تولد آن [illegible] عالی گهر را در گوش
جانش گفت در غایت مسرت و سرور بر تهیهٔ اسباب جشن سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط و سرور گسترده
باقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار تجرع نمود و نام و لقب آن فرزند دلپسند ظهیر الدین محمد بابر قرار داد
و چند قابلهٔ زهره جبین جهت تعهد ارضاع آن مولود سعادت قرین تعیین فرمود و شاهزاده در مهد عاطفت و مهربانی
و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن شعور و تمیز رسید آنگاه بآداب خط [illegible] منسوب شده
[illegible] و چند سال [illegible] اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در عشرت و شادکامی
مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذرانیده و در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شامله و
مصیبت کاملهٔ میرزا عمر شیخ گورکان را استماع نمود امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان آن ولایت [illegible]

پادشاهی

پادشاه می برداشتند و سر عبودیت بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر
آنکه دران ایام بر وجهی که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا از دو طرف متوجه تسخیر مملکت
فرغانه بودند اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در تسخیر قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام می نمودند
امیر شیرم طغائی آن همای اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که بدامن جبال اوزکند برد تا اگر حکام
ولایات طریق سوء ادبی سلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند [illegible] حقوق تربیت
میرزا عمر شیخ گورکان کشیده و لوای مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه حمایت حضرت الهی
از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیچ می پیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان
شیخ الاسلام می بوده اند و اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام
قیام نموده اند از عزیمت امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد خیاط را که از ملازمان عمر شیخ میرزا بود چنین
[illegible] تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاده و از انصار آن عزیمت منع نموده
و سخن مولانا خواجه بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت نمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیجاه رشک ریاض جنان شد امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و تفاریق آن
حال حسن یعقوب و [illegible] قاسم [illegible] و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار [illegible] رفته بودند باندجان باز
آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتپه و خجند
و [illegible] بچهار فرسخی اندجان شتافته خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره و محاربه ثابت قدم بوده علم
منازعت مرتفع ساخت دران اثنا پادشاه سعادت انتما کمی از ارباب ولایت اندجان که [illegible] درویش
گاو بوده بسبب سخن مخالفت آمیز [illegible] سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته
تمامی خواص و عوام آن بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون
حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاده و رعایت طریق ادب نموده پیغام داد که [illegible] ظاهر
است که [illegible] گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود و لایق دولت چنان مینماید که حکومت این
ولایت را بدین جانب تفویض فرمایند و به سد نفاق و دروب مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق و وداد
برگشایند [illegible] مخلص که نواب کامیاب بمثابهٔ فرزندست [illegible] بشارع مستقیم [illegible]
خلاف و نزاع نکرد و سلطان احمد میرزا که جبلت [illegible] بصفت مروت و انصاف نیز مفطور بود از استماع این
پیغام [illegible] گشته خیال صلح [illegible] نمود اما چون زمام اختیار امثال این مهام بدست امرا قبضهٔ اقتدار داشتند [illegible]

که تسخیر اندجان بسهولت میسر خواهد شد در جواب ایشان سنجیده ایلچیان کلمات پریشان بزبان آورده و کوچ
کرده در نزدیک شهر منزل گزیدند و در اثنا بمحض مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن
مستلزم قوت دولت پادشاهی و مستوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول آنکه در زمانی که سپاه سمرقند
از جسری که بر سیدابی که نزدیک باندجان واقع است میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب و شتر بسیار
در آب افتاده روی بهلاکت و عدم آورد دیگر آنکه هم در آن ایام در معسکر سمرقندیان وبا با اسپان وقوع یافته
طویله بارگیران لشکریان سقط شد دیگر آنکه یوما فیوما اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت
پادشاهی از بیش بیشتر میگشت و هر کس از ایشان که جرأتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان
نهاده از سر جان در میگذشت بنابرآن سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشته درویش محمد ترخان را که خال اختیار
حالش بود از یکطرفی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امرا درویش محمد بعیدگاه شتافته حضرت
پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع گور یکدیگر را دیده و سخنی چند در باب موافقت
هم نمودند و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده و هریک بجای خود مراجعت کردند بعد از آن سلطان احمد میرزا بجانب
سمرقند بازگشت و چنانچه نوشته شده در اثنای راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که
از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعه اخسی
داشت و از امرا علی درویش میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقا و اویس لاغری و میر غیاث
الدین طغایی در ملازمت آن میرزا فرمان روایی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بحوالی آن ملک سیلاب
هراس اساس ثبات امرا و کوتوالان را بباد داده از اخسی بکاسان که الکای اویس لاغری بود رفتند و در آن زمان
ناصر میرزا بسبب آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از شنیدن این خبر بجانب کاسان شتافت
و محاصرت مذکوره باظهار اطاعت مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خاقان سپردند و میرغیاث طغایی
حلقه ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری در خدمت ناصر میرزا باردوی میرزا سلطان احمد رفت و آن
حضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود خان بعد از تسخیر کاسان بطلب حصار اخسی خرامیده
چند نوبت باشتغال نیران قتال توجه نمود اما کاری از پیش نرفت و بنابر عارضه که اتفاق افتاده رو بولایت خویش
پیش گرفت و مقارن آن حال ابابکر کاشغری که داعیه سروری داشت و میرزا و هیچ صاحب افسری فرو نمی آورد
و در کاشغر حکومت میکرد با لشکر بجانب اوزکند کشیده و قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول
گردید و خواجه قاضی و اکثر امرا بدفع او مأمور گشته اما گرد مردان ایشان نسبت خواجه قاضی را واسطه
گردانیده بانواع سخنان فریبنده سران سپاه را راضی ساخت بمصالحه و رایت مراجعت بصوب کاشغر افراشت و

و چون خاطر عاطر پادشاهی از اشتغال این امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان
و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را در قبضه اقتدار امیر قاسم قوچین
نهاد و ایالت اخسی و فرغنیان او زین حسن علی دوست طغایی مفوض شد و هریک از سایر امرا و ایچکیان بمناصب
مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
و دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس حاجی بایلماسی نظر
پادشاه عالی گهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت اکسیر پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس
خفیه حسن یعقوب را بلطف و عنایات سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جاده دولتخواهی حضرت پادشاهی ارکان...
پس از مراجعت عبدالقدوس تخم شورش او حسن اطوار مستحسن را بتغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد
کرد که میرزا جهانگیر را به سلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند
بنابرآن خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و اوزون حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه زمین بسمع
این دولت سلم که جده آن حضرت است خاطر بر آن قرار دادند که حسن یعقوب را از اختیار ساخته بهر وجه ممکن باشد
دفع او نمایند و کوشش انگاه در ملازمت پادشاهی ... سوی ارک که مسکن حسن بود رفتند و حسن که در آن وقت
بصحرا رفته بود و جانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روان شد و چون بکند بادام
رسید بخیال فاسد داوری شرف و عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده
بعضی از امرا با فوجی از عساکر منصور لوا متوجه استقبال او گشتند و زمره از ایشان بر سم منقلای پیشتر روان شدند
و حسن توجه مقدمه سپاه منصور وقوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران او اغارتشبه کرده تیری از ترکش ایشان
بر مقتل حسن خورده بجزای سیئه اعمال خود گرفتار گشته از آن خسیس جان برد و مقارن وقایع مذکوره ابراهیم سارو
که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدور جریمه مردود شده بود بقلعه اشره در آمده خطبه بنام
سلطان مسعود میرزا خواند و حضرت پادشاهی بر بعضی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشره
شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج و باره پرداخته عساکر ظفر اثر ابر کاره وار رو به قیام نمودند و دست به
استعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بروی روزگار محصوران گشودند چون چهل روز از حال برین منوال
گذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم خود ساخته
امان طلبیده و پادشاه کامکار او را عفو کرده ابراهیم کمر شمشیر بگردن و کفن اندر است از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر
بنا بر جانب خجند نهضت نموده و امیر مغول والد عبدالوهاب شغاول که در آن حصار حکمران بود بعد از قرب وصول موکب
پادشاهی بلوازم استقبال استعمال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده بتقبیل ...

وحصار بنواب ایشان کار رکاب [illegible] آنکه پادشاه اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان بشاهرخیه [illegible] نزول
همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهت رفع کدورات سابقه بملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از
قرب اتصال آن قرة العین و خواتین عالیشان حرم و شادمان شده و چون پادشاه ببارگاه درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته
رعایت و آن حضرت نیز مراسم ادب بجای آورده [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی
کشید و از دقایق اشفاق و خاطرجویی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال [illegible] محبت خال از خاک
و خوشحال [illegible] و پس از آن بصوب [illegible] رایت عزیمت برافراشت و هم در این سال آن [illegible] خلافت و استقلال
فوجی را از ابطال رجال متوجه تسخیر [illegible] گشت چنانچه [illegible] حکایات سابقه بوضوح می‌پیوندد [illegible]
دیوان میرزا عمر شیخ گورکان بوده [illegible] حضرت [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible] سلطان علی میرزا [illegible] حکومت
سمرقند و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشورگشای پادشاهی خبر یافت [illegible] خود شیخ ذوالنون را [illegible] ساخته
نفس نفیس [illegible] کوهستان [illegible] پادشاه سعادتمند بعد از قطع منازل [illegible] گذشته [illegible] سلطان
علی میرزا واقف گشته [illegible] الحضرة السلطانی امیر نظام الدین علی خلیفه و میرزا عثمان [illegible] شیخ ذوالنون [illegible]
و او را [illegible] و دعوت کرده [illegible] امیر پیغام داد و شیخ ذوالنون بنابر اقتضای بخت [illegible]
امیر خلیفه را گرفته [illegible] انهدام اساس حیات [illegible] نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال [illegible]
[illegible]
شد که [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible]
[illegible] شیخ ذوالنون [illegible] حکومت آن ولایت تعلق بمحمد حسین گورکان گرفت
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] حصار [illegible] سلطان مسعود میرزا
جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان [illegible] اندجان [illegible] اقبال آشیان پادشاه جهانیان رسیده [illegible] حضرت
[illegible] سلاطین قیام نموده [illegible] لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورد و در شوال همین سال [illegible]
اولاد سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا در دار السلطنه سمرقند [illegible] رسیده پادشاه
عالمپناه [illegible] تسخیر آن خطه لوای کشورگشا برافراخت و بعد از وصول بنواحی دار الملک [illegible] سپاه شجاعت
[illegible] مسافت [illegible] چهار ماه [illegible] شرف [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] محافظت شهر [illegible] اهتمام نموده [illegible]

اثنا

اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه ظفر [illegible] در باب اتفاق [illegible] سخنان
معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول اصغا یافته موکب عالی پادشاهی بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند
[illegible] نزول اجلال نمود و از طرف میرزا سلطان علی نیز [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] با جمعی [illegible] ملاقات پادشاه کرد و آن حضرت [illegible]
[illegible]
میان آمده چنانچه مقرر شد که [illegible] در اول فصل بهار [illegible]
[illegible] بار دیگر متوجه فتح سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی
میرزا [illegible] سلطان مسعود [illegible] شیخ عبد الله [illegible]
[illegible] حصار [illegible] علم کشورگشای پادشاه [illegible] سید مهدی سلطان [illegible]
نصرت نشان [illegible] سمرقند رفت [illegible] سلطان [illegible] و بعد از چند ماه که آن
دو سلطان [illegible] میرزا [illegible] حضرت [illegible] شده [illegible] لوای محمد خان [illegible]
نمودند ذکر توجه و نزول رایات کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت
پادشاهی سلیمان مکانی در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از [illegible] در برج حمل نزول [illegible]
[illegible] حصار [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
[illegible] لوای نصرت [illegible] سمرقند [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شهر [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلده اندجان [illegible]
[illegible] منازل و مراحل [illegible] ایوان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خبر قرب وصول موکب [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] خواجه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مراجعت نمودند و حضرت پادشاهی
[illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] قیام [illegible] لوای [illegible] قاسم [illegible]

از محافظت قلعه حاذر گشته شعار عبودیت پادشاهی ظاهر ساخت مقالید حصار بنواب لشکر ظفر اثر سپرده امان
طلبیدند و لطف پادشاهانه شامل الحال گشته کوتوال شیراز ابراهیم سارو مغفور گردید و پادشاه صاحبقران بعد روزی دیگر ادای
نماز عید و سایر رواجات و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفته در قرق ... از نزول اجلال نمود و در آن
روز قاسم دولدای و ویس لاغری و حسن برلاس و سلطان محمد مغل و سلطان محمد ... ایس با ترب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب
پادشاهی پیوستند نخستین آنکه در وقتی که بایسنغر میرزا از منزل کوچ کرده روی بشهر آورد ملازمان بخواهش حضرت پادشاهی
از او جدا شده و بجانب آمدیم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی محافظت شیراز از بایسنغر میرزا
اجازت طلبیده و بدان جانب شتافته اند و حول استیلا نموده اند که آن قلعه بحسب تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده بقدم اخلاص
سلوک طریق خدمت ساخته اند القصه پادشاه آفاق از منزل ایلابه بقراولاق خرامیده و بعد از یکدو روز از آنجا کوچ کرده
و از آب گذشته بموازی ام سطرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکر این
میرزا بایسنغر باز خورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و باد حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر
خاک معرکه را گل ساختند و در آن اثنا تیری جان گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسیده
همان ساعت از پای در آمده متوجه ... ریاض جنت گردید و اهل طلب علم و دانش عم خواجه ... و شعور صاحب
وقوف بود و ملکات ایشان گرده ... مهرداری عمر شیخ میرزا می نمود اما سلطان علی میرزا که در قراکول ... قصد
تسخیر داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بنزدیک سمرقند شتافت و مسالک حضرت و ... را که
از شهر بیرون آمدند تا یره مقاتله و مقابله التهاب یافت لیکن چنانچه باید ... کشش نیافت و سلطان علی میرزا از حوالی
در خاطر آن بلده هوس از هرات گذشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاه چون مدتی چند در آن بوده بجانب سمرقند روان
از آن منزل کوچ کرده یورت خان ... تا شهر یکصد ... فرسخ مسافت است مضرب سرادقات عزت ساخت قریب پنجاه روز
در آن موضع اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر ظفر اثر و شجاعان سپاه بایسنغر محاربه دست داد و در بعضی
از آن معارک امیر ابراهیم سارو بیک و ابوالقاسم کوه بر و میرشاه قوچین غایت شجاعت و جلادت ظاهر ساختند و جمعی از
اهل سمرقند را مجروح و مذبوح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان می نمود
زخمی بر بازوی امیر ابراهیم سارو بیک رسید در آن جنگ ابراهیم جایوق مشهور گردید و از منزل کور پادشاه مؤید منصور نهالی
قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده و ایشان را بإطاعت و انقیاد دعوت کرده بحسن عنایت آمیز بیغام داد آن
جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید که موکب پادشاهی در شب ... بجانب غار عاشقان متوجه شده تا ...
کمر خدمت بر میان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابر آن شبی پادشاه کامران ... مبارک در رکاب آورده ... به
شتافت و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر از کمین وقوف یافته یکبار فوجی از لشکر ...

بیان محاصره

بیان محاصره ... آمده و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحبقران ... اوقات گذرانیده بود و محمود جاندار
گرفته بمراضع تیغ تیز گذرانیدند لاجرم پادشاه بجهته شیم ... ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ
بجهته رایت نصرت نشان رشک مرغزار جنان بود تمامی مردم قلاع و بقاع آن حدود ... قاصدان بآستان سلطنت
آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن و امان بر روی روزگار
خود گشودند و مجلس ... و پیشه وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار بأردوی نصرت شعار آمدند اردو بازار بمثابه
معمور و آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاودار قلعه است که
اسپار کت گویند و جمعی آن قلعه را محکم کرده کمان اطواق عبودیت پادشاهی در نیاورده اند و خدام بارگاه سپهر احتشام
متوجه آن جانب گشته حوالی حصار مطموح بجهته برق ظفر شعار شد متوطنان قلعه از راه تضرع و زاری بیرون
در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه
گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نموده در الکه قلبه که از نواحی باغ میدان است نزول اجلال واقع شد
و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لنگرگاه پادشاه بود عنان بازنگه
نکشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن روز غافل بودند و مستعد استعمال آلات پیکار نبودند لاجرم لشکر
سمرقندیان ... نموده سلطان ... را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر آن پادشاه ... از آن منزل نهضت
نموده در الکه قلعه نزدیک آب کوهک محل نصب خیام سپاه ظفر رکاب شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه و والا تبار
بجانب رجعت آن نواحی را اختیار نموده بنابر آن مردم فراوان از شهر ... شیخ زاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان
شدند و تا پل محمد چپ آمده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بهمه بر سبیر برگ جلادت تیرهای ... بر کمانها
در جسم ... تیر و سهام خونریز را ... تیر ظاهر ساخته گرد میدان را ... فلک ... رسیده و ...
دایره کرد ... وشعاع تیغ و شمشیر ... چهره ... ساخته ... غبار ...
بظهور رسانیدند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم ... موکب پادشاهی معطر گردید لشکر سمرقند عنان بصوب شهر
تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گرفتار شده بعیب لطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران ملا محمد مسکین
والد حافظ دو لدای بود و دیگری برادر خردتر ... حسین میرزا ... دیوانه ... که از جمله ایشان
سمرقند و سرداران لوند بودند و در آن روز اسیر گشته بقتل رسیدند و به قصاص حاجی پیاده و محمود ... گشتند و بعد از این
شکست اکثر لشکر سمرقند از دیوار بهشت شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق سمرقند رفتند و غلامان
دیگر ... شهر را ... سنگ ... و در آن اثنا آفتاب عالم آرا از برج میزان بحوت تحویل کرده حریف خزان ...
دست تاراج باغ و بستان برآورد و پادشاه با امرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده

خواجه مکان بربان قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیار روزگار گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر به سمرقند
آمده مراسم قلعه‌گیری بظهور رسانند الکاه کوچ کرده الکائی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول همایون غیرت سبزه‌زار
گردون شده و فرمان واجب الاذعان بساختن قوربا و کبهادر درون حصار نفاذ گشت و فرمان برای [illegible] عمل نموده پادشاه
و امرا و سپاه در آن قلعه درآمدند و در همان روز که [illegible] رایت عالم افروز از فراز کوه برج حصار خواجه دیدار [illegible] نموده محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک ضلالت که بنابر استدعای بایسنغر میرزا از ترکستان الغار نموده بود بدان ملک
رسید چون دانست که حضرت پادشاهی سلیمان مکان بتوفیقات سبحانی چهار روز در حصار درآمده اند متحیر و متاسف گردید با
آنکه در آن زمان از ملازمت پادشاه جهانبان اندک مردی بودند تهیه اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه نمودند اما شیبانی
خارج اقبال بمیدان قتال مصلحت ندیده و از آنجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه نمود و چون آنکه بایسنغر میرزا از خان [illegible] داشت
بحصول نپیوست کما ینبغی بکار پیش نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم عزیمت برافراخت الکاه
بایسنغر میرزا مدت سه ماه در مضیق حصار بتعیش بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی [illegible]
با دولت [illegible] بجنود متوجه ملازمت خسروشاه گشت و چون از جیحون عبور نمود [illegible] که نسبت سلطان
مسعود میرزا قرابتی قریب داشت و امارت و ایالت آن ولایت می‌داشت [illegible] برادر میرزا بایسنغر
و در محلی که آن حضرت از آب گذشته بود و اندک مردی همراه بود [illegible] خبر رسید [illegible] بایسنغر دستگیر گردانید
و لشکر [illegible] مراجعت نموده و چون موکب [illegible] بایسنغری بنواحی قندوز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم
استقبال و لوازم نثار بجای آورده [illegible] ملاقات [illegible] بایسنغر [illegible] دولت
خالی گذاشت پادشاه سعادت [illegible] علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت [illegible]
چون از قرب وصول موکب عالی [illegible] فوج فوج علی التعاقب [illegible] باستقبال [illegible]
بساط بوس [illegible] و برکات [illegible] انواع [illegible] شدند و آن حضرت
در اواخر ربیع الاخر سنه [illegible] دارالملک [illegible] غیرت [illegible] گردانید
و در بستان‌سرای قلعه نزول اجلال فرموده [illegible]
حضرت [illegible] بخشید [illegible]
[illegible]
کوتاه [illegible]
[illegible]
محروم گشته موکب [illegible]

ستان

ستان را بسبب تفصیل این اجمال لوازم استحکام بجا رسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان مسعود میرزا از غایت اضطراب بجانب خراسان**
چون میرزا بایسنغر روزی چند در قندز بسر برد خسروشاه با
سپاه بسیار و جنود بی شمار در ملازمت آن حضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور از آب آمویه و وصول
جهانیان [illegible] نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان [illegible] پیغام داد که لائق [illegible]
که آن حضرت از قلعه بیرون آمده بدین جانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible] داده [illegible] در حصار علم مخالفت برافرازد و سلطان
مسعود میرزا این سخنان شنیده [illegible] قبول [illegible] گشته در آن حال [illegible]
[illegible] امرا و [illegible] آن شاهزاده [illegible] کمال [illegible] شیخ عبدالله [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر توجه نمودند [illegible] آن حضرت [illegible] شده [illegible]
خسروشاه [illegible] حصار [illegible] کرد و در وقت [illegible] آن قلعه را [illegible] گرفته [illegible] آورده [illegible]
و در آن شب سلطان مسعود میرزا که در عمارتی که [illegible] ساخته بود [illegible] تشریف داشت چون
از حقیقت آن حال وقوف یافت [illegible] میر عبدالله علم عزیمت بصوب ختلان برافراشت و در اثنای راه [illegible]
شیخ عبدالله [illegible] کرده [illegible] آب آمویه گذشت و چنانچه مذکور شد در وقت [illegible] سلطان حسین
میرزا بدیع الزمان [illegible] رسیده [illegible] شفقت گشت و خسروشاه میرزا بایسنغر را در حصار [illegible] سلطنت
نشانده [illegible] برادر خود امیر [illegible] داد و بعد از چند روز [illegible] نظر [illegible]
[illegible] تفصیل این احوال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر توجه سلطان مسعود میرزا**
بایلغار [illegible] مسعود چون خاقان منصور از الکای [illegible]
فتح و ظفر گشت [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] بساط قتال و جدال [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
سعادت [illegible] قدوم سلطان مسعود میرزا [illegible] رعایت و تربیت [illegible]
[illegible] مذکور مجلسی در غایت حشمت و عظمت [illegible] شاهزاده [illegible] جهان‌شاه [illegible]
ممالک [illegible] خاطر [illegible] داد [illegible] امیدوار گردانید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] السلطنه [illegible]
و در روز جمعه [illegible] ذی القعده شاهزاده [illegible] مسند آرای [illegible] مجلس عقد نکاح [illegible]

و در روز یکشنبه سوم محرم سادات و قضات و اکابر و اشراف دارالملک را حاضر گردانیده جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف
الدین احمد التفتازانی در ساعتی که دانسته بودند نام شاهزاده مسعود بود و اختر سعادت از اوج سلطنت را با ماه سپهر خلافت عقد بست
و چند روز بساط سور و سرور و عیش حضور انبساط یافت سلطان مسعود میرزا در عیش و نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی
زفاف نمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده و در شربات مراد عشرت نموده از شراب ناب
گلزار طرب را آب داد و غنچه دل شاهزاده به سیر باغ بشگفت و نغمه جوش الحان صوت المزامیر گوش امید بسماع
رسانید و زبان حال میگفت ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ما در پیاله عکس رخ
یار دیده‌ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقانی مسعود و خصال در
غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن عزم وطن مألوف کرده با فوجی از سپاه ظفرپناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر معطوف
گردانید چون بحدود قندز رسید خسروشاه آغاز مکر و تزویر کرده رسل و رسایل متعاقب متواتر نزد شاهزاده فرستاد و
اظهار اطاعت و انقیاد کرده آن حضرت را به سلطنت ملک موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار
فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته چشم جهان بین آن قرة العین سلطنت را نیشتر زده و
معدودی از ملازمان بجانب سمرقند کسیل نمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر تعلقی
که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده و در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که
محمد شیبانی خان ولایات خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان کشورستان بخیال استیصال اولاد امیر تیمور گورکان همت
برداشت میرزا مسعود را با تابش که داروغه سرخس بود سپرد و ماهانش او را شهید ساخت حکم سلطان بعقد خویش در آورد
اما خسروشاه مکار آن حال که دیده سلطان مسعود میرزا به نیشتر بیوفایی از حلیه بینایی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب
قتل میرزا بایسنغر که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت میبود پیش نهاد همت
گردانیده بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی
استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمد و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت و آن حالش در ضمن
حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصاف حضرت اعلی سلطان با بدیع الزمان میرزا**
در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ارغون و قنبر بجانب الکه نشین رفته بودند امیر ذو النون در سلاق
ولایت غور بود بنابر آن بدیع الزمان میرزا از نیس بطرف بست شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب عسکر ارغون
تافت و آن جناب شاهزاده را استقبال نموده و بر صحت ذات نجیب صفات لوازم حرمت شاهانه بتقدیم رسانید
و جهت تدارک آن اختلال و اجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساخته و تولک سرحان اطراف جواب داده
و با اندک زمانی لشکر بسیار از ترکمان و ارغون و قبایل هزاره و نکودری و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان میرزا

بجمع

بجمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جانسپاری بر میان جان بستند چون این خبر بموقف خاقان
فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد را رشد گوشمالی دهد عازم هراة و بود گردید در آن ایام جناب حقایق پناهی
شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت
و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر حق بین شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت بنابر این مقال آنکه قبل از وقوع
جنگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال
الدین ابوسعید پورانی و امیر غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه
مخالفت بجاده موافقت آورد و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بسبیل ایلغار لشکر بسر
پدر بزرگوار کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید
و سید غیاث الدین نزد امیر ذو النون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که بدیع الزمان میرزا در الکه
نشین شکست یافته با امیر ذو النون پیوست و شیخ ابوسعید در باب انعقاد بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نموده
آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از ممالک محروسه بقدر معیشت عنایت فرمایند
که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته
غاشیه عبودیت و خدمتگاری بر دوش خواهم گرفت و شیخ اجازت یافته از وادی قندهار که منزل خاقان ظفرقرین در
الکه نشین بود ببارگاه حشمت آشیان رسیده سخنان بدیع الزمان میرزا بشرف عرض رسانیده جهت تاکید اساس مصالحه
نوبت دیگر مصحوب میر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت سده سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود
و در اوانی که آنجناب هدایت پناهی در خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان میرزا جمیع
سپاه را که حکومت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر از این مخالفت نکند و آن حضرت این ملتمس را بسمع قبول نموده
و از الکه نشین کوچ نموده بجانب هراة نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم
بدیع الزمان میرزا بهراة روان شده و از آنجا عنان بگردان بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمه کریم
الصحیح حسین را منظور نظر رحمت و اثر گردانیده در روز سه شنبه محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بنیت تمشیت امر مصالحه
عازم اردوی کیهان پوی گشت و در روز چهارشنبه در نواحی چشمه گران بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرت را
بر سر رضای بدیع الزمان میرزا ترغیب نمود و چون آن سخن منبعث از کمال دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه
یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان بنام میرزا بدیع
الزمان رقم آورده و چون این حکم همایون بمهر موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض النور
نزد بدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آن حضرت بحکومت ولایت سیستان راضی



مولانا عبدالعلی روزی چند دران مقام متبرک ساکن گردیده و دران ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت تمرد
کپک میرزا با سپاه و رعیت برده منهزم باز آمده وجناب مقرب حضرت سلطانی باستان شاهزاده امیر شیخم زوائد
اسپان سواره و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب الطاف مهربانی بر روی سایر حضرات آن مرکز گشوده مقارن
آن حال آن مولانا عبدالعلی بنظر نواب کامیاب رسانیده وخیال توجه آن عالیجناب بعبادت الباب کاتب که مبارک و منتج الخامید
اگرچه رعایت خاطر فیض ماثر مقتضی آنست که این مجلس را بمواجبات مقرون داریم اما چون ارادت سار این سفر مبارک است
طریق شروط است وجناب برای حقایق کاری و نتیجه خواهد بود درین اوقات بواسطه توارات غبار فتنه و آشوب در ولایت آن
واردی چنان مرتبه امری چنانست که مرتبی بران متصور نیست اگرکیفیت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی ای غایت را
مرتوف داشته متوجه جانب شریف آورند تا عهد ملاقات صحیفه صفات تازه گردد و هرگاه خبر استیلای تحقیق پیوند
عزیمت فرمایند از مکارم اخلاق مرجع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر
رسید بانقیاد مشهد المقدس رضا آل عبا و والده اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع ارباب حاجات منفق اللفظه و المعنی
صلاح دین و دولت دران دانستند که آن حضرت بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا
صورت مصالحه روی نماید بنابر علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالیمقدار بجانب مرو شاهجهان
روان شده و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو انصراف کرده متوجه آن
قصبه است صورت قضیه آنکه چون حضرت میمنت ماثر مدت سه چهار ماه امتداد یافت و بیگر فتح و فیروزی در آیینه مراد جلوه گر
نیامد حضرت خاقانی را میل مصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد برادر بزرگوار فرستاد
و امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود وجناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان
منصور از سر جرایم من گذشته عنان رایات بصوب دارالسلطنه هراه انعطاف دهد من ترتیب پیشکش کرده روی توجه
بپای سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا بعرض رسانید و التماس
شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در فرسخ سرکان مقرب الحضرت به تقبیل بساط
جلالت مناط سرافراز شده باحسان الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز موقع سفر جاده بکشش از حوایص امرا
مقرب حضرت ارای خواجه عبدالله انصاری قدس سره کرده رخصت انصراف ارزانی دارالسلطنه هراه طلبیده خاقان
منصور فرمود که ما وام که شما در مملکت مرجع طلب داشته باشید مر التماس که نمایید بشرف اجابت مقرون است الکاه و خالت طلبیت
آن جناب را بخلع گرانمایه مشرف اجازت ارزانی داشت مرالتماس و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسلک معهود گشته
اعاظم سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دارالسلطنه هراه در سر مزار فیض آثار گازرگاه
جمع ساخت و آش عظیم ترتیب داده بر نیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت همت و نکی

باتفاق

برزوع و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشت ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام
و احسان نوازش نموده و در رتبه مجاوران آن روضه بهشت نشان درافزود در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا
که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دارالسلطنه هراه حکومت و داروغگی مینمود و امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر فیروزشاه و مولانا
امیر فیروزشاه علم عزیمت بصوب آخرت برافراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری
و اطعام طعام و ختمات کلام باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

اوایل مستان که خاقان عالیمکان انتظام مرو شده محاصره ابوالمحسن میرزا قیام نمود امیر خسرو شاه
فرصت غنیمت دانسته با سپاه منهایت بحد و قبة الاسلام بلخ توجه نمود و ابراهیم حسین میرزا با جابر قلت
لشکر طریق حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و بعضی موجب جسارت خسرو شاه شده قندوزیان در ولایت
اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته ارزوی استحکام
بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام فر ابواب جنگ و جدال میگشادند
و بانداختن تیر و تفنگ اثر و سنگ رعد پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی مینمودند و احیانا بهادران لشکر میرزا ابراهیم
حسین مانند جلادت از قلعه بیرون خرامیده و بضرب تیغ و سنان بروز عمر بعضی از قندیان اشام اجل میرسانیدند از جمله
روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندوز و بغلان ممتاز و مستثنی بود جنگ پیش آورده
نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی بحاجی از شهر بیرون رفته مستعد دفع
دشمنان گردید و بین الجانبین جنگ در غایت صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده
عنان بعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسیده و او بازگشته شمشیر کین از
نیام انتقام برکشیده و بران پهلوان رستم توان حمله کرد امیر تنگری بردی تبا پیدا ابروی تیغ خصم به سپر رد فرموده
بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بروی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را باتمام رسانیده در دست کام عنان
توسن گردون خرام کاتب قلعه معاودت نمود از وقوع این حادثه خسرو شاه و لشکر دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر
قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنگری بردی انصاف الطاف تقدیم رسانید و بانعام اسب و زر اختلع
قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت نموده در حدود سرخس
بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن
تیز و گذار بر سبیل المغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه
از توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرار ش متزلزل گشته بطرف قندوز شتافت و محمد معصوم
میرزا کیفیت حال از مملکت عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان بحث نفاذ پیوست که امیر ناصرالدین عمر بیک بلخ رفته

کرنک میرزا و ابراهیم حسین میرزا شده و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به یلاق [illegible]
خرامیده منزل بمنزل ساحت معسکر ظفر اثر گشت و از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و در اثنا امیر حیدر از نزد خسروشاه
بدرگاه عالم‌پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال میرحیدر آنکه او برادر اسکندر آغا
بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آغا خال امیر علی شیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن
صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را
منظور نظر تربیت گردانید و در سلک الکای آستان خلافت آشیان منتظم شده و در آن اوقات که میر علی شیر بایالت
ولایت استراباد سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه
سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت
خاقانی رسانیده مواخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و
جمعی کثیر از آن طایفه سر او انداده امیر حیدر در عمارت سرچشمه ماهیان که نزدیک مشهد که مراة واقع است منزل کرد
و کمد و نوبت بازارهای آن بلده گاه خسرو همراه او زده نرو و احسانی بسیار از کبار و صغار زد و کار را خفه نموده در همه باطرف
قلندران مصاحبان خود از بود الکاه بیت الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در روی نگریست و امیر حیدر
در آستان علیه شاهیه متوطن شده جمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت و در آن شاهزاده درویش را که در سلک
اهل سلوک منتظم بود ابراهیم حسین میرزا بجوار او التماس داشت جهت طواف آن روضه آثار قدوم بجه از خود
می‌گذاشت امیر حیدر ملاقات زایدی بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بخاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستان علیه
را ازو دور ساخته و بیش از آن که فرصت دولت کفای زر و مرغ دولت مطیع باز داشتند [illegible] ابراهیم حسین میرزا
قصد ایذای میر حیدر کرده او از بلخ گریخته روی بقندهار آورد و امیر خسروشاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید
و در وقتی که از ظاهر بلخ رجعت به قندهار رفت او را بر رسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و چنانکه بعرض خاقان
منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسروشاه بنوبت سه مرتبه نوازان آستان خلافت نشان می‌نموده و او را بر
سلوک طرق مخالفت ترغیب نموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بود و بقتل رسید و امیر نظام الدین
علی شیر در مراعات پیر شنیده بغایت متغیر خاطر گشته و کس فرستاده جسد او را از میان باغ کی بفضای چشمه ماهیان نقل
نموده و اولاد و متعلقانش را ابعد الامکان رعایت نموده خسروشاه در اواخر سنه [illegible] از میرزا بایسنغر متوهم گشت بهانه پرورش
نیچه آن شاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون بارتفاع رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۱
آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهدا رسانیده و ولایت میرزا بایسنغر میرزا در شهور [illegible] در حصار واقع شده بود و آن حضرت
مدار الصفوت و فضل اوقات سر آمده ابناء زمان بوده خط نسخ و تعلیق را نیکو می‌نوشت و در هنر نقاشی و قوالی تمام داشت
و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می‌پرداخت و از نتایج ذهن وقاد و ادب [illegible] محفوظ میسازد القصه چون

خسروشاه

خسروشاه کافر نعمت بچنان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان
و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نموده و مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش
بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم ریشانی رقم خواهد گذشت انشاء الله تعالی **گفتار در بیان توجه ابوالمحسن**
میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقانی و هزیمت و انهزام ایشان [illegible]
در زمانی که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بطرف آب مرغاب
تافت ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری تنگ حوصله آمده بود آن بلده را بیکی از امرا معتمد سپرد
و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال مرزبان باشده نزدیک روی توجه بکلات کپک میرزا آورده و بعد از
وصول بکلات و ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال کرده مراسم نثار و پیشکش
باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی در دربار مقارنه روی نموده در تمشیت امور
جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار داده بیست هزار سوار مجتمع
ساختند و این خبر در منزل باجاگی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ
را باعلی درجه رعایت و تربیت رسانیده بمنصب حکومت دار السلطنه هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان
گردانید بعد از آن موکب همایون جهت انتظام امور شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور
با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت می‌نمود و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
چون از قرب وصول لوای جهان‌گشای خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بکوه نیستی نموده بصوب ولایت نسا رفتند و
خاقان منصور در آن نزدیکی خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز
اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر می‌نگارند بنابر آن ابوالمنصور منظور حسین کورکان و حیدر
محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روان ساخت
و بنفس نفیس در حرکت تأنی نموده باهستگی رایت نهضت می‌افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بکلاته رسیدند
بتحقیق پیوست که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بقوت [illegible] و بکار ایستاده و قلب و میمنه و میسره مرتب
ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده لاجرم ایشان نیز بترتیب سپاه پرداخته بیچه علم نصرت نشان ابوالمنصور حسین
کورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود
و از آنجانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت ابراهیم ترخان
در جوانغار بایستاد و چون ترتیب هر دو سپاه روی از بنگاه نهادند و در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین اتفاق افتاد
مردم بران روز بیکار و در سیم او بیکنت کام جان جمعی از جوانان بسبب تیغ جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز

چشمه چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جانها بر آورد کار خصم را تمام ساخت
شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی خون جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت دلیران یک رفتار از پا
در آورده رنجک هلاک خوانانید بیت تیغ خون فشان خنجر تیز [illegible] خاک گشته اگر جان [illegible] آتش تیز کرده حمله
چشمه شد جوی ز خون پر شد دهان [illegible] سواران از جوانان شاهزادگان [illegible] بر جوانغار سپاه نصرت نشان
حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن حمله نیاورده عنان گریز بوادی فرار تافت و کپک میرزا از صدمه لشکر خود رایت حسینی
تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت و مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال برین منوال دید خواست که او نیز اقتدا به برادران
نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطان علی [illegible] عنان او بگرفت شاهزاده را از حرکت مانع گشت و گفت که
فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیرتر شده نکایت این [illegible] بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر
حسین میرزا [illegible] مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در آن ده که منتهی بصحرای جلو چشمه میشود توقف [illegible]
موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد قشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان [illegible] میر [illegible]
و شاگردپیشگان کسی نبود و [illegible] جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از [illegible] لشکر جلیل و خاقان [illegible]
عنایت ازلی از [illegible] بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشیده و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل رنگ
آتش نعل خنگ سوار گردیده و عنان یکران بسرعت باد وزان بجانب معرکه بکار انعطاف داده و [illegible]
را بلند آوازه ساخته و سورن انداخته باب ظفر [illegible] و [illegible] از آن [illegible] بیرون آمده [illegible] حشم
ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا برابر [illegible] علم ظفر شیم افتاده یقین دانسته که خاقان رستم حشم برای [illegible]
جزم نموده بپیکار [illegible] بسته تزلزل در ارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن
دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا [illegible] استراباد شتافت و [illegible]
سپاه خاقان حسینی کیفیت واقعه را شنوده تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را
تعاقب نموده سالم غانم مراجعت کردند و خاقان منصور لوازم [illegible] داشته صدقات و نذورات به
مستحقان رسانید و درباره جماعتی که در آن کارزار آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرمود و فتح نامها باطراف بلاد
خراسان روان گردانید ذکر نهضت همایون خاقان [illegible] بجانب [illegible] و مسارعت [illegible] بواسطه عصیان میرزا بدیع الزمان
ازان [illegible] که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین [illegible] انتزاع نمود [illegible] خیال توجه بدان صوب [illegible]
بود اما بواسطه موانع [illegible] که در بلاد خراسان وقوع مییافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمیآمد و بعد از کارزار جلو
چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران [illegible] و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور [illegible]
آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسید شاهزاده [illegible]

سر از گذشت و با کپک میرزا [illegible] سپاه [illegible] طریق [illegible] سلوک داشته متوجه کنار آب [illegible] و میان [illegible] که آن
سرحد گشت در اثنای راه کپک میرزا اردوی [illegible] را غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و [illegible] شیر خشمناک [illegible]
و با کمال [illegible] ولایات در آمده کیفیت حال ابو المحسن میرزا پیغام فرمود و [illegible] بعرض خاقان [illegible] اقتدار رسید
نشان حکومت مشهد مقدسه بنام خاقان [illegible] اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه بنام محمد محسن [illegible]
نزد شاهزاده فرستاده و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که فرزند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با
ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله در آمده بنابر شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریده آن جریمه
کشیدم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق را بدان فرزند مفوض گردانیدم میباید که از ارتکاب اعمال سابقه
نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند و آن مملکت را [illegible] معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان
گرداند و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور [illegible] بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت
و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب [illegible] خاطر [illegible] احتشام باشد صدور نیافت و
خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت
و ده یا نزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و از آنجا [illegible]
[illegible] السلطنه هرات [illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] سلطنت مصیر رسید و عرض رسانید که بدیع الزمان میرزا
با سپاهی [illegible] بنواحی هرات تشریف آورده و [illegible] طغیان مرتفع گردانیده اکنون در ظاهر آن بلده قبه خیمه و خرگاه
باوج مهر و ماه بر افراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر
شنید نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین علی [illegible] بنزد محمد حسین میرزا ارسال داشت فرمانی
مبنی بر [illegible] و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت بسرعت برق و باد علم مراجعت بر افراشت بعد از
وصول [illegible] ایالت آن الکا را به قبضه اقتدار امیر [illegible] الدین نهاده و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن
بلده را با توابع و مضافات به مظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید
[illegible] شاهزاده [illegible] رسالت بتقدیم رسانید آن حضرت بار دیگر استراباد را تختگاه سلطنت ساخت
لشکر جرار جمع گردانید و رایت نخوت و عظمت بر افراخت ذکر نهضت میرزا بدیع الزمان بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن
[illegible] در آن اوقات که خاقان [illegible] ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم [illegible] دفع
محمد حسین میرزا عنان [illegible] بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر شجاع الدین ذو النون
ارغون [illegible] بیلاق [illegible] ولایت خراسان [illegible] سپاه [illegible] تجمع [illegible]
[illegible] تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود [illegible] هرات [illegible]

و امرا و ارکان دولت خاقانی مرحمه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر غیاثیه تافتند و از آن
سرکار زبر کوه سغندان بسیار عزیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراه گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علی شیر و امیر
مظفر الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند در ورطه اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته
و مردم الوکات را در آورده خواطر ایشان را تسلی دادند و چون بدیع الزمان میرزا بعقبه اوبه رسید امیر ذو النون باسم
منقلای پیشتر روان گردید و بعضی از مردم الوکات که در اوباجات خود مانده بودند امیر ذو النون را تنها دیده مقهور کردند
که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده و امیر ذو النون بعد از آن حضرت خیال محاصره هراه نموده لاجرم شهر آمده گفتند که امیر
ذو النون با لشکر اندک دغرور بسیار نزدیک رسیده است و اکثر امرا بخلاف او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد
و مقارن آن حال محمد معصوم میرزا و سید عبد الله از جانب جکیو به هراه آمد و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دوست از سواران انتخاب
و تکمیل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دیوار بیت شهر بیرون رفت و در قلب سپاه میرزا محمد
بازداشت و خود در میمنه ایستاده و ضبط میسره را بعهده سید عبد الله میرزا و امیر ابا علی گذاشت و از آن جانب بدیع الزمان
در نواحی کلاک خانه با میرزا ذو النون سوار شده در محلی که آتش جنگ مشتعل شد و از آن خبر رسانیدند که سپاهی انجمن نموده ارشد بیمان
ساعت امیر ذو النون لشکر ارغون را در رکاب آورده چون شیر غران متوجه جنگ گشت و در نواحی النگ نشین
نقاره فریقین بنلاقی رسیده آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشه بر دتیغ
کین آهخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بسیار اوج فلک تیز گردون رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار
مستور ساختند زبان سنان جام اجل در گردش خوان بگفت و تیر مرگ تا شیر دل پهلوانان را با جان لعل رخشان که سفت
شمشیر زارک شکاف بگفت ارزق سر ابناف بشکافت و حایلهای پردلان از آن خنجر بروان جسته عالم آفوت
می شناخت ... بر آمد نفیر از زمین و زمان ... در آمد بزلزل کون و مکان ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ هوا گون نیشان
شد ز حیس لاله رنگ ... در آن اثنا اعجب لوای کشور گشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر ساحت انداخت و مرویان را
ارتشاب و آن حالت دست از کار رو دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر ابا علی فرار نمودند بعد از آن
محمد معصوم میرزا و مظفر الدین محمد ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله از مصلحت در
آمدن شهر ندیده روی بر ادوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر در آمده و دروازه ها بر بسته برج و باره را بمردم
اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا به پل
الان نقل کرده و طرح میداشت که بی ... جنگ مباشر جنگ و پیکار گردد و مردم این شهر و دست بنا بر آن طبل دارا و مواسا
گذرانیده و سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر منوال گذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست
و امیر نظام الدین علی شیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله تحذیر رسانیده و التماس نموده که

[illegible]

از نظر

از ظاهر هراه کوچ نموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب
اشتعال التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل الان بیل سالار شتافت
و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراه انداخت
امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند و خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد
ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید
و بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده نواعی عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند ذکر تفویض سلطنت
بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و ارتقای میرزا ابراهیم حسین پایه سریر خاقان منصور لوا حون سلطان بدیع الزمان میرزا
از ظاهر بلده هراه کوچ نموده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر از غیش جنگ و از ظل رایت فتح آیتش انحراف
گشتند و شجاع بیگ نیز از قندز بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بدیع الزمان که از
قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت نمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیگ روی تسخیر آن قلعه آورد و سپاه
هزاره دکودر و سایر او از لشکر ظفر اثر توشه و جسر بر سر کشیدند و دست به تیر و کمان برده بقدم جلادت مردانگی
متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بره نیز از سلاح با بمرور مدافعه مشغول نموده با لاخره از مقاومت عاجز
گشت و شجاع بیگ قهرا قسرا حصار مروچاق را مسخر گردانید امیر بره را گردن بسته بپای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا
فرستاد و آن حضرت جبله او را بعفو و اغماض مقابل ساخته اطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هراه
از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند و الاثر و قوت یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا سپاه نصرت ایما
از یورش استرآباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و نمی توانستند که بار دیگر چند گاهی
آسایش نایافته مرتکب سفر دیگر گشته بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله برگشایند لاجرم خاقان منصور با
مقربان حضرت سلطنت مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا قطب الدین صاحب دارای استرابادی
جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت میرزا بدیع الزمان
و امیر ذو النون رسیده بحسن عبارتی ادای رسالت نمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود
و آن حضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار اندیشه مهم بر آن قرار گرفت که سلطنت مملکت
بلخ و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب علی سبیل الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی
آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقه ناستوده
مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسرو شاه مقاومت کرده
آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را به برادر ندهد

تسلیم نماید و ازین جهت فتنه دیگر حادث گردد بنا بران خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال
ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بر اوی مضایقه نکرده
و بجانب هراة نهضت نموده به پدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله برحسب فرموده کاربند شده قبل از وصول میرزا
بدیع الزمان بآن حدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار
دلیل گردانیده از بلخ بیرون آورده و در اثنای راه آن دو گوهر درج [illegible] با یکدیگر ملاقات نموده ابراهیم حسین میرزا
بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده زبان بتفقد و دلجوئی بگشاد
انگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب به قبة الاسلام بلخ شتافت و امیر عمر بیگ در خدمت شاهزاده توقف نمود
ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون تحدرایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا
از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد اکثر حکام
رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده و اظهار مطاوعت نموده و در ممالک
قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان
میرزا خاصان امیر خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب
زر و جامه و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد او شجاع بیگ را موقر و محترم جهت
انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان به برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون عنایت کرده در ظل
عطفت علم فرمانروائی برافراشت گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی عصیان و افروختن آتش
فتنه و خلاف [illegible] استراباد و نهضت [illegible] چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت
را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اوایل سنه [illegible] با سپاهی بیشمار
روی توجه بطرف نشابور نهاد و بیک ناگاه دایره کردار گرد قزل امیر جلال الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن امیر نیک‌سیرت
پیش فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر جلال الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بکلمات
شاهزاده در نیاورد و باندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برد و سپاه استراباد آغاز کارزار
کرده امیر جلال الدین مانند شیر غران بر ایشان حمله میکرد و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روز بروز نهال [illegible]
میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفتند و از اطراف و جوانب علی التواتر و التعاقب سهام
اشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در اثنا عرض امان کرده او را بمواعید شاهزاده امیدوار میکردانیدند تا دست از جنگ
باز دارد و جان عزیز را بعنف در معرض هلاکت نیارد امیر جلال الدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و در جنگ کوشید تا در معرکه
ضرب تیغ آبدار بشربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا ارکشته شدن امیر جلال الدین خبر یافت غم و تعب بر او مستولی گرده
از شهر و ابرو بیرون نرامید و محمد قاسم برلاس را با امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی از لشکر استراباد بجلادت شعار بسم استقبال

بیشتر روان گردانید و میان میر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی
نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر حاجی کو بود در اثنای اشتعال نایره قتال زخم تیری از پای در آمد
و درویش محمد کوکلتاش نظر دولت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین میرزا را تیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را
اسیر گردانید چون کریختگان بعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت حال معروض ساختند مردم بشتابه بهم برآمدند که میرزا
مظفر حسین بکابل توقف ننموده روی بطرف ولایت زاوه آوردند و قصبه تون عنان گریز بر تافت و کپک میرزا نیز
بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بنشابور برافراشت و از جانب محمد حسین میرزا
مملکت خراسان خالی یافته از استراباد بنشابور و سبزوار رفته جلوه کنان سپاه ظفر پناه ساخت و طریقه عدالت
مرعی داشته و قتل و غارت و تخریب ولایت پرداختن و چون این خبر در دار السلطنه هراة شیوع یافت و پرتو شعور
خاقان منصور بر کیفیت آن واقعه تافت با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از فرط غیرت
خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در کنف محفوف بانواع فتح و فیروزی در آمده و امیر نظام الدین علیشیر و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیگ را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمایه روی براه آورده علم نهضت به
جانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام و ولایات بموکب جاه و جلال
پیوستند و خبر نهضت رایات نصرت آیت به محمد حسین میرزا رسیده صلاح توقف ندیده کرت دیگر عنان بوادی
فرار تافت و حضرت خاقانی بعد از طی مسافت و قطع منازل دار الفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده
جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتزاع رسوم
بدعت و اعتساف پرداخته و دستور معهود اساس سرافرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد حسین میرزا
التماس در کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان بجانب دار السلطنت
سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از سمعی غایت مبتهج و مسرور شده و آن
شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان استمالتنامه ارسال داشت و بلافاصله فرزند
ارجمند اظهار اشتیاق فرمود محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه جانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان
منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید که در سه منزل طریق حشم
واجب الاحترام مرعی نماید زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیک است مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رساند و دست برد نماید
و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت به شاهزاده رسیده و پیشکش کشیده و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات
مروت انگیز معروض داشت و شاهزاده بشنیدن بشارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بعنان اردو رایت عزیمت
بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل میفرمود و از خوف جوار محمد حسین میرزا غافل بوده

بخلاف نموده چه بزرگوار طریقه حسنه رعایت می نمود و محمد حسین میرزا از یمین و قوف یافته بدان جانب ایلغار کرده
و یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا جلب گاه و جو و پرش ان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا حضار
را دیده دانست که مجال توقف محال است و باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت سوار شده بطرف اردوی
همایون گریخت و تمامی اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت کرده بجانب کنار آب
اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته بود و فرزند ارجمند را بتوجع مستفید
فرمان فرمود که امرا عظام و وزرای آصف احتشام براق میرزا کپک از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال او روند
و هر یک از ارکان دولت جهت کمی از امرا و خواص شاهزاده اسباب و آلات ترتیب کرده ارسال دارند و فرمان واجب
الحکم بتقدیم رسانیده باضعاف آنچه محمد محسن میرزا را گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان
یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در بیرون
سنکین سعادت دست بوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نموده و بانواع شفقت و عطوفت
و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایه قدر و مرتبتش ارتفاع یافته بنوعی خاقان ظفر لوا منصب امارت دیوان
اعلی به شاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و در این مطالعه بهرحال آن امیر اوج کامکاری صفت وزنیت یافت در این
اثنا جلیلقیس هاتف عالم غیب و ارشاد هاتف فضای لاریب میرزا محمد حسین را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار نصایح
نموده دست داده وحیت عذر خواهی حضرت پادشاهی قدم صدا استحکام در باچنگیش نوان در کاه عالم پناه فرستاده
و خاقان بپوزش و بمعاذیر آن فرزند دلبند محسن قبول تلقی نموده و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت
جرجان را بوی تفویض فرموده بعد از آن شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان جهانگیر مجدد انشای ایالت آن
مملکت را نزد شاهزاده فرستاده و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال فرم کرده عنان کران بصوب خراسان انعطاف داد و
انشار رایات عاطفت میرزا محمد محسن را بخلع هلالدوزی و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده و تجدید ایالت ولایت
طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و غیره برای صواب نمایش متعلق گردانید و انوار شرف حضرت اعلای داشته بار دیگر بدو
مراه و بازگی در طی منازل مسارعت بتقدیم رسانید ذکر انتقال موکب حضرت سلطنت از شهر قانی بسرای جاودانی و فرمان جهانبانی
حضرت خاقانی در ستقر سریر کامرانی از مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن وری بر عالم افروز این
معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی را بتشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بخیر ریف
خطاب یا بنی آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فوق صبابات ایشان باوج سماوات رسانیده پس خواه بود که در
قوام و فضای تنقدیر آن نوع گرامی عنوان مرحلۀ اعتبار و سرای ناپایدار جای جاوید باشد و دنیا بندر و اهل غرور بس کمتر سرت
بیت خود تو از خود و کمترست بلکه مناسب شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخارشان بطراز و لقد فضلنا علی کثیر ممن

ضعفا

ضعفا مظفر باشد آنست که پیش از چند سال در این منزل جلال تمایند و چون جای باایتها النفس المطمئنه بشنوند ندای ارجعی
اسمال بریاض الکشای خلد برین اشتغال نمایند و بعقد مقعد صدق عند ملیک مقتدر جای یابند و بجای سبوت الحضرت نامتناهی خرانند و چون
بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بین سرای فنا و این که جای گریان
مسکن نو برگشیده و از قصور هرچند عارف مخبر داند که غرض از ترتیب این شیمه جهت تمهید این تقدمه واقعه گزیر است
خاطر حجتش شکار کسوت سواری پوشیده و کیفیت آن مصیبت را بیان عبارات در سلک تحریر کشیده که در ... دوشنبه پنجم ... اخی
فاصدی از سپر اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسیده و این شنایت رسانید که بواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال
متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از استماع این خبر بهجت اثر در قلوب ساکنان بایض امانی و امال بر قرار
آن دیار حضرت ونضارت پدیدار گشته خواص و عوام فرق انام بابواج و افواج تمام ... روز سه شنبه ... متوجه خاقان
ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اغره احباب بمراسم استقبال توجه کرده شب چهارشنبه در رباط پریان
کرید و روز دیگر از آنجا برباط بابا تشریف برده و در آن مقام خبر وصول موکب همایون استماع نموده و در اکثر آن شب از غایت
شعف با دراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بوده و وقتی که ایضا تقدیر تحفه دار کار خسروی ثواب سیار را بر برگستوان
سپهر دوار بستند بهجت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد و امیر کپک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بوده توجه
فرموده و بعد از طی اندک مسافت فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده تحمل ادای مناصبی آن جناب
سرانجام میکشتند و نوازش می یافتند و در موضعی که مشهور است به خواجه عباس که محفوف موکب اقبال خاقان مسعود جمال
ارد و ... در آمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده و موکب حضرت سلطانی آن جای کمالات انفسانی
را در آغوش مهربانی کشیده مراسم پرسش تقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تمام بکمال آن امیر عالی مقام راه یافت
از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و مقارن آن سخن تحفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده و مقرب
حضرت سلطانی از اسپ فرود آمده بپیش رفته بشرف معانقه پادشاه عالم پناه مفتخر گردید و چون بهمای آن جناب را قوت رفتار نمانده
بود بیک دست بازوی خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم که از امرا حضرت سلطانی بود گرفته
محفه رسانیدند و تقبیل ... خاقانی قیام نموده بواسطه استیلای ضعف ... بنشست و هرچند خاقان سعادتمند زبان بتلطف
و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقان
شده فرمود که آن جناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیدند و هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن امیر بیهمتا
فضل و کمال فرو داشته متوجه رباط پریان گشت الکاه علامات سکته از نبض آن شریف مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده و
جمعی که از علم طب و قوف داشتند و معروض کردند که اینجا مرض فصدی باید کرد و صورت صحت وی نماید اما مولانا عبدالحی که از کبار
کسانی بود که ازو دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع باید کرد

تا خطایی واقع نشود خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید را که استصواب نمود بموجب حضرت سلطانی را از محفه خوابانیده
براه آوردند بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بوقوف خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض
بمثابه ایست که اگر در فصد تاخیر شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب در رود افتاده بسرعت نزد خاقان منصور استاد و کیفیت
حال ابلاغ داد آن حضرت فرمود که باقتضای رای آن طبیب عمل نموده رگ بگشایند اتفاقا زمان آمدن فاصد و پیدا شدن فصاد
سن شیخ معمر گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده از ربع شش سرخون جریان نیافت و مرض شدت پذیرفته
هنگام شب جمعه آن جناب بمنزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست
رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور ببالین امیر ولایت قرین تشریف آورده واورا غایب الشعور دیده و دل
واقعه اگر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه صبوحی آن جان … شده … روح
قفص قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بمنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود ▫ دردا که بکمار جهان از جهان برفت
پاک آن چنان که آمده بود آنچنان برفت ▫ روحش که شاهباز معارف شکار بود ▫ آواز طبل باز شنید و روان برفت ▫ علی الصباح که
خورشید خاور از باطن نیلوفری مانند شعله اندوه از درون مهجوران ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات اشتهار
یافت و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فرو گرفت آواز ناله و نفیر … صدا در گنبد سپهر
انداخت و سپهر خضرا بر اثر مصیبت اصحاب آن عزیز کسوت نیلگون سحاب پوشید و بجای اشک قطرات باران …
علمای اعلام … عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلای … لازم الاحترام را خلعت شکیبایی
چاک گشته … که بعد مجلس کرم شتابند … که از صدمات آن حالت … گردیده و زمین …
سپهر که از الم حادثه جبین نجوم را … اشک غمزدگان فرو بارید ▫ چرا خون … چشم سپهر … گشت روشن گر
ماه و مهر چرا سلک ایام در هم نشد ▫ چرا ماه و سال جهان کم نشد ▫ خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین
عظمی همان لحظه بمنزل مشرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن آن درویش را بطریق
شریعت غرا غسل دادند و جنازه مرحمت اندازه را به عیدگاه همراه بردند و بعد از ادای نماز … که در شمال عیدگاه جامع
اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون
گردانیدند ▫ ای خاک چه دانی که چه در بر داری ▫ و حضرت خاقانی … در تعزیت سرای مشرب حضرت سلطانی توقف
کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم از مفارقت آن امیر … صاحب حشمت … بود و …
انگاه ترتیب آش … اشارت نموده امرای … و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری … چنین
عظمت منزل که … کشیدن آن … نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت و سادات و مشایخ و علما و فضلا
و اشراف و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز هفتم از آن حادثه عظمی در صحرای … که در شمال عیدگاه

دار السلطنه

دار السلطنه هرات است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه … بارگاه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته
مجلسی … ترتیب دادند که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر مجلس جمعیتی … امرا
تواچی خوان سالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت آیات کلام معجز نظام
اقدام نموده ختمات بجا آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بسبب کسوت تعزیت مامور گردانید لباسهای
فاخره پوشانیدند و آن حضرت اکثر آن جماعت را نزدیک پایه سریر خلافت مصیر طلبیده و زبان لطف و مرحمت نوازش
فرموده … بسیار شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند
و در مرثیه آن ذات ستوده صفات قصاید و مقطعات منظوم گردانیدند از جمله امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه
بلوح بیان نگاشت **قطعه** میر دین پرور علی شیر آنکه بود ▫ عقل را دانش ملک و ملت را پناه ▫ در هدایت هادی راه هدی
در ولایت والی این آگه ▫ عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ ▫ شد سوی فردوس با صد عز و جاه ▫ از جنان پرسید تاریخ فوت
گفت رضوان … ▫ … آن مصیبت … قطعه … رسیده بود که **نظم** جناب امیر هدایت
پناهی ▫ … آثار رحمت ▫ شد از … جهان بسوی باغ … ▫ که از انجا شکفته گل از رحمت ▫ … انوار رحمت
بروح … انوار رحمت ▫ … قلم … در بیان مکارم الاخلاق تمام در سلک تحریر کشیده است
آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و در این مقام ذکر آن امور شروع ننمود و انواع … سایر وقایع زمان
دولت حضرت خاقان منصور بر گشود **گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و رحلت بعضی از شاهزادگان
بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور** شاهزاده والا نژاد شمس الدین ابوالمحسن … استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت برادر عالی
مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ولایات ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و …
و … توابع و لواحق … مفوض گردانید احرام طواف قبله اقبال کعبه امانی و آمال بسته در همان اوقات که …
وفات یافت … دار السلطنه هرات شتافت و خاقان منصور آن … سلطنه
را در آغوش شفقت کشیده … شاهزاده … در ظل عنایت … عطوفت والد ماجد خویش
بعیش و عشرت اوقات گذرانیده و رخصت انصراف حاصل نموده … مراجعت نموده در ماه ربیع الاول
سنه سبع و تسعمایه شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا … بعالم ابدی منتقل گشت و …
… خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شد و … بالاخره زبان بکلمه … انا لله و انا الیه راجعون …
بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال شاهزاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد …
جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانه … ملال دیگر بر چهره خاقان …
کشید و شاهزاده عالیشان حیدر محمد میرزا … وقت حلول … در رسید … سلطنه

و جهانداری از اوج کمال بوهدهٔ حضیض زوال بشتافت و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری محجوب خسوف هلاک گشته در محاق
احتراق متواری شد بیت ای دل بجهان ثبات امریست محال * پیوسته سرور را رسد حزن و ملال * هر کوکب مسعود که بنمود جمال
پس زود کمال او پذیرفت زوال * خاقان منصور را از صعوبت مهاجرت آن نور حدیقهٔ سلطنت عنان شکیبایی از دست رفت و اوا
لباس سوگواری پوشید و والدهٔ عمدیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بزدودی بیش از ان
ساخت فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید بیت ز مژگان ما سیدم خوناب میریخت * جگر خوناب خون آب میریخت
نوبت خوردوران صحبت جوانی کهی بر سینه میزد گاه بر روی * آخر الامر تمکین از دست در حبل متین شکیبایی و اصطبار زدند
نعش شاهزادهٔ مرحوم را باتمس تربت سید المرسلین از مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز
لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان سکندر میرزا که برادرزادهٔ
داماد خاقان منصور بود در هشتاد سالگی سفر آخرت اختیار نمود بحیدر محمد میرزا نموده بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت
رسید و روح پرفتوحش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن
سیدی احمد بن میرانشاه که نسبتش از جانب والده با جده سلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیک حاکم بود که
در ولایت عراق اعتبار بسیار داشت میرزا عبد الباقی از صدمات سپاه ظفر قرین نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنهٔ هراة
رسید و خاقان منصور مقدم شریف ایشان عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مخصوص و مباهی گردانید
و مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا در حبالهٔ سلطان اویس میرزا بن میرسید بابری در سلک ازدواج کشید نظم در این سندل
سرای آبنوس کهی ماتم بود گاه عروسی ذکر توجه ابو الحسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در این زمان
در سنهٔ ثمان و تسعمایه حاجی بیک که کوتوال قلعهٔ کاش بود بهواخواهی خاقان منصور از حاکم امیر سلطان علی ارغون
یاغی شد و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر رایات نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایهٔ وصول
برین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابران خاقان عالیشان میرزا ابو الحسین را با دو هزار سوار به تسخیر
ولایت نیمروز نامزد فرمود و آن حضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در وقتی که رایات اقامت بر افراخت
معروض گشت چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیک روی بدان طرف نهاده شاهزاده
و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که شاهزاده ابو الحسین میرزا در خواب بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم
امیر ذو النون از دور ظاهر شد و بر نواحی آن افراخت و شاهزاده متنبه شده با قریب سیصد سوار که در آن روز در آستان سعادت
آشیانش حاضر بودند متوجه جدال گشت و از جانب امیر فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابو الحسین میرزا
صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از یک طرف
امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی غفیر از لشکریان تند باد پیکر رسیدند

شاهزاده

شاهزاده را شکاری وار در میان گرفتند و آن حضرت ساعتی اظهار کاردانی و اقدام نموده در اثنای گیرودار اسپش بجهت زخمی که بود
گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور
بزمین داور شتافت و در سنهٔ [illegible] فریدون حسین میرزا بجهتی خاطر خال گزیر کرده ببهانهٔ شکار از دار السلطنهٔ هراة
بیرون رفته و راه استراباد پیش گرفته بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده
درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض [illegible] مبتلا
شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام
برادر گشت مصرع چو دهر افکند افسری از سری * نهد آسمان بر سر دیگری ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ دیوان ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه و بیان تغلب میرزا جهانگیر بسبب اغوای بعضی امرا در کابل نظم سلاطینی که کشور میگشایند * ز اخوان گوی دولت میربایند
نباشد از خلاف حلم کیشان * دگرگون و آرام حال ایشان * بیک نهضت کسی ملکی ستانند * که بی اسکار خود حیران بمانند
ثمر از شوند گاهی در سمرقند * زمانی نه ثمر یابند نه قند * چنین باشد مدار حال ایشان * بود رفعت و نسیم اقبال ایشان
ولی باید آخر سرفرازی * چو سلطان جهان خاقان غازی * ظهیر الدین محمد پادشاهی * که با تندیش بوده این تباهی
خدیو کامران پر تهور * مدار ملک و ملت شاه بابر * و کیفیت حال سعادت مآل آن والا نژاد بعد از
فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مشاجره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت
شده بودند خاصه که اکثر ایشان جهت زراعت تخم و تقاوی استمداد مینمودند لاجرم از تمر رعایا و مزارعان آن خطه
جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه را چیزی نرسید و خرجی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک
زمانی خرج شده و خرجی بکمال باتمام انجامید و اوزون حسن که در اواخر بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم اخسی بود از
غایت شرارت نفس نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر قرین خبر
یافتند و نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده و امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر بر
گشاد و چون کوچ و متعلقان آن طایفه در اندجان بود و بواسطهٔ افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود
رشتهٔ اخلاص جمعی باهل عدم وفا گسیخته و یک و دو روزی باندجان آورده از سمرقند گریختند و خان قلی و سلطان قلی
و ابراهیم بیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت ایشان قرار بر ترک خدمت اختیار کردند
پادشاه مسعود خصال چون حال بدین منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید
تا باتفاق او تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان را بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب بلیغ نماید
و چون خواجه قاضی بمقصد رسیده و سبب آمدن بعرض اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان نمود و بعد از آنکه
اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت

نامزد کرده قاصدی چند بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و پیام عبارت پیغام دادند که چون دار السلطنهٔ هری تسخیر پادشاه سعادتمند
درآمد ولایت جنانی میشاید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد و پادشاه حرزه این ملتمس را بدرجهٔ
اجابت مقرون نمود اول آنکه دران ولا سلطان محمود خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده و دیگر آنکه دران محل که سلطان
احمد تنبل و اکثر ملازمان او که بمحل اندر سمرقند با مدحای که بخت بودند اگر التماس معاندان درجهٔ قبول می یافت مردم دور
و نزدیک و ترک و تاجیک حمل ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال نمودند و چون قاصد امرا از فرغانه مراجعت
کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان و اخصی که متوجه جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شورش و عصیان
طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده ایلغار بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه جهانیان متوجه اندجان
بود ارسال نمودند و آن طایفهٔ باغیه در میان دو آب آکاه بسر تولون خواجه رسیدند و او را دستگیر کرده نزد اوزون
حسن بردند تا کشته شد القصه چون اشرار اندجان بعزم محاصرهٔ خدام جهانگیر میرزا و متابعان او شدند علی دوست طغائی که بفرمان
حضرت پادشاهی کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه را مضبوط ساخته در تسلی خاطر مردم
کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا دران [illegible] شده هزار گوسفند از خانهٔ خود در میان لشکریان
و متعلقان ایشان قسمت نمود و چون ایام محاصره کشش استداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل بـ
آب عداوت و شیطانی [illegible] گرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جدهٔ حضرت پادشاهی متعاقب متواتر رسل و رسایل
بسمرقند فرستادند و مبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام دادند دران اثنا
معاودت [illegible] حضرت پادشاه زمین را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باعتلال انجامید مرضی صعب
ابواب [illegible] بر گشود و سلطان صحت در مقام مدافعه ثبات قدم نموده [illegible] در آن عارضه روی بانحطاط آورد
و در ایام نقاهت [illegible] واقع شده مرض نکس کرد و در کثرت شدت آن حالت بمرتبهٔ انجامید که آن نور دیدهٔ مردم
را مجال تکلم نماند و هر کسی که پادار بود رشتهٔ آب بر لب آن حضرت می چکانیدند ارکان دولت ابد پیوند صلات و صدقات
بفقرا سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند صلحای خضر مقدم اوراد
تضرع و نیاز صحت ذات ملک صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدعا [illegible] صلاح اصناف
البریه شامل و عمیم دران بود از دار الشفاء [illegible] صحت کامل و مزاج اعتدال آثار پادشاه
روی بانس گشت والم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته غلغلهٔ شادی [illegible] ارکان کشورستان
از ایوان کیوان در گذشت و دران ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی [illegible]
بر استدعای لوای ظفرنشان وصول یافت پادشاه کامران بعد ازانکه مدت صد روز خطهٔ سمرقند را [illegible] طلعت
عالم آرا خرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روز شنبهٔ که داخل ایام ماه رجب سال نهصد

بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز سه شنبه نصف جمعه از فر نزول پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین
یافته همان ساعت قاصدی از اندجان رسیده بشرف عرض رسانید که قبل ازین بیک روز علی دوست طغائی
با مخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان را بروی ایشان گشود و کیفیت این حال برین منوال بود که دران مرض که
پادشاه جهانیان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رساله بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان
قبل ازانکه آن حضرت صحت یابد او را رخصت مراجعت دادند و آن بی حقیقت خبر شدت مرض پادشاه را باوزون
حسن رسانید و اوزون حسن نزد علی دوست طغائی فرستاد و کیفیت آن حالت را شرح داد بنابران تزلزل
بارکان ثبات قرار او راه یافت و میل بعصیان گشته بعضی از مخالفان را بدروازهٔ خاکان طلبیده بعد از
آنکه عهد [illegible] قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت را تسخیر اندجان [illegible]
جستند ظهیر بیگ پادشاهی [illegible] گرفت خواجه مولانا قاضی که موسوم بعبدالله بود و بدستور معهود در
دولتخواهی حضرت پادشاهی سعی [illegible] شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آن جناب غارت و تاراج
کرده رایت [illegible] و خواجه مولانا از جملهٔ تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبیدالله بود و بنا
بر وثوق که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر می نمود القصه چون این خبر
بعرض پادشاه [illegible] رسید [illegible] شهادت جناب شریعت شعار [illegible] گشته میرزا
فوجی از تابکشت روان گردانید تا از سلطان محمود خان استمداد نماید ملک خان را بر آن آورد که با سپاهی بیکران
بصوب اندجان نهضت نماید و چون امیر قاسم [illegible] سلطان محمود خان [illegible] گشت التماس حضرت پادشاهی کشور
ستانی از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از خجند برسم استقبال استعجال نمود و در حوالی [illegible] منزل
کنده [illegible] قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط [illegible] و محبت بتقدیم رسید و چون مخالفان ازین معنی وقوف یافتند
در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایهٔ سریر خاقانی فرستادند و [illegible] شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان
از جملهٔ لشکران بطرف اخسی کوچ کرده قدوة [illegible] خواجه ابو المکارم و برادر کلان تر سلطان احمد تنبل بیک را
برسم رساله نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان را بسلوک طریق موافقت دعوت کرد و مشار الیهما اظهار اخلاص
نموده سخنان فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس مراجعت لوای خاقانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود خان جانب ساده
مزاج بود کلمات [illegible] مخالفان را بسمع قبول جای داده [illegible] فتح میسر شده
روی [illegible] آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر ولایت
[illegible] قریب [illegible] مفارقت آن حضرت اختیار کردند و علی درویش بیک و علی [illegible] قوچین و محمد باقر
شیخ عبدالله [illegible] و میرم [illegible] از آن جمله بودند و امیر قاسم قوچین و اویس لاغری و ابراهیم ساروی [illegible]

وسیدی قرا و میرشاه قورچی و سید قاسم ایشک آقاسی و قاسم عجب و محمد دوست و الله علی دوست طغائی و محمد علی بشر
و خدابردی توقچی مغول و یارک طغائی و سلطان قلی [illegible] و بیس شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار
با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بکرکرت ثبات قدم نمودند و آن حضرت با آن جماعت بکمال حکمت بصوب خجند
بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین
کورکان که حاکم اوراتپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند [illegible] حاجت [illegible] تخفیف [illegible] بکدام
موکب عالی رسیده [illegible] کوهستان قشلاق در قریه ساغرچ [illegible] شود و محمد حسین میرزا [illegible] این معنی نموده
ولایت [illegible] بر تو وصول در ساغرچ انداخت و پس از روزی چند ابراهیم سارو و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از
لشکریان [illegible] متوجه [illegible] شدند بخیال آنکه بهر وجه توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان
برادرزاده سید یوسف اوغلاقچی از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه [illegible]
در [illegible] غایت سعی و نهایت اهتمام بجای آوردند بعضی از قلاع بضرب تیغ و تیر و بعضی را برای و تدبیر در حیز تسخیر
کشیدند و چون این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی بعد از توجه حضرت پادشاهی مجدداً در آن بلده استیلا یافته
بود [illegible] که سید یوسف [illegible] در سلک دولتخواهان پادشاه [illegible] انتظام دارد لاجرم او را بجانب [illegible]
کسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان [illegible] سید [illegible] از رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها
ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت مآب خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرچ روند و از پادشاه نیکو
سیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته [illegible] قواعد مصالحت [illegible] مبانی [illegible]
حضرت پادشاهی [illegible] مقدم شریف آن قدوة [illegible] دانسته [illegible]
التجلیل قیام و اقدام نموده [illegible] خواجه بمسامع اشرف اعلی رسانیدند بموقع قبول [illegible] و خواجه یحیی
منتهی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالیمقام در ایلاقی که بجانب جنوب اوراتپه بود نزول کرده [illegible] تسخیر
ملک [illegible] گشته توجه بطرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال [illegible] خطور می نمود و از [illegible]
نیز ابواب وصول مرام [illegible] کار خدام ذوی الاحترام میگشود [illegible] در این اثنا
[illegible] از ملازمان خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود [illegible] سید [illegible]
پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال [illegible] موکب جاه و جلال کرده [illegible]
و بوقت فتح و نصرت پادشاه [illegible] فاتحه [illegible] رخصت انصراف یافت و در اواخر [illegible] از
قاصدی از [illegible] علی دوست طغائی بموکب کشورگشائی رسیده عرض رسانید که از موافقت [illegible]
پادشاه [illegible] بغایت پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس [illegible] الطاف بمجلس [illegible] عفو

جرایم او گشته بدروازه مرغینان تشریف برند تا او بقدم خدمتکاری مواکب شهریاری را استقبال نموده سر بعد
پای ارادت و عبودیت بیرون ننهد و این سخن سمع قبول پادشاه [illegible] در وقت غروب آفتاب از غایت سرعت
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یک روز طی کرده صبحی که
علم بیضای خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشت شب محنت منتظران [illegible] بروز بهجت و شادکامی
مبدل گردانیده بود [illegible] پادشاهی [illegible] وصول بساحت دروازه مرغینان انداخت و علی دوست که
در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان دروازه را [illegible] ابواب دولت و اقبال بروی
ملازمان موکب جاه و جلال [illegible] و شرف تقبیل رکاب [illegible] حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال
او شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند [illegible] امیر قاسم قوچین با فوجی
از لشکریان ظفرآیین متوجه کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم الکای [illegible] خلاف شعار [illegible] آورند
و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند [illegible] از آب خجند
گذشته مردم آن حوالی را مطیع ساخته [illegible] و بعد از رفتن امرا جهانگیر میرزا عنان [illegible] بصوب مرغینان
انعطاف داده و چون بیک فرسخی آن قصبه رسیدند در قریه [illegible] که در شرقی مرغینان واقع است منزل گزیدند و اسباب
قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز رو بقلعه آوردند پادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان فرمود
آن جماعت از شهر بیرون تاخته و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر درآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیک
آیند [illegible] امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام و ایماقات الکای را تمام ایل و منقاد
ساختند و ابراهیم سارو و رفقای او که بطرف اخسی توجه کرده بود قلعه [illegible] و کید و حصار را گرفته رایات تفوق
برافراختند و چون مردم ولایت فرغانه خواه و ناخواه [illegible] از حکومت [illegible] حسن سلطان احمد تنبل [illegible]
[illegible] اندیشه بودند تنفر تمام داشتند در آن ایام که امرا عظام پادشاه [illegible] در حدود اخسی [illegible]
اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع مشغول بودند [illegible] اخسی حسن [illegible] فوجی از [illegible] آورده
قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با [illegible] سپاه پادشاه را [illegible] آورده
[illegible] اتفاق [illegible] که در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی [illegible] سلطان محمود خان جهت
کومک پادشاه جهانبان تعیین نموده بود بنواحی اخسی رسیدند و این خبر در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته و اوزون
حسن [illegible] گشت و فوجی از [illegible] شجاعت پیشه و دلیران [illegible] اندیشه بکومک قلعه اخسی ارسال داشت
و آن جماعت [illegible] رسیده [illegible] احوال امرا و سپاه پادشاه [illegible]
خان [illegible] آگاه شده [illegible] گشته فوجی از ایشان [illegible] از آب [illegible] بر اسبان [illegible] نشسته و فوجی [illegible]

درآمدند اما سکان دریای کسپی یعنی اوشخاصان پادشاه مظفرلوا ایشان را فرصت نداده که کشتی را پاک کشیده از آب
بکشند بلکه آن جنود ظفرورود بر اسپان جنیبه سوار شدند و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شده چنانچه آن جماعت
از مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه اشتغال نیران قتال نتوانستند گشت تفاش اگه غارت خانمان بجتی بعد قیه ذبیب
بگی از اولاد امرا مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن جماعه بیشتر از بیشتر سعی نموده
اکثر نوکران دورمش خان بسبب جلادت قتل متحصن شدند و جمعی از قریب هشتاد نفر مرد و لاور زیاده در این کشش از نجات نیافتند و این
خبر بامیرزا حسین رسیده در ساعت از نظام مرغینان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد و بر سبیل ایلغار متوجه اوال آن
فتنه بود چون کیفیت این حالات را شنوده دانست که خانی ولایت آن جماعت از تاراج عسکر بیرون آمده رفت و اساس شوکت
دولت و سیمای حشمت او مانند سکندر استوار است لاجرم عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده و قلعه اندجان را مضبوط ساخت
و قاصدی جهت اعلام آن حال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده امیرزا حسین بطرف اخسی در حرکت آمد
و سلطان احمد تنبل بصوب اوس که الکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر بسمت جانب روان شد و بعد وصول الیمی باکمر بیک
بامر شهریار سپهر اقتدار پادشاه عالی‌جاه صاحبقران که خورشید بیضا علم بمعنی جهانگشا و ملک جم حشم از ملک ترکستان بغزال
کرده از مرغینان عنان گران کاب اندجان انعطاف داده بمارکبش القصه رسیده قمر بیک و اولاد خطام او دولت
بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نموده از مراسم نیاز و شرایط دقیقه نامرعی نگذاشتند و امیرزا سلطان الطاف
اختصاص یافته فرق ایشان بمباهات باوج سموات افراشتند دارالملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف پادشاه
فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آن حضرت قرار گرفت و این فتح مبین در اوایل سنه اربع و تسعمائه
بجهت خاطر اشرف بسبب آنکه سلطان احمد تنبل که بمعاون میرزا جهانگیر عازم اوس گشته بود خوف را بعد و رسید
مردم قول را بحکم نموده ایشان تعلق بگذاشتند لاجرم حاجب عسکر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون
حسن چون از حقیقت جنود اخسی محصور گردانیده پادشاه مظفرلوا لشکر بدانجا کشیده و اوزون حسن از تقاعد باخبر و دشمن
شکی حاضر شده بوسیله الحاح تمام از علیمه التماس شرف اجابت یافته باعزاز تمام ملازمت شتافت
و پادشاه عالیجاه بعد از ورود اخسی توقف نموده مهمات آن ولایت و قصبه کاسان را بسرانجام اقران داده امرا مغول را
مشمول انعام و احسان ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و انگاه قاسم عجب را داروغگی اخسی نصب کرده ظفرمعنان عنان نهضت
از آن دیار بصوب اندجان برافراشت و اوزون حسن نیز حسب الامر با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه
کرده ملازمان آنحضرت موجب این بیت که نیست بابی‌خردان هم‌نشینی... اولی تر بود
و مهربانی با پادشاهی بعد از آن از نقره ایشان در حضرت پادشاه جهانبان رسانیدند که مردمی که در این ولایت
خواجه مولانا قاضی را برضع خوبی از هم گذرانیدند اموال و جهات مخصوص پادشاه را بوجه تمام تاراج کردانیده اند

همه حاجت حرام بکنند و ایشان غایت بزرگی آنحضرت اند سر رشته وفا و عهد را باغل غدر گسیخته اند و هنگام مجال پای
عدم مروت در راه نکر نهاده و کمر بغی بسته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوه اولو الالباب است و در این حال
ایشان تخم اختصاص کاشتن نشان شیوه اوست زنده بود چشم امید از ایشان که خاک در دیده ایشان اکنون
اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت فرمایند که این طایفه را بقتل و غارت نمایند صاحب آنست که فرمان واجب
الاذعان نفاذ یابد که هر کس اجناس خود در تصرف هر کس هرچه یابد بستاند و بموجب حکم شده مغولان که از کیفیت واقعه
وقوف یافته کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از اساس طلب حق از کینه رشته و قاصدی نزد تنبل ارسال داده
او را از بغی و عصیان خود خبر یافته پادشاه سعادت شعار بعد از تکلف آن جمع امیر را باستصواب اعاظم امرا و امیر
قاسم قوچین را با فوجی از سپاه صف ارا دفع شر ایشان نامزد فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل با ایشان
پیوست و روز دیگر آن دو لشکر در کنار آب سگد کرد رسیده و نایره حرب و ضرب التهاب یافت و بعد از حرکت مع و حمل سلطان
احمد تنبل عقب کرده امیر قاسم قوچین و علی طغائی و ابراهیم ساروی و ویس لاغری و سیدی قرا چهار نفر از اهلکان و امرا
از آن معرکه به لطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امیران اسیر رجمه تقید شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری را میر توقف
و طغای بیک و محمد دوست طغائی دوست و میر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع آن
امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در الکی که منصل است به پشته عیش و ازغار
تا شهر مکفریح مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته اراده عیش آغاز کرده بخیال جدال
جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته حیات دشمنان ار کوچه باغها و ملات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیده
و لشکر بیگانه را مکه داشتند که نزدیک دارالملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب یکماه در آن نواحی بوده زرام از گرفتار
نموده و میرم لاغری را از ضعف حیات بی ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در داوش یکی از نوکران
ابراهیم سارو وال بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالف در استحکام قلعه سعی و اهتمام نموده پادشاه عالیجاه بعد از
اجتماع سپاه شوکت دستگاه در شهر محرم الحرام سنه ۹۲۵ از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیک از قدم کرم عشرت نوای
گلستان ارم گشت و یکدو روز انجا اتفاق توقف افتاد و توابع ایلغار و جوانان جنود نصرت شعار بتسخیر الکای ماذان
استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منازل آن خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان
کینه کوش در ظاهر اوش اقامت نموده آهنگ رباط سرخک کرده اند و پادشاه والاگوهر بعد از استماع اوش از قریه
لات که در حدود اوش است عنان تکاوری دشمنان انعطاف داده در آن نواحی بوضوح پیوست که ارباب طغیان
عازم اندجان گشته اند و رایات ظفر نشان بنواحی اوزکند شتافته حرکت مقرون هرچه در آن حدود دیدند غارتیدند انگاه باشتداد
ناحیه کاتب قلعه ماده که آن قلعه بیست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال صافی بلکه الیسه و انواع کورطایر و هم

تیز پرواز از عروج بر برج ... عاجز و کند خیال با احتیال از وصول کنگره فصیلش قاصر مرغان هوای اقصایش با شهپر

طایر همراز با بهان خندق عمیقش که با زمین انباز سری حصاری در بلندی رشک افلاک * همچنین خشت خارج خطه خاک

زبان کنگرش همراز انجم * و زو قاصر کمند رسم مردم * و در ان ایام برادر خود تر سلطان احمد تنبل که موسوم بود به خلیل [illegible]

دولت و بنای او از مردان بی عدیل بود در ان قلعه اقامت داشت و اسباب قلعه داری انچه ضرورست فراهم آورده بود القصه

حوالی قلعه ما وه مضرب خیام جهانگیر گشت حصاریان از بالای برج و باره اغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر

اثر سپر و جوشن در سر کشیده روی بخندق و خاک ریز آوردند از جانب ... تیر جون ... مستجاب ... عالم ... موجب نموده و دلاوران

حرف ... که آهنگ مخالفان داشتند در جنگ روی بتشبث آورده معنی القارعه ... عمل ... جمعی از ابطال

رجال از زخم سنگ ... حریف اجل گشته و طایفه از مردم حصار نیز ... جدف تیر تقدیر کرده از رجال او ... شدند

و از صبح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظارگیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن

معرکه را تماشا نمودند ... محاربه التهاب داشت و روز دیگر خلیل و تابعان ... بصیرت ... بر وجنات ...

خود دیده ... طلبیده ... پادشاه و دست بجانب ... تحصن نموده از سر رنجش جون محصوران دیدند که دشت ... خلیل

را با قرب ... نفر از مردم ... شجاعت اثر در عوض ... از خدام موکب ظفر ... که مخالفان مقید داشتند ... بسبب

جمعی از معتمدان ... فرستادند تا با احتیاط نگاه دارند ... که ... ازین اوش مضرب خیام عساکر ... گردون

گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق ... ازان ... بر خلیل شهر ... کمند حیله

بدان قلعه درآید ... از اندیشه خام ... فرصت نیافته ... که کس ... آمده و تنبل ... اندجان

بازگشته منزل ... آب خانه ... که ... آب خانه ... لشکرگاه پادشاه بود

و مدت چهل روز ... از سپاه در برابر یکدیگر نشسته ... طرف کسی ... نرسید ... که ... بطلب

غله و کاه تردد ... و دست باستعمال اسباب قتال ... و روزی ... طغیانی ...

... مردم تنبل گرفتار شده ... از ... نرسید ... سلطان احمد ... اول که ...

... تیمور ... میرزا ... برادران ... و متعلقان از ... متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود ... سپاه ...

یافت ... و متعاقب آن حال ... علی ... جهت ... عرض ... بود باز آمده ... استظهار شاه ... سپاه ...

این ... شجاعت ... شد و صباحی که خورشید خاوری بقصد ... کواکب ... فضای سپهر ...

کرد علم ظفر شیم آن آفتاب ... روی توجه بصوب عسکر مخالفان آورد و جهانگیر میرزا و تنبل ...

و جدال اجتناب نموده ... استعمال کوچ نمودند ... از خیام ... ایشان ... حضرت ...

... لشکرگاه و آن جمع ... از ... عالی ... حوالی ... خبر رسید که ... جهانگیر

دهنی

دهنی در قریه خوبان که ازان موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل کرد روز دیگر که خورشید عالم علم ... از افق

شرق برافراخت و صدای ... فیروزی در عالم انداخت ... صبح که زد خسرو انجم حشم برافق طارم اخضر علم

گرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالم پناه متوجه ... سپاه ظفر پناه شده در برانغار

علی دوست طغایی و توابع را که شیران بیشه کشورگشایی بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایات ... ابراهیم سارو

و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی ... برادر ... خواجه کلان بیگ را برافراخت ... لشکر

بهرام اثر ... قنبر علی بود و او با زمره از همکاران ... آن امر خطیر را ... نموده ... برای پادشاه

کشورگشای از افق ... گرد ... با ترکی ... در ... رایات اقبال ...

روی باستیصال اعدا آورد ... خورشید ... موضعی که ... داشت

آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند ... جلادت ... از ضرب تیغ و تیر ... خون

دران صحرا ... گردانیدند ... خوبان آن صحرا از خون خوبان

رنگین ساخت محمد علی ... متعاقب ... آورده ...

سپاه میرزا جهانگیر و تنبل ... مقدور ... در لوازم کوشش ... و گرد ... فلک ...

... اما ... اقبال دلیران ... خطاب ... الفتح ...

بخشید ... اقبال کوکب طالع آن مهر سپهر سروری را باوج ظفر و برتری رسانید ... غالب گردید میرزا

جهانگیر و تنبل ... در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری ... گرفتار گشته روی بادبار

الفرار آوردند ... در آن روز قریه خوبان ... پادشاه کامران ... لوای حضرت

کشورگشای ... روزی چند ... پادشاه اسلام پناه ... امرای

عالیجاه ... مخالفان ... بر وضع ... که ...

واقع است ... قشلاق ... موضع ...

سپاه ظفر ... محل ... قنبر علی که ... لشکر ... داشت ... تمام

طلب رخصت کرد ... قنبر علی ...

خود نمودند ... سلطان احمد تنبل

... سلطان محمود خان فرستاده ... قنبر ...

... سلطان ... خانم ... سلطان محمود

خان ... سلطان ... تنبل ...

نظر بر کاسان شتافته علم مهر و مه رایت افراختند این خبر به جهانگیر رسیده پادشاه جهانبان در قلب زمستان
که از شدت برد در میان زمین و آسمان قطرات باران سان گوی عمان منجمد میگشت و مرغ آبی اگر توانستی خود را از مرغ
کبابی خود از آتش به سیخ کشیده از سر شتاب جانب ... میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و یک ... قرین ... و تعب طی مسافت
نموده صباح در اخسی نزول نمود و در آن منزل اندک استراحتی کرده روی بصوب کاسان آورده و چون فروغ رایت زمانی
پرتو به یک فرسخی آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب
ولایات خود تافته اند و تنبل در روزی که ... کاسان ... نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از کمی ... که در آن
اوان محل ورزش ایلغار بصوب کاسان کرد و روزی پس الصلوات نزدیک باردوی پادشاه خاقانیین رسیده چون معلوم
نمود که حال چیست و آن عسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرمای ... و صعوبت زمستان ...
وی پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی تواند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بموکب تنبل افتاد امرا و ارکان
دولت را طلبیده بزبان الهام بیان راندند که این غنیم را پروردگار کریم بجائی رسانده ... روی به جهت ...
او را بروی خود ... چاره ساخت ... و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله صباح رایت
اقبال بر افرازیم و در استیصال نهال اعدا کمال سعی در استحکام ... سازیم و پادشاه بحکم آن زمره ... قبول
راه داد و همان شب تنبل بصوب قلعه ارخیان گریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت شعار او را تعاقب نموده در یک
فرسخی ارخیان بمنزل غزنه ... معسکر گردانید و قرب چهل روز آن منزل محل نصب سرادقات پادشاهی بود و تنبل
در ارخیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود بسته و در آن اثنا سیه ... که ...
به واسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه ... آن قوم پای ... نهاده داعیه امارت و سروری داشت
قاصدی نزد تنبل فرستاده او را به سلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داد و پادشاه بر این داد
بری مراسم اطلاع یافته متوجه منزل سیه ... گشت تا او را از امداد تنبل ... آید و ... ارخیان ...
... رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن مهم ساخته شود سلطان احمد تنبل
حضرت میرزا جهانگیر را از قلعه در آمد و پادشاه بر ترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاخ
که کاخ بنیه ... از خاک و آب غدر و نفاق تعمیر یافته بود بخلاف رضای پادشاه منظور قاصدان ...
سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل ... مشغول گشته ...
شعور پادشاه ... منصور ...
دوست و قنبر علی آن قدر اعتبار ... در قبول مقتضای ...
و قواعد مصالحه ... اخسی متعلق جهانگیر میرزا باشد و ولایت اندجان با توابع و مضافات

تعلق

مخصوص دیوان پادشاه گشته صفحات گردد و تنبل و اتباع او هر گاه که ... خود را از اوزگند بیرون برند آن ولایت
نیز تصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استحکام ... برادر نهضت
بکمک لشکر سمرقند گشته هر گاه آن بلده ... تسخیر یابد پادشاه کشورگیر آنجا ... بر خلاف ...
تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد و آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته شرف ملازمت پادشاه
بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف ... گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه
... جان که ... قالب ... آید ... باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داده
و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا طغای بیگ و محمد دوست و علی دوست را از جمله
پادشاهی ... مقید داشت ... شرف رخصت ارزانی فرمود بعد از آن علی دوست به وفور خیل و حشم
و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت مرتفع گردانید و عظمت ... از حد ... گذرانیده ...
پادشاهی را ... بفیصل ... بلکه ... خلیفه را بخلاف رضای پادشاه رخصت داد که
بهر جا که خواهد برود و ابراهیم ساروی و ویس لاغری را بجهتی مواخذه و مصادره نموده ... آستان خلافت
... و این معانی بر ضمیر انور پادشاهی جهانبان بغایت گران آمد اما چون ... علی دوست نبود چند روزی
شکیبائی نمود ...

ذکر خلاف محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان اویس بسوی سمرقند و بخارا

در آن اوان که پادشاه ...
... سبب مخالفت ... ترخان و سلطان احمد تنبل ... سمرقند ...
اندجان بر افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا ... محمد باقی ترخان ... آن خطه مفخر
گرداند ... متوجه سمرقند گردید و چون مدار الملک ... آبا و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضه ...
... ترخان ... کلام معجز نظام ...
در غایت استقلال ... بر مسند حکومت ... محمد باقی ترخان ...
بدیوان سلطان علی ... محمد مزید ترخان در سمرقند ...
... تصرف در مهمات ... سلطانی ...
علی تعیین نموده اکثر ولایات ... سمرقند را ... سلطان علی میرزا ...
... اتفاق نموده قصد ... ترخان ... سلطان حسین ارغون و برادر
خود ... سلطان محمود خان ...
حسین ... سلطان اویس که بخان میرزا اشتهار یافته بود ...

کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت کرد که مناسب خان میرزا آنکه بسرعت برق تمامتر رایات ظفر پیکر سایه عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا مطلوب نواب کامیاب بحصول پیوندد و خان میرزا بسرعت مسافت مسارعت نموده چون بنواحی سمرقند رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده تعجیل از عقب گردید اما امرای مغول چنانچه میباید بکارش نپرداختند بلکه مواخذه و مصادره او را با خود مخمر ساخته و معنی گفتار ایشان را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانیده و الحاق سایر امراء سمرقند و متابعان او از خان میرزا جدا شده بنابران بنواحی سمرقند در کند شده و بهار هلال رفته خیمه اقامت نصب کردند و سپاهی بسیار و سلطان علی میرزا که از سمرقند قصد ایشان المغار کرده نمود از گشت و خان میرزا و مغولان از شب بود آن حالت که در خواب خیال نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا ابواب مراد بر روی او نگشود مسؤل عبد الوهاب را که سابقاً در سلک خدام سده مقام پادشاهی انتظام داشت بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر حضرت فلک بنیان سایه برین حدود اندازد بنده با بنده دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته ارقم سمرقند مینمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمانی در گوش هوش کشد بنه ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر آیات میاسایم و مسؤل عبد الوهاب بجهاز علی منازل به تقبیل آستان نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید را بعرض رسانیده بنابران پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده منول را از جهانگیر میرزا باخسی فرستاد تا آن حضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانید و بسلوک طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف انوار عنایات یکتای الهی در راه فرخنده سرحس و شیماه روی بمقصد آورده چون حوالی عرشستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت فوج فوج بمکه بارادت باردوی کیهان پوی رسیده بنوع ساط بوس سرافراز گردیده و لوای ملک فرسای از مرغشتان شیره رفته زیر محن کمل نزول سپاه ظفر شکن شده و در آن منزل قاسم بیک قوچین علی دوست و سید قاسم باطایفه دیگر از عظم بدرگاه عالمپناه رسیده پادشاه عالم پناه از آنجا براه دشت جیشان طی مسافت کرده و در پل چوپان کونشه هدایت شیبانی ارادی بصوب بخارا نهاده پادشاه عالم مقدار از راه شکار رفته در حوالی قره ویرس نشست و در روی در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان میرزا نزول گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیده و بمزید لطف و کرمت سرافراز گردیده و پادشاه و دوستان نواز در باب فتح سمرقند با هیچ‌کس مشورت نفرمودند کز نام اختیار آن بلده محفوظه در قبضه اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یکی است

و آن جناب خود را از جمله اعتاب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهت تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود یمکن که صورت مطلوب در آیینه مقصود چهره گشاید بنابران پادشاه کامران خدمت قاصدان سخن را بجهت آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاده در حرکت آن حضرت میان خوف و رجا جواب داده علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نمود و در موضع قراخشم با فراغت و نزول اجلال فرمود و در اثنای موکب ارکان فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ماهچه رایات نصرت آیه بر طارم شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری که مطلوبست بکفایت مقرون سازد پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت نماز شام از قراخشم متوجه سمرقند گشته در آن حین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده فرار نموده بشهر رفت کیفیت آن موضع را بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتی که در آیینه ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشوده در خلال این احوال ابراهیم ساروه و بعضی دیگر از امرا مثل محمد یوسف و علی دوست بر طرف رفته بودند یک دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و موجب غنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان استبعد از علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده و از نواب آستان خلافت آشیان جهت طلب عهد مسؤل استدعا قبول یافت و با والد خود محمد دوست بملازمت سلطان احمد تنبل پشتافت و میان ایشان قواعد دوستی محکم گشت تا بنهایت سرکشید و بعد از یکدو سال علی دوست بجزای اعمال سیئه گرفتار گشته دست قضا بنیاد حیاتش فرو نشست و محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک ایلچی کرده اندک رعایتی یافت عاقبت از آن طایفه نیز گریخت و خود را بکوهپایه رسانیده اغاز اشتغال بران فتنه و فساد نمود و تبعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک که بحقیقت سر دودمان بودند رخصت داد و عنوی برلاس و خدیجه از جنود مراسم حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا انجام آن امر را معلوم نماید و عنوی برلاس بازگشته خبر آورد که محمد ترخان از سمرقند بخارا رفته خارج گردانیده متوجه سمرقند گردید بنابران توقف در آن مکان مصلحت ننمود و ماهچه طوق خورشید اشراق کانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا سمرقند که بکذا در قلعه کش عسوریت پادشاه صاحب جلوس بدوش گرفته بودند و در آن شهر اقامت داشتند و قرب چهارده روز کش محل نصب رایات گیتی فروز بود ناگاه خبر رسید که سلطان علی میرزا بلده محفوظه سمرقند را به محمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته این حرکت را موجب ازدیاد اسباب دولت پنداشت اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید انگاه خامه کلک گذار برسیم تمام اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و الا عانه والتوفیق من الله و هو الکافی المستعان

گفتار در ذکر محمد خان شیبانی

احوال و الفتح محمد خان شیبانی و بیان بعضی از اطوار و در بیان حوادث کشور ستانی

حاویان فضایل انسانی و حاملان علم سخندانی از تواتر اخبار و توارد آثار حکایت نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداق سلطان ابن ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از تبار

خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت و اقبال
رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چون سابقا مسطور گشت سلطان محمود میرزا و سلطان ابوسعید را پیش اعداء آن خان
عالیشان فتح سمرقند دست داده و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نموده تشویش اتفاق
افتاده و او را محمد خان شیبانی آن قوری نیکم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده سوانح اللدیه در سن
طفولیت بود که جدش براق سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود و جدش ابوالخیر خان جد بزرگش گماشته
منصب اتابکی او را ... شیخ که اکثر براق سلطان نیز بود مفوض گردانیده و چون ابوالخیر خان اجل موعود
رسانیده قراچین بیک که در سلک اعاظم امرا اوزبک منتظم بود ... محمد خان و برادرش محمود سلطان را تعهد نموده
آن دو شاهزاده را بعد از غلبه ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم سلاطین دشت قرب و شوکت
انتظام داشت برد و قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیک که امیر الامرای پیش بود سپرد و مقارن آن حال ایباق خان ... خان
با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایت قاسم سلطان گشته قاسم سلطان چون آن ... نموده ... و قوت ... نبود در قلعه
حاجی ترخان تحصن نموده و ایباق خان با محمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان گرفته و محمد خان با برادرش
محمود سلطان همعنان قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی ... خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر با استعمال تیغ و نیزه
و خنجر ... بطریق ... و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری کشورستانی داشت بعد از ... گروه عظیم
از امراء و لشکریان اوزبک را با خود متفق گردانیده مراسم ولایت گیری ... صاحب شوکت می شد تا آنکه در حدود ...
از حاکم آنجا ایرانجی خان بر حاجی بیک خان شکستی فاحش ... بجانب بخارا شتافت و عبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن
آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رائقه پیشکش کرد و کیفیت اتیان آن جناب با سلطان
میرزا نوشته ملاقات خان ... شیبانی نمود و امیر عبدالعلی محمد شیبانی را همراه خود بسمرقند برده سلطان احمد میرزا
... ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند
بفراغت گذرانیده نوبت دیگر ... نموده ... عبدالعلی ترخان ... معاودت نموده و زمانی توقف او در کار را
و وصال استعداد یافته آنگاه متوجه ... گشت و چون ... خانی ... بر جیده و قلعه او ... آنجا
... که بر سایر متوطنان آن حصار رتبه تقدم داشت ... گرفته کلید قلعه و ... ارباب
آن قصبه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان ...
... بمضافات ... آن قلعه را نیز گرفت بعد از روزی چند ... که بزرگترین امرای دشت ...
... داشت نموده که اگر لوای کشورگشای خانی ... و وصول ... در مقام جان سپاری ایستاده ... حضرت
بسریر خانی بر نشانم و کمال اخلاص عبودیت ... لاجرم شیبانی خان تصمیم

عزیمت

عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد و چون به دشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال نموده از لوازم
ادوار و تعظیم دقیقه مهمل نامرعی نگذاشت و مقارن آن حال ... برندق خان با لشکر فراوان
متوجه دفع شیبانی خان گشت و میان جانبین صورت محاربه روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر صفحه ماه رایت محمد خان
تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود
نموده موسی میرزا بنابر عدم رضا امرا ... از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آن جناب بسغناق مراجعت نموده و یک نوبت
میان او و حاکم سغناق سلطان محمود خان بن حاجی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت ثانی شیبانی خان مغلوب
شده عنان بصوب سغناق انعطاف داده از سغناق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم
امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خیرخواهی
سلوک نموده شیبانی خان از خوارزم به قراکول و از قراکول بخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط
اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و آن جناب را مصحوب جوانش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بروی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان
خان گیتی ستان متوجه تاشکند گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که در آن سپاه سمرقند بود ... سلطان
متوهم شده بصوب تاشکند گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در رواج دولت او ... الاجرم سلطان احمد میرزا
... شده عنان یکران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکند بوده از آنجا بعلیه ترکستان شتافت و قلاع
آن دیار را استحکام داده به سغناق رفت بعد از آن یکبار دیگر نوبت برندق خان با اتفاق زمره از سرداران ... و بعضی دیگر از
قبائل و احشام ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان
چندگاه زمان فرمای ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم
فتح خوارزم کرده در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروزشاه ... بود یکی از ملازمان خود را در خوارزم
گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید و روزی چند لوازم محاصره و محاربه بتقدیم رسانید خبر قرب وصول امیر عبدالخالق
و امیر محمد ... و امیر ... که از امرای خاقان منصور متوجه ... خوارزم ... شده ... نظام حصار ... را
و با اهالی آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ نموده متوجه شهر ... شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یک
دو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نموده ... پیش رفت و از آنجا ... رفت و ... پیش
گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعه ... که در تصرف ... بود ... روانه ... بعد از آن
... سلطان محمود خان ترکستان را بتصرف شیبانی خان بازگذاشته بنفس نفیس عنان بصوب ... تافت و مقارن آن

حال مردم حصار از هواداری شیبانی خان قتل محمد ترخان والد محمد مزید ترخان را که داروغه ایشان بود عذر خواسته کلید شهر
و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آن جناب بحصار حصار درآمد مردم تمامی ماوراء [illegible] دل بر متابعت آن [illegible] نهاد
[illegible] برنق خان با عوام میر محمد ترخان لشکر بحصار کشیده و ساکنان حصار [illegible] عثمان شیبانی
از دست داده [illegible] جمعی از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند و قلعه را به برنق خان داده محمود
سلطان با قاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد
بصوب حصار سوزانی ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته گریخت و خود را باوکورتاق رسانیده و بار دیگر [illegible]
کرده اخوین [illegible] یکدیگر با تراز شتافتند و هم در آن اوان برنق خان با تراز خرامیده شیبانی خان در حصار اترار تحصن
و چند شبانه روز در میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقاتله و مقابله مفتوح بوده نفیر داده از ایوان کیوان حصار
فیروزه کار راستی بر گذشت عاقبت بحکمت کوکلی که از سلطان محمود خان با تراز رسیده برنق خان به صلح راضی شده
و از ظاهر اترار کوچ کرده رو به دیار خود آورد بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه [illegible] ولایت اترار از غبار آثار سپاه
برنق خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب یسی که متوطن محمد مزید ترخان بود لشکر کشیده و امیر محمد مزید مرکب خان را استقبال
نموده بدست محمود سلطان گرفتار گشت و او را با تراز برده محبوس گردانید و سلطان محمود خان از این حال وقوف یافته باتراز ایلچیان
و امیر محمد مزید را از شیبانی خان استانده و جهت خواستگاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد و

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح آن دو بلده بنا بر مشیت ایزد تعالی

در سنه خمس و تسعمایه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا
و پریشانی احوال اهالی سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال رجال عنان
[illegible] بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت جنگ صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و
باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخت قریب ده روز [illegible] جمعی [illegible]
نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمینگاهی خزیده و فوجی از اصحاب [illegible] را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل [illegible]
و [illegible] عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند اوزبکان [illegible] فرار کرده [illegible]
از کوچه [illegible] بفضای صحرا کشیدند بعد از آن [illegible] شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و جمعی بسیاری
از ایشان را طعمه شمشیر ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و از قفای هزیمت یافتگان در دروازه شیخزاده تقدم رسانید
بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز بر آن جنگ و ستیز پرداخته از اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان
بصوب اردوی خود تافته متعاقب آن حال امیر محمد صالح ولد امیر [illegible] بدرگاه خاقانی رسیده و [illegible] ادراک
سعادت بساط بوسی [illegible] رسانید که حاکم بخارا محمد [illegible] ترخان قریب ده هزار [illegible] سوار [illegible] ساخته [illegible]

رایت

رایت نهضت بدین جانب برافراخته بنابراین محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقی آورده و در
نواحی قلعه دبوسی [illegible] چون صبح و قمر درآمدند بعنایت حضرت قدوس شیبانی خان را فتح و ظفر مخصوص
کرده امیر محمد باقی از [illegible] چرخ آبنوسی منهزم گشته بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان [illegible] محمد خان متوجه بخارا
گشت و بعد از وصول آنجا [illegible] بخارائیان سه روز شهر را نگاه داشتند روز چهارم مولانا محمد علی قاضی خواجگی
را با پیشکش [illegible] بیرون فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد و زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت حضرت
مولوی [illegible] و شیبانی خان از سر انتقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و اعالی و اشراف و اهالی
از شهر بیرون شتافته بشرف دست بوس استسعاد یافتند فتح میسر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد
صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه [illegible] امیر صالح از بخارا رسیده عرضه داشتی
رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقی از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم
شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه این صوب شده باقی رای عالی حاکم است شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان
مراجعت ببخارا منعطف گردانید و امیر باقی که نزدیک آن نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی در شهر
مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال [illegible] آن ولایات را عرصه نهب و تاراج کردند
لاجرم اوزبکان باشتعال نائره ظلم و بیداد مشغول گشته دود از نهاد [illegible] برآوردند و فغان [illegible] اوج آسمان رسانیده
اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی خان بتخریب شهر بخارا فرمان داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر
خود محمود سلطان نهاد و آنگاه کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده با زمره از سلاطین و امرا و شجاعت آثار و فرقه
از سپاه اوزبک و مغولان مشهور بظاهر آن بلده فاخره خرامیده و شهر را مرکزوار در میان گرفت قبه خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه بایوان کیوان رسانیده و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ میسر نیست بنا بر آن همت را بر مکر و تزویر و حیله [illegible]
نهاد و در خلال آن احوال [illegible] آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری [illegible] بطریق
نهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاده در باب محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را در
عقد ازدواج درآورد من [illegible] دروازه سمرقند را [illegible] کشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت حضرت
ارسال نمایم مقرر آنکه [illegible] خان [illegible] سایر ولایات [illegible] سمرقند را به سلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان
از شنیدن این سخن دانست که [illegible] فتح [illegible] در آغوش او خواهد آرامید و وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر
خواهد گردید مکاتبت شوق [illegible] آمیز نزد [illegible] آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید [illegible]
او را [illegible] میرزا سلطان علی را [illegible] شیبانی خان [illegible] حال آنکه در آن زمان میرزا سلطان علی را [illegible] برده بود که
حامی [illegible] ولایت [illegible] خواجه قطب الدین یحیی خاطر بدان قرار داده که حضرت پادشاهی بسمرقند درآورده بر مسند [illegible] نشانند

و در ظلال معدلت آن حضرت متوطنان آن مملکت از تاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از فسانه و افسون که
از والده شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم فرموده کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از خدام
خواجه هدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با [illegible] آمیز و استمالت
عنایت اکبر بشهر فرستاد تا بهر نوع تواند خواجه قطب الدین یحیی را بتابعیش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بانواع
رعایت امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب کمنت عالیجاه هدایت ایاب ملاقات
فرموده و مرحمه سعی بود که آن حضرت که نسب شیبانی خان مبین نماید بجای برسید آنگاه در خلوتی خود بحضرت سلطان علی
رسانید و عرض کرد که حضرت خان میفرماید که در این ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام است کیفیت استیلاء
خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و علم آن استشاره نمود و در سمات شهریاری بوضوح انجامید و همت عالی نهمت متوجه فراغ
بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده و آستانه مرافقت بیادگاه عالم پناه
آئی و در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بهمه نوع فراغت فرمائی و آن شاهزاده بسا و بهای …
دوامی مغرور و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام کمال را تقدیم اخلاص از سمرقند بیرون شتافته …
متابعت خان شیبانی بر روش انداز و بتعجیل از آن بمبانی جهانبانی اقدام نموده سر طاعت را نوازد و آنگاه جناب سیادت
پناه از بارگاه هدایت دستگاه رخصت یافته بحضرت شیبانی خان باز گشت و آنچه گفته بود و شنیده معروض داشت و سلطان
علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت شعار و شبی … در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای
نماز اشتغال داشتند با طایفه مخصوصی از ملازمان چهار راسه از کش … بجانب شیبانی خان که بر این مستعد
بود انعطاف داد بیت ره راحت اجل آید سوی صیاد رود … چون بدرگاه سپهر اشتباه در آمد ملاحظه تو در جگر خالی از نور ده
خان شیبانی او را دریافت و اظهار عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشیده و حکم شد که آن جناب در جوار
محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تبع بوده از جاده موافقت تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی
چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را …
داده و استحکام حصن و دروازه تحریص و ترغیب نمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و بهمت قوچین و سلطان حسین ارغون و
عبدالوهاب مغول … دولت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخن خواجه یحیی را به هیچ قبول نشنود ناچار
خواجه جهت تسکین نایره اقتضای زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول سده سلطنت انتما
… بمجلس خان در آمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت تخت به تعظیم آن جناب
و سخنان غبار آمیز بر زبان راند … که خواجه از آن مجلس قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان بتعظیم قیام نموده آن
جناب بغل گشید و معانقه کرده گفت که مضی ما مضی … کدورت شعار با صیقل … از لوح خاطر سترد باید کرد

بانو

شما نیز بعد از این از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه در قبول … از بارگاه بیرون خرامید
آنگاه شیبانی خان جانی دولت را که از قوم نایمان بود بکتابت سمرقند بداروغگی تعیین نمود و فرمود که …
شهر را محفوظ و مضبوط گردانیده هیچ آفریده را … معتبر مگذارند که بآن بلده درآید وفق الواقع که اگر این
حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات خاص و عام سمرقند عرصه نهب و تاراج میشد بعد از آن شیبانی خان از ربع سیدان کوچ کرده
در موضع کان گل نزول کرده و پس از دو سه روز بقریه قراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان …
سلطنت آشیان شاه در دامن عظمت و جلال بر افراشتند و امیر جانی علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان
در ظاهر سمرقند بر بهانه خواجه … بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده بشهر در آورد و چون از کیفیت … خبر یافت
پیشکشها لایق مرتب گردانیده و … بحضرت خانی شتافت و … الاشراف و الاعاظم خواجه ابوالمکارم و
سایر عظما و اکابر سمرقند و بخارا به سده سلطنت انتما خرامیدند و بعنایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمه از ظلم و تعدی اوزبکان با خردمنده در بلده محفوظه سمرقند

چون محمد خان شیبانی در ملک سمرقند بر سریر جهانبانی قرار گرفت و اکثر اکابر و اشراف ما وراء النهر بپایه سریر خانی جمع آمده
مهمات … بر حسب خواست سرانجام پذیرفت بهمگی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد
بنای حیاتش منهدم گرداند … بصوب خراسان … و گشت میرزا سلطان علی با جانعلی …
و بشبی … بعهد بی تعرض بود آن … جهان نیکو خوئی را از صفحه هستی سترد آنگاه فوجی از معتمدان بمحافظت خواجه
قطب الدین یحیی و خواجه … مامور گردانید و در باب … اموال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند
احکام مطاعه نفاذ رسانید مولانا عبدالرحیم ترکستانی که منصب صدارت منسوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور
ملکی و مالی خوبی و کلی مسموع … ممکنات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد او پرداخت
و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه یحیی … نزد که ساخت … را به تحت
تصرف در آورده و … هر یکی از اعیان حضرت را باخذ اموال … محمد خان
… رسید که اولاد اعاظم فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات حکام معاف میداشته اند
آن جماعه را منظور نظر اعتبار ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانیده و خواجه عبداللطیف
را بتفویض امر شریف قضا اختصاص بخشید و بنابر وغدغه که از جناب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه
ابوالمکارم داشت فرمان داد که آن جناب … سفر حجاز عازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه
قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آن جناب بتهیه اسباب سفر اشتغال
… سفر … یکی از سپاهیان … خامه … بقوت … [illegible]

داد که این اسب در شبانروزی سی فرسخ مسافت طی مینماید مولانا عبدالرحیم بعرض آن متعلقان رسانید که
این سخن حضرت خان شنوده است این معنی که شما با بیرون در خوارج متعلقان مقید نمی‌باشد و بسرعت هر چه تمامتر با اینجا
آمده عبور می‌باید نمود زیرا که مقصود آنست که بعضی از اوزبکان باقدام استعجال خدام ذوی الاحترام را تعاقب نمایند و بار دیگر
امری که تدارک پذیر نباشد دست کشایند خواجه جواب داد که اولاد و متعلقان را در میان جمعی خلایق گذاشتن سلامتی
نفس خود اختیار کرده نقش فرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دورست و از فرزانگی بعید آنچه مقتضای قدر
قضاست بظهور خواهد آمد و از قضا بعد از آنکه مغول الانکه خواجه سعادت را روی براه آورده چون بنواحی منزل
خواجه کاروان نزول اجلال نمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر یکی اسحاق خواجه محمد زکریا
و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و تمامی خزانه که همراه داشتند همه بنهب و غارت بردند آفتاب سپهر
ولایت که از افق عنایت بلایزالی طالع شده بلاد ماوراءالنهر بلکه اقطار هر دیار و شهر را منور ساخته بود غروب یافته بود از
جفای ایام روی بمغرب فنا نهاد و درخت گلشن ولایت که بر جویبار فضل و کمال بالیده سایه لطف و کرامت بر مفارق
ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد مثنوی درین دیر فانی که او را کام دید که بود آنکه جام و بیداد از و کام دید
کسی رخت از این خانه بیرون نبرد زدود دیر کس جام باقی نخورد فقدان آن شهریار آثار کرد عالمی گشت زیر و زبر ولی از شامت
تکلفات ایشان تخم بیداد نامحمود در دیار لشکر خلیفه قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراءالنهر خصوصاً در بلاد محفوظه سمرقند آغاز
ظلم و تعدی نموده دست تاخت اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند و از مردم آنچه که حصول یک دینار و یکمن غله مقصود بود او را بهانه
گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بکار آوردند اکثر ترک و تاجیک این آیت که فاصعقهم الله تعالی و صف الحال گردید
و بشر خالصان خداوند قاطع امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید مثنوی فرشته از خواب علایق
گشت سیاه و دست قضا در نوشت مملکه شد از جور غارتگران پریشان تر از جعد سیمبران رسیل بلا شد
جهان ستمخیز نه روی اقامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه و بیرون راه فرار کسی از خانه کر پا می‌نهادی بیرون
نهادی سر به جای قدم سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدرنشینان مجامع عبادت مصراع روی نیاز بر زمین و دست
بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان نکبت طوایف ایشان از قلعات ظلم و عدوان طلب نموده طلوع آفتاب امن و امان را
از مشرق عنایت شاهنشاه پادشاهان مسالت نمودند و هم در آن اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده رایت لوای
کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق عنایت سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل
یافته زنانه از سرا از سقاره و کبار حنه گاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و وقوع اتمام به
تفصیل این اجمال خواهد آمد انشاءالله تعالی ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور موحش
چون اخبار مذکور برنج فرسود جادو دل پادشاه مومید منصور شیوع یافت بادره اضطراب و اندیشه کانون درون بعضی از امرا

کوکبه

نکات پیشه را نوه نافت محمد زمان خان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شده ملازمت امیر
خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه دوران قدر در این خبر افتاده بخاطر اقبال اثر چنان رسید که از اوزبک قرقین الالی تزولجه
خان کرخان آنحضرت بود رود و از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده بر بعضی از حدود مملکت خسروشاه عبور نموده
اما از بیش تا طرف فرکیش تا سر بند برفت و از بالای کمرو دره طی مسافت نموده راه بنواحی کیش گرفت و چون بنواحی ترمذ که
مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسید و یک تقوز اسب یک تقوز قماش پیشکش
آورده گذرانید و از آنجا که آن سرور را اسب ادراک در حرکت آمد در روز وصول یک ماه کمر و شیر علی چهره زار نموده فرود آمد
ولی انسته زکر شد دیگر فتح یک نیر بطرف حصار گرفت و موکب پادشاهی ده کمر دو در آمده جای توکل بر بالا قطع
مسافت میکردند و در راههای تنگ و کوههای بلند که اسب و شتر نمیتوانستند بارمی ماندند و از صبح تا شام قطع
تمام بر پهنوای آمده نوردیده روز چهارم بسرناق رسیدند و کوتل را دیدند و ارتفاعش قله البرز را به و فلک اش از حد سپهر سرشان
بزیر راه او نهایت تنگ و در سنگ و وادی پر و هم از اندیشه صعود بر آن کوتل و آن کوه گردون شکوه را نموده بنوده سلوک
شده بنواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت
آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سعادت اشتهار داشت بسبب بخت برگشته ... پیشکش نفرستاد
و پادشاه جهانیان فارغ بر راست گذاشته بصوب قلعه کشتوه توجه نمود و از آنکه کنار آب که یک رفت
نزول اجلال فرمود و از معبر بادی از آب گذشته بالاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن این حال امیر
علی از لشکر او و ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بورباچی سیدند و بخوارش پیکران خوشدل و شاد کردید و قلعه
و علم طور شیم آترا بیلاق قلعه سعید کرشتافت و از آنجا عنان عزیمت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند انعطاف
ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دیده و از تعبیر آن بدیدن صورت فتح در آینه امید متعین گردید اگرچه اشارات غیبی
و بشارات لاریبی که بوسیله آن آگاه بدیده بصیرت بوده‌اند و اصحاب تیقظ و انتباه بگوش هوش شنیده‌اند یکی از وادی جمالی
است که یکجزو از چهل و شش جزو نبوت است چنانچه نبی هاشمی عربی قرشی که هر زبان کرم عیسی و الایام قلبی علیه اشرف الصلوة
ولطایف التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحه جزء من ستة و اربعین جزءاً من النبوه از کنه جامع مشهورست بکه در اول بعثت
تا شش ماه وحی بطریق رویای صالحه بوده چنانکه هر خوابی که حضرت رسالتماب در آن اوقات میدید چون تباشیر تعبیر آن مانند
صبح صادق از مطلع امید میدمید و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داور بی همال
حکایت آن ناطق است مشهورست حقیقت خوابی که بیت و از عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن اخبار میفرماید
و بر انس و از مفسران فضیلت شعار گرد مثنوی جوشش آن گر شنیده صورت آراسته بسحر چشم آن چشم بسته دل بیدار
و چشمش در شکر خواب بدیده کس چنین بیدار در خواب نمو شدند برنتابیده دیده ولی بشنیده در آینه دیده

واز این قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف حجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی دیده و به آن بشارت مستظهر
گشته همگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام پادشاه گردون غلام در نواحی ییلاق و قلعه
سغدک اقامت داشتند و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه خاطر [illegible] نگاشته شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت
ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله متوجه بارگاه سپهر اشتباه آمده و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال
بجای آورده خواجه نشستند و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب انداخته شده و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری
پیدا کرده مولانا بابا تغیر مزاج جناب هدایت مرواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته بهمین اشارت ایما نمود حضرت اعلی
جواب نمود که مرا در وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سوال و جواب برای
حقایق نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه مراسم تشییع
بجای آورده خواجه در دالان [illegible] یکی از دو بازوی پادشاه گرفتند و همچنان برداشتند که یک پای آنحضرت برداشته شد
آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت بردی و چون پادشاه اسلام پناه از حالت رؤیا
بحالت انتباه آمده دانست که عنقریب به نسیم نسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه امید در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع
الحال در ظلال عاطفت لایزال دولت بخت بیدار بر بستر اقبال بموافقت خواهد خفت و صبح فتح و فیروزی از مطلع امید
خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید مثنوی بالطاف الهی صبح امید ز مطلع
اقبال جاوید برآید مهر از برج عنایت پنهان گردد شب غم بنهایت از غرایب اتفاقات آنکه هم در آن اوقات روزی
پادشاه فرخنده صفات با جمعی از مخلصان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود یکی از [illegible] در آن مجلس آن
حضرت فرمود که آیا چند روز دیگر فتح سمرقند میسر میشود و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صورت
میگیرد و حسابگر او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضای چهارده روز اتفاق افتاد والله الهادی الی سبیل الرشاد

ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند بمحض عنایت بی‌غایت سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی

مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست و عنان اختیار امور ابنای
بنی آدم در قبضه مشیت او و چون در بارگاه کبریا و جبروت او یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور تؤتی الملک من تشاء
از آنجا شرف صدور یابد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها را پیشکار ذات جنود
گیرد فرق فرقد سای کشورگشایان را بافسر زرین انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت
بهجت آتیه الله الملک مزین سازد و هر آینه سمند زبان ایوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات [illegible] نماید و کار
پروردگان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی روزگار ایشان برگشاید لاجرم اوراد صعود بمدارج
مقاصد علیه علی احسن حال میسر گردد و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ابین الحال متصور شود و ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم بیت بر در این ملک پادشاهی [illegible] چو از فضل الهی مراد آتش شود
در و هر حاصل بر او آسان شود هر کار مشکل اگر خیل عدو باشد چو انجم نباشد هیچ [illegible] که برآید مهر
انور بود اختر بریش از ذره کمتر [illegible] رایت خورشید عالم افروز شود [illegible] قبه افلاک فیروزه و از اشباه این شیبه
و نظایر این نسبه حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصال است که در آن زمان که شیبانی خان با صد و شصت هزار
پیاده و سوار گرد نواحی قلعه سمرقند که آن دارالسلطنه شادروان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود جانی خان [illegible]
با قرب ششصد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار عاشق کشش خویش میپنداشتند در درون شهر اقامت
داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از تابعان در [illegible] بودند که نزدیک بشهر است [illegible]
بودند از کثرت استیلای اعدا اندیشناک شده کلام معجز نظام و من یتوکل علی الله فهو حسبه را مطمح نظر عالی گردانیده
با دویست و چهل نفر از مردان کارزار فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی از بلده محفوظه در آمده غلغله
دار و گیر در عالم انداخت [illegible] این خبر دروغ حال جهانیان [illegible] میکردانند که در آن فرصت
که پادشاه بزرگ بسمت نواحی قلعه سغدک [illegible] مضرب خیام عساکر نصرت اثر گردانیده بود خاطر اقبال مآثر
قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سیاه [illegible] جعل اللیل لباسا در اجسام [illegible] پوشانیده باشد
و پرده قیرگون [illegible] اشیا معزول گردانیده پنهان و پوشیده بخندق سمرقند در آید و [illegible] مصراع
بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بنور وجود [illegible] و بدین خیال روزی [illegible]
فتح و نصرت در رکاب [illegible] نصرت همنشین از ییلاق متوجه آن دیار گشت و نیمشب [illegible] فروغ [illegible] علم
فیروزی نشان رونق بوستان خیابان گشته چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند [illegible]
[illegible] بر کنگره تسخیر آن حصار افکنده متوجه است و تهیه اسباب کارزار نموده اند لاجرم [illegible] بطرف
بار ییلاق انعطاف داد مصراع [illegible] بار دیگر بر آید و چون دو سه روز برین گذشت بار دیگر پادشاه عالی گهر
عازم آن مهم خطیر گشت و از بار ییلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان عالی شان و اذا عزمت
فتوکل علی الله توکل بر عنایت ملک ملک بخش نموده [illegible] مبارک در رکاب [illegible] آورده [illegible] سمرقند
توجه فرمود و در این شب قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم که بسان فتح و ظفر از [illegible] حادث شده
[illegible] پادشاه بود و در موکب نصرت پیکر تشریف داشت و همعنان پادشاه عالیشان طی مسافت کرده نقش
کام [illegible] بر صحیفه روزگار می نگاشت و رایت شرف [illegible] انقضای [illegible] از شب [illegible] رسیده پادشاه
صاحب [illegible] قرب هشتاد نفر از جوانان [illegible] فرستاد و فرمان داد که در [illegible] عاشقان [illegible]
عاشق [illegible] اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازه فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی

سایر کردستان موکب فیروزی نشان بگشایند و بعضی نفیس را زهره از دلیران شجاعت آثار آهسته تر جیوب
دروازه مذکور روان شد و آن جوانان شیردل از همان موضع که پادشاه عادل نزول نموده بود صعود نموده خود را در شهر
افکنده و شمشیرها کشیده بر دروازه آمده دیدند که قفلی که داخل سوراخ آن گستان بود و موجب تسلی شیبانیه
محافظت آن دروازه می‌نمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت او را بشهرستان عدم فرستادند و دروازه
بگشادند و اراقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ظفر همعنان بحضرت اعلی ارواح
والیا رسیده مانند حیاتی جاوید که ببدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را پایه قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
حال بترنم این بیت گویا گشت بگشاد کره السلطان فی البلد کالروح فی الجسد و از مردم دیده گفت هر کس در آن وقت
بیدار بود و چشم بر شاه و آفتاب طلعت آنحضرت نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و لوازم
حمد حق سبحانه و تعالی بجا آورده خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالمپناه در خانقاه معالی پناه نزول اجلال فرمود
بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت مدهوش وار از خانه‌ها
بیرون دویده بعبارت تهنیت شتافتند حقیقت کلمه و از عطیه ان بعد الالطاف خفیه نزد همگنان ظاهر گشت و زبان اخوان
بشکر میمنت سبحان گردان شد و صوت تهنیت و مبارکباد از ایوان سبع شداد درگذشت **بیت** در شب غم کوکب مسعود
ناگه رو نمود خلق را در شام نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمیع پریشان را بجمعیت بنهاد بار رستند اهل ملت از
عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت بر داشته شد چون اعلام شاهی چون به ثریا رسید اوزبکان بیکان بیکان در
تکاپوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ و پرخاش ایتام و اوباش آن قوم را گرفتار
ساخته قتل نموده بزخم چوب و سنگ هلاک ساختند جانوقا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت و مولانا عبد الرحیم
ترکستانی و بعضی دیگر از معتبران اوزبکان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل فرار نمودند و آن شب تا وقتی که موذنان
در خم طاق مقرنس گردون نغمه آواز شیرین غوغا در گنبد خضرا رسید هر کس از مردم سمرقند آنچه می‌توانست
در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرصه نهب و تاراج ساختند پادشاه عالمپناه در پشت طاق خانقاه منزل گزیده
ارباب و کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس از اخور حال پیشکش نمود و چون خسرو ثوابت و سیار
بر بستر چرخ فلک دوار سوار گشت خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالمگیر رسید که طایفه از لشکر اوزبک میان مرو و دروازه آهنین استحکام داده بجدال ایستاده‌اند
حالی که در آن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده از شش کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص اموال غایب
بهر طرف رفته بودند مع ذلک آن خسرو والا تهور بپای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت و رسیدن
موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرود آمدن سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن میان شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته

بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک دروازه آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت
زیاده از شش کس نبود خصم شناس مصلحت نموده شیبانی خان ساقی ایستاده دید که همی لشکر بسیار
نمی‌تواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین بوستان سرای ارک رفته سعادت
آن منزل را از فر قدوم رشک جنان ساخت و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند از جهت
اقامت مراسم تهنیت آمده بودند پادشاه را دوان بجا آوردند دعا گو و ثنا خوان پایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و نوازش
بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال گویا گردیدند که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدولت کهان و مهان
زعدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان باشد از فرمان تو
ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد رحمه ... خان دانش ... که تسخیر سمرقند
بر همنوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت نوعی مشابهت بحکایت نقش صاحب قران امیر تیمور گورکان با دولت
و چهل و سه کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده را بکمال خوشی حاجی ... شمه از آن قضیه در ضمن وقایع آن حضرت مسطور گشته
و کیفیت غرابت آن از زبان خامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف منظر انصاف این دو حکایت را
مطالعه نماید مقتضی داند که این حکایت مشهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحب قران
کشور گیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که صاحب قران گیتی ستان متوجه قرشی گشت ...
در آن حوالی نبود از امرا امیر حسین ... امیر سلطان موسی ملک ... در بیرون بودند و برادر امیر موسی محمد بیک که در ... بود
در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را
ملک موروثی خود می‌پنداشت و سودا به تعلیم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون بصحیفه خاطر می‌نگاشت با جمعی کثیر
از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه باوج چرخ برین افراشته بود و جانوقا میرزا که از طرف خود احتیاط
و محافظت شهر و قلعه وثوقی تمام داشت و در صدد مراعات و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوجوانان محمد خان شیبانی ربوده بود
و قرب ششصد اوزبک دلیر ... در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ماوراء النهر است شهرت از غایت
بزرگی و وفور متانت و استواری مشهور بکمال رفعت و استحکام برج و باره و بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه بنیروی شوکت
را صورت تسخیر آن بسهل غلبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام انام بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی
مختصر که سور شهر آن دارد ... بوده و در مسافت و محکمی هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده بس تفاوت راه از کجاست
تا بکجا القصه چون خبر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادوار و سغد و توابعات
و سایر قلاع و بقاع آن ولایات شعار دولتخواهی آنحضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده
خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آن حال محمد تیمور خان ...

درآمده آن حصار و قلعهٔ خزار را محکم کرده پادشاه عدالت پناه از استماع این سپاه بخارا و خاک در سرور گشت و در تمهید سپاه
رأفت و احسان و تأکید اساس لطف و دلنشان مبالغه نموده و در ترتیب عمال اسلام و در رعایت شعرا و شیرین کلام لوازم سعی
و اهتمام مبذول نمود و جناب زبدة الفضلای مولانا بنایی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن‌دانی گوی کال نظم و نثر
گوی تفوق از شعرای زمان میربود و در زمان استیلای شیبان خان بر خطهٔ سمرقند در خدمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نوازرا
آن فتح میسر شد قدم از سر ساخته به درگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین بعداوت طریق جزم نموده آن جناب را شهر
سبز فرستاد و بعد از چندگاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنایی در آن ایام تحفه انجام جهت پادشاه جهان ارقام علی التسبیه این رباعی را انشا کرد
ای غلهٔ مرا کان توانم نوشید نی مهمل غله توانم پوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکور جواهر این کلمات
بلاغت آیات در سلک بیان کشید که ای شاعر بی‌گو مهمل را ای بر بلغو سید در این وظیفه یابی بوبر و لغو سید را اول غله
و مهمل که دیبا باید بیک بیلدم مهمل غله بوبری و غله دین اوی تولغو سید و در آن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراقی تخلص مینمود جهت
جنت آیت پادشاهی رسیده رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهر بار پادشاه در نثار این رباعی گفت که
بو جوره که قیلدی او رسوره لغو سید ور سلطان کرم بو غله ای تو لغو سید در التحفه فرزانه بستان پادشاهی بستان در سمرقند
فردوس مانند بر مسند سرافرازی تکیه داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر
لوح خاطر عاطر می‌نگاشت و شیبانی خان در بخارا بقلعهٔ دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان بود لشکر کشیده و آنجا
را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانید و الحکم لله الحمید المجید و منه الاعانه والتأیید ذکر محاربهٔ پادشاه
دوست نواز در نواحی خواجه کاروزان و بیان نقض آنحضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر حضرت خداوند
پادشاه صف‌شکن و دشمن پناه تمکین بعد از فتح سمرقند پیوسته تعلیم اندیشه نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه
ضمیر نورانی می‌نگاشت و چون شنید که بنابر تقدیر الٰهی خبر حضرت فردوسی شیبانی خان بر قلعهٔ دبوسی استیلا یافته و
تمامی متوطنان آنجا را بقتل رسانیده آن پادشاه صفت تقسیم بر فته اما چون پادشاه ایران و توران تاب اغلاق آتش انتقام از
سپاهیان زیاده از دو دست و چهل هزار بود و در موکب خانی تخمیناً شش هزار پیاده و سوار بودند هر یکی از ایشان را میدان جنگ
و معرکه نام و ننگ تالث رستم و اسفندیار می‌نمود روزی چند امضای عزم رزم در حیز تأخیر افتاد و در آن اثنا سلطان محمود خان
ایوب بیک که خشم محمود با قرب بانصد مرد دلاور بکومک پادشاه والا گهر فرستاد و ایضاً از زرد جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد
تنبل جلیل دو دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالی نژاد در ماه شوال سنهٔ ست و تسعمایه بخیال قتال کوه هیبت بنیاد
براق سالکان مسالک جهانداری گرده از سمرقند عبور نمود و فتح نواز با جمعی اعلام سعادت آثار آنحضرت و نظارت یافته
پنج شش روز در آنجا توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب جنگ فارغ گشتند موکب آنحضرت عنان کوچ بر کوچ

بطرف

بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته موضعی را که شایستهٔ مقاتله و مقابله بود معسکر ساخت و از آن جانب شیبانی
خان باستقبال این سپاه سعود و جهال آمده در نواحی خواجه کاروزان که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه یک فرسخ مسافت بود
رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بحکم سلطانی بر داخته اما جمعی از دلیران
سمت پهلوانی در میدان مردان بجولان درآورده گرد نبرد را به اوج سپهر نیزه گردان رسانیدند و باستعمال آلت قتال بروز
کمال جرأت و جلادت خاطر برافروختند و در این اوقات شبی شیبانی خان بر سم شبخون بکنار اردوی پادشاه ربع مسکون
آمد اما چون گرد معسکر نصرت اثر بخندقهای در نورد و چپر استحکام تمام داشت کاری نتوانست کرد و کلهٔ البود احد ازیان
راند روی بمعسکر خود آورد اکابر حضار خطیر پادشاه کشور گیر متوجه آن شدند که بر روی مقابله خصم توجه نمایند و کمند را
ابلق زمین را از خون دشمن گلگون ساخته طرق کین ستانی بجان شیبانی خان بپیمایند و امیر خبیر علی شیر آن حضرت را از عیب و
توبیخ نمود و بیلغوف دشمنان را چون نیامده نهیب این مملکت نمی‌نماید و آن عالی رتبع الکمال که رحم کشتن و تخویر جهانداران و بوالفضل و جود
ایشان پایه‌گر گشت اما چون در این اثنا خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو هزار سوار آراسته بشهر کش آمده متوجه پادشاه روی
عالی اند بود و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمودهٔ سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور در دو سه روز بلوا کردون
مراتب ملحق میگردد و سایر امرا سرعت نمودن در محاربه مصلحت نمی‌دانستند و میگفتند که ازین روز وصول آن دو لشکر با جراف وقت لشکر
نمی‌باید نمود و حضرت پادشاهی بنابر اقتضای آگهی رای امیر خبیر علی عیوب اقرب تصور نموده صبحی که چشمهٔ خورشید
لوای ضیای در فضای سپهر خضرا برافراخت و مواکب انجم زر را اندود و پوشانیدند فوج جنود ظلمت و درود آتش بهاریت
ساخت پادشاه سکندر جاه صف‌شکن مظفر بتوزیع سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانیده مقرر شد که امیر خبیر علی و بندهٔ
علی خواجه علی برادر خرو شیر شاه و قوچین سید قاسم الکک آقا و فوج حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بعادران
برخشم کین در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم ساره و ابراهیم جانی و ابوالقاسم کوه بر و حتی دیگر از اهل نبرد
در برانغار بکار اعدا و سطح نظر بت سازند ابراهیم ترخان و سلطان حسین عرق و ترابر لاس برانغار خواجه حسین با
جمعی دیگر از دلیران جگرسوز تیس در جوانغار روی معرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با دغدغه و اجلای دلاوران در ساقه علم لبند
پادشاهی در قول کارزار توقف نمود و محمود سلطان در برانغار برادشته ضبط جوانغار را بجنبره سلطان و مهدی سلطان
تفویض نمودند و دو پادشاه جنگجوی پرخاش‌خوی بتمام ثبات و تمکین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته
بهادران هراول بزرگ بکار جاه و تکلیف برافروزند در خشم خوانان شیر گشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر آن
رخنهٔ در جان خوردنان انداخته خرمن هیجای ایشان را بباد فنا بر دادند مثنوی تمام کانها و بار این سپه رسانید طوطه از آن جلوه
انبر حسام دلیران خونبار گشت زخون رود جیحون پدیدار گشت و در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بکوشش عقب
موکب عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان بگران کیابت بمقاتله تاخته جوانان هراول که برغنیمت علت مشهور

[illegible]

و نام‌شان و اقران ممتاز بوده بطرف دست راست ماندند چنانچه پیش ازین آن جماعه جنگهای کسی نشود با وجود این حال
بر حمله اوزبکان اقدام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانیدند **شعر** هر که را باشد یقین که حمله اوست پای سبقتش
بر کمان بشد و آن دشمنان خیره‌سر از ضرب تیغ و خنجر غازیان صواب روی گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف مجال
ندانستند مراسم مقیاس اساس ثابت بعضی از بزرگان شیبانی خان را متزلزل گردانیده و با وی گفتند که برانغار
لشکر ما زیر و زبر گشت و جگر گوشه هم از اشتعال نیران قتال گذشت لایق آنکه بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمایم و ادا
مقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین کار بندیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنوده و جنود خود را
استمالت داده بتهییج غبار معرکه بکار امر فرموده و بار دیگر اوزبکان پر شور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار
را از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان گریزان بطرف ایشان گردانیده و داد استعمال
تیغ و خنجر را آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت مآب کسی نمانده بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده بشهر
گرفتند آثار استیلا ظاهر شد و از امرای عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم ساروو و ابراهیم جانی بعد از اظهار مساعی کمال
جلادت و پهلوانی متوجه عالم آخرت جناب جلال سبحانی بکمال جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جهان سوز ابوالقاسم
کوهبر و حیدر قاسم پسر کلان قاسم بیک قوچین و خدابردی توقچی و خلیل ایرادی و سلطان احمد تنبل بمقتضای خوشنودی حق عز و جل
مرتبه شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر
نصرت اثر اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت در آن معرکه مردانه توقف نموده مرتبع آن
قوم ناپاک را هر اختند و از خون پیکر ایشان سطح خاک را رنگین ساخت و چون زیاده از ده و دوازده نفر در موکب عالی
کس نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام اجلام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب هلاک عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف
گردانیده و با جمعی بتجسم اسب در آب رانده و بشورش بسیار از آن جانب بیرون رفت و بجسم [illegible] بطرف شمال جسر توجه نمود
و در حدود آنکه تحتیه بار دیگر از آب مذکور عبور کرده میان دو نماز امر فرمود تا شیخ زاده بشهر در آمده و در ارک نزول اجلال
فرمود و امرا و لشکریان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس بر خاطر بطرز توجه نموده از آن جمله قنبر علی
سلاخ راه قندوز پیش گرفته و کریم داد و خدای داد ترکمان که طایفه ترکمان و مردان را بابای ساغرچی بطرف ارشه شتافتند و در
روز دوم آن حادثه عسکر خواجه ابوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم متعین که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند
در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بر تحصن قرار داده جهت هر دروازه سرداران
تقرر بر اساس بعضی دیگر از خواص سپهر اساس تعلق گرفت و دروازه کازرگاه بعهده شیرم طغای و قتلق خواجه کوکلتاش
صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آئین و امیر قاسم قوچین در مدرسه اولغ بیک در کار شهربند کوشیده باشند
و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهرست ساکن گردند تا نسبت بشهر ایشان بجمیع دروب و بروج شهر علی السویه باشد و در

بید و احتیاج شود بروزی توانند رسید و بر بام آن بقعه پادشاه قرار گرفته قبه خیمه گاه را بر اوج فلک بهره‌ها بر افراشت
و لوازم اهتمام در مرمات آن حصار اختیار کرده و در روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلده محفوظه آمده دو روز زود آمد و اتمام
و او باش بغوغای جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه می‌شتافتند و بعد از ادای اعمال
پادشاهی نگاه نموده از دروازه بیرون می‌رفتند و بپا و جرأت و جسارت در آن جنگ و دار و گیر می‌کردند و بعد
و اوزبکان جنگی را گریز کرده نزدیک شهر می‌آمدند تا آنکه شهریان دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی می‌شتافتند
و بسر چنگ تیر و مقاومت می‌کردند آنچه می‌افکندند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین حلقه پیش آورده و
جمعی از سپاه را در کمینگاه باز داشت و پیادگان که به دستور ایام سابق پیش رفته بودند وقتی اوزبکان
شناختند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آورده و پس از آن جنگ عظیم در پیوسته نوائی که کلماتش وقلی نظر
و فرید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو و صاحب تهوری که جانب پیادگان عنان گریزان طرف اوزبکان انعطاف دادند و قلی نظر
در حین التقای شمشیر رسانیدند اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانیدند و بضرب تیغ فولاد تا دروازه آهنین
دوانیدند و بطرف سکه خواجه خضر تاختند و در آن مقام فوج فوج جنگهای نیک کرده پادشاه عالم پناه اوزبکان را که جلادت
پناه بر بالای آن دروازه باد افتخار خدنگ مرگ آهنگ بر دوختند لاجرم اعداء از آنجا بازگشتند بعد از آن شیبانی خان
با سپاه و اولاد و بوشی بعد خروش لعبان در دروازه آهنین در دروازه شیخ زاده شتافته و به دستور معهود دست قوی
بردند و ارشمعت دست پادشاهی ترس مرگ ... پیاده گریزان بر اسبی برنگی که از اوزبکان سوار بود [illegible]
در آمده حمله کرده بود و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان از نواحی برج شترگردن خود را به
پای فصیل رسانیدند و جمعی دیگر که گمان بردند که اکثر موکب عالی در دروازه آهنین و شیخ زاده جمع آمده و در باره
دروازه کازرستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال جدال توانند
کرد بجانب آن دروازه راندند و شصت تیغ زد را که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ
بیک محمد علی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران رستم پرسر خاقانی اولادی گشته جای را نموده متوجه
آن جماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان پایه بر آمده زده بر زده بودند آن پهلوان فیروز جنگ خود را با ایشان
رسانیده و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیدند فوج ارشاد رفقا سر دست بخنجر پر دو نقش
وجود جمعی از صحیفه هستی سترده و قتلق خواجه کوکلتاش وقلی نظر در آن روز بضرب تیغ جوان گرد
مردم جوی را از تعرض اعدای قلعت نموده و در روز دیگر امیر قاسم قوچین جمعی از سواران جلادت آثار از شهر بیرون
رفته با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان نبرد دست بکرد زد و ایشان را تا خواجه کفشیر رانده
و چند مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته روس مبارک ایشان را بنظر انور پادشاه همایون فال اثر رسانیدند

قتباس تب جهانها میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه
عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی می‌نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده
اقامت لوازم محاصره از حد تقصیر راضی نمیکردید و در اثنا بلای قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون
مردم سمرقند را فروزانیده چند کار بغیر قوت جان رسید که هر صبح آفتاب از تنور افلاک بر می‌آمد چشم شهریان بر گرده نان می‌افتاد و
در مطبخ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود و کرده سنبله و حصول آن هم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند
کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه و حمار تجمل حاصل کرده
کار از ملاحظه و حرمت در گذشت و غره از امرا و کلانتران از زبردستان حلیق الامعا بسیم میرسانیدند و بعضی حوالها
خشک را از آنده کرده و تراشه چوب را ساختی در آب گذاشته غذای اسپان میکردانیدند و در اوقات که امرا چندین
نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد احکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک
طلبیده و ولات و ولایات مذکوره و در ارسال مدد اهمال و امهال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قریب
دو هزار کس یک دو ده خود را از برج و باره انداخته خود را با رزوی شیبانی خان رسانیدند و او هم مردم شهر را از اول پشته
در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب ناچار در برابر آمده و او کوهپایه قبته سرا کار زمیع کردانید ذکر باز
گذاشتن حضرت پادشاهی سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را با ابوالفتح محمد خان شیبانی چون حضرت پادشاه اسلام
پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود و معلوم او نمود که بواسطه شدت قحط و غلا و عدم وجدان مایحتاج و غلاء
سمرقندیان تقبیض بسیار دارند و بجنب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفه ضمیر نگارند مصلحت چنان نمود که چند
گاه دیگر با روزگار ستیزه کار سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکنت بر افرازد و در اواسط ربیع
ستطاییه در شبی که از غایت ظلمت او از فلق صبح راغنده می‌نمود و بکرد دیده روشنان فلک چشم هیچ پاسبانی باز نبود
پادشاه عاقبت محمود بمعیت خواجه ابوالمکارم و بعضی دیگر از خادم و قریب صد نوکر سعادت مند از دروازه سمرقند
بیرون رفته روی توجه به تاشکنت آورد و در آن اثنا از اوجها کرمیرزا که بسعادت ازلی اختیار مرافقت سلطان آنجا قبیل مراقبت
پادشاه گردون محل داشته بود از جانب تاشکنت رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و از قدم اش
برکات عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحه ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بوجنات احوالش تافت و چون پادشاه
مستحق آن امتنان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک تاشکنت رسید به وضوح انجامید که بواسطه و غرض بسیار
و عصیان سلطان احمد تنبل خول در آن بلده منصور نیست بنابر آن عنان یکران بجانب تاشکنت گردانید سلطان محمود خان الجه
خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و مهربانی
اهتمام نمودند و شیبانی خان اکرت عداوت فتح سمرقند میسر شده در اکثر بلاد ماوراءالنهر رایات استقلال و استیلا برافراشت

دیبال

و اقبال استیصال تمثال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر
نگاشت و علی التعاقب والتوالی سپاه و ایالت اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود مامور گردانید و بیاد بیداد نیران
قتل و غارت آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید ذکر آمدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعضی از خوانین سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بتسخیر
تسخیر امیر محمد مقیم ارغون چون مقتضای آیه کریمه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات
و دوام خاصه ذات بیچون و فنا در کل مکونات است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود مخلوقات و نفوس جمیع متوطنان
ربع مسکون در شهور سبع و تسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو
و کل پیوست میرزا عبدالرزاق حاکم آن دیار گشته بجای او بر مسند فرمانروایی نشست و به سبب صغر سن شاهزاده
در میان امرا و ارکان دولت اتفاق نیفتاده شیرم ترک سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود گرفت و امیر
یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته رفت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ترک در دیوانخانه سلطان
نشسته تشریف شده با سیصد مرد کلاه خرد کابل بر آمده بر سر او تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده تار عمال
نیاد و حیاتش بر انداختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافت این خبر در کرمسیر سمع والد خسرو قرا امیر
ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده و در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر مرتب ساخته و در بهم کشیده بتسخیر کابل ایشان را
عزیمت گردانیده و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبدالرزاق قرار بر فرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن
مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون کرد
در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسیده و موجب فرح و ابتهاج همکنان گردید ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا
بعزم ابوالفتح خاقان بیچاره و باز گشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر خسرو شاه چون صیت کینه ستانی محمد خان شیبانی
در اقطار آفاق مشهور گردیده و صولت سپاه اوزبک چهت [illegible] اکار و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان
سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده و او را بر مقاتله خان تحریص نمود و امیر خسرو شاه بر قاعده
ارسال داشته التماس از کمال استعانت نموده پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسیده باشد
با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بار دوی کیهان پوی خواهم پیوست و در این یورش اقبال مدار ملازم
رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابر آن میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار نزد میرزا داور روانه ساخته التماس نمود که بنه
و الا دغدغه بنام امیر ذوالنون و اولاد و اخوان در قلم آورد مضمون آنکه علی سبیل الحال سپاه آمده در رجوع نمایند
بوقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع شر اوزبک و فتح ماوراءالنهر قیام نمایند و امیر ذوالنون لوازم
اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را با بوالطف خسروانه
و عواطف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه بر کتف

شایسته و تبرکات ایشان منظور امیر ذوالنون افتاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن سلطان به بیابان
رسید و سپاه سبزوار و بادغیس در کنار رودبار و اطراف دشت و کوهسار مجتمع گشتند بدیع الزمان میرزا عزم یورش مصمم
جزم کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمایه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بعبور ترمذ
روان شد و امیر عمر بیگ را بدار السلطنه هراة فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید و در برابر
مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود [illegible] کوس [illegible] باوج فلک [illegible] رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که [illegible]
اشتهار داشت فی الحال همه کشتیهای آب آمویه را بقلعهٔ سلطنت آباد برده و مستحکم گردانید و عنایت [illegible]
یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون عبد الله قراقول را از آنجا نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان
فرستادند و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم [illegible] با محمد خان شیبانی خبر دادند و در [illegible] که بروزی [illegible]
اثر نموده علی سبیل التعجیل دفع اعدای ملک و دولت [illegible] و امیر سلطان حسین و عبد الله قراقول با امیر خسرو شاه و برادران
او امیر ولی [illegible] ملاقات کرده [illegible] بدیع الزمان میرزا و مکتوب امیر ذوالنون را بنظر ایشان رسانیدند و ایشان را بتوجه بکنار آب دولت
عالی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت بخت تن از اطاعت [illegible] عذر [illegible] که هرگاه بدیع الزمان
میرزا از هجوم محمد خان شیبانی فارغ گردد [illegible] سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذر [illegible] ایلچی
اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا رسیدند خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده
[illegible] عبور از آب منزجر شد و مقارن آن حال امیر ناصرالدین عمر بیگ از پایهٔ سریر اعلی باز آمده و از تقریر او [illegible]
که خاقان منصور بخلاف [illegible] لشکر [illegible] لاجرم سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون [illegible] سلوک داشته
[illegible] و بعد از وصول [illegible] قبة الاسلام بلخ در چهارباغ ابراهیم سلطان میرزا نزول [illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون
اجازت انصراف ارزانی داشت و [illegible] علم [illegible] اقتضای تمام شوکت بدیع الزمان
را [illegible] محمد شیبانی خان بر فتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور نمود ذکر فتنه که از
خروج بدیع الزمان میرزا [illegible] محمد خان شیبانی از آمویه عبور [illegible] گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات [illegible] منتظم بود نسبت بخواقین ازبک در غایت محبت
اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان
ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد شیبانی از وی روگردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده‌ام و مادام الحیوة
لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا آن سید را [illegible] اعتماد فرموده [illegible] انعام و احسان [illegible]
گردانید و جناب سیادت [illegible] با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط و سلوک داشته در خلوات [illegible]
محمد خان [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible] قرب پیدا کرد و از جمله امرای خواص بدیع الزمان

ابراهیم سلطان جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب تیخان و [illegible] و جنک کیلدی اوزبک بهم اتفاق
نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند که بهنگام فرصت دست برد نمایند و بنای مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا
نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش گشایند در اثنای این حال باقر خان که سابقا بواسطه استیلاء
محمود سلطان بخارا را از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت
میکرد اثر عداوت ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدی نزد محمد خان فرستاده پیغام داد که هرگاه موکب
همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را بکدام آستان آسمان احتشام سپرده در سلک سایر هواداران
انتظام خواهم یافت و خان [illegible] امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب شده بنابر [illegible]
مذکوره با استصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا [illegible] در خانه نشسته
از ملازمت [illegible] سلطنت پناه [illegible] بنابر آن آفتاب تیخان و بعضی دیگر از [illegible] اتفاق [illegible]
با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده [illegible] در میان نهادند امیر محمد باقر بجهت ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول
تلقی نموده گفت مناسب آنست که فردا در مزار خواجه ابونصر پارسا جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف
سلوک نداریم تا این مهم صورت پذیرد و بعد از آن [illegible] هر یک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر [illegible] حقوق
تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامنگیر شده همان شب در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت
خیالات و اندیشه آن جماعت را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآن جماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم
رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نموده [illegible] بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که
صباح یکی از معتمدان خود را بر سر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستند تا حقیقت این سخن برای انور همایون واضح گردد و آن
حضرت التماس او را باجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن سلطان مصحوب میرزا [illegible] بآن مزار رود و آن جماعت
پهلوان حسن در یکی از حجرهای جماعت خانه پنهان شده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر [illegible] برادر [illegible]
و همان [illegible] جماعت بآن مقام رسیده [illegible] در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر
خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن بملازمت بدیع الزمان میرزا شتافته
کیفیت حادثه را معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت [illegible]
باقر خان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آن جماعت سلطان بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیگ
و شیخ علی طغایی و عاشق محمد ارغون و [illegible] محمد باقر ارغون و شاه منصور را [illegible] جانسپاری مامور
گردانید و [illegible] آن زمره [illegible] را [illegible] و مقید گردانیدند هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و [illegible]
جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب تیخان و جنک کیلدی را بسیاست

رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان جهانگیر و ابو محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان
صادر شد امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایه فتنه جناب سیادت مآب است گذاشتن
او مصلحت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بقتل کشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان از مرغاب
عبور نموده بدیع الزمان میرزا از هرات و ابراهیم سلطان عنان عزیمت بطرف جبال گرجستان معطوف گردانید ذکر طلوع رایت
رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت هرات و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش خوشگوار و محنت و رنج

در اوایل محرم سنه تسع و تسعمایه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و غبار استیلای امیر محمد ترخان از معبر کرکی عبور
نموده نواحی هرات را مضرب سرادقات سلطنت ساخت و کوکب عالی مرتبه پیشکش کشیده از منظور نظر التفات
نشده محمد خان نورا این طرف آب کوچانیدند و خبر عبور خان گیتی ستان از جیحون ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان
رسیده بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران بمحاصره مصلحت توقف ندیده و فرزند ارجمند سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان
را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلی و تاج را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین
و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قوام الدین حسن نیز در آن بلده باشند و امیر علیخان ولد امیر عمر بیگ کرمک قیاپک که در آن عرض
پیشتر بآن دیار رفته در محافظت آن بلده طریقه استحکام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطان بدیع الزمان میرزا
از راه دره گز بجانب اندخود و جانب گرجستان رفته از آنجا بنواحی غرجستان شتافت و از جانب عنان عزیمت بجانب جبال جرجان و هرات
محمد خان شیبانی چون تمام اندخود را تحصیل داد روی توجه بجانب بلخ آورد و فوجی از لشکر ظفر اثر او بکوچانیدن قتل و تاراج
نموده گرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیگ با چند نفر از مبارزان و لاوران عزم
رزم از قلعه بیرون خرامیده و میان آن جماعت و اوزبکان محاربه بوقوع انجامید و در اثنای ستیز و آویز تیر بر اسپ امیر علی خان رسید
و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بند گران بر پایش نهادند و بار دوی خان بردند و چون رایات خانی در کمال حشمت
و کامرانی از افق بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیچاق و سایر امرا و ارکان و اعیان که در آن بلده بودند بحفظ برج و باره
و ضبط دروازه عراق تعلق به پهلوان علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان گرفت و دروازه عکاشه بعهده
جلادت و پهلوانی امیر جان بلبل و جان محمد قلیچاق و امیر دولت محمد کتابدار قرار یافت و کام ملازمت صاحب السیف والقلم
خواجه جلال الدین یوسف که دروازه شترخوار را ضبط نموده محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قوام الدین حسن در ارک
متوطن بوده امیر سلطان قلیچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مدد کاری محافظان جمیع دروب و بروج را
همت نهاد ساخت و از جانب محمد خان شیبانی قریب صد هزار کس از سالکان مسالک دلاوری در برابر دروازه
شترخوار فرود آمدند و جانی بیگ برادر خود محمد سلطان را در دروازه عراق تعیین کرد و جمعی دیگر از سلاطین جوجی را در برابر دروازه
عکاشه جای داده تمام بروج بلخ را امرا و توپچیان منقسم ساخته و بعد از آن ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا را

مکتبه ملی

بدیع الزمان میرزا بطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایشان جای نیافت ترتیب اسباب
قلعه گیری اشارت فرمود بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و توره بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخت
ماه توجه بقلعه گیری را مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوای سورن و غریو
و صدای کورکه و کوس و خروش در طاق سپهر نیلگون انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق نهاد آورده آثار تزلزل و تشویش
ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشن شبرنگ پوشیده و بر اسپی کوه پیکر سوار گردیده قریب دو هزار کس
جوشن پوش پیاده پیش او روان گشتند و چپرها و توره‌ها در پیش کشیده بخندق دروازه شترخوار درآمدند و مردم خواجه جلال
الدین یوسف که آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آن جناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاک ریز بالا رفته
نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نموده آنگاه بخت خود سنگی بطرف دشمنان افکنده آن
حجر بر چپری خورده برداشته و از آن بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک و دیده
دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خارج از آن قرار در استه بسیاری از ایشان در آن خندق مجروح و قتیل بر زبر یکدیگر
افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران اجرام قهر عقاب تیر مرگ را بر آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد را
بغرش درآورده ابواب محاربه و مدافعه برگشادند بس ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران سهام
نخستین اول گشت برخون رنگ رعد شد که کوش کردون اگرچه در آن روز اوزبکان نیز نهایت جلادت و مردانگی
بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسهولت از قبیل محالات است
عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام دوزان شام و ضرب سنگ رعد انتقام
فانی سوی جهان جاودانی آوردند و برین قیاس در نوبت دیگر حربه اوزبک در بلخ جنگ سلطانی درانداختند و مانند روز
اول بی کام از پیش برد مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشه دامن گیر شده در آن باشتغال
بنیان قتال معود گردانید و بعد از آن اوزبکان در امر محاصره سعی نموده در تضییق محصوران میکوشیدند در آن اثنا شبی امیر علی خان را
ناقت بند بر پای گرفت و بکنار خندق دروازه شترخوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از
نوکران خواجه میر کابلی او دیده او را بالا بردند و در تخلص او لوازم مدد آگهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت
سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و مصالحه گشاید و
بدین وسیله آن خطه را بحیطه تصرف در آورد بنابر آن سر او پیش حال را که بعد از فوت امیر علی شیر از ملازمت استعفا
نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که رایات خانی پرتو وصول بحدود بلخ انداخت بجانب اضطرار
و اضطرار بسوی کرخ ملازمت اختیار نمود بشهر فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری به سرحد زوال رسیده
و سلطنت از آن خاندان بنوبت دیگر مدد و دمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده و مناسب آنکه بالتفات خانی

وعنایات خاقانی اعتماد نموده به سد ابواب عناد قیام نمایند و بدست متابعت دروازهای شهر بگشایند و چون امیر [illegible]
علی با امیر سلطان سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین [illegible] متکفل
جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سال است که ما اعتصام در ظلال عنایت و رعایت اولاد و امجاد امیر تیمور
گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده‌ایم حالا بجرد آنکه میرزا بدیع الزمان از سکنی [illegible] شده و توانسته که [illegible]
الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن دودمان عظیم الشان
نابوده انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت بما سپرده باشد مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه حسن
قریب چنین معلوم شد که خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال بر بلخ خواهد انداخت و با مداد
تأییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی [illegible] دشمنان را بر حسب دلخواه از دست خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده
که ذخیره ما بانجام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر از [illegible] سنوات کثیره ذخیره داریم و [illegible] که در این
ایام در [illegible] بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی [illegible] بعدم آورده بود القصه امیر درویش علی چون آن سخنان استماع
نمود دانست که بر ساحت آن تکاب [illegible] محمد خان بخواهد گشود و بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض خاقان
رسانید و خاقان در اواسط ایام تابستان عزم مراجعت کرده و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر از
فراغت و رفاهیت روحیات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ [illegible] اما در مدت [illegible] آن مقدار
خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مرقوم قلم [illegible] نتوان کرد بنابر آن تاریخ آن حادثه غاره
تحکم کرد این قطعه در سلک تحریر آورد **بیت** محمد خان چو از آمویه بگذشت شد از عیش اهل بلخ شب تلخ تمام شهر از آن
گشت از جنگ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ **ذکر نهضت ارتحال میرزا بدیع الزمان در آن ایام و بیان مخالفت امیر
ناصر الدین عمر بیگ ترکمان** در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران خیال محاصره قبة الاسلام
بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قرزوان (؟) [illegible] بخور تحصن نمود و چند نوبت رسل و رسایل بجانب پدر عالیقدر
فرستاده کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون از او رنجش خاطر
در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم اهمال و تغافل بجای آورد اما امیر عبد اللطیف جان [illegible] و میرزا ابو القاسم بخشی را با جوکی
با لشکری [illegible] مرو الرود و [illegible] نغمت [illegible] اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و محکم سازند و میرزا بدیع
الزمان بعد از مراجعت محمد خان از قرزوان [illegible] تعبیه امام رستمان [illegible] بجانب پایه [illegible] و چون سلطان بدیع الزمان [illegible]
سپاه سبزوار و [illegible] [illegible] داشت و [illegible] کشید [illegible] کوچ نموده بصحرای خود [illegible] [illegible] لوای [illegible]
گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت کرد و در باب استمداد جمعیت
سپاه اوزبک مبالغه نمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خود را با میر ولی بملازمت شاهزاده روان ساخت

مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد کرنبت [illegible] چند [illegible] شد خود نیز
با لشکرهای ختلان و حصار و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان [illegible] جایز ندارد و چون امیر ولی
در [illegible] اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بنوروز [illegible] بدیع الزمان میرزا موکد گردد امیر عمر بیگ خیال [illegible] کرده تیم [illegible]
[illegible] [illegible] نمود و او را [illegible] بیشات شاهزاده تیر رسانید تا آنکه [illegible] کوچ کرده محمد [illegible] بشیر خان [illegible]
و عمر بیگ در آن [illegible] که در [illegible] خواهرزاده [illegible] بیک بود توقف نموده امیر ولی [illegible] گران [illegible] وسبب
مخالفت عمر بیگ آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام و توابع رایت دولت و اقبال
مرتفع گردانید خواجه نظام الدین [illegible] بن مولانا نظام الدین [illegible] شیخ محمود که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد [illegible] خواجه [illegible] احمد
شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید و زمام اختیار امور ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاده امیر عمر بیگ
را مقدم بر اکثر امرا او [illegible] در دیوان امارت [illegible] و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام [illegible]
انجام [illegible] و از سایر امرا و وزرا چندان [illegible] برنمی‌گرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اعمال امیر عمر بیگ آثار خلاف
و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور [illegible] مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن [illegible] که در نواحی [illegible] خیمه اقامت
برافراشته بود امیر سلطان [illegible] ولد امیر جهانگیر [illegible] مرتبه تربیت سرافراز ساخت و در دیوان امای مقدم برتابی (؟) را
مهر عنایت کرده مهر بزرگ را نیز [illegible] سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین [illegible] منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف
دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از وصول بسلطان [illegible] خواجه [illegible] اعتماد [illegible] امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین
احمد روی در انتقاص نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] بیشتر [illegible] از [illegible] اشعار [illegible] تفصیل میداد بنابر آن
امیر عمر بیگ شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که بسلطان [illegible] اول
نفاق [illegible] بود امیر ولی نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شیرغان برافراخت و [illegible] که این صورت
روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت نمود اکثر امرا عاقبت
عمر بیگ در شب [illegible] گروه [illegible] دیگر خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که [illegible] بود جهت نصیحت امیر عمر بیگ
بشیرغان روان کرده اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیگ در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده پای
عناد در گذاشت بعد از آن بدیع الزمان [illegible] صدای [illegible] [illegible] امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که علی الاسرع
[illegible] از [illegible] حال [illegible] کرد [illegible] امیر عمر بیگ و فتح شیرغان بوقوع پیوندد و
[illegible] منزل کوچ کرده عنان بطرف ملکو تافت زیرا که بسبب مخالفت عمر بیگ در آن ایام انتقال
تمام به سپاه [illegible] راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب
گذشته بمعرکه قتال شتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بجانب [illegible] شاهزاده [illegible] بجانب [illegible] و مراجعت نمودن**

سبب عرض مرض از منزل ترناب چون خبر کشتن امیر عمر بیک در شیرغان و توجه میرزا بدیع الزمان
بصوب بلخ و در هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شده بخیال آنکه شاید صید
وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل مرحله ترناب را
معسکر ظفر مآب ساخت و در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن اوی در نقصان نهاده
کار از امضاء آن عزیمت بگشت حکمای مسیحی انفاس اطباء حکمت اقتباس اغاز ترتیب ادویه واشربه مناسبه کردند
و بهمگی همت در ازالهٔ آن عارضه طریقهٔ اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای می آوردند خواتین عالیجاه و شاهزادگان
با تمکین و امرا و نوئینان و خواص مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان گوشه نشینان صحت ذات
ملکی صفات از حضرت واهب العطایات مسالت نموده زبان بدعا گشودند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بر
محل اجابت رسید و از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شامل خاقان عادل گردید مصرع
دعای اهل عبادت علاج کرد اثر آن جانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه الهتور رسید و منهیات مرض پدر بزرگوار
تراد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت حضرت شاه بحسیل
مراسم اخلاص قیام نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابران امیر سلطان ابا یزید برلاس را بگرایش گردون
اساس فرستاده بنواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقان ذنوب جرایم و آثام این سالک سبیل گراهی
را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنهٔ هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که اصلاً
بخلاف تعهد خود نروند حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در ظلال
عاطفت لایزال می آسایم چون امیر سلطان ابا یزید در درگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض
رسانید آنحضرت بتهیج و مسرور گشته سرعلی بهراة فرستاد و کس از سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون
رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن اثنا خفیه پیکی آمد و بعضی از امرا و نواب
را چنان بخاطر رسید که درین حال که مشهور شده از ضعف مزاج اشرف اعلی اثری است و مظفر حسین میرزا در اردو نیست اگر
بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر با رایه لوای کشورگشایش التجا برند و کم خدمتکاری
بر میان بسته موافقت و متابعت او از لوازم شمرند و ابعضی این را بشرف عرض رسانیدند آن سخنان بسمع قبول راه یافت
و خاقان منصور امیر سلطان ابا یزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت
آنگاه اردوی همایون بطرف بلدهٔ هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسید
لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از بلده تمور بطرف شیرغان و بار دادن
امیر بیک آن بستان اقبال آشیان در آن ایام که امیر سلطان ابا یزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان

میرزا

میرزا را مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض نمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که ایا کلزار
مملکت را از خار طغیان معاندان به ستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف
کرده و در قلعه شیرغان متحصن گشته بچه طریقه از عناد و گذرانیده بکار دهد تا در سر مقدار آن حال اشتر حجسته
مقال از زرد امیر ذو النون رسید و از زبان انتخاب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک
اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه و غور و ساغر و توابع را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه
بصوب شیرغان انعطاف داده و لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان
فیصل یابد دعوات آلهی ابواب فتوحات بمقتضای بر روی اولیای آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع
الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت جبین فتح و ظفر امید وار گشته ازاله نمود در حرکت آمد و عنان یکران
بصوب شیرغان منعطف گردانید چون بچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرد پرتو وصول به شبرغان باز انداخت
امیر ذو النون از آن جانب رسیده آتش فتنه نیران جنگ و جدال مشوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب
عالی و آمدن امیر ذو النون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده و برج و باره شیرغان را معبود ساخته ابواب عناد و
لجاج برکشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شیخ علی الدین ذو النون سپاه جلادت اثر
را تکمیل ساخت صباح روزی که چهارشنبه بود از شنبه باباد شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و دوای سورن
و کرنای اوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذو النون
در مدرسه سید احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرفی کرده
و جهت پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذو النون مایل آن بود که سرانجام سپاهی بنیان
مصالحه واقع شود امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اعداء سپاه
را اجازت جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید مبادی صلح و صفا قاصدان نزد آن
بی ادب میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذو النون پیغام نمود که اگر آن جناب قدم رنجه
فرمود با معدودی از ملازمان بپای قلعه آیند و خاطر مرا تا کید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازه های
شیرغان بلسان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان بگشایم و باستصواب ملازمت شتابم در راه
خدمتکاری جان سپاری سلوک نمایم و امیر ذو النون این التماس را باجابت مقرون گردانیده صباح عازم دروازه
شهر شیرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن
آنجناب بخاطر رسید که اگر آن حضرت بقدم عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد در واسطه امیر عمر بیک را بملاقات
خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود دخل تمام بوده و بهمین اعراض رسانید و بدیع الزمان میرزا

دید امیر صاحب تدبیر درگذشت و مصحوب امیر ذوالنون و دودمان خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیک چون
این خبر شنید غلغلهٔ نقارهٔ بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و بی توقف از ... حضرت پادشاهی و جناب
امارت پناهی به قلعه شتافتند و امیر عمر بیک شکر کردن و کفش انداخته دست سعادت ببساط بوسی دریافت و زبان اعتذار
و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا رقم زلات و عثرات او را به آب عفو و اغماض فرو شست و او را بمزید تربیت
و احسان مخصوص و مباهی گردانید و سایر مردمی که در آن قلعه بودند بنهایت عنایت مستظهر و مطمئن خاطر گردانید و به
اردوی ظفر معاودت فرمود و همان روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده در نواحی سه شنبه بازار عساکر شیر آثار نگاه گشت صباح
روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد و سرکشی درگذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بجانب ملاقات
امیر خسرو شاه و بنای افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی**
چون سهم شیرخان بر ضمیر مستور منصل ... سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم ارکان دولت و امرا و ارباب حرمت ممالک
خراسان از دخل ابوالفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنا بر استصواب اصحاب رای و تدبیر
خاطر مهر مآثر بر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان ترکمان و اسفندیار
و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را باستمالت مطمئن گردانند و بارودی ظفر رسانند تا باستظهار
سپاه ممالکی که در قبضهٔ اقتدار اوست دفع لشکر اوزبک بسهولت میسر گردد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسعود و ابوالفتح
حسب الحکم در موافقت ایشان روان شده و هم در آن ایام خسرو دور اندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک معتمدان منتظم بود
جانب سریر اعلی روان نموده کیفیت احوال را بموقف خاقان ... رسانید و طلب عهد و پیمان نماید که مرکب
آنحضرت بکذبت والد بزرگ شتابد اشفاق عنایت و ترحم درباره ... ارکان عالی ... بشنبه بازار
دو هزار در حرکت ... امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که
امیر خسرو شاه را ملازمت کرده اعلام نماید که مرحلهٔ ملاقات نزدیک بود و پس از آنکه امیر شاه منصور به قندز رسید
و خسرو شاه را از توجه امرا واقف گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر گریزان گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت
تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرمودهٔ برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی از شیر افکنان سالک
پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که
در سلک امرایش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم منقلای باستقبال اوزبکی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود
سالی سرای ... بمحمود سلطان رسیده و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بصوب انهزام
آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بشهر در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر
خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیرهٔ بسیار و قرب وصول

امرای کبار عنان تماسک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و
امیر شاه منصور مراجعت نموده در منزل جلم بامرای عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از
کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور بتصرف اوزبکان گذاشتن ... موضع رایت ... و تنها اوشتن شیوهٔ
مردان مرد و شیمهٔ دلیران صف نبرد نیست بلکه مناسب آنست که بقندز رویم و آن قلعه را مستحکم ساخته بنصرت ... سلطان
باز نگه داریم و امرا اطراف را گرد آورده در انتظار این حال ... با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ وغا همان ساعت جیبه بخشی کرد
و ارتق خود را بطرف قال روان گردانید و راقم حروف را امر نمود که بسرعت هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطان رسانیده
خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را به قندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی برین صوب در حرکت آید
و آنجناب بفتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره خیمه بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و عزیمت
امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا به قندز مسموع شود در آن جانب رفته
خواهد شد و چون امیر ذوالنون در خارج قندز نزول نموده بتحقیق پیوست که ملا محمد ترکستانی که از قندزیان معتبر
بود خود را به صف ... تابعت محمد خان شیبانی دلیل کرده انتظار وصول محمود سلطان میکشید تا شهر را بدو سپارد
ذوالنون قاصدان سخن دان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام داد
که مناسب حال آنست که دروازه ها گشایند امن باشید ... امرای عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن حصن حصین را
بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت ... بتقدیم رسانیم مولانا محمد
این سخن را بسمع قبول جای نداده در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازه های قندز را نگشود امیر ذوالنون با تمام
امرای جانب اردوی عالی مراجعت نموده و در ورود خبر بملازمت بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض نمود
و بدیع الزمان میرزا چارهٔ کار منحصر در استرضای خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان
را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده به دستور معهود قلعهٔ آن بلده را با مردی شجاعت و پهلوانی امیر
سلطان قلیچاق باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بشبرغان زمام حکومت
آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ... امیر عمر بیک داد و او را بقلعهٔ شبرغان فرستاده از راه ... شتافت
و در آن منزل امیر حسین ... سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطاف که از خاقان منصور نسبت بحضرت اعلی
معلوم نموده بود معروض گردانید و همین موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای ... از این مقدم
بشارت رایحهٔ رضوان رسانید در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب
عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت ... آن حکایت مسطور خواهد گشت
و تفصیل آن روایت بعد از داستان محاربهٔ محمد خان شیبانی با سلطان محمود خان بر زبان خامهٔ سخن دان خواهد گذشت



تا معدود و انعام و نمود امیر ذو النون بر تبرکات لایقه نزد امیر خسروشاه فرستاد و در طریق مشورت سلوک داشته عزم خان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در اندک مدتی قبه خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت محمد بابر پادشاه و بجانب ... کابل و فتح شدن آن خطه محض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه ایزد و نوال ارادات شهنشاه متوجه در استقلال متعلق آن بود که از فیض عموم عدل و احسان خسروانه تهور ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید آب شکسکان بوادی ظلم و ظلام از انواع عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرکشان شکسته بال آن حضرت را در موکب خان شیبانی و جان شیفتان جوار بوستان درخشان جبهه لطف و کرم خویش از شر و شمول اندیشه محافظت نموده قرین سعادت و عافیت کوه بستان حشمت رسانید و کرت دیگر با زوی استظهار آن پادشاه کامیاب را با عطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از مراتب و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و طی مسافت کرده فضای ظاهر آن شهر از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که حربگاه منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بی اجازت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی در گذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالت عهد و پیمان نمود که بلوازم شاهد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان مصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر پیشتر ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی نمود و سوگندان از زبان آورده که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گرداند در وارای شهر کشاید خائف نباشد و شاید انوار رعایت شامل محمد مقیم بعنایت پادشاهی امید وار گشته ارگ کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافت مستمل گشت محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بمعارف خسروانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و براق و اسباب او را رخصت رفتن بجانب وطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تاییدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل با توابع و مضافات و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آباد گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دستخوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید بیت
علم عدل داد و ساحت بلند
پرتو لطف بر جهان افکند
بس که در ملک تخم احسان کشت
کشت خرم چو مرغزار بهشت
باغ امید اهل فضل و هنر
شد ز فیض عطای او بابر

گفتار در بیان فتح قندهار و کابل ... استقبال آن خورشید سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده ذی جاه التفات حضرت خاقانی را باوی ظاهر گردانید خسروشاه و امضای آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرده در زمان حال از شهر بلخ آن اجابت نمود

جو عاشقان بر نا جان و سند و پاپش ابد هست که با تو در قدم باشیم الا جرم بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بجانب ... از میمنه های مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده از راه مرغاب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمد و چون نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و امیر خسروشاه در طلیعه بر اه پشیمج بافت خاقان منصور بغایت بشیخ و مسرور گردید بیت زنشاط این خبر از فرحت رویش آنسان چو گل بهار بخندید از آن وجهت اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرا اعالی شان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاه ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب نمود و در حضور ایشان دست بکلام معجز نظام سبحانی نهاده قواعد عهد و پیمان را بعلاوه ایمان موکد گردانید که نسبت با میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر خاقان نگذرانم و درباره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن سه بزرگ را رخصت نمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشین نمایند بنابر آن عمده عزت ملازمت بامضا رسانیدند و اکابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه آن سعادت فایز شدند و بعد از بیشکشی الاتی کشیده کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت آن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانید و بوثاق ایشان تشریف برده همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورده و چون در مراحل دوام تو نزول جلال است داد و ابو المنصور مظفر حسین میرزا باد الده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بر رسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی ملاقات نمودند و غبار نقار که در میان آن جانان بود با آب موافقت و ملاطفت فرو نشاندند و در تاکید مبانی محبت و وداد سعی نمودند و روز دیگر که داخل ایام محرم الحرام سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از تخت جهان آرای متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشت بدیع الزمان میرزا نیز از باد او نو در حرکت آمده وقت عاشت از نواحی خار عباس که مخرج رود کرخ باشد از تشتاد ... سلطنت عزت افزای سپهر اختر گشت و میرزا بدیع الزمان چون چشم بر تخت روان و الد عالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب خرام روی ... نهاده سه نوبت زانو زده شرف پای بوس پدر دریابد خاقان منصور از نشاط و وفور رقت و فرزند ارجمند را از آن امر منع فرمود و میرزا بدیع الزمان یک زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده و قطرات عبرات از فواره دیده اشکبار شده روان گردانید مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی بدیع الزمان میرزا و نهایت نیازمندی بظهور رسانیده از روی یکدیگر می گریستند قطعه
گاهی پدر از کمال شفقت
در روی پسر نظر نمودی
گاهی پسر از سر تواضع
رخساره بخاک راه

سروری و سیم از آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذو النون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت ابس اخلاص و خدمت تقبیل عتبه سامیه ساخته لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مخصوص و سرافراز ساخت و مضمون کلمه معاذ لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان آورده بتسلی خاطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در الکه داعی بزم عیش و خرمی آراسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و بنغمه چنگ و نای و شاهدان با ده ارغوانی خط ملک ارتنگ کامرانی برگرفته رایت نشاط و شادمانی برافراشتند روز دیگر که مهمان قضا و قدر مصحف زر پیکر خورشید خاور را از کتابخانه شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت مفارقت متوطنان ربع مسکون را با ضیای نور مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته با موزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان پیش آن حضرت روان شدند امیر ذو النون کاتب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز اصناف خلایق تمام غلبه تمام نمودند و سرور ما لا کلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در فضای طرق بمرتبه بود که از صبح عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده بیت
در آن روز از کثرت خاص و عام
ز بسیاری از دحام عوام
در آن راه ... بود ز خیل خلایق زمین جسته بود و خاقان منصور در عین فرح و سرور بدین ترتیب و تجمل از خیابان بمدارس میرزا الخلیل که بنا کرده معمار همت آن حضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت روان آن حضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذو النون و امیر خسروشاه پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریفه در آوردند بیت
سران حصار گر پیاده شتابان
چو انجم بر امن ماه تابان
خلایق که در آن مقام حاضر بودند در حال خجسته مآل خاقانی منظور و ناظر آن شاه و آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جهت دفع اصابت عین الکمال آیه وان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل امیر علی شیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در آن منازل که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هرات بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشرف داشت خاقان منصور چند کرت والد ... مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورده و امرا و صدور و وزرا و خواص آن حضرت را خلع فاخره پوشانیده و نوازشها کرده و ایضا ابو الغازی مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرا مجلس ترتیب نموده لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روز او فلان نیز

بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راهوار و تحف و برکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و بر همین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیده وجواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشید و او را جهت ذلت و بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار آورد سن ... بهد پس از ده یا زده روز که در هرات بود انجام طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تعیش داشت صبیه میرزا اولغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را که در حجر عفت خویش پاینده سلطان بیگم ... بحباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاه حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن تلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام نمود و بدین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فرح خاص و عام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار داشت در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت چند روز مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه عالی نژاد را تشییع کردند بمزارگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بودند بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید و خاقان منصور بنابر اغوا امیر محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان منتسبان آنجناب مواخذه گشته اکثر اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که خواجه افضل نسبت قرابت نسبی داشت و بمین استمام منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا ... بلوجه وزارت سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می نمود در بند بلا افتادند و چون ایشان داشتند و ... آورده بخلاص ایشان از قید نجات دادند

ذکر مفتت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان جمجاه و بیان آن حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برده و خسروشاه نوبت ... بسیار از هرات چهل ... رحلت کرده روی بسوی جناب بهرام شد ... اهتمام آورد برای خاقان منصور چنان اقتضا نمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا بلب کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند اگر محمد خان شیبانی با رخت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام نمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از هرات حضرت سلطنت سفر کرده در خطیره چند گو کلتاش که در دو دانگه مختار ... اختیار نزول نمود و متعاقب آن حال

درزند ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود
بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند و سلطان بدیع
الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جنبیه کوچ نموده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب مرغاب روان
شده چون منزل موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد
برندق از عقب رسیدند و بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران عنان یکدیگر از اندراب ده مرغاب
رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بر وصول انجا رسید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة
بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان معطوف گردانید و جناب امارت مآب بعد از طی منازل و مراحل
بحدود آن ممالک رسیده جمعی کثیر از مردم آنجای بر وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود
امیر خسروشاه را استقبال کرده بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیر و تیغ اوزبکان کشته شدند و بقیة السیف رو
بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شد و سردار سپاه اوزبک او را بر دار از کوشک شاه و بقندز برد و از خود
که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراشت بقتل رسانیدند **مثنوی** چنین بود این سپهر و مهر
گردش / که هیچ از کس نگذاری است نرمش / بگردش ال کسی تا صبح کم بست / که در خون خواری شغل مرسام شست
و امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت سیزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز
حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان
را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی و استقلال می افراشت
و آنجناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می بود و همواره باداء وظایف طاعات
و اوراد عبادات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات جناب سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود
این صفات حمیده چون بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم اشتغال ملک و دولت
نقش سوفای کفران نعمت بر لوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از فرزندان خود را
بنشتر عصیان عاری بود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک
زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت **مثنوی**
چو از لوح دل شست نقش وفا / بصد محنت و درد شد مبتلا / وفا کن که هر کس از آن نعمت / که در سوفای کس جست
و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بعلت شرب مدام و صبوحی بر دوام
بمرضی صعب گرفتار گردید و معالجه و مداوای اطبا فایده نداد و در اواخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و حضرت خاقان
منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فواره دیده بر گشود و بالاخره دست از جمیل

یمن شکیبائی زده بمکه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت قاین را که سیورغال شاهزاده
مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت جان صوب شتافته روی بتمهید اسباب دولت
آورد **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب** بلخاب کوهستانی است که آب
دره جزوم مرغاب و هراة رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات صعبه و جبلهای بلند مردم آنجا کوتبه
در مقام سرکشی اوقات میگذرانیده تا کسی اطاعت حکام بجای نمی آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع
الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان با فوجی از سپاه جلادت
شعار بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال آنجا نامزد فرستاده و میان محمد باقر و بلخابیان نیران مقابله اشتعال
یافته جناب امارت مآب منهزم بازآمد و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب مرغاب بود نوایر خصومت
که از آن طایفه اشتعال گشته لاجرم در این ولا که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب بود اندیشه تاخت بلخابیان بخاطر
عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت از آن گذشته مراحل بتاخت بیلغار سر نمود و بیکباره اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته از ارباب طغیان جمعی که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای دادند و زمره که در
مقام عناد و عصیان ثبات قدم ورزیدند غارت و تاراج فرمودند و در حدود بلخاب معسکر ظفر مآب بود که از امیر
ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیده از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدولة
و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا اشتباه لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور بر افراشته و نقش تسخیر آن ولایات
بقلم شجاعت و دلیری بر لوح ضمیر نگاشته امید آن در چشم داشت چنان که آنحضرت عنان عاطفت بدین
صوب انعطاف داده دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون ارباب آن مملکت از
آسیب آفتاب حوادث و نوایب محروس و محفوظ مانند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته و
فرستادگان امیر ذو النون را مقضی المرام بازگردانیده و موکب گردون مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت
آمد **در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار
و حوادث لیل و نهار** چون پنجه رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع
الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم
پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات جهرزاده مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف
مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب
و التواتر باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر سیستان و غور و ساخر و تولک و اوق
و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرا عظام حسب رسانیدن جار تواجیان

اطراف ولایات مذکوره روان ساخت امیر سلطان علی ارغون سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات
باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت
شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و الفت نموده و
بدیع الزمان میرزا در برابر بحکایات مودت امیر پیغام نموده قواعد مصافات یکجهتی تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار
راه زمین داور پیش گرفته در خلال این احوال صبیه امیر ذو النون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا
انتظام داشت بانتقال والده خویش که عورتی خیره عادله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا
و امیر ذو النون از وقوع این مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان
اطعمه و اموال بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام آلهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین موضع قشلاق شرط مشورت
مرعی داشته خواطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبه فراه بگذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی
نقطه اعتدال ربیعی بطرف صلاح وانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون
بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالم آرای چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون را تابکی
نورالعین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را به سیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته
مآلش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات محظوظ و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب داده و در روزی که شاهزاده
را بوی سپردند ساحت جهان آشنه لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع
الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان
میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بدارائی سپاه و رعیت قیام تواند نمود
نبود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بسر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت
اثر بدان جانب جیحون فرستاده لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند و در میدان خالی بچوگان
اقتدار گوی مراد بچوگان مقصود میرسانیدند و در اواخر سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه تاختند
همه را تاخت نهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط بر افراختند
والد امیر ابو القاسم اولات محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب والده به میرزا بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان
منصور مشرف بود با تغافل امیر شیر حیدر جلایر و امیر بابا جان و ولد خواجه جلال الدین میرک که در آن حدود اقامت
داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بعد از تمهید عنان جنگ و شیبس از تقدیم یافته اوزبکان را صورت ظفر و
نصرت روی نمود و آن سرداران بشربت شهادت رسیدند لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا بر علی هذا امور
متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی سکان شان جلاء وطن اختیار کرده و دود آه ستمدیدگان از ایوان

کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرای
ندید و بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت بعد از آن اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد
سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر
بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده مراسم دلجوئی بجای آورده آنحضرت را
برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام
مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب دیوان اعلی بمزید عقل
و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده و ذو النون عبارات
ارسال نموده و سخنان عطوفت آمیز پیغام داد خواجه شمس الدین محمد در قلب زمستان بسده سلاطین پناه رسیده کیفیت
اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را
بملاقات پدر مایل گردانید و بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع رضا جای داده عازم پایه سریر اعلی شده خواجه
شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد و امیر ذو النون را شرف رخصت ارزانی داشت که بزمین
داور شتافته و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساخر و تولک را جمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران بکنار
آب مرغاب و موکب عالی سلطان در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون بباط
اوبه رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف
خدمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمعاونت دولت و اقبال طی مسافت کرده
در پیرپل بشرف ملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن
ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل
امیر علی شیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا
پیشتر بنهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت علا نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر رفاهیت عباد و تعمیر بلاد
مصروف بوده عنان عزیمت آن پادشاه شامل الرافت پیوسته بر دفع فساد اهل ظلم و بیداد معطوف
خدیو جهانگیر والا نژاد / شه کامران عدالت نهاد / چو اعلام کیخسروی بر فراشت / بجز دفع بیداد کامی نداشت
بنابر علی هذا در آن اوان که خبر اسیر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب
از عساکر جلادت آثار اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت
تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف
مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در سن پیری از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک

طریق کشورستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی جزم فرمود و امرای عظام و وزرای عظام و ارکان احتشام را بر اتفاق سپاه و
استعداد مردان شجاعت پناه امر نمود میرزا بدیع الزمان نیز دوازده روز در دارالسلطنه هراة نگاه داشت
در رفتن کنار آب مرغاب مامور گردانیده شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان
و اواخر حوت روی براه آورده جهت شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزید و تتمه آن ماه
مبارکه را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود از آب روز عید متقدم رسانید انگاه از آنجا نیز نهضت نموده
در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علی خان بنابر آنکه مدتی عمر بیک از ملازمت
تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن منصب را به خواجه نظام الدین احمد تفویض
ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل آب مرغاب خرامیده در انتظار وصول چتر همایون حضرت خاقانی
روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل با اجتماع جنود ریاحین و سنبل
توکل بر عنایت صانع جزو و کل کرده دوازده هزار سوار جنگجو گذار را اولکا و مواجب داده با حشمت و تجمل
روی براه آورد **مثنوی** چو آن خسرو مهر از سر نو / ز برج حمل کند پرتو / برافراخت برای گیتی ستانی / درفش
لوای شاهی رایات نصرت آیات شاهی محفوف عنایات جناب جلال کبریائی از باغ شهر بعزم عبور از آب
ماوراءالنهر نهضت فرموده سپاه ظفر دستگاه با عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته
تزلزل در زمین و زمان ظاهر نمود **مصرع** سپاه خدیو مظفر لوا / بجنبید چون بحر اخضر ز جا / زمین را بیا غرق آهن همه
دل جهانی پر از کین و شمس همه و در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج
همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل باباالهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضای آن
عزیمت درگذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
والیه ترجعون **انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور** قاطبه علمای عالم را معلومست و جمیع
فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه
پیوسته مقتضی آن بوده که هر سروری که در تختگاه انا مکنا له فی الارض با افسر زرنیور تؤتی الملک من تشاء آراسته
گرداد عاقبت دست از تمشیت امور مملکت و دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام
انتقال نماید و سنت سنیه حی عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام همت
انجام سرور خاقانی که در دارالملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون تخت خجسته بخت وجعلناکم خلائف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از مکنای مساکن جسمانی منتقل گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری
من تحتها الانهار توجه نماید **نظم** دلا عمر ابد امر محال است / بقای دنیوی زود انتقال است / نباشد خسروی

دردهر

در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید / چه شد جمشید را دارا کجا رفت / سکندر سوی آن عالم چرا رفت
کجا شد شاه کیکاووس و شاپور / کجا شد اردشیر و ایرج و تور / کجا رفتند بهرام و منوچهر / فریدون چون نقاب
افکند بر چهر / چرا کسری در ایوان نیست بر تخت / از آن عالم چرا بردار جهان رخت / همیشه هیچ کس را زندگی نیست
بدنیا هیچ کس پایندگی نیست / هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از امتدادی مقدمه سابق و حسب الغرض
از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر است خامه دهر کیفیت حال بدین منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل باباالهی
الهی محل نزول آن ماه سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت اشتداد گرفت و الم تمام
بآن ذات میمنت صفات سمت تمام خلل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی بسیار نمودند هیچ کس مطلوب نتیجه
نداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و تزاید می نهاد و شاهزادگان عظام و امرای
ذوی الاحترام از تقیه اطبای حاذق و حکمای مدقق دانستند که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن گوهر نجیب
مایه ممکن است دیرتر بیاید بنابرآن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی
همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی از غیبه صورت مخالفت
میان برادران روی نماید از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده
متوجه درگاه عالمپناه شود و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه در آن بنظر میرزا بدیع الزمان
رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اوراق رسم علاء آن منزل گذاشته با سی و چند کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب باباالهی منعطف گردانید و صباح روز سوم بخیمه علم نصرت شیم آن کهف عالم کرم پرتو وصول
برگرفت و بخیمه اردوی همایون انداختند شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا
و عبدالباقی میرزا و امرای عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیگ و ناصر الدین عمر بیگ
وفادار و نظام الدین عبداللطیف خازن و غیرهم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و شانه
نیاز اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا آن روز در آن منزل توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته
روز دیگر بعیادت رفت و آن حضرت را نحیف و سست و قوی ضعیف دیده بغایت حزین و غمگین گردید و جهت ترغیب
حرم در اردو توقف کرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل آب مرغاب فرستاده تا اردو را بموکب عالی
ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین محترمه عظمت طریق مشورت سلوک داشته مصلحت مملکت
و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان
سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن مظفر حسین میرزا قواعد عهد و پیمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر
رقبه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچند و شایع مستقیم وفاق آمده باستیصال زمره خلاف اقدام نمایند و در روز

جمعه هشتم ماه مذکوره امیر شجاع الدین برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر
نظام الدین عبداللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی
میرزا بعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی درآمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان علی
و امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا علی بیگ و امیر محمد جعفر ابن امیر محمد برندق
را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانه نهاده بمراسم عهد و پیمان ایمان آوردند
که مدت العمر بر جاده مستقیمه اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب
قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بر
سبب وقوع این صحبت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان
تافت زانجا حسن اتفاق خواطر قرار یافت ارکان قصر ملک خراسان قرار یافت و در آن اثنا که این معاهده بتقدیم
پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده بود و ساعت بساعت شدت آن مرض می افزود و صبح روز
عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای
نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته انجام آن حضرت بر زبان خطیب بگذشت آواز گریه و افغان
حاضران بعیوق بلند شد که غلغله در زمین و زمان افکند و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده عنکبوتان عالم بالا و
بیقیمان عالم سفلی بگشت و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید
اوج سپهر سلطنت و کامکاری بعزم غرب فنا انتقال نموده شهباز روح مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بگلزار انس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عدالتش
بفراغت بودند در مغرب ناپدید گردید بحکم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش
مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشادی فتح و
ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید بیکبار فرو نشست و آواز فغان رعیت و سپاهی که در هیچ کس نشنیده
بود از صومعه این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست **رباعی** آنشاه که لطف حضرت سبحانی / گر شمع رخش ملک بود زر
افسوس که نور دولتش یافت زوال / فریاد که رفت از جهان فانی / در دامان شب پر تعب خواص شبستان سلطنت
بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و
الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر هم گشودند **بیت** علم زد آتش از دلهای محزون / ز مژگان شد روان جیحون
پر از خون **ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر سریر جاه و جلال** صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر تحفه جمشید
خورشید را در شعاع نیلگون منور گردانیدند و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق سوی بنگاه مغرب

دوانیدند

دوانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را بر محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در
لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هراة انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون
کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه اختیارالدین محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق یکجهتی
امیر زین الدین علی بدان آمده مقالید قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید
و آن شب در آن منزل موقف اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار ساحت آثار گردون را جولانگاه
خویش ساخته و نقود نجوم را بتحت تصرف درآورده رایت حشمت برافراخت نیر برج اوج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین گورکان با برخی از نواب و خواص بقلعه اختیار صعود نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط
ملاحظه کرده خزاین و ذخایر را بتحت تصرف درآورده امیر زین الدین علی بخشش گشته لوازم شکر و حق گزاری بجای آورد و بجانب
حسن ارسال گشته بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه بجناب تعلق گرفت و همان روز آن شاهزادگان
باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول
بالنگ نمدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان از فرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با جمله سادات
و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک
زنگاری رسانیده و شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده با مدار روز دیگر
که آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر شسته شد بدان اشارت خاقان عدیل که از قصر بعنوان محفوظ
بوده کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دارالسلطنه هراة بردند و در آن خجسته مقام بر جنازه حضرت اندازه نماز
گذارده تابوت محفوف برحمت لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقه شریعت
مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل یک هفته متصل اطعام و ختمات کلام ملک العلام
و الاکرام قیام و اقدام فرمودند و روز هفتم خان و آش سلاطین حشمت قرین ترانده بود کشیدند آتش ترک برداشتند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام مهمات اهم سلطنت را پیش نهاد همت بلند ساختند
ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد بخشنده عطایا و واهب المواهب خاقان منصور
مغفرت انتما سرالسلطنة و الخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر
کرامت کرده بود و بر موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال بحباله سلطان ویس میرزا بود و در آخر در حباله عبدالباقی میرزا از جوال بیگم که قبل از
جلوس همایون بعقد نکاح آن حضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازواج محمد قاسم میرزا والد ابوالقاسم
و از لات انتظام داشت بیکه بیگم در عقد سید مولانا خواجه زاینده اغا بیگم که بیش از وصول بحد بلوغ

فوت شد کیچک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد محمد قاسم بود از ستر عظمی پدید سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید
شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابوالمحسن میرزا که مشهور بوده بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا
که نسبش با میرزا جهانشاه می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سلطان
بخت بیگم که مشهور بوده به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان محمود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان
سکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از نبایر میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از جمیع جمال
منور داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه ابوتراب میرزا محمد حسین میرزا و نیدون حسین میرزا مریم سلطان که منکوحه
سید عبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرزا شاهی بود از مهد علیا منگلی آغاچه
کونرکیس بود ملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم که در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور
مشرف بود اورا آن حضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان ازبک میگذرانید از
زبیده آغای جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند
اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا ابوتراب میرزا
و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بروی کشیدند و نامهای ایشان
اینست آق بیگم بکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج طاهرات آنحضرت پیکه سلطان بیگم
و جولی بیگم و زبیده آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن پادشاه جهانبانی عالم فانی را وداع کردند
و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی در یکه گمشوی افتاده اکثر در غربت روی بعالم آخرت آوردند مگر آغاقی بیگم
که تا اکنون در قید حیات است ذکر صدور خاقان منصور چون در زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان موقوفات
بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه
دو سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بتعهد منصب صدارت سرافرازی می ساخت بنابران در اوان سلطنت آنحضرت جمعی
کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغول می بودند و ازان جمله ده کس که اسامی ایشان مذکور می شود از آن طایفه بودند
سید جلال الدین حسین ولد خواجگی در سلک اشراف سادات اخی منتظم بوده و بازبده آل عبا نسبه که نسبت خویشی داشت
و آن جناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع میشد
اما بسبب عدم وقوف و کثرت شعف بارتکاب شرب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کار احتساب اسلوک
میکرد تا زمانی که معزول شده روی بگوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت نجابت و فضیلت موصوف
بوده و بوفور فراست و کیاست معروف در انشاء مکاتیب فارسی و ایراد نکات مهارت تمام داشت و در تفصیل محاسبات
و معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آن جناب در زمان سلطان ابوسعید میرزا

نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود بعد از واقعه قراباغ بدارالسلطنه هراة شتافته در بیست
سیوم محرم الحرام سنه ۸۷۳ بسبب افساد اهل فساد مواخذه و تعذیب گشت و در عرض بیست روز یکصد و پنجاه هزار
دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال
در کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید و وفاتش
در زمان اختیار و اعتبار خواجه مجدالدین محمد در سنه ۸۹۷ روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی
معتمد السلطنه بود آن جناب بلوازم امر تعزیت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا
و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دارالسلطنه هراة در آن تعزیت مجتمع میشدند و حفاظ ختمات
قرآن بجای آورده خوان سالاران خواجه مجدالدین محمد حلاوه و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام
سوگواری بنهایت انجامید خاقان و شاهزادگان و خواتین مجلس مکان خلع فاخره و اسباب تازه
بمعتمدالسلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف بخشش و نوازش تسلی دادند
حافظ حسین ابن خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ
گشته در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته گشت خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جمال الدین قاسم ترکه
عمده اکابر و قدوه اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان
خراسان ممتاز و مستثنی بود و چند گاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور
اشتغال داشت و در آن اوقات یکدفعه و دیگر بار از رسم الصداره طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت
مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی
زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی
کلی دیوان فرو آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی
حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع خود ساخته و پرداخته است مدفون گردید
سید شمس الدین محمد ارجانی ملقب به میر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آن جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه
افتد و دل سلطان مهر و محبت لنگر لیسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تابع آن پیر بودند
برآمده و سر از ایشان نهاده و گاهی سر برهنه با آن طایفه در کوچه و بازار دوران میکرد و پیش صلوات شنوده باعیان
منتظم می آورد و این رباعی از آن جناب است نظم انجا که پرستنده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند
گفتا که اینست که من میبینم خوبان دگر تنگ تعلیم کنند و میر سر برهنه بحسن گفتار و لطف گفتار و سرعت فهم
و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین

و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة
تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار حضرت
عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده بوی منصوب گشته مدت بیست سال در انتظام فیض انجام بضیافت صادر و وارد
پرداخت و هرسال قریب یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف میرسانید بعد از آن
بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان کاوش گشادند
و بهمین سبب غبار ملال بر ضمیر میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده
بنابرآن در جواب این مطلع آن جناب که بیت ای که خاکستر گلخن شده از الم تو شاند دیوانگی عشق بخاک سیهم
این مطلع در سلک نظم کشیده که بیت آن بهی سرو که در سایه خود داد رهم گرد غمازی فشاند بخاک سیهم و امیر
علی شیر از این کنایه رنجیده چندگاه غبار نقار میان ایشان ارتفاع داشت و آخرالامر موجب حضرت سلطانی
نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان
آن جناب و خواجه کمال الدین حسین کرتکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه عرضه داشت بعز عرض
رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالیمقام که بنده راحاصل است
خواجه حسین داعیه تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد و درین حال این مستزاد را جمال
را از ایام گدایی و سوال جناب سیادت مآب یاد آمده برزبان راند که بیت در مقامی که صدارت بگدایان بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب اقبال میر سر برهنه در اوج اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع
کشید و بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام
حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر علی شیر گذرانید و در شهور سنه ۹۰۹ مریض گشته در عالم آخرت
منزل گزید خواجه غیاث الدین عادل شاه در سلک اشراف و اعیان مملکت جیلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت خاقان
منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشابور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را به زراعت
مصروف ساخت علاءالاعلم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ۹۰۹ قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته در چهار
سال در کمال اقتدار و استقلال بمراسم منصب صدارت قیام نمود و چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد در منتصف
شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود قاضی نظام الدین محمد هروی در اوایل حال بمنصب
قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آنکه رابطه سوء مزاج که شاهزاده را با آن جناب
پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقان گشت و در جرگه صدارت صعود نموده در
اواخر سنه تسع و تسعمایه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب

صدارت مآب در خاطر داشت اورا مواخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی و کلالت انسانی بغایت
عارض او بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمایه درگذشت سید غیاث الدین مشهدی
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه نظام الدین
قوام الملک در امر صدارت شروع نمود و وقتی که خواجه نظام الملک بسرحد زوال نزدیک رسید در خدمت
مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه
نظام الملک مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده از غضب حضرت خاقانی ترسیده در دیار
ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی اورا به سلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت
آن حضرت بسر برد و بواسطه غرابت صورت و درازی ریش منظور نظر التفات گشت و پس از چند وقت مقرر
شد که برسالت بمرو رود و چون بدان بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد و مضمون آنکه
جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ دهد آنگاه اولاد او میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است
بمیر مخدوم از آن بلده عذر خواستند و سید بوده پیوسته در گوشه انزوا منزل گزید و در ثانی عشر و تسعمایه که بواسطه مهمات دولت
امیر نجم ثانی سلاطین ماوراءالنهر چه بود و مشهد مقدسه رضویه آمدند امیر مخدوم از دارالسلطنه هراة باردوی عبور سلطان
و عبیدالله خان شتافت و ایشان را بتوجه دارالملک خراسان ترغیب و تحریص نمود بنابر علی هذا چون نایره لوای
جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظلال معدلته مصونه عن مجال التناهی پرتو وصول بر بلده فاخره
هراة انداخت سید با اولاد مواخذ شده مبلغی کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار اختیار
کرده بماوراءالنهر شتافت و در آن ولایت وفات یافت مولانا غیاث الدین حسن قاینی پدرش مولانا سلطان
بخت کاتب دارالقضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسبت آبایش بحکیم قاری
که در زمان امیر تیمور گورکان بعضی از بلدان در زمان حکومت مسعود تولی می پیوست و مولانا غیاث الدین حسن از
مبادی ترعرع نشاه بشهرت و حرمت بسرحد جلیت میرسانید بنابر آن بجلال ملقب شد و آخرالامر ترقی کرده
بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه نظام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر
زبان بغیبت آنجناب گشاد مواخذه و معاقب گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت
پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا اورا منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت
رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و وفاتش در ولایت قاین در هشتم رجب سنه تسع و عشر و تسعمایه اتفاق
افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن طیبر برادر زاده و داماد مولانا قطب
الدین خوافی بود و بعضی از اقسام فضایل محظوظ و بهره ور میبود در زمان وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز

داماد مولانا قطب الدین بود و چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در زمان خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغی کلی بر ذمه آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت متمکن شده ایام حیات را بپایان رسانید امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک نجابت سادات عظام نیشابور انتظام داشت و آن جناب در فنون علوم متداوله محظوظ و بهره‌مند بود و در علم حساب و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مولفات لوازم فصاحت بجای می‌آورد و در ایام دولت سلطان مغفور مدتی در ولایت طبس و در بعضی از شهرهای خراسان چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون ارکان مملکت هرات بخاقان منصور رسید شیخی و تولیت موقوفات مزار متبرک حضرت بابا خواجه عبد الله انصاری را بآن جناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و رسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صواب نمایش تفویض نمود و مولانا ضمیری الدین صاحب دیوان در تاریخ صدارت آن صدر عالی قدر این رباعی نظم نمود بیت ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج صدارتی مه بدر قریش ای صدر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آن جناب خامه سخن گذار یک بیت بر لوح بیان می‌نگارد بیت از باغ جهان بار چنان آرم قدم بیرون که باشد از چمن خلدش بیرون باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار بود جمیع انواع فضایل و کمالات بهره‌ور و وفور ادراکش اتقاد فنون علم و شعر منشورات مولفاتش مثال مخزن سحر بیان بزیور فصاحت و بلاغت آراسته و منظومات نشاطش مانند لآلی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامه بدایع نگارش بستان خط خوبان گلعذار طراوت و اثرات کلک لطایف آثارش محو صفحه جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن سخن داد و دار بیان بالکوش ادراک خرده بر استادان پیش گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار انواع هنر و بروی جلب بی‌مجازی بپذیرفتم بیت فضل بنوبت از آسمان و جنگ دولت در من زد حرفا نوش علم لب بگشاد و ... نوا دوش بر دلم نهاد و آن وحید جهان فضل و افضال در حیات دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته و در عنفوان جوانی بمنصب صدارت موفق گشته و مقدم بر اکثر صدور توقیع شده چند سال از غایت احتساب بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از روی استغنا نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا نمود و دو سه سال از آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سده سنیه سلطنت می‌نمود بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب ایام امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رساله و پروانچه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سلطنت بود سرافراز گردید

روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امرای عظام مهر زد و بجای امیر علیشیر را نقش خاتم خاتم آیین ترتیب داد تا آخر حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آن حضرت در گوشه انزوا منزل گزید و اکثر اوقات خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلعش این بیت بیت گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست یکدل کم مبتلای غمش نیست در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در مرثیه مذکوره اندراج دارد بیت مخدوم اهل علم بیانی جهان فضل دردا که کوکب شرفش در وبال رفت از اوج عز قدم بمجره روح قدس در عالم مثال ولی چنان زعت بر لوح دل نوشت امینی جدو آه تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت و از نتایج طبع خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات خسرو شیرین و رباعیات که موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی که محتوی است بر مکاتیب منشیانه در میان فرق انام مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت آن کالسنه و افواه اصحاب نقطه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور امیر صدر الدین سلطان ابراهیم والد عالی قدرش میرزا کمال خواجه جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل جناب هدایت مآب شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش در میان علما کالشمس فی وسط السما هویداست پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایت الشیخ ابو العلاء محدث اتصال می‌یابد و اما پدر والده امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحیم مولانا عبد الله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب والده آن جنیبه نسیبه از یک جانب بحضرت مقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه العزیز می‌پیوندد و از یک طرف بامیر عبد العلی که از نقبای مشهد مقدس رضویه بوده و سید کمال الدین شاه سبزواری نیز در سلک اجداد مادری آن ستوده خصال انتظام داشته و جمال حال امیر سلطان ابراهیم مجتبی چنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است از حسن سیرت و نقاوت سریرت دست پرورد عنایات سبحانی است و بجودت طبیعت و حدت ذهن جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم مدارج کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در شیمه جود و بذل بغایت ثابت معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللولو المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان مزین صفحه ابکار عرایس افکار رباعی ای طبع تو شاطه ابکار سخن از رشحه کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر و ز نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب در اوایل جوانی چند سال

می‌نگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردیده و در آن اوقات از زبان جمعی از ارباب روزی خواجه صاینی این بیت در سلک نظم کشیده که بیت فردا که شود معرکه و ضربت محشر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و این معنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب وحشت گشت و خواجه صاینی بصباحی که در آن شهر اهل درجه که وزرا ایستاده بود یکی از ایشان و آنان موجب قرار و احبات احکام استمرارش اگر نیابت بزرگ بود از سر آن برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند مصراع چو با سر سبک کردی سبک کن بار گران هم القصه در آن روز خواجه صاینی مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه مدتی مرده آورده در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبسش قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی منظوم گردانید و بموقف حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست بیت اگر مرا کشند و گوش تو آواز جست و اگرنه هرگز نکند در خاطرت یاد دست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر آزار او درنگذشت و خواجه صاینی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرد و کتب متداوله را با مختصر تلخیص منظر مطالعه در آورده قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده اکثر صنایع شعری را بقلم هنروری در آن قصیده درج فرمود و آن حالش عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ‌زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از توابع ایران بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بسبب تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنا بر آن بمعبر خاقان منصور گشته در زندان قلعه هرات محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه بحکم قتل از زمان او خیال استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آن وقت کار بر منصب خاقانی مشتغل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم نمود یکی از نواب بنا بر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صاینی با کس در زندان خواب بود و خاقان منصور گفت که امیر علیشیر او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز که دهم ایام اوایل محرم الحرام سنه ۸۹۳ خواجه صاینی از چهار طاق سوق هرات و خواجه مظفر را بر دار زدند و کلک تحقیق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ای ابله بجاه عالم سرکار زمکر در خواجه جهان خونخوار مکر از حالت صاینی بر و عبرت گیر در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماه رویان سیم سیما شعف تمام ظاهر مینمود مجلس خلد نمود گرم از اشعار و اقوال اهتزاز داشت و همواره خیال مشتغل بمصاحبت اهل طبع و ارباب فضل بر لوح خاطر می‌نگاشت در سنه ۸۷۶ بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانیده در آن اوقات که برادرش افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی بامر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک

در ایام اقتدار و اختیار کرت دیگر او را مواخذه و عقوبت گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یکدو سال فرصت یافته از بالاخانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود و چون آن جناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون خرامید و بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود بواسطه خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبه بلند و درجه ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اول سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودان شتافت خواجه مجد الدین علی بیکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب ... اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی سر گرمجت مواخذه و مصادره مبتلا گشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی‌نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال می‌نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار مملکه دار حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت متهور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه ماخذه و قید خواجه نعمت و فانی محمود جمال که یکی از اشرار عمال بود بر وی تقریر نمود و حساب وزارت باب تصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده در شکنجه تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند قرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده دارم محمود جمال او را گفت کسی همراه کن که صندوقها بحضور آورد و خواجه نعمت الله در آن حال آغاز کفش لطیفه کرده گفت که مردک جمال تو بی همراه ضرورتست که جهت حمل صندوق کس همراه کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند او را شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی بر شعله جهان کسی مهر گسل مانی تنهی دل بتماشای عاقل بس تاف چو سنگ از دوست و زمانه گل بس ای جوکل کز دست در برده و گل سید زین العابدین سیقلی پدرش سید زین الدین محمود متقی بود در معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت ... سید می‌افراخت و انتخاب بمکارم سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پا بر مسند اختیار و اقتدار نهاد سید را از آن شغل معزول نمود و در سنه ثلث و تسعمایه که خواجه با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب

بملازمت شاهزاده دوست و جهضال ابوالمنصور سلطان مظفر حسین میرزا قیام مینمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال کاردانیش
و صلاحیت بر ضمیر پرنور خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را بوی تفویض نمود و امیر سلطان
ابراهیم تا اخر ایام حیات آن پادشاه فرخنده صفات در غایت اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از
فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوالش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت
خراسان از آن دودمان عالیشان با بوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند بسیار صدور روزی
چند بمواخذه و مولانا عبدالرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید و در سنه
ست عشر و تسعمائه که رایات نصرت آیات لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر ممالک خراسان انداخت الحق منظور انظار
عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات [illegible] شد و در سنه ست عشرین و تسعمائه از دار السلطنه
هرات باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تاریخ الفی فتوحات شاهی برای همایون [illegible]
نقل گرفت و حالا بجد تمام و جهد لا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشای آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر
ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل الافراد
رباعیست که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیر المومنین علی
ابن ابی طالب علیه سلام الله الملک الوهاب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار
که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مولفات خجسته صفات آن جناب دیگر
رساله ایست که در معارضه [illegible] مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن
رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته بیت طبع لطیف تو همه نکته گو کند
وذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرم کردگاری که تا جهان را بقا بود آن
[illegible] فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانند
و همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و قطرات غمام خامه گوهرنثار نهال فضل و کمال گلزار جاه و جلال را ناضر
و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و حوله ذکر شمه از حال بعضی از مشاهیر امرای ابوالغازی سلطان حسین میرزا
از جمله عادات خاقان صاحب سعادت یکی آن بود که زود بزود منصب وزرا و دیوانیان را میپرداخت و همواره جماعتی
را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنابر علی هذا در ایام دولت آن [illegible] سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال [illegible] دیگر ثبت
کرده مسطور میگردد خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف
بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید

مدتی بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعه قرابغ بدار السلطنه هرات شتافته بنابر التفات خاقان منصور
در منصب اشراف وزرای عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا
در جرگه امرا و دیوان [illegible] مهر زده [illegible] شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین
طاوس بنابر آنکه در منصب دخل نیافته چند سال در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در
تکثیر زراعت و عمارت سعی موفور مینمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد
بنابر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده
عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات
بپایان آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش از هفتاد و دو سال [illegible] رسیده کوس [illegible] عقاب اجل شنید و مرغ
روحش قفس قالب شکسته همای پر طاوس بینداخت جهان از فر کاووسی پرداخت خواجه شمس الدین محمد ولد او پیر
در سلک اشراف و اعیان ولایت [illegible] انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه
بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آن سال که سلطان ابوسعید عزیمت فتح
عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاطاعه بجانب سمرقند توجه نمود و در وقتی که خاقان
منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و بعد
اندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد
نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آن کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال
فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب مدتی چند در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده
در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و وفاتش در شهر ربیع الاول سنه اربع و تسعمائه در سالی که
حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین
محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور به تسلی خاطر اولاد و احفادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه عالیجاه خواجه
شهاب الدین عبدالله را پرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه نظام الدین علی [illegible] در سلک اشراف
ولایت باخرز سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب به آل [illegible] همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت
طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات
سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه در وصف کفایت
ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و بسبب آن [illegible] سایر وزرا رقم تغیر و تزویر بر اوراق صحیفه

استشمام رایحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از فوت خواجه افضل خاقان لب بحرکت بعد احضار
سید عابدین علی با تکفل منصب وزارت امر کرد و آن جناب استعفا نموده مهم بر این قرار یافت که وزرای عظام آنحضرت
جناب سیادت مآب تفصیل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد مهر بزرگ همایون نسازند
انگاه سید زین العابدین علی از پیشتر اعتبار یافته مرجع وزرا مقدم میگشت و برقم الطلع علیه ایشان نشان
توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول
منصب تکلیف نمود اما سید دران زمان که مانند ایام گل پا برکاب بود در هیچ مهمی دخل ننمود و چون رایت
نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین و از برادر اختیار کرده در اثنای
گریز با فوجی از اوزبکان با یستیر دوچار خورده سهم تحکم و جدال سرایت نموده تیری چند از پرش سید زین العابدین علی
رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید **بیت** چنین است کردار گردان سپهر
گهش سر قهرست که نوش مهر نبازاز کسی پرورد در کنار زنی کی انگشت آخرش خار زار **خواجه معز الدین حسین**
برادر خردتر خواجه یوسف شبانکاره بود و مدتی مدید بر لوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون
قیام می نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع
در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت و تا آخر ایام حیات آن دستور حمیده صفات بر مسند
وزارت ممکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع
نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کاکینمی ترتیب داد عاقبتش پرداخت
و در روزی که محمد خان در نواحی مرو شاهجان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت هم دران معرکه دست
قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجه علیا داشت
و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت در اوایل ایام جوانی و ریعان کامرانی در ملازمت
درویشان و گوشه نشینان از خود بخش راضی گشت و در علم سیاق و فضل معاملات صاحب وقوف بود
و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کفایت روز بروز
مهم او ترقی میکرد تا قدم از منصب وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی از امرا
امرا و وزرا برقم الطلع علیه توقیع میکشید و مهمات سلطنت و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی
بسرانجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال با مثال این اشغال و دخل در مهام ملک و مال اوقات از فرایض و نوافل
ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح در دست گرفته در اثنای قیل و قال با صحاب جاه و جلال بورد اشتغال داشت
مشغول میبود و در اواخر حیات خاقان خجسته صفات منصب رساله و پروانه علاوه مناصب خواجه عطاء الله گشت

وقلم

و قلم عاطفت خاقان و افراخت لقبش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت بعد از فوت آنحضرت
آن خواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در
ایام استقلال لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد اما در آن زمان مخلفه و انقلابات متنوعه
امرا و وزرا دار السلطنه هراة مرکز هیچ مهمی را موقوف و استصواب تفصیل نمیدادند و در توجهات و تخمینات
و قوارسمات مزارعان و مخرقات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه
سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت خراسان بحکم نواب آستان ملایک آشیان پادشاه عالیان تعلق بامیر خان
موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفته دانست که کار از علاج
در گذشت خاطر بحصول آن تعلق از کار نهاد نا را که وفور طمع میر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات
و تملکات خود را مفصل کرده و مقرر ساخت که از آن جمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمایند و هر یک از امرا و
نوابش را چه چیز دهند و فرزندانش بطریقه سنت اسباب تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده بنظر آوردند و کفن را
دیده در خشنده الکه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز وفاتش تا روز ختم هر روز چند گوسفند
و چند من نان حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از عمال و خانه او و موذنان و معرف را
چه چیز دهند بعد از آن آنچه از اسباب املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرموده چون
از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز پنجشنبه دوم ربیع الاول
سنه مذکوره وفات یافت و سادات و قضاه و علما و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه
او را متابعت کرده در پیش گاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آن خواجه مغفور نماز گزاردند و جسدش را در
مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین کرده بود دفن کردند **ذکر جمعی از سادات و نقبا و مشایخ و علما که معاصر خاقان**
با سلطان ابو الغازی سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالیشان و اشرف این طایفه متعالی مکان سادات عظام و نقبای
کرام روضه مقدسه رضویه اند در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عنبر و امیر علاء الملک در آن مقام جنت انجام بمنصب جلیلة المراتب نقابت منصوب بودند
و چنانچه سزاوار علو شرافت و سمو رتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام می نمودند و این نقیب واجب
الترحیب از سایر نقبا سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند
و همواره همت عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان
بر صنادید انظار جهان متقرر شده و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهرتر
و حالا نیز امر نقابت آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه تعلق با اولاد آن سید بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از صلاحات

او در کار با ایشان نقش مساهمت در آن ایام بر لوح خاطر نمی نگارد **سید غیاث الدین ابوالفضل بن سید حسن** بمزید علم و تقوی از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل قضایای شرعیت اقدام می نمود **و سید کاظمی** بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهیگری و سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر می برد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهورست بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفت و در شیراز رحل اقامت انداخته هم در آن ولایت عازم شهرستان آخرت گشته خانه تن از مهمان روح باز پرداخت و قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دارالسلطنه هراة منظوم شده از نتایج ذهن اوست و مطلع آن قصیده اینست **بیت** شکر خدا که قاضی مشهد هرای نام در سلک آدمی [illegible] **امیر سید اصیل الدین عبدالله الحسینی** بصفت اصالت و وفور جلالت و نجابت شان و تقدم او در میان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دینداری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما و اعاظم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می نمود و زبان گوهرافشانش مفسر حقایق آسمانی و بنان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سماوی جبهه مبارکش مظهر آثار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش مهبط انوار هدایت و رشاد و در شاهراه گستری آن مهر سپهر شریعت وری در علم تفسیر و حدیث و انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دارالملک شیراز که وطن اصلی آن جناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت و هفته یک نوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق می پرداخت و در دوازدهم ربیع الاول بر بیان میلاد با اسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتوی است بر سیر حضرت خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان اهل اقطار جهان بشهرت و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخ رالبته و انواع خلایق مذکور اشتغال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت آیین در مقدم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور تسلی خاطر اولاد امجاد آن جناب توجه کرده بسیورغالات سید در باب ایشان عنایت فرمود **مولانا شمس الدین محمد بادکانی** در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند برادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه ارشاد و هدایت نسبت بآن جناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودند و از فتوح باطن و خجسته ساعتش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالیمقامش منقاد و مطاوع بودند از آثار انامل فضایل جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهورست و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس مذکور

[illegible]

تنها که بجز قامت سروش نگرانند کرامات بگوی مسه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه ۸۵۹ وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته و در اتمام مبانی خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد بزرگوار بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک می نمود و در سنه سبع و عشر و تسعمائه از عالم انتقال نمود **مولانا کمال الدین عبدالرزاق** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندیست و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ۸۱۶ در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امامت نماز اوقات شریف مصروف میساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرائت رسایل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشا منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده و بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آن حضرت برسالت پادشاه گیلان مامور شده بآن جانب شتافته و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود و آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بملازمت میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابراهیم مفتخر شد و سلطان سعید در جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و فاتش در ماه جمادی الآخره سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود از آثار قلم بدیع نگارش کتاب افادت مآب مطلع سعدین در میان مردم متداول و مشهورست و در آن تاریخ شریف منظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا ابوسعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال و الامور **امیر محمد بن امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بوده بلوازم آن قیام می نمود نسبش بنقیش سید شرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسله آبای سید اشرف بامام عالیمقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمومنین علیه السلام منتهی میگردد **قاضی نورالدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در فیصل قضایای شرعیه و اشتغال بقطع و فصل مهمات دینیه پرداخت مضمون ان احکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی نمود بعد از مدت سی سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده [illegible]

جمادی الاخری سنه ۹۰۱ دست قضا سجل حیاتش در نوشت و در کارزنگاه بخطیره که جهت همین مصلحت ساخته
مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعة والدین
محمد و جناب فضایل پناه نقابت دستگاه جلال الدین محمود ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت
والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافات حضرت اقضی بدیشان تعلق
گرفت و پسر کلانتر که درین الایام بخواجکی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شده در فیصل قضایا اقتدا بسنت
سنیه آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان
انتقال یافت و در دستور معهود آن امیر جلیل القدر متعلق بخواجکی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از قدوم پادشاه
نوای جهانگشای شاهی صفت انضارت پذیرفت و قدم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام و دین داری و وفور دیانت
و در بیت کاردانی خدام خواجکی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه
هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شده و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت
نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت
و مضمون این بیت را که از منصب روی بنصیبی به که از منصب بی منصبی به مطلع نظر جسته اثر گردانیده همت عالی
نهمت را از خار منوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز و احترام
نهایت اجلال و اکرام از خواص عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمین خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و اداد
بجای می آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام ابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار قوت
بسیار بود و پیوسته به منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیة و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید
غرا نظم نمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا نیز مشهور است و بر السنه و افواه مجالس آل عبا مذکور از جمله منظومات
ابن حسام کتاب خاورنامه است که بوزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامات امیر
المؤمنین علیه السلام مندرج گردانیده وفات او در شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه در قصبه خوسف
که از مضافات قهستان است موقع پیوست **خواجه مسعود قمی** از جمله اعیان هراة بود و در زمان خاقان منصور از قم
خوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم
احوال خجسته مآل خود را بوی مرجوع کرد و خواجه در آن اوان نزدیک به دوازده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف زلیخا
و مناظره شمع و قلم و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در انواع غزلیاتش انتظام دارد **بیت** بیا که خون دل گریه
خوابم بسبرد خوابی بیخبر کز آنکه پیمبرد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة روی نمود و در مزار پیر سید سادات مدفون شد
قاضی شمس الدین عبد الله خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبد الله قاضی جلال الدین محمد
الاسلامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام نمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه
سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه نظم علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت
مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در
زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف آورده در سلک ملازمت مقرب حضرت سلطانی انتظام
یافت از علم عروض و صنایع بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در جمیع آن علوم رساله مفیده تالیف
فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست **مطلع** کر درین آب سوا کوی تو بود خضر نکهم نی زلال خضر بابد دم روح اللهم
وفاتش در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون است و رشحات
اقلام فیض انجام آن زبده شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان و قلزون از جواهر نقش صد
افلاک بر در شب افروز و از لآلی نثرش عرصه عالم خاک جواهر اندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بچه و در
هر تصنیف خزاین معانی بچه لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو زبان بتعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان
شروع نماید و با آل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان بگشاید حاجت
که کلک بلاغت مآب نویسد که عالمست فیض سحاب حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصه سپهر ولادت
با سعادت آن حضرت در شب بیست و سوم شعبان سنه سبع و عشر و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و بس از
وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و حالت
جبلی در مبادی نسیم صبا حبیبی از نفحات انفاس مایض نظم را حضرت و نضارت بخشیده بمهارتش در آن فن بمرتبه
رسید که دیوان اشعار متاخرین و متقدمین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی
آن پادشاه والا تبار حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدیع آثار ساخت و در زمان سلطان ابو سعید ترتیب دیوان اول
و تالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور
صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آیات در سایل عالم گرد و در صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار یافت
میان آنجناب مولوی و امیر علیشیر قاعده مودت و ارادت و ارتباط استحکام لاکلام داشت لاجرم آنجناب
در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را از لوح بیان می نگاشت و مصنفات حضرت
مقرب سلطانی نیز مشتمل بر توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس مطالعه کتب آن دو بزرگ نماید
شده راقم حروف را درین باب احتیاج بر آن نیست که وی شماره وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در روز جمعه هجدهم
محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود و مدت عمر آنجناب هشتاد و یک سال بود و صبح روز شنبه خاقان منصور

و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده
در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آنحضرت را بعیدگاه برده و نماز گذارده
تخت مولانا سعد الدین کاشغری باز آوردند و در پیش روی ایش دفن کردند و حضرت خاقانی جناب مقرب حضرت سلطانی
متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما را اطراف را از عیدگاه همراه جمع ساخته جهة ترویح روح حضرت
مولوی باطعام جمعات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیبی غرا در سلک
انشا کشیده سلطنش خاطر بود ثبت نمود **بیت** مردم از لحن چرخ جفای گرست هر یک از ایشان او داغ جای گرست
تاریخ وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن را افاضل زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده‌اند از آنجمله مولانا
انوری که شاعری ابدال شی بود و نظمی دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت **نظم** جامی که بود بابل حسنات گشت
ای روحه محی عزه جنهما السما کلک قضا نوشت زوال جوانی بهشت تاریخ و مرج خلفه کان انشا **خواجه قطب الدین**
رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی قدس سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ
خراسان بعلو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی می‌بود و سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه
تعلق بوی میداشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می‌گماشت و چون آنجناب
از جهان گذران در سنه ... بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و در اعتبار
و اختیار و اقتدار آنجناب از اکثر اقران درگذشت اما بواسطه سعت مشرب کامی شباب مراد کان عالیمکان مصاحب صحبت
میفرمود و بخلاف طریقه ابا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام می‌نمود در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق مذام مروت
عدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت و اخلاص در زمین
دل یکسان می‌کاشت در شهور سنه سبع و عشر و تسعمایه راه سفر آخرت برداشت **خواجه عبد العزیز ناصر الدین جامی**
بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات تجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات مصروف میساخت
و در سلوک طریق دیانت و تقوی و ارشاد سالکان طریق هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره
بر سجاده ... گاهی و دین داری نشسته شرایط افادة علوم ظاهری و باطنی بجای می‌آورد و در شهور سنه ... روی به
ریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین مطهر جزری بود و اکثر اوقات
ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نموده و در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت
و در اوایل جلوس خاقان منصور چندگاه همت بر تالیف وقایع حالات آنحضرت گماشت اما چون از آنجا کنایت بلکه باب
عبارات تشبیهات و استعارات سابقه مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را پسندیده و آن امر را بر رای حسن بجای
دیگری از ارباب فضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی

از شنیدن سخنان مزاح آمیز او متغیر نیست پیوسته با وی بتراز مینمود و آنجناب خواجه نظام الملک و اولاد او
نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی
از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین
عمید الملک در سلک نظم کشیده و الحق در آن ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده دو برادر باهم ارزانی
که از قدر آمدند آن عبارت را آب این عبارت را آب آن کمال دولت و دین همه انکشید وین شید ملک و ملت از کمالات
کمال هم بود ارزانی آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی آن خورشید دولت را جمال بر سپهر از مهره آن
مه علایی علو برتر از اختر و کمال آن از رشی این دو نوال از جناب آن بخواهد گرد دولت جناب وزر کاب این
نحوا بد یافت اقبال اشمال آن بود خورشید منظر این بود بر جیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال باد
جاه و حشمت آن را خالی از خسوف آفتاب دولت این را دو فارغ از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا
شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت
اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر تدریس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود
و مدتی مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام می‌نمود و چون از آن منصب استعفا نمود
خاقان منصور آن جناب را بتحکیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید قاضی نظام الدین بروجهی قطع و فصل قضایا
شرعیه بر طریق اجتهاد مسلوک داشت که قضیه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین
در ماه محرم سنه ... دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد **رباعی** الملک شریعت
بنظام از وی شد از حکم قضا بحل عمرش طی شد از صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح ظریف که فانی کی شد
مولانا معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار تفوق می‌نمود
در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر می‌نگاشت در ایام جمعه بعد از ادای نماز
در مقصوره مسجد جامع هراة وعظ ارکان تاثیر میگفت و در رموز معانی آیات و احادیث بالماس طبع لطیف
میسفت عاظم امرا و نوینان که در مجلس وعظ او حاضر می‌گشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر
زبانش میگذشت و آن جناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا
بود اما ترک آن مراد و هرچند دیگر مبالغه نمودند قبول ننمود از آثار قلم لطایف رقم مولانا معین الدین معراج النبوه
در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة بروایات مختلفه در آن نسخه
مسطور مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار مقرب حضرت شیخ خواجه
عبد الله انصاری بعلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد الشعرانی** در ایام جوانی

تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نموده و در میدان سبق افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربوده
و آن جناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع
دار السلطنه هراة همت بنشر فواید علمی می گماشت در ماه جمادی الاخری سنه ستمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و به
مرض حصبه اوراق تعلقات را بباد فنا داد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول
و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ما وراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر شده و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند
متوجه کعبه اسلام شده و بدار السلطنه هراة رسیده و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین رعایت
جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر سعادت اثر را بمعاودت رسانید بعد از مراجعت در دار السلطنه هراة توطن
نموده سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمی و درس مسایل دینیه مشغول می بود و
آن جناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع
و کسر نفس اتصاف داشت در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا
برهان الدین عطاء الله الهروی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلای دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل
صحبت اصحاب و عدم تعین بر تمامی ظرفاء عصر فایق می نمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان سعید مغفور و خانقاه
خاصه مقرب الحضرت السلطانی تعلق بآن جناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر می نگاشت
ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آئین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع
او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک ثواقب آثار گردانید حضرت مخدومی مجد امیر خواند
از نبیره اولاد عظام امیر خاوند شاه بلکه اکثر علمای فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند
و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور
وقوف آن حضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم نحل اثر از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف وارد و
کاخ رفعت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه داشت که زبان جان فصحا کوتاه تر بیخ
از ادراک شمه از جمله کمالات میشمارد و تالیف کتاب سعادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست
مبین بلطیف عبارات آن نسخه فصاحت آثار و وقوع ابهمتی بسلطنت مرتب و این راقم حروف نسبت بآن حضرت
علاقه فرزندی دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد سبحان الله غلط گفتم آن مستطاب نظیر را چه نسبت
بلی دبیت ثابت ذره را از خورشید و الا غایت بوالعجبی / چه نسبت ذره را با مهر انور / نمی شاید بحرف در عقد
گوهر اگر خواهم که باشد آب دریم همی گویم که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم
غرض از اظهار این حرف آنکه اگر کلک سخن گذار در مقام پیش انس در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن حضرت مبالغه

کند

کند شاید که مردم عیب جوی بنابر نسبت مذکور بجرأت ستایش حمل نمایند و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف
دانسته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از این اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت اولیا
مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا نموده و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در
گازرگاه گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان
سنه اثنی و تسعمایه بواسطه عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت
دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنه ثلاث و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض راحت ازلی جنان
انتقال فرمودند وفات آن حضرت در شصت و شش سالگی دست داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق
افتاد مولانا قطب الدین محمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجه مرضی و ازاله علل اعجاز
انفاس مسیحا ظاهر می نمود اما بصفت حسن خلق اتصاف داشت و در اوایل سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بصوب
عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد روجی مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود قریب
هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت علیه السلام و التحیه سعی نموده جمعی
کثیر از درویشان و طالبان طوایف ایشان بمهجور آستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده
ستایشش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آن جناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه
مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقاد که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان
در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه
شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف
و اعیان هراة نعش مغفرت صفاتش را بعیدگاه هراة بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری
دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته و آن مرحوم را از قبر بیرون کشیده به
کازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن نمودند و این
قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و در ماه و سال آن حادثه یک
مصراع بسرحد ظهور رسانیده / آن پیر که سر عشق ادراک همی نمود بود مشهود / منسوب بروح در حقیقت زو
نسبت مرا و کو مفقود / شد سوی جنان گشت روز شنبه که ز صوم شانزده بود مولانا امیر حسین معمایی
در زکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر حمیده و شیم مرضیه نظیر و عدیل نداشت و بسبب کمال تواضع
و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه
ساکن بوده بطلب علم مشغول میبود و اکثر اوقات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده بعد از آن از فن معما

بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید در سنهٔ اربع و تسعمایه بمرض اسهال از جهان گذشت و در گنبد
مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله‌ایست که در فن معما در سلک
انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور در آن نسخه کمال دقت و ملاحت ظاهر گردانیده مسودهٔ اوراق را در تاریخ
وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت در این مقام مناسب نمود **قطعه** مظهر خلق حسن میرحسین
سید فاضل خجسته صفات ‖ کرد رحلت بسوی جنت عدن ‖ یافت از خانهٔ دو رنگ نجات ‖ نور رحمت چو از دل
شد ‖ نور رحمت بود پس سال وفات **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم حکما و علمای زمان
بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد
آغا و مظهر اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین
ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افاده برافراشت و در روزی که آنجناب در آن
مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علمای دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی
از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس شود در آن روز مولانا کمال الدین مسعود
بقصد تعریض دانشمندان خراسان کریمهٔ انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیع و معانی لطیف
ادا فرمود که موجب تحسین افزون یکسان گشت از آثار قلم افادت رقمش شرح حکمة العین و بعضی دیگر از رسایل
در میان طلبه شهرت دارد و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور **شعر** بشنو سینه ستان
برقت آب که نیست سود مرا سازگار بغیر شراب اشتغال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی
در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار پیر سید [illegible] مدفون شد **مولانا خلیل** والد مولانا [illegible] سمرقندی
بود و در اوایل حال بملازمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة
شتافت و افادهٔ درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت متولی مدرسهٔ مهد علیا
گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و اکثر اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد
خویش مستفید میساخت و بر بعضی امثال و اقران رایت تفوق می‌افراخت اما چون بشرب مدام مشغول می‌بودند خاطر
میر علیشیر از وی متنفر شده بنوعی حکم فرمود و انتخاب از مردم بلخ رفته روزی چند در آنجا دولت سلطان
بدیع الزمان میرزا بسر برده و در آن ولایت نیز از وی حرکات ناملایم صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل امیر
خسروشاه می‌بود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود **مولانا مسیح الدین عیسی** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که
در زمان میرزا ابو القاسم بابر میرزا و سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت می‌ربود
و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا آثار نفس عیسی ظاهر میگردانید و در اواخر ایام سلطنت خاقان

منصور

منصور بوقت وفات در ملازمت آن حضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت
پناه و وفور اسباب مکنت و جاه و طیب نفس و شهرهٔ شگفته بسر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و
از روی طبع و رغبت بی تکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می‌آورد و در شهور سنهٔ ۹۰۶
نبضش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا
حسن شاه** شاعری بود طبع شیرین کلام و در صنعت فوت ماهیه سرخیل افاضل شعرای انام همواره ابیات
ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و در هیچ مجلس از مجالس دقیقه‌ای از دقایق بذله گویی و نکته پردازی
نامرعی نمیگذاشت و بی شائبهٔ تکلف در آن شیوه مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده **بیت**
در شعر و در ظریفی و در فضل و در ادب ‖ پیدا در عجم کمی چو منست نه در عرب ‖ و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین خجسته را
بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از روی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر
کاهلی هیچ منقصتی در ذات شما نمی‌بینم پادشاه گفت که کسالت را از کجا دانستی گفت از آنجا که می‌توان گفت
که ده هزار دینار به مولانا حسن شاه رسید و نیکویی میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد و نحمد دینار
بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا حسن شاه بعد از شهادت
میرزا محمد در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت
اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت میر علیشیر
بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی سررشتهٔ تقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و تعرض جهة تجدید
خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم بیرون می‌آورد و از جمله اکه نوبتی از زرغون هراة موجب فرمان خاقان خجسته
صفات وسمهٔ کبود را که ضعیف بدکردار بود از شهر اخراج کرده خواجه مظهر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته
فرمان را که دیوانی شده بود طلب نمود و تمسک بدان افتاد و همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمده مجالست
التماس کرد مقرب حضرت سلطانی جواب داد که سماع چه تعلق بخواجه مظهر گرفت و مولانا حسن شاه این
این رباعی بر زبان آورد **رباعی** در شهر اگر مظهر عودی هست ‖ بر خود و در فسق کس نیارد بر بست ‖ ترجیعه که از شهر برونش
کردند ‖ این قحبه زن آمده میانش بنشست ‖ دیگر اکه بعد از فوت میر سلطان حسن ارشکی مقرب حضرت سلطانی
جهت ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بدان آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده
سروری مولانا حسن شاه بدر دوستی آن جناب می‌آمد و مستبشر بود که آشش بکار رسیده قضا را در روزی که آش میکشیدند
او را مهمی پیش آمد و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام تمام بر بسته بود لاجرم متأسف گشته این رباعی انشا کرد **رباعی**
دیر آمدم از غصه غم خوردن دانم ... کیا آش گر برای من نگه کنید گر غصه آش خواهم مردن

وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف
سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه قصاید غرا
بر لوح بیان می نگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش انسی بود و قصه لیلی مجنون را بنظم آورده بر
این بیت افتتاح نموده بیت ای عشق ترا جهان طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین واعظ در علم نجوم و
انشا همیشه ممتاز بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و باوازی خوش و صوتی دلکش امر وعظ و
نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت
رسالت پناهی را تبیین مینمود صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهارسوق بلده هراة واقعست وعظ
مشغول میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر بلوازم آن کار بشرط اهتمام قیام می آورد و روز سه شنبه در مدرسه
سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه در
حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر میپرداخت و چون بمقتضای اجل موعود در رسید در سنه عشر و تسعمایه مهر سکوت
بر لب زده عالم آخرت منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیارست و آثار خامه بلاغت آثارش مشهور از آن
جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم
مشهورست و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سبزه خط از مشک تر غالیه تحقیق کن
سنبل ابت دور را بر گل و نسترن ... و در حین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه که در خراسان رحمت رب ...
و زنده از جمله مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح جمعه در مسجد جامع هراة
که جامع اصناف خصوصیات نصیحت و ارشاد و فرق عباد میپرداخته و الحق در اکثر اجناس وجهی و ...
تفوق بر امثال و افاضل می افراخته از سایر اقسام فضایل بهره تمام داشته و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر
لوح خاطر عاطر می نگاشته از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی مجنون در سلک نظم کشیده در
میان مردم مشهورست و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور مولانا عبد الحکیم در سلک دانشمندان
انتظام داشت و چندگاه در دار السیاده سلطانی تعلیم دانش داده بر صحیفه خاطر طلبه می نگاشت وفاتش در سنه
احدی عشر و تسعمایه اتفاق افتاده و جهت ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زیبا ساخته
افسوس از آن سپهر دانش کش بود جواهر شیوه انفاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه جهان آفاق مولانا نظام
الدین عبد الحی از اکثر متعینان دار السلطنه هراة بمزید فضاحت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز شده بتحصیل
... قیام نمود مولانا سیفی از ... خاقان منصور ... و مسکن معهود او بود بهراة آمده ...
علوم نموده در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر ادام ... بملازمت آستان سلطنت ...

بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن روی بما وراء النهر آورده بشرف استادی شاهزاده سعید بایسنغر میرزا
مشرف گشته دو سه سال در خدمت آن حضرت بسر برد و چون بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت
چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت و اورا اشعار دلفریب و معانی خاص بسیارست از آن جمله این دو بیت
بخاطر بود ثبت افتاد بیت ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنه دوران کاکل همچو دود
که برگرد سر شمع بود حلقه حلقه بسر آن تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صنایع دیوانی علیحده اختراع
نموده و در آن منظومات امثال معانی بدیعه درج نموده از جمله آن ابیات این مطلع غایت مشهورست مطلع
تا بنفشه جان ... عاشق بیچاره ای میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرا
خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه بقضا ولایت زاوه و محولات که
مولد و منشا اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران آن ولایت از آن امر معاف شده همگی همت
بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست بیت ملک تشنه آب خضر اگر ... ستونم
دمت دور از دم جانبان من ... شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت
و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شباب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت
جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن بودند و اوقات شریف مستغرق ذکر الهی گردانیده از فیض
اقتباس انوار سعادت می نمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته
درگذشت و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور بیگی
مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برده حسب الحکم برسیدن مهم دادخواهان
مشغول میبود و از نظم اشعار ذوقی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان می نگاشت این مطلع
از جمله ابیات اوست بیت بر زده لاله تهی دیدم و از غنچه نگون یادم آمد که مرا رفته دل از باده برون مولانا
نظام الدین استرابادی سرآمد فضلا بود و در زمان خود بود کاهی بطلب علم مشغول میبود و این مطلع از
منظومات اوست بیت باغ دل را پس از این بستانسرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی مولانا
محمد بدخشی بحلاوت گفتار و طراوت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و اسالیب قواعد آن
فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانیده و چند رساله در علم معما
مرقوم کلک فصاحت انتما گردانیده از جمله معمیات آن جناب این معما باسم حبیب بخاطر بود مثبت گشت مطلع
ترا بنظاره بر لبهای خندان جهان شد ... مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی از جانب پدر نبیره مولانا
علاء الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دخترزاده مولانا شرف الدین عبد القهار و او در اوقات ایام جوانی ...

اخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلده هراة متوطن بود و کرت بعد اخری
ازان امیر صافی ضمیر غباری غبار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و دران ولایت پرتو انوار التفات سلطان
علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی درآمد ملازم گشته در سلک خواص
بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با اولادش مصاحبت درسالی که مرتبه امور جهانبانی امیر
نجم ثانی بموجب حسب الاذعان حضرت شاهی دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشیده و قرشی را گرفته دران بلده
قتل عام بوقوع انجامید شمار حیات مولانا بنایی بزخم تیغ غازیان عظام صفحت انهدام یافت و دیوان شعرش
در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهورست و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنایی در اواخر
اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و دران غزلیات بلاغت آیات حالی تکلفی نموده شیخ
الاسلام احمد مولانا سیف الدین احمد علامه علمای عرصه عالم و ملاذ فضلای بنی آدم بود و بغایت امانت و دین داری موصوف
و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و عدیل و در سایر فنون عقلی و نقلی
از اکثر علمای زمان افضل آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة والدین
مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرد و قریب سی سال در خطه خراسان لوازم نفوذ شریعت مطهره بجای آورد
در ماه رمضان سنه ست و عشر و تسعمایه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمواخذه و مطالبه
آن جناب صدور یافت و هم دران ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک
بمسجد جامع بلده هراة بنواحی درب خلیفتان واقعست از آثار خیرات شیخ الاسلامیست و بعضی از رسایل و حواشی
آن جناب که در سلک اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهورست و نخستین آن رسایل بر الواح خواطر مسطور
امیر مرتاض در علم حکمت و ریاضی بی شبیه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق
مینمود بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات بوجود میرسانید در زمان خاقان منصور در مدرسه
اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسه سلطانی نیز رایت
افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچه علم ظفر نشان نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت
میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و هم دران ولایت وفات یافت خواجه
عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی دعوی مهارت می نمود
و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش ازانکه آن کتاب صورت اتمام یابد دست
زمانه ورق آن رسالت را در نوشت سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه اخلاصیه به
درس و افاده اشتغال داشت و در حالی که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه ملازمت

اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب
عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چندماه ازان امر معزول گردید ناچار بصوب سبزوار رفته و استعلا از بلده فاخره
هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس
و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم
بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطه دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس
نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بنواجابت اقتران داده بدو
سبب دخل دران مهم جناب مولوی را تنزل تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت
و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانید وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه
در قندهار وقوع یافت و هم انجا مدفون گردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار
نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بتعلیم قواعد آن فن میگماشت از جمله
مولفاتش تاریخ بلده هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت خاطر و مکتوبات در میان مردمان مشهورست و از اشعارش
این مطلع بر السنه و افواه مذکور بیت نه سرشکست اینکه می بینم بچشم [illegible] که از غوغای جشنش میکند خاک سیه بر سر
مولانا حاجی محمد نقاش ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بتعلم اندیشه امور غریبه و صنایع عجیبه رصد لطیف روزگار بحر
مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند گاه همت بر ساختن چینی فغفوری گماشت و بعد از تجربه
بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار ظروف و اوانی که میساخت با چینی خطایی شبیه گشت اما از رنگ و صفایش چنانچه
باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب
نمود و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر
چوب بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی
هذا القیاس و حضرت مولوی متولی کتابدار امیر علیشیر بود و اخر الامر از آن جناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمایه
که بدیع الزمان میرزا بمحاصره بلده هراة اشتغال داشت بگریخت و شاهزاده پیوست و بمهات منصب مغضوب
گشت و در اوایل زمان استیلای ابی الفتح محمد خان شیبانی درگذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب
نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت بی مثلی برمی افراشت اکثر کتابهای عمارات [illegible] بخط اوست
معاشش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بولایات خراسان وقوع یافت مولانا بنایی ولد استاد محمد سبز
معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود و از علم تصوف و موسیقی حظی تمام داشت و در اوایل
زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا برده حضرت

پیش گرفت و دیگر از وزرای حضرت پناه مولانا صاحب دارا بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن
آداب سرآمد فضلای استراباد بود و در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر در غایبانه چه حاضر مهارت تمام ظاهر می‌نمود
و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می‌آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علی شیر
صرف میکرد بعد از فوت آنجناب سلطنت آشیان جنت مکان خاقان منصور پرداخت و داروغه کتابخانه همایون
شده در سلک ملازمان رایت تقرب برافراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده‌ایست که در مرثیه مقرب
الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت
امیر علی شیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ وفات آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع
نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع و عشر و تسعمایه بولایت استراباد دست داد و از معمیات اوست این معما باسم
رجب بر خاطر بود ثبت افتاد مصرع آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد دل آماج دلم عشوه نما بکذر دل ویران مرا کان عیان
و در دانه نهفت و بازیش آوردی مولانا طالب طالب علمی خوش طبع بود و از فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
می‌نمود سالها ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و حوالی سعادت خلافت آن
حضرت محروم ماند مدتی در درگاه عالم پناه حضرت پادشاهی ظهیر الدوله محمد بابر میرزا نیز رایت تقرب برافراشت در شهور
سنه ثمان عشر و تسعمایه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراءالنهر کارزار بوقوع انجامید مولانا محمد
در معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از
منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است معما جو روی خوب تو دیدم رفت از دل من
محبت همه اشیا غیر وجه حسن امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان
اوان جوانی از ماوراءالنهر بهراة آمده بتحصیل علوم مشغولی نمود در آن اثنا بمجلس شریف
کوچک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد اما از وقتی
که میرزا کیچک عزیمت حج نمود امیر حسین او را مرافقت ننموده و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شد
و در عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده
مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات
گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علی شیر متوسل گشته ملحوظ عین التفات شد و از غرایب اتفاقاتی که امیر حسین
را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علی شیر می‌نمود آن جناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد
فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی را با دیگر تحف از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی
عیسی و نواب آن دیار ببرد و در وقتی که جناب سیادتمآبی آن کتب را از مولانا عبدالرحیم کتابدار می‌ستاند جناب

مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبدالرحمن شباهتی داشت بوی داد و امیر حسین
آن کتاب را استعجالا نموده با دیگر تحف و تبرکات مصحوب ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید
و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسید و بزبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه
بعد مسافت ملول شده باشید میر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمی
گذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نموده جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات
حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هر گاه اندک
ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب انداخته آب می‌انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیارید تا ما نیز
تماشا نماییم و امیر حسین کس فرستاده که آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است
نه کلیات ملا جامی لاجرم جناب سیادتمآبی از چند حیثیت منفعل گشت و ازین جهت دیگر منظور نظر امیر
علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بنقابت
آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه
عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال
بفراغت گذرانید و در سنه اربع و عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب
کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان
مراجعت نموده بوطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمایه
عالم آخرت را منزل گزید از جمله معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد مثنوی شاه مبارکی
که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین ابو النصر [illegible] بصفای سیرت سنیه و نعیم [illegible] و لطف
طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بوده و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی بود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه [illegible] جهت
کتم [illegible] در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر حقایق [illegible] رطب اللسان گشت و انتظام داشت و نسبت
بر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق بر می
افراشت و چون آن جناب در سلک اولاد عظام بار زمان حلول اجل نزدیک رسید و از [illegible] که از اسرار غرایب
شبیه بود بطبع حجابات و ممکنات خواجه را موافقه و معذب گردانید و در آن اثنا او را [illegible] انسانی بر آن حاوی کمالات
[illegible] غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثار او این مطلع که تکرار بود نوشته شد بیت ماند چیست
طاقت آتش غمش چون شود تیز نرم از آن چون شعله برخیزد دمی صد بار و برخیزم مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت

و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق آنقدر مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و
متاخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آن حضرت والتماس امیر نظام الدین علیشیر
بکتابت نسخ شریفه میپرداخت گاهی بنظم اشعار نیز میپرداخت ازانجمله این مطلع ثبت افتاده بیت گل در بهار از
رخ گلگون نمونه ایست خون اشک من که ارغوان چون نمونه ایست و آن جناب در سنه تسع و عشر و تسعمایه در مشهد مقدس
درگذشت و هم در آن بقعه متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر
معین الدین مرتضی ابن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او در خاتمه کتاب در اثنای ذکر آنکه بر زبان خاقان
سعید ثبت نمود امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در
مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه بتعلیم دانش نقش افاده بر صحایف خاطر طلبه می نگاشت در زمان استیلای محمد خان
شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت
بلوازم آن امر پرداخت بالاخره بتجنیب(?) نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعا قنبر میرزا که
حاکم بلخ بود با نیابت قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع نمود امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا
وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ حسب الحکم شاهی بر سلطان اشتغال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار
روزگار میگذرانید الحال بعضی از اهل شرارت نزد … زبان عیبش گشادند و هر کسی آن سید عزیز را با یک
پسرش سید ابو القاسم … بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آن جناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره
هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم می گمارند امیر صدر الدین
ابراهیم مشهدی عمدهٔ علمای زمان و قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در
مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع و عشر
و تسعمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین
و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده
میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جمالیه باداء …
قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی
چندسال بامر احتساب اشتغال نمود مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال حالش بحلیه نسب تجرد در علوم معقول و منقول
آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران می نمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مولفات متقدمین
و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلای متاخرین و منسوب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در …
مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از آن جناب به آنچه مقتضی بوده شرایط تعظیم و تکریم بجای می آورده مدرس

هرا

مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی جمعا و احیانا فرادی تعلق باو میداشت و آن جناب
در شهور سنه سبع و عشر و تسعمایه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک
طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت چند سال در آن ولایت در مصاحبت
امیر صدر الدین یونس که داماد او بود بسر برد و در اواخر سنه تسع و عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد
از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایت حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی
شرح ایساغوجی(?) و حواشی مختصر و مطول عمرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه از مطالع آن مسایل
فایده تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان اوایل احوال از بلدهٔ نیشابور که منشا و مولدش بود به
دار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران
در ربود در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه
و مدرسه قبه اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت و از تصانیف شریفش رساله کافیه و صنایع بدایع شعری
در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع بدایع در صفت مسمط مذکور
بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز نور رافت شامل بعدل خسرو عادل بیت شه غازی که در هیجا چو خورشید است …
شود از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان از … شده
باطل و امیر عطاء الله در اواخر اوقات دیدهٔ ظاهری از رویت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه
بلده معدلت(?) رضویه علی … تحف السلام و التحیه شده و در اواسط شوال سنه تسع و عشر و تسعمایه درگذشت
شیخ جمال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بتصفیه خاطر عاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر
مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آن جناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوش خویی
همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت آن جناب در طریق ارادت و اعتقاد
سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت به پوران رفته در بارگاه وی شرایط انعام و احسان بجای می آورد
اما محمد خان شیبانی حضرت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة متوطن(?)
بود بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه شبی از بام افتاده
درگذشت سید نظام الدین سلطانعلی الموکی(?) بطهارت زهد و تقوی و … بغایت مشعوف بوده …
جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر می نمود و بنابر آن بخواب بین مشهور گشت و در زمان
خاقان منصور بواسطه وفور التفات آن حضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید
افضل بصفت فضل و ادب در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات

گردانیده

چندگاه همت بر پرستش پرغوری گماشت وفات سید سلطان علی در شهور سنه ۸۹۵ دست داد و انتقال سید
افضل بعد از چندگاه اتفاق افتاد امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطان علی فرموده
سید عالی نسب سلطان علی آنکه میگفتش خرد اهل یقین میرزا جوان خواب بهشتی شد سال فوت اوست میرزا جوان
خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آن جناب به
صفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در
سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشت دیوان
غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع از آن دیوان مسطور مطلع بسی خون را در آب دیده چون ماهی [illegible]
که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه ۹۲۳ اتفاق افتاد وجهت ضبط
سال و ماه مذکور جمل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این نظم آغاز نهاد رباعی چون آصفی آنکه ختم شد خردرا مردم
در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم زبرات آمده روز دوم شیخ صفی الدین
محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت
صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب نود بود درگذشت و بعد از ادای
مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار مدفون گشت امیر نظام الدین عبدالقادر در سلک اجله سادات و علمای اعاظم و افاضل
انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه می نگاشت
منصب جلیل القدر نقابت امر قضا مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآن جناب بود و در تکفل این مهام و طریق امانت
و دیانت سلوک می نمود وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ
واقعه این رباعی زبان گشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت نادر در سنه سوی ریاض خلد
رفت تاریخ افسوس جناب میر عبدالقادر مولانا عبدالله هاتفی از اقربای مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بود و در
نظم مثنوی از سایر شعرای آن زمان گوی تفوق می ربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین
و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی
نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله مورخ
که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید بیت از رابع دهر هاتفی خوش
کلام رفت سوی ریاض خلد بعیش و صد طرب جان داد روز جمعه نیک رسول گفت روح خداک ای
حسنم الطف لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شورش عرب تاریخ فوت او
طلبیدم ز عقل گفت از شاعر نهان شاعران طلب امیر رضی الدین عبدالاول جد بزرگوار امیر نورالدین

محمد امین بن امیر رضی الدین عبدالاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدرالدین یونس الحسینی بود والد ماجد
اش در سلک نقابت [illegible] مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود
در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم ذهن شریفش حاوی فنون
محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدارس شریفه غیاثیه و مدارس بدیعه مدرس شده
پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت چون بجهان بقا رحلت نمود پدر عالی گهرش امیر نورالدین محمد
امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از شدت این واقعه جان سوز حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری
و ناله و بیقراری اشکباری باوج فلک زرنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشه
بیت الاحزان حرمان ملال گشته زبان حال ترانه یا اسفا علی یوسف گویا گردانید بعد از چند ماه که آن سیادت پناه
در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الآخر
سنه ۹۳۹ رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ
وفات امیر رضی الدین عبدالاول بیت سید فاضل رضی الدین که بود زبده اولاد امی در شوال ۹ و این رباعی مخبر است
از ماه و سال ارتحال امیر نورالدین محمد امین رباعی از حکم قضا و حضرت سبحانه چون میر محمد امین شد فانی از سال
مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی قاضی اختیارالدین حسن ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور
فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می نمود و در اوقات جوانی از ولایت تربت زاده و محولات بدارالسلطنه
هراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات را
پیشنهاد همت ساخت در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا
سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطه کمال امانت و کیاست و لوازم امانت و
دیانت ارتقای قضاة دارالسلطنه هراة اختیار و اعتبار شرافت و پرتو التفات و عنایات خاقانی کاتب
و معمی و روحانیات احوالش یافت و قاضی اختیارالدین در وقت ابوالفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود
و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بر حسب اصل شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه بمرض سوءالقنیه درگذشت و در قصبه تربت بمقبره آباء خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام
قاضی اختیارالدین اقتباسات و مختار الاختیارات در میان فضلا روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ
مرمر امیر علی شیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور بیت از همت بندگی شد منبری بکمال
کز غایت ترفع بر عرش برگزیده هر کس بدیده منبر از سنگ مرمر تاریخ شد همانکه هر کس ندیده شیخ نورالدین
محمد والد ماجد آنجناب شیخ قطب الدین محمد در سلک احفاد قطب ولایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بزیور تقوی

باکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد و از صنعت زرگری و زرکشی نهایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و
ورع و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام
علیه الصلوة والسلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس تعلم اندیشهٔ غیر نقش حسن خواهی حرفی بر لوح خاطر
ننوشته و انتخاب در زمانی که امیر خان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنابر استدعای ملک
سلطان محمود از وطن مألوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال
اعزاز و احترام بر مسند افادت و تدریس تمکن **امیر جلال الدین عطاء الله** سلمه الله و ابقاه سید سند نسبش بطاهرین
اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطلع
اشعهٔ انوار اسرار کتاب الهی و صحیفهٔ خاطر عاطرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ
سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیر جمال نبوی از مشارق
جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش
کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل **بیت** زبانش مظهر اسرار تحقیق
ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال من مزین باتمامش علوم شرع و افصح از کلامش زهی توضیح بیانی که شده روشن
بر اهل علم هر مشکل هر فن و آن حضرت با سید عم بزرگوار امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق شده اند
و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون عقلیه از مجتهدان مستحق [illegible] گذشته اند و چند سال در مدرسهٔ [illegible]
سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصورست و در خانقاه اخلاصیه بتدریس افاده اشتغال داشتند
و در صفهٔ مکتوب در مسجد جامع دار السلطنه هراة بتعلیم روایت از آن نقش ارشاد و نصیحت بر لوح خواطر اعاظم
اشراف و اکابر می نگاشتند اما حالا بنابر حسب غلبات [illegible] گوشه نشینی و اشتغال بامور [illegible] نمایند و تمامی
اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغول میباشند سلاطین
ایام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت واجب میدانند و آنچه میرزانند
در ترفیه حال و فراغ بال اقدام عالی نمایش حریف اشفاق مبذول میدارند از مولفات فصاحت حضرت نقابت
منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبهٔ شبهه
عقل دراک نظیر آن کتاب افادت مآب در [illegible] خیال امر محال میشمارد و والد ارشد امجد آنحضرت **امیر**
نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضا در تکمیل علوم فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمان اند و بموجب
تلمیس حضرت واقف انار الله برهانه در مقبرهٔ منورهٔ مذکوره قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و
افاده قیام مینمایند و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آن جناب مستفید و بهره ور

و فضل و کمال از علمای ستوده خصال ممتاز و مستثنی می بود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب
از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ
علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت
و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از اشباه و اقران درگذشت و اکثر اوقات
مدت مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور شیبانی خان در بقاع بقاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس
منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب در مذهب تسنن زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب
سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمایه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی بلدهٔ فاخرهٔ
هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت کرسیر و قندهار شتافته شرف ملازمت ظهیر السلطنه
والخلافه محمد بابر میرزا دریافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانیده در
جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت خرامید و حالا برادر ارشدش شیخ زین که از اقسام فنون
بهره مندست در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت بجای می آورد
مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نموده در اندک زمانی بمدارج
کمال ترقی نموده در مزار فایض الانوار متوسط حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد
و در شهور سنه [illegible] از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام می نماید
مولانا اسمعیل تبریزی در علم کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز در سنه مذکوره از هراة بجانب
آذربیجان شتافت **مولانا حاجی محمد تبریزی** در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار
السلطنه هراة بماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شده بمنصب صدارت سمرقند [illegible] گشت بعد از چند
گاه دست از شغل آن شغل باز داشته حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید **مولانا عصام الدین ابراهیم**
والد مولانا عرب شاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و ارث سلطان محمود
میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و منقول سرآمد علمای
زمان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده باین مرتبه ترقی نموده و در مدرسهٔ [illegible]
شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمایه
بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هراة بجانب بخارا شتافت
و حالا در آن ولایت متوطن است و از نوال انعام عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد **مولانا قاسم [illegible]**
از جملهٔ اجلهٔ علمای بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و در [illegible] ایام صبا و اوایل اوان نشو و نما بمراد [illegible]

الحمد

میکردند خواجه عبدالرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها در اوان دار السلطنه فاخره هراة بنابر فرمان
خاقان منصور بتفصیل قضایای شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوای
علمای اهل اسلام بسرانجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه
سال بمنصب قضا منصوب شد و قایم مقام پدر بزرگوار خود بوده در مدرسه گوهرشاد آغا بمدرسی افاده نیز قیام
مینمایند و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد اما بواسطه کمال تواضع و عدم
مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی‌سامانی اوقات میگذراند مولانا صدرالدین محمد
در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر فضلای دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده
همواره همت بر افاده علوم میگمارد در علوم شرعیه شافعی و حنفی نهایت مهارت و در سایر
فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده آثار تحصیل انجناب در درس مولانا نورالدین شیخ حسین و مولانا زاده
مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی اتفاق افتاده در اوقات
مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاده و مولانا صدرالدین محمد برادر دوست مولانا
نبی الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده و از دار السلطنه
هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایات سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول
عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد و خزاین مستفید ساخته مراسم
افاده بظهور میرساند مولانا شمس الدین محمد حنفی بمتانت جمع و لطافت فهم و تحقیق مسایل علوم و تدقیق
در مباحث محسوس و معقول بمثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند و از شرایط [illegible]
و دین داری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس مصحف از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است
و اکثر طلبه دار السلطنه هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور
میگردند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه هدایت ازلی در عنفوان سن از ارزش والد ماجد خویش
خواجه محمد بن عبدالملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل
تصوف گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی داده بقدم اخلاص
متابع طریقه مرضیه تشدد پیش گرفت و اندک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن خجسته مظاهرش از انوار
فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت انگاه حضرت کرامت پناه شیخ عمادالدین فضل الله ابیوردی
که در آن زمان در سایه سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه هراة تشریف آورده شیخ جلال
را بجانب خود کشیده به ابیورد برد و شیخ جلال هفت سال از صحبت آن حضرت کسب انوار نموده

بعد از آن

بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلده فاخره هراة بتسبیح جامع بقعه مکتوب بوعظ و نصیحت
خلایق مشغول مینماید و بسخنان موثر درویشان لب بسیاری از تشنه لبان بادیه فضیلت را بآب حیات
هدایت میرساند خواجه ضیاءالدین پیرم پدر عالی گوهرش خواجه جلال الدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین
محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و انجناب از جانب مادر برادر امیر
سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت فهم ناظم مناظم فضیلت و خرده دانی از علم سیاق
مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی میگمارد بهزل و مزاح نهایت مشعوف است
و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف اشعار آبدار خواجه پیرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است
و این بیت که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته بر السنه و افواه مذکور بیت ما از نجت
العنقش او را مطلع خود کرده ایم را مولانا کمال الدین شاه حسین کامل در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل
فضایل نفسانیه موفق گشت و پایه قدر و فر [illegible] در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین
علی شیر را نسبت آنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روزگارش میگشود
و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه اوبه توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد
این مطلع از جمله منظومات اوست بیت چنان بود شب غم روز من چنان شده مرا که روز چنین است شب
چسان باشد و ایضا این معما باسم شاهی از منظومات طبع لطافت سمات انجناب است مثنوی رند و [illegible]
ای صنم عاقبت از شور بر جای هم مولانا جلال الدین محمد آگهی از جانب پدر نبیره مولانا محمد جامی است و از طرف
مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و انجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد
و از موید انعام و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاهزاده
او را از امر خدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان [illegible] اوقات
میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه علیه شاهی در آمد مولانا آگهی بهراة شتافته
ساکن شد اما کسی بکارش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه ست عشر و تسعمایه قصیده شهر آشوب در مذمت تمام
حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم کشیده و آن ابیات بعرض میرخان که در آن زمان
والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از نواب تقطیع دست و زبان مولانا آگهی حکم شد و از غرایب آنکه با وجود
وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق بنظم اشعار جید و [illegible] میگشاید
از ابیات قصیده مذکوره چیزی که در خاطر بود ثبت افتاد بیت عرصه شهر هری فوق سپهر اخضر است
در کهش انجم و خورشید کلیچ ازر است حافظ سیدعلی ولد مولانا نورالدین محمد غوری است که بلطف طبع

وحسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت داستادی ابوتراب میرزا منصوب بود
وحافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت طبع بحسن خط و شعر موصوفست واکثر خطوط را خوب می نویسد در علم عروض
وصنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانکه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع
نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست بیت خرم خرمن گوی از جنبش ابرار
شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک
نظم کشیده مثنوی داد ما را دردی و آرام داد دارم ار آمی ده و ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول دو حرف
و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشته رباعی ای آنکه دل آرام زده در آتش آذر خال زرخت
رنگین تر از نه ز خط لب شکر شکن شکست ختن چشمت عبهر شمیم گیسو عنبر و این رباعی نیز از جمله منظومات
حافظ علی است مصرع در وقت سحر که نرگس از لاله شکفت رخ گلبنی از کسان ما بگفت می ریخت گل از شاخ
سنبل خواهد برد برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسن شاه در سلک فضلای فصیح زبان و بلغاء
بلیغ بیان انتظام دارد بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعارش همواره نظم نموده از آن جمله
این رباعی است که جهت انتقاش آتش رشک در دل گفته رباعی آتش عشقت بدل افروخته ام جان شمع
همه سوختن آموخته ام ای آنکه دل چو سنگ و آهن داری مسکین جگر از او در دل سوخته ام مولانا شهاب الدین
احمد المعتری بلطف طبع وصفای ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را
باستحقاق مطالعه نموده و در جنس و نوع قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم نموده و در نظم غزل
نیز مهارت کامل حاصل دارد و در اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا
بر لوح بیان می نگارد و این غزل از آن جمله است بیت ما را غم تو همدم جان حزین بس است در دور حسن [illegible] بس است

گر بر فلک نشود سر از جاه و حشمتم • روی نیاز بر در تو بر زمین بس است • کو در حشم [illegible] از آن [illegible]
داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است • در سلک بندگان کمین سگان خویش • ره داده مرا شرف من همین بس است
ما را چه حاجت که نشینم حبیب • مستیم [illegible] همنشین بس است • زانسوی [illegible] پناه تو
ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است • وانصاف [illegible] از جمله [illegible] • در [illegible] مطلع [illegible]
صد درنغ [illegible] عاشقان [illegible] • [illegible] خویش [illegible] باشند • [illegible] کلاه و [illegible]

مولانا بدرالدین هلالی زبده شعرای زمان و عمده بلغاء دوران است و قصاید و غزلیات و مثنویاتش اکثر
اوقات در کمال صلاحت و بلاغت بر صفحه ظهور می آید پرتو استمام آنجناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز
یافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار دارد و صفات العاشقین و شاه و درویش

ولیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات از نتایج طبع او بغایت مشهورست و این مطلع که نوشته شده از نسخه
دانوار مذکور بیت ای که بهر سو زمین کار [illegible] را مترل کی بت منزل تو در دل است ما غم دل کی بت و این
رباعی نیز از جمله منظومات آنجناب است رباعی آنانکه قامت از نمک یخته اند در ذات وجود از نمک یخته اند
شیره جانها نمک آمیخته اند تا همچو معموری بجا ریخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت
لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف بهرچه
از سرچشمه جان زلال اشعار لطافت آثار ترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعری میل
بخلاف سایر شعرا الذل مع الطبع منظور داشته از شیوه طبع موزونش و طبعش از نظم مثنوی که شعرای
متقدمین بدان مشغول بوده مرکب نگشته قصیده بال صبح را تتبع نموده و الحق از آن قصیده معانی ارقعه درج
فرموده و دو بیت اول قصیده مذکور است بیت خورد سیح و تاب دلو طلوع رسن تا بدرآمد ز چاه یوسف
گل پیرهن گرد زینت سیح بر پیرهن سر چاک • باز دلش جاش گشت بر سر انجمن دادنه زال سپهر طرفه ترنجی تمر
طرفه که شد هم ترنج در کف او تیغ زن • و این مطلع از جمله منظومات اوست مطلع نخواهی کرد یاور خار خار سینه چاکم
مگر روزی بگیرد دامنت خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع
اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش نفس و فانی مشرب است و اشعارش سلیس و همواره اتفاق
می افتد این مطلع غزل از آنجاست بیت بهوای سودای او اول بکل شد آنجه هم حیف او قاتی که در عشق تو ضایع ساختم
و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست بیت فیروزه سپهر از انگشتری تست روی زمین نگین
نگین بدست مظهر بدایع صورست و مظهر نوادر سر قلم مانی ز نقش تو نسخ آثار مصوران
عالم و مانی معو نقشش با حیا تصویرات سروران بنی آدم موی قلمش از دست دادن حال دادو بصورت جانداری
و جناب استادی بهمین جهت و حسن عنایت امیر نظام الدین علی شیر بهر رتبه ترقی نمود و حضرت خاقان
منصور را نیز بانجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز از آن زبده العصر صاحب اعتقاد منظور نظر رحمت
سلاطین ایام و مشمول عاطفت مهابت حکام اسلام است مولانا شیخ محمد بحسن خط و بود
عمده نسخ تعلیق نسیان زمان است و تجنس کرد از ملطف نکته زبده اعیان دوران
با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هراة
توطن دارد و گاه سیاحت برکتابت نسخ شریف مشغول بوده است و نسخه قرار داده و بر جمال او نوشته شده تا نامه که در زمان خاقان
منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشمند در دار السلطنه هراة و سایر ولایات
جمع کثیر متوطن بوده اند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بنواخت می غنوده اند و ذکر جمیع ایشان موجب

ایلی مجنون

تطویل است و اطناب و اجتناب از مثل این شیوه ستوده اولوا الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان عزیمت
مصوب ذکر شمه از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عالی نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استقلال دولت
محمد خان شیبانی را در ولایت خراسان برحسب عرض می‌نهد نظم کار بسیار است از پیش قلم گشته لیکن
نوبت تحریر کم ✽ با الطاف الهی امیدوارم ✽ خامه توفیق یاد آیدم ✽ تا دستیاری راستان انجام ✽ رو نهم سوی
ذکر حسب المرام **ذکر شمه از حالات اولاد امجاد پادشاه معدلت پناه خاقان منصور مغفور**
السلطان ابوالغازی سلطان حسین بهادر بر مرآت ضمیر انور عقلای دانش پژوه حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق
لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع می‌پذیرد نمونه از آن در سرکار سلطنت
وجود می‌گیرد پس چنانچه ذات لایزال مانند حضرت خداوند جل جلاله از جهت مشارکت منزه و مبراست
می‌باید که وجود حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و مبرا باشد تا سایه وجود او ببعضی الوجوه شبیه تواند بود
و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود سلطان یکی به نزد چو خدای جهان یکی است و اگر کلمات
بمعنی دو کس باشند در یک شهر و کشور در دارای رعیت و لشکر در غیبت خواهند که شریک باشند سرانجام
بر طبق آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد
بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد **مصرع** غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی ✽ کلمه حجت بیضا این ...
واحد معنای این مقال است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور
مغفور انار الله برهانه این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت
خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا متصدی امر سلطنت سازند یا آنکه میرزا
مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک سازند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید رأی و کیاست از امثال
و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان
میرزا که اسن اولاد امجاد خاقان مغفورست و جبلت کاملش بتمهید اساس مکرمت و احسان مفطور
باستقلال پادشاه باشد و بنیت مظفر حسین میرزا طریق شفقت اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان
را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف و ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده
خیال استقلال بر ضمیر خاطر نگذرانند و زمره از مردم کوته نظر این رای را نپسندیدند و جانب نقیض گرفته
گفتند که مناسب چنانست که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و خطبه و سکه باسم مظفر حسین
میرزا نیز داخل باشد تا بر اهل حسن سعایت اهل خیانت صورت مخالفت روی ننماید و مکان ... در مملکت
مجال مداخلت نماند **مصرع** آری باتفاق جهان می‌توان گرفت ✽ و درین باب قیل و قال از حد تطویل انجامیده

مهد علیا

مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر
شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا
متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا و امرا برلاس بودند
جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع دار السلطنه
هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در سکه اسامی سامی ایشان نقش کرده وجوه متعلقات آن ... گشت
و ملوکات و محقرات بلده فاخره هرات را بحسب جمع تقسیم نموده نصفی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت
و نصفی دیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بدین
منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده صدور بدیع الزمان میرزا باشد و نصفی دیگر در
حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد و منصب حکومت و داروغگی دار السلطنه هراة از قبل سلطان بدیع الزمان
با میر نظام الدین شیخ علی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی
مشارکت جست و محمد بکور بنیابت امیر شیخ علی و محمود فرنگ بانیابت امیر یوسف علی بامر مذکور منصوب گشتند
امیر نظام الدین درویش بیگ ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین
شد و زمام اختیار قلعه نو بامر مظفر حسین گورکان در قبضه درایت امیر شمس الدین علی قرار یافت و برین قیاس
جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفور انار الله برهانه ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر
حسین گورکان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک
ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال
الدین مجدی مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا [illegible] مسود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید
جلال تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین ... و درویش احمد قابض و دخل کردند و
جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار با میر صدر الدین سلطان ابراهیم
امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار
السلطنه هراة بمراسم رعیت پروری قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند
اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات
بر ما رتبه تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی
چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک الاسم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک
دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم بدرنگ زمانی قواعد حکومت اولاد خاقان

مقصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان در قبضهٔ اقتدار بیگانگان افتاد چنانکه عنقریب مسطور خواهد شد

گرفتن سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمظفر حسین میرزا برادر ارشد [illegible]

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان اعلی و هم در دیوان تواجی مهر داده بود و هم حکومت و داروغگی هرات را علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانیده و بعد از آنکه خلافت انتساب بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را زودتر از من می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان مغفرت صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آن جناب بود **شنیده** باشد که وقت خاقان کامل اقتدار: بجز وی کسی را نبود اختیار: بنا بر علو آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات ارباب جاه و جلال است در کانون ضمیر سایر ارکان دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که بعد از غروب سعادت خاقان کامرانی بلکه نخجیر زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چو بادار اختیار او او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک را بقبضهٔ اقتدار درآورند اما در زمان خلافت خاقان مغفور فردوس مکان اصلا تیر تدبیرات ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا ارغالیت بعضی زبان فتنه گشادند و در خدمت بحل ایشان موثر افتاد سبب آنکه در اوان که ارکان دولت خاقان مغفور و امرا و شاهزادگان در باب ارادات می مشورت میکردند امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ گفته بود که مناسب آنست که بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع او باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آن حضرت کرده اقدام متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بوی متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس در جلب شعله شاهزاده باتفاق امرای شاه الیهم و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمیکند و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت حال را میدانست نمی خواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظهٔ رضای برادر و برلاسیه بآن امر معترض شد و هم در آن وقت که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان نمود و در باغ جهان آرای در مجلس کنکاش امیر فتنه ایشان موافق گشته آخر روز بیکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون کشادن تقدیر مقدر از قصر سپهر مستدیر بهانه خانه منوب رسانیدند فوجی از متعهدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرای بقلعهٔ اختیار الدین بردند و با میرزا درویش سپردند و هم در آن روز امرا و دیوانیان بر در و سرکار آن جناب اقتدار را مراغنده و مصادره کرده بتحقیق براق و تجملات او مشغول شدند و آنچه بحصول موجب نمی الحاصل تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطایی بود که بعد از فوت خاقان مغفور شاهزادگان را

روی نمود

روی نمود زیرا که آن جناب از حیثیت لیاقت و استعداد و تراز نوکران شاهی جهت بنا و دانا که امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صرف سبا منشور گرفته ملازمانش که بهاء پانصد رسیده متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بسر برد همگی همت بر تخلص خود مصروف و در آن باب فکری بصواب اندیشید بیکی از دوستان پیغام داد که طبقی حلوا فرستد که ریسمانی در میان تعبیه کنند و تعلیمه زنند و آن دوست بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلوا را نزد جمعی که موکل بودند فرستاد و ایشان تمامی حلواها را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تعطیل و انجماد نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیم شب بیکی از رکابداران ریسمان خود را بر زیر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل است رسانید و بطناب از آن رخنه بر اسبی که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شد و از برق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدسهٔ رضویه آورد و صباح روز دیگر که محافظان قلعهٔ اختیار الدین چشم از خواب ناز باز کرده از امیر محمد اثری نیافتند و خبری نشنیدند در گرداب حیرت افتادند و امیر درویش بیگ بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق کوکلتاش قایم مقام شد و اما امیر محمد ولی بیگ در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بقصبه [illegible] میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و شتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور حالت آن شاهزادهٔ ظفر لوا توانا بود مخصوص و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم نمود که امرا و دیوان تواجی بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بانواع دال و نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و بزبان حال و قال شکرانهٔ قادر ذو الجلال گویا گردانید

فرستادن ابو الفتح محمد خان شیبانی [illegible] جهت تاخت ولایت ایران و کشته شدن [illegible]

در زمان اوان که خبر انتقال خاقان مغفور بجوار مغفرت ارشاد عفو غفور بگوش شیبک در مرو رسید محمد خان شیبانی که سالها منتظر [illegible] روزی چند [illegible] با فوجی از سپاه شیبانی جهت نشان تاخت ولایت ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار مرغاب بکار نهب و تاراج اشتغال ساخت و جمعی از جنود را از مرو الرود گذرانیده در حدود بادغیس صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمایه کیفیت این حال مسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس نفیس از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هرات

بنا بر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند
که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایلمان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی
متکفل آن امر گردد شیر حاجی امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و سیاه خر
و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طرف هراة روی بطرف هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان
مغفرت نشان قاصدی بجهت استمالت پیش امیر ذوالنون فرستاده بود و او را بر توجه بآستان سپهر سلطنت
و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور سلطان حسین
گورکان دریافت و کیفیت آمدن ایلمان و اوزبکان بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه از رنج راه غبار
آسایش امیر سلطان بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بی نیب مروچاق ایلغار نمود و سپاه ماوراء النهر
از قرب وصول امیر بهرام نهر وقوف یافته براه حوی زر دل عزیمت برداشتند و امیر ذوالنون تعاقب
بدان جانب در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر از ایشان را بجهت بر
خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراشت و مظفر و منصور
بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول
اجلال فرموده مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم بر ارغند باب و زمین داور بملازمت
بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و الطاف مفتخر و مباهی شدند فرستادن محمد خان
شیبانی ملا ... نزد خاقان منصور و فرستادن میرزا ... چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم
جاودانی خبر یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایت شخصی را که مولانا
ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در الکای جهان آرا تقبیل
بساط جلالت مناط سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض
گردانید خلاصه پیغام آنکه شیبانی خان میگوید که همواره آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث
رجوع بخواقین و دودمان عالیشان ما کرده اند و شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز نسبت بما آن
طریقه مسلوک داشته ابواب مخالفت مسدود سازید و از شاه راه مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا آن
مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پامال عساکر نصرت ماثر نشوند سلطان بدیع
الزمان میرزا و میرزا مظفر حسین چون میدانستند که غرض شیبانی خان از این سخن چیست جواب آن سخنان درشت
ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود
فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قنبجاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند

که عرض

که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسان بظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام
گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت و قوت سپاه نزدیک
بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این جانب گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد
و چون آوازه ... احوال ستوده شاهزادگان ولایت مآب سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله
شیبانی خان قرار دادند و مجدداً قاصدان جهت اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند
و در اوایل سنه مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند
و از گرد مراکب گردون مواکب چهره ماه و مهر را تیره و دیده روشنان سپهر را خیره ساختند مثنوی
روان گشته شاهان کوکبه ش سپاهی بنهایت از پس و پیش تا بسد آهنی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال
و چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشک فشان گشت ابو المحسن میرزا
با لشکر نصرت اثر جای کثرت چو اعداد و اختر از بلده فاخره مرو تشریف آورده و دیده بدیدار برادران
کامکار روشن کرده میرزا بدیع الزمان را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود تیوره زانو زده و پیشکش نموده مظفر
حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با میرزا بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابو المحسن
خردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم نمود و از جانبین لوازم نیاز و نیاز بوقوع انجامید و از آن
مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون
از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند مثنوی
رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان گشاده بقلع ...
زبان و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب جنود ظفر ورود بود روز بروز بتاییدات یزدانی جمعیت سلاطین
خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه بشیری خجسته مقال بدرگاه اقبال آل سلطان بدیع الزمان
میرزا رسیده بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت
لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات
احوال ساکنان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت مصرع مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که
ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم و هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید فرستادن
خاقان منصور سید افضل ولد سید علی ... را بپیشواز پادشاه ظفر ... در آن اوقات داور آن که طنطنه کوس شوکت و
سرافرازی و شعشعه نیر دولت و رزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد

[illegible]

بر در اقطار آفاق مشهور گردید و کیفیت محاربت و معارضات آن پادشاه حسنه صفات با شیبانی خان
بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بمزید فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب
جاه و جلال آن سرو ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورگشایی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرپنجه
عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده اش خواهد گشود بنا علی هذا
سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت
بکابل فرستاد و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک آمال و امانی بقوت بازوی مصاحبات
و مرافقت میسرست و تیسر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و مرافقت متوقف و حضرت پادشاهی
مرا بمنزله فرزند دلپسند و برادر ارجمند است باید که در دفع سداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان
باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقه یگانگی و وفاق را فرو نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک
محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراءالنهر بر تخت ابهت و جهانبانی نپایند و چون سید افضل
بپایه سریر اعلی پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آن حضرت بمضمون کلام
معجز انتظام و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل نموده و سید افضل را از اصناف افضال پادشاهانه
پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای
پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب اویماقات که در آن حدود بودند توجه نمود بخاطر خطیر پادشاه
جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کافران اویماقات سر به خیر مطاوعت جهانگیر میرزا آورده اند و او بمظاهرت
ایشان بار دیگر خیال استقلال دارد و ابواب خلاف و نزاع برگشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که
لوای فلک فرسای بر اثر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوند و عزیمت سفر خراسان
مصمم گردد انگاه پادشاه عالیجاه دارالملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده
ایشان را بعدالت در رعیت پروری وصیت نمود و بتاریخ [illegible] ماه مبارک در رکاب جواد گردون شتاب
آورده نهضت فرمود مثنوی: باقبال شاه فریدون صفات ؛ ز کابل روان شد بسوی هرات ؛ ظفر از یمین نصرت از
یسار ؛ رفیق سفر لطف پروردگار ؛ و چون کافران قبایل و احشام از توجه موکب ظفر احتشام آگاهی یافتند روی از
میرزا جهانگیر کرده [illegible] و پیشکش بدرگاه پادشاه سکندر اساس شتافتند و میرزا جهانگیر نیز غاشیه
دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بمنشور بشر با اصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و
سرافراز گشت و چون سواد حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه و انوار احسان مشکبار شد خبر فوت
خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسمع همایون رسید [illegible] بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بکلی اولاد آن خسرو منزلت نشان را

محمد حسن

صورت خلاف روی نماید و عدوان واسطه بعضی از ممالک ایشان تحت تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان
در آید بنا بر آن رایات ظفر پیکر بدستور پیشتر از آن صوب طی منازل و مراحل پیمود بعد از وصول بولایت جروان
کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر پادشاه خیر
اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان را پیش نهاد همت عالی سازد و بموافقت
و مرافقت ایشان دفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو الرود انعطاف داد
و جهت رسانیدن خبر بهجت اثر ایلچی بر سر مرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این
بشارت استماع نمودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شدند و بترتیب لوازم نثار و نیاز
استقبال نمودند — بیاکه رایات منصور پادشاه رسید و بموجب فرمان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس
و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر قرین پادشاه جمشید خصال شتافتند و در منزل ارام بملازمت آستان
سپهر احتشام رسیده با نواع مراحم و اشفاق اختیار و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان
پادشاه عالیمکان در آن مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آن حضرت آگاهی
یافت بمعاونت اخوان برسم استقبال از مرو جاق نهضت نمود و بمنزل [illegible] مشام جان سلاطین خراسان
از نسیم ملاقات آن نوگل ریاض خلافت نکهت عطریت گرفت از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یجری مجراها
القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس
مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی
و اهتمام تمام نمودند آن قدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی و دستیاری و وفاق فراوانی مشید گردانیدند
و در باب تمهید امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت مشورت نموده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند
و بیمن قدوم پادشاه جمشید حشم در اردوی سلاطین جمعیتی دست داد که تحریر آن مجرد تحریک بنان تفصیل نپذیرفت
و تفصیل آن بگاه [illegible] غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت [illegible] آن عزیمت
را با مضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض ازبکان مصون می ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی
دیگر بود از اسباب اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن قدر امرا و سپاه فایده روی ننمود مثنوی
چو دولت عطا هست از کردگار ؛ نیاید ز بسیاری خیل کار ؛ شد سرور دولت نیاید بدست ؛ ز تقدیر دوران جهان هر چه هست
خدا در ازل هرچه تقدیر کرد ؛ بتدبیر نتوانش تغییر کرد ؛ یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید
گفتار در عدم موافقت محمد محسن میرزا با اخوان عالیشان نژاد و رسیدن محمد خان شیبانی [illegible] خاتمه از ضمن
حکایات گذشته و محاوی داستان مسطور گشت معلوم میشود که کپک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق از دفع عصیان

شیبانی خان در مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده مجلس امرا و ارکان دولت را بتجدید نهضت داده از جهت
صفوری تمام عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت کرده امیر
نجم الدین ذو النون که شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا
الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته با قوی بمیدان حرب
و کار طعن و ضرب می باید شتافت و از عنایت ملک فتح بخش فتح و نصرت مسالت می باید کرد تا بکر مطلوب
از پس پرده غیب جلوه گر شود امیر محمد برندق برلاس نمود که مرکب ما بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بعد از
تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر ظاهر بلده محاصره هراه خواهد کشید و بنا بر آنکه
مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولیک اند امیر شیخ علی طغایی و امیر علی کوکلتاش از محافظت آن عاجز
گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بجهت تصرف خواهد آورد و بعد از وقوع آن صورت اکثر امرا و لشکریان
که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند روی گردان شده بهراه خواهند رفت در اثنای آن گفت و گوی خبر رسید که
امیر سلطان قلیچاق و لشکریان بلخ را بسبب فقدان قوت قوت که نطفت ظهر قوت شده از محمد خان امان
طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است
و موکب گردون مراتب خان بدو پیوسته و سپاه ازبک بجاروب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند
و پس از آن که بسمع محمد خان رسیده که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال
قتال دارند بر جناح استعجال رایات معاودت برافراخته چون این خبر بوادی سلاطین خراسان انتشار یافت
و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقابله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود رای امیر
محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سلک تفرقه بر رشته جمعیت خراسانیان افتاده ظهیر السلطنه
والخلافه محمد بابر میرزا علم عزیمت بجانب کابل برافراشت و ابن حسین میرزا بطرف تون و قاین رفت ابو المحسن
میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی بولایات گرمسیر آوردند سلطان
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمستقر سریر سلطنت خرامیدند و هم در آن چند روز بنا بر مصلحت فضیل هم
محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بعقبه کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت
و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرا از طرف اقبال کمر ملازمتش بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا
و امیر ذو النون و سایر نوجیان آن زمستان در دار السلطنه هراه ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت
صیام و اداء فرایض و نوافل قیام و اقدام نموده و قریب عید جهت ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور
بتربت آن عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال پرده ارتحال برداشت آن کوکب اوج عزت

وجلال

وجلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه شرقی
سلطانی را از فر نزول همایون غیرت فزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه
هراه از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوانسالاران اطعمه لذیذه زیاده از
حد و چون و حلاوه از هر چه در حوصله خیال نگنجد فزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایده
پر فایده بحظی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام طعام در ختم کلام ذو الجلال
والاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف آورد و به بسط بساط عیش و نشاط و ترتیب
اسباب فرح و انبساط مشغول گردید **بیت** هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست
که انجام کار چیست **بیان آمدن خان ازبک بقصد تسخیر هراه و محاربه که میان لشکر سلطان و محمد خان و میرزایان [illegible]**
چون دوران استیلای فصل شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان ربیع آثار بهار سپاه
بر دو چین و از بار بفضای بستان و صحرا کشید جنود برد و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان خورشید
انتساب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت نخوتش از خرچنگ منیم در گذشت سلطان جهان نورد
ایام زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم ز لاله در دشت عالم ز سپاه لاله پر گشت سلطان بدیع الزمان
میرزا امیر ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را در هراه گذاشته رایات عالیات بجانب سلطان
بادغیس افراخت و روزی چند در منزل [illegible] که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آن وقت مظفر
حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمد و در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه
در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب
دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه مقصود چنان بود که
در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان بجوانب فرستاده شاهزادگان و
امرا عالیشان فرستاده بجمع آوردن ایشان فرمان دادند از آن جمله جهت تسخیر سبک این ذره بمقدار را بنا فرو بغر
قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل بهراه شتافت تا از آنجا
متوجه مقصد گردد در بین اثنا گوهر درج عصمت و عفت جوجوک بیگم که صبیه صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بود از
دار السلطنه هراه از جهان پر آفات بعالم آخرت بربست و امیر ذو النون و امیر شیخ علی با تمامی سلاطین
عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسه شریفه مدفون ساختند و ترویح روح پر فتوحش
را باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلاث عشر
و تسعمایه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بحر اخضر سپهر عبور نمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از جیحون

و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین
شیخ علی طغائی را با اردوی همایون طلب نموده ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هراة ببادگاه [illegible]
شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند
و پنداشتند که تیر تقدیر را به سپر تدبیر منع می توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بخس
و خاشاک باز می توانند داشت مهیات سهیات — واقع تیر قضا بود بسپر چون باز داده مالک الملک
علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور
بسر آید بر اجتماع جنود ما انتها و تدبیر امرای صاحب رای هیچ فایده مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه
بهرام قهر ماوراء النهر بسان سیل که از فراز روی نشیب آرد از آب آمویه عبور نموده خراسانیان را طوفان بلا از
فرق سر درگذشت — چو تقدیر الهی بود از پیش آن که گردد منقلب ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر
نه از تدبیر دانایان کشور — شنیدم این سخن از کودکی من که تقدیر الهی را چو تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که
محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشست و از جیحون
عبور نموده بکرد دانید خود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت
بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بارگاه سلطنت و استقلال خرامیده و غاشیهٔ
متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بجانب
کنار مرغاب ایلغار نموده بعد از وصول بمرو چاق کر توال آن قلعه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا به شاه منصور کرد
و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا خبر عبور موکب منصور از آب آمویه تحقیق نپیوسته بود و بین
وصول محمد خان بنواحی مرغاب سیلاب اضطراب بنیاد ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریق
بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذوالنون عازم بر شجاعت جبلی سلاح
در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق رای تحصن در بلده هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی از این دو صورت
قرار یابد صباح روز چهارشنبه منتصف محرم الحرام سنه احدی عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی
افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و متعاقب آن سپاه که سرکردهٔ ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله
خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا نیز تعبیهٔ سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضهٔ خاک خاشاک انباشته گرداند سیلاب
بلا را بمشت خاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله درآمدند **بیت** دو لشکر در برابر صف کشیدند
بقصد یکدیگر خنجر کشیدند : خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان

انداخت

انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تغیر آمیز سنا برقه یذهب بالابصار
ظاهر و مبین ساخت **بیت** ز گرد سپاه شعله تیغ : نمود بسان برق در میغ عقاب تیر جهت طعمه حیات
برواز و پر زده باز گرد و اژدهای سنان بطعن زمرهٔ صغیر و کبیر زبان دراز گردانید **مثنوی** در آن میدان
سنان آتش انگیز : ز بهر طعن گردان شد زبان تیز : عقاب تیر آمد مرغ منقار : ز خون پر دلان روز پیکار : از جمله امرا
و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی با فوجی از شیران
بیشهٔ رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آهنگ و زخم تیر
مرگ تاثیر از ورق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت
ترک اوزبک با ضعاف مضاعفه خراسانیان بودند و نیزه سنان دریای رمح موج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند
سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و پیاده ان هر طایفه
بطرفی از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال او قائل بمؤدای مضمون این بیت مترنم بود
نه منم از من شکستن بهر کان : بجز روی شمشیر و پشت کمان : مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد
و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پر دلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد اخر الامر افتد بکار
اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن
بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تن بعجز در نداده و همدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغائی
با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود نقره رباط کرکیلان
را تعاقب نمودند آن مقدار غنیمت گرفتند که خامهٔ بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد
اندکی از آن قاصر — عاجز است از شرح آن شیبانی اقلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم ذکر فتح هراة بنابید الحضرت سبحانی
بدست ابو الفتح محمد خان شیبانی و انهزام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بیکسی تعالی شانه
چون مشیت عنایت حق عزو جل
در میان رابطه امیر علیشیر و مرال مرال نسیم فتح و ظفر بر شقهٔ علم محمد خان شیبانی وزیده و سلطان بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لایطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم
گردیدند سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته به کپک میرزا پیوستند و عبید الباقی میرزا بطرف
دار السلطنهٔ هراة شتافته در آن شب با امیر محمد برندق برلاس در حدود شیره دار با محسن میرزا پیوستند و
سلطان بدیع الزمان میرزا نیز بدار السلطنهٔ هراة نرفته آن شب در باغ نو منزل گزید و لخته غنوده سحر چون خسرو
خاور علم بر کوهسار افراخت متوجه حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در حوالی هراة در آمده بباغ
شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الازی

و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در محافظت هراة ارایشان استمداد جست جواب دادند که نگاه داشتن
شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام فایده مترتب نمیگردد مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من پیاده از نوکران ملیده
در پیاده اکابر عرض کردند که بدین مقدار چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابران آن شاهزادهٔ عالی
شان بصد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه
فیروزآباد بیرون رفت و انهزام ایشان روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه ششم محرم الحرام سادات و قضات
و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده درباب واقعه که روی نموده بود فرقهٔ کثرت در میان انداختند
و خواطر اکابر و اصاغر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافت و راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی
مشعر باین معنی در قلم آورده و آن نوشته را مصحوب برادر زادهٔ مولانا زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساخته
و مولانا زاده متوجه گشته در سر پایان غارت نیست و پیاده رعایان نزدیک بمقصود رباط خود را به محمد تیمور سلطان
رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه روان
در آخر همان روز الکای کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر بسلطنت ممالک خراسان قرار داده
رایت بهجت و کامرانی برافراخت سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و مؤتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

در روز مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در
کمال خوف اندوه بودند لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده تاخته علم اقتدار بر افراخته غارت
و تاراج میسنمودند امری به غایت غرابت دست داد و قتل طایفهٔ از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه
خواجه معز الدین حسین شبکاره و خواجه شمس الدین محمد خشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقانی از ترس بیکان که از صولت مرگ
گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند و چاشتگاه آن روز خیال فرار نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند
و مسلح و مکمل بر اسبان رفتار سوار گشته آوازه بر آوردند که دولت کیک میرزا و هر کس را که بجا رخورند گفتند
که اینک محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم دیگار متوجه شتافتند بیکان کردید زند و او باش هراة کی
خبر شنیدند مانند تیر از خانه کمان از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول
بودند قریب صد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی که بسیاران خبر تخلص نه پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت
دغدغه خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده تو افل خرم اندوه از فضای ضمیر ...
و هر بار بیک و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم بسر بردند و در بحر تحیر و تفکر
سرگردان بوده برای تخلص خویش مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا نیابی از اردوی آن سالک

طریق جهانگشایی بهراة رسید و نشانی که نشان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی
اختیار الدین حسن گرفته بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بمدد و یاوری مسبب عز
الزمان از صدمات لشکر کشورگشا منهزم گردید و ذوالنون ارغون کشته شد شیخ علی طغایی اسیر سرپنجهٔ تقدیر
شد و ما الکای کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر رفاهیت حال جامه سکنهٔ بلاد خراسان
گماشته ایم میباید که چون نشان واجب الاذعان مشتمل بر مسطورات و تطمین خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس از اشراف
و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل
و شادمان گردانیده بهمان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد انجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی
و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله
و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الکای کهدستان گشته چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند
مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که ببارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار مهمات داشت
و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بابر اشراف ایوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و در
یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که تخت بکیسال ... پیشکش و ساوری
را اقرار دهند انگاه اکابر و اشراف بمجلس اشرف اعلی رسانند مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود
در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگه بر سبیل مساعده که متکلم ... از آن در
آن اوان به پیشکش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر عظام و بیوتات از آن تمام مبلغ بیست هزار تنگه
جهت پیشکش خاصه خان فرود آورده پانزده هزار تنگه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی
بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه
سلطان و مهدی سلطان و جانوقا میرزا و قنبر بی آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعت مذکوره
سیان خوف و رجا در آن درگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان بر خصب جلیس
ارزانی داشته بهمان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جانوقا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هراة مفتخر
و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرده میرزا جانوقا در منزل
امیر غیاث فرود آمده و مولانا عبد الرحیم در خانهای عالی اردوی خوش نزول نمود

گفتار در بیان آمدن امرای عظام بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمه از شدت مطالبات و صعوبت وقایع و حالات

چون بمشیت مسبب الاسباب
آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان را که همواره محل
جلوس سلاطین عالیشان بوده مسخر گردید کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال ... مطمح
نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال جهات غایبی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود

وخواجه ابوالوفا که بجواجه خرد مشهور است با طایفه از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم بدار السلطنه
هراة درآمدند و تحصیلداران نوشته بنشستند و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته به
حصول موصول گردانیدند و جهات و سلکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت سمات
و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان تمام گرفته الغ حقا با اردوی همایون رسانیدند و ایشان
بنوازشات خانی مخصوص شدند و مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان اوزبکان و منکوحه
مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و چون از مواصلت شیبانی خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا
قبل از این بتاریخ دو سال مراطلاق داده بود و جمعی از اهل الایمات بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا با حسن
شریعت غرا در سلک ازواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزا بود از شرعظیم
شارالیها در وجود آمده عبیدالله سلطان بحباله نکاح درآورد و محمد خان بعقیه حجله نشینان تتق عصمت ابا نبشهر
فرستاد و جهت مطالبت اجناس نفایس و ذخایر ایشان تحصیلداران تعیین کرد و آن مقدار لآلی شاهوار و درشاهوار و یاقوت
رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و حلی و آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه جلال هیچ پادشاه
با استقلال نبود و از جهات امرا و ارکان دولت آن بادشاه عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان مرتب آمد و لشکر
قیامت اثر اوزبک هریک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان
بحصول موصول گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالغ وجهی ظاهر
گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال با حال حقارت و اذلال شده و ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت و بار جهانی
حرم حرمت و هیبت اوزبکان سرگشته در تعذیب بودند و زمره جمیعان حجله عفت از عقب مغولان ایام صولت در کوچه
و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **بیت** علم زد آتش ظلم اندر آن بوم ٭ جهانی یک سره از آه مظلوم ٭ ز آه و ناله و شیون
ز مردم ٭ بنود آن قوم را اصلا ترحم ٭ بالاخره بسعی کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار
طوایف انسانی تافت و در روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی
خواندند و بموجبی که محمد خان حکم نمود لفظ امام الزمان خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن جاهل متعصب بمقتضای جهالت
فرمان داد که تمغا و تکلیفات سابقه اضافه نمایند و حول سکه همایون ترتیب یافت امر هریک را از نقش دینار کپکی جلوی آن
و تنگهای سه مثقال سابقه را بنج دینار ستانند و در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان
بودند از بیم تعدی و حیف اوزبکان از حبال جعدوه هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظه فراغت نمی نمودند عرضه داشته
درگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و از مطالعه آن ابتهالات آنجا جواب صادر شده همگنان بشرف بساط
بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته بمناصب مناسب یافتند از آن جمله خواجه معزالدین حسین شیبانی
و مولانا حاجی محمد قشقانی بمسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین محمد خواندمیر امیر دیوان گ

واسباب

واسباب جاهی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد با عنان امیر جلال الدین محمد ملازم شده بسلطنت اختیار
کرد و امیر سلطان محمود رو به تکفل مهمات جانوقا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار زره تو**
چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین را با میر عاشق محمد
کوکلتاش والد امیر سارابان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه بمراجعت حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ
بن میرزا سلطان ابوسعید با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و ازنوکران امیر عاشق محمد ارغون
و شیخ عبدالله بکاول و بعضی از افراد حفاظ که بجان در آن بودند بحفاظت آن قلعه التفات نمودند و ایضا
صاحب السیف والقلم خواجه جمال الدین میرکی در آن حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد بصحاف
گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آن جماعت از سطوت اوزبکان ابرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود که
مهم شهر بدین مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن حصار تقصیر از خود راضی نمیشدند و محمد خان همگی همت
بتوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان بحضوران پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از دخالت عاقبت
مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده با یمان آورند و چون تتبع بر آن مترتب شد
ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاد پذیرفت و نعیمان آن شیبن جنگ آغاز کنند نقب نمودند
و چون سه چهار روز بر آن کار پرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته سیل انهدام کرد
و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند
و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و از قبل خان
سوگندان بزبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان تعرض نرساند لاجرم متوطنان قلعه
اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده مواخذت شدند و اموال و اسباب
خود را و زد آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و
شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی و سید خواجه کمال
الدین محمود که قرابتش بود بالتماس تفحص نجات یافت و ارزوی بوشیان اسرار دعصمت کابلی بیگم را قمر میرزا
کوکلتاش بحباله نکاح درآورده و عندلیب با تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین
به پهلوان درویش محمد تعلق گرفت میرزا جانوقا نیز از هرون در دروب خوش مدانی نقل کرده متوطن شد
و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه زره تو را که در تصرف
امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت در عرصه مشورت در میان آمد
و بنابر آنکه آن حصار از بدایع صنایع او بدکار است و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز امکان می نمود الا اقتدار

رای یکمکان بر آن قرار یافت که با رسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین
محمد منشی که با آن جناب رابطه محبت مستحکم داشت متکفل این خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار شادمان
منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بانعطاف ایمان و تاکید قواعد و پیمان اطمینان داده به
درگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده
اموال خاصه خود را نیز برسم پیشکش فرود آورده و از شوایر توجهات ایمن شد ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم
و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بظهور پیوست بسبب تعصب وی و مباشران اوقات
مولد و منشا مولانا عبدالرحیم خوافی است که داخل قصبات ولایت ترکستان است و او در اوقات شباب و اوان
جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول کرده و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال
آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم
و دانش بروی روزگارش نگشود بیت که حاصل کند نیکبختی بزور • بسرمه که بینا کند چشم کور • توان پاک کردن
ز زنگ آینه • ولیکن نشاید ز سنگ آینه • طرفه تر آنکه بمجرد اندک مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم معلوم شد
خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان باز گشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هراة بدرس
هر کس شتافتم خود را ازو در آثار یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و بر خبث آن
دعوی اختلال بخطر دماغ کردند جمعی که عقلی داشتند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته که در
ترکستان بسبب مولانا عبدالرحیم که ذات آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردیده و صاحب منصب
صدارت گشته پایه قدر و منزلتش سطوت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خان نسبت باو بیشتر از بیشتر
شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات
یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات عدم فهم و سخافت رای از حرکات و سکناتش
هویدا بیت دماغی داشت از افیون مشوش • از آن قول و فعلش بود ناخوش • ز طور عقل فعلش دور بودی •
ز قولش راستی مهجور بودی • راقم حروف کرات ازوی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمامی عقلا بسنجند
بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام میدهم
بر مسند حکومت عظمی نشسته اصلا امری بعلم و فضیلت را تعظیم ننمودی و احیانا جهت تمشیت جزوی کاری
بخانه یکی از امرا سوار شده تنها در بازار با سرش میرفت و در مجلس شریف اکابر و اشراف می نشست هر امری که
میپوشیدی و بمجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی از پیش خاقان هیچ کس را
غیبت نکردی و در منع او از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجا آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان میسر گشت

سادات

سادات و مشایخ و قضات و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سرانجام مهام خود برجوع مولانا عبدالرحیم
می‌بایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنگه کپکی از ارباب عمایم طمع کرده آن
وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس می نمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکل ترین امور که در آن
ایام جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر کسی
از اهل غرض ده روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفه لایقه و ترکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم
چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبدالرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را از آن جمله تعظیم
کرده تعظیم سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد نموده رابطه محبت
بهم ایشان نیز خود را قدر و منزلتی که داشت شرایط تعظیم بجای آوردی و مناصب جهت هر یک تعیین کرد بمقتضای
اشارت خانی از جناب شیخ الاسلام التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نمایند و امر
جلیل القدر نقابت را به امیر نظام الدین عبدالقادر تفویض نمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان با علاوه آن
منصب گردانید قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده استمرار متصدی
منصب قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین ابراهیم و سید زین
العابدین مرتاض خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و در قلم غرایب صحیفه احوال دیگر سادات
آن بقاع که در زمان واقف مصروف گشته بودند گشته و نسبت با ارباب مناصب سایر توابع خیر همین عمل
بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش نگاه داشته فرمان داد که بدستور
سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت انصرام دهند اما انواع تکلیفات نالایق کرده هر لحظه کلفت
عامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر
سلطان ابراهیم امینی و مسود اوراق از سایر امثال و اقران اعتبار تمام دارند در آن اوقات چندان زحمت و
مشقت داشت که شرح آن نوشتن ممکن نیست نباید از جمله احوال که مولانا عبدالرحیم در هشت
گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف مولانا غیاث الدین جمشید جلاد را فرمود که از گوسفندانی که نوکران
ما او بجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بها هر گوسفندی مبلغ بیست خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گوید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون از وی بیگاه شده بود و آنجمع را که خدمتکار کسی همراه نداشتیم
التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کسی فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده
بها جواب گوئیم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما بنا کام عوض عصای تکلف که در ایام صدارت در دست داشتیم
چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن

بچند روز ما را از کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب رهوار سوار دیده بودند تا بحال مشاهده نمودند تعجب کنان لب
خنده گشادند و امیر سلطان ابراهیم این ضعیف را بر خنده گرفته مولانا غیاث الدین جمشید کرمانی شد چون از وی
پرسیدیم که سبب چیست جواب داد که خاطر بران قرار داده بودیم که در میان بازار خوش این امر را مقرر خواهیم گشت
زر و زرنگار همچنان حاتم پسند آمد که خوب است و روزی یک در گذرانیدیم بر این صحیفه جنابان خورشید نوشته
یک سخن خوش باب آوردیم که ای دولت و روزه گشته مستغنی صاحب غرض که از تو زر گرد دیدیم و بعد از آنکه برکنار از
صدور و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم بابدائی توانستند از نقد و جنس خود شکاری امیر صدر الدین سلطان ابراهیم
و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ هشت هزار تنکه شش دیناری طلب نمود و بعد از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری
بیشمار بهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکه از خاصه ما دو کس و جهات سایر صدور و مباشران بموارد اوقاف گرفته
زیاده تعرض نکنند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج یک کس را مالک پنج تنکه نقد نبود مع ذلک بعنایت
الهی در عرض پنج شش ماه این مهم بحصول رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد
خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده و مقرر گردانید که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل با وجود
این ظلم در سر چند روز بهانها گرفته بر اوقاف حوالات می نمود و از وجوهات مطالبات مینمود لاجرم رسم [illegible] و اصدار
وارد از خوانین و رباطات و مزارات متبرکه بر انداخت و چون بخلاف [illegible] زمان تیموریان هرات آن خانات و خرابات
بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بمحصل وقف راه یافته [illegible] و بنابر اقتضای حکمت الهی آغاز
که تاریخ هجری بنهصد و سیزده رسید و صبح صاحب دولتی [illegible] که در ابواب عمارت و ترویج [illegible] و معموری و آبادانی
اوقاف مساعی [illegible] انشاء الله تعالی من بعد [illegible] کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که [illegible] توجه خاطر
ستوده آثار اوست ابواب [illegible] بر روی [illegible] اهل فضل [illegible] والتوفیق من الله تعالی و هو الغفار
علی [illegible] ذکر سوانح ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیک و شهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضای [illegible]
فریدون [illegible] اسکندر [illegible] شمس الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از
لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و محترز انوار عنایت ازل از [illegible] ظاهر و هویدا و آثار سعادت
لم یزل از جبهه عالم آرایش ظاهر و هویدا [illegible] مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صوابنمایش
در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **مثنوی** ز رای روشنش گیتی برافروز [illegible] ملک
معمور و چون آن [illegible] عالیجاه [illegible] خویش [illegible] ولایت مرو شاهجان [illegible] بواسطه وفور
معدلت و احسان [illegible] زمانی آن مملکت معمور و آبادان [illegible] و در آن اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات
ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا ارکان عاقبت اندیشی قلعه سرخس را [illegible] بعضی از ذخایر و نفایس

اموال

اموال را بآنجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان درآمد آن حضرت
[illegible] خود را در آن حصار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا
مقدم شریف برادر بزرگتر را باقدام تعظیم و اجلال استقبال نمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بسبط
[illegible] عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوای مغنیان
[illegible] ساز و مطربان خوش آواز از عشرتخانه ناهید درگذشت **مثنوی** شکرلب مطربان نغمه پرداز کهی از حسن
ساز و که ز آواز بهر مجلس نوای میسرودند نشاطی می پرستان میفزودند در آن اثنا کریختکان معرکه مرو منقلب
متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را بشرح معروض گردانیدند میرزا ابوالمحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن
این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت اهالی آن صفدر مشغول گردیدند و ایلچیان قاصد بجهت آن مهم اولی
باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم و فوجی ای انبوه و یکی
جنگجوی درشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردیده چون محمد خان شیبانی از این معنی
خبر یافت عنان یکران بصوب جمع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آن جماعت مامور گشته
با جنود نامعدود و عساکر نصرت ماثر **بیت** سپاهی همه بروان کینه خوی بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت
اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال
مسافت کرده دو منزل ایلغار کرده پیشتر آمدند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امرای عظام را
طلبیده در باب مدافعه آن جماعه مشورت نمودند امیر صدرالدین محمد دولت بیک با اتفاق جمعی از اهالی و تدبیر موافقت
داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور و عبیدالله
سلطان بمحاربت فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکه کهندستان ایستاده بنابراین مناسب حال ستیجا یعنی
که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه [illegible] جاده دو اسبه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته باد جلادت
جنگ افروزیم و تلافی آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم و زمره دیگر نیز زبان آورده که ...
طریقه حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اردو و طایفه از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند
و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیعه و عقبات منیعه را معسکر ظفر آثار ساخته لطائف حیله و خدعه بمدافعه
اعدا پردازند ... پنهان که از غیب چه سانح میگردد و جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آن است که توکل بر کرم
خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بگشائیم
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثانی اختیار کرده متوجه تیمور سلطان و عبیدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال
آن دو دودمان بسر حد زوال رسیده بود از مرصع سنگ بست بجهتی مراجعت نمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس

مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل مشترک می‌ره سپاه اوزبک پرواز زند از آن جانب تیمور سلطان
و عبیدالله سلطان چون بقصبه تربت رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعتی که در حرکت
مینمودند باز ایستاده تبانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع نموده بار دیگر بر جناح
استعجال سوار شدند و در سپاه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران در بستر
استراحت تکیه داشتند و از غایت غلط خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر می‌نگاشتند مخبری بمشهد رسید و این خبر
شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بی‌اندام تهور در طریق نزول اجلال نمودند و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
در همونی‌وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع و تکمیل شدن بهادران اژدرنهاد دل بر
محاربه نهاده عنان گران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان از آب طرق گذشته را ایستاده و چون افتاد
و قول کثرت شعاره را بمردان نبردکار و شیر بیشه پیکار آراسته بودند و تشمر جنگ و حرب را آماده طعن و ضرب گشته
انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سواران نواختن نفیر و نقاره نواختند و یلان
و دیو خوی و پردلان نادر نمای اسب جلادت انگیخته در میدان کین تاختند از رو فور صعود گرد و غبار خورشید خاطفی الانوار
نقاب ظلمت آثار در چهره درخشان حایل گردانید و از شعشع سپرهای زرنگار و از لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت
میدان منور شده دیده مردان کار دیده خیره گردید **بیت** سوخت گرد گردان لشکر · بر بست نقاب مهر انور · از هر سو
ولیک آن روز · شد تیره چو مهر عالم افروز · مرغ جانی آغاز پرافشانی کرده مرغ روح انسانی را از تنگنای قفس بدن
بپرانید و عقاب تیر تیز از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر گردان طعمه گردانید نیزه خطی خط کل من علیها فان
بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود تیغ زمردپیکر از خون یلان برنگ یاقوت احمر درآمده ریگ بیابان
گونه لعل و مرجان گرانبها نمود **مثنوی** از شعله تیغ و سرسنانی · شد سوخته جان پهلوانی · از عکس زمین که
غرق خون بود · فیروزه چرخ لعل گون بود · محمد محسن میرزا که از فور شی غیرت و دلاوری داستان فتح خوانی
اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان متفاوت توانستی
در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و از جمله
مبارزی بر خاک هلاک انداخت پهلوانی که در آن جنگ و جوشن درآویخت اگر خود کوه آهن بود از بیم فرو ریخت
در آن صف که آن پادشاه صف‌شکن متوجه آن گشت اگر همه سکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت **بیت**
جوان شیردل سوی میدان رسید · بهر حمله صفی بهم بردرید · بهر صف که آن پیلتن رو نهاد · ز خون جان خاک را
رنگ داد · اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده بود فایده بر آن کوشش و کوشش
مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده بهم از چپ و راست بر زاد و بر درگذشت امیر با محمود ولد امیر

حسن

حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام می‌نمود با جمعی کثیر از رؤسای
لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتاده و بعقبه السیف روی بوادی فرار آورده
تیمور سلطان و عبیدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفرپناه ماوراءالنهر از رای تیسیر
و قهر شاهزادگان را در میان گرفته مراد را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و در شب سیم پیش سلاطین خود برده
بضرب شمشیر خونریزان دو خسرو مشتری‌هیبت را از پای درانداختند **بیت** فلک را سر انداختن شد سرشت
نشاید کشیدن سر از سرنوشت · هر روز کسی را که اختر نکشت · که از مهر رست و در کین داشت **ذکر شمه**
از شیوه آوری میرزا ابن حسین و ایلچی کردن او بدرگاه خاقان مشرقین شاهزاده سعادت انتما
ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری
گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آن حضرت بعد از استماع خبر واقعه مرو بخیال تکفیت آن نایره و نیت
کشورگشایی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشابور و سبزوار
توجه نمود و امیر محمد زیدق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت
نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا جمعی کثیر از لشکریان و امرا بدان
جانب شتافته مکنت و عظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان چون از
جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه جهانبانی آن شاهزاده مظفرلوا وقوف یافتند کیفیت حال را با پادشاه ترک
عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده
موضع کید را معسکر گردانید و دل بمقابله و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین
در ساعتی همچنین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل در قالب جهان رسید صوت کرنای بلند گشته بسامع سکان
حصار افلاک رسید امواج آن دو لشکر مانند امواج بحر در جوش آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان
برآورده خروش برآوردند سهام جهانسوز از آشیانه کمان گردان صفدر جان و جندان در پرواز آمد که نقاب
کحلی برخ آفتاب بست و مکانهای آنجا را سنبه دلاوران جنگ گذار دو روی جسته مانند بند بلند
در دل جوانان نشست شد مثال لسان برق لامع جوش حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه
میافروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده بحر شیر ژیان می‌غرید و از زخم
شمشیر خون‌افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر اوزبک مثال ملک زود انگیز
بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و کذبک خارا گداز عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند در آن روز
در مبادی احوال میرزا ابن حسین غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان

ترخیم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایات
محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمده و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بیغما مشغول گشته
بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه از مهب نسیم فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دولت
ملک و مال گذشته عنان عزیمت بر تافت و عبد الباقی میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان بدست آن گروه
بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاهیان اسیر پنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا
بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیهم در کشتی عاطفت گوهر نبوت انتمی می باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار
نجات یافته بجودی بفراغت واصل گردیم و بمقتضای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت
پناه می باید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی
از خواص که مصاحب آن شهزاده فریدون فر از معرکه یکدیگر بیرون آمده بودند ظاهر ساخته همگنان جواب دادند
که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال برایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم
حصول سعادت دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد بعد از وصول بدرگاه
سلاطین پناه و شرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور گشای همایون تواند بود دریافته بنهایت عنایت
نواب کامیاب پادشاهی مفتخر و مباهی شده بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسبان زین زر و نقود نامعدود
مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر برد و لا عجب **نظم** برین آستان هر که ساید جبین
باقبال و دولت شود همنشین که ابد برین در دولتخانه که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر از حوادث خراسان که تعرض بدان واجبست تا زمان مردن خان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت
بهجت والله یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و صرصر بازی خرمی جمعیت
اولاد خاقان منصور را پریشان گردانیده هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک
ملک بخش پرداخت و هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله
سلطان که در معرکه شاهزادگان غایت جلادت و شجاعت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان بظهور
و چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب حکومت دار الملک هراة بجانوفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه
بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض یافت انجم چهره روی بدار الملک ولایات توجه
آورد و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع گردانید و ولایت استرآباد
متعلق بخش بهادر گشت و علم ریاست قنبر [illegible] در مرو شاهیجان بر ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح

در جام وری پدر را با خرد بفرمان فرمای قیام نمودند و ایلیان در زیر شمشیر ابواب ایلی بر روی خود گشودند نام
حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در آمد و مقرر شد که امیر [illegible]
کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید سلطنت سمرقند با
محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی
از اشتغال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدان طرف تافت بعد از وصول
بکجور و آن ولایت اولاد امیر ذو النون شجاع بیک و محمد مقیم المجا بحصن آن [illegible] پیشکش فراوان با آستان
سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب
مزین ساختند با ادراک شرف ملازمت وعده نمودند محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان
مراجعت کرده و در خلال این احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روی بدرگاه خاقان عالیجاه آورده و شرح این
سخن که قلعه حبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک می بود و در آن حصار استوار
از قبل جانب امارت مآب امیر بردی [illegible] که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت می نمود و چون در نواحی
مشهد مقدسه ابو المحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر نواحی
خراسان منهدم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب حصار حبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف
مقصود امیر بردی [illegible] اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش بست و لاجرم
امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر
کوچ کرد و هم در آن ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر شمس الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراء النهر
مامور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند
و هم در آن اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدیگر اسیر گشته بود با جمعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان
علی ارغون از نیستان پیشکشهای لایق بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چون
آفتاب عالمتاب از حمل گذشت در منازل [illegible] رایت عزیمت بصوب هرات برافراخت و حریف
خریف ساحت باغ و بستان را زر گوهر و زر عیان گرده مقدمه سپاه دی و سردی ظاهر ساخت محمد خان
شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی
جلال الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن را همراه برد اما در آن سفر نسبت
بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضای خاطر همگنان سعی و اهتمام کرده و در آن [illegible]
محمد قاسم میرزا که خردترین اولاد خاقان منصور بود و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه یکدیگر بطرف [illegible]

و دو روز گریخته بود لشکری از ایشان کشیده بجانب مشهد مقدس خرامید و سید هادی خواجه بنابر عدم قوت
مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر
اعلی کرد محمد خان چون بر حرکات شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را بدفع آن حادثه مامور گردانید و آن
حضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده بمرو شتافت و چون بیار سید هادی خواجه را بکوچ ملحق
گردانید، بجناح استعجال روی بمشهد مقدس آورد و بعد از وصول بدان منزل خبر که محمد قاسم میرزا در دیوار
بست شهر آغاز جنگ و حرب نموده مغلوب شد و بعضی از یکان شاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر
فرستادند و در مشهد مقدس معلی از ستوی دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضه امام عالیمقام را بباد غارت
و تاراج بر دادند و هم درین سال ظهیر السلطنة والخلافة والاقبال محمد بابر میرزا از کابل عزیمت با سپاه ظفر قرین رایت
نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال
نموده بباد حمله شجاعان دایره معرکه جنگ مشتعل ساختند پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم
علم پادشاهی وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور را
بحیطه تصرف حضرت پادشاهی درآمد خزاین امیر ذو النون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و ارکان
سپاه قسمت نموده زمام حکومت قندهار را در قبضه اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان
مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیگ لشکر جلادت اثر بقندهار آورده آن مملکت را از سلطان
ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذو النون روی بسرانجام مهام ولایت
خود آوردند مقارن آن حال محمد مقیم را متقاضی اجل مسمی در رسید و مریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی
منتقل گردید آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود **ذکر وصول سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بولایت
جرجان و اشتغال محمد مظفر میرزا از مسند سروری خوارزم بیمین منان** در تاریخ روز جمعه ششم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه
که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صدمات سپاه محمد خان دار السلطنه هرات را وداع کردند اتک از باغ
نو و اندک از باغ شهر بر اسپان رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با سید امداد
شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدان جانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع
بیگ طریقه الحرمتیه بنوعی مشاهده ننمود رایت عزیمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کسی نزد امیر سلطان
علی ارغون فرستاده اخراجات گاهگاری میرزا محمد زمان را طلب نمود استمالت ایلات و الوسات بای اردو
شاهزاده با براق مناسب اردوی عالی روان کرد انگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد مظفر
حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر ملاقات سعادت

دست داد

دست داده و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی
خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر اشتعالات
احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هرات رسید جمله شیبانیان تیغ سلطنت بنده سلطان کلم و خدیجه
بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جانب نوکا میرزا رخصت کرده روی بجرجان آوردند
و از سپاهیان الوس تیموری هر کس در بلاد خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود بنابران کرت دیگر لشکر
جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین
میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانکه اطبای حاذق و حکمای دانا هر چند در ازاله آن مرض و ازاله آن عرض سعی
نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده از صورت صحت دست داده ضعف قوت زیاده شد و عندلیب
روح پرفتوحش از قفس قالب کالبد بگلشن ریاض فردوس پرواز کرد بهمان فرخش گل از اقبال از آن ستوار
بیداد عالم بر خاک افتاد و کوکب ثاقب درخشش ملک استقلال از اوج شرف و کمال رو بحضیض خاک وبال
نهاد **مثنوی** رسید از سپهر جفاکار بیداد • ثمر داد آن شجر نیکو سرانجام • هنوز از غصه آن جور و بیداد • سیه پوشند اهل
استراباد • سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری
در پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن ماه چهر جیب شکیبایی چاک زده نوحه و زاری
بسپهر زنگاری رسانید بناخن روی خست و موی برکند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب
چشم خونبار زمین ساخت چون دریای زخار عاقبت بکلمات دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین
شاهزاده اقدام نمودند و بختمات کلام ملک علام و اطعام الطعام و تصدقات روح پرفتوحش را شاد و خرم ساختند و سلطان
بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان
و ارتفاعات عطلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت
و منشور تحسان ایام از وصول او باستراباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب
والتوالی استماع نمود **گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران بممالک ایران کرت ثانی**
سلطان ربیع چون دگرباره زد خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپاهیان کرد انبوه حرم بوستان گرد
از سرو سهی علم برافراخت از غنچه بعد سوار ساخت از خار آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن
سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر خروش رعد خروش بسان آفتاب تیغ
زن و مانند امواج جوشان بوشش لشکر از آب آمویه عبور فرموده از غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته
عزیمت ولایت جرجان نمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول آن لشکر خبر یافت و دانست که بحقیقت

سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقاتله و مقابله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبه
نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب آذربیجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان
نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بموقف ملازمان سریر سلطنت مصیر
رسید بموجب فرموده امیر الامرا خان بیرام بیک میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزی که حضرت شاه جمجاه
بر تخت حشمت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام
آراسته بود بیرام بیک آن جناب را بمجلس اشرف اعلی درآورد و بدیع الزمان میرزا بشرف بساطبوس همایون
مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام
از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در سرای که جهت آن شاهزاده تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربیجان و خلو عرصه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را
بامیر خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت خاقان منصور و منظور حسین میرزا بسر برده بود در روز واقعه هرات بوی
پیوسته بود تفویض نمود و کپک محمد برلکی و تیمور ملک را بتسخیر بلده دامغان انداخت پس از وصول عساکر آن شهر
جنگیک بهرام القهر ماوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز از روی جلادت
و مقابله دشمنان آوردند بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار در صفحات احوال خود مشاهده نمودند و
ایلچی بحضرت آستان اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان
گیتی ستان قاصدان ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعه دامغان
بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصانی نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب
سعادت را مشمول الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه ها برگشاده بپابوس
محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند بعد از چند روز محمد زمان میرزا
رخصت رفتن بجانب آذربیجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی اجازه از اردو جدا شده بطرف کنارات
ترک و منازل ترکمان نیز توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را
تیسیر پذیرفت و لوای کشورگشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان
در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان دار الملک هراة را که قبه خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد
و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی مرجع لشکر قزاق و تاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه
عشر و تسعمائه از قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم
امتیاز و استغنا داشت شکست یافته و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیده

محمد خان

محمد خان در مضیق بحار پریشان حالی بخراسان عود نمود بسر اقوام هزاره و نکودر که در کوهستان گرمسیر و زمین
داور می بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش هیچ کاری از پیش
نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسباب
یراق پیاده افتاده پیاده سیر نمودند بدار السلطنه هراة آمد و چون بعد از چند روز در باغ جهان آرای از رنج راه بر
آسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربیجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر
بر جناح استعجال بمرو شاهیجان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه دولت شاهی لازال مصونا عن وصمة
الفنا رشته عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفحات
تحریر خواهد یافت و هرگاه اتمام کلک عنبرین رقم بر تفصیل این اجمال خواهد یافت مصراع بتوفیق الهی
اکرم یار شود * الطاف شهنشهی مددکار شود * تحقیق گشت بکلی مرکوز * از ریشه کلک من نمودار شود *
اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم باحوال اولاد خاقان منصور سلطان حسین میرزا در خیریان اگر وعید
ارقام بحکم نکته بحث بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتایید انه حمید کریم مجید

ذکر احوال اولاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت
بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آن جمله ابو المحسن میرزا و
محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر
ماند سلطان محمد بایقرا نام در سن صباوت آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان پدرش بطرف ش...
و با مرد گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال فوت گشت و او یک دختر داشت مسمی بمهرانگیز و مهرانگیز بیگم هم در آن
ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد میان ایشان
مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری به سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن
مستوره ای که در تحت امر و نهی شوهر نباشد در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا
بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمده بجانب ترکمان رفت و در شهور سنه ۹۱۶ که محمد خان شیبانی لشکر بر احشام
دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان در آمد و بقلعه کلات
استیلا یافت حاکم مرو شاهیجان قنبر چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و
شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن قلعه عاجز شده قنبر را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا به
دست اوزبکان افتاده رخت حیات بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال عاطفت نواب کامیاب

شاهی رعایت کمتر نوازش بسر برد و در شهور سنه تسع و عشر و تسعمایه در کان بعلت [illegible] بعالم آخرت
آورد سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم
بمملکت ری رفته ساکن گردید بنابرآنکه از ممالک سلطان بایزید برلاس و شیخ عبدالله کاول بنگ جنگ آمده بود داروغه
آن ولایت [illegible] را بقتل آورده عزم [illegible] نمود الکاهای الکه سپاهان که در ظل [illegible] جمع گشته بود در
متوجه استرآباد شده و حاکم جرجان خواجه احمد قنوات در برابر آمده میان ایشان جنگی در غایت صعوبت دست داد
محمد قلی که نزدیک بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت ذهن از امثال
و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شهد شهادت چشیده شکست بلشکر بدیع الزمان میرزا افتاده و آن پادشاه
عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و [illegible] حاکم آن
ولایت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال [illegible] داشته از [illegible] خویش [illegible]
و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان [illegible] بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت بارگاه عالم پناه شاهی
بست و در شهور سنه تسع و عشر و تسعمایه در خراسان آستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین الالتفات گردیده و مصحوب
اردوی کیهان پوی باذربیجان رفته در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را
بنوا اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان در [illegible] متوطن شده و دیوانیان [illegible] مبلغ [illegible] دینار [illegible] وجه
معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای قضای مالک الملک
واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تحمل و تکریم نموده همراه خود باسلامبول برد و سلطان بدیع الزمان
بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض
تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات بعقد بر آمد و داعی یا ایتها النفس المطمئنة را
بلبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت مصرع ای دل نبود دولت دنیا جاوید * زنهار دل مدار از مهر امید
انوار کمالات رسد آخر بزوال * هر چند بر اوج فلک باشی خورشید * [illegible] دایم نبود نور بقا جاوید
جز ذات خدا که هست خواجه و جاوید * باشد همه را بیک اجل انجامید * کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون میرزا محمد زمان
از [illegible] بیرون [illegible] بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمایه در ملازمت
سعادت [illegible] بسر برد و روز بروز التفات و عنایت [illegible] و در سنه مذکوره بتوفیق رایات همایون
پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم [illegible] از آن یورش
تخلف کرده روی باسترآباد آورد و بعد از وصول [illegible] قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین
حسین [illegible] را باطاعت و انقیاد دعوت کرد میر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که

در باره آبا و اجدادش ثابت داشته مثال محمد زمان میرزا را امتثال نموده با هزار سوار بکفالت شتافت و [illegible]
گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون [illegible] بیک تالش که از قبل برادر خود خلفا
بیک حاکم استرآباد بود مقتول و منهزم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان شاهزاده را استقبال کرده لوازم
نثار و پیشکش بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد در آمده کلانتران آن ولایت را باصناف
لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین علی [illegible] را که برادر بزرگ جناب سلطانی سیف الالهی
خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر نیک اختر آنجناب [illegible]
سهام [illegible] آن ولایت [illegible] کرده و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران [illegible]
و [illegible] فرستاد و آن مردم بر طریق متابعت [illegible] مسلوک داشته جمعی کثیر از امرای ایشان بملازمت
شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و [illegible] تمامی اعیان و سپاه [illegible] جرجان
غاشیه خدمتکاری آن [illegible] شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سیف الالهی خواجه نظام الدین محمود
و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده [illegible] بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا
بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بجهت بساط نشاط آورد و مدت دو سه ماه صبح [illegible]
عشرت [illegible] جام شراب [illegible] آفتاب در بزم فلک دایر بود و بر مشام آن شاهزاده [illegible]
ساقیان [illegible] اقداح مدام [illegible] طلبیده بتجرع می نمود در خلال این احوال جناب سیف الالهی از خراسان متوجه
[illegible] شده و در [illegible] خبر استیلای میرزا محمد زمان را براسترآباد استماع نموده از آنجا [illegible] شتافت
و [illegible] سلطان [illegible] که حاکم آنجا بود [illegible] بیک [illegible] و بنابر آنکه بسبب وصول سلطان
سلیم به تبریز [illegible] در میان خلایق [illegible] آمده جناب سیف الالهی و سایر امرا [illegible] می نمود
و چون [illegible] رسیدند [illegible] بارگاه عالم پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت
سلطان سلیم رسانید و [illegible] که بنام [illegible] جناب سیف الالهی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف
میرزا محمد زمان [illegible] ظاهر نمود بنابر آن امرای عالیشان [illegible] و مسرور گشته [illegible] تصدقات و نذور
پرداختند و عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثنای راه قاصد داروغه بسطام
رسیده سر خواجه میر [illegible] را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه [illegible] میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان
بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه [illegible] بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بر
وی گرفته [illegible] آتش جدال اشتعال داد و [illegible] خواجه میر [illegible] کشته
محمد آقا سرش را پیش جناب سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان [illegible] تفال نموده [illegible] استرآباد

آمدند و چون خبر قتل خواجه بسر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت
حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین محمد ابن علی بیک ترغیب و تحریص نموده
امیر حسین بیرار جرس نیز بدین علت شده آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و معاقب گردانیدند و در اندک روزگاری به
بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین بیرار جرس
و سرداران الوس صاین خانی که راهی استراباد بیرون خرامید و مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد
مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندز بیکی با دویست کس رسیده و الیاس کوپری و سلطان قبول اغلان جمعی
از مردم صاین خانی بجناب سلطان پیوستند و در نماز دیگر جمعه یازدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمایه در حدود آن
مشهد که از اراضی استراباد بجنب بخش بهشت قرینست هر دو لشکر ملاقی و تلاقی روی نمود و سنقلان هر دو لشکر
بر یکدیگر ریختند از هر طرف انبوهی کثیر کشته شد و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش
روی کشید ... هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب ... داشتند و صباح
روز شنبه باز صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک
پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال بهادران کشیده لوازم تیرباران بجای آورد و بغیر
تیر مرگ اثر جام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را ... گردانید
آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی که محض لطف و عنایت حضرت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب
سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار انجامید و دست تقدیر خط ... بر روزنامه حشمتش در
نوشت و امیر حسین بیرار جرس بوطن مألوف خود گریخت محمد زمان میرزا بمیان مردم صاین خانی شتافت و جناب
سیف الاسلامی بر طبق مرام خود منظور و مظفر باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون ... سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا جاه ... نامزد او شده بود از ... رسید باتفاق
سیف الاسلامی در صدد استقبال محمد زمان میرزا گشت و چون شاهزاده از قرب وصول اعدا خبر یافته از آنجا به
منازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه
بن امیر حسن ... بیرار جرس که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت از خراسان خروج نموده و
کوهستان غرجستان را تسخیر نموده و ایضا این خبر متواتر شد که امرای خراسان ... بموجب فرمان واجب الاذعان
متوجه آنجانب شده اند بنابراین میرزا محمد زمان از راه جاجرم و ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بعیده را
باندک زمانی طی نموده چون بنکابث اولوم که در داخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه که در آن وقت
در کوه ژرنغ ساکن بود موکب محمد زمان میرزا را باقدام اخلاص و نیاز استقبال نموده و از اسباب سلطنت آنچه داشت

پیشکش

پیشکش ... رسید ... پیشکش کرد و در آن اوان بسیاری از اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود بهم رسید
و مسوّد اوراق در قریه پشت که داخل قرای ولایت غرجستان است و بکوه ژرنغ اتصال دارد توطن داشت
و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایات خاقان مغفور سلطان
بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را ذره وار منظور نظر عنایت آفتاب آثار گردانیده و بشرف تقبیل
انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت باز رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده را ...
بنوازش فرمود که ... که در ملازمت ... می بوده ... خدمات ... و هیچ وجه مفارقت جایز نمی شمرد و راقم حروف هرچند ... تمسک ... از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست
بجای نرسید و محمد زمان میرزا اسب و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه
را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان
حاکم خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات بره رود و شاه قلعه را تاخت کرد و ... لشکر ...
و قبایل ... بسیار ... اسب و گوسفند بسیار ... از آنجا ... عنف از احکام ...
امیر درویش امیر فخر الدین ... سوار و شتران ... و ... گرفت و بقوت و شوکت ...
در رکاب محمد زمان میرزا ... سغور ... کرده روزی چند در ... حل ... در آن اثنا ...
خبر شایع گشت که حضرت مملکت پناهی ابو سلطان که ... حکومت ... محمد بهادر ...
بنفس نفیس عزم ... عالم پناه کرده بنابراین محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال ... در ماه
رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمایه ... سپاه ... عازم ... شدند و در اواخر ماه ... رسید
در ... و آب ... نظر پرداختند و از آنجا رایات ... درآمده طرح ... انداختند ...
... و برادران ... عبد العلی ... سلطنت ... گذرانیدند
... ولایت ... بتمام ... متابعت ... روی ... گردیدند و چون ...
بنهایت رسید ... سپاه ... قضای ... شدند ...
طی ... و سلطان ... از تخت ... باعتدال ... محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه
تصمیم عزیمت بلخ کرده ... رایات ... بعضی ... محمد بهادر ... شده
و بار دوی عالی ... ملازمت ... در آن اثنا خواجه جلال الدین ... که وزیر سرکار بلخ
بود و ضبط برج ... حسین ... محمد بهادر ... شده ... محمد ... زاده ...
و پیغام کرد که ... موکب عالی ... شهر آید ... حسین را ... عالیمقام ...

تا شهر سبز کرد و بنا بر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در بلیله موعود که شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه
اثنی عشرین و تسعمایه بود به بلخ رسیدند و حال آنکه امیر محمد بهادرلو در غار دیگر از دور گذشته از آن ممر خبر
یافته بود و قصد خواجه میرکی را تاراج نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و خادمان خود را از بلخ مذکور انداخته
و متوجه اردو گشته القصه آنجانب از بیرون بلخ به موکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره
و محاربه کرده چون محصول به ورود رسید ارباب کلانتران بلخ که در بلدند که لشکریان غلات ایشان را خواهند
چرانید در خلاف امیر محمد بهادرلو با خواجه ناصرالدین علی قرجیق که از منصب وزارت داشت اتفاق نموده
و در روز شنبه سوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه به عمارت [illegible] آقا که نزدیک دروازه عکاشه است
شتافته [illegible] را که پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان امیر اردوشاه
به بلخ در آمده امیر محمد بهادرلو در ارک متحصن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده و
پیشکش کشیده ملازم گردید مقارن این فتح امیر جان محمد قلیچ ق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران
ولایات باستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقابله علیه مذکوره بخدام عالیمقام سپردند و پیشکشهای
لایق کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم
در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه
زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد و ولایت شبرغان را در بسته
به رسم خویش عنایت کرده و از روی علی ساق چهاریک را نیز بدو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت
گران آمد زیرا که دعای الحضرت حسن و دیگر بلخ تعلق بدیوان اعلی کرد و شبرغان علی الانفراد خاصه کرده اختصاص
داشت القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکرامت تمام از آنجا
بیرون آورده و بیان مردم ترکی که در حدود [illegible] بودند شتافت و از آنجا [illegible] اسب و گوسفند بسیار گرفته
کلانتران ایشان را همراه برده بر سر مردم [illegible] و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتید و بعضی دیگران
بطرف ساق چهاریک معطوف ساخت و [illegible] قرار داده روی بجانب غرجستان نهاد در اثنای [illegible]
از جانب [illegible] به وقوع انجامید که ضمیمه [illegible] خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که [illegible]
[illegible] حضرت اتفاق داشتند ازوی جدا شود و در قریه چهاریک امیر اردوشاه [illegible]
نمود که [illegible] مولانا [illegible] که اکثر بر وضع استراباد بود و قبول تمام داشت فوت شده [illegible]
آنجا با سی چهل کس از مخصوصان [illegible] رفت و محمد زمان میرزا [illegible] غنیمت شمرده در [illegible] و چهار [illegible]
سنه [illegible] که موافق اول [illegible] بود با سی نفر از خواص خود به بهانه شکار سوار گشته متوجه حرم و سمرقند شد

و ذخایر

ذخایر حصین و امیر اردوشاه از استراباد باز آمده چون ربیع زمان محمد زمان میرزا اطلاع یافت بغایت
محزون و متألم گشت رسل و رسایل [illegible] متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که بار
دیگر به طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا از تدارک تقصیر خدمت بپردازد اما این التماس
مقبول نیفتاد بلکه هر کس به رسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران لشکریان جوق جوق هر شب از اردوی
امیر اردوشاه فرار نموده [illegible] ملازمت محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش
به وقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از خرم و سار باغ [illegible] عزیمت ساق چهاریک
انعطاف داد و چون به اردو خبر رسید امیر اردوشاه که در قرا ایغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید و
مضطرب شده در روز عید اضحی اوزن خود را بجانب غرجستان فرستاده عزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز
متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرا مغول [illegible] تمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان
میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر روز عید اضحی که آفتاب در اوایل جدی بود و چشمه [illegible]
[illegible] از قرا ایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسن علی جلایر در دشت [illegible] از روی [illegible]
روی بساط دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آن مسجد گذشته به عقبه که در میان آن منزل و جرزوان
واسطه است در آمد بیکباره امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و همراه علی شاه
حسین با یکی میر آخور [illegible] که کلتاش محمود ایشک آقاسی از عقب او رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه
محمد [illegible] که با ایشان متفق شده بود [illegible] گشته روی به اردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابان خود که حیدر
ترخان و یوسف ترخان از آن جمله بودند بطرف شبرغان گریخت سایر لشکریان و ایماقات که همراه داشت
با اموال و جهات تحت تصرف امرا محمد زمان میرزا در آمدند حضرت در تاریخ همان روز به عقبه مذکوره رسیده
شب توقف کرده روز دیگر از آن مسجد باز گشته [illegible] و احباب خدام ملطف عنایت خویش ساخته آنچه از اموال امیر اردوشاه
و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب ساق چهاریک برافراخت و از [illegible]
و ایغاج [illegible] پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار
داده [illegible] فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتافته به نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که [illegible] تعلق
بحضرت میداشته بتصرف خدام عالیمقام باز گذارد و خود بغرجستان [illegible] رود تا غبار نقاره [illegible]
[illegible] ارتفاع یافته تا [illegible] صبح صفا [illegible] نام امیر اردوشاه و برادرش قوام بیگ
اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده [illegible] حسب المقدور [illegible] شتافت و هر چند سخن [illegible] نصیحت آمیز و کلمات [illegible]
انگیز بسمع امیر اردوشاه رسانیده سعی نمود که از [illegible] در گذرد و بلخ را باز گذاشته به غرجستان [illegible] بجای رسید و [illegible]

که بنده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر محمدزمان میرزا به جد اندک بطلب بلخ آید و عهد و پیمان نماید که قصد خون
و عرض من و برادران و قرابتان نکند سرمایهٔ تأسیس قواعد مصالحه تاکید خواهد یافت والا فلا و بنده از آنجا بپابوس باز
گشته در قریهٔ استان با بستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید محمدزمان میرزا بخیال آنکه چون نظام
بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان والد ان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر را خواهند گشود متوجه آن طرف گردید و قرب یکماه بمحاصره قیام نمود و فتح الباب میسر نگشت و
هرچند رسل و رسایل در میان امیر اردوشاه و وی آمد و شد داشت و از وعد و وعید سخن راندند بدان ترتیب نیافت در آن اثنا بخفیه
پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر
الدین محمد بابر فرستاده و استدعای توجه آنحضرت نموده تا مقالید شهر و قلعه تسلیم نماید و چون مقصود بود که غنیمت
رایت نصرت آیات آنحضرت پرتو وصول بران حدود اندازد محمدزمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بمدارا خبر رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر ولد امیر محمد برندق برلاس از طرف مخالفان بملازمت میرزا محمدزمان رسیده غاشیه
دولتخواهی بر دوش گرفته و میرزا علی بیک متمهد تمهید بساط مصالحه گشته از محمدزمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده
ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطرنشان کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد مودت
و رفع اسباب مخالفت است و همه بر آن جمله قرار یافت که محمدزمان میرزا و امیر اردوشاه با کسی اندک در قریهٔ توخته که در دو
فرسخی بلخست با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده بمعنای یکدیگر بلخ را آنگاه اگر خاطر مخدوم
زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده
خبر مصالحه رسانید از دو طرف پیمان از برشتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبدالله حیدر ترخان بخدمت
مخدوم‌زاده آمده آنحضرت و امرا را بکلام الله مجید سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و از این طرف محمد علی
دیوانه که در سلک خواص درگاه محمدزمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه مطمئن گردانید و او در صباح
روز چهارشنبه از ایام ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهت رعایت حزم
جبه در زیر جامه پوشیده بودند متوجه آمد رستم کابلی نزد شاهزاده فرستاد که آنحضرت در جای که قرار یافته بود
با چهل کس بدانجا شتابد و محمدزمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بودند از دو ماه از بر بصحرای که واسطه
است و میان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته ایلچی لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بموضع ملاقات
اردوشاه روان شده و با امرا مواضعه نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه رخصت
استقبال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم‌زاده بتوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سر بوسهٔ زانو
زده شرف تقبیل زانو حاصل کرده برزبان آورد که من از جمله نوکران قدیم ... که مرا از درگاه رانده بگوشهٔ زخم

و چون

و چون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم و مخدوم‌زاده جواب مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر
آوردند و همان لحظه تمامی سپاه محمدزمان میرزا بموکب عالی پیوستند امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان
گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم‌زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد
بعضی از امرای آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بکنار کاریز رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر کرده
بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه بودند بعضی بقتل رسیده و زمرهٔ ببلخ گریخته و کیفیت حال را بقوام بیگ
بازگفتند و او برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته رسولان پی در پی متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و استدعا
نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب بلخ نهضت نماید تا محمدزمان میرزا مجال دخل در آن
علات نیابد و بعد از آنکه قریب یکماه مخدوم‌زاده در حدود بلخ نشسته بود بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدان جانب شایع گشت لاجرم محمدزمان میرزا بدو خبر رفته با وزن خود پیوست و متعاقب آن حال خبر
رسید که قنفر علی بیک از درگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیگ مقالید شهر و قلعه
بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاهی سایهٔ وصول بآن ولایت خواهد انداخت
بنابران محمدزمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت آشیان
حضرت ظهیر السلطنة والدین محمد بابر میرزا ارسال داشت و خود براه ... متوجه ... گشت بعد از
وصول آن منزل شاه میر حسین که بعلو شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراءالنهر امتیاز داشت از نزد حضرت
پادشاهی بصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیده باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آن
حضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را مصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده‌ایم زیراکه اگر لوای
کشورکشا بدین جانب توجه نمیکرد قوام بیگ غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراءالنهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را
بدیشان میسپرد اکنون انسب آنست که آن بلده باتفاق خاطر عاطر مستظهر بوده مبارکباد جهان ...
ازمام ایالت آن مملکت را در قبضهٔ اقتدار ... نهاده بطرف کابل باز گردیم محمدزمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب
و شنیدن سخنان غریب از شاه میر حسین خیال نقض ملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم
عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه ولد سید موسی خواجه بن سید مرتضی خواجه که از جانب
... می بود و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او بسر می برد از منزل ...
از آن حضرت روی گردان شده نزد محمدزمان میرزا آمده و مخدوم‌زاده را از توجه باردوی عالی مانع شد بنا علی هذا محمد
زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید حسن ... صدر را همراه شاه میر حسین بآستان سلطنت آشیان
ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش حسب الوقف میسر نشد که

که بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد ازانکه ایلچی را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید
یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد نمود و پس از فرستادن شاه میر حسین پیش شاه
اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت امیس بیگ فرستاده او را به
اطاعت و انقیاد دعوت کرد امیس بیگ بمصلحت آنکه آنحضرت را از قراتباج که عقبه ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا اراده جانب ایلغار نماید آن شاه بی کلفت عروس فتح و ظفر میسر گرداند
نیازمندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که اگر ماهچه رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده
قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان
میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اردو را در قراتباج گذاشت و علم عزیمت بصوب شبرغان بر افراشت
بعد از وصول بسرپل نعمت الله کشتی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون فر بسبب ملاقات شاه اسکندر
اشتعال یافته بر جناح استعجال عنان یکران بصوب قراتباج شتافته بنابران میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قراتباج شد باین امید که شاید که پیش از حضرت ظهیر السلطنه باردوی عالی رسد و آن عقبه را مستحکم
گرداند اما در اثنای راه حسینکه دیوانه از قراتباج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقراتباج درآمده
اردو را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار مستعد جنگ و پیکار ایستاده است میرزا محمد زمان چون این
خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داده در اثنای راه امیر حسینعلی جلایر و امیر یونس علی ولد امیر
علی و خواجه حیدر علی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بقراتباج رفتند و محمد زمان میرزا بر جناح
استعجال بجانب غرجستان حرکت نموده در سیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آن حضرت رخصت طلبیده راه ماوراء
النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خاندار
و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرایط استقبال بجای آوردند و آنچه در دست
ایشان بود برسم پیشکش گذرانیدند و محمد زمان میرزا در قریه ... رحل اقامت انداخته هم در آن اوان سه روز
رایات نصرت آیات بابری بر موضع آق گنبد که میان آن ولایت و هجران واقع است سایه افکند اما چون تمامی
غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی از آن کوهستان مراجعت نموده
آمد و بطرف فیروزکوه عزیمت فرموده از آنجا براه یک الکه متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر الجه
یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچیچکتو نقل کرده در مراعات جانب حرم آقات بر افروخته متردد بود
که از آنجا بکدام جانب نهضت نماید بار دیگر بچیچکتو شتافت درین اثنا چلبوی لشکر امرای خراسان که سردار
ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان امیر خان الله داد جانب شبرغان

بودند پیدا شد و محمد زمان میرزا امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر اردوشاه میرزا بیک و امیر تغلق و اسلام
علی ولد یار علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی میراخور با اکثر مردم مغول جانجی و لشکریان در برابر امرای خراسان
گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت افراشته بصوب بندر که یکی از مضافات غرجستانست بر افراشت و ابراهیم
سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک با ده دوازده کس از کلانتران
مغول جانجی و بسیاری از آحاد و افراد بر خاک هلاک انداختند و بقیه السیف به محمد زمان میرزا پیوسته آن
حضرت از بندر عزم قندهار کرده در اثنای حرکت بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نموده و چون
محمد زمان میرزا به پروزیر رسید شاه محمد میرک که از موکب خراچغداس بدان طرف گریخته بود با منشور نفاذ دکس و توابع و لواحق
بموکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آن حضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بطرف ولایت
سان و چهاریک انعطاف داد و لشکریان در نواحی پروان اردوی میرزا بیک که عازم شبرغان بود غارتیده مجلد
یراق بدست آوردند و بچهاریکار رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول جانجی
که جهت تجسس و تکفین کشتگان خود در بندر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون این
اخبار شنیدند کس نزد امیر ابراهیم جانبوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده
پیغام نمود که مناسب آنست که پیش از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردد بتفصیل مهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم
از بلخ بیرون آمده امیس بیگ بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته جنگ ... دست
داده و در اثنای گیرودار اسب میرزا محمد زمان بسر در آمده ابراهیم جانبوق بسر وقتش رسید و آنحضرت را دستگیر
گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده محمد زمان میرزا را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد
و حضرت پادشاهی بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و
مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات نموده و ابواب انعام و احسان بروی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت
نمود بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون چهار ماه آن حضرت را
در کابل نگاه داشت راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و
عشرین و تسعمایه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان
فرستاده نسبت بآستان فلک پایه سریر خلافت مصیر حضرت شاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجا می آورد و امید
واثق و وثوق صادق که آن مخدوم زاده سعادتمند در سایه دولت معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی
سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب
شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد
آن اختر نورگستر اوج امید   شایسته افسر سریر جمشید



خواهم که بظل دولت شاه جهان برمسند اقبال بماند جاوید و چون بموافقت رفیق توفیق قلم صاحب تخمیس جواهر
اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامگار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشیده
چشمه حیات بخش دولت رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر مدایح وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی
گردانید امید که بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت حضرت جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند
این دوشیزه سکندر صفات را در احسن عبارات و ایمن استعارات بسمع دور و نزدیک ترک و تاجیک رساند

چون بعنایات خداوندگار
بار دگر ابر گهربار شد
گرچه مرا قوت این کار نیست
فیض سماوی چو بودش یاوری
صیرفی طبع جواهرشناس
کی شود این عقد گهر با نظام
اختر برج شرف و سروری
شعله تیغش بظفر همدم است
زانکه بود بخشش دستش مدام
جوهر ذاتش شرف

بخت موافق شده توفیق یار
سحر فن و معجزه آثار شد
خامه این کار سزاوار نیست
کوکب طالع کندش یاوری
خاطر نقاد سخن اقتباس
نشکفد این غنچه باغ امید
گر نکند معدن جود استمام
ملک ز تیغش خرم است
مرجع اصحاب شرف
نزد خداوند خود ذاتش حبیب
هر که بود از کرمش بهره ور

کلک سخن پرور معجز بیان
رخوت شه کشورگشای
ذات وی از فضل
خیر دعایش

گرد عیان دگر
فلک
دست و دل
زیور عنوان سخن

بحر عطایش همه که موج زن
سر زنم دل اصل سخن





هدایت میامن ایشان زمانه صبح صادق ظلام لیالی ضلالات را منقود گردانیده، ولوامع خاطر صفوت مآثر ایشان
بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده **نظم** از ایشان بود هر کجا دین پناهی ، سریر کرامت را پادشاهی
چراغ روشن از نور امامت ، نه تابنده برج کرامت **عرب** فهم من خیار اشراف الانام ، کرام من کرام من کرام
لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار صفات خجسته ایشان فرقه واجب التعظیم که سلسله نسب عالی نسبی
سامی ایشان متصل است نغمه سرائی نماید اما بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از احوال فرخنده مآل آن حضرت و ابنا، گرامی دودمان شکوه
فیروزش، و اولاد امجاد عالیجاه آن قدوه آل رسول الله لسان مقال میگشاید **فیروزشاه** بزرگی بود بمکارم اخلاق
و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت از ناصیه مبارکش طالع
و آثار جلالت از جبهه همایونش ساطع بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نجابت و سخاوت از السنه و افواه
مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلامان و خادمانش زیاده از حد حساب و شمار **مثنوی** فلک احتشام همایون
جهان کرم مهر فیروز شاه **بیت** همه بود از درج عز و شرف ، گل از گلستان شاه نجف ، ثمر بود و بیک گردانه از خزائن
جهانی مرانه تا جان او ، رفتاری تحریر در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین رقم طراز این طراز شده فیروز شاه در
بیشه گیلان در موضعی که مرسوم است بزلیس منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده ضیافت آینده و رونده قیام
مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای **والله یدعوا الی دار السلام** شنود و از وحشت آباد عالم فانی بر جنت سرای
جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل بکس کوچ نموده در قریه اسفرانجان که از جمله مضافات خطه اردبیل
است ساکن گشت و در آن مقام بعیش انجام فارغ بال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که از زیر دور گذشت و عوض
را پسری بود خورشید منظر و آن برج ولایه در سن [illegible] سالگی از نظر خلایق غایب شد و هر چند خدام امیر عوض در
طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعه جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم دران دودمان عظیم الشان مصیبتی در
صعوبت آفاق افتاد و محنت انواع جرعت خون دل از دیده محبان خاندان سیادت بکشاد اما هاتف اقبال در
تمام سنی طفلان دوازده ساله بود و احیانا بزبان حال در گوش هوش یکایک مضمون این مقال تقریر مینمود **بیت** یوسف گم
گشته باز آید بکنعان غم مخور ، کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور ، و بعد از انقضای هفت سال از این احوال که آن
ارجمند بروضه خانه پدر بزرگوار باز آمد چادر عنابی در بر و دستار سفیدی بر سر مصحفی حمایل کرده و زبان خجسته بیان بزمزمه تلاوت
قرآن گشوده لاجرم خادمان آستان کرامت آشیان کیفیت ورود آن ارجمند [illegible] کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفه
از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام داشتند بعیان خود برده بودند و در مدت [illegible] کلام مجید [illegible] و مسائل علوم
و تعلیم سنن فرایض اسلام رغبت و تحریص نمودند و آنجماعت [illegible] گشته غاشیه خدمت ملازمت کنند زاده

بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقه فرمانبرداری و انقیاد [illegible] سید محمد
الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان با جاده سنن سنیه آبا و اجداد خود می پرداخت تا آنکه بحکم حیات طبیعی بسر
آمده علم عزیمت بصوب ریاض جنت بر افراخت **بیت** روانش بهشت برین نور باد ، در آن برزخ آباد مسرور باد
صلاح الدین رشید ولد رشید امیر محمد الحافظ بعد از وفات پدر در قریه کلخوران توطن اقامت نموده و آنجناب از کمال صوری بهره تمام
داشت و همواره بزراعت مشغول گشته تخم انعام و احسان در زمین امل طوایف انام می کاشت و چون نخل حیات صلاح الدین
رشید نیز ببر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید **قطب الدین** قطب فلک جلالت و دین [illegible] خورشید
سپهر سعادت بزرگواری بود و هم در قریه کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان بر اردبیل نقل و مرود
تزلزل [illegible] اجمال آنکه در زمان [illegible] امیر قطب الدین [illegible] از رو سای لشکر گرجستان لشکری از
[illegible] بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان مسالک خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد
و چون این خبر بقریه کلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه **علیکم بالسواد الاعظم** عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل
خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و [illegible]
در کوچه [illegible] گروه کافران [illegible] نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقوام آنجناب نزدیک [illegible]
آن سرا بر استاده بود و گرجیان در اردبیل دست بغارت و قتل برآورده یکی از ایشان متوجه آن جا شده آن جوان [illegible]
[illegible] **الحق یعلوا ولا یعلی** غالب آمد و شمشیر آن کافر مقهور را بقبضه اقتدار در آورده بر حلق شوم [illegible]
فریاد زد که بعضی همراهانش کیفیت را دریافتند و روی بآن خانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر حال حجله نشینان [illegible]
عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و [illegible] که در آن خانه بود در نهانخانه را مسدود گردانید و کلمه توحید بر زبان
رانده مستعد تجرع جرعه شهادت ایستاد و همان لحظه گرجیان هجوم رسیده و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام
بر کشیدند و رشته حیات آن جوان [illegible] بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویه اختفا [illegible]
بیرون آمد [illegible] قضا را جمعی از گرجیان [illegible] کشیدند و شمشیری بر گردنش [illegible]
کافران او را کشته تصور کردند و بطرفی دیگر رفتند و امیر قطب الدین آن روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر
حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان
در سیر بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز ناله آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت
واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که [illegible] او داج بریده نشده [illegible]
با آنجماعت [illegible] او را بدان خانه زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته [illegible]

لوازم مجاهد آلهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان ایام در [illegible] مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه
قرین صحت و عافیت گشته خورشید از عقده کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود
شیخ صالح مقصور کرد امید در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید
و شیخ صالح در اوقات زندگانی اسس ابنیه آبا کرام را احیا نموده حول حضرت بیر عالم بهشت عنبر سرشت گشت سر
رخنه اختر ش امین الدین جبرئیل قائم مقام شد آن سید زاده عادل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیه عم
با تقی بود و از بارقه تمام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جبال حالش [illegible] خورشید بعقد نکاح خویش در آورده
واهب المواهب و العطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سرادق عصمت
بود و در تحت ایام داشت پسر عالی گهر کرامت فرمود مثنوی زاینده آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید
آثار تصفیه باطن از ناصیه خجسته سیمایش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع حسن جبینش باهر امارات [illegible]
و ارشاد در بشره میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسرار همایونش هویدا مثنوی گلی بشکفت در باغ [illegible]
دری افزود در درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز نورش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل [illegible]
امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی بر افراخت و با نفاد صدقات و نذور قیام
قیام نمود و حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و از الهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابو الفتح کنیت
نهاد و نام وی را بلقب گرامیش را صفی الدین اسحق [illegible] قرار داد [illegible] تزیین این صحیفه [illegible]
بس از تعیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق [illegible]
از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تأثیرش بسان انوار عنایات الهی عرصه کون و مکان را انعکاس
بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام [illegible]
نفائس زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و اغبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت امانی [illegible]
و سلوک قبه عرش اساس صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف
معتکفان عالم بالا مرغان [illegible] در هوای انتهای سجاده اش همواره در طیران و مشاعل کواکب در تمنای کسب [illegible]
بر قنادیل معابدش پیوسته [illegible] نخل قامت با استغراقش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده [illegible]
دل ریاضت کشیده و در آن آب خسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از شیخ انام در بیان اسرار
حقایق معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود اقدام نموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود
همه فکر او در قیام و قعود شده چشم ابروی محراب را چو چشمی که نشناخت خواب را شبی
چشم پرآب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن [illegible] بسته ز حرف و گشاده ز خواب

محمد خیر البرایا و آله الانجاب الاتقیاء

شب زنده دار و سحر بیدار بود همه شب بفکرش شب قدر بود قدمگاه او عرش [illegible] قدس بود [illegible]
گذشته ز رفعت آسمان [illegible] معراج [illegible] [illegible] لسان
ملک گفتی آمین چو کرده دعا شده [illegible] از دعا و آن [illegible] محراب [illegible] کرامات منسوب [illegible]
بود که بر طبق کلمه کریمه وآتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب [illegible] بر روی روزگارش گشوده
و در اوقات خجسته ساعات عبادات [illegible] در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازو [illegible] الطاف الهی و
اعطاف شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد اردبیل نشسته
که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن
آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده بعد از آنکه بحالت انتباه باز آمد کیفیت واقعه را
با والده ماجده خودش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود و آن مخدره پس از تامل در جواب جواب داد که ای قرة العین این
رویا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد و جرم آفتاب
[illegible] و خاک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن سواد اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان
در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که [illegible]
سلطنت او بساطی خواهد شد تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این معنی مشاهده
و محسوس گردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که هم در اوان صبی
شیخ قدس سره خواب دید که بر سر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از [illegible] بر سر
نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت و قصد کرد که
شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت و آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور
ساخت و باز افسر را بر سر نهاده آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفت [illegible] آن انوار در لمعان آمد و چون
این معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب بیدار آمد راقم حروف گوید که اگر صاحب دل روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید
داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه [illegible] مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب [illegible] فرق
آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی
القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای
طلب در طریق جست و جو نهاده به بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار
و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف نزول
فرمود و برادر [illegible] هر چند خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ایجاب انعام و اکرام [illegible] روزگارش بگشاید

از سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد
بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید و این معنی
موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز به اردبیل تشریف میبرد
و نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد بجای می آورد و در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین علیه
مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصه اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود
نزول فرمود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند
سر از جیب مراقبه برآورده گفت که مرغ دل من هر چند ببال همت در هوای فضای عالم طیران
نمود جهة توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی می باید که درین سرزمین رحل اقامت
انداخته زاویه عمارت نمای که آستانه سینه اش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت
راحتش مطاف طواف ساکنان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام بشارع دین
قویم و صراط مستقیم دلالت کنی و ندای ادعوا الی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که
جناب جلال سبحانه ترا بخلق و خلق را بتو حواله کرده است بیت مهبط فیض الهی کوی تست
روی اهل دل بسوی روی تست و باید که [illegible] نموده مردم اقطار آفاق را بخلعت معرفت
در آری و خلفا باطراف اقطار امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون
من امانتی را که از استاد در ارشاد داشتم در قبضه درایت تو نهادم و سر رشته هدایت امت
حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم مثنوی چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور
عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را تو دادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنه
سبعماه بموضع سورمرود که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از
اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهیم که یکروز
از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را بما رسانی و الیوانی این معنی را قبول نمود و شیخ دست مبارک
بر پشت و سر دوانش فرود آورد و او صبحی از سورمرود متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست
شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روزه راه در یکروز طی نمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بملازمت
شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب تهیه اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده
علی الصباح بر اسب جوده که داشت سوار شد و خضر در رکاب اقدس [illegible] روان گشته نماز خفتن بر
سورمرود رسیدند و شیخ صفی شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح متوجه

بیست و دوم

متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن موضعی اختیار مینمایند رای تو درین
باب چیست شیخ صفی عرض نمود که چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهة مقبره منور از
تمامی مواضع مناسب تر مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد افتاده شیخ صفی الدین آن
حضرت را بگیلان آورد و بعد از وصول بچهار ده یوم آن سر حلقه ارباب یقین ودیعت حیات
بمقتضای اجل موعود سپرد و شیخ صفی بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم
رسانید و حظیره [illegible] را تعمیر نموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید
و چون حضرت شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشسته جهت دعوت طوایف امم
خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاد و همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخته
باندک زمانی صیت کرامات و خوارق عادت آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب
جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقیان مدارج سعادت روی بسجده گاه
کعبه آستانش آورده از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در
صفوة الصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام
داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربیجان و روم و دیاربکر و شروان از ارباب
ارادت آنمقدار کس بعتبه اجابت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از
ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت نشسته چنان مقرر شد
که من در هر شام جهة افطار هر یک از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز
بچهار کرده مهیا می بایست کرد تا بدیشان وفا کند مصراع وین هنوز از آفتاب قدر ما یکذره بود
و هم در کتاب مذکور مزبور است که نوبتی در قریه داروز براویه پیرمحمد داوری در یکروز قریب سیصد
هزار کس بدست شیخ توبه کرده در سلک مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبداللطیف
که پیش نماز آن مقتدای اهل راز بود روایتست که گفت شبی از آنحضرت شنودم که فرمود مرا
اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
رسیده اند و از مولانا عبدالملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی
مردمی را که از راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه
سیزده هزار کس بشمار در آمد و عدد مردمی را که از سایر طرق در آن شهور بخدمت می شتافتند غیر
علام الغیوب کس نمیدانست و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه آن قدوه اولاد خیر البرایا

[illegible]

التماس نمود اجابت اقتران نیافت و شیخ هم در آن بقعه با دار و وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بخدمت
شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان بارگاه ارزق آماده استفادت هیچ یک از آنجماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر
میدید آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی که فارس میدان سعادت بود شتافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله
آنجناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا بمطلب تواند رسانید بنابر آن شیخ از
شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت شرف خدمت والده دریافت و تفحص حال شیخ زاهد اشتغال
فرموده و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارادت
از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله علیه یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتب صفوة الصفا مسطور است
بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید قدس سره با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال اکثر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانید
از شخصی که او را محمد ابریسمان میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در
قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکین دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الودود از هوس ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در درجه کمال و ثابت بود تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان
بمقصد رسید و در زاویه شیخ زاهد فرود آمده و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه شیخ زاهد در آن اوان در خلوت
نشسته چنین مقرر ساخته بود که تا عید با هیچکس از مریدان و طالبان ملاقات نفرماید و پیوسته در ایام رمضان حال حضرت
برین منوال جاری بود اما چون در آن روز منور کرامت از روح [illegible] بعد از اتمام خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد
خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان گیلک را پیش ما که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در آور آنجا بر
پیره و محمد خلیلان حسب فرموده عمل نموده هم در آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که
نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین پرداخت بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و بهمگی همت
در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان ریاضت و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در
سیت روز یکبار افطار میکرد و بتدریج مهم بجائی انجامید که در مرتبه ای ده روز یکبار [illegible] کمال مشروب می چشید در شب
اصلا پهلوی همایون بر زمین ننهاد و در روز بکوه و صحرا رفته هیمه بمطبخ شیخ زاهد بر پشت میکشید [illegible] از اکل لحوم
و لحوم مجتنب و محترز می بود و در وقت افطار اندکی برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد
آنجناب را بتدریج از آن ریاضت و ریاضت باز آورد و بخوردن گوشت اشارت فرمود و در این مکاشفه حضرت ولایت پناه
در سایه تربیت شیخ زاهد مدت بیست و پنج سال تصاعد نموده صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه
فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق را بآنحضرت رجوع نمود و یکی از بنات مکرمات خود را
که موسوم بام زهرا علیها السلام بود بحباله نکاحش در آورد و صحت این حکایت از روایه مولف صفوة الصفا [illegible] سید

که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و بهمگی همت در علو شان و
رفعت مکان آنحضرت گشته نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته
نزد شیخ زاهد رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی
نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند سر آینه رواج و رونق در خانواده
شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری
و معنوی متصف است قایم مقام خود سازید تا همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم
زاده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ زاهد رحمة الله علیه فرمود که مرا نیز مقصود
همین بود اما دولت عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاده
زمام مهام ارباب ارادت بقبضه درایت او نهاده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مصراع
این کار دولتست کنون تا کرا رسد پس فرمود که همین زمان چنان سازم که بر شما حقیقت این
حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ
باز پرسید که خلوت صفی در کدام مقام است جواب داد که در کنار دریا است در موضعی که
از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت که هر دو را آواز میدهم مشاهده نمایید که کدام یک
جواب میدهند پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را آواز کرد و جواب نشنید بعد از آن شیخ
صفی را آواز فرمود و همگنان آواز آن جناب شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین
قدس سره بدان خانه در آمده شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوت گفت
سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنیدم رباعی هر کس که می عشق خورد در بزم شود
یکدم ز خیال یار غافل نغنود پیوسته بگوش هوشش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود
آنگاه حضرت شیخ روی بمریدان آورده بزبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین
علی آنمقدار غافل است که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی بمقدار حاضر
که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطه مناسبت
معنوی که میان ایشان در ازل واقع بوده او را روی نمود مصراع با خود آورده از آنجا نه بخود آورده
لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیه
ارادتش بر دوش گرفته از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد
روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد

مطاف طواف اصحاب مجد و جلال و مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار خلق
ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان می گشود و خانقه
خجسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیهٔ همایون آن مهر سپهر دین پروری
بمرتبه لایح و لامع بود که هر که را چشم بر آن جمال خورشید مثال می افتاد چراغ معرفت در کاشانهٔ
دلش روشن شده بی اختیار سر ارادت بپایش می نهاد و لوامع حقایق معرفت الهی و لوایح دقایق
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت مآثرش پیوسته بمثابه طلوع و ظهوری می نمود که از فروغ
آن زوایا ظلمت آباد جهان صفت اضائت پذیرفته طالبان را راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد
سلاطین عالم بر درگاه بهجت جنت رتبتش رسیده بدین از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم
محال دانستندی و خواقین با جبل و علم چون در زاویه سدره پیرا اش راه یافتندی در پیش خدام ذوی
الاحترامش در غایت تواضع و فروتنی نشستندی قطعه در شب تقدیر فراشان انوار هدی شمع
شاهی در سرای فقر او افروختند حلهها ان قضا در کارگاه کاف و نون رقعه فرمان دهی بر خرقهٔ
او دوختند و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و
خلق بی نهایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی تجارب
انجامید و امراض متضاد که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملک صفاتش
گردید و از آن حضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانیده که هاتف غیب در
گوش هوشم گفت که هر مرضی که در تمام کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد
و هر ثوابی که بجمیع اصحاب امراض را وعده فرموده بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تراکم امراض و
تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو می فرمود و در قوت ضعف اسباب
میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد می نمودند و در اوایل اوان ارتحال منصب تولای
عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شیخ صدر الملة والدین موسی که نبیره دختر شیخ زاهد بود
تفویض فرمود که سید جمال الدین اصفهانی لوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید انگاه دوام
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ٧٣٥ قریب بنصف النهار
در غایت سکینت کلمة الله گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود شعر و لو کان
فی الدنیا شی مخلد • لکان رسول الله فیها مخلد • و ما احد یبقی عن الموت سالما • فان المنایا قد

قد

قد اصابت محمدا صلعم حضرت حق زنده بودی اگر عمر قبرپاینده بودی از وقوع این حادثهٔ بازهٔ
حزن و الم بر کانون درون اشراف بنی آدم تا خفت از حدوث این واقعه کامله فزع اکبر در عالم اصغر
باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند و خلفا
و اصحاب ارادت از غایت اندوه و محنت آن روز تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت
آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان قلم بکیفیت بجز آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت
نه آن مرتبه داشت که قلم زبان شرح آنرا درین اوراق مبین تواند ساخت رباعی از درد فراق
چون نمایم افغان یارب غم دل چگونه آرم بزبان افسوس که سایه برگرفت از سر خلق خورشید
سپهر سروری اهل جهان و چون صفای فضای زاویه سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت
تبدیل یافت و پردهٔ ظلمانی شب کسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی
جسد مطهر آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داده و در وقت ادای واجبات و سنن آنکه در
آنحضرت باندک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشینند بی آنکه کسی دست مبارکش
را نگاه دارد می نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا
داشتند بکیفیت گفت که الله و بار دیگر فرمود که سوم بار بلفظی تکلم نمود که کس فهم نکرد و ارباب
ارادت از وقوع این حالت در بحر تحیر افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت
سنیه حضرت خاتم المرسلین بر آن جنازه معفرت اندازه نماز کردند و در چاشتگاه روز سه شنبه
در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند از غرایب وقایع آنکه
در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والدهٔ ماجدهٔ شیخ
صدر الدین موسی است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورد و گفت الهی بحرمت سینه
شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی که مرا پیش از آنکه ملال این واقعه هایله بگذرد بجوار مغفرت خود
واصل گردان و این مسألت بعز اجابت رسیده بعد از شش روز آن مصیبت شاملهٔ آن مستوره
مستجاب الدعوه وفات یافت مصرع دوست در دوست رفت و یار بیار و هم در آن اوقات
شیخ صدر الدین حظیره منوره والد بزرگوار را تعمیر فرموده در زیب و زینت آن روضه قدس منزلت
مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و لطافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و در رفعت
اعلام سعی و اهتمام برافراشت مثنوی برافراخت گردفراز بدید باندک زمان آسمان دگر
بی از قدر آن امام زمان زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سرتا به دو شد

کعبه و آسمان گشت و تا الی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیره بهشت آسا از پیشتر
پیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطرسا محیط بوده آثار
عنایت یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد   رشک روز آن روضه دلگشای نموده و عهد
جام گیتی نمای   در آن گروه ارواح پاکان مقام   که مرغ حرم را کنند احترام   بآن بام مرغی
که ارزنده است   یکی روح لقمان پرنده است   بسقای آن مرغزار عزیز   خضر منتسخ بود و الیاس
نیز   ملک کرده این آرزو بر سپهر   که روبد درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد والثناء والصلوة
علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیا و عترته البررة الازکیا و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا
گفتار ثانی در بیان شمه‌ای از اطوار و آثار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال شیخ صفی الدین الی
بهشت برین در آن زاویه عرش مرتبه متمهد بساط هدایة و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت
متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت **مثنوی** بگسترد شیخ
معارف پناه   بساط بزرگی در خانقاه   نشستند در مجلسش سالکان   همه ملک توحید را مالکان
براه هدایت فرس رانده   بتحصیل اخلاص نفس رانده   در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ
زاهد روح الله روحه صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی در می آورد در اثنای مجلس عقد
برخاست و باز نشست و بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزندی که صفی را از
بی بی فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من و صفی خواهد
بود برخاستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع رشد
و ارشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی
فاطمه جهت اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم در کتاب مذکور مزبور است که در ولایت اردبیل
دو قریه است که یکی را تول و دیگری را بالارق گویند و در قدیم ایام میان متوطنان آن دو قریه
پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین بزلال موعظت و نصیحت آن
حضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دیگر مردم
تول در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان
بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زرگر با که در سلک خلفای
شیخ قدس سره انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رویا مشاهده نمود که میفرماید که صدر
الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد تولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه الارقیان

منع نمایند اگر آن سخن را قبول کنند فبها والا من دانم که با ایشان چه باید کرد و پیره زرگر با صباح بملازمت
شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان زهاد و کرامت
روی بدو آورد و گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاز که هر دو سفید ریش اند بنصیحت نزد تولیان
روند اگر ترک مقاتله و منازعه کنند فهو المراد والا حضرت شیخ داند آنگاه این دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما
سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و بالارقیان از مصالحه مأیوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند
و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین غالب آمده بسیاری
از تولیان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و بقیة السیف منهزم شدند چون از ایشان سبب انهزام پرسیدند
گفتند که در حین اشتغال آتش قتال سواری سبزپوشی که بر اسب زرد سوار بود و نیزه در دست داشت از
طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی
گریز آوردیم **نظم** بمیدان هر آنکس ستیزد   اگر کوه بود از غمش ریزد   ثبوت پیوسته که ملک اشرف
چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه
بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب می بوسید اما در اواخر بواسطه
شرارت نفس غداره و نفاق را به عمل غش نفاق مغشوش ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را بتبریز طلبیده
ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در مقام انطفای شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان
بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح
انجامید غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمد و ملک اشرف اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف
نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین را شبی در
واقعه دید که عصای در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا در این
شهر باز داشته من مملکت آذربیجان را بتو می توانم دید تو یک پسر مرا بمن نمی توانی دید و اشرف جواب میداد که
که بسبب نگاه داشتن مخدوم زاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ باز مکرر می گفت
که او را رها کن تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرمود پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از آن
تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان اعتذار برگشاد و شیخ
میگفت راست میگوی و او میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا اشارت بدیوار کرد تا بدستور اول راست
شد و آغاز رفتن کرده میفرمود که اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام والا من دانم که چه باید کرد و صباح آن مجرم
کیفیت واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در خلوت با شیخ صدر الدین

را طلبیده و عذرخواهی نموده رخصت فرمود و آنحضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور
ارزانی داشته بدستور همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه
بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گذشت و از غوغای او روضه مطهره را وداع نمود
و بطرف گیلان نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و
رسایل متعاقب متواتر نزد خدام عالیمقام فرستاد و بزبان نیاز و اعتذار پیغام داد که از نهایت حماقت که
آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل بازآید و در مستقر امامت و کرامت نشسته ابواب هدایت و
ارشاد و سجاده معهود بر روی روزگار زمره عباد و عباد بگشاید که این مخلص صافی الاعتقاد بغیر نیازمندی
و ارادت امری که موجب ترویح خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسانید اما حرص جبلی و کلب اکال
آن بد حلقه اصل ضلال بر ادای حقایق ثنای ظاهر بر آن نحسان اعتماد ننمود و هم در آن دیار اوقات فرخنده
آثار بانصاف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه وتعالی آن شدت را بتبدیل داده
و در شکام بطرف مسکن مالوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدرالدین از اردبیل
سلک جمعیت خلفا و درویشان پاشیده گشته بود گاهی از آن طایفه اوباش ضابطه میدیدند و مزیع اعلی خان ملان
ولایت امیدوار میگردیدند از آنجمله الهشی مولانا یوسف برخی شیخ صفی الدین در خواب دید که لشکری عظیم که عموما
بروت دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد من مخالفت می ورزیدند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم دو خرقه م
کل فرق
و هم در آن اوقات بر وجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر ببلاد آذربایجان
کشیده چون باردبیل رسید مکتوبات مخالفت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاد و التماس ملاقات نموده و
شیخ از جیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته بود در روزی که اشراف امیر رسید تقدیر شد بود بمقصد رسید و
جانی بیک خان آن زبده خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت
بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا مولفات اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدرالدین که
در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت روزی مرا بدر خیمه که محبس ملک اشرف گفته بود گذر افتاد و او
بنفس خویش مرا آواز داده ابواب اعتذار و استغفار برگشاد و بزبان تضرع فرمود از شیخ التماس شفاعت نموده و
روی ملامت بزمین انابت سود آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین و از پیش او بسته علیه بازگشته آنچه دیده
بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت مغفرت و نهایت مروت قصد کرده که ملتمس اشرف را
بمحل قبول فرماید و نزد جانی بیک خان رفته زبان بشفاعتش گشاید اما چون ارشاد پناه اسلام و اکابر روات الاقدام

که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابر آن شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار آن کار
را بقبضه ارادت فاعل مختار بازگذاشت ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و هم در ان ایام که در خلال ماه رجب
سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود بر تیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی اشرف از پای درآمده و شیخ صدرالدین
در غایت عزت و حشمت بمقر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل
را نضارت داد و آنحضرت بدستور جد بزرگوار خویش بمراسم امر دین پروری قیام می نمود تا وقتی که از دار
ملال سبیل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش
بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگار رشد گردانیده قلاده ارشاد در عنق
عباد و در گردنش انداخت مثنوی نمود الهی عزم دارالسلام ** پسر شد بجایش پناه کرام شیخ خواجه علی
چون که بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت تمامی آفاقات باستحقاقش برجو چار ارشاد و هدایه سرشته
بر جهت ارسال المنتهی درگذشت مثنوی چو منزل بپرداخت سرو کهن ** سرافراخت سرو نوار سرو بن
اگر صبح فرخنده شد نهان ** منور شد از آفتابش جهان ** و شیخ خواجه علی در اوقات زندگانی بر طبق
آیت هدایت غایت ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد
عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم
صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم ومن دخله کان آمنا گردید مثنوی کرامای شیخ از کل نهاد ** قدم در
طریق توکل گشاد ** دل پرشش نیز نور حضور ** چاپان دیده دریای نور ** و بعد از چند روز شیخ ابراهیم
از مفارقت آن مسافر ستوده ماثر بی طاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد **
تمنای آن راه دشوار کرد ** در غایت استعجال طی مسافت فرموده سر در کعبه یکبار در یافت و شیخ خواجه
دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده پدر و پسر در مرافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف
طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة والتحیه مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند
و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و منصب والای ارشاد را بر شیخ ابراهیم
تفویض کرده ازین مرحله ناپایدار بمنزلات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال فرمود شیخ ابراهیم بعد از وفات شیخ خواجه علی
مریض شده سفر آخرت بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی منازل کرده بخطه اردبیل شتافت و باین
آثار هدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش بر صفحات احوال
اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیده و گوش هوش

بحلقه ارادتش زینت داده و زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوده ز رفتنت دل
ما خسته دو نیم * از آمدنت فرح بجان گشته مقیم * صد شکر که شد مشرق این طرفه مقام * چون کعبه بیمن مقام ابراهیم *
و چون آن راه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت
را به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت سلطان جنید همای بود همایون فر از فضای هدایت
بال اقبال گشاده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده
زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی
مثنوی قوی با جهان از دانش معنوی * برون نیز از علم ظاهر قوی * پر از نور عرفان دل آگهش * سر عاشقان
گشته خاک رهش * شعله انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت
میگداخت و اکسیر صحبت با رشد و رشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را که یکدم مثال طلای
مهری تمام عیار می ساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باستان آن مظهر لطف و کرم شتافته روی
نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض آثارش
افتخار و مباهات نمودند مثنوی ز فیض ازل گرد سلطان جنید * بسی گشت اصحاب اقبال صید * چو آن
رهنما بر کجا میرسید * دل خلق را سوی خود میکشید * حسینی نسب بود و حیدر سیر * مریدش شدی هر که دیدش مگر *
وارد و عام خاص و عام در سده سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجایی رسید که میرزا جهانشاه که در
آن زمان فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابر آن فرمان داد که آنحضرت
از خطه اردبیل اقامت ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف خواهد توجه فرماید مثنوی
جهانشاه را در دل آمد هراس * که بسیارش آمد و ندارش اساس * ز ترس از دیار خودش عذر خواست *
که با هم دو شه را نیاید راست * و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار
نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که بحسن کیف اشتهار یافته از یمن مقدم همایونش
غیرت افزای گنبد گردان شد ابوالنصر حسن بیگ که در آن زمان فرمان فرمای دیار بکر بود و نسبت به میرزا
جهانشاه در طریق نزاع و خلاف سلوک می نمود از وصول موکب ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور
گردیده بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانید خواهر پاکیزه
گوهر خود را که دره التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک
ازدواج آنحضرت انتظام داده در حریم پاکی خجسته میامنش استضافه زلال دولت و اقبال نموده
ابواب فرح و شادکامی بر گشاد مثنوی حسن بیگ از کمال حسن اخلاص * فرستاد از نکوی خانه خاص

سمن بر دختری صاحب جمالی * زلیخا صورتی مریم خصالی * باسم و رسم مانند خدیجه * بعفت همطراز خدیجه *
و سلطان جنید با آن صاحبه مقنعه عصمت چندگاه در حسن کیف قرین عز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید
بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران
شکسته بال مبسوط گردانید چون جهانشاه میرزا از مراجعت خدام عالیمقام در غایت بهت و احتشام
خبر یافت بواسطه وصلت آنحضرت با امیر حسن بیگ توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار کانون آتش
فروتافت و بهمگی همت قاصدی استیصال جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گاهی
در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطرش راه یافت تا آنکه آثارش ظهور نمود و این معنی بر سلطان
جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت نیت جهانبانی گشاده
ستانی بخاطر خطیر گذرانید خواص اصحاب و کرام احباب را طلب نموده در این باب قرعه مشورت در میان
انداخت و آن طایفه ناجیه را در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و جهت اجتماع ارباب ارادت
قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه گذار
بموکب هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل در مقابله و مقاتله اعدای
دودمان ولایت بستند و سلطان جنید شاه مبارز همت در هوای تسخیر مملکت راه داده باستظهار
آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود
در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد مثنوی
جو دانست شروانشه کینه کوش * که دریای فتنه درآمد بجوش * روان گشت با لشکر کینه کوش پر شکوه
که گیرد سر راه دریا چو کوه * در منزل * آن دو سپاه جنگجوی بهم رسیدند و در برابر یکدگر دست بنیزه و خنجر زده
صف برکشیدند مثنوی زیکسو کشیدند صف بر صف * دلیران شروان ز دیگر طرف * برآمد فغان
نفیر و خروش * درآمد دو دریای آهن بجوش * از جولان ستوران غبار میدان از سپهر آمده از اوج کمال
درگذشت و از غریو جنگ دوران زلزله در زمین زمان افتاده کوس گردون گردشت نیزه خطی خط
غبار بر صحیفه حال پیر و برنا کشیده و شمشیر مصری بصر هر مرد صف شکن را غرقه بخون گردانید شعله
پیکان آبدار خرمن پندار ناجویان میسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در مرزلش تیز شده اسباب
کین می اندوخت مثنوی دو لشکر بهم در خروش آمده * دو دریای خونین بجوش آمده * یکی را در افتاده
از سر کلاه * دگر را سر افتاده بر خاک راه * چنان شعله فتنه بالا گرفت * که آتش درین چرخ والا گرفت *
و چون میدان صبح سلطنه صفوی و شگفتن غنچه دودمان مصطفوی را مهلتی مقدر بود در آن معرکه صورت فتح

و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه نمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروان شاه
شربت شهادت چشید مثنوی رسید او گردون ناسازگار گرفتار شد آن حسینی تبار بشمشیر خونریز
ارباب کین شهادت نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین شده حیدر از بس
جانشین سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری بود شعشعه خاطر
خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم
و اشراف بنی آدم جبلت ای جبلتش بر احیای سنت سنیه و متابعت شیمه رضیه آبا و اجداد بزرگوار
مفطور و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت وری از ناصیه همایونش در کمال بروز و ظهور شعر
مقرر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شرع پرور سپهر معرفت را بوده ماهی بمحراب امامت
دین پناهی دلش را روشن از انوار حقیقت زرویش ظاهر اسرار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد
سلطان جنید و خواهرزاده امیر حسن بیک بود لاجرم سجاده امامت و دین داری و سریر سلطنت و
شهریاری را لایق و سزاوار می نمود مثنوی بر افروخت از هدایت چراغ درانداخت بوی هدایت دماغ
بهم جمع درویشی و شاهیش زشاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی
که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک می نهاد و هر کس به نسبت ارادت در دامن دولتش می
آویخت از تیمان جنس افسری بوی میداد و آنحضرت پیوسته و فور مشوبت ارباب غزو و جهاد را مطمح
نظر همت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که باسطه تاج قرمزی
بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بر خدام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتله کفار
می افراخت و به قوت بازوی حیدری و حدت سکنه دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را
پیش نهاد همت گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون می ساخت و چون امیر حسن بیک بر
میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربیجان در تحت تصرفش
قرار گرفت بوسیله حسن عقیدت و اخلاصی که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیه جلیله
خود را مهد علیا حلیمه بیکی آغا را که بصبیه رابعه عفت و بلقیس سراپرده خلافت بود در سلک ازدواج
سلطان حیدر انتظام داد و بسبب این وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی
در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را که از آن مشتری ماهیت خورشید سیما بر سر جای گهر که برج
ولایت را دری نوربخش و برج خلافت را اختری آفتاب درخشش بود تولد نمود و عمده آن اولاد کرام
نژاد پادشاهی است که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنه شرق و غرب عالم بر روی روزگار

همایون آثارش برگشود و لمعه اختر سعادت پرتو از افق امید منقبت بر ولادت با سعادت اساس آن مادر آفاق و فرزند بزرگوارش بتاریخ
بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت یابجیبی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب العطایا الذی یلد لکم
ولاولاد هر گاه باظهار ذکر جمیل خلیل خلقی تعلق کرد افق امید از مطلع خورشید طلعت اسمعیل رسمی
گرداند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان
بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآبش از تاب آفتاب ظلم و ضلال بیاسایند بنابر این
صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد تعالی مسالت فرزندی دولتمندی نموده اند
و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال عز من قائل حکایة عن ابرهیم
رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر
الصفوی جنید ولد رشید صاحب تاییده داشت اما چون بدیده بصیرت انوار ارتفاع مدارج علیه آن فرزند ارجمند در
ناصیه حال نجیب ارکان دولت را در اوج نامداری مشاهده می نمود همواره خاطر فیض آثارش متوجه آن می بود که
بخشنده بی منت رحمت امیدوار را بوجود مسعودی که اعضا و جوارح شان نشان سایه لطف و احسان غفاری
تمامی آن تواند گشت و تا آنکه بتاریخ سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه ۸۹۲ از مهد علیا بسترعظمی حلیمه بیکی آغا
که بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوه اولاد خیر البرایا انتظام داشت پسری تولد کرد که چون جمال
همایون فمثلنا لها بشرا سویا و صف حالش بود و مفهوم حجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش
تعریفی لایق می نمود مثنوی درخشید اختری از برج شاهی زرویش لامع انوار الهی گلی بشکفت و شاخ
امامت که خالی شد از و عطر کرامت برآمد آفتاب فایض النور که شد از پرتوش خورشید مستور
بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل ذریه حضرت رسالت پناهی است بر سپهر دولت ابد اتصال
نیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار
خلافت بگوش هوش جهان در دمانید شاه تخت لولاک رسانید مثنوی تعالی الله زهی خورشید انوار
که بزد وش آفتاب از ذره کمتر چو از اوج سپهر آن گل خلافت طالع شد جهان بنور آن آراسته گردید خود در فصل بهاران صحرا گلشن و شامه جان سلطان حیدر
از شمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم وظایف
خدمت قیام نموده بزبان حال و قال بکلام اعجاز مآل الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل بکشود و هم در آن اوان که
صبح زندگانی آن سرور ریاض زندگانی از مشرق آمال و امانی دمیدن آغاز نهاد و لمعان تباشیر احوالش
مشیر می نمود که عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصه هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد
کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حرکات اوراق اخلاقش

دلالت میکرد که علی اسرع الحال اساس سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید مثنوی

سمان دم که خورشید گردون عیان • بگیرد جهان را کران تا کران • سمان دم که گل بر فروزد بباغ • شود مملکت غیرت کشمیر و باغ • و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت عهد را بنام نجسته فرجامش رقم زده ارزوی جمعیت خاطر اختیار سلسله آبا و اجداد بر داشته اما پس از آنکه ثمره شجره آمنیتش از مهد طفولیت قدم بر ساحت صبی نهد به نیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال از کف ساقی اجل شربت خیر الختام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی اکنون چون جهت مناسب چنان مینماید که قلم ستوده ارقام بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قویونلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور جهانگیری و شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سلسله طرق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ حال اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسله سخن در یکدیگر ارتباط یابد ثانیه از اخباری که موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهی است قضیه بهم نخورد دیگر آنکه نزد مستخبران اخبار عالم تا پایدار صورت این معنی بر منصه اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت بآن دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنا سلطنت بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته بکمت سبا منشور انهدام فرستد قول المعتمد ذکر الملک تعالی الملک تعالی شانه ذکر سلطنت منتظر شاه امیر حسن ابوالنصر حسن بیگ بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین نمام جزو ثالث از مجلد ششم اهالی فضل و فهم و خرد و شمام این حکایت معطر میکرد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آن حضرت شاهرخ سلطان با ایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر ارجمند اخترش علی بیگ قایم مقام پدر بزرگوار گشته چند گاه عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید بعد از فوت علی بیگ ثمره شجره زندگانیش معز السلطنه و الخلافه ابوالنصر حسن بیگ بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بمیرزا جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و فارس و کرمان فرمان فرما بود در طریق خلاف سلوک نمود و معهذا پس لکابنیس مواد نزاع میان ایشان داشت تا بوجهی که سابقا مسطور گشت سرپنجه اقتدار امیر حسن بیگ بساط حیات

جهانشاه را درنوشت و سیم در آن سال پادشاه خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بر طمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربیجان شده بروجهی که بر تو استماع بر تبیین او تافت سهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیگ فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات اران و آذربیجان و کردستان و کرمان و فارس و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زبده تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی آبادانی آورده مهمات طبقات انام در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت مثنوی

حسن بیگ چون عدل بنیاد کرد • بحلق حسن خلق آباد کرد • بفضل ازل بود آن سرفراز • موافق نواز و مخالف گداز • کرم بود در سم از کوششش • بنیر عدالت بنودی فنش • ممالک معمور از او آباد بود • رعیت ز بیداد او آزاد بود • محصل ندیدی بخراج بخواب • نبودی بنوعیچه اندر عذاب • با قبال او مردم کذری • ندیدی ز عمال آزاری •

و حسن بیگ را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمه و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنا بر آن چنانچه مذکور شده خواهر پاکیزه گوهر خود را خدیجه بیگم سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرمود و بواسطه این مواصلت میمنت آثار یمن همت آن دولتمندان دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدر سمت اختتام پذیرفت و آن حادثه هایله در شهور سنه وقوع بود دفنش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز روی نمود خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیگ انتظام داشتند و بنا بر اشارت آن حضرت همواره تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان می کاشتند و امیر حسن بیگ را هفت پسر بود و بدین ترتیب اغورلو محمد مقصود بیگ زینل بیگ خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا و از آنجمله زینل بیگ و اغورلو محمد و مقصود بیگ در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و احوال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله و از اهل تالیف و تصنیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیگ بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشا نمود و چون آن کتاب بنظر مولف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عالم پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید ذکر حکومت

سلطان خلیل که پسر اولاد امیر حسن بیگ بود و بیان محاربه که میانه او و میرزا یعقوب روی نمود

سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان دهی اشتغال داشت و در اوایل اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت بعد از تقدیم مراسم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بضبط بساط نشاط پرداخت امالیت ولایات

و دیار بکر را به برادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطهٔ بخل و خست و سوء
تدبیر و عدم رویت که منبعث از عهد و داری رعیت و سپاهی بیرون رفت نتوانست لاجرم
باندک زمانی امرا و لشکریان آذربیجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب میرزا مایل شدند
و یعقوب میرزا شعار خلاف برادر اظهار کرده با سپاه بسیار از سر جوش بو پوش حجر گذار از دیار بکر
متوجه آذربیجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه ستیز و خونریز شده علم نهضت مرتفع
گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال حالات
و آلات جدال زده گرد تیر باوج فلک تیز گرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاده نهال زندگانیش مستاصل
گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب میرزا بنابر تقدیر حضرت علام الغیوب**
چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربیجان بر سلطنت
یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین در گذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت
برادر بزرگتر اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا از جنگ
دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز منعطف گردانید و در آن بلده فاخره بر اورنگ
فرمانروایی تکیه زده چنانچه باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید
قواعد رعیت پروری سعی موفور نموده در تقویت شریعت غرا کوشیده جهت سادات و قضات و علما سیورغالات
مقرر نموده قاضی مسیح الدین عیسی ساوه والد خواجه شکرالله وزیر را که استاد اش بود بمعالی منصب صدارت
و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آنجناب را در تمشیت امور ملک و مال دخل داده رایت جاه
و جلالش باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمام مهام سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود
که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته
ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش بر گشود و از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین
مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون بقلم خود توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشانها بآن توقیع موقع نشود بمجلس
مضمونش را انقیاد ننماید منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار گرفت
و انوار مرحمت و مکرمتش از مطلع بنده‌نوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان و مخلصان تافت
اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیهٔ دیانت متحلی بود و پیوسته نقش خیرخواهی
بر الواح ضمایر می نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی منع مینمود و در لفظ کلمه

الحق

الحق از ملازمت مجلس بند شده همواره زبان نصیحت بمکنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی
ضیاء الدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان
یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت و حشمت آراسته و کلاه زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت
نشسته آن طایفه را بار داد چون هرکس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس در آمده پادشاه را
در آن لباس دیده پیش رفت و گفت کسوت زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم میرسراج الدین را
فرمود که آن کلاه را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی زربفت خود در کنار او پوشانید و پادشاه طریقه اتفاق
مرعی داشته اصلا از احتساب آن محل قاضی متغیر نگشت و بر این قیاس آن صدر عالی قدر پیوسته شهریار دولتمدار
را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود با فاحشه خیرات و اشاعهٔ مبرات ترغیب و تحریص
میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در
سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت
و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بایشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم
میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانیدند و چون
زیاده بر ده سال حال بر این منوال گذشت و تمامی بلاد و امصار در آن وقت از آذربیجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان
گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بسلطان حیدر تغیر عقیده نمود و بدان
واسطه اساس دولت ملوک آق قویونلو روی بانهدام آورده در سرشت مسبب الاسباب ابواب تفرقه
بر گشود چنانچه از حکایت آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی **ذکر لشکر کشیدن سلطان
حیدر الصفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در شاهی بجنات نعیم رضوان** سلطان حیدر در اوان فراغت حیات بنابر فوز بمیدان
میدان خاطر با حراز فضیلت غزا و جهاد و بشکری از اسلام ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان
بر افراخت تا با کافران که در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آیند و بمقتضای حکم کریمه **اقتلوا المشرکین**
را کار فرماید و چون شروانشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود در عقب آنحضرت
اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور از آن مملکت متعرض رعیتش گردند و بمقتضای حدیث
الحب یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بخدمت یعقوب میرزا
فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم در حاشیه متوجه شروان شده و هیچ
شک نیست که هرگاه که او را تسخیر این ولایت تیسیر پذیرد هوس فتح دیگر ممالک نماید و باین واسطه اختلال تمام
بجاه و جلال آن مرکز دایره اقبال راه یابد **بیت** هرچه آید از آن خلل در کار / نیست اول علاج آن
ناچار پس از آن گشت که خدام بارگاه سلطنت لشکری از ترک کمک فرستند تا بدده مستظهر شده طایفه

قزلباش را بقدام کرامت دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب
شمشیر آبدار تسکین دهیم و یعقوب میرزا بنا بر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیگ
را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت شاه در تعلیم او کرده او را اجازت مقاتله
سلطان حیدر داد و قبل از آنکه سلیمان به شروانشاه ملحق گردد سلطان حیدر از دامنه کوه که در جانب شمال
شروان است بآن مملکت درآمده بطرف دیار کفار لوازم شکر و ایلغار بجای می آورد و از مردم آن بلاد و امصار
طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از موائد انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میکرد و چون
نواحی تیمور خانی معسکر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری
آلات رزم و پیکار مغرور شده و شیوه ناستوده تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازه های آن حصن حصین را
برروی خود بسته باندختن تیر و سنگ دست گشودند سلطان حیدر آثار مخالفت آن زمره مدبر مشعر گشته
غازیان مشهور را بر فتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده تفنگچیان فولاد
جنگ بی لبث و درنگ بکار خود پرداختند و باندک فرصتی عنان یک برج از بروج تیمور قابی را سمت انهدام
داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آن حال پری بیچار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان
ترکمان بنا بر فرموده یعقوب میرزا با جمعی کثیر از لشکر آذربیجان بشروانشاه پیوست و اکنون آن دو سردار بخیال
اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون کریمه
لنا الا نقاتل فی سبیل الله را بخاطر گذرانیده و از تسخیر آن اعراض نموده رایت مراجعت باستقبال آن جماعت
مخالفت مرتفع گردانیده و در نواحی منزل تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان مثنوی
بمردان تیغ کین برون ز نیام * بسی خنجر گذار و خون آشام * نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین تسویه صفوف
پرداختند و مستعد استعمال سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف
انعطاف داده زبان بمناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردانی ساخت و صوفیان
صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت
در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده داد
شجاعت و جلادت رسانیدند مثنوی دلیران سنانها برافراختند * ز هر سو بمیدان کمین تاختند * کشیدند
بر یکدگر تیغ تیز * کشاندند بر پای جنگ و ستیز * فلک گشته دریای قیر از غبار * زمین شد ز خون یلان
لاله زار * و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته با زمره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت
و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان آذربیجان را بر خاک
هلاک انداخت مثنوی بهر سو که شاه حیدر مصاف * در افکند در چشم اعدا شکاف * بهر جان خون ریزد
ز تیغ ستیز * برآورد از جان شاهان رستخیز * در فتوحات شاهی که مبسوط فتوحات ناتمامی است سمت تحریر یافته

کردی

که در آن معرکه هولناک بهنگام جولان شجاعان بیباک سلیمان ترکمان با بیگ شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده
بضرب سنان جان ستان از پشت زین بروی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و کرامت از قتل آن سرگشته
بادیه ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب سعادت انتساب بودند افغان
باوج آسمان رسانیدند و از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز پیمانه اجل او باتمام
نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت می باید چشید و او را جرعه های
دیگر مقاساة بلیات سوفامی باید کشید القصه کرت بعد اخری آن سلطان گیتی اقتدار بر صف اعدا حمله نموده آهنگ
کشش و کوشش فرمود ساغر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید که
شروانشاه و سلیمان ترکمان از صدمات شمشیر عنان عزیمت بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیری بر عزم
کشاد یافته بسبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردیده مانند پدر عالیگهر و اجداد امجاد
نژاد بمدارج بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید بیت فغان از جور
گردون ستمکار * که خوار آزار مردم پیشه کار * پی خونریز دایم در کمین است * ز خون سروران گلگون جبین است * کمان
کینه را هر گه کند زه * نشانه گردش قطب که و مه * سوی گر بمحو حیدر را ز اهل باطن * نجات از تیر قصدش نیست
ممکن * القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و واقعه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار قدم در
وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیگ جسد آن پیکر سلطان حیدر را جنح و مسرور گشته مرغ شهپر اقبال ابد
بر تبریز فرستاده و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع بربران با پدر و اجداد
و براقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند ذکر محبوس شدن
در دریای ولایت سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انعدام بنا عمر دولت یعقوب بیک پادشاه از مطلع کلام معجز نظام واهب العطیات حیث قال
سبحانه تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات برای معانی بر ضمای خاطر اشرف طوایف انسانی متجلی است که چون ابواب عنایت ازلی
بر روی روزگار سعادت مندی مفتوح شود نخست ابتلا در صورت بلا بدو نمایند و چند گاه چشم تماشایش را از
دیدن چهره عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال اورا بیازمایند پس اگر بنوای ملالت دست
امیدی که اگر کان رسید باید رنجید چه عاقبت صبح مطلوب از نهال شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی در سنگ
حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر حل طریق بهبود بدست سهولت باز پرداز ابراهیم خلیل که الفاء آتش نمرود
را باقدام رضا و تسلیم پیش نهاد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سلطانی صدور یافت
حضرت اسمعیل که قربان را بطوق کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد نهاد و پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق
و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش تافت یوسف صدیق تا کید اخوان از مجمع عطوفت یعقوب

نیفتاد و بذروهٔ عزت مملکت مصر رسید و بنی عربی تا کربت غربت کشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا
بر پرچم رایت سالتش نوزید مثنوی براه عاشقی هرکس نهد گام ز پیوند تعب یابد دلارام خواهی پوزان
بسرم بیجد مرکز سر گردد بکرم ز بند ابتلای چاه یوسف برآمد بر سریر جاه یوسف بگلزار امید چید
اخبار نروید سیخ گل و خار آزار پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این
تشبیب حال فرخنده مآل نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت و استقلال ابوالمظفر سلطان اسمعیل
بهادر الصفوی است زیرا که منور آن آفتاب گیتی افروز از افق فروزانی اوج کمال ما رابی نرسیده بود که واقعهٔ
هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بدان مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاده بعد از
نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب عزمت انعطاف داد و چاره مرکب این
ایس وقایع و احوال وصول آن خسرو جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب سمت تحریر
سطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی اما سبب حبس آن حضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در
خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنابر صوفی‌گری شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام کرده تیغ
دولت بیعت ارادت متابعتش زده طنطنهٔ کوس بشارت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک
زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمرهٔ جبت ادای خدمت منصب ولایت محمد حیدری مطالعه رای بحرتیص بطلب
خون آن آسمان سپهر سروری در اردبیل مجتمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام ارباب ارادت بترسید
و یکی از امرای عظام بنوعی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه را با برادر کهترش سید ابراهیم
و شاه واجب التعظیم و والده ماجدهٔ ایشان حلیمه بیگی آغا گرفته به شیراز برده بحاکم آن مملکت منصور بیگ سپارد
و آن امیر حسب الفرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران
مصحوب بیگلان شیراز رفته منصور بیگ ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خرد
سالی بآن شاییهٔ گرفتار شده فغان از جان عنکبوت طارم اعلی برآمد که آیا آفتابی که عرصهٔ بوقلمون جولانگاه کیهان تحتش
خواهد بود در مجلس تنگتر از دایرهٔ نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که باچتر آتش سایه مرحمت بر مفارق متوطنان
ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریقه بماند مثنوی نشاید در صدف ماند شب افروز
نزیبد نور خور مستور در روز کسی کو را شهنشاهی نصیب است بکام دشمنان قیدش غریب است مرشد بعضی از
سالکان مسالک هدایت سلطان یعقوب را از آزار آن دراری برج امامت منع نموده بجایی رسید و ایشان را
بمکان محبوس میداشت تا وقتی که جبار منتقم اساس اقبالش را زیر و زبر گردانید و در اواخر سنهٔ ۸۹۶ که یعقوب تبریز را
در ربیع الاول در قزل سلطان بود و طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر گشت
و نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش سلطان از سوگواری پسر بیمار

بود که مدت عمرش نیز بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و هم در طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته نقد حیات بتقاضای قضا داد یکی از شعرا در این باب گوید مصرع
نه از یوسف نشان دیدیم نه از یعقوب آثاری عزیزا یوسفا کم شد چه شد یعقوب را باری ذکر سلطنت میرزا بایسنغر و
کشته شدن اکثر امرا در ایام او چون سلطان یعقوب میرزا ملک بقا اختیار نمود صوفی خلیل و امرای موصلو بر پاک پسرش
میرزا بایسنغر را بپادشاهی برداشتند و نوعیان بایندری با برادرش مسیح میرزا اتفاق کرده رایت خلاف
افراشتند و در منزل سلطان بوسه میان ایشان مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر وزید
و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریان بقتل رسید آنگاه در غایت تجبر تبریز
شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام مهام ملک و مال را بقبضهٔ اختیار در آورده پایهٔ
اقتدارش از اوج سپهر دوار درگذشت بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل
ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار آن طایفه برگشود از آنجمله قاضی
عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود که اگرچه از چنگ اجل جان برد اما بی اختیار گردید در خلال این
احوال محمود بیگ ولد اغورلو محمد بن اوزون حسن بیگ که در زمان قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود به شاه علی
پرناک که در بعضی از الکای عراق حکومت می نمود ملحق شده و داعیهٔ استقلال پیدا کرد و شاه علی بسیاری از
امرا و لشکریان دست بیعت بدو دادند و اکثر بلاد عراقین را تحت تصرف در آورده با سپاهی جلادت اساس
روی توجه بدار السلطنه تبریز نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب سلطان خلیل متوجه مخالفان
گردید و در صحرای درگزین این دو پادشاه بر خشم و کین با یکدیگر محاربه نمودند پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنغر میرزا
جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی پناه به آسیابی برده سید نعمت الله همدانی که در آن نواحی بود از
صورت حال وقوف یافت و متوجه آوردن او گردید از حیاتش سیر شده بیک ناگاه جوانی ظالم او را فرو گرفت و محمود بیگ را
دست آورده در حوالی ازلال نزد بایسنغر میرزا فرستاد و بایسنغر میرزا بنابر صواب دید امرا برغم [illegible] کرده
در ورطهٔ هلاک انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت و باد بروت صوفی خلیل از حد عدد در گذشت
و دست اختیار سایر امرا از دخل امور ملک و مال کوتاه شد بمعنی سبب مخالفت سلیمان بیگ بیژن با آن
نحو آنکه سلیمان بیگ که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل و آزردگی خاطر امرای آذربایجان
را استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داد و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه جانب
تبریز نهاد و پیش از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسد در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال اعدا
منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل از طریق

نفاق سلوک می‌نمودند بیک ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار بایسنغر میرزا بدست آوردند و اورا طلعه‌وار نزد سلیمان بیک بردند لاجرم صوفی خلیل مغلوب گشت و در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده بهمش از هم بگذشت و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنغر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز آمد و سرانجام مهام ملک و مال را در قبضه خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید مصراع مردی زیکی فرود آید کرم

ذکر ارتفاع لوای رستم بیک بامداد ابه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنغر و سلیمان ترکمان

رستم بیک ولد مقصود بیک بن اوزون حسن بیک که آثار اقبال از ناصیه احوالش ظاهر بود بعد از قتل عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نموده چون مسیح میرزا در معرکه سلطان [illegible] مغلوب شده تخت سلطنت را وداع نمود رستم بیک در قید اسیر صوفی خلیل افتاد و در قلعه النجق که کوتوال سیدی علی بود محبوس گشت و ابه سلطان که در سلک اعاظم زمره امرا انتظام داشت و همواره بعلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیر الامرائی بر لوح خاطر می‌نگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک اتراک [illegible] عازم النجق شد و معتمدان نزد سیدی علی فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیک را بپادشاهی برداریم و جنود این حدود فراهم آورده نهمت بر استخلاص ممالک عراق و آذربیجان گماریم و فریق سیدی علی با همعنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده و ابه سلطان [illegible] بادشاه و رستم [illegible] سرداران لشکرش همعنان گردیده متوجه تبریز گشته سپاهی بی‌شمار در ظل رایت ایشان جمع آمد و این خبر بعرض میرزا بایسنغر و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفائی سلوک داشته نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنغر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنغر بنابر آنکه داماد شروانشاه بود باتفاق حسن علی بیک و شیخ نظام الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیاربکر نهاد و رستم بیک عنان عزیمت بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربیجان را از مزاحمت اغیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور را بحسن معدلتش بحسن انتظام مزین ساخت حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان [illegible] با تحف و هدایا فراوان باستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنغر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و امداد او را پیش نهاد همت گردانید و ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در ایامی که بایسنغر میرزا در شروان بود شیخ نظام الدین مسعود بنابر قصد بعضی امرای [illegible] طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیاربکر رسید و روزی چند [illegible] اوقات گذرانید ناگاه بتیر بلا از شست قضا که ذهنیه رشته حیاتش منقطع گردید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته و کشته بود و [illegible]

گریبان حال بدیاربکر مراجعت نمود نور علی بیک بن [illegible] خلیل که در آن ولایه در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتظر فرصت بوده سحری در حمام [illegible] بر فرقش [illegible] سینه بزخم تیغ تیز روز حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر [illegible] خال خود قاسم بیک را والی دیاربکر ساخت و او بدانجا [illegible] رایت عدالت برافراشت

ذکر نجات یافتن [illegible] و کشته شدن میرزا بایسنغر بتقدیر حضرت باری

چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت در درج ولایه چندگاه در محنت حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافت نسیم راحت شمیم [illegible] در وزیدن آمد و بر طبق مروی صحیح اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه چند صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد اول آنکه [illegible] یعقوب میرزا دست از حیات کوتاه [illegible] مرض از آنجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده محمد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنغر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهت امداد داماد با رستم بیک ابواب خلافت باز گشود و لشکر بمیرزا بایسنغر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب ابه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنغر و شروانیان برآورند و مقصود او حصول پیوسته مملکت عراقین و آذربیجان در تحت تصرفش قرار گرفت بنا علیه در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنغر استماع نمود آن شه کوکب اوج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادات دینوی و اخروی در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنغر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند از آن طرف رود سپاهی [illegible] دیدند و هر دو جانب کنار آب کر بنوره و چپر مضبوط ساخته چندگاه بسفیر تیر از طرفین آمد شدی نموده [illegible] و ممانعت اشتغال داشت [illegible] فتح و ظفر هیچ یک از ایشان روز مره چهره نمی‌گشود آخر الامر [illegible] غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنغر بشروان معاودت کرد و ابه سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و هم در آن اوقات [illegible] بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام بایسنغر میرزا خواند و میرزا بایسنغر از شروان در حرکت آمده [illegible] رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف سهام طغیان مخالفان دید

اگرچه پسر سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنغر گردانید و قرابری توابع با جمعی کثیر
از خوانین به تبریز بجنب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ایبه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنغر و لشکر شروان ظفر یافته آن
میرزا را بقتل رسانیدند و قرابری توابع در نواحی درگزین با کوسه حاجی مقاتله نموده به قوت دولت رستم بیگ غالب شد
و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یک شب به تبریز رسید و رستم بیگ فرحناک و مسرور گشت و تمامی
کل از ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربیجان و اران از غبار تعرض معاندان مصون ماند و دو سه سال بفراغ بال از دوره ایام او
گذشت **ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و متوجه گشتن گیلان از یمن مقدم شاه دین پناه** چون رستم بیگ بمساعدت
طالع نیک از جانب عثمان و کرام و می الفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاهزادگان ابراهیم
دا ... تحصیل تعظیم شرف خدمت او را انی داشته باردبیل شتافته به دستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده هدایت و دین
پروری متمکن شده و در خانقاه زاویه شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفه صوفیه پرداخت و ایشان بار دیگر وطن
مالوف و مسکن معمور شان منشأ مسکنان و ایاب ... منتظران حبایاه عوام از غبار موکب هدایت مراتب روشنی دیده و امید
حاصل گردانیدند و بدین حال ... ستایش کریم ذوالجلال گرداند ساخته غلغله شاه اولاد ... تا ... آن
رسانده مسند اقتدار و تلقین که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس
همایون سلطان علی پادشاه رتبت سپهر رفعت یافت و صیت این مژده با اطراف بلاد و اکناف آفاق رسید و لوامع بر
حصول آمال و روحات احوال با اهل فضل و کمال یافت و جمیع مراد اصحاب یقین و شاد از نسیم عبیر شمیم آن شاه زنده گلشن
تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحه آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار سعادت در گلشن مطلوب میوه مقصود بار داد و لاجرم
در مدت اندک بسیاری از مردم آن مکان طریق ارادت و در خطه اردبیل جمع آمده و دست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان
زده ملازم عتبات عالیات آیات شدند و چون خبر از دحام عوام و خواص انام بر درگاه گردون اساس سلطان علی پادشاه
بگوش هوش رستم بیگ رسید از مخالفت آن حضرت اندیشه مند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن
سه برادر عالی گهر را بار دو برد و جمعی از معتمدان خود را تعین کرد که ایشان را از چشم نگاه دارند و مجلس با اطایفه صوفیه قزلباش در
ملازمت سلطان علی پادشاه نکنند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیگ تشریف داشتند مریدان و جمعی کثیر از
مریدان اصحاب عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس احمر و اجناس نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند
و چون می توانستند که بخلاف حکم او اراده باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیگ از
بحوم آن امر ناخجسته هراس قیاس بخاطر راه داده و در شهر که از قشلاق خوی توجه بییلاق نهاد قصد نمود که قتل همایون
گرده سلطان علی پادشاه را شربت شهادت چشانند و چشمه هدایت افزای را بخاک نمرود ... خس ... از این دغدغه
فارغ گرداند و چون مقتضای این اندیشه او موهوم داشته آن سرور آفاق بمقتضای **الفرار مما لا یطاق** عمل نموده و بشتی حضرت شاه دین پناه

المراحم

و سید ابراهیم را جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم بیگ بعد از وقوف بر فرار سلطان علی
پادشاه ایبه سلطان با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید ایبه سلطان بسرعت عنان عزیمت معطوف نموده متوجه اردبیل گشته در
روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن و هدایت میامن دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست
که در آن روز اتباع رستم بیگ آنحضرت را از چشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بی اندک زمانی کارپردازان قضا
و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را بذروه ثریا رسانند بنابرآن امرا و صوفیه را از عتبه علیه طلبیده از ارتحال
خود خبر داده و با رتفاع دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاده بجهان خطا
طلبید لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای علی ... عالی مقام جامه جنگ در پوشیده به دستور جد بزرگوار خود امام
حسین با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت چشید **مثنوی**

دریغا که سرو ریاض کرم	درافتاد از پا بتیغ ستم	دریغا که خورشید اوج کمال	بشد زیر ابر از حوادث زوال
بود بر خلاف رضای کرام	دریغا که گلچهره چرخ گون	ز خون گلبش میخورد سکون	بود دامنش سرخ از جوی ها
دریغا که اردوی ...	دل ... ز جور فلک	...	...
دلش ... سرحد کریم بحق	بکرد و ز دل ... ز خون	بمانده که بنازم بحق محتضر	کنم عرض حال آن شاه ادگر / شاه والا گهر ...

وقوع این مصیبت و مراجعت اعدای دولت در مملکت رستم بیگ آگاهی داشت و حسین بیگ لله و خادم بیگ و دده بیگ
نیز جمعی از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته همگی بجانب گیلان استصواب شمردند و آنحضرت با برادر از میدان و
مخلصان مختص برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه آورده بطرف آن ولایت عزیمت فرموده چون بلاهیجان رسید فرمانروای
آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان به تعظیم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب خجسته وصول آن نقطه دایره
ولایت را باقدام تعظیم و تجلیل استقبال نمود و جمیع مراسم آنحضرت و متعلقان و منتسبان را منازل خوش تعیین کرده جمیع حقوق
شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد پس از چندی با سید ابراهیم خیال مراجعت نمود و تاج دوازده ترک حیدری که شعار
دودمان ولایت و سروری است از سر برداشت و به دستور ترکمانان توقیه ترکانه بر سر نهاده علم توجه بصوب اردبیل افراشت
اما حضرت شاه ... که ضمیر منیرش با معنی الهام پذیر شده که صبح خلافت و کامرانی از وقت آمدن است و نسیم سلطنت
و جهانبانی از مشکو زمین در خطه لاهیجان مقیم بود ... رفع اعدای دولت ... نهاد ... علم نهضت به
جانب آذربیجان افراخته ابواب کشورستانی بر گشود چنانچه بعد از این در ذکر ملوک آق قویونلو این حکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت
آن ... تا ... خانه بلاغت بیان خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته
شدن رستم بیگ بهادر بدست آن گرز** احمد پادشاه ولد اغرلو محمد بن حسن بیگ بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از
قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری از ناصیه حالش مشاهده نموده دختر
از بنات خود را با او در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بفراغ بال در ظل عنایت قیصر بدولت و اقبال
اوقات گذرانید پیوسته هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامحدود از مردم روم و ترکمه لعبوب ... ایجان در حرکت آمد

رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله افراخته موکب عمر او را استقبال نموده آن دو پادشاه زاده که
حقیقت حال یکدیگر را معلوم داشته بکنار آب ارس رسیده هر یک از جسری عبور کرده و مقداری مسافت طی نموده
کیفیت واقعه را دانستند لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف داده پس از وقوع تقارب الفریقین و پیش
از اشتغال بآتش جنگ [illegible] امرا عراق و آذربایجان طریق [illegible] سلوک داشته تا کار [illegible] رستم بیک محیط شدند
و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم مبانی دولت
خود می پنداشت هم در کنار آب ارس پرده کمان از میان برداشت این صورت در سنه [illegible] روی نمود سلطنت رستم بیک شش سال
بود ذکر جلوس سلطنت احمد پادشاه و [illegible] شهید شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان ذکر جلوس سلطنت
چون این شاهد [illegible] و [illegible] عروس مملکت [illegible] در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد و در کمال حشمت و اقبال
رایت جاه و جلال ارتفاع داد و روی توجه بجانب تبریز نهاد بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی بوجود
خود مزین ساخت و رعایا و زیردستان را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت فرمان نمود که
[illegible] از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب اسلام باشد و زراء و دیوانیان [illegible] حواله [illegible]
انسانی را از تکالیف دیوانی معاف داشته با خراجات و [illegible] ندادند [illegible] ابطال [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] اصحاب عمایم [illegible] مبارک [illegible] در اوایل اوقات
سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک با هم متفق گردیدند و لوای مخالفت و محاربت برافراختند [illegible]
این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علی خان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا [illegible] دولت
ممتاز و مستثنی بود بنابر کینه [illegible] در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش بتیغ تیز منقطع
گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود رسید و او حاکم شیراز بود خاطر بران قرار داد که هنگام فرصت رایت مخالفت
مرتفع گرداند [illegible] احمد پادشاه [illegible] ایالت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان [illegible] بآن صوب
روان شده بعد از قطع چند مراحل [illegible] قاسم پرناک فرستاد و او را [illegible] طلب [illegible] نموده [illegible]
قواعد عهد و پیمان [illegible] قاسم پرناک با سپاهی [illegible] ایبه سلطان [illegible] احمد پادشاه [illegible]
شنیده با لشکر آذربایجان [illegible] ایشان [illegible] اصفهان [illegible] تلاقی فریقین اتفاق افتاد و
غبار معرکه جنگ در [illegible] آمده [illegible]
[illegible] گرفت و فضای میدان [illegible]
انقضای [illegible] نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه [illegible] سلطنت [illegible] بود
در اثنای گریز [illegible] قتیل گشت و ایبه سلطان [illegible] روی توجه بجانب [illegible] آورد و خطبه و سکه را بنام

سلطان

سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از قتل برادر خود بایسنغر میرزا در بلاد شروان شاه اوقات میگذرانید مزین ساخته
قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاد و [illegible] موضعی مناسب نصب کرده مسندی [illegible]
[illegible] مسند وضع نموده [illegible] سلاطین [illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] شده و حال بر منوال [illegible] تا وقتی که سلطان مراد [illegible] گردید ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان
بتقدیر مالک الملک [illegible] اولاد یوسف بیک بن حسن بیک محمدی و الوند در زمان جنگ [illegible] با احمد پادشاه بودند
و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه [illegible] کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی [illegible] دار العباد یزد رفت و حاکم آن دیار
مراد بیک [illegible] باتفاق اشرف بیک او را پادشاه می پنداشت و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت قاسم بیک [illegible]
سلیمان بیک [illegible] رستم بیک حاکم آن ملک گشته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت [illegible]
[illegible] نسیم نوبهاری [illegible] خلایق را از ظهور سلطان [illegible] ایبه سلطان [illegible]
[illegible] محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را [illegible] تصرف آورده [illegible] ایبه سلطان
[illegible] محمدی [illegible] استعمال آلات قتال [illegible] حسین [illegible]
[illegible] قلعه استا رفت و ایبه سلطان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق [illegible] روی توجه [illegible]
[illegible] ایبه سلطان [illegible] در میان
[illegible] سلطان مراد [illegible] شروان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] امرا عراق [illegible]
[illegible] محمدی میرزا [illegible]
[illegible] ایبه سلطان [illegible] سلطان مراد [illegible]
[illegible] محمدی [illegible]
[illegible] ایبه سلطان [illegible] سلطان مراد [illegible]
توجه بجانب تبریز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز رسید و بر تخت سلطنت نشسته لوای [illegible]
ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن او به میرزا محمدی [illegible] چنانچه سابقا [illegible] آمد چون میرزا الوند [illegible]
[illegible] رسید قاسم بیک [illegible] سلطنت [illegible] استقلال [illegible]
امور ملک و مال [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] الوند میرزا [illegible] اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند [illegible] قاسم بیک [illegible]

روی توجه بصوب آذربیجان نهادند محمدی میرزا چون از توجه برادر و آن لشکر جلادت اثر خبر یافت با سلطنت در حرکت خورشید خیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی ادراک مزید و آمیزش بمکان جارالملک آذربیجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرد و لطیف بیک را بتربیت و کالت در سایه امان محمدی میرزا باتفاق بعضی از امرای عراق که بوی پیوسته از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز ابواب خلاف و نزاع بر گشود و بلکه سیم در آن ایام با سپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید محمدی میرزا باستقبال او عزم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین اتفاق افتاد بعد از تسویه صفوف ترکیب رماح سیوف محمدی میرزا بکمند گرفتار مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضای قضای بساط حیات او در نوشت از جمله اعاظم امرای عراق پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قوم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را متصرف گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قناق بیک در کاشان رایت حکومت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از قتل محمدی میرزا تبریز تسخیر ساخته همراه خود به سلطانیه برد و پیرام بیک را بایل ساختن امرا و استمالت ایشان مأمور کرد و پیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و تأکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قناق به قوم و کاشان فرستاد و ایشان نیز به ساوه رفته بنای تقدیم مراسم میثاق آن جماعه امیر مصحوب پیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون دو برادران در آن منزل کردند مراسم مجلس بخاطر راه داده شبی پیرام بیک را که در خواب غفلت بود تنها گذاشتند و هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراختند سلطان مراد بعد از طلوع صبح دولت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شده و پیر علی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کارشکنی و مرمت برج و باره پرداخت و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجد مرحمت تمام در امر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقاً بهیچ وجه مراد فایز نگشت آنگاه صلح در میان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت بر موجب که از اولاد پیر علی بیک ابدال بیک از ساوه بیرون آمده کاشیه ملازمت سلطان مراد بر دوش کرد و اورنگ محاصره داده پیر علی بیک بدستور حاکم ساوه باشد و همان نورکر ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید و او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران آذربیجان منعطف گردانید گفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیگ دیگر و ذکر بعضی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع دولت شاه جنت مکان چون سلطان مراد صلح از ظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز متوجه او گشته نواحی قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد چهار فرسخی از اوی امیر عسکر رسیده به جانب قتال علم اقامت برافراخت در این اثنا درویشی نیکو خواه که موسوم بود به باجی خیر الله با آن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده سر دو را به صلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سرور واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربیجان از آن الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق به سلطان مراد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمده الوند روی به دارالسلطنه تبریز آورد و سلطان مراد به قوری بغشه ایچی قشلاق کرد و لشکر اش

مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک و قناق بیک بملازمت سلطان مراد شتافته پیر علی باتفاق قناق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت و در این اثنا بعرض سلطان مراد رسید که قاسم پرناک حاکم شیراز خیال خلاف وارد لاجرم از قروق لشکری چشم گین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاق طاقت در خیر مکنت خویش ندید و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصد رزم با رد و رسید سلطان مراد او را لطاعت او را حکم اجابل پیش انداخته و جمیع امرای پرناک گرفته ابواب بلا بروی ایشان زد و سلطان مراد از فصل بکار زمان فرصت زمستان اینجا بپایان رسانید و در همین سال اثر تصوح حصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در روی قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر به آذربیجان کشیده روی با استیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه ازین حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی فقط تقدس گفتار در بیان ابتدای ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع آفتاب صبح اجلال از افق عنایت نامتناهی همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی این حسن صباحت ولادت باسعادت کلام نشو و نما همواره متوجه آن بود که بهر حسام نصرت انجام ریاض این دولت را از خار و طنب اعدا جهاد پاک ساخته و آب باران تیغ شیر زمره دوام کلزار ملک و ملت را صفوف نضارت بخشیده اساس کشور کشایی برافرازد مثنوی برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی برانداز دو بر دوی هدایت اساس دولت اسلام و عزت زند بر فرق اعدای بد اختر رسد جهدی که از خنجر یاد او اعلام او پیکر دعوت عالم تمامی کند نو شیوه و شکوه کامرانی بخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاک مسند بنا شرع را سازد مشید زند و بر مظاهر اعدا تیغ و همدین را انصار سازد مطفیان تیغ تیز و جفا نیزه زند فقره اعدای دین را کرده سازد چهار رکن مؤید چو حبل را سجل زند بر نشیمن بنا علی را بعد از آنکه چند ماه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عاطر بر آن قرار گرفت که از ولایت عزیمت متوجه جنت زینت اردبیل گردد و در آن بقاع متبرکه آبای کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر آن اعلاء ملک را تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و این معنی را با طایفه از اعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته آنجماعت هنوز نخواستند که تباشیر صبح دولتش از وقت دمیدن است و نسایم ریاض شکوه شکوه از آن بوزیدن لاجرم مراجع فرق میان حال استند و زبان بزیاده این مضمون انتقال گشادند مثنوی که ای سرور آن خیر الانام کواکب سپاه و فلک احتشام وجود همایون تو زینت تخت ملازم بدرگاهت اقبال و بخت بهر سو که خواهی تو جنبه خای که گردی چو خورشید کشور گشای و بعد از تصمیم عزیمت آن قدوه خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد کیفیت نهضت همایون را با والی لاهیجان در میان نهاد آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشید و فرمود که چند گاهی دیگر بار و زگار در ساختن انسب است و اکنون وقت در خیر تأخیر ان الخیر فی ما وقع مصلحت اقرب مثنوی تحمل بود شیوه دلپذیر خصوصا کاری که باشد خطیر در این امر نیکو نباشد شتاب زمانه...

عنان رکاب و این جواب موافق آب کامیاب سید و شاه عالیجاه جهت ملاحظه حال میرزا علی در آن دیار زیادتی توقف
نموده پس از روزی چند بنفس همایون با سلطان گیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان بشستی گشاده آنجناب کرت دیگر
آن مهر سپهر کشورگشائی را به صبر و شکیبائی امر کرده و در باب فسخ نیت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده التماس
او در محل قبول جا نیافت و پرتو اجابت بر عرض حالش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته [مثنوی] پس از عرض خدمت
رزوی نیاز زبان کرد در عذرخواهی دراز که شاها به تقصیر تا زنده‌ام ز خدام درگاه شرمنده‌ام چه همت توان بست در کار
تو بود همت تو سزاوار تو برای پسند کهای همان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون
مراجعت فرموده در ساعتی که [مثنوی] ظفر همدم و اختر شه یار بود سعادت بخود دولت مددکار بود به آهنگ نقض عنان تافت چپ
برای صواب ابوم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد گردون چند آفتاب تیمور سرو بخت جوان ز گیلان
شد کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق ملک ... ملازمت نموده و پس از طی مقداری مسافت اجازت یافته
مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک استاره که در اصل اعمال گیلانات است محل نزول پادشاه و ستاره سپاه گشت
لشکر شتا دست یغما برآورده و تاثیر سرما بجای رسید که از آزار ... و در گذشت بنابراین خسرو استحقاق هم در آن محل
براق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان کواکب سیار منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع
نزول ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمد و با ... تکمیل طی مراحل فرموده قرین الطاف کرم معطوف
بوطن معهود و مسکن مألوف رسید چنانچه لازمه اطوار برگزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طواف مشهد جنت منزلت حضرت
شیخ صفی الدین و سایر آبا و اجداد بزرگوار بتقدیم رسانیده و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات
بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت و دوآب بی علت مرادی که داشت طلب نمود [مثنوی] خدیو جهانگیر عالی
حسب اولاد زاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف کار زمانه کرام در آن شه ندا ز انسان و نی از

برآورد که ای رحیم جهانی گنه دار	کای برتر از عقل و فهم و قیاس	سزاوار حمد و ثنا و سپاس	تویی تاج بخش ملوک عظام
برآرنده حاجت خاص و عام	کرم دستگیری شوم سرفراز	ز امداد خیل حشم بی نیاز	وگر تاج شاهی ببخشی بمن
حکم را آدم مرد شمشیر زن	الهی باعزاز خیر البشر	بحق آل و اصحاب نامور	بسر لشکر صفی حصار ظفیر
به نرخ غرت آفتاب منیر	صفی نام صوفی صفت کز شرف	مهی بود تابان ز برج نجف	خدایا بوفای آل یقین
بحق تمام بزرگان دین	که بخشی مرا منصب سروری	بر اعدای دولت دهی برتری	بملک جهان سرفرازم کنی
مهمم را اصل نیازم کنی	که سازم اساس شریعت قوی	دهم ملت احمدی را نوی	به شمشیر غزو و حسام جهاد

کنم دفع اسباب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض آثار پرتو انداخت روی نیاز از زمین برداشته
بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکرلو برادر دیو سلطان مستولی بود و میرزا محمد ... اوبی ...

همایون

مهرافزای سلوک میسر نمود تا بر لشکر بسیار آن دو سردار آماده خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار حساب
نمی‌نمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمره از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال
عبدی بیک توالچی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و
فرمود که چون بسبب قلت سپاه و استعداد اهل خلاف عنان توقف در این جانب از رعایت طریقه حزم دور است
آیا روی توجه بکدام جانب آوریم که منتج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که هر طرف که رای عالم آرای
که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود و بکلید عنایت مسبب الاسباب
ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بزبان الهام بیان
گذرانید که کلمه کریمه [فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة] را مطمح نظر همت داشته جانب گرجستان شتابیم
و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه [من
کان لله کان الله له] بحصول مقصود و دولت چهره بهبود فایض گردیم امرای عظام بنابر آنکه در آن ایام از غازیان
جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند ... امضای آن عزیمت مصلحت ندیدند و بر
عرض رسانیدند که مناسب حال چنان می‌نماید که بدستور حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست بصوب اطراف
ولایات عراق و آذربایجان ... احکام باب ارادت رسانند که یراق جهاد نموده معها مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع
گردند آنگاه باستظهار تمام روی توجه بجانب مخالف و ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
چارجیان جهت احضار غازیان اطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع با رایات آفتاب شعاع بصوب
قراداغ کوچ ... برافراخته در اثنای راه معلوم شد که یکی از تبار میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از
مردم فتنه انگیز در حدود کوچه دیگیز اقامت دارد و بغبار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده دیگر بار آتش خشم در نهاد
شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از حاجب سراپرده سپهر آیین
خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و بحکم همایون باحضار او صدر شرف نفاذ یافته حوالی آن شخص شرف
دست‌بوس را ... گردید نامه که آورده بود معروض نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون ظل اجلال دولت
و اقبال بر فرق مخلصان ... اندازد بنده خاکسار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جانسپاری در گوش کشیده کمال اخلاص
به ظهور خواهم رسانید و در باب رعایت لوازم عبودیت و چاکری از خود تقصیر راضی نخواهم گشت [مثنوی]
همی سوی ... بکمال از شهریار بخدمت ببندم کمر بنده وار نپیچم سر از طوق فرمان ای ... گنم ... عرش ...
زمان فراغت شوم گوشه گیر درایم بچشم مخالف چو تیر و این مسئول از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد که ...
منزل چند روزی محل توقف پادشاه دین پناه باشد و سلطان حسین از این معنی خبر یافته با فوجی از مردم یکدل ...

شادمانی و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بر زبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر
مسکن این مستبیح گدو نخواهد بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شکی نیست که کرت دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال که
از مطلع آمال و امانی طالع گردیده گشته و بخت خشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر مهر از سر اضرار ایشان در خواهد گذشت
آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابه آن ملتمس انست و در ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین باران
توجه فرموده در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جا بجا جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته
بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات
سرافراز میگردیدند خاصه اوقات نهضت رایت نصرت آیه بصوب محال سلطان حسین که همراه پانصد سوار در موکب ظفر آثر
جمع آمده بودند و چون نواحی سلطان حسین باران از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت پذیرفت بنابر
اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی گشای از اتراج آن بقعه غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام از طرف دیگر بر
افراخته نزول اجلال نموده و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین باران
شرایط مهربانی تقدیم رسانیدند اما در اثنا بوضوح انجامید که از سمت ب... مونسش غرور بار ... غدر متقاطر میکرده و ارادات
مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی شود و لاجرم خسرو فرخنده منش عزم رحلت از آن منزل جزم کرده و این ... سوی
سلطان حسین گشته امرا بار دیگر پیراهن راحلت را داشته و زبان بمکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه
فلک احتشام پیوسته در انتقامت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا مهر توده اتفاق بجای آورده در قلعه استیصال
نهال اقبال آن اصل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق پیموده شمع دولت روزافزون ... را با عقیدت
را افسرده و برقرار که دارم **مثنوی** بمیدان کین گر کشم تیغ تیز ، سر دشمنان افکنم در ستیز ، اگر شیر پیش آید و گر شتر
بدو بیسیل رزم چو غرنده ابر ، و امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین ابلهانه در این باب بر روی جهی جواب گفتند که بوضوح
معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در این دیار توقف نخواهد نمود سلطان حسین ایشان را گسیل کرده خاطر غدر مآثر آنگاه
قرارداد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را
دست آورده در صدف اقبال انتظار وقوع آمد و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را اعام ظلام در حیز تاخیر نتوان
انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را بشبه ایام در نافه خامستور نتواند ساخت **مصراع** مشک و شمیم مشک نهان
القصه سلطان حسین آن خیال محال سخیف طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان فلک اشتباه استدعا نمود که
منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف عزت افزای سپهر نورانی گردانند و با این التفات فرق افتخار و مباهاتش را بفرق
فرقدین ... امرای عظام چون مکنون ضمیر مکر ماثرش معلوم داشتند سرو ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض
ذات میمنت صفاتش بود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیک
و خلفا بیک نزد سلطان حسین رفتند و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب اعتلال

اذاق

بحوالی مائینه بنابرآن میسر شد که امروز بصحبت شریف آید و سلطان حسین این سخن را مقرون بصدق ندانسته و با امرا لوای
عشرت افراشته و در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد چون عبدی بیک و خلیل بیک بپایه سریر سلطنت مصیر آمدند مصلحت
در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده بقور سعد را از نور طلعت کوکب سعد سلطنت مرتب و مزین
گردانند و در وقتی که انوار طلعت آفتاب از فضای جهان بوقلمون به نهانخانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید
و در خیمه نیلگون مستور گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان هنگام مفارقت فرق امام را حامل گردانیده و
گروهی غلامان بر حسب استصواب امرای عظام اشارت فرمود که غلامان بارگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام بانوار کثرت
شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران که هر یک در استراق برق آثار را در زیر بار کشیده رایت نهضت
برافراختند **مثنوی** پس آنگاه خاقان والاجناب ، برآمد بشبدیز گردون شتاب ، روان شد از آن منزل پرخطر
دوان در رکابش سپاه ظفر ، و چون سلطان حسین باران و اتباع او شمع و مشعل بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده می نمودند
در آن شب از کیفیت نهضت همایون غافل و از رحیل عنود ماندند و روز دیگر از توجه پادشاه عالیگهر خبر یافته دانستند که در اعالی
مواکب سپهر انتساب صرفه ندارند بنابرآن پای شکیبایی در دامن اقامت پیچیدند و آن پادشاه دودمان امامت و کرامت در صحت
و سلامت بقور سعد رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند آنگاه از آن منزل نیز کوچ فرموده موضع قور الام را محل فیروزی
انجام گردانیدند عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل آن مرجع ملوک و سلاطین و رعایت صانع بیچون کفیل ... در زوال
ارتحال میسر آمد آن خدام عالیمقام موکب همایون **بیت** بخت در دولتش برودوام ، فتح و نصرت از نظرش صبح و شام
والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام **ذکر وصول قراجه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن بسبب گناه**
قلعه نشینان از مرتع ... از عبارات دلکشای نقاب و مسودات نورافزای رواة صحت رسیده و بتحقیق انجامیده
که چون صیت ظهور دولت شاهی آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بآن بدان آستان
دم اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر می شتافت ، رسیدند از اطراف ایران
بدرگاه شاه بلند افسران ، از آنجمله قراجه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه
از مردم روم احرام ... بسته از مقام مألوف و مسکن معهود قدم در راه نهاده و بعد از طی بوادی و منازل بشوره گل زور
آمده بایکبار دمشقی چادری بود نزول فرمود در آن نواحی حصاری داشت سپهر وش چون مرور قراجه و فرقه روم مسموع مطلع
بعدم استعمال او را استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند بوار غازیان را در آن
فرو آورد و آنگاه عازم رجوع را بغارت و تاراج ایشان مأمور گردانیده و غارت بیداد بیاد داده بمرور مشتغل گردید غازیان بقدر
مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند بسی بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت نشان
گردانیدند و قراجه الیاس در موضع قور الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل بساط عبودیت و تقدیم مراسم

خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن زبانه کشید و شاه کامکار
با عساکر نامدار بجانب قلعه منتش العنان توجه نمود و از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که استحکام قلعه منیع در برابر سد یاجوج
مستحکم است و میدان داری بحر مرغزاری بر شرشکه زاری میان سکوک طرق سلامت **مثنوی** چو کشتی که با بار بار گران
بحر اندر آمد ز حرکت بازماند • کمر تر که پهلو زند با عقاب • بقصد بر خویش آرد شتاب لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود
سپرده بر خویش گرفت **بیت** نیم سپاه شده در خانه • شده آواره از جای خود که خواه • و بجای که با شیر هیجا
از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در در میدان بود و نسایم فتح و بهروزی از مهب اقبال طاهره رکاب سعادت انتساب
داور زمین شاه عالم پناه با نجای بجمیل نظام آن قلعه رسیده عساکر بهرام از دست بجنبانیدن تاراج بر آوردند و جمعی از مخالفان
آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت برافراشتند و قهرمان قهر دولت چون زهر تعجیل آن گمراهان
فرمان داد و تیغ بیان غازیان سرافشانی کرد و سنان بهادران سرایت جان ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر
از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاکت افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در چاپانی دیگر و حسرت و ندامت
جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی بگرایم غنایم و مستانی غنایم نعمت از راه قاعونان العنوب تر جان گردانیدند
و از انجا حسب مصلحت بیلاق سار وقایه رفتند قبه بارگاه سپهر اشتباه با اوج مهر و ماه رسانیدند **مثنوی** در آن مرغزار چو
باغ بهشت شده کامران کامیاب سرشت • اقبال طرح اقامت فکند • ز رنگ بار سپهر کش سپهر بلند • رخ سرفرازان بخاک
ریش • سر سروران سوده بر درگهش • دلش گشته فارغ ز رنج و خطر • جنابش پناه جنود ظفر • و در آن منزل بوجهی
همایون رسید که در نواحی خرس مغاره وطن گزیده و بخیره توحش بجانب آیند و روند بازیده و شاه شیرشکار عازم
دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن و د آواز تهلیل و تکبیر با اوج فلک اثیر رسانیدند و خرس
الضلالت از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه منور رس ... اندوارده سالگی تجاوز نموده بود
بنفس نفیس جانب آن جانور مهیب توجه فرموده بو چوبه تیر از شصت در نشان کشادی انداخته هر دو مانند تیر تقدیر بر هدف
مراد رسیده و خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند و جهة دفع اصابت
عین الکمال ورد ملک آیه و آن یکاد بزبان ملک ملکوت گذشت **بیت** تعالی الله زهی شاه ملک قدر • که چون خورشید درخشد بر سر صدر
گریزان شیر گردون از خدنگش • بهنگام رزم رانی روز جنگش • نهاده چون مه پر پیدا از خاکش • ز رمحش چو نیشان در چشم بهرام
گه انداختی یکی خطا روز نشانش • فلک از صدق دل گفته دعایش **گفتار در عزیمت شاه و لشکر شروان بجنگ اهل بحر عمان و ذکر فتح
قلعه منتش و غزوه دیار گرجستان** حوادث دوران موضع سار و قایه در سایه علم ظفر پرچم سپهر قدر و لند بود شاه
دین پناه پای مبارک در رکاب عزیمت انتساب آورده از آن منزل اصرف آذربیجان نهضت فرمود و پس از وصول بدان مکان در
اجتماع آن سپاه فراوان فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که امرای عالیشان و کلانتران جنود ظفر نشان را مجتمع گردانیده
مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیه العنوب کدام ولایه مناسب دولت است و نوعی که حسب الحکم متقدم رسانیده بدان
انجمن هر یک از غازیان

انجمن هر یک از غازیان و شمس شکن رای را بسوی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که دوران زمستان در اردبیل قشلاق کنند
و هنگام نزول خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام العنوب دیار بابلظلم و ظلام برافرازند و زمره از زبان
آوردند که اکنون صحبت مناکحات مواضع قرقره باشیم و بر سرکار آن دیار رشتافتن صدای کوس دار
در ... سپهر دوار اندازیم فقیر دیگر حرکت بجانب جنود سعد مناسب نمود و طایفه را سنوردیار بکر ملایم مزاج بود و از
جمله امرای عظیم الخلفا حسین بیک الله ... جانب عرض اشرف اعلی رسانید و شاه مظفرلوا بزبان الهام بیان گذرانید که هیچ
یک از این آرا صواب نمی نماید و در حیز عقول اصحاب قبول در نمی آید اما شب این استخاره نمی خواهیم برد و بموجب
اشارتی که از ارواح ... ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین متوقع باد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر از چمن
سپهر خضر شعشعه انوار جایت آثار در خشیدن گرفت و لوامع شعشعه الهام بر آفاق صفحات اعمال نا برفت آن موید بتایید
الهی سالکان طریق تولا بخواهی را بپایه سریر پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام
علیهم التحیه والسلام نزدیک ما تحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایات نصرت العنوب
شروان برافرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام بر آورده بهم شروانشاه را بر حسب دلخواه بسازیم **مثنوی**
بامداد و توفیق پروردگار • برآریم از شاه شروان دمار • حسام جان سرافشان کنیم • سگ جمله خیلش پریشان کنیم
و امرا این رای صواب آرا بمسامع رؤسا و سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ و المعنی بر زبان آوردند که **مثنوی**

نشه رایت جنگ از آهختن	زره بر صفا شستن تیغ خش	و عزم ریش شروان جزم شده	دم صبح کین مهر کین
تو زد بگردون بر آمد بعزم نبرد	برافروخت از نور اقبال اخگر	برافراخت رایت العنوب سپهر	شه کامران ملک احتشام
بر آمد به شبدیز گردون خرام	سوی ملک اعدا عنان تاب شد	زمین از تزلزل چو سیماب شد	در اطراف مهر سپهر انتساب

روان شد سپاه ستاره شمار • و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل پیسین رای اصابت آیین چنان اقتضا فرمود که خلیل بیک
با فوجی از عساکر گروه بکلیس عنان یکران بصوب گرجستان منعطف گردانند و کفار آن دیار را از رشحه شمشیر خونبار جرعه هلاک چشانیم
و خلیفا بیک بر حسب فرمان اجبال ادعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را از راه این
قتال بتیغ تیز بگذرانید و غنیمت بی نهایت گرفته بر طبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید آنحضرت او را نوازش نموده
و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرموده هم در آن ایام الیاس بیک ایغوت اغلی را به فتح قلعه منتش ارسال داشت
و امیر الیاس با زمره از سپاه بهراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته منتش گریخته دیگر رایات مرغیا به راو اشت و بعد از
وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنا ثبات قرار ترابان معلقان منتش را منهدم ساخت
فریاد و الامان بایوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف و را شفیع جرایم خویش
گردانیدند و آنجماعت قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان گشاد و کلانتران ایشان را با نشان
اقبال آشیان پادشاه عالیشان فرستاده آنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع

فاخره چهارات و ضبط قلعه مذکور را بدستور سابق بایشان مرجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت
نصرت نشان شاه والا جاه از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل [illegible] انداخت [illegible]
و لطف خسرو سلیمان نشان [illegible] قدم از سر ساخته و آن را سرمایه سعادت [illegible] شناخته در درگاه عالم پناه [illegible]
و بعد از ادراک شرف [illegible] پیشکش کشیده زبان عذر و استغفار گشاد [illegible] جرائم [illegible]
آب عفو و اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان [illegible] گردانیده
[illegible] اخلاص [illegible] خدمت [illegible] حسب الامر نموده متوجه قلعه خود گردید گذشتن رایات ظفر آیات از آب
[illegible] فیاض علی الاطلاق سر فرزندی الاقتداری را که [illegible] سازد [illegible]
عبور بر دریای مشکلات امور [illegible] عنایت [illegible] رسیله [illegible] حل [illegible]
آفاق [illegible] اعتباری را که پایه قدر و منزلت باوج سپهر [illegible] ایام و شهور [illegible]
توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند هر که با نوح نشیند چه غم از طوفان است نظیر این تقریر
کیفیت عبور پادشاه [illegible] آب [illegible] که [illegible] سیاحان [illegible] در مقام
تحریر [illegible] صورت حال [illegible] پادشاه [illegible]
قلعه [illegible] جاری [illegible] عازم شروان گشت [illegible] که بهرام بیگ
[illegible] از مردم [illegible] ذوالقدر [illegible] آب کر [illegible]
[illegible] ملاحظه کرده هر یک را [illegible] لشکر [illegible] بعضی از جنود در [illegible] آن [illegible] تواند که
[illegible] از عبور مانع آیند و بهرام بیگ برحسب فرمان [illegible] بعد از وصول بکنار آب
[illegible] آن [illegible] هرچند [illegible] سفینه مقصود [illegible]
[illegible] از دو جانب آب [illegible] اتصال [illegible]
[illegible] بر [illegible] اسباب عبور [illegible] مصروف سازند [illegible] حسب الامر [illegible]
بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه [illegible] اندیشه ترکیب [illegible] خاندان امامت
یعنی پادشاه [illegible] بکنار آب رسیده [illegible] سیاحان [illegible] اطلاع یافته [illegible]
سمند خوش خرام [illegible] آب راند [illegible] عنان [illegible] دریا [illegible]
عمیق [illegible] کشتی عبور [illegible] بعد [illegible] بگذشت [illegible]
عساکر [illegible] موکب [illegible] آب [illegible]
گردند [illegible] حدیث [illegible] نوح [illegible] و بواسطه وقوع آن [illegible]

[illegible] نسبت به [illegible] اولاد صاحب مقام محمود [illegible] مثنوی چو دیدند [illegible] اصل [illegible] روزهای کرم

شاه شرفناک	در اخلاص [illegible] افزودند	زبان [illegible] بگشودند	که شاه [illegible] فزون باد	رفت از [illegible] دولت
[illegible]	چو [illegible]	شدی [illegible]	نماند [illegible]	شود [illegible]

[illegible] توجه کن هر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی و آن مهر سپهر [illegible] منزل [illegible]
نموده روز دیگر که خسرو [illegible] رایت [illegible] برافراخت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] صدای جهانگیری [illegible] شاه دین [illegible]
[illegible] آب دیگر [illegible] عرض [illegible] خوف و خطر عبور [illegible] شماخی [illegible]
بعد از وصول [illegible] آن مکان [illegible] رسانیدند که شروان شاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قلعه [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] استعمال آلات رزم و پیکار [illegible] پادشاه [illegible]
شیروان گشت [illegible] سپهر فلک [illegible] آن مکان [illegible]
[illegible] مژده امن و امان [illegible]
[illegible] سلطنت پادشاه بهرام انتقام [illegible] روز دیگر پادشاه هفت کشور [illegible] منزل [illegible]
[illegible] شماخی [illegible] مناسب [illegible]
عنان [illegible] و چون [illegible] شماخی [illegible] ساکنان آن دیار
[illegible] کرده [illegible] شماخی [illegible]
در آن اثنا خبر رسید که شروان شاه [illegible] قلعه گلستان [illegible] واقع است [illegible]
[illegible] شاه [illegible] مقام [illegible] شماخی
[illegible] حضرت [illegible] شروان شاه [illegible] قلعه گلستان [illegible]
ذکر [illegible] پادشاه [illegible] سبحان [illegible] انوار [illegible]
[illegible] شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه [illegible]
[illegible] صدق و صواب [illegible]
حضرت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة [illegible] مثنوی
چو از انوار لطف حق اکبر ضمیر سروری گردد منور [illegible] زمر در [illegible] باشد

بعقل کامل تدبیر صایب	شه و فتح و ظفر او را مصاحب	عدویش گر ز دانش فهم و خرد دور	بچشمش چرخ بس بود مستور
فتنه در وقت رزم و کار جولان	زاوج جاه اندر چاه خذلان	مصداق این سیاق الکلام	نقد در ملک شیروان بر اوج حوال

سمت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال از افق بلاد شیروان طالع گشته رجعت کوکب مکان تا بده کوکب
جاه و جلال شیروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش انهدام یافته بدان آیات عالی چنانچه مذکور شد در
آن زمان از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران کراهیت ورزیده و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش شیروان اختیار
فرموده عنان یکران همایون صوب مقصد معطوف گردانیده و شیروانشاه در دفع آن حادثه هرچند تامل نموده ابواب سلوک طریق صواب
بروی روزگار خود گشوده از استماع خبر توجه لوای کشورگشای از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از شهر در میان جمع
هنود و گلستان استحکام تمام داشت بجنبی کوچ کرده رایت نصرت آیت بجانب حصار گلستان که از اشتهار جنس آن الکه مشهور است
در منزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسیده و در معرکه رزم مرکب زندگانیش از پا در آمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون
با نصرت رایت منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و تحادیکت عنان مرکب شیروانشاه گرفته اختیار بدان سمت
شاه صاحبت پیوند بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان هفت هزار
میرسید اقدام نموده و شیروانشاه نیز با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر ارشته سعود نموده
همت بر تربیت قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نعره و صدای کوس شیون
بلند گشت و اسپان تازی نژاد و دلیران جانکاه طریق سرافرازی در جولان آمده صدای گیر و دار از اوج سپهر دوار درگذشت
غازیان موکب همایون شاهی در پناه جنت سپه آلهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده و مبارزان لشکر اهل شیروان از جیب
توکل عریان و دست به تیر و کمان یازیدند **مثنوی** دلیران جنگی ولایت ستیز سنانها چون مژگان بر کرده تیز ز برق تیغ الماس گون
سر داده روان حصن حصیر و سکون فرقه ناجیه را گل خاطر و لب امل از تبسم «وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة» شکفته و خندان
و طایفه باغیه را صفحه چهره و جبهه بهجت در غبار ادبار «وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة» بحجب تیر سهام پیادگان شیروانشاه پیش
صف آمده از فراز آن گشته عقاب آن تیر مرگ تا شیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آورده بهادران
سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان سر بر شیروانشاه حمله کردند و عنان کار آن بداندیشان در باد طیران
بهادران سهام تاخیری نموده اقدام جلادت سلوک ایشان را از مشقت صعود بر آن تا تیری فرار و نشیب از سر دوال گرم بدیر
کوهش مرغ هوا گوه دو شکن پیکان است مکان دار نشان شیروانیان مانند کار ایشان از زیر نشیب آورده ترک برتارک
سپید رخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی آن سپه وجه در ایشان باسطه و فور شیمه میمنه
و میسره جنود ظفر ورود بهم بر آمده و شیروانشاه چهره بشکل با سواران سپاه یکباره حمله کرده پیادگان شیروان دست و پای
ستوران بر آمده و دیگر کمان پیر با رانج [illegible] و غازیان تیر انداختند خدنگ تیر آتشک اثر گشته عنان جلادت بی تاب

دشمنان تافتند **مثنوی** گران شد رکاب سبک شد عنان فرس خورد و میخورد و شمشیرشان بر انگیخته اسب
یکمجت کرد بگردون برآمد بجا زنبرد مه شمس کشتی تر از تیغها برآمد ز دریای خون موجها شیروانیان نیز
در مقام مدافعت ثبات قدم نموده دست با استعمال شمشیر و خنجر بر آورده و مردان لشکر در یکدیگر آویخته فضای
میدان رزم را از سیلان خون نمونه آموده و جیحون کردند **مثنوی** شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین گشته
خیزران ستان شیر پر سلاحت روز برو زحمت از جهان پس از آن شاه بهادرستی نهان در خلال این احوال شاه
ربع مسکون بقوت بازوی همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام بر کشیده و بحمله صف شکن به صدد صف
انتصاف زلزله در کوه مکان انداخته غایت قدرت دست اولایه ظاهر گردانیده نهال حسام خون آشامش از
کاسه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله سنان ثعبانش آتش در خرمن عمر بد اقبال افتاده
کسوت وجودشان صفت احتراق پذیرفت **بیت** ز بس که روز وغا آن دسم توجولان کرد هوای گنبد فیروزه
گون غبار گرفت و چون آن تهور و میدان داری و آن تجلد و جیجگذاری بمشاهده نمودند دستشان از کار
و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند «کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة» پای بر وادی فرار نهاده بعلی
بر صوب ادبار آوردند بشر غایت مهیمن چون صدای ملکشاهی «وان جندنا لهم الغالبون» از جرم طاق گردون اعدا
و نسیم نوح گستری فتح و ظفر بر پرچم علم شاه والا گهر وزید و مشام مستشعان «[illegible]» را چون اعراق گلزار
در فصل بهار ظفر پرور ساخت **مثنوی** چو گشت از هوای تابش بلندش جدا شد تن از کار سر از تن نسیم فتح آمد
بوی گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شیروانشاه با جمعی از
سپاه در معرکه کشته بر خاک هلاکت و هوان افتادند و غازیان منصور که در آن قوم مقهور در تکاپوی بودند بقیه کس که
پیش نهادند **مثنوی** هر در یکجا آن گروه از زلزله گسسته شد آن رشته سلسله همه خیل شیروان دران ستیز فتاده در
بقیة السیف که از آن معرکه خسته جسته راه گریز پیموده چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و کوهسار بپهلو
بر خاک و خاشاک نهاده از جنگ قدر اجل نیاسودند **مثنوی** از آن صید که هیچ صیدی نجست سوی تیرگیش نشانی
نخست شدند آن همه کشته دستگیر چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر چو خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید از میدان
منزل نزول اجلال فرموده خیمه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند تخت دولت و کامرانی را بمقدم همایون شرف ساخت و امرا
و نجبا زیاده تفقد حال ایشان پرداخت آنجماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و دامن
بادای تهنیت [illegible] ساخته جواهر زر و شاهانه نثار محفل بهشت آثار کردند و شاه هر یک از ایشان را بانعام
خاص اختصاص داده بانعامات متوافر و سرافراز گردانید و بعد از قدوم فتوحات جلیل که در آن معرکه غایت جلادت
ظهور رسانیده بود به مزید اکرام و احسان از فرق فرقدین گذرانیده لشکر را موجب فرمان سرهای کشتگان را جمع

آورده مناره‌ها برافراختند و جای ایشان را همچنان گذاشته همه کلاه‌ها را بساختند مثنوی شاه چون تیغ کین برکشید
ز نیام بهر خونریز اهل ظلم و ظلام آن قدر کشته گرد از اعدا که مناری شود در پیدا گرد از کشتگان افتاده
روز محشر مظهر آمده یاربش پادشاه کشورگیر حضرت تاج‌بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از
جمال بختش دور ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع شیخ شاه بجانب شهر نو و منصور شدن [illegible] شاه عالم‌پناه بعد از
فراغ خاطر از جانب شروانشاه و سررفتن در محال [illegible] جمعیت خاطر و فراغ دل التفات جهت [illegible] گذرانید آنگاه رایت
ظفرپناه افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون عزت‌افزای گنبد گردون گردانیده و در آن خطه بسامع جاه
و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم به شیخ ابراهیم و ملقب به شیخ شاه است در روز محاربه جان بیک [illegible]
بوده حالا در شهر نو که بر کنار رود ریاست لشکر [illegible] انداخته و بخیال مخالفت حشری از [illegible] و سوار مجمع ساخته تا
[illegible] افغان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت‌نشان جهت دفع شیخ شاه عنان [illegible] طرف شهر نو
تافت موکب همایون نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرموده [illegible] شیخ شاه گشت چاره کار منحصر در فرار
دانست و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان [illegible] برافراشت و خلفا بیک از این حال خبر
یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایات نصرت پرتو گردانید و [illegible] اهالی شهر اظهار اطاعت و
انقیاد نموده اکابر و اعیان تحفه و پیشکش [illegible] آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت
گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر گردانید آن شب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم
بانجم حشم [illegible] سایه وصول [illegible] برافراخت و فرار شیخ شاه و سرادقات دولت و اقبال [illegible] خلفا بیک
[illegible] شتافت و [illegible] حالات ضبط قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را
معروض گردانید و [illegible] موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران [illegible] بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی شدند
حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفت پس از چند روز پادشاه [illegible] جهت قشلامشی عنان عزیمت [illegible] محمودآباد
انعطاف داده [illegible] سید [illegible] بعضی [illegible] ساکنان [illegible]
قلعه باکو بمتانت حصار [illegible] اسباب [illegible] طریق خلاف سلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج [illegible]
بجای نمی‌آرند [illegible] آتش خشم [illegible] اشتعال [illegible] حکم شد که [illegible]
[illegible] که [illegible] فتح آن حصار و دفع [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible]
[illegible] افغان بدان صوب روان شد و بعد از وصول بمقصد قلعه‌ای دیدند مانند برج آسمان
[illegible] مقدار [illegible] ارتفاع [illegible] فیصل سپهر [illegible] سکندر [illegible] مناعت
استحکام گرفته [illegible] دریای محیط [illegible] دوران [illegible] نموده [illegible] متصل [illegible] خندقی

لیفی

عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانی مذکور و مشتهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه‌داری
فارغ‌البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز مجادله و محاربه کردند
و محصوران در مقام مدافعت و ممانعت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بحکم از
[illegible] بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع رایات شاهی از افق
آن دیار [illegible] فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان [illegible] حکم [illegible] کیفیت اجمال [illegible] کشادن
حال فتح قلعه باکو [illegible] دولت پادشاه [illegible] چون شاه [illegible] بمحمودآباد با خاطر خرم [illegible]
اوقات [illegible] گذرانیده [illegible] اطراف [illegible] قلعه [illegible] مفتوح گردانید
[illegible] دیده اعدای دولت [illegible] شکوفه [illegible] پیوستن
گشت مثنوی شد عازم [illegible] در غایت حشمت [illegible] برافراخت علم [illegible] عالم ز ظهور [illegible]
پادشاه والاتبار [illegible] استسخار بر فتح حصن حصین باکو انداخته [illegible] سپاه [illegible] رایت [illegible]
برافراخت [illegible] وصول [illegible] ملاحظه خندق [illegible] آن حصار [illegible] لازم الامتثال [illegible]
[illegible] شعله [illegible] آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابدپیوند را [illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] بسوزند [illegible] اندیشه [illegible] نمایند و جهت توجه غازیان [illegible]
راه [illegible] و آن [illegible] آغاز کار و بنیاد [illegible] کرده خروش [illegible]
انداخت [illegible] آهنگ [illegible] جنگ [illegible]
کار دولت [illegible] آغاز [illegible] و جان [illegible] در چشم ایشان [illegible]
[illegible] مثنوی ز شصت غازیان [illegible] عقاب [illegible] برآمد پرواز [illegible]
[illegible] چو [illegible] بجای [illegible] در آن اثنا [illegible]
[illegible] خندق را از سنگ [illegible] بسهولت [illegible]
[illegible] و خدام موکب فلک احتشام [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] کشت [illegible] حصار [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] نظر کن بجمیع [illegible] امیدوار [illegible]
[illegible] قلعه باکو [illegible] غازیان [illegible] کلانتران حصار [illegible]
[illegible] سپهر [illegible]

موج خلعت را عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جبه حکومت و نقل خزاین شروان و بقلعه شماخی و انچه از جنس زر و [illegible]
اجناس دیگر بتصرف در آید باردوی همایون فرستند تا بر جنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیک اشراف اعیان را که همراه [illegible]
بنابر نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین سلاطین شروان را بدست آورده [illegible] و سادات [illegible]
متوطنان آن مکان استمالت داده و مجموع آن نقود و اجناس را [illegible] ارسال نمود [illegible] بعضی از ملوک آن دیار را
که بسبب شاه [illegible] شیخ جنید مقدس سره عداوت ورزیده بودند [illegible]
و عمارات عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک برابر کرده [illegible] بارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید
لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده [illegible] در گذشت [illegible]
[illegible] حرف خاطر حضرت پادشاه کشورگیر از جانب [illegible] فراغت یافت عنان [illegible] بر
حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده
نقش اطاعت و فرمانبری بر صحیفه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان
عظام از صدای کوس [illegible] در ارکان عالم ولوله در [illegible] انداختند امرای عظام اطراف آن حصن حصین
را بر یکدیگر تقسیم نموده ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] امیرزاده الوند [illegible] یکی آنکه [illegible] آن حضرت تنها [illegible]
آن قلعه واقع است نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل می نمود که ناگاه شخصی از حصار بیرون آورده [illegible]
عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون از آنجا نهضت فرموده بجانب دیگر [illegible] لطف و
عنایت [illegible] خضر انظار بخشید و [illegible] ضمیر منیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبال است
ظاهر شده فتوری تمام [illegible] که در محاصره آن حصار میرفت بظهور انجامید دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن
اتصاف داشت شبی در عالم رویا [illegible] که شخصی از مردم گلستان گریه کنان [illegible] آنست که از این
[illegible] شاه عالم پناه رسانی مثنوی [illegible]
حامی آن حضرت نبوی جانشین جناب مصطفوی [illegible]
که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی با خود مقرر نمودی که چون [illegible] شروان مسخر گردد متوطنان
گلستان را مشمول انعام احسان گردانیده [illegible] علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته
کیفیت خواب را بموقف عالیجناب رسانید آنحضرت فرمود که این [illegible] صادق است زیرا که من بعد از آب
بعنایت حال گلستانیان با خود نذر کرده بودیم و تا غایت آن [illegible] اکنون آن نذر را بوفا [illegible]
[illegible] خیام و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان این حصار نمی [illegible] دیگر آنکه در اثنای این وقایع

قاصدی

قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ضلال بجانب [illegible] رفته بود رسیده بشرف عرض رسانید
که میرزاده الوند سپاهی [illegible] فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر گردانیده و محمد قراچه را با فوجی از جنود
آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا [illegible] بیلاد شروان آمده و حسین بیک شاملو ابدال علی [illegible]
که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه نماید شاه دین پناه چون بر خیال محال آن [illegible] واقف گشت [illegible]
مردم گلستان در گذشت و بعد از تقدیم مشورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع آوردن سپاه
و بستن جسر و معبر [illegible] فرمان داد [illegible] موجب فرمان اشرف اعلی [illegible]
[illegible] پادشاه گردون غلام عنان [illegible] خوش خرام [illegible] آب تافت و موکب [illegible]
که در [illegible] بود عبور نمود [illegible] دفع اعدای دین و دولت کرده قراولی تعیین نمود [illegible]
[illegible] میرزاده الوند که در آن زمان بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که [illegible]
در ممالک شروان روی نمود اندیشه مند گشته با خود گفت که چون خدام آستان [illegible] آشیان از فتح شروان فراغت یابند
احتمال دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدین جانب شتابند پس مصلحت حال است که پیش از آنکه [illegible]
قوت بفعل آید با سپاه این حدود را جمع آورده در دفع غازیان [illegible] بجانب شروان [illegible]
داده در طریق کشورگشایی سلوک نمایم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم [illegible] در نخجوان اعلام [illegible]
برافراخت و حسین بیک شاملو و ابدال علی را [illegible] روانه ساخت و چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر
حقیقت احوال آن گمراهان طریق ضلال اطلاع یافت [illegible] که پهلوانی بود صفدر با جمعی از جوانان جوشن ور
[illegible] روانه فرمود [illegible]
[illegible] الوند [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]

هست در پیش فلک بسیار پست / نور اختر گرچه شد بیحساب / کی نماید پیش نور آفتاب / القصه چون شاه کشورگشای
سوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عنبربیز و عبیرافشان ساخت و کیفیت فرار دشمن قرار الوند بر صحوح
پیوست متعاقب بدان صوب نهضت فرموده آخر روزی نزدیک بمعسکر دشمن نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با اوج مهر و ماه
افراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرد و از لشکر الوند نیز فوجی طلایه بیرون آمده و وقتی که نظارگیان
آسمان بسبب انقلاع علم نورافشان آفتاب ابواب دیده برهم نهادند از جانبین لوازم پاس حزم داشته بیدار بودند در خیال جنگ
و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تأمل و اندیشه مینمودند گفتار در بیان محاربه [illegible]
[illegible] علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب باز کرده ثوره خنگ گردون را
بوجود همایون زیب و زینت بخشید و به تیغ جهره حشم جیوش شب ظلمت سلب را انهزام داده اطراف آفاق را بانوار فتح و فیروزی
روشن گردانید مثنوی صبح که از مهر و بیضا علم / عازم رزم شب ظلمت حشم / توسن تند فلکش گشت رام / کرد سوی خیل حبش انتقام
بهر کمون ساری [illegible] / تیغ زر اندود کشید از غلاف / پادشاه کشورگشای [illegible] جهان
گردانیده و از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون و وثوق بعنایت بیغایت قادر بیچون [illegible] عنان سعادت [illegible] من
[illegible] سپرده غازیان [illegible] میدان [illegible] روی بمعرکه آورده مثنوی

بتوسن برآمد شه کامران / چو خورشید بر باره آسمان / زره بر سر [illegible] / یلان جهانگیر نصرت قرین
فکنده ببر جوشن زرنگار / گرفته بکف تیغ مردم شکار / نشسته بر اسبان [illegible] / [illegible] رسیدند همچون [illegible]

و نوبت [illegible] شاه مظفر لوا [illegible] صدای [illegible] میمنه و میسره [illegible] ساختند و از صدمه [illegible]
تازی و لوله صهیل اسبان شامی و حجازی کره زمین را [illegible] تزلزل ساختند و آنحضرت [illegible] ترتیب داده رعایت
رعاع [illegible] مستمال امیدوار گردانیده بر انصار و جوانان لشکر فیروزی آثار [illegible] طلعت [illegible] شید
حشمت [illegible] داده رایات نصرت آیات از مطلع قلب [illegible] گشته روی بطرف دشمن نهاد مثنوی
صف جنگ آراست صاحبقران / روان گشت با لشکری بیکران / ظفر همعنان نصرت اندر رکاب / ز بخت جوان [illegible]
و از آنجانب امیرزاده الوند نیز [illegible] جنود شقاوت [illegible] اشارت نمود تا شتران [illegible] آورده
و بزنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشکر باز داشتند مصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز عنان [illegible]
[illegible] شده و چون صف [illegible] لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت و غو و غوغای کوس و
فغان نفیر و سرنای از اوج فلک [illegible] گذشت [illegible] خروش [illegible] مراکب [illegible] ستیز
تیز کرده دست [illegible] و غبار [illegible] ارتفاع داده [illegible]
عالی [illegible] حروف [illegible] شعله [illegible]
[illegible] تیر [illegible]

جای کرد

جای کرده نیزه ثعبان مثال از کف ابطال جدال [illegible] لوازم [illegible] بجای آورد مثنوی
بکاچی کمان تیر گردید جفت / زبیکان همه چهره پشت سخت / شده جان ستان نیزه [illegible] / [illegible]
و [illegible] و اندک شد سهام [illegible] و استعمال [illegible] جانسوز [illegible] غازیان عظام تیغ انتقام
از نیام کشیده و روی دشمنان آورده بضرب حسام خاراشکاف کسوت حیات پهلوانان [illegible] چاک زده [illegible]
جلادت ظاهر کرده [illegible] در مدافعه لشکر منصور [illegible] شده و در کشش و کوشش جانب
سعی و اهتمام بظهور رسانیدند مثنوی ز هر دو طرف مردم تیز چنگ / [illegible] جنگ / ز بس گرد که افتاد

ز خاک راه / سر از خاک برکرد [illegible] / [illegible] / ز هر دو طرف
با جرات [illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] روز کار [illegible] آفتاب تیغ گذار [illegible] سیاه ظلمت [illegible] گرداند صمصام
ذوالفقار آثار [illegible] بر صفوف دشمنان [illegible]
علم فتح و فیروزی برافراخت مثنوی [illegible] شاه [illegible] در افکند در جان [illegible]

شبدیز [illegible] عالم نورد / برآورد گرد از زمین [illegible] / [illegible] / [illegible]
باقبال [illegible] بود / اگر خصم او کوه الوند بود / [illegible] / قدم جانب ملک [illegible]

[illegible] غازیان [illegible] اجتماعی بر مخالفان حمله نموده [illegible] تیغ [illegible]
الوند [illegible] غازی [illegible] حسام [illegible] گردند لاجرم [illegible]
سپاه دشمن [illegible] والوند [illegible] جنگ روی [illegible]
[illegible] عنایت الهی [illegible] دولت [illegible] گردانید [illegible]
فتح و ظفر [illegible] مثنوی [illegible] رسید مثنوی [illegible] از غایت فضل الهی
نسیم فتح بر اعلام [illegible] شام [illegible] شد [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] رسیده بود [illegible] راه نجات [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] بودند [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] دست [illegible]
[illegible] مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر / [illegible] / خسرو [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] / تیغ [illegible] / [illegible] الوند [illegible]

و چندان اسب و استر و شتر و اجناس نفایس و اثر و اوانی نقره و زر غنیمت غازیان ظفر قسمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده آثار بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر به ایران منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاهی ملک بخش بجای آورده دلاورانی که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند به انعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرده و آن شب در خانه عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز برافراخت و بعد از طی منازل شال بروج که بخجسته دار آید قدم در دار الملک آذربیجان نهاده تخت سلطنت را به فر وجود جهان مزین ساخت والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین ذکر جلوس همایون شاه ربع مسکون و ارتفاع لوای مملکت جهان
بهمن دولت روزافزون حق تعالی از تغییر روزگار تغییر الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر مقتضی آن بود
که بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از شوائب معمار دولت پایدار
پادشاه صفوی صفوت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تبارزی از رشحات سحاب همت عالی آثار
وارث خلافت مرتضوی بهجت حضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال از کوکب نصرت
و ظفر از ظلال رایات همایون لاشش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته باشد
صورت فتح و فیروزی در آئینه ضمیر مهر تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده و میگشاید مثنوی جهانگیری که همت آن سزد
بتایید خداوندی موید ظفر پیوسته بادا از کابش شرف داده گوکب نصرت ایابش بهر کشور چراغ شاد و خرم
شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر زنامش بر فزاید بچشم از سرچه نوری بنماید عطارد بر فلک به
نمایش خطیب منبر گردون دعایش دعای مستور معهود الشاه موید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی بر
افراخت و غایت عنایت ملک ملک بخش خلعت با بهجه الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیتش راست ساخت از آن مقام
بسج و در استحکام متوجه دار السلطنه تبریز در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود و اول عید و ملک میخوانند
نوروز فرح افزای بهجت و سمای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط کردانید و به نور طلعت
عالم آرای و صیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم و ظلمه و تراکم زنگ جور از آئینه ساحت ملک آذربیجان و ایشان به آن سمت اهل ایمان
بمرتبه انکشاف و انجلا رسانید و در ساعتی سعادت بخش و زمانی همت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن کامیاب
اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی برکت وصول بر فرق همایون آن خداوند
بر تاج کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت سامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها
انصاف ترا ملک راست تمامی شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت
مذهب علیه امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهره مصطفویه مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب
الاذعان نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربیجان خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین خوانند و پیش
نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوات و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه منسوخ گردانند مؤذنان مساجد و معابد

لفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد هر کس امری مخالف
ملت بیضا مشاهده نماید سرش از تن پیدا سازند لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت پادشاه
هدایت پناه بر سر منبر بلند گشت و در وی زر نقش اسامی آن هداة راه یقین و القاب بخت آیات آن
خسرو حشمت قرین مزین شده و بزینت اسم همایون آن شاه والا گشت رباعیه افسر ز سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم
تو بر تر آمد شاها بر روز نامت چو زیور آمد شاها بر از همه چیز با زر آمد شاها ناظمان مناظم حیدری و سالکان
مسالک ملت جعفری که مخالفان از بیم جان هایشان را جز بتعظیم نام نمی توانستند برد زبان بطعن و لعن پیران گشادند و شیبان
متعبد و خوارج متعصب از زوم سهام بهرام شعاع غازیان عظام خاسر و خائب حیران و هارب روی باطراف آفاق نهادند
از فیض غمام انعام شاهی غنچه تمنای مکلفان امیدوار بر گلبن مراد با حسن وجهی شکفته گردیده و از پرتو آفتاب عنایات
پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کشیده گشته مثنوی
شه کیوان سریر ماه سپهر | مشتری طبع آفتاب ضمیر | حامی دولت نشست بر اورنگ | جانب عدل داد و کرد درنگ
نصب کرد از نهایت احسان | بر سر مهوشان لوای امان | دوستان را ز دست گوهر بار | ساخت همه گلستان فصل بهار
لیک چون گشت تیغ جهاد | رخنه در جان دشمنان گشاد | از خوارج نماند هیچ اثر | گرا ندر میان مار ستر
منصب و کالت نفس همایون بر حسن بیک الله قرار گرفت و مهم وزارت و حساب دیوانی کتاب همراه با تفویض مرافقت قاضی
شمس الدین جلال ابهری مسند صدارت نهاد و مر قرقاب ممالک را بحیطه ضبط در آورده ابواب دین پروری بر گشاد و سایر امرا و
ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و بر مسند اختیار و اعتبار تکیه زده به مرتبه سروری رسیدند مثنوی
چو توفیق آلهی کرد یاری | بر آمد شه بتخت شهریاری | امیران را بلطف خویش بنواخت | بانعام فراوان سرفراز ساخت
بهر کشور یکی را مهتری داد | بیر جاه و تاج سروری داد | بر آنش هر که از اخلاص دم زد | بفرق خسرو خاور قدم زد
و آن زمستان پادشاه عالمیان در دار السلطنه تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از زن
برودت جور و بیداد و اهی طغیان محافظت فرمود ولایت از رخنه ستمکاران | علانیه بهمت داد و یاران
ز بس فتاد که ازو داد و بیداد جهان عدل نو شده شاه اباد گفتار در لشکر کشیدن آن خسرو کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت
امیرزاده الوند گرگ شامی شاه انجم سپاه چرخ سریر شهریاری بزد کشورگیر سوی جنات ازخم او خرام خیمه زد و منار ایام
سر و افراخت رایت منصور | قبر منکوس الوند کلکو گشت | بهر قتل عدوی شاه زمن | تیز شد بار خنجر سوسن
لشکر سبزه گشت نظام | بعرض پادشاه سپاهان | رسید گرامی زاده الوند گرگ
دیگر سپاهی که بهم رسیده بکمال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و فوج تمام با جمعیت بر شاه
والا کمر واجب نموده و از دار الملک تبریز با لشکر بیشتر عازم جو نزد مخالفان گشت و بطالع مسعود با بیجه رایت نصرت آیت

در آن نصرت آیت بصوب آذربیجان در حرکت آمده آواز نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان گذشت مثنوی
برآمد ز کوس [illegible] غریو غریوی کز آن شد سر اسمان [illegible] ز بانگ دهل گوش گردون کر شد ز گرد سپه مهر گم کرد راه
و موکب همایون [illegible] آفاق از راه [illegible] تبریز جانب شتافته چون این خبر بسمع الوند رسید عنان تمکین و ثبات از
دست داده متوجه کیفی گردید و از کیفی نیز راه گریز پیش گرفته بر تبریز رفت و شاه عالی شان از سلطانیه بجانب
آذربیجان خرامید و باشر شکار پرداخته در ایام عیش و نشاط افراخته در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند جمعی کثیر از سپاه
انبوه فراهم کرده عزم رزم نموده از تبریز [illegible] جدال و قتال [illegible] شهریار آتش غضب پادشاه [illegible] اشتعال یافت
و دریای سپاه ظفر دستگاه در تلاطم آورده عنان [illegible] بطرف آذربیجان [illegible] چون [illegible] مضرب خیام عساکر نصرت انجام
گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال سبیل استعجال ایلغار کرده [illegible] برسر ارباب ظلم و
ضلال رسانده و صید مقصود را بکمند گرفتار ساخته شمشیر تیمور آثار را [illegible] فارغ گرداند و [illegible] عزیمت های مبارک [illegible]
اشهب [illegible] شتاب آورده عنان [illegible] بجانب تبریز شتافت [illegible] الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه [illegible] بار دیگر [illegible]
کرده فرار و جان بسلامت برده از آنجا روی توجه ببغداد آورد و با شاه [illegible] چون [illegible] رسید [illegible] از خصم مطلع
گردید آنمقدار اتفاق توقف ننمود که خزاین عظام و احمال و اثقال [illegible] که از غایت استعجال [illegible] گذاشته بودند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] تبریز [illegible] مراتب [illegible] و در آن زمستان [illegible] قشلاق کرده اعلام [illegible]
رایات [illegible] برافراخت اما امیرزادها [illegible] چون [illegible] بغداد [illegible] بسبب خروج [illegible]
باینوی [illegible] بجانب دیار [illegible] توجه نموده [illegible] گرفتار گشته است قضا [illegible] بفضل الله [illegible]
[illegible] گفتار در بیان [illegible] علم [illegible] در آن ایام [illegible] انجام که مملکت آذربیجان [illegible]
[illegible] و کردستان [illegible] جام زندگانی [illegible] بود [illegible]
[illegible] ولایت عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه عالیجاه
در تبریز قشلاق فرموده [illegible] گذرانیده در اواخر فصل شتا با قرب [illegible] گذرانیده
[illegible] عزیمت برافراشت [illegible] چون [illegible] سپهر [illegible] شرف [illegible]
حمل [illegible] نسیم [illegible] و ازهار [illegible] فضای باغ و گلزار [illegible]
[illegible] ساخت مثنوی شد از فیض [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] بلبل [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] کشورگشای [illegible] ماننده [illegible]
منازل قطع مراحل [illegible] فرموده [illegible] منزل [illegible] آن مرحله [illegible]

مقابله و محاربه [illegible] برآمده [illegible] بواسطه اشتداد حرارت هوا [illegible] اشرف اعلی [illegible] که آتش از
اشتعال آتش قتال را در توقف انداخته و چندساعت عساکر خصم [illegible] را مهلت داده [illegible] لوای [illegible]
رایت محاربت برافراز [illegible] در موضعی که [illegible] آب [illegible] و نزول [illegible]
[illegible] آغاز اضطراب کرده [illegible] که [illegible] آب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] قطره [illegible]
سپاه [illegible] که اردوی کیوان [illegible] کوچ کرده مرحله [illegible] آب [illegible] معسکر [illegible] گردد شاه
[illegible] الهام [illegible] علی الاطلاق [illegible] از فیضان [illegible]
[illegible] میدان جهاد [illegible] آب [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] چشمه [illegible]
[illegible] عرفان فیض گستر [illegible] آیه عینا یشرب بها عباد الله و یفجرونها
تفجیرا [illegible] قد علم کل اناس مشربهم [illegible]
[illegible] شکر فیاض حقیقی بجای آورده [illegible] خاندان امامت و کرامت [illegible]
آب [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] فیض سبحانی [illegible] عطای ربانی [illegible] لطف ایزدی [illegible]
[illegible] صبح روز دوشنبه که لوای [illegible] آفتاب
کشورگشای [illegible] مطلع [illegible] گشته [illegible] عالم [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible] خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible] اعلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بموجب کلمه «وقذف فی قلوبهم الرعب» با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان مؤید بغایت خایف بوده و در حصن حصین خود
عزلت تحصن نموده اطراف آنرا بخندق و تختهای درشت استوار نمود مثنوی ازان سوی آن فوج خونخوار دلی کینه کوش
برآراست صف / بجوش جنگ تخته و آهن / حصاری برافراخت آن لشکر / نه آن قلعه را از جگر ساخت سخت
که بر خود فضای جهان تنگ ساخت / پس از دو طرف مردان میدان شهامت و شیران بیشه صرامت از فرط خشم و کین بارزه جنگ
آتش جنگ و حرب برافروختند و بنوک پیکان دل‌دوز و شعلهٔ سنان جان‌سوز سکان قتال گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر سوختند
تیر خاراگذار در چشم هر یک از دلیران معرکه بکار رفته چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار هر بر سینه که رسید
را چشمه ساخته از فوارهٔ هر چشمه جوی بظهور رسانید مثنوی ز تیر مژگان تیز دلیران / جهان از یک دو چشم اژدها کش
ولیکن از بنای عمر هر کس / پدید آمد ز تیر و چند روزن / چون کارشناسان بمجرد استعمال سیف و سنان قطع سبیل
غازیان جلادت نشان دست بشمشیر جوهر گرد و شمشیر بردند و سپاه نامراد بر سر محل و رگ شده روی نشانها فشرده
روی بایشان آوردند و مردوار دایره‌ای را بر خیمه و گرد بلا برق بکشاد بخشید صاعقهٔ آن بکار برآمد که تا بهرام شدید الانتقام
در میدان سپهر فولاد خام مقام دارد تیغ آزیده خونریزش چنان ندیده و گوشش هیچ جهان دیده گوش بدانسان نشنیده
بلان از دو جانب ور آن تیغ و خنجر / کشیدند بر یکدگر تیغ تیز / زرنگش شد سینها چاک چاک / ز خون گشت هر پاره گرد
کرده‌اند هفت شکل فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانیده و وفور سیلاب خون از بر روی زمین گشتن نموده آموید
و جیحون صحرای جنگ بظهور رسانید مثنوی در آن دشت از دست دلاوران / ز شمشیر مردافکن پر دلان
بهر سو روان گشت جوی خون / سهنار زهرهای جیحون فزون / آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب «والله یؤید بنصره
من یشاء» بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح شکیل فتوحات نصرت از گلزار فرح آثار «انا فتحنا لک فتحا مبینا»
بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بعون دولت شاهنشاه اعظم اصحاب ظلم و ظلام را از
هستی برانداختند و زبان حال اهل اعتصام گویا شد «فهزموهم باذن الله» گرانمایه بیکبار از سپاه دشمن در معرکه باقی نماند کشتند
نامراد با معدودی که در اجل ایشان اندک تأخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و تابعان او در آن
میدان خون با خاک آمیخته بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود بخت و شوکتشان بر
آوردند گرانمایه غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف بحیطهٔ تصرف غازیان در آمد بسیار بود و کثرت آن بمرتبه
رسید که از شمار بیرون انجامید؛ نامراد و اتباعش گرفتند بمثابه که محاسب وهم تعداد آن نمی‌توانست کرد و پادشاه ذو اقتدار بعد از این فتح نامدار به
اطراف اقطار بلدان فتحنامه‌ها و عنان عزیمت بدان سوی منعطف ساخته در آن بطلان ارتحال جستند و داد عیش و کامرانی
داده والحمد لله علی تواتر نعمائه و توالی آلائه رفتن بمرتبه گفتن نظم قوم ... از نعمت دیار الملک شیراز و داخل شدن آنجا بعد از تسخیر شاهی غشته
چون دست و ساعد فتح روزی چند در دامان کوه الوند نجوراع بال گذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز از رحل اقامت

اوحد

انداخت و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته و در آن هوا بنجای خان قضا کرد که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی
گردد و از هر طرف لشکری جمع بهم بندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد هم
اندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دارالملک سلیمان علیه التحیة والغفران روان شد و در آن اثنا خبر وصول
خبر طغیان حسین بک و نمانی از شرف محل انقیاد یافت که الیاس بیک ایغوراوغلی با جمعی کثیر از سالکان سبیل متوجه قلع
شیرازشوه و در فتح قلاع و سنه از آثار اقتدار ظاهر گردانید الیاس بیک حسب الامر نموده عنان عزیمت بجانب حسین بک
انعطاف داده و موکب ظفر اشتمال کوچ بر کوچ با صفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشنیدن کریختن در
شوشتر نزد محل سکون مجال و انستن بعد از رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دانش که از تزین احترام و اعزاز
بدارالملک شیراز در آمده سایهٔ عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن
مهر سپهر کشورستانی صفت افتخار بر افزود و ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع
فارس چون از موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مفاتیح حصون و امصار
بدرگاه عرش اشتباه شتافتند و نواب کامیاب تجارت را منظور انظار عواطف بدیع ساخته زمام ایالت هر
ولایتی بقبضه ارادت حاکمی عادل نهادند و پادشاه جهانگیر چندگاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن
متوجه خطهٔ کاشان گردیده و در اثنا راه بشکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو خالی گردانید چون
کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمال طلوع نموده فضای آن مملکت را مانند
مروز سیمای نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد
گشود گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و خندان گشت و نخل مقصود جمعی کثیر بثمره بهبود بارور شد و نوای فرح گرا
از طربخانهٔ ناهید در گذشت اکابر و اعیان با سید قضای شأن امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر
ایشان بلوازم استقبال استعجال نمودند و رعایا و بازاریان بر بستن آیین و تزیین آن خطه جهت قریب قیام و اقدام نمودند
تمامی اسواق و دکاکین را بزینتهای گوناگون مراتب شاهی مشحون بعواطف نامتناهی آگهی بدان بلده در آمده از آن بر
آیین ابتهاج مزاج همایون در افزوده و در بزم نشاط و کامرانی نشسته سرانجام طوی بزرگ اشارت فرموده و کلانتران عظام
و امرا جهت اهتمام حضار بحسب ورشید و عنایت عطوفت پادشاه که کروه را لایق نماید در تمهید مقدمات جشن
شش تمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا در غزاری روح افزا جهت آن کار اختیار کرده خیمه و خرگاه بر کرده
و بارگاه با اوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالم پناه با بهتران بندگان و دولتخواه آن مقام فرخ انجام را بانوار طلعت
خورشید سیما زینت سپهر خضرا بخشیده مجلس عشرت و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی
از کف ساقیان زهره جبین دایر گردیده از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لالهای سیراب عیان و از روح

رخسار ساقیان ساحت بزم گلزاری گل نموده مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از لوح خواطر سترده و سازندگان
نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند **مثنوی** فروغ بزم مجلس را بجا راحت

رنستان یک نشاط زیب خاست | مغنی بمقام دلنوازی | بآهنگ عطای شاه غازی | کشیده از دل نوای [illegible]
برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر | ز لحن دلکش عود و قانون | [illegible] سپهر گشت افزون | ببزم پادشاه [illegible]
بحدت تنخی شد قامت چنگ

در روزی که طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تاج بر تخت بخت و سرافرازی جلوه گر
امرای نواحی هریک از حکام بلدان و امرای بوجیان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند و خواص و مقربان و نواب عظام
در پای سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش بر اشاره و فرمان اجلال داشتند نهادند و بساولان بر در بارگاه همایون
کاری برمیان بستند و سایر خدام و بندگان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری ایستادند و چون شستند مجلس آراسته شد که
خورشید گیتی نورد با آنکه سیاح گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد مرحمت ساحت مرکز خاک نموده شبیه آن مشاهده
نموده **مثنوی** مجلسی چون بهشت جان پرور | اهل آن جمله صاحب افسر | هر یکی ایستاده [illegible] از
جا گرفته اشاره عدل شعار | از دل و جان مطیع فرمانش | منتظر فراحسانش | و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان
نکارلای خوان سالاران آغاز کشیدن طعمه کرده از خوانهای زرنگار که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون **وفی المکله ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین**
ماشتهونه آن مقدار بمجلس همایون رسانیدند که از شرح کیفیت آن قلم دو زبان عاجز است و از وصف کمیت آن زبان فصاحت

مثنوی

بار تا گام سر	مهیا گشت خوانهای مرصع	بنعمتهای گوناگون ملمع	ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان	سپهری
پر زنان و قهیر	بهر ظرف طعام از رنگ دیگر	ز لحم و برنج و حلوای شکر	باطباقی زرین اندر ان سور	گراکنده
سر از اوانی فغفور	زبریان کباب بره و غاز	ز مردم نهان گشته صد راز	طعام حور کام و کنف [illegible]	طبقهای
پر از [illegible]	چنین مجلس زکی بود پر نور	زر زرع مرغ جوان و دیدم حور	و حور اصناف آنها از ازکل	طعام فرح

کشیدند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و اسباب خوان بر داشتند امرای بلاد برای خلعتهای فاخره و اثواب فاخره [illegible] ارادتمندیهای
کیش سنجاب و اطلس و جامه های مخمل و اطلس دیبای و حکمتهای مکلل و گوهرهای بی بهای و کلاه مرصع و زر در زین آورده
هر یک از مجلس بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در آن نوروز اکثر طوایف استادان یکایک ایشان
و اشراف و اعیان و ارباب کلانتران کاشان [illegible] بشرف جامه شاهی مستحق و مباهی گردیدند و در ان ایام فرح انجام قضیه آنجا
پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشی زمان یافت و آنکه در فضایل و کمالات لطف و شمول
الطاف بی انتها گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت مروت و کاردانی در سر
انجام امور جهانبانی به رضامی بود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک
آن گشت و مدارجات تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و مرتبش بالا گرفت از دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه
بس از جشن سور کرده و نوازش فیض جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه بهوا و سیر شعور جلیل اقتضا نمود که

نوای

نوای کشورگشا بصوب هلاکو برافراخت و بمضای دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در ان خطه شریفه قشلاق انداخت **ذکر**
شهادت الیاس بیک و ابوذر اوغلی و تسخیر قلعه استرآباد و توجه رایات ظفر شعار بجانب تسخیر قلعه ابطال چنانچه خامه بحر گذار سابقا
در سلک تحریر کشیده الیاس بیک ابوذر اوغلی در وقتی که موکب نصرت شان بهمدان متوجه شیراز بود بمحافظت از غاغا و حکومت
ولایت استرآباد گشت و چون بحدود آن دیار رسید سید مرحسین کیا امیر کیا شیراز و سار استرآباد و کوهستان
مازندران بر سر امیر الیاس ابلغار کرده و آنجناب تو جهم اطلاع یافته و رعایت حزم نموده از میدان تقابل عنان
بطرف قلعه مادرین منعطف ساخت و اعدا متعاقب انظار آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و مکابره قیام نمودند و چون
دهندگان زر فتح آن قلعه بجنگ میسر نمی شود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا
سخن گفتند الیاس بیک بعهود و پیمان شان اعتماد نموده از ان حصن بیرون آمده و بار سعادت [illegible] میرحسین کیا
طریق مکر و غدر مسلوک داشته آن سردار دل را بشرف شهادت رسانیده و این خبر در قشلاق هلاکو مسموع پادشاه
سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب پادشاهی اشتعال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار داستان سلطان گل
خندان شده و مور شیده پادشاه عازم تسخیر قلعه بهرام شید الانتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که
محل تحصن جمعی کثیر از استرآبادیان بود نهضت فرموده آن حصار بیستا تنده برج سپهر دوار از سنگ خارا مرصوع
بسان طعنه گردون فیروزه کار گشته نواب هامون خندق عمیقش چون میدان اهل غایت سعت و خاک ریزش بلندش شمال
سمت خرد و هند در کمال رفعت **مثنوی** قلعه سپهر قلعه الوند | کنگرش ابر از کنه کرند | ساحت او بهر بنا نام گل خندان
گلشن بهرام و چون بحر رایت فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کردان مرغ بالش ابواب مخالفت
و عصیان بر گشودند و دروب قلعه را بر روی خود بسته اند حصن بر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان دلیر
فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشترین احاطه نموده روز اول ترتیب اسباب قلعه گیری آرایش داده استند زیرا که قلعه تیر
تخس چون کوکب اقبال همه را ان روی بحضیض اول آورد و از پایان بکمان آتش نیز و اسباب عداوت استحکام دادوی بسوی باره
گروه از صیت صدای سنگ رعد از کان آن کوه صفت تزلزل گرفت و از شعله ها و زره نفوط بنیان بنیاد کاخ آن گروه صفت
احتراق پذیرفت و غازیان عظام سپرها چترها بر سر کشیده چون مور و ملخ از خندق در گذشته و بخاک ریز بر آمده بسان
کبک دری عازم فصیل گشته و در وقتی که ابر کمان ساکنان گلخندان نمود دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو
می بارید و بهر تیر بی جان از برای جوح و مجروح میگردید آن پهلوانان عمق دولت پادشاه جهانیان پای بر نردبان نهاده صعود
می نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر باره بر آمدند قلعه بدان استحکام قهرا و قسرا مفتوح گشته و پرتو نظر پادشاه
عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر آنها را بر عرصه تیغ تیز رشته در آن دیار دیار نماند و تا این تقدیر
ایه **کل من علیها فان** بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانید و الحکم لله الواحد القهار و القراء الذی اکانه [illegible]

ذکر فتح قلعه فیروزکوه و حصار استا و حصول بعضی از حکام ولایات بپایه سریر اعلی و چون پادشاه اسکندرنشان

از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصاریست که بسیط زمین بر
کمال استحکام و متانت بمرتبه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را از قبیل [illegible] از جمله محالات می‌
و همان زمان بمردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیره بسیاری مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام می‌نمود
معقول نمود القصه بعد از وصول سپاه ظفرپناه شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در اهل حصار آن گروه افتاده دستکاری
دست تیر و کمان بر بندند و غازیان آن غار قمی را محاصره نموده بنوک پیکان دیده روزنه‌ها چون چشم کسر را از لوحه سینه بستر زدند
و هفت ده روز حال بر منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس فلا ممسک لها
بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده و سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریقه حصار گلخندان مفتوح ساخته چون حسب
زبان حال اهالی آن نقار دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجای را معروض تیغ سیاست گردانیده و بر مجلس ابتهاج
نکردند روز دیگر پادشاه والا گهر نهضت بر زبان ترحس کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته و از جانب کوچ
نمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام کارزار بنام زمانه رستم
دستان سام نریمان غاشیه کش خویش می‌پنداشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیاده در ظل رایتش بسر می‌بردند
و یراق و استعداد او بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده بجنگ مردم میدان خونش تصور نمی‌کرد بنابر آن چون حسین کیا
از توجه موکب همایون خبر یافت بنابر جهل از مردم اعتمادی قدم در مقام مکر و تزویر نهاد و در حصار بر روی خود بست و به قصد
در بیکسی کار آن قراری گزید و از نهادن در آن لشکر نصرت نشان زمره که در حالت روز مصاف برادات شب زفاف است [illegible] میدان
بر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان [illegible] ارتفاع یافت و از هر طرف طائفه بر جسم تیغ و سنان که روح و ملالت
شعله التهاب آتش قتال کانون از درون ممکنان را فروزان ساخت بالاخره نکبت گرد ادبار بر [illegible] سپاه استعداد رحمت
وحسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست از غایت رفعت و استحکام و صب بحصار فیروزکوه تمام
محروس از نوائب ایام بهرام خوان آتش خون شعله بر گرد برجش ابر و کمند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر مثنوی
قلعه استوار چون خیبر ٭ گشته با ذروه فلک همسر ٭ نسر واقع نشسته بر بامش ٭ جرم بهرام مشعل شامش
و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و اهمیتی در کمال امانت و حصانتش می‌افزود و چون شاه [illegible] رستا
منزل گزیده و سپاه منظور لوا چند روز با مرتب [illegible] پرداختند [illegible] گردید که بمجرد [illegible] لشکر از استعمال
آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر نپذیرفت ٭ ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم رای جهانگشای برحل آن عقده
معضله گماشته خاطر دریا مقاطر بر این قرار گرفت که آب آن رود که مادّه انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا اهل
با زنانی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجانب آب روانند و حسین کیا با جمعی کثیر از دروازه میدان مجادله برتافت
آن مهم مامور گشته با اندک زمانی نهری عریض عمیق در بالای آب حفر کرده راه جریان بود و اهالی آنجانب گشودند و اکثر آن آب

در آن چوبها افتاده و بعضی از آن مجاری بسوی قلعه روان بود بنا بر آن پادشاه گیتی‌ستان سپاهیان را فرمود که بر سنگها خاک و
چوب و خاشاک در پیش آن جوی سدی بستند و مداخل آب آنجا محکم ساخت در حال محصوران از آن جماعت [illegible] دل سوخته
دل [illegible] لشکر قیامت اثر حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از شش روز از آن حال کشتی امید خود را
بچنگ فنا داده و آتش عطش چون شعله‌های آتش [illegible] ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد
استحکام بر میان بسته بشهر اشتر را بانداختن تیر و سنگ کشودند و در روز سوم از شستن آب که محصوران [illegible] بوده
بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استا را بقید مقید گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود
آوردند و سه روز دیگر هم میان [illegible] غبار جنگ و شین ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز در حیز تسخیر پادشاه کشور
گیر درآمد و تمامی اهالی استا و ارک آن معروض تیغ بیدریغ شدند مگر بعضی را حاکم اهل قلم که بتیغ از ارکان
دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفص آهنین محبوس گشت و بعد از چندگاه بواسطه اغوای نفسانی و
دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش تعلق قالب گسسته بعالم آخرت پیوست و در آن روزی که [illegible] شاهی اشتغال داشت
بود در میدان اصفهان حسب الحکم شاه محمد کره و جمعی کثیر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتح حصار حسین
پادشاه ظفر قرین بجانب [illegible] سوار شاه دقیقی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن
اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان منصور سلطان حسین بایقرا از جرجان و کار کیا سلطان حسن از گیلان تحفه و برکات فراوان باستان
سلطنت آشیان آورده سعادت پابوسی همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضای الطاف والا جانب خویش
شتافتند و از آنجا پادشاه منصورلوا از استا بصوب عراق مراجعت نموده ملک ری را از یمن مقدم شریف غیرت افزای
فردوس اعلی ساخت و از آنجا [illegible] رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلق برافراخت و در آن
غزال خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون از صحرای عنایت
ملک بجانب اصفهان گردید گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروی به تیغ [illegible] ابرقوه و سوختن حضرت محمد کره [illegible]
غضب پادشاه سکندر شکوه [illegible] ارکان ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمد بسبب فتور امور دولت سلاطین
آق قویونلو که شخصی مشهور بود به سلطان احمد ساروی جمعی از مردم هرجایی بخود متفق گردانیده دارالعباده یزد را بحیطه
تصرف آورده و چون نجم علم آفتاب اشراق بر ساحت دارالعراق تافت [illegible]
قبل خویش شیب [illegible] که در سلک نوکرانش انتظام داشت به داروغگی [illegible] حکم همایون نفاذ یافت که
اصفهانی مصحوب شیب به یزد رود و سلطان احمد ساروی را از مقام عناد و خلاف بگذراند [illegible]
بنابراین [illegible] قواعد مصالحه ممهد گشته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که مدة العمر از جاده عبودیت و خدمت
مراتب اطاعت برکنار نگذرد و نسبت به شیب در مقام انقیاد و موافقت باشد اتفاقا شیب به یزد درآمده روزی چند حکومت کرد

وسلطان احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از
روی استقلال بفرمانفرمایی مشغول گردید اما سم اران ایام در دست محمد کره که در کره خاک مثل او نبود بقتل رسید
چا سان نحس آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قویونلو در ابرقوه داروغگی نمود و در اوانی که رایت
نصرت آیت شاه جهانبان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بتقبیل عتبه عرش رتبت فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را محفوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در
باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره بکمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان از اردو مراجعت نمود، محمد کره مدتی
چند طریق چاکری از روی سلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراخت و از ابرقوه ایلغار کرده نیم شبی به
دروازه یزد رسیده به هر حیله که توانست خود را در شهر انداخت سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط
ساخته در مقام خلاف نواب کامیاب ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک ماه استماع نمود از سورلق به
اصفهان شتافته از آنجا عنان گران بصوب یزد تافت بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز
وار احاطه کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند مدت یک ماه از روز ازرقی که خورشید
چهره بزم شهرستان سپهر لوای پیشانی مرتفع می گردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعه شبگون ...
موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ نحل نفوس دون پرواز می‌داد و اتباع کره نیز
آتش ستیز افروخته ... بانداختن خدنگ مرگ آهنگ می کشادند آخر الامر بضرب سنگ ...
فیروز جنگ رخنها در برج و باره یزد پیدا شد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با کسی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود
بقلعه گریخته بار دیگر آغاز جنگ و جدال نمود و جنود ظفر ورود روی تسخیر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه مدتی
دیگر با مرغ محاربه پرداختند بیمن دولت روز افزون آن قلعه را نیز قهرا و قسرا مفتوح ساختند و کره در برج بلند که تا آن
وقت بسبب کمال ... حصانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه می گفتند پناه برد و از مضمون آیه اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده غافل ماند و غازیان قلعه‌گشای آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع
شرف نفاذ یافت که در پای برجی که متحصن کره بود هیمه بسیار جمع سازند و آنرا بر زبر هم چیده آتش اشتعال برافروزند تا
خرمن صبر و شکیبایی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فوجی از آن گروه خود را بمقام رسانیدند شعله آن نیران بر کره اثر
کرده و کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزن منزل گریخت و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزن نهاده او را با
دو سه ملازم دیگر که آنجا بودند پایین آوردند و دست و گردن بسته پا برهنه بدرگاه عالم پناه بردند شاه دین پناه فرمود که تا کره را مانند

مرغی

حیس کبار در قفص آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعله تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم را بیک
بار انداختند و کره در آن قفص به تدریج حال محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت نموده الکا و یران
غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان مجتمع گردانیدند و آتش در آن زده
کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب جحیم رسانیدند گفتار در بیان نهضت
رایت گیتی نورد بولایت طبس و معاودت موکب همایون بعد از قتل سه چهار کس و در آن اوان که رایات جلالت نشان بمحاصره یزد اشتغال
داشت میر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بدان آستانه رسیده و بوسیله امرا ادراک
شرف بساط بوسی دریافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و
مغرب عبارتی مناسب سمت تحریر یافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدام پادشاه سلطنت مصیر نمود میر کمال الدین
حسین منظور نظر التفات پادشاه گشت و خیال یورش خراسان بخاطر شاه عالمیان گذشت بنابر آن بعد از آنکه فتح یزد
تیسیر پذیرفت و کره در مجلس قفص قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیک تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه
شد و پادشاه کشور گیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمایه از راه بیابان یزد بجانب طبس ایلغار نمود و در آن
اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور حسین میرزا باتو اسیورغال میر محمد ولی بیک بود و از جانب او انتخاب مرتدی ... حکومت
آن سرحد نمود و تردی ... ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام اندرون شهر طبس
تاخته هر کس را که در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و عسکر بی نهایت از جهت آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند اگرچه صورت
غضب پادشاه انجم سپاه بسمت شکستن ارتفاع برج قلعه التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه نمود و در
دار العباده یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار موکب ... دار الملک عراق افکند و در
آن اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره را اسیر کرده بود بدرگاه عالم پناه رسیده و شرف
بساط بوسی دریافته بواسطه آن حسن خدمت مجددا محفوظ عین الطاف پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم
بایزید ایلچی آستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورد و سعادت تقبیل قوائم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته
از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب ... سرافراز گردانید و احوال سید حسین کیا و محمد کره و
... در حضور ایلچی بانواع ... رسیده لاجرم بکمال خوف و اندیشه راه دیار خود پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از
اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالی شان آن زمستان را در بلده فاخره اصفهان قشلاق نموده
بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را به ترویج راح ریحانی
و استماع الحان اغانی مصروف داشت ذکر شکار رفتن پادشاه دین پناه اسکندر اورنگ در فضای نشاط افزای گز الک مثنوی
فصل بهاران که زمین شد تمام ❊ گشت چمن غیرت دار السلام ❊ روی زمین خرمی از سر گرفت ❊ صحن چمن زینت دیگر گرفت

سلطان گل قصد شکار بلبل نکرده خار را چون مژگان بتان لاله عذار تیز گردانیده و نسیم از روی رواج شکفتن غنچه را چمن در
اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی از [illegible] نبات نبات رسانیده آهوان سیاه چشم از فضای گلستان به ساحت سبزه زار
بفضای روح افزای مرغزار خرامیده و پیکان بسیار خشم در آرزوی وصال و مشاهده جمال ایشان مضطرب شده و همه ایشان چشم [illegible]

بالا صید شکار شهریاران
کمان خوش تر خ شد تیرباران
ز پیکان نشد و انگیز آنکه
چو صید غرقه در خون گشت لاله

نشاط شکار از خاطر خطیر شاه فلک اقتدار سر برزده و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خرم آباد شده و حکم همایون نفاذ یافت
که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان همه روانه گردند و جانوران شکاری بجانب گرانک که ساحت
دلگشایش چون سپهر مینا رنگ وسیع است برانند و از جنبش آهو و نخچیر و وحوش و طیور در آن [illegible] جهان [illegible] جهت
تمشیت این مهم تواجیان بصوب بلاد [illegible] گشته موکب حضرت شاه نیز از اصفهان نهضت [illegible] روان شد [illegible] عبور [illegible] سر آب [illegible]
آب زلال [illegible] و قطرات [illegible] انتظام عقود لآلی [illegible] آغاز [illegible] شاخ شکوفه گل افشانی [illegible] از خس و خاشاک
مانند اوراق گل ریحان بساط [illegible] گسترده امرا و کلانتران الکا نیز از قم [illegible] تمامی کوه و دشت را احاطه نموده
و جانوران شکاری [illegible] رسیده و از آهو و نخچیر و خرگوش و ارک و شیر و پلنگ آنمقدار جمع آمد که [illegible]
وهم از تعداد آن عجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارگی فلک اقتدار نشسته [illegible] درآمده [illegible]
خدنگ [illegible] آهو [illegible] دشت [illegible] از ضرب سنان [illegible] خون [illegible]
پلنگ [illegible] گردانید و [illegible] شمشیر [illegible] خرگوش
فکنده [illegible] رسانید

مثنوی

شد پر از نوک نیزه و تیر
کهی آهو فکند و گه نخچیر
کهی شیری [illegible]
در آهوی کهی گرد از [illegible]

بعد از آن [illegible] هرکه ناخشنود [illegible]
بزخم تیر و ضرب شمشیر [illegible] صید بر خاک هلاک [illegible]
اختتام صدور یافته تمامی [illegible] تمامی جانوران را [illegible]
ساخته شرایط [illegible] خونریزی بجا آوردند و در آن [illegible] شش هزار [illegible] جانور [illegible] امرا و اعیان [illegible]
خدام آستان ملک [illegible] تقسیم نمودند [illegible]
شاه عالم پناه بعضی از ییلاقهای اصفهان [illegible] کامرانی پرداخت و از کف ساقیان
زهره جبین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت **اگر نفحات [illegible] همدان [illegible] کشورگشا**
ارتفاع منازل روح افزا [illegible] شاه عالیشان [illegible] روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال
گذرانیدند برحسب اقتضای [illegible] متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول [illegible] نزول
اجلال [illegible] اساس عدل و انصاف [illegible] جور و اعتساف اهتمام تمام نمودند [illegible]

اشرف اعلی بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة والدعا شده مدتی در آن مقام اجلال احترام نیز توقف نموده
مجاوران آن آستان کرامت آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم اخلاص و نیاز بجای آورده و بنا بر آنکه
عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون نفاذ یافت که معماران [illegible] و مهندسان دانش اثر اساس
آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح انداختند و اساس آن را بسان گنبد [illegible] شید و مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای بهجت
افزای بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر رفعت بجوزا و قصر فیروزه کار سپهر رسانیده و غرفات بلندش
فوق [illegible] از کنگره منازل ماه و مهر درگذرانید

نظم

[illegible]
[illegible]

پادشاه [illegible] حضرت اسمعیل چشمه آب عذوبت مآب [illegible] گنبد [illegible] گشت و بر بالای آن چشمه
خانه تعمیر یافت که [illegible]
آب زلال [illegible] باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت
[illegible] و در اطرافش [illegible] مقدار [illegible] ساحت [illegible]
[illegible] گلشن فردوس [illegible]
[illegible] گلستان ارم [illegible] شکوفه [illegible] افلاک [illegible]
طبع [illegible] **روضة من ریاض الجنة** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible] نسیم صبا [illegible]
[illegible] القصه چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible] صارم کرد [illegible]** در فصل خزان که خسرو [illegible]
[illegible] میزان تحویل کرد [illegible]
[illegible]
نبات نبات برآورد **مثنوی** ریخت بر اطراف بساتین شجر [illegible] گل غنچه [illegible] نسیم بهار
[illegible] بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان [illegible]

رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریقی را سرمایه وجه معاش ساخته و رفع شر آن بداختران بر پادشاه جمجاه
واجب نموده بدان جانب نهضت نمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته
احمال و اثقال در جای بگذاشت و بمضمون **من نجا برأسه فقد ربح** عمل کرده علم عزیمت بجانب طالقان افراخت و چهارپایان را بر
بر افراشت و غازیان عظام تمامی اسباب صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از گروه ضلالت را طعمه
تیغ بیدریغ گذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بقزل اوزن نهضت و در آن مقام از جمعی شیوع یافت که حاکم قزوین
امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر می پیچد و گردن تمرد از خراج گذاری فرو نمی آرد بنا
بر آن تسخیر گیلان نصب العین همت عالی نهمت گشته رایات نصرت آیات بدانجانب روان شد بعد از وصول سرحد آن
عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل آن بیشه گیلان درآمده آغاز تاراج نمودند و در تفحص مخالفان که شیده [illegible]
قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت که از صنف [illegible] خودخواسته توبه کرد و در سفینه اعتذار و استغفار
نشسته [illegible] بسواحل [illegible] سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم جاده مخالفت از ایام
عصیان بیرون نهاده دو ساله مال خراج و مال ادا کرده [illegible] عفو کامل و لطف شامل پادشاه [illegible]
پذیره بحقش کلمه خجسته **اذا ملکت فاسجح** در جرم عظیمه امیر حسام الدین تجاوز نموده [illegible] مشمول انعام و احسان کرده [illegible]
حکومت مملکت گیلان عنایت نمود [illegible] تاج التفات شاهی [illegible] گشته [illegible]
و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده [illegible] خطه طارم از یمن
مقدم عرم عزت افزای گلستان ارم بود و ساحت عیش و نشاط [illegible] ساعت بساعت [illegible] و حشمت می افزود
چون فصل شتا بر طبق [illegible] خدام [illegible] پادشاه [illegible] متوجه [illegible]
خویش گشت [illegible] مسند سلطنت [illegible] کل [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
خوشاب [illegible] چشم [illegible]
از قشلاق طارم بجانب ییلاق [illegible] در حرکت آمده و بعد از وصول [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
سورلوق برافراخت [illegible]
[illegible] حضرت خلیفة الخلفایی [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام [illegible]

غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام انتقام کشیده مانند پلنگ خشمناک بر نوار آن گروه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او
همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد و تیر از سر
طرفین جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد و گرد از خون کشتگان بستان کوه و دشت از قطرات اشک لعل گون بر جبین آورد و چرخ اثیر از گرد معرکه
و از وکیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرده و برق سنان عالم سوز شعله فنا در خرمن سعادت انداخت و نوک پیکان
آتش افروز حروف من سلالت از اوراق روزگار محو ساخت **مثنوی** دو دریای خون بر هم انداخت جوش ... جدید ... از ... خروش
سر نیزه در سینه کاوش گرفت ... ز چشم ... آتش گرفت ... ز ... سنان ... جگر ... فرو ریخت ... بر
آخر الامر نسیم شمامه فتح و ظفر بر مشام امرای عظیم الشأن معطر گردانید و صارم رو بادبار آورده فرار نمود و غازیان عظام ... از
سرداران لشکرش را بکمند اسیر مقید ساخته جمعی کثیر از اتباعش قتل رسانیدند و تمامی اموال ... غارت ... غنایم
مراجعت ... بموکب ... سلطنت ... بهرام بیک و جمله ... نقل
... کیفیت آن کارزار و شکست اعدای دولت را مشروح معروض داشته ... اختصاص
... بموجب ... که ... قتل ... صادر گشت
غازیان عظام ... قتل نمودند و پادشاه ... بیت
... آن زمستان در خوی قشلاق کرده ... کامرانی ... عشرت
می کوشید و همواره مجلس همایون را ... شراب ... ایام بهار داده ... بساط ...
... سعادت ... سلطنت ... جهانبانی ...
المنعم المکرم **گفتار در بیان جشن نمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت رفع شر علاء الدوله ذوالقدر** ...

چون ابر بهار شد گهربار ... | ... | ... | ...
... | ... | ... | ...

پادشاه آفاق از یورت قشلاق ... که عذوبت آبش خاصیت چشمه تسنیم ...
... نسیم خلد ... ترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده ...
... امرا و حکام ... بزم ... انعام ...
و انعام ... **مثنوی** ... ضمیر ...

... | ... | ... | ...

نشسته اشراف عالی مقام — همای سپهر احتشام
گرامش درآمد می خوشگوار — ز دست جوانان سیمین عذار
ز رخ ساقیان از فروغ شراب — بر افروخت چون عارض آفتاب
سخن بصوت دف و چنگ و نی — دعا گوی شاه از خیره ول
گرفت ها لوای تو فیروز باد — همیشه تو مرزور نوروز باد
بنوروزت از بخت فرخ اثر — بنوروز عید باد فتح و ظفر

بعد از انقضای ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که مراد از بغداد گریخته به علاء الدوله ذو القدر پیوسته
و علاء الدوله دختر خود را در سلک ازدواج کشیده بموافقت داماد در مخالفت خدام درگاه شاهی لوای طغیان مرتفع
گردانیده اکنون سپاهی از محاط دایره خیال افزون در دیار بکر شتافته و بسبب استیلای بیداد ایشان در آن دیار آتش فساد اشتعال
یافته سران لشکر او دم ناموس دم می‌زنند و لشکریان ایشان هر جا هرزنی می‌بینند غارت می‌کنند **مثنوی**
لشکر ظالم ظلالت کیش — مردم بنهاد شر اندیش — جمله از شیوه مروت دور — یافته از زیب نفس غرور
کرده پیوسته عزم جور و فساد — مال ناموس خلق داده بباد
از استماع این خبر نایره غیرت پادشاه هفت کشور
زبانه بفلک اخضر کشیده دفع شر آن گروه بد اختر را بهمت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر
نافذ گردید تو اجان بهر سیر جهت رسانیدن جار روی باطراف بلاد و امصار آورده باندک زمانی لشکر بسیار از ولایات
فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و جنگ‌آزموده
سرافکنده کرش ظفر آثار **مثنوی** جبابی بلطف آلهی همه — سزاوار از تاج شاهی همه — کمر بسته بر کین بدخواه ری
کشاده زبان شکر گستری — وانگاه پادشاه و ربع مسکون به زور فرخ و وقت همایون اعلام ظفر نگار از جهت دفع
شر اشرار ذو القدر رایت نهضت بجانب عنان همت گیتی نورد بجانب آذربایجان انعطاف داده و افغان کوس کرد
نفیر باوج فلک اثیر رسیده و مرکب ارادت همایون بود روی براه نهاد — اعلان شد با قبال شاه جهان — سعادت پیاده علم کشان
نهان از غبار مواکب سپهر — مه رایتش شاه و مهر — جنیبت کشانش ملوک عظام — بفرمان برای مطیع هر کدام
و پس از آنکه پیچه برق خورشید اثر ساحت ازنجان را از نور وصول حضرت اقوای فضای آسمان گردانید و علاء الدوله
بر بعضی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر را که حصه کرده بود بجمعی از معتمدان خود سپرد و در روی ترکیب بسوی البستان آورد
و کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده و عنان نهضت همایون از عقب مخالفان در آن اتفاق افتاد و علی الدوله
در البستان مجال توقف محال دانسته وزوه از متعلقان کجانب دام کشیل کرد و فرقه را بصوب شام فرستاد و خود با معدودی
چند بکوه فرناکو از غایت رفعت قله آن باوج آسمان می‌ساید و گروه رمنی افراز آن کم نوزده می‌نماید پناه برده متحصن شد و
پادشاه بجهانگیر در عیش دولت سرافرازی قطع منازل نموده بر بعضی ولایات که داخل ملک روم بود عبور نموده به شهر
و قصبه که رسید ابواب عدل و احسان بر روی روزگار رعیت مطیعان برگشود و چون بکنار رود البستان مضرب خیام سپاه گردون عدد گردش
کشت جمعی کثیر از لشکر ذو القدر جرئی از ذوی مقصان حضرت منظر جامه جنگ پوشیده و دست بشمشیر خونریز زده در برابر موکب
ظفر از صف قتال بیار استند **مثنوی** صف آراستند کرسپاه گران — گرفته جهان لکر آن کران — سمه آهنین درع و خارا شکاف

سر بجمع درمن تن از مصاف و عازیان عظام مثنوی به صفوف پرداخته جنگ رفهای سوزن زنازله در زمین و زمان انداخت
و صدای نفیر کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت **مثنوی** بر آمد زهر دو سپه بانگ کوش — هوا نیلگون
شد سپهر آبنوس — چو برق درخشنده از تیر و تیغ — همی آتش افروخت از گرز و تیغ — و آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران
تند خوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمان جلادت مردانگی
بظهور رسانیده بر خصم تیز از خطی جانستیز رحال جوانان نوخاسته را مانند کمان خم کرد و نیزه گذاشت بر سروران
مردافکن و ودایع جان می‌نمود و اجل ناجوانمرد یکان خار اگذار را دیباچه عدم در جسم دلیران شکل بیکسو و اجرام دامن
خون بکستری در خاک ریخت و در هر قدمی خاک در چون بسمل معدن از خون برانگیخت **مثنوی** زبس کشته کامد زهر دو گروه — ز خون
خواست‌ها وارسته کوه و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی از زخم تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را بیابان
عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند تتمة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار ایستادند و چون خورشید
از توقف در میدان سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعه تیغ آفتاب خیام غروب در آمده از عکس خون کشتگان
ساحت افق گونه لعل رخشان پذیرفت پادشاه عالی جناب از معسکر همایون نزول اجلال نموده سپاه ظفر آرایش را بالقات
لازم هاسی امر نموده لشکر ذو القدر نیز بمراسم طلایه پرداخته آن شب تا صبح از جانبین طرق تحفظ و احتیاط
مرعی بود و روز دیگر که سپهدار قضا و قدر بر جابی زرنگار بر فراز جوشن سیماگون گردون پوشیده علم تیغ برق کردار
فضای دشت و هامون را نور و ضیا بخشیده و در انهدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام شعار بدن را حلی
بجوشن زرنگار و آراسته بر باره تیز رفتار دلدل آثار براد دم فتا سوار بر آمد و تسویه صفوف لشکر فیروزی اثر اقدام
میدان قتال با بخت طلعت همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده و از آن جانب اشرار ذوالقدر در برابر آمده
و دیو نهاد نیز جنگ را در غایت صعوبت بوقوع انجامید و دمی الفان جنیره در مستور بشر قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام مکیال از فرق تا چهره و زمره تا بیه معسکر خویش متوجه گردید صباح روز سوم که خسرو انجم علم
بر زیور صبح ظهور بر افراخت و از استعمال اشعه سر تیغ سپیده خیل ظلام شب بخشانگاه مغلوب ساخت بار دیگر
غازیان بکینه ستیز از کشش و حجر کشیده روی بقوم بی شرم ذو القدر آوردند و در آن روز نسایم نصرت از برتری بر شقه رایات
سالکان سرحد وزیدن آغاز و از اعدای ایرانی اختر آغاز انهزام کرد و انا مضمون کلمه **قل ان الحکم الله العزیز** شامل حال آن مردم گشت
و در نتیجه قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بیدولت را در نوشت و جمیع ویراق و ممتلکات ایشان تمام
در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از شرر غضب پادشاهی نایره فساد در بیوتات و ابنیه آن جمیع خاکسار
سمت اشتعال پذیرفت **مثنوی** بیاد غضب آتشی بر فروخت — که شهر و ده خاک سار ان بسوخت — و پادشاه ستوده
بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود شام عبور نموده از حکام و سرداران آن ولایات جمعی را که تقدم

درگاه عالم‌پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش نموده چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفرآثار عنبرسرشت
آثار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه خرپوت توطن دارند و حصانت آن حصار
موجب اغترار ایشان گشته سر از ربقه فرمان برداری بجای نمی‌آرند موکب همایون بآنجانب شتافته سپاه بسیار و عدد
بی‌حد و عدت بی‌مر مانند محیط آب بگرد آن قلعه متانت انتما درآمدند و بافروختن شعله حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ
پرداخته روز دوم چند جا در دیوار آن قلعه که چون برج جوزا از صدمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر از
نظر پادشاه و پیدا در جلوه‌گر شده و حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا نوعی
نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذوالقدر هر کس بدست آید اسیر پنجه اقتدار گردانند و فرمان بموجب نموده عمل نمودند چون
کیفیت فتح قلعه خرپوت بمسامع کوتوالان سایر قلاع و دیار دیار بکر رسید مجموع از انتقام سرکشی و عنا در گذشته مفاتیح
حصون و جاها را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم‌پناه آوردند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت
و خدمتکاری برگشادند و پادشاه مخلص‌نواز درباره آن جماعت انعام و احسان نموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضه
درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان عزیمت بطرف اخلاط انعطاف داد در اثنای راه شرف الدین بیک
که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان باستان‌بوس سلطنت آشیان شتافته شرف بساط‌بوسی حاصل نمود و جمعی از خدام اعلی مقام
گشته دست عنایت پادشاه بر چهره قدر او ابواب لطف و مرحمت و روی او کار خوش برگشود و بعد از آنکه ولایات اخلاط و محال
بطواف سلطنت بساط گشت مشاهده سپهبهای جسم را با اغصان درختان و الوان اوراق اشجار بستان باعث آرایش خاطر
شده نوایی خوش از ایوان کیوان درگذشت و پادشاه گیتی‌پناه چندروز در آن مقام فرخ‌انجام بشرب مدام پرداخته
از آنجا بخوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر صفحات احوال متوطنان آذربایجان افتاد ذکر جنگ محمد بیک استاجلو با
ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ ظفرپیکر در آن زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه نیکوخوی بود علاء الدوله
ذوالقدر لشکری جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهت اتصاف بصفت شجاعت ساروقپلان
میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه مضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
واثق بوده در برابر اعدا صف‌آرای گشت و مردم فریقین بنهایت کوشش و کوشش تقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت
دست داد و ساروقپلان جمعی از خویشان او را غازیان شیرشکار اسیر کرده در قتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر
ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مستبشر و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده و ساروقپلان را با سایر اسیران
گردن زده روز مبارک ایشان را با رؤوس اعلی روان نموده و قاصدی او در قشلاق خوی بدرگاه عالم‌پناه رسیده کیفیت
حال بعرض نواب کامیاب رسانید و عواطف انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی که مشاهده نموده
بود معروض محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر دهشت و کلفت برجوزده از خشم شده در ماتم پسر سیلاب
خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر با جمع و یراق خیل و حشم پرداخت و دوازده هزار کس نصرت‌مآثر فراهم کشید

دو پسر دیگر خود را که کلانتر را گورشنخ و خردتر را احمد بیک می‌گفتند سردار آن سپاه گردانیده و ایشان را جهت طلب خون
ساروقپلان بجنگ محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدای شوم خبر یافته با جمعیت قلیل گشت
و در ظاهر قلعه آمده عنان ربقه دست داده بجنگی درپیوست که از هیبت آن عنان صبر و شکیبایی از قبضه اقتدار اول
حصار انجم بیرون رفت و سیلاب خون خون و درود چون در فضای معرکه روان شده و قتاله امن و امان برخت از میدان جهان بست
آخر الامر محمد بیک پیاده حمله حمره اثر خیل بدخواه ذوالقدر را حوض عبادی اعتبار از غنیمه ادبار برداشت و گورشنخ و احمد بیک
با بسیاری از اتباع در معرکه کشته رهایند پرتبهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک که بعد اخری است بیافت
در گرو صورت فتح و فیروزی حاصل نموده سرهای مقتولان را بر پشت شتران بار کرده مصحوب قاصدی بمسیر پادشاه اسکندر حشم
فرستاد چون در آن زمان پادشاه انجم‌حشم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته ایلچی استاجلو محمد در ییلاق همدان بر هامی خیمه شان
رسید بآستان ملائک آشیان رسانیده کیفیت فتحی را که ثانیا بیمن دولت ابدپیوند روی نموده بود معروض گردانیده و با مراسم
انعام و احسان و اکرام اختصاص یافته منتفخ و مباهی بجانب دیار بکر باز گردید و چون خبر شکست علاء الدوله کره اخری
رسید پادشاه آن دیار که آرزوی کینه او در سینه داشت لشکر بر روی کشیده علاء الدوله در میدان قتال از زخم تیغ دلیران
کشته گشت و بسیاری از قوم ذوالقدر در آن معرکه منقطع گردید و تبعه السیف در اطراف آفاق پراکنده شدند و باز ادوار
خدمت قیصر را و دیار خویش گرفت وی شاهزاده کلفی و غایله مشقی کلفی حال که شاهی از خار آزار آن اکثر حق نیافت حالت
بدر رفت و شاه صاحب‌قران بعد از آن بهار را بیلاق ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات فرحت‌بار ساعات
بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم را که منظور نظر کیمیااثر پادشاه عالی‌گهر شده و رایت اختیار
و اعتبار برافراخت ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن او بمرتبه شرف و کامرانی بر ضمیر کیمیااثر مصرانی
معیار اعتبار و عیارسنجان سکه زرخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک
اشراف اعیان رشت که دارالملک جیلان است منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صناعت صیاغت از امثال و
اقران ممتاز و مستثنی شمرده و در آن ایام که آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاه دین‌پناهی در ولایت لاهیجان بود
بر امیر نجم الدین مسعود بنابر اراده که لایق سیاست بود و همگی سعی مشتاقان خاندان حیدری نایب و دهشت نقش محبت آن شاه دین
ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود
و بزبان نیاز مضمون این مقال ابلاغ نمود مثنوی سلام علی من سنا حسنه جماله و ان لم ادر الا لطیف خیاله
و ما ابصرت عینی سمت من لالی کیس و صف جماله | زبس وصف حسنت شنیده‌ام بجای دل از روی تو دیده‌ام
چنان در دلم داده جا کرده | که گویی تر از ابها دیده‌ام | و چون آن تحفه بمقام عرض خدام آستان سپهراحتشام
رسید نقد اخلاص آن ساکن الکساح توفیق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار تمام عیار نمود و در سکه قبول مقرون شد

قاصد مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطه اردبیل
مراجعت کرد و صیت ظهور رایات اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم شیوع پذیرفت کور علی بیگ سپه سالار حاکم
ارشت میرزا اسحق بود در مذهب تشیع غلوی نمود و دانست که مرتکب این سلوک مذموم نمیدهد اسمیه عمل نمایند و نسبت آن قدوه
اولاد خیر البشر در طریق اخلاص نیاز مندی سلوک می نماید بنابر آن میرزا اسحق بار ترقیان جناب اغوا کرده از نیجا که
در نعمتی خبر یافته پای فرار در وادی ادبار نهاد و احکام دو جهان دیار آورد و در این ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود
موکب همایون پیوست و در سلک خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت ناشناسی
طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آن حضرت پادشاه فراست و کاردانی و همت کفایت و فضایل نفسانی العیان
داشت و بجلادت گفتار و مجلس گرداری از اشباه و اقران امتیاز نموده همواره بخشم خود و احسان در زمین اهل طوایف انسان می
کاشت پایه مکان اعتبار و رخت بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکور گوهر مذهب و کالت نفس نفیس همایون سزاوار گشته
من حیث الاستقلال پرتو تمشیت مهمات مملکت اعمال آورد و پایه قدر و منزلتش از مقام امرای عظام و مقربان درگاه ملک احتشام
در گذشت و درگاه خلایق ملاذش ممر توجه پادشاه و اوزعایت ارکان و اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان
گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور چنین صاحب اعتبار زر بلند اختر پناه دادگستر ندیدی چشم گیتی کس برابر ز لطف پادشاه بنده مرور
فلک چیرا خوخواه او گشت و آن امر صادق ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی ولایات
وقوع یافته بود بقدر الامکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده و با ملحقات ابواب مکرمت
برگشود مثنوی ز جود و سخا بر خلق گشاد سود شد کام غیر زرع بیداد بهمن التفات شهریاری
بنای جمله را داد استواری ز ابر لطف وا طرف عالم چو گلزار ارم گردید خرم تعداد بعضی از وقایع بغداد و دار
السلام که تحت تصرف پادشاه والاشهاد حسن ادای پیاض این سخن و نضارت نخبش فضای این کلشن از رشحات سحاب
قلم این حکایت را بدینسان رقم میزد که بعد از رحلت میرزا ز برد علاء الدوله ذوالقدر یکی از امرای مشجعات اثر بارک بیگ
نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته با ستاد ملکیه آشیان
شاه جهانبان نشتافت بنابران در اواخر سنه اربع و عشر و تسعمائه که رایات جلال از فروغ بخرات نصرت نشان
طراوت بوستان جهان میداشت رای ارکین جسمت آیین متوجه التقیا و بارک بیگ شده حکم مجتمع فتح بغداد و کاشت
و خلیل بیگ را که از جمله بندگان خاص و مرید عقیق کیاست موقوف بر تفهیم سفارت اختیار فرمود که
به بغداد رفته بارک را اطاعت خدام سدره مقدار و غزوات ترغیب نماید و اوحمایت کارقت عصیان تنبه یافته و مستوجب باز
تاج و خلعت جهت بارک فرستاد و خلیل بیگ متوجه دار السلام شده چون بارک بیگ بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از
مردم نیک خود را سه روز راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیگ را با عزاز و احترام به دار السلام در آورده

بابک

بابک در اواخر میرزا پرتو اراق ابادی ملاقات نمود و بلوازم تعظیم و تبجیل بالعبدی الفیل اقدام فرموده نسبت بنواب
درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرد و پوشیدن تاج و خلعت شاهی مباهی و سرافراز گشته حقیقی اخرادم
خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیگ طریق انعام و احسان بجای آورده جهت آستانه درگاه سریر اعلی پیشکشهای شاهانه
مرتب گردانیده و آن اخبار مختصر را متعمد شریفه را به ابواسحق شیره چی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را همراه
خلیل بیگ روان درگاه سلاطین پناه فرستاد و با کیفیت عجز و نیازمندی او را ابواسحق نواب کامیاب ساخته و شاه حکومت بغداد
بنامش حاصل گردانید خلیل بیگ و ابواسحق شیره چی روی به اردوی کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه سعادت را
یافته و تحف طاعت و انقیاد بارک را بوسیله امرای ملک آرای عرض کردند و تحف و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر انور
در آوردند و چنانچه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که بارک بیگ بار خدمتکاری بر دوش کشد و حلقه طاعت که ادا بر گوش
کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه جهان بخشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت با ابواسحق شیره چی
اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که بارک بیگ را بگوی که اگر صحیفه ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان درگاه جهانپناهی
در آراسته یابد و از اقبال آشنای شتابی مرآت تعواطف بیدریغ با اختصاص یابد و اگر نقد اعتقاد در آبه غل و غش نفاق
مغشوش سازی ای سایه شیشه در دار الضرب سیاست بوته عقوبت بگدازی و چون ابواسحق شیره چی رخصت انصراف یافته
بمجلس بارک رسیده آنچه دیده بود و شنیده بسلک معرفی گردانید و بارک بیگ از کید دل بجمع خاطر روزی چند در شعار
پادشاهی بیلیان حشمت اوقات گذرانیده و بالاخره خیال قلعه داری کرد و روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات
دار السلام حمله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم بستد که اگر تا سال لیدان بلده محصن می بود آن ذخیره با ذوق و
و لشکریانش وفا می نمود و در آن هنگام ارقدوه اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که از اعیان جمع در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود
و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک می نمود متوهم شده آنجناب را مواخذه و مقید ساخت و او
حابی که مانند حوصله بخیلان تنگ و مانند فکر عقلای عمیق بود حبس نمود اگر تاج از سر نهاده بالکاف کلمه عصیان بر افراخت
و از آن جانب فرمان فرمای شادروان مغارب بعد از اجازت ابواسحق شیره چی عزم تسخیر عراق عرب جزم کرده حسین بیگ لله را با
فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانیده و موکب اعلی را نیز متعاقب لله بیگ با تشکیل از حرکت آمده بارک بیگ
از استماع این خبر شنید و اضطرابش از حد گذشته بعد از وصول حسین بیگ لله به دو منزلی بغداد بارک بیگ مصلحت خود در آن دیده
در شبی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک می ریخت و مانند حال زار مهجوران تار و تیره بود
با نوای که ره می آمیخت تنگ بر اسب فرار کشید و از دجله بگذشت و متوجه از راه تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر
که خسرو زرین لقای چون خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده با اوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از برج

طلوع نمود، بار دیگر عالم را یک رحمت انوار بخشید بغداد را بیان سرحدی که مجلس سید محمد کمونه بود شناخته و دو
کس از آن قبیله آن ایف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از آنجا بیرون آوردند و زمام
اختیار آن دیار را بقبضه اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار دادند شعار و لوای خدام موکب شاهی ظاهر گردانید و
لله بیک در روز جمعه چهارم [illegible] بغداد رسیده و سید محمد در آن دار الخلافت مسجد جامع تشریف برد و خطبه بنام نواب
همایون شاه عالمپناه ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت بجای آورد و بعد از ادای نماز خرم و آواز به یمن
شهر شتافته لله بیک نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بروی روزگارش برگشود و چون
خبر فتح بغداد را بعرضه داشت سید محمد کمونه و حسن بیک لله بموقف نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم حمد الهی
قیام نمود و ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت پناه پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته
در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بجهد ساعی جهت انصاف پرداخته ابواب ظلم
و اعتساف بربست **گفتار در بیان وصول رایت نصرت آیات بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام**
در ایام که دست عنایت مفتح الابواب عرش آشیانه سلطنت مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه
والا اقتدار نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بشکار اشتغال می نمود و سرور از مساعدت بخت فیروز شاهباز
[illegible] در هوای [illegible] پرواز داده تماشای [illegible] میسر نمود و متعاقب آن فتح بغداد دار السلام از [illegible]
الویه ظفر طلیعه مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفوت انوار [illegible] و خبر قرب وصول موکب کیوان اساس
بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال
استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب
فرح و حضور بر روی خود گشودند و جماعه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان
جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوان را از تن جدا کرده در پای اسب فلک سیر
صاحب تاج و سریر افکنده بمراسم دعا و ثنا می آوردند **مصرع** کای شاه فلک قدر جوانبخت [illegible] زانکه سزاست بلندی
زینه تخت [illegible] دار الملک بغداد [illegible] الانصاف همیشه آباد [illegible] قربانی مقبول
[illegible] اخلاص [illegible] اهالی بغداد در نظر عالی [illegible] مستحسن نموده [illegible]
[illegible] ابواب اشفاق بر روی امید ایشان گشاد و تاریخ بیست پنجم جمادی الاخری سنه اربع عشر و تسعمایه در چهار باغ میرزا
بر موافق نزول اجلال فرمود تمامی بغداد را [illegible] در ظلال عدل و احسان [illegible] سید محمد کمونه لطف کرده
[illegible] ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده [illegible] عنایت مرحمت نواخت آن شب پادشاه جم جاه [illegible]
اشتغال عیش و طرب در آن مقام [illegible] بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبه علیه جازم کرده در روز شنبه بکربلا آورد

و بعد از وصول بدان مشهد عطرسا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک
پاک سود و زبان بمناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه السلام والثنا استمداد نمود و مجاوران
آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از نفایس جواهر زربفت قرواش ترتیب
داده در صندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف ملائک را حظایر قدس با پرده های زرنگار
که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت در افزود و دوازده قندیل طلا هر یک چون شعله آفتاب نورافزا بر قبه
عرش بنا وقف نمود و صحن آن مشهد فیض آثار را بگلیمهای ابریشمی چون [illegible] ساخت و [illegible]
درون حرم را بمرکبان اخلاص فرشهای بدیع انداخت و در وقت شیلان خوان سالاران آستان سلطنت آشیان
را انواع حلوا و اطعمه و الوان بمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضه بهشت آثار از آن محظوظ و بهره ور شدند
و لمحه [illegible] بر دند و یکشب پادشاه حسینی نسب در مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه [illegible] الاذکار معتکف بود روز
دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بحلیه شتافته از آنجا لوای عزیمت بصوب خطه نجف بر افراخت و ... آستانه
قدسی منزلت و عتبه کعبه مرتبه شاه اولیا پناه و اصفیا امام المشارق والمغارب مظهر العجایب مظهر الغرایب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام رفته با قدام نیاز طواف آن روضه عرش مطاف بجای آورده و در آن حریم رب
الاعزاز که کعبه [illegible] نیاز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت از واهب [illegible]

مسالت کرد **مثنوی**	یکی آن تاج بخش ابنای ارض	بر افروز گیتی پناه ...	بر افرازنده رایات [illegible]
... همه نهی [illegible]	ز لطف تست ...	رعیت پروری [illegible]	... [illegible]
ز خاک [illegible]	ز فضل تست ... اقبال	ز تدبیرش خیت کو [illegible]	... [illegible]
[illegible] تخت ...	همایون ... امامت	قضا [illegible]	علی مرتضی سلطان [illegible]
بچشم ... [illegible]	گر از علم جهان [illegible]	اساس ... [illegible]	[illegible]
بلک ... [illegible]	... [illegible] عالم	که ... عالم	[illegible]

حضرت شاه ولایت از آثار اجابت این دعوت بر ساحت خجسته ساحت آن قدوه دودمان ولایت پرتو انداخته سر از سجده بر آورد
و سده آن سده سدره مراتب را باصناف تحف و هدایا زیب و زینت فرموده جمله را بصوب منازل اعزا بغایت حاجات
رکاب ارتفاع یافت و بعد از وصول ببراق آنجا خلعت بسیاری از ایشان کشته و اموال جهات اغنیمه که بلشکریان
بدار السلام بغداد باز گشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته ظنطنه حصول امانی و امانی آن مهر
سپهر کشورستانی از شرفات غرفات آسمانی در گذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بدار السلام بشرف طواف
روضه عطرسا و مرقد خلد آسای امام همام هادی اعاظم انوار ابن الامیر موسی الکاظم و امام کرامت پیکر محمد مرجع ارباب رشاد و

رضا و محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه عالیه آثار بود لوازم نیاز
بجای آورد و مجاوران خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان کرد و از آنجا بسامره خرامیده و سعادت
زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهم السلام استسعاد یافت
و مستور سرای حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام و اکرام بر مجاوران و سدنه آن مقام لوازم الاحترام بجای آورد و
موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره به بغداد بازگشته در اثنای راه به شکار رغبت نمود و بعد از وصول بدار السلام
عمارتی را که در آن ایام حسب الامر آن حضرت در فضایی که نزدیک بدروازه قراباغ [illegible] بنا کرده بودند بمقدم شریف
مشرف ساخت و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چنانکه در این اوراق مرقوم کلک [illegible] گشته توجه فرمود و پس از
فراغ از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران [illegible] و مربای [illegible] بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که
ثور گردون از مهابت آن [illegible] که [illegible] می بود از [illegible] پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال
شوال [illegible] گشادگی چهره اقبال بشارت میکند و صدای [illegible] نوای وصول [illegible] طاق
گردون می افکند تنها نزدیک آن [illegible] رفت و از بخت [illegible] تیر مرگ تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت
رامی بروج قوس [illegible] آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر [illegible] از سهم آن [illegible] گشته در بیشه اختفا
نهفت و شاه ظفر [illegible] از آن بیشه به بغداد رفت و کرت دیگر [illegible] عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
جهت هر یک از آن [illegible] عتبه کعبه مرتبه نقاره [illegible] مقرر ساخت [illegible] بجای [illegible]
[illegible] در بغداد جمع آمده [illegible] منقش [illegible] در غایت تکلف [illegible] ترتیب [illegible]
قدیم را [illegible] برداشته [illegible] خلیفة الخلق را [illegible] حاکم بیک
لقب داشت [illegible] المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و تجدید حکومت عراق عرب و [illegible] مزارات ائمه کرام
را بوی تفویض نمود و [illegible] انعام تاج زر دوزی و خلعت خاصه و اسب تازی با زین [illegible] و بار طلا
و مراحم [illegible] که [illegible] از طلا [illegible] اعلام [illegible] فیروز [illegible]
صدای [illegible] شیرستان [illegible] انداخت اگر افغانان ولایت خوزستان [illegible] پادشاه
[illegible] ملک [illegible] خلافت [illegible] پادشاه [illegible] بطلوع آفتاب
شعاع [illegible] بود که [illegible] جزیره [illegible] حضرت
شاه ولایت علیه السلام [illegible] بعد از [illegible] قوم [illegible]
[illegible] تیغ و تیر [illegible] قوت میکنند و لفظ
علی [illegible] میشود [illegible] اولیا

طلوع دولت همایون شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر آن دیار حاکم بود و در این ایام که فتح بغداد [illegible]
بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن مانند مرحوم [illegible] بمعالم [illegible] و مشعشع [illegible] ولایت [illegible]
احوال [illegible] سلطان فیاض پیوسته و قوم مشعشع [illegible] که از فیض عنایت حضرت عزت [illegible]
[illegible] بر احکام شریعت غرا کشیده [illegible] می نمایند بنابر آن [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] پادشاه ظفر [illegible] واجب نموده [illegible] دار السلام بغداد اعلام [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] دار الملک حکام مشعشع بود توجه فرمود **مثنوی** روان گشت شاه فلک [illegible] [illegible]
روان [illegible] جهان [illegible] ملوک جهان [illegible] بمسامع [illegible] رسید که حاکم
[illegible] ملک [illegible] ظلم و ستم اقدام [illegible] اهل [illegible] اعتکاف نموده [illegible]
[illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible] قراحاتی و حسین بیگ [illegible]
قرب [illegible] ملک رستم [illegible] دار الملک
مشعشع [illegible] رسید سلطان [illegible] لشکری [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] شیران [illegible] مستعد قتال [illegible]
[illegible] عساکر [illegible] آن کشور [illegible]
[illegible] آراسته و محکم گردانید [illegible] در اطراف
[illegible] حقیقت **کانهم بنیان مرصوص** [illegible]
[illegible] آتش [illegible] جرم [illegible]
[illegible] جاهل [illegible]
آتش [illegible] **مثنوی** خدنگ [illegible] سنان [illegible]
خور [illegible] میدان جنگ [illegible] رخ [illegible]
گشت [illegible] سپهر [illegible]
افق [illegible] لعل و مرجان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] حسام [illegible] ظلم و ظلام [illegible] اسلام [illegible] رسید
[illegible] **مثنوی** [illegible] لشکر شاهی [illegible]
[illegible] میدان [illegible] دیگر [illegible] فتح و ظفر [illegible] پادشاه [illegible]

کشته نوای فتح افزای [illegible] بسامع جاه و جلال رسید [illegible] کانهم حمر مستنفرة

فرت من قسورة پشت ادبار به معرکه فرار کرده اموال و [illegible] غنیمت غازیان گردید و شاه عالم پناه [illegible]

حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را [illegible] معدلت آیین مفوض ساخت و عزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور با آستین تبسم پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم پا انداز و نثار بجای
آوردند و مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند دران بلده به
عیش و طرب اوقات گذرانیده آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در اثنای راه مزاج با ابتهاج میرنجم زرگر از منهج اعتدال بمنهج
اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات جان و کالبد آب را در تنور مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء
المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آن جناب را از پای درانداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر
فاضل نصفت نهاد پس از وصول بموضع خوب که بجلبه اشتهار یافته در هشت فرسخی تبریز رخت روح بجنت الماوی نهاد
پادشاه والا تبار از ارتحال آن خجسته مکارم اخلاص آثار جزع و ملال بسیار نمود و روح مرتضیش را با تجملات کلام و اطعام فقرا و
ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان نمود بعد از انقضای ایام تعزیت آن خسرو جهانی طویه امیر یار احمد اصفهانی
را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و بنجم ثانی لقب نهاد و رایت اعتبار و اقتدارش را باوج فرقدین رسانیده و تمامی
امرا و وزرا و ارکان دولت را در کنف تربیت [illegible] سرانجام امور ملک و مال را برای صواب نمایش باز گذاشته
او را بمزید لطف و عنایت بی غایت بنواخت و نجم بیگ ثانی نیز امیری صاحب تدبیر [illegible] بود و در ایام اقتدار اصفهان
و کمیابش روزگار بر منهج عدالت سلوک نمود بعد از آن [illegible] ارجمند [illegible] عطیه [illegible] بر افراخت و
نقد [illegible] شروان از مواضع [illegible] آن ولایت اقامت داشت و دران اوقات میرزا بیک علائی که ارشد [illegible] نواب
کشورگشای بعلو قدر و فور اخلاص [illegible] بود بمنصب [illegible] مستهم گشته و سعادت مرنجم ثانی [illegible] علت شده عالم فانی
را بدرود نمود گفتار در بیان توجه موکب خورشید نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول امانی و آمال
در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که تندباد دی که عارض جویبار نیلوفری و رخسار بنفشه [illegible] خوی نیلوفری کرده
و چشمه خورشید رخسار [illegible] سحاب سیماب بر دوش کشید مثنوی گلگونه عارض بتان شد از باد خنک
بنفشه نهد خورشید هم لشکر دی جوشن [illegible] فکند * پادشاه صاحب [illegible] شنید که شیخ شاه بار
دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه [illegible] نقش سلطنت و استقلال بر
لوح خاطر نگاشته در اداء باج و خراج تغافل و اهمال می نماید و [illegible] تعظیم و احترام [illegible] آستان سپهر احتشام [illegible]
برافراخت رایت سروری نموده خیال جهانداوری بخدام خاقان با تخت و تاج کرده [illegible] ادای [illegible]
بنا بر علو همت پادشاه و منظور لوای عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایات هدایت آیت بجانب شروان برافرازد و آن ولایت را در حیز
تسخیر کشیده [illegible] بتادیب شیخ بپردازد و با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه [illegible]
عشر و تسعمائه لوای کشورگشای بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف عالی [illegible] جهت عبور
موکب منصور از کشتی جسر بستند و حضرت شاهی بقطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته [illegible] وصول

سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخ شاه از مقاتله شاه دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه
بغود تحصن نموده و نواب کامیاب شاهی از بعضی [illegible] وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را
ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آن حصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده و از خزاین
الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد پادشاه کامران [illegible] حاکم آن ولایت را
سلوک طریق خدمتکاری اقتدا به شیوه مستوده کوتوال کرده نموده بعنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و [illegible]
قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان درگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالیمقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم
و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوالان قلعه دربند [illegible] احمد آقا و محمد بیگ پشت بدیوار استحکام
آن حصار استوار نهاده با آنکه خود [illegible] نمودند سرکشی آغاز نهادند و پادشاه کامران دربند [illegible] آن قلعه بلند عنان توجه بدان
صوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است براهوای حشمت آیین و غازیان
ظفر قرین حشمت نموده و مرکز [illegible] خویش فرود آمده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش [illegible] ارکان حصار
سپهر دوار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن تفنگ و تیر بردند و غازیان عظام
نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده انچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آن
در متانت بمثابه ایست که دایره سور و کره [illegible] منطقة البروج دست تعصب [illegible] و کمند [illegible] نفوت قلعه
سپهر [illegible] چشم [illegible] آرد و ساکنانش از وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و تا طناش بهنگام احتیاج
گوشت حمل از تاب آتش آفتاب کباب توانند گردانید مثنوی گلی در دست باد جلدی تن [illegible] در محن
خندقش از عمق بجایی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آن حصار استوار بمجرد استعمال آلات جنگ [illegible]
پادشاه صاحب تدبیر در حل این عقده تامل نموده نقب چیان آتش جنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند آن جماعت آغاز
کرده در عرض [illegible] دوازده نقب ببروج قلعه در بند رسانیدند با احمد و محمد بیگ و سایر اهالی حصار حقیقت حال بر آن منوال اندید
و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند برج [illegible] که بر [illegible] بالاخره شاه ظفر قرین
بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم دست عجز و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی
تضرع و تخشع بدرگاه عالم پناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند دریای مرحمت آنحضرت در تموج آمده
صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه را مشمول عنایت بی غایت گردانیده قلاده حکومت دربند را در گردن
منصور بیگ انداخت و ایالت سایر مواضع شروان را به [illegible] بیگ تفویض نموده علم همایون شرف نفاذ یافت که نعش سلطان
سلطان الاولیا و برهان الاتقیا سلطان حیدر را که در آن ولایت در دیار [illegible] مدفون بود بجوشه اردبیل نقل کنند و زمره از خواص کامل
سلاطین پناه دران خرشته مذکور متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آن حضرت را بعد از انقضای [illegible] سال از قبر بیرون

آورده‌اند و در آن محفهٔ محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبرهٔ منورهٔ آبای عظامش بردند و حال آنکه با وجود امتداد زمان
اعضای مبارکش از هم نریخته بود و رنگ بشرهٔ روح افزایش در غایت لطافت و نضارت بود و چون خاطر همایون شاه ربع مسکون
از تمهید شروان و نقل نعش مغفور بجهت [illegible] فراغت یافت هم در آن گلستان عزم مراجعت نمود و از معبر [illegible] گذشته عنان جواد
تازی نژاد بصوب [illegible] تافت و بقیهٔ ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار و مبادی استقرار [illegible]
انوار خورشید جمال متوجه [illegible] خویش گشت [illegible] اصول موکب [illegible] ملک اقتدار بسیار
اظهار کرده تمامی ارکان [illegible] بار را آیین بستند و جشن عیش و طرب ساز نمودند پس مقدم مکرم [illegible] عالم از بزم نشاط و خرمی
نشستند و آن حضرت رسم بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال گذرانیده آنگاه به سلطانیه [illegible]
در مرغزاری بهشت آثار منزل نمود و در آن بهار پادشاه ملک اقتدار [illegible] استقرار [illegible] کامیاب از بزم خرمی نشسته
بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا در می‌کشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری بر آمده بمهمات عباد
عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که آثار باغ و بستان [illegible] کمال ترقی نمود و حرارت هوا حوالی [illegible]
[illegible] و آن حضرت سلطانیه عازم شده، چون [illegible] خراسان [illegible] لشکر [illegible] و بعد از طی منازل
در الکهٔ خرقان نزول اجلال نمود روزی چند توقف اتفاق افتاد **آغاز داستان فتح خراسان** فرموده که اعلام نصرت [illegible]
[illegible] بر قبیلهٔ عارف [illegible] واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه [illegible] جمال را
خاصیتی است که هر صاحب [illegible] که از روی صدق نیت و صفای [illegible] روی اخلاص و نیاز بر ساحت آستان اقبال [illegible]
آفتاب عنایت ملکی [illegible] نهال آمالش [illegible] غنچهٔ تمنایش [illegible] نسیم [illegible] شکفته گردد [illegible]
اسباب شوکت و حشمت منظور شده [illegible] در حلقهٔ اطاعت خدام درگاه سپهر منزلت [illegible]
انقطاع یافته ریاض مملکتش [illegible] محمد خان شیبانی است که [illegible]
فتح بلاد خراسان [illegible] مملکت [illegible]
سلطنت و استقلال [illegible] در طریق [illegible] اطاعت [illegible] سلوک نموده
ظلمت [illegible] شاه کشورگشای [illegible] ازو [illegible]
از فضای ترکستان تا حدود [illegible] اولاد [illegible] سلطان حسین [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] رایات استقلال مرتفع کرده [illegible] بر لوح ضمیر [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] طریق اخلاص [illegible] سلوک [illegible] اظهار خلاف [illegible] و مقابله [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سپهر [illegible]
[illegible] عرصهٔ معارضه نتواند نمود [illegible] سکندر [illegible]

بالطوار

به اطوار عداوت آثار محمد خان [illegible] قاصد [illegible] شیخ محی الدین احمد [illegible] ایشان
مشهور است بشیخ زاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله نزد آن خان [illegible] استاده [illegible]
بسلوک طریق رشد و ارشاد و لوازم طریق اطاعت و انقیاد دعوت نموده از ارتکاب امور لایقی که موجب انهدام مبانی آسایش
خلایق است منع نمود اما آن [illegible] اصلا مؤثر نیفتاد و محمد خان [illegible] منور بوده قدم [illegible]
نهاد و بلکه در آن [illegible] پادشاه [illegible] مملکت شروان بود لشکری [illegible]
بعضی از قرای آن ولایت را غارت کردند و نسبت رعایا و [illegible] لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنا [illegible]
[illegible] کشورگشا [illegible] وصول [illegible] موجب [illegible] اجتناب [illegible] احکام [illegible]
[illegible] آذربیجان [illegible] جمع آمدند عزم یورش خراسان [illegible] ظلم و جور
محمد خان جزم نموده [illegible] استمالت امرا و [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنچه [illegible] آن پادشاه
سلیمان [illegible] بود سرانجام کردند و در تکلف [illegible] مجلس [illegible] لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در
[illegible] خسرو [illegible] بزم نضارت آثار فلک [illegible] را بانوار طلعت همایون [illegible] و نقود [illegible] نجوم
[illegible] آنجا [illegible] بر [illegible]
پس مقدم مکرم [illegible] برج آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه [illegible] بار داده [illegible] یورش خراسان
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] مشورت [illegible] متفق اللفظ و المعنی [illegible]
[illegible] بتقدیم رسانیده مضمون [illegible] آوردند **مثنوی** [illegible]

قضا [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	کسی [illegible]	چه [illegible] خراسان [illegible] جهان	[illegible]
[illegible]	همه [illegible] طاعت [illegible]	[illegible]	[illegible]
بر [illegible] آوریم	[illegible] اورا [illegible]	[illegible]	[illegible]

و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر همت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده [illegible] اخلاص و نیاز [illegible]
[illegible] تمامی حکام و [illegible] و سران سپاه [illegible]
عشرت [illegible] آفتاب در بزم فلک آغاز [illegible]
[illegible] **مثنوی** بزم خسرو [illegible] شراب [illegible]
ز جام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سرود و لکشای بزم شاهی برقص آورد از هر جای و بعد از کشیدن اطعمه فراوان فراهم آمدن بخور و دستار خوان
دست دریا ریزه دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت نمود تا خدام درگاه فلک احتشام اسپان
زرین زین مرصع لجام و شمشیرهای مصری جوهردار و جیبه سلیم و کمرهای خنجر با در و گوهر و تاجهای زردوزی و دولتا و لکهای
محلی الکسا و قباهای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بحوصله تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس
و اموال بیحد و قیاس برحضار قسمت نمودند سرافتخار و مباهات آن زمره حق شناس را باوج سموات برافراختند و فرزانم
واحسان شاه عالیشان در آن بزم بهشت نشان بجایی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده بود
مبلغ شصت هزار تومان عراقی جمع گردانید حقا که اگر ابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل و جود این … بحر وجود جوی
خجلت بر جبین آوردی و ترک درافشانی کردی و اگر کان از جناب این بخشش خسرو سکندر حشمت را معلوم نمودی از غایت رشک
بجای لعل خون در دل سنگ بسته دیگر خود را جواد شمردی **مثنوی** کرد این دست بحر و کان باشد / این دست خدایگان
باشد و چون چشمه خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهانخانه مغرب میل استراحت
نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و سرخوش عنایات شاهی در دست افسر شاه فرحی بر سر و خلعت افتخار در
دوش … نقد مراد در آستین بر مرکب سعادت زرین زین بجانب منزل خود توجه نمودند و شاه عالیجاه بخوابگاه
خاص تشریف برده رغبت خواب استراحت نمودند والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام علی صاحب لواء الحمد و صاحب
مقام المحمود **ذکر توجه عساکر ظفر شعار رتبت مدار بجانب خوان قوم اوزبک** علی الصباح که خسرو انجم هجوم … خروج چهارم
اعلام نور نگار اضاءت آثار برافراخت و بر توسن خنک تیز رفتار برآمده دفع حشم ظلام شب نمایش نمود بهمت عالی نهمت
ساخته از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صداهای کوس زلزله در ارکان ارض انداخت
سپاه ظفر قرین میمنت اثر و گردان صحرا نورد دریا و زیر بار کشیده و اسپان تازی نژاد و گردونها در زیر زینهای … همین
مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب قران … رکاب … انتساب آورده بر اسپی مانند دولت ابد پیوند
قوی و بسان بخت از جنبه جوان سوار گشت **مثنوی** تبارک حق نقد شاه نجف / گرامی در درج عز و شرف

برآمد به شبدیز دولت سپهر	چو خور بر فراز سپهر اثیر	روان شد سوی …	بگردش شتابان … سپاه
سعادت مساعد ظفر همرهش	فضای زمین تنگ بر لشکرش	شده همرهش …	چو روح الامین در رکاب رسول

و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ری تشریف آورده و انجا نیز توقف کرده عنان کرامت بصوب
دامغان تافت و در نفس آن بلده احمد سلطان که از امرای محمد شیبانی خان بود چون از قرب وصول موکب نصرت … واقف
گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و … خواجه احمد قنوات که در استرآباد حاکم بود بسلوک
طریق گریز اختیار کرده از راه … بطرف مازندران رفت و پادشاه بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و عمال آن

ولایت جرجان … سید رفیع و بابا نوروز … استقبال رایت ظفر آیت شتافته در سلک … بساط بوس
حضور گردون احتشام سرافراز گشته و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش باز گشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه حبیب
الدین محمد ظهیر … و صواب … فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطه
جاجرم شرف ملازمت خدام شاه سکندر حشمت دریافت و آن عمده خاندان امامت و کرامت … تجلیل نموده
انوار الطاف و عنایات روزگار خواجه ستوده اوصاف تافت و در حدود استرآباد قامت قابلیتش بخلعت فاخره زیب
زینت پذیرفت و منصب عالی مرتبت وزارت خاصه همایون بوی تعلق گرفت و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بمسند
اختیار و اعتبار رسیده از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت امور اموال دیوانی و رعایت حال
سالکان مسالک سلطانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از جانب محمد خان شیبانی که در آن اوان …
… بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهای احمد سلطان خبر توجه موکب ظفر شنید …
با آنکه پیوسته زبان لاف و گزاف گشوده … لشکر بحدود عراق و آذربایجان …
… عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنقدر از خوف و رعب … استیلا یافت که پیش از آنکه … سپاه
دشمن سوز بمملکت خراسان در آید در اواخر سنه ست عشر و تسعمائه … توجه … خاک …
روی … بمرو گریخت و در آن بلده تحصن نموده … طلب جنود اوزبک … سلاطین
ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جانوره میرزا که از قبل او حاکم دارالسلطنه ممالک خراسان بود … پادشاه
خود کرده راه مرو پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراءالنهر غیر … و خواجه
مشارالیه بمخالفت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد … که نزد جانوره میرزا بغایت معتبر بود در قلعه
… از نواحی طوس … شاهی رسیده …
عنایت ملک … شده و … ضبط ولایت خراسان … نموده …
مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول به آن مقام از سر اخلاص … تمام احرام طواف … امام الانس
والجن … موجود … علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام …
… قیام نموده از روضه آن … ولایت … **مثنوی** …

پاک روشن	پس از طوف امام الانس و الجن	زبان بگشاد از بهر مناجات	بگفت ای تاج بخش اهل حاجات
سرافراز شاهان عالم	تو دادی … تسلیم	تو بخشی سرفرازی سروران را	بلطف خویش نوازی …
خداوند …	… امام شرع …	پناه بخش ارباب جرایم	گرامی … گلزار کاظم
که بر اعدای دین …	… سروری …	… ظلم …	بعدلم جمله عالم را بیارای

و پادشاه کشورگشای بعد از فراغت از مراسم مناجات با زیارات سادات و نقبا و سدنه آن سلاله سدره [illegible]
صلوات الله علیه [illegible] منظور و مباهی ساخت و نذور و صدقات به مستحقان رسانیده رایت نصرت آیت به صوب [illegible] افراخت
چون سواد آن ولایت از غبار موکب ظفر کوکب [illegible] عنبرین گشت بنابر آنکه [illegible]
و فرمان برداری بجای آوردند و از توجه سپاه ظفر پناه امان یافته شعار [illegible] ظاهر کردند و پادشاه [illegible]
دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منقلا بمرو فرستاد و در وقتی که [illegible] کلمه همایون ارباب
الفضل [illegible] برصحرای [illegible] شیر [illegible] محمد [illegible] شهید خواهد شد
و بر زبان الهام بیان گذرانیدند که [illegible] محمد [illegible] چون محمد شیبانی خان از قرب وصول [illegible]
یافت [illegible] میرزا [illegible] را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر ازبک باستقبال ارسال داشت [illegible]
آباد تلاقی [illegible] دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد [illegible]
زخم تیر [illegible] محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان عظام [illegible] دولت پادشاه اسلام رایت [illegible]
گردانیدند و فوجی از ازبک را [illegible] همایون شاه [illegible]
خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخت [illegible] عساکر [illegible] اطراف آن بلده [illegible] خیمه مرتفع ساختند و آغاز
محاصره و محاربه نمود [illegible] اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر را مضبوط کرده [illegible]
بزرگ سپرده [illegible] در باب محافظت آن [illegible] شرایط مبالغه بجای آورده اگرچه تسخیر آن خطه
سپاه کشورگیر را [illegible] سلطانی [illegible] بسر می گرفت [illegible] شجاعان [illegible]
[illegible] رفت و در اکثر ایام فوجی از غازیان عظام [illegible] قتال [illegible]
[illegible]
[illegible]
کف ساقی اجل جام شهادت [illegible] کشیدند [illegible] محمد خان [illegible]
حال [illegible] صورت فتح جلوه گر گشت [illegible] جنگ سلطانی
و طلوع [illegible] بر آیینه ضمیر خورشید شعاع صورت [illegible]
بود که [illegible] اقبال [illegible] کانها کوکب دری توقد من شجره
مبارکه [illegible] انوار [illegible] یهدی الله لنوره
من یشاء [illegible] یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم [illegible] کلام الملوک ملوک الکلام [illegible]

دولت سمت نصارت گیرد و [illegible] از رای اصابت نمایش موافق نص و شاورهم فی الامر فاذا
عزمت فتوکل خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت هبا منثورا پذیرد

بود ظاهر فروغ این معانی / که باشد پایه کشورستانی
گهی شمشیر ارباب جلادت / گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر / گهی از تیغ گاه از حسن تدبیر
فروغ تیغ اگر خصم سوز است / شعاع رای عالم افروز است
جوانی بخت را از رای پیر است / ثبات ملک از رای منیر است
[illegible] / که او زینت ده ملک است و تمکین
[illegible] / [illegible]

و الحمد لله و المنه که حقیقت این معنی
از طلعت [illegible] پادشاه دین پناه [illegible] و در حقیقت این معنی [illegible]
پادشاه سکندر جاه [illegible] امور ملک و ملت
بر لوح ضمیر [illegible] تقدیری [illegible] که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای [illegible]

خیال مصوری [illegible] موافق اقتضای قضا [illegible] / هرچه را [illegible] نقش بندد در ضمیر / از قضا بود [illegible]
وانچه [illegible] / راست آید نسخه تقدیر حق

شمایم [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] عساکر نصرت [illegible] و محاصره [illegible]
فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود [illegible] صورت [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی بمقتضای کلمه الانصراف قبل التمکن هزیمه [illegible]
[illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم [illegible] شعر [illegible]
[illegible] / هرچه [illegible] / [illegible] القصه صباح
[illegible] تیغ [illegible] افق بیرون کشید [illegible]
[illegible] !

سیصد سوار جرار در سر پل محمودی باز داشت و نعش نفیس همایون اعجوز عنایت ملک بیچون رایت نهضت بصوب
قریه ملخان برافراشت مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد خان را شاه پناه نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته موکب
گردون مراتب مجی گردد تا اوزبکان الی گرشته بی خدشه از شیب آبی که در آن راه است بگذرند و در تعاقب ایشان روی استعجال
نموده از شهر دور افتند و از آن جانب چون محمد خان معلوم نمود که پادشاه جهانبخش بصوب محمود کوچ کرده بطرف صوب متوجه گشت چند از
کر غازیان نصرت نشان عنان گردان بحدود عراق از نیچان باز نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهد رعایت حزم از شهر بیرون
نیامد اما بحر زور جمعی از فوج کثیر از مهابت جوش پیش حجر گذار که مرکب موکب خان نشان درک امسک از شب تا دیده و روز مار
برسم درخشندی و شعله شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و سام اسفندیار بسوختندی قدم از دروازه بیرون
نهاده خود در قلب لشکر استاد و جناحین را بفوج جود جانه قامیرزا و قنبر بک استحکام داد و بغرور موفور از عقب ایشان مرحله
سفر نهضت نمود چون نزدیک به قریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد و محمد خان بمجرد
مشاهده این معنی مسرور شده و بی سپکر ظفر امیدوار گشت و در طی مسافت از شیر خشتر سرعت نموده بسان تیر از کمان از پی ایشان
بگذشت از مضمون کریمه همایون عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم غافل و از استماع ندای اعلام فرای ان هذا الیوم عسیر بغایت ذاهل مثنوی
ازان بیخبر کو بدان دار و گیر / به برجیس قهر گردد اسیر / اما پادشاه منصور لوا بمجرد رسیدن امیر بیک موکب شرف اعلی از آن
حصول شمس محمد اول حروف یافته با سه چهار هزار سوار از امرای عظام و قورچیان ... اشتعام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار
بودند عنان یکسستی بود و انعطاف داده مانند شیر ژیان که روی به صید نهد ... آورد یا سباع صید بپا داد گشت نکارجنگ
و تیهور آتش ... رو بطرف دشمنان نهاد مثنوی / خوشا شاه جهانگیر عالی نکان / خبر یافت از جان از رکان / چنگ ...

ای ظفر ور رکاب / همی سیار شه رزم خواه
یلان زره و پوش آهن قباب / سنان های شسته اکبر شد
روان گشت سوی عدو کامیاب / شد آراسته از بران سپاه
بهر حلقه را حب آل عبا / بطعن مخالف زبان تیز شد
لوای همایون فلک سای شد / ز بسیاری موکب غازیان
زمین پایس موکب شهریار / برآمد همه تیغها از نیام
فروغ مهش عالم آرای شد / قوی شد دو بازوی شیر ژیان
نهادند رو جانب کارزار / حو خورشید از ظلام ...

و در نواحی محمودی تقارب فریقین تلاقی انجامید و از هر دو طرف آوای نفیر و نای نوای بلند گشت و صدای کورکه و کوس و
از فقره سپهر برین درگذشت مثنوی / دم نای پرشد برین سبز کاخ / و زنا دم با بکت سد ... شاخ / شد آن سبز
خاک کرز زندگی / سرافیل را داور شندگی / گرد موکب نبرد با وج فلک تیز گرد رسیده و غبار سم ستوران کیستی نورد آفتاب
رخ آفتاب کرده / غبار سپه بر فلک برد راه / شد اینا شبه چهره مهر و ماه / جهان تیره شد مهر عالم فروز
که شد آبنوسی چو شب عاج روز / غازیان عظام نیزهای اژدها اندام برداشته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان کیوم
اشتعام سهام خون آشام بزه کمان نهاده عزم رزم کردند از جانب سنان شهاب سای غازیان موکب همایون یا نره خون از نیزها

دلیران یکیک و ...

دلیران یکیک و دوان چرخ پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینه شجعان آمده نقد جان بیادغا میداد مثنوی
ز ترمح غازیان موکب شاه / روان شد خون دل از چشم بدخواه / ز پیکان خدنگ جوشن خای / سرآمد رجوان زندگانی
و در آن هنگام که بیاد حمله هزبران بیشه پیکار و شدت صدمات نهنگان دریای کارزار / آتش قتال اشتعال یافته خرمن
حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ بمجاهدان از جوف میغ فرو باریده در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت
می انداخت شاه گیتی ستان صاحب حیدر القاب بشمشیر ذوالفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بمهمر شجاعت کام آیا نه شهامت شامل
حوادث تیز رفتار دلدل آثار از جا برانگیخت و بر جناح لشکر خصم حمله کرد آخته بهر حمله خون جمعی از فرق تا به اوزبکیه را با خاک راه برآمیخته
نهنگ سنان گران شکش اسکندر کس بخود کشتی حیات در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه آتش نقوش هر کس سایه
گستر و قامت آن خاصم لباس وجودش را از شعله خاکستر ساخت مثنوی / خوشا شاه جهانگیر چون رد بصف / برآورد شمشیر کین از غلاف

بجنبش درآمد / هر کس چو جبل رعد در روز نبرد / بهر سو کرسنان کین بسیار گرد
زمین بازخون جنگ وشتن زنگ وار / سر از حوستان سر انداز کرد
ز تیغ یمانی عیان کرد جام / و محمد خان از روی اختیار
تو گفتی که شد آب / باضطرار ساغری

و ز در استقرار داشته جنگی بر هت که از شدت ضرب حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خایف شده سپر زرین آفتاب بر
کشیده از کثرت امتداد سهام خون آشام سیمرغ تو هم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید مثنوی / ز آمد شد ناوک جان شکار
فلک خواست از پولاد نهار / زالماس گون سنانهای تیز / سر واکشت پر از گشته تیز / ز چشم زمانه ببارید خون
رسیده و شمشیر الماس گون / آخر الامر نسیم لوای جهان آرای شاه کشورکش بیاد آخر سعادت اثر فتح و فیروزی تفاوت
داده و نوای فرح افزای و یغفرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای فقد زادهم تدمیرا در عالم افتاد و جنود کفار
در روه اوزبک پشت بر سو کرستیز کرده عنان بوادی گریز ساختند و دلیران لشکر نصرت اثر ایشان را تعاقب نموده اکثر ایشان را
بر خاک هلاک انداختند و از جمله مردم میرجلال الدین محمود پسر کلانتر سید غیاث الدین محمد با غیاث خواجه منصورالدین حسین الانی
و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از مریدان داخل مروی بودند که در آن روز هولناک بر حسم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال
نمودند و جانوتا میرزا و قنبر الرا و ... تقدیرا اسیر گردیدند و بحکم پادشاه قهرمانی بقتل رسیدند و محمد خان از جنس الرا از غایت
سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسب در حصار دیواری که راه برون شد نداشت انداخت
و غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و اوزبکان بر زیر یکدیگر افتاده در زیر دست و پای ستوران پایمال
شدند و جایی که بعضی کرنفسی چند از حیات باقی داشتند با بر زیر مردگان نهاده بر سر دیوار آن محوطه آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ
تیز غازیان از پای در افتادند و چون تمامی آن قوم تیره روز طعمه تیر و تیر گشتند و بعضی از نوکران موکب همایون در میان
کشتگان محمد خان را طلبیده او را در میان محوطه در شیب جنیدی جسد خسته یافتند که بسبب افتادن کریخکان بر بالای او نفس
منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده غازیان عظام سری را که از غایت نخوت غرور خود هیچ بر روی افلاک بر ابد انس

نمیداشت از بدن جدا ساخته سرها را بنظر شاه برده و در پای اسب جهان پیمای انداخته لوازم اعتذار بجای
آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب پادشاهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانید
و امیر بیگ موصلی و بعضی دیگر از امرای شیر پیشه دلیر که در آن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مخصوص و مباهی
گردانید جهت دیران محمدخان و امرا و ارکان دولت او را که از ورطه خوف جسته بودند از استیلای سپاهیان ذوفنون بود و بعضی را
عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجان ترحم نموده از سرهای کشتگان مناره ها بر افراشت خواجه کمال الدین محمود
ساغرچی که برادرزاده محمدخان بمنصب وزارت دیوان شرف بود بلکه در سرانجام تمامی مهام ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار دخل مینمود
بواسطه مساعدت بخت و طالع در آن ایام در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان والا شنود بخدام امور کرستان ... ایلدی مینمود
آن ترس جهت نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم ثانی نیز از فرط محاسن اخلاق و مکارم اطوار او چشم
نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجای آنکه آسیب نیابد بلکه هم در آن ایام آفتاب طلعت او از مطلع دولت ما ستایش
طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در
مجالس خاص و محافل اختصاص او را نایبه منصب رتبه اش از مراتب سایر وزرا درگذشت والحمدلله المحمود فی کل فعاله والصلوة علی
صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن شاه بهشت ارتفاع بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ رایات نصرت آیات
چون بجه لوای فیروزی مناقب شاه سلیمان جناب در حوالی مرو شاهجان بنسیم فتح و نصرت رسید و حرکت داد بر علم دولت
و اقبال محمدخان شیبانی بدارالبوار سلک جمعیت ازبکیه متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان فتحنامه ها
باقلام بلاغت انشا بر صحایف انشا ارقام نمودند و مصحوب ایلچیان باخبار با اطراف و اکناف ولایت عراق عرب و عجم و فارس و کرمان
و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آن جمله قلیجان بیک که از جمله ملازمان حلاوت خوانین انسانی
میر نجم ثانی بود بجانب دارالسلطنه هراة توجه نموده در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بنیم آن مرکز را
بر جمیع اعالی و ادانی مردم آن بلده و صحیحه مراد و مرام هواخواهان شاه مظفری بر کشاید سکنه آنجا ساکنه بود و روحه اقبال بجای ...
مستظهر بر جویبار مقصود میوه شادمانی بار داد مثنوی از آن شادمانی خرم گردید کهان آمد هزار جان از غم گشته شادمانه
و صباح روز دیگر سادات حوالی و اعیان آن دیار مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و میر نظام الدین
عبدالقادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد میر جلال الدین سیف الرازی و قاضی صدرالدین محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن
التربتی و غیرهم در دار السیادة سلطانیه جهت پیشکش و جمعیت مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیک شدند و
در آن اثنا زمره از مردم اوباش و طالبان بشوریده پر خاش هجوم کرده با تیغهای کشیده بای قلعه در آمدند و هر که را در خدمت شیر بود و کدام
عسس که با مردم ازبکیه اتصال معاش مینمودند در حضور اکابر بقتل رسانیدند و هواداران آشوب و فتنه در آن سیمای شهر آمده قریب صد کس
از جماعتی که اندک نسبتی بقوم ازبکیه داشتند کشته شدند و نماز دیگر همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق روز عید بود حال

شاهی استمالت امیدوار گردانید و از قتل شیعه و بنای دیگر تیکلی از فتح ما بحایون را که بانواع ممتاز صدور یافته بود
اشراف و اعیان رسانید و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافتند حافظ زین الدین علی که از نسل شاهی همه خوانین تقیه را
شاهی بر منبر بر آمد و آن منشور موفور السرور را از سرخوش الحانی قرائت کرد و از بلوح تفتیش خاطر زبانی که از ایام
بوده لب بمحامد پادشاه مردان علیه التحیة والغفران گشوده و بنابر آن خواهند شد هم از مسجد جسم تیغ قلیجان بیک
قابض ارواح تسلیم نمود ازین جهت رعبی تمام بر خواطر زن و مرد استیلا یافت از مسجد متفرق شدند هم در آن ایام ایالت
سادات شیخ الاسلام در دو رود بیک تعلق گرفته اعلام بالاعلام اظهار آن بلده بجانب دار الملک خراسان از حرکت آمد و بخت
جناب سلطانی امیر الامرائی خواجه مظفر تبکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت
شرف دودمانه بسیار منت نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع رفت
بر وجه شیخ ارادای نماز میر صدر الدین ابراهیم امینی بر منبر بر آمده و آن مژده وزن و اجب الاذعان را خوانده مضمون آن صدق
مقرون آن موجب اطمینان خاطر اکابر و اهالی گردید اکابر و جمهور الخواص و اشارت جناب سلطانی و اتفاق اکابر ممالک
سلمان دوم با سیاحی و نقابت پناه حقایق آگاه میر جلال الدین عطاء الله سلمه الله و القاه بر منبر صعود نموده خطبه بنام جمهور ا
ذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر و اسامی و القاب عبده و اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم مطلع الشمس و القمر یاد ادا شده
غلغله تهنیت و مبارک باد از جمیع طبقات جهان و ساکنان جهانیان بر خاست و در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم حضرت امیر نجم ثانی
و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده و سادات و قضات و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا
بتقدیم رسانیدند اکثر ایشان شتند و مناسب حال پیشکش کردند و امیر نجم ثانی در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود
نصیحت ساز نزد خواجه خود کرد تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را از ترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه
نزد آن بخن را بسمع قبول اصغا داده از قلعه بیرون خرامید و بدولت بوسیدن دست امیر نجم ثانی تا مرتبه که در سلک ملازمان
استان منتظم گردید و کوتوال قلعه اختیار الدین در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول شاه والا نسب
شیوع یافت و صناع و محترفات با آیین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی بر وجنات احوال همگنان تافت
و در صباح روز شنبه اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام با ستقبال رکاب همایون کراتن از خشم استقبال
نمودند و دیده و چشم خیره و اکثر از غبار سم سمند گیتی نورد دیده سرمه کشی و از روشنی آیینه جبه علامت اطاعت بر خاک راه سودند
و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که مرکز نظیر آن از نظر سپهر دیده وری بر نتافته بود و از راه کرد جهانبان باغ جهان آرا نزول فرموده
نزول اجلال فرمود و تخت و خاقان منصور را بمیمنت مقدم همایون عرفت افزای سپهر بوقلمون گردانیده مهد بساط عدل
و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هراة شرف قرار
پذیرفت و از مشعله انوار معدلت ما تناهی او ظاهره امید سالکان طریق دولتخواهی تحت نطاق ترک رفت تشنه لبان تا ...

ها وادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسروانه تتاب سیراب گردیدند و مستسقیان قباق جود و سداد ...
فیضان انعام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلا
لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از ضیور خلعات و مناصب خطی تمام و بهره لا کلام یافتند و اکابر قبایل و اعاظم
اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف به درگاه فلک اقتدار آمده به ادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و
شاکر و مباهی و مفتخر باوطان خود شتافتند خامه رعایا از التهاب جور و عیلمان [illegible] در ظلال امن و امان غنوده
و کافه برایا از اشتغال نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایت آثار
ایمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان رواجی تمام گرفت و رسوم طرق ضلالت اطوار مستبد عان
هرکز [illegible] منسوخ شده ارکان اهل سنت غراصفت در سنج بدعت [illegible] **مثنوی** شاه ملک رتاه جنیر اندیش خرمان [illegible]

حیدر کیش عدل جور و ستم را نظارت داد
چون برافراخت رایت اقبال گرد بیداد و عدل او بنشاند
گرد و زاد از دوست ... از
از قدوم بر سریر جاه و جلال دود ظلم از جهان برکند
چیب مید ... از کو سر
از سحاب عطا و ابر کرم رتبه کشور عدو تیغ جهاد
مستنبط از ... حکومت
گلشن شرع مراد به

حسین بیگ لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایا بر بابا میر غیاث الدین محمد بن میر یوسف تفویض یافت و چون هلال عید
فال شوال منظور نظر لب تشنگان رمضان شد پادشاه عالیجاه به عیدگاه تشریف برده با داء سنن آن روز سعید قیام
نموده و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده جبهه بساط عیش و نشاط انبساط را ترتیب نمود و در آن گلستان پادشاه
عالی شأن دران عید و دروس شان طرح قشلاق انداخت و در ایام موقوف نهی منکر مبالغه کرد و بعضی از
لیلیان میخوارگان را که مرتکب شرب شراب شدند سرنگون آویخته مورد شمشیر تیغ سیاست گذاشت و چون صیت فتح خراسان
باقطار و امصار عالم و ممالک جهان رسید ولاة و حکام طوایف انام جهت اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام
عتبه کعبه احترام بسته به دار السلطنه هراه خرامیدند و شرف تقبیل خدام سریر خلافت مصیر حاصل کردانیده باحسان الطاف
سرافراز و مباهی گردیدند و از آن جمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا ابوسعید که مشهور بود به خان میرزا با تحف
ملایک آشیان شتافته در باغ جهان آرا بوصول پابوس بارگشت و اسم خاص حرایف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت
شاهی امید و سپاه باتش از زرق برقیم باد کذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف حاصل نمود بادشاه ملک بخش سلطنت
ممالک حصار شادمان و ختلان بدخشان بوی تفویض نمود و با انعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و خلع ملمع و اسپان سوار
و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش را در اوج رفیع ساخت در آن اوقات اکابر و اشراف عراق و وزیر آستان خلافت آشیان
آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب میر نظام الدین عبد الباقی که در سلک احفاد
حضرت ولایه مرتبه هدایه پناه سید نعمة الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد ... هاشمی

امیر جلال

میر جلال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی مکین و از مه و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب
قاضی عبد الرحمن ساوه که از آن جمله بودند مجموع آن زمره واجب التعظیم با صناف الطاف خسروانه و انواع عواطف
پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف کرده و اقتدا
عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند **ذکر طوی پادشاه کشور ظفر در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب
میمنه و فاریاب** در اول فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم خاکی را رشک بیغوله
افلاک ساخت و فوج فوج ثوابت و سیار از بهار اشرف خویش بر سریر سرفرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی بر
افراخت سحاب دریا وش نیسانی از افاضه فضل ربانی در آب دار و گوهر شاهوار در دامن گلشن و جیب گریبان
گلشن ریخت و مشاطه غمام نوبهاری بیامن فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب را گوشوار آذان لعبتان
گلزار و عروسان باغ و چمن از هار در اورنگ سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل بر ده از نگاری از چهره گلزاری گشود
و بلبل بر نخل آغاز نغمه سرایی کرده هزار از با رعای امام دولت حضرت کشورکشایی ادا نمود **مثنوی**

چون گشت بهار عالم افروز از بهر نثار باد گل ریز
از گوهر آب دار ژاله شکفت چمن به باد نوروز
از شاخ شکوفه شد گهر ریز پر شد قدح عقیق لاله
سلطان گل از کمال اعزاز نرگس بنوای بلبل زار
بادشاه عالیجاه ترتیب بنشست ز ناز مسند ناز
از خواب چو گشت بیدار جشن نوروز و فروزین

بنم عالم افروز اشارت علیه صدور یافت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جانفزای حوض ماهیان که در
بالای خیابان هراه واقع است بسر انجام اسباب طوی قیام نموده چتر بارگاه فلک احتشام با اوج گنبد فیروزه فام بر
افراختند و از کثرت خیام گوناگون دشت و میانه‌های پهلوی اکنون آن مقام فرح انجام را غیرت نگارخانه گردون بوقلمون
ساختند **مثنوی** شد از وجه خرگه و سایه‌بان هرچند که فرش هر دو بیان ازرخشنده شد قبه بارگاه
چو خورشید فیروزه چو خورشید و ماه و خوان لالان درگاه عالم پناه از انواع اجناس اطعمه لذیذه آن مقدار ترتیب نموده
بر خوان اظهار نهادند که مرکز دایره وهم و خیال عشر عشیر آن طبخ نیافته بود و شیرزبان بارگاه فلک اشتباه از ظرف جهای
زرین سیمین که از رخ چمن نسیم لالان بود چندان ... آوردند که تمامی فضای آن صحرا در نظر بینندگان گلزاری نضارت
آثار می‌نمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر پادپای اقبال کامرانی برآمده از باغ جهان آرا
بطوی خانه تشریف برده بر تختی که در منزل آن که بود با شارت همایون ساخته شده نشست و کلای عتبه علیه حکام ولایات
و ممالک محروسه و امرا و ارباب خواص مقربان و وزرا و صدور و جمهور بزرگان در زانوی ادب دور مرتبه در مقام خویش
استادند و علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم حسب معهود رسم آغاز شدن پیشکش کرد جواهر نثار بر طبق عرض
نهادند و نخست امیر نجم بخم اخلاص ارزمین اختصاص افشاندند و جبین خدمت بر پایه سریر سلطنت سوده لوازم دعا

و ثنا بتقدیم رسانیده لب بادای این مضمون مقال برگشود **مثنوی** کای قدر درگاه سلطان نجف استاده به
خدمت سلاطین صف صف / بادا همه سال کوکب تابانت / مانند آفتاب ازو عیش شرف / آنگاه از جرهای
زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و ظروف چینی و زرین و سیمین و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چینی و اسبان
مرصع لجام و شمشیرهای جوهردار آنچه از پیشکش بود و جمله جمیع آن اشیا که از کس حضرت بود و پادشاه دریادل نیکی
آن نقود و اجناس و نفایس را در همان منزل بقوربچیان عظام و بعضی دیگر از خدام ارکان دولت اختصاص بخشیده و همچنین سایر ارکان
دولت قاهره و اعیان حضرت با مردم در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کرده و خاطر جناب صاحب استعداد
خویش مراسم نعمت و نیاز مندی بجای آوردند آنگاه دست بخرج عطایای پادشاه کشورگشای تمامی حاضران را از سادات
و قضاة و علما و حکام و در پیشان و امرای بیان زرق طارمان سعد و سعادت اشیا پوشیدند و جبهای زر دوزی و جلیقهای شعرباف
زر دوزی و جبهای کیش سنجاب و اشیای قباهای دیبا و قطنی و دارایی منقش و سراو از ساخت بعد از آن کشیدن طعام
و اشیاء بی‌دریغ آب بکلام اشارت فرمود و مجلس عشرت نشاط طرح انداخت ساقیان ماهرو چین در لباسهای گلگون جوهر
عشرتگاه جمال افروز گلگون اقداح باده ریحانی در گردش آوردند و مغنیان خوش الحان ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن

چنگ و عود و نی کردند **مثنوی**	ز دست ساقیان ماه رخسار	شراب چون لب نوشین دلدار	بزم پادشاهی گشت ادار
ز رخش روشنی بخشش منیر	ز ساز مطربان سرو آهنگ	بر آمد صوت عود و نغمه چنگ	مغنی در مقام نو سازی
همیکفتی که جان شاه غازی	گوش شاه طالعت فیروز بادا	همیشه روز تو نوروز بادا	بنوروز تا ز فضل الهی
بنوروز سیر بادا پادشاهی	برت جام عشرت بادجامه	چو هر بزم کواکب جام خورشید	اداخر روز که ساغر

آفتاب از زمانه جهانتاب غیبت نموده هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات پادشاهی سرگران گشته میل
استراحت فرمود **مثنوی** حو خوابیده شد از دیده شیخ و شاب / بزم فلک ساغر آفتاب / پادشاه عالیجناب
کامران کامیاب بباغ جهان آرا خرامیده پهلوی آرامش بر مسند آسایش نهاده به فراغت مشغول گردید بعد از روزی
چند از بزم جهان آرا از خواطر انور بخاری بر توجه عزیمت و عازم تسخیر ممالک ماوراء النهر گشته موکب ظفر ایاب از بلده فاخره
هرات متوجه سمت کنار آب شد سلاطین ازبک چون از توجه سپاه نصرت نیرنگ خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس
از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبدالله خان که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی بیگ سلطان که در ایام
قضایاب گرینه و ترابع تعلق باری میداشت یکدیگر پیوسته مدارک آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند و چون
میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب عبور فرماید یک از ازبک در دیار ماوراء النهر و ترکستان
مجال اقامت نیابد خواطر همگنان بر آن قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از در عجز و نیاز مندی
درآیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن کلمات الکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش بگشایند

و برحسب عمل نموده قاصدان شان بتوسط امرای عالیشان شرف ملازمت حاصل کردانیده و پیشکش کشیده
تمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیز مرحمت خسروانه از مطلع و احسن کما احسن الله الیک طلوع نموده
بروجات احوال اهالی ماوراء النهر افتاده جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه
ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبدالله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم
داشته بنای میثاق را بقسم مستحکم ساخته که چون پادشاه ربع مسکون این طرف آب را بایشان مسلم دارد هرگز قدم
از جاده خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و بمطیع و منقاد او امر و نواهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف
الطاف پادشاه و فراوانی باوصاف امیدوار کرده معطی المرام بجهت نموده و ظفر ایاب که معسکر ظفر مآب مراجعت نموده
کیفیت سعی که ساخته و پرداخته بود بعرض رسانید و پادشاه تاج بخش باج ستان بر حسب التماس محمد تیمور سلطان
و عبدالله خان ممالک ماوراء النهر بایشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود بشیر خان جنگجو و میمنه و فاریاب
و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیگ قراانی عنایت کرد و خاطر همایون بسبیل معاودت نموده روی توجه بمملکت آورد
و طره علم ظفر پیکر شش عزیمت افزای الفتح بنصر چون صدای کوس عدالتش چون نوای نی وجود موجب ارتیاح و فرح مردم
والحمد لله الغفور الصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور **ذکر توجه آقا رستم روزافزون و رسیدن**
میر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون بنابر مشیت حضرت واجب النعم تبارک و تعالی که قبل از ارتفاع علم
سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت
بخت معالم کاشتی طاعت از این جانب امکان نمی‌نمود چنانکه از وقوع فتح خراسان نوبتی از زبان شی گذشت که
دست مستبداد این بیک خان و این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنابرعلی خواهران لاکه محمد خان شیبانی
در نواحی مرو در پای و درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد بیک اول کوره سک دران جناب سلطانی بسیف
الالهی انتظام داشت بمحدت او در آب ری برده در کنار آقا رستم الکند درویش محمد آن ساعت بعیده را بمراه
بعد از وصول بدارکاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آن حرکت بغایت ترسید و از انتقام پادشاه
کردون غلام اندیشه و تصور استقلال نیران غضب قیامت لهب همایون شب محرم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب
نازوانی دست بهم داده بعد از سه چهار روزی عالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آستان
ملائک آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف اللهی بمازندران رود و امراء جنید بن سال
آن ولایت مستخلص گرداند و این جناب بموجب فرمان جهانمطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول این بلده میر نظام
الدین عبدالکریم که پیمان این بار رفته بود از راه استحقاق تعلقی بری میداشت و پسر آقا رستم آقا محمد که دست بیادآوری
نرزند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخالفت می‌نمودند مدعای میر عبدالکریم آنکه حکومت تمامی مملکت مازندران خاص

مفوض بآبا و اجداد ایشان بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و
جناب سلطانی ایشان را همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمدند بعد از تحقیق و اتمام [illegible] خلافت مصیر
کیفیت حال معروض پیشگاه ارکان [illegible] جاه و جلال گردانید و این مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل داده و در
نواحی سمنان بعسکر نصرت نشان رسیده میر عبدالکریم و آقا محمد را با شاه [illegible] بارگاه سلاطین سپاه در [illegible]
و احکام قربت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه [illegible] منظر عاطفت و احسان در حکام [illegible]
[illegible] باتمام افسر [illegible] خلع شاهوار [illegible] سپهر [illegible] سایند [illegible] حکم [illegible] عدالت
[illegible] در تحت تصرف [illegible] متعلق آقا محمد باشد و میر عبدالکریم بر سایر [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] مشروط بآنکه [illegible] چندین سال [illegible] ادا کرده [illegible] رسانند
و [illegible] گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر میر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان [illegible] نمودند و جناب
سلطانی سیف الدوله [illegible] دیگر جهت تحصیل آن وجه [illegible] تشریف برده و در باب حصول و وصول آن لوازم سعی
و اهتمام بجای آورده و بعد از فراغ از مهم [illegible] لوای [illegible] بصوب عراق در حرکت آمد [illegible]
[illegible] کشورگشای [illegible] پادشاه مظفر لوا در [illegible] ستان [illegible] اقامت انداخت و [illegible]
ممالک [illegible] بسعادت [illegible] آمده بودند مشمول عواطف [illegible] ساخت
و هم [illegible] سلطان مصر و قیصر روم [illegible] بایزید [illegible] پادشاه [illegible] فتح خراسان [illegible] ستان
[illegible] رسیدند و منظور نظر انعام [illegible] شده [illegible] فتح خراسان [illegible] ستان [illegible] رسیدند و
دعاگو [illegible] گردیدند ذکر شکار [illegible] آفاق [illegible] قشلاق چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی
در طبیعت [illegible] اخلاق [illegible] ایجاد [illegible] و قدرت شامله [illegible] جبل [illegible] اشیا
مختلفه ترکیب نموده [illegible] خاطر [illegible] بر جوانی [illegible] ننده
اگر مدتی اوقات [illegible] صورت [illegible] مطلق مصروف کرده [illegible] اختلال
[illegible] لاجرم بر طبق آیه [illegible] آلهی [illegible] کشته [illegible]
طریق اسلام [illegible] سینه [illegible] مطلق [illegible] شده [illegible] شکار
که از جمله [illegible] طبیعت انسانی است [illegible] ستان که پادشاه مظفر لوا [illegible]
بحکم صانع افلاک و انجم [illegible] عالی [illegible] ممالک خراسان فارغ شده [illegible]
[illegible] احتشام [illegible] صباحی [illegible]
[illegible] وحوش [illegible] در [illegible] آمد [illegible] فضا [illegible]

استان

استان اتمام یافته از بلی صغار و کبار آن دیار در صحاری و قفار نواحی تم [illegible] شده جانوران شکاری از جانب [illegible]
آن [illegible] رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته و [illegible] آمده پادشاه شیر شکار [illegible]
معطوف ساخت و [illegible] سمن [illegible] بعادت تا بیدار این آن مقدار آهو و نخجیر مجتمع گشته که
[illegible] عظمت آثار [illegible] و شاه فلک اقتدار [illegible]
[illegible] آهو [illegible] نخجیر [illegible] در عوض [illegible] ساعت [illegible] جانور [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] ستان [illegible] لاله زاری [illegible] آثار عیان گردید و [illegible] آن جانوران [illegible]
[illegible] عظام [illegible] زمانی [illegible] پادشاه [illegible] شکار صحرای [illegible] گشت [illegible]
[illegible] آن [illegible] دوازده شبانروز در [illegible] و قفار از [illegible]
جانوران شکاری [illegible] و چون جرگه بهم رسید [illegible] آنقدار و وحوش [illegible] هر چند بلند
[illegible] نخجیر [illegible] جانوران شکاری و [illegible] رسید که گرگ [illegible] آهو و شیر
بهم [illegible] شیر و شکار [illegible] آغاز تیغ راندن [illegible]
[illegible] تیر چند هزار گور و نخجیر [illegible] ساخته [illegible] جلادت [illegible] و شیر [illegible]
[illegible] آهنگ [illegible] آنست [illegible] پادشاه [illegible] بخندید از سهم [illegible] شاه [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible] شیر و نخجیر [illegible] آمیخت [illegible] شیر [illegible] آمیخت [illegible]
[illegible] روح [illegible] ریخت [illegible] نخجیر [illegible] دوازده هزار گور [illegible] حسام [illegible] اجل [illegible]
شاه عالیمقام و عساکر گردون احتشام [illegible] رسید [illegible] عظام منقسم گردید [illegible] پادشاه [illegible]
منقبت [illegible] کرت اول [illegible] هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی [illegible] هزار [illegible] رسید مثنوی

[illegible] بهرام [illegible] [illegible]	[illegible] صید کرد نخجیر [illegible] رسید [illegible]	[illegible] نخجیر [illegible] [illegible]	[illegible] رسیده [illegible] [illegible] سیف الدوله [illegible]

از ولایات [illegible] میر عبدالکریم و آقا محمد را [illegible] مبلغ ده هزار تومان که از وجه [illegible] شده
[illegible] سپهر [illegible] رسانیده [illegible] در باب ادای تتمه آن وجه [illegible] واقع بود معروض [illegible]
[illegible] گردانید و شاه [illegible] از جناب سلطانی [illegible] الطاف و اعزاز [illegible] ساخته فرمان اشرف اعلی
[illegible] شد که [illegible] ستان در [illegible] آستان [illegible]
[illegible] قشلاق [illegible] آقا محمد [illegible]
در خلال احوال [illegible] ظهیر السلطنه [illegible] بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی [illegible]

با داد امرای عظام احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار فتح نموده و بخارا و غجدوان را وداع
سر خلاف وارد بنابر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با فوجی از امرای نامدار یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار
عازم ماوراء النهر گشته دیو سلطان را که در کنار جیحون قشلاق کرده بود بخود ملحق گرداند و الکاء بلخ را محصور نموده محمد
بابر میرزا را امداد دهد و بحکم اوامر ملازم الاحکام یرلیغ مطاع رسانند مقارن این حال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید
و یکی از پسران او سلطان مراد نام از بیم خود سلطان سلیم که جانشین پدر بود گریخته التجا به درگاه عالم پناه آورده با جمعی
از قورچیان اشرف اعلی روانه گشت که دیو سلطان به اردوی همایون پیوندد و نجم بیک با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان
مذکور خواهد شد متوجه مدد محمد بابر میرزا گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام بازغندی الاصول
عنایة مجموع ساخت رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه تمه وجه قبلجه که مبلغ بیست هزار تومان بود وصول
داشته و ایشان را به خدمت جناب سلطنت مآب سیف الدین که صاحب تفصیل و تحصیل آن مبلغ بود و دعاء ثنا خوانی دولت ابد پیوند
فرو آورده بوده و به رضا جویی آن جناب و سرانجام آن جهة مشغول گردیدند ذکر وقایع ایام زمانی که میرزا ظهیرالدین محمد بابر و سلاطین ازبک
الشت را دو چهار تحریر یافتم به جانب ماوراءالنهر اتفاق افتاد در آن ایام که دارالسلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات
شاهی بود ظهیرالدین محمد بابر میرزا ایلچیان که آن با پیشکش فراوان به آستان ملایک آشیان فرستاده اظهار اخلاص و
دولتخواهی نمود و بنابر آنکه نقد اعتقاد آن حضرت عالی سابق بر محک مهر منیر همایون پادشاه کشورگیر تمام عیار نموده قاصدان
او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید حکم همایون نفاذ و صدور یافت که حضرت اعلی ممالک ماوراءالنهر را به تسخیر و تحریر درآورد
بر رسم مسلم باشد لاجرم محمد بابر میرزا در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه با لشکر بدخشان متوجه آن ولایت موروثی شد و انعام
و مصول بحدود بدخشان میرزا سلطان اویس را بخود ملحق گردانیده بحکمت علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت
حکام آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را در آنجا فراهم آورده عنان
یکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش و غلغله تاخت و خش به یکدیگر رسیده هنگامه پیکار گرم گردید
غایت صعوبت روی نموده به مدد عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی محمد بابر میرزا مظفر و منصور گشته شکست بر سپاه
ازبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندوز و بغلان به حیز
تسخیر آن خلاصه دودمان تیموری درآمد و مقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع
ساخته کیفیت آن فتح مبین را به درگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت نموده و قوم قلم سپاری کرده و بنده را از یکی
از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام به مدد بنده ملحق گرداند امیدوار است که عن قریب سایر ممالک ماوراءالنهر
مفتوح گردد و در آن ولایات خطبه و سکه بنام و القاب نواب کامیاب مزین گشته اعلام مبانی جهانبانی سلاطین
ازبک به وقوع پیوندد و چون ایلچیان آن حضرت به مدد و مسدد بر سبیل سرعت رسیده امرا و جمشید حشمت مضمون

این خبر

این خبر عریضه را معروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار با جمعی
از شیران بیشه پیکار رکضبار شادمان شتافته امداد میرزا محمد بابر را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن بنده سلاطین
آفاق به مقابله و مقاتله فرق ازبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر به حصار رفته محمد بابر میرزا با استظهار ایشان
متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبیدالله خان چون از این حال خبر یافتند مرکز
دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و رایات نصرت آیت بابری دارالسلطنه سمرقند طالع شده
اطراف مملکت با انوار عدل و نصفت ضیاء اضائت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه در آن ز
و منابر آن مقصورین به اسم و لقب پادشاه سپاه دستگاه سکندر آیین محمد بابر میرزا زینت یافت و میرزا محمد بابر بار
دیگر در تخت گاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق فرمان همایون ولایات حصار شادمان و ختلان
و بدخشان را به خان میرزا ارزانی داشت و بر جلدوی این فتح که بخارا و سایر اکناف و انحا که در حیز تسخیر درآمده بود حکام معتمد
انتما گماشت احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک را با انعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسبان گردون توان
و صرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانیده و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت
ماب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف و ارمغان پادشاهانه فرستاد اما در باب رعایت محمد خان بیک امیر نجم بیک
که از درگاه عالم پناه به رسم رساله نزد او رفته بود طریق اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا بر این احوال محمد خان قسطنطین
نجم ماه پیر را اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد چنانچه مذکور گشت نجم بیک با
جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل امیر بیگ و بادنجی بیک و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراءالنهر
شد اما قبل از آنکه بدان حدود رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین ازبک بار دیگر لشکر به ماوراءالنهر کشیده و میرزا
محمد بابر میرزا منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیک و شاهرخ بیک
نوبت دیگر خیال تسخیر ممالک ماوراءالنهر نموده و جانی بیک سلطان و سایر ترابان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی
سران و اعیان ازبک گشوده و سرداران خوارزم و لشکرهای ولایات اتار ترا هم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمایه علم
عزیمت بخارا برافراختند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده ناگاه به نواحی آن حدود رایات افراختند
چون این خبر به سمع میرزا محمد بابر رسید از غایت حجاب با اندک لشکری که در ملازمت بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان
گشت هر چند محمد مزید ترخان جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که بیگانه یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست
و طریقه حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران نامدار این عزیمت باید به سمع رضا شنوده در حوالی
بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیر شده عنان تکاورشتی ایشان انعطاف داد و چون در سر
حد مطوی گشت ناگاه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان با سپاهی بیکران صف قتال آراسته

دختر اطوار جمعی از دلیران آراسته در آن محراب سپاهی نمودند و میرزا محمد بن ارغنشاه بهادر این جلادت و تهور منتسب بایل لشکر برداخته شیغ
کین از نیام انتقام آخته حملهٔ شیر ازرق از زنگ رقیبان مرجع ساخت و اوزبکان نیز پای در میدان مردانگی نهاده
دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد و تیر از وجه سپهر تیز گرد رسانیدند بحدیکه کالای آتش شیر آتش بار
نام سپاهی از غازیان موکب ظفر اثر از لوح بقا سترده و تحریک بقدر امکان از مواکب ثبات قدم ورزیده بعد از
تفرق سپاه و چهره کشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید و دران حدود بیرامات صلحی ندیده از آنجا بسمرقند
رفت و در سمرقند اوزبکان را بحکومتی متحابت و را و حصار شادمان کشن گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک و عبید الله
خان را که بعد از تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات چیره گشته مرکب بلقوای خود
خرامیدند و رعایت رعیت کرده بمجلس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در چاپی اللال انشاء مذکور
بسم بیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر میرزا چون از ترجیح اعدا خبر یافت با تفاق خانی
ارک حصار را مضبوط کرده تا برگرد شهر خندق کندند و محلات را کوچه بند نمودند کسان بحجت استمداد نزد والی بلخ بیرام
بیک قرامانی فرستاده و بیرام بیک بیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران بمدد غازیان همراه ایشان ارسال داشت
و سلاطین اوزبک تا بخشایان آمده پس از آنکه از استحکام و وصول غازیان بنجابت اطلاع یافتند مصلحت در اشتغال
نایرهٔ پیکار ندانسته عنان عزیمت منعطف گردانیدند و چون از اخبار حکام خراسان خبر استیلای محمد تیمور سلطان و
عبید الله خان بر دیار ماوراءالنهر بسمع امیر نجم بیک رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته با دوازده هزار
سوار از غازیان که همراه داشت بحدود خراسان آمده و حسین بیک لله از هراة و حکام و داروغگان سایر ولایات بای
پیوستند شاید بنکشی گذرانیدند و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراءالنهر روان شدند و مجلس سادات
قضات و اشراف و اعیان از اطراف امصار خراسان بملازمت امیر نجم شتافته و دعاگوی رضاجوی جای آوردند
و آنجناب همهٔ آن جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهمی که داشتند کفایت فرمود و میر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود الکاء اوزان جام بکنار آب مرغاب رفته از آنجا
به بلخ شتافت و بیرام بیک و امرای موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید بتقدیم
رسانیده و میر نجم از آب جیحون در قلعهٔ ترمذ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر
ترمذ جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته میرزا محمد بابر را بالطاف و عنایات پادشاهی امیدوار
گردانید تا با جنود آن حدود بموکب او ملحق گردد بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سنه مذکوره از آب عبور نموده و سنوزدار
نواحی ترمذ بود که میر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمده و خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم بعضی از امرا
و اندکی از غازیان را بخدمت آن حضرت راجع ساخت استقبال نموده و در سنگ چکیک که آن را در بند آهنین نیز گویند بمجلس آن دو

ملاقات دست داد و از هر دو طرف مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از جانب جوان سلاطین اوزبک
از عبور نجم بیک خبر یافتند غلات و حبوبات هر دو را در قلعه کشیده و حصار هر بلده از بلاد ماوراءالنهر
را یکی از سلاطین و امرا متعهد شده و خود را مضبوط گردانیدند ذکر شمهٔ از عظمت و کامرانی میر نجم ثانی و
شیشه شکستن ناموس او بسنگ قضا در جنگ غجدوان (?) بانی مبانی سخن طرازی و ناظم مناظم نقشه پردازی بدایت این حکایت را برین
موجب مرقوم میگردانند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و وفور تجربه
موصوف در انجام امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات کشور
ستانی رایت استقلال برافراشت چنانچه سابقاً مسطور شد شاه دین پناه بعد از فوت میر نجم زرگر زمام
امور مهمات و وکالت نفس همایون را در قبضهٔ اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده
بر جمیع امرا و وزرا و بیگلیان و قورچیان تسلط و تفوق داد و امیر نجم تا پنج سال در کمال اقتدار
استقلال در کار آن شاه سکندر جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزوی و کلی معظم معمورهٔ ربع
مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام معروف ساخت بنابراینکه در اکثر اوقات مدار حکام بنی آدم و مرجع اشراف
و اعیان عرصهٔ عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آن مقدار در
سرکار او جمع گشت که پادشاهان عالی مقدار از اکثر سلاطین نامدار پیشتر از او گذشته
ملازمان خاص او از دیگ یکهزار سوار یراق داده ساختند و وفور خزاین و اموالش از حد حساب و استیفا بیرون
و از بیتوته گرد بیرون قرب صدوری کوکنار شیلان او بود و مربع دیگ زرجامهٔ آش برین قیاس باید نمود در سفرها
با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب گذرانیده بود هر روز سیصد دیگ نقره خام جهت پختن طعام در مطبخ او بکار می‌نهادند
و آن اطعمه گوناگون را در طبقهای زرین و سیمین چینی و فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از عزیزی صادق القول
استماع افتاد که روزی در حضور آنجناب گفتگوی گذشت که در وقت کشیدن شیلان از در خانهٔ آن امیر شاهانه شأن چقدر نمود و بنای
آنجمله از رسیده که هر روز دوازده تغار مصالح را در ولایت باغی حکمه ایمن برسانیدند جواب داد که بعنایت الهی که سی قند
مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار ما بسیار است و هر روز مراد و من اوجستی و زعفران و غیره
و مزوره و بعضی دیگر از ادویه ضرورت می‌شود و چیت خود اگر آن تفحص می‌نمایم غرض از عرض این مقدار آنکه چون کوکب جاه
و جلال آن امیر امارت شعار در نظر بدین درجه ترقی نمود و کثرت حشمت و شوکت مذکور گشت لامحاله زبانه مود مغرور
رخصت یافته بعزم فتح ماوراءالنهر گردید و دفع سپاه اوزبک را متعهد شد و آن امر خطیر را که بسیار سهل و آسان شمرد
و پس از عبور از آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب قرشی برافراخت آق فولاد سلطان
که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاومت ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از دروازه

و معاذیر در آمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار گشاد و میر نجم امرا بتقید رخت و بنه او
را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض رعایا نشد و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آنجا
شیخم میرزا در مقام مدافعت در آمده در غایت ثبات قدم ورزید و نجم بیگ اطراف شهر را بر امرا تقسیم نمود و در کرسی موضع
خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ رعد ورد برج و باره قرشی رخنه افکندند
در عرض دو سه روز قهرا و قسرا بر آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با اتباع اسیر گشت بتقدیر شد حکم عالی
بقتل عام صادر گشت و هر چند میر غیاث الدین محمد میر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خواستند بعضی از اهالی آنجا را که در آن بلده
بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بتیغ بیدریغ از
هم گذرانید و عازم بخارا شد زیرا که جانی بیگ سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام
داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت محاربه می داده بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر می نگاشتند و چون میر نجم در
قرشی بکار ... رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید ولد کوچکنجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجانب [illegible]
متوجه شده اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیگ قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان
مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیگ و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیگ کیفیت
حال بعرض اعلام نموده نجم بیگ با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف
آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون آمدند و از جانب غازیان در برابر
رفته کاهی غالب و گاهی مغلوب می شدند و چون چند روز حال بدین منوال گذشت و آذوقه در میان سپاهیان مفقود
گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود میدانست که تسخیر آن قلعه بجاره
میسر نخواهد شد بعرض امیر نجم رسانید که درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمی شود زیرا که از قلعه ذخیره
بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار نیز ... و دو سلطان با سپاهی از بیجان در آنجا تحصن دارند اگر چند روز
دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان بجهت قلت حبوبات تنگ خواهند آمد مناسب آنست که از اینجا
طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات بکاریج اردو بازارها سوداگران غله و
اجناس در اردوی ظفر اقتباس آرند و چون زمستان ... سپری گردد و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهد و علیق جمیع دوابها
در صحرا پیدا شود متوجه تسخیر بلاد و قلاع شویم میر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده بطرف کنار
آب روان شویم اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع یافته و این معنی موجب
جسارت ایشان خواهد شد و سخن بدین منوال رسیده بود که ظهیر السلطنة والخلافه محمد بابر میرزا بدانجا آمده همان سخن
را در میان آورده در مراتب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد و میر نجم سخن آنحضرت بحسب ظاهر قبول نموده

از دل

نمود که فردا کوچ کرده بدان طرف خواهیم رفت و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه رمضان سنه ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعه
سپاه سلاطین مغضوب از میان نخلستان ظاهر غجدوان طالع گشت و میر نجم از این خبر متحیر گردید و در گذشت صورت حال
آنکه چون در بلده بخارا بسمع جانی بیگ سلطان و عبید الله خان رسید که کار میر نجم در ظاهر حصار غجدوان بکشش
و مرور لشکر او جهت مدت آوردن آذوقه و علیق چهارپایان متفرق و پریشان می شوند عزم رزم جزم کرده با جمعی بسیار از
جلادت شعار همه جوشن پوش خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بدان دیار محمد تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان و اوزبکان که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند نجم ثانی
پس از مشاهده این حال آلات قتال پوشیده میمنه و میسره لشکر را بوجود امرای عظام استحکام داده و خود در قلب سپاه
مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر میرزا با جنود خاصه طرح باشند که در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه نمایند و بعد از تسویه
صفوف قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیگ حمله کردند و
بیرام بیگ که در آن جانب بود متوجه شد از آنجا که حکمت کشته بزخم تیری از پای در افتاد و این معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده
یکبار سپاه اوزبک بجانب جوانغار تاختند و امرا با برادران که با نجم بیگ داشتند پیش از آنکه دست باستعمال آلات پیکار
برند پای در وادی فرار نهادند جرم جنود نجم بیگ شکسته ظهیر السلطنة والخلافه محمد بابر میرزا با سپاه خاصه روی توجه به
حصار آورد و میر غیاث الدین محمد میر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیگ
لله و احمد بیگ صوفی اوغلی متوجه گذرگاه گشتند و بعد از آن سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع شده
سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در موکب میر نجم رسیده آنجناب را
اسیر پنجه تقدیر ساختند و نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اسامی جانیش را بقید حبس ... و زین العابدین بیگ نیز
با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بگو بها [illegible] اسیر
بودند مانند خواجه محیی الدین حبیبی ولد خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد علی
معمار نیز در بیت سمرقند پای فنا و جام هلاکت در کشیدند و در معظم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة رسیده
میر عماد الدین محمود اصفهانی که حسب الحکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط بروج و بارو و
استحکام فصیل دروازه پرداخت و پس از آن بچهار روز حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اوغلی در هرات ... تشریف
آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلده فاخره با احمد بیگ اختصاص یافته بود در قلعه اختیار الدین
نزول نموده بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید مراسم معدلت و نصفت وعده امیدوار ساخت امیر غیاث
الدین محمد میر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر میرزا بصوب حصار شادمان شتافته بودند از آن

حضرت عنایت و رعایت یافته راه بهیچ پس گرفته و در پنجم رمضان آن بلده رسید و خواجه محمود که متصدی ... الی
محمد بابر میرزا بمنصب صدارت ... بود بدار الحکومه عنایات و رعایت یافته همانجا توقف کرده و امیر محمد ...
باتفاق میرعماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام آن خطه جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و ایلچیان از
قشلاق اصفهان بعزم ... تابستان ... رسیده و بار دیگر یورش خراسان از عزیمت او ... نهاد همت
عالی نهمت گردید ذکر نهضت پادشاه ... از قم بصوب ... و توجه رایات ... بجانب عراق
چون ایام زمستان سپری شد ... و آفتاب ... سایه ... خیل انجم ...
عنان ... بصوب ... معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله برمرغزار ...
مثنوی ... برون علم ...
... بار دیگر ... سید ...
پادشاه ... عازم ... گشت چنانچه ... در اوراق ... لطایف ... گذشته ...
لازم ... رسید ... خنجر و تیغ مانند گل لاله غرقه بخون گشته ... اعلام ظفر
... متوجه ... تابستان ...
... انواع ... سپاه ... اقدام نموده ...
منزل ... حضرت ...
ساحت ... پادشاه ... عازم ...
طرح قشلاق انداخته ...
ابواب لطف ... ایشان ... ارزنجان ...
شراب ... سلطنت و استقلال ... آمده ...
را بچشمه ... انصاف ... مثنوی کشیده پادشاه ... کمی از بزم عشرت جام ...
نشستگاه ... تخت عدالت ... بنای عدل ...
... سلطان ... فارس
... نهایت
... ... سعادت
شاهزاده ... ابوالفتح ... میرزا ... ماوراء النهر ... ... اصفهان

زمین معظم پادشاه شرق و غرب ... ریاض جنان بود ... ابواب ...
همایون آثار آن مهر سلطنت ... ارکان ... عطوفت
شاه ... نسیم عنایت ازلی ... کل ...
معطر ... عاطفت ... گلشن ... حضرت ...
جهانی را ... مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی ...
ارباب ... کرامت ... اقبال ...
یعنی حضرت شاه ... سعادت ...
و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شد ... تهنیت ...
جشن سرور ... حضرت
...
سعادت ... صدقات ...
...
...
...
...
...
...
... ذکر ... محمد تیمور سلطان
و عبیدالله خان ... خراسان ...
خراسان ... ماوراء النهر ...
امرا ...
... سلطان ...
... امیر غیاث الدین ...
... سلطان ... غیاث الدین ...
... خراسان ... سلطان ... ذوالقعده ...
...

بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان لشکریان مرزبان مجروح شده مأیوس بازگردیدند و سه چهار کرت دیگر از
جانب دروازه فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست برد عساکر میر علاء الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری
خوردند و در بعضی از آن معارک یادگار شیخی تبرایی که منسوب ملازمان بود و بعضی از ازبکان گرفتار شده شربت شهادت چشیدند
و متعاقب آن حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریه آزادان و سنگ ساقی نزول کردند و چند بار سپاهیان
بکنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق حمله آوردند و از تیر و سنگ بر جهتند و بجد هر چه تمامتر بر محاصره قیام
نموده علم جنگ و پیکار برافراختند و چون سال گذشته محصول هرات نیک نیامده بود و در این ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود
مع ذلک امرای عظام جهت آذوقه غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند و بدین جهت تنقیص بسیار بصغار و کبار رسیده در
کمال اضطرار بسر میبردند القصه ایام محاصره بهفت ماه امتداد یافته بعد از آن نوعی اتفاق افتاد که حضرت الهی بر وجهات روزگار مخذولان
تافت و میان جانی بیگ و عبید الله خان مخالفتی روی نموده در صباح سیوم محرم سنه تسع و عشرین و تسعمائه که موافق اول نوروز
بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود توجه نمود و درین روز مردمان را از نسیم لطف ایزد تعالی گل مراد
شگفته از کشاکش حصارداری نجات یافتند و از تنگنای قفس برج و باره خارج گشته بسیر بساتین و باغات و منازل و مزروعات
خود شتافتند و جانی بیگ سلطان در پایان خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت اما درین ایام محمد تیمور سلطان از
جانب اندخود آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف طوس
و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین تحت تصرف درآوردند و دار السلطنه خراسان نهادند چون این خبر
بدار السلطنه هرات رسید امرای عظام مصلحت در توقف ندیده در ماه مذکور از راه جام و سیستان بروی [illegible] عراق
رفتند و اوزبکان آوردند و خواجه ابوالوفا و بعضی دیگر از نیکخواهان اوزبکان آن بلده را محبوس نموده جهت ایصال بشارت
بسر جانب مشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان و علما و اکابر با لوازم استقبال بجای آوردند
و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و تیمور سلطان در باغ جهان آرای فرود آمده خطبه بنام
خود خواندند و چون مخفی نیست که در ایام اوزبکان تفرقه بسیار بهر دیار راه یافته بود با مردم توجه احسن معاش کرد اما
طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز تغلب و سعایت نموده جمعی از اقوام مردم تبرایی را در دام بلا و در ظهر رنج و عنا
انداختند و مولانا شمس الدین محمد بلخی و مولانا حبیب الله [illegible] و مؤذن مسجد جامع را بزخم کارد آبدار شهید ساختند و ساعت
بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خواهرزاده [illegible] بود بر التماس میر غیاث
الدین محمد میر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اغراض فاسده خویش در مقام انهدام بنای
زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده بر مولانا
خلیل الله [illegible] که بلده شیعه بزخم کارد او شهید شده بود سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون

ترسیلا

تیمور سلطان در دار السلطنه هرات و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند تا که خبر
حرکت و وصول منقلای سپاه کشورگشا شایع شده هر کس از ازبکان در هر جا بود عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت ذکر شرف
شدن میر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمنصب صدارت و معرکه کشیهای جنود خراسان از جانب کواکب مراتب
میر سید شریف الدین علی که جامع انوار فضل و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب اکثر سادات
عجم و عرب ممتاز و مستغنی میبود و بعد از واقعه قاضی محمد کاشی منظور نظر کیمیا اثر گشته بتفویض منصب صدارت
سرافراز گشته و چون چند گاه بلوازم آن امر پرداخت از میر شمس الدین سعد ثانی نسبت بخود سوء مزاج فهم کرده از آن امر استعفا
جست و در وقتی که رایت ظفر پیکر از خراسان معاودت نموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت بزیارت و طواف
عتبات عالیات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و میر نظام الدین عبد الباقی بمنصب
صدارت شاهی مخصوص و سرافراز شده بواسطه وفور التفات میر نجم کوکب اقبالش باوج سعادت و اجلال رسید و در آن
اوان که میر نجم عازم ماوراء النهر گردید آن جناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر نمود که من حیث الاستقلال بسرانجام
مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام که خبر شهادت میر نجم بتحقیق انجامید و ماهچه الویه آفتاب شعاع از اصفهان
متوجه ساوه گردید در دولتخانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تأیید بتجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا
اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهده آن جناب کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ایضا
سید شریف که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور صدارت
نصب فرموده و چون اعلام نصرت فرجام پادشاه صاحب اقتدار بمایه وصول بر حدود ساوه انداخت و نواحی آن الکا از
نقاوه یافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان دو سه ماه برآرند و با آنکه در آن اوان در ساوه حبوبات
در غایت قلت بود و علیه قحط و غلا شیوع تمام داشت بیمن همت خاطر عالی و اثر آن مقدار غله که در خور سپاه انجم شمار
بود بحیطه تصرف ایشان درآمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه توقف نموده از آنجا بری شتافت
و در نواحی ری کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل رایات نصرت آیات بود و از کثرت
خیمه و خرگاه و شقه قبه سراپرده و بارگاه عرصه مرغزار فیروزکوه رشک سپهر دواری نمود و پادشاه جهانیان بعد از
اجتماع عساکر نصرت نشان دران منزل دورمش خان و زینل بیگ را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورستان
جهت منقلاء بسمت خراسان فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب سلطان سیف
الانامی که جهت تحصیل حواله تعقیل میر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود مقضی المرام باز آمده بشرف بساط بوسی رسید
و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً بتربیت پادشاه منظور نظر
صفحات نوازش گشت و چون الکای بسطام از فر نزول موکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم

همایون معروض لشکر و شاه پاره یراق بهادران ستم اثر نفاذ یافت و صباحی که سپاه میان قدر و قضا دیباچه
آفتاب بر زبر جوش مصقول حیول ثوابت و سیاره پوشیده‌اند و از لوامع تیغ برق کردار و اشعهٔ سنان شعله آثار فضا
بسیط غبیس را مانند نگارخانهٔ چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت و غازیان
وافر شوکت و سایر مبارزان کینه‌کوش و نهنگان رزم‌جوش خروش جوشنهای زرنگار پوشیده بر اسبان صبا رفتار
سوار گردیده در آن صحرای دلکش صف صف ایستادند و سیوف جان گداخته در وج اجل بود … زینت تیغ
سازی به دعوی جلادت و سرافرازی برکشیده گل از آتش آن از جام راحت انجام دولتخواهی سرمست شده مضمون این مقال

قرنم بود … / اورا کیم برز برز
مثنوی
بر آنم که چون آتش … / نبرد علم رستم … کنم
کنم عزم رزم … / قدح از سر … خروش کنم
بگرز گران … / … اخلاص
سر و … / حضرت

پادشاهی استقامت ورزیده به مواری کلام تکلم نمود — در آید اگر آتش تیز جنگ — به دریای … نهنگ
ز اقبال شاه و امامت نژاد — چنین جهانگیر پاک اعتقاد — به قلب … — ز ضرب سنان …
و در آن صباح پادشاه صاحب‌تاج مانند خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمده بر سبیل … ابطال
رجال آغاز عبور نموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را به نظر درآورده اثر … و بهر طایفه از عساکر
بهرام مآثر رسید سرداران ایشان به چادر شده رخ بر خاک راه شاه عالم‌پناه می‌سودند … که در زبان
نیاز به ادای دعای شاه ملک‌شکوه — مثنوی — که شاها فلک بندهٔ درگاه تو باد — جنود ملک در سپاه تو باد — ظفر … کاب

تو باد … مدام / همکار جهان … / بغیر از تو شاهی دگر / جان سر از تو دریغ
سعادت … تو هر صبح و شام / سر خصم در طوق فرمان تست / ندارند جز تو پناهی دگر / چو از جسم و جان … تیر و تیغ
لوای تو پیوسته فیروز باد / همه تاج داران ترا چاکرند / بهر جا که رزم آزمایی کنی / به نقد اخلاص آن … کان
همیشه عدوی تو … / … اخلاص … / چو خورشید کشور کشایی کنی / طریق اخلاص … میار
گران / … خواهند / … / … کس

تا شیر رسیده تاج … تمام عیار نموده به سکهٔ قبول آن زمان یافت و همه را به تضاعف اسباب تربیت و کامرانی بهجت و
شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بسوی دولتخانهٔ همایون شتافتند **ذکر رسیدن منقلای سپاه ظفر لوا به نواحی مشهد و گریختن**
سلطان خلیل اوزبک از آنجا و … بجانب وصول شاه منصور مؤید پس از عرض سپاه انجم … و تحقق … آن جماعت … شوکت
از آلنگ بسطام به ییلاق کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران … بر سبیل منقلا متوجه مشهد
مقدسه گردانید و خلیل سلطان به تقویت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت سرعت نموده … به روایتی
بمشهد مقدسه رسید و عبیدالله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از قضیه خبر یافت اقدام ثبات … متزلزل
شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان … آن خطه رسید … ارباب کلانتران را کوچانیده

عنان

و عنان عزیمت به صوب مرو شاهجان انعطاف داد و از آنجا نیز بی‌توقف شتافته از راه شیرشتر به معبر چارجوی
رفت و از آنجا عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بعد از استماع این خبر وصول سپاه
ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و ارکان بر
خراسان امیر غیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه جلال‌الدین قاسم فرکودی
و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه … خیابان … را کوچانیده همراه برده … کرده **نصرت یار عساکر … ظفر**
شعار موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر … فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع
گشته از فرق از زبان دیار … خراسان نمانده و دست مشیت قادر ملک‌بخش لباس امن و امان در قامت
اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون دارالملک
سمرقند رسید قاصد استیصال اهمال زندگانی میرمحمد گردید و آن عالیجاه نقابت پناه و برهان الضمیر از اطلاع یافت
بمقتضای کلمه **الفرار مما لا یطاق** عمل نموده با مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته
پیاده به حصار شادمان رفت و محمد بابر میرزا که بعد از آن زبده اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته
اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت در زمان نجم خان به دارالسلطنه هرات خرامیده به دستور پیشتر ابواب …
نواب ارکان پادشاهی در برگشود **ذکر فتنه که ابوالقاسم بخشی انگیخت و به آن واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک**
ریخت ابوالقاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی
نیز در وقتی که خراسان را در تحت تصرف درآورد او را در مقام التفات و عنایت سلوک نموده و ایضا تیمور سلطان
در آن ایام که به خراسان آمد او را منظور نظر تربیت گردانیده و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده به مرتبه نیابت
رسانید لاجرم ابوالقاسم نوکری چند فراهم کشیده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان
در هرات توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم در آن ایام خواجه عطاءالله و خواجه مجد الدین محمد … قاسم
ولد زبدة الوزراء و الاعاظم خواجه جلال‌الدین میرکی و مولانا … سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان
هرات در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی ظاهر گشته میان ایشان و ابوالقاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر
به گنج … شتافت و از مردم مغول … و احشام آن ولایت قرب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده
عنان به صوب دارالملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هرات از آن حادثه وقوف یافته دروازه‌ها و برج و باره
را مضبوط ساختند و خاطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربه و مقاتله برافراشتند و ابوالقاسم
… از آنجا که شهر … مسافت است نزول اجلال کرد و جمعی کثیر از مردم … را با خود متفق
گردانید و خواجه شهاب‌الدین عبدالله … وزارت میرمحمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان …

سالکان مذهب علیه امامیه میشود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمه از احوال
او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان مغفور سبق ذکر یافته رفت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی
مجتمع ساخت و سرای خود را بحیطه ضبط در آورده صدای سوادداری ابوالقاسم در انداخت لاجرم فتور تمام در احوال
مردم راه یافت اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابوالقاسم دلیر شده روزی از جانب دروازه
خوش حمله پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و فوجی از بنیادکان او بقدم جرأت از خندق گذشته دروازه
را آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه
ملک تعلق بدو میداشت این صورت مشاهده نموده خواجه محمدی بخت اندیشه از آن نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم
خواجه مولانا میر سمرقندی بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز پیاده از دروازه خوش رفتند و بضرب خدنگ
مرگ آهنگ ابوالقاسم و اتباع او را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر میر عبد القادر متوهم گشته
از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و به ابوالقاسم پیوست و او شب روز دیگر در نظام مراد نشسته در تفحص سلمها
کوشید انگاه خبر قرب وصول امرای نقبای بادشاه ظفر لوا متواتر گردید و بری سلطان که موجب فرمان واجب
الاذعان واره عکل الایت ترشیز تعلق بدو میداشت و سایر قزلباش از آنکه راه کاران سبقت گرفته بود با سعید
نکوز غازی و لاور صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسیده و مردمان را تنبیه نموده شاید که توقف اسمال موجب
مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم و خواجه مولانا میر و غیرهم از دروازه ملک بیرون
رفته متعاقب بری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بران جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ
سراوار میان بری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست به تیغ و تیر برده به خاصیت
جلادت بمقدم رسانیدند و در آن اثنا مولانا میر سمرقندی با زمره که در عقب مانده بودند از پس پشت ابوالقاسم
بباغ سراوار در آمده دست بتاراج برآوردند و سلک جمعیت آن گروه سعادت انتظام گسیخته میر عبد القادر از طرف
تپه گریخت و ابوالقاسم تا حدود غرجستان عنان بگردان باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته بستان
خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی را با سیصد کس از مردمی که تابعیت ابوالقاسم کرده
بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بد دولتان را از زمین جدا ساخته اجساد ایشان را طعمه کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر
این فتح مبین بجناب سلطانی خواجه مظفر بتکچی آن طلیعه فاتحه رسید و جراحات حادثات ایام را بمرهم مراحم
مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید الطاف بادشاهانه و نفحات احسان مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رجعت
بصوب بر افراخت اما ابوالقاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست و باستظهار آن
جماعت بار دیگر لشکر مغفر و حشمه را تاخت کرده و هم در آن حدود می بود تا وقتی که امیر ارادت خروج کرده تیغ بیدریغ بر

او با لوده الحمد لله الملک المنان علیه الاعتماد و به التکلان ذکر وصول بادشاه دنیا بکان بالکه دارکان
و مستعلی شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب معلی القاب زینل خان لوای کشورکشای شاهی
و موکب گردون مراتب ظل اللهی بعد از ترجیح خلیل سلطان لسبه جمادی الاولی از کالپوش نهضت فرمود و کوچ بر کوچ
بجنوشان شتافته در اثنای راه خبر انهدام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس
الهی بتقدیم رسانیده از خبوشان بالکه دارکان خرامیده و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط
نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانید در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده بیک که از ترس سپاه
اوزبک آن بلده را بازگذاشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود
که او را کسوت نسوان پوشانیده بر دراز گوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما هم در آن روز بار دیگر
عنایت شامل حال او گشته بانجام خلعت خاص اختصاص یافت و بدستور معهود در سلک امرا منتظم
شد و هم در آن الکا ارکان خاطر همایون بادشاهی بر تربیت زمره امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را به
لقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خانی لقب داده بسبب تفویض ایالت
دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را ارتفاع داد آنگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبه
گردون مرتبه امام عالی مقام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسته از راه کلاروان بآن مقام بهشت نشان
شتافت و چنانچه شیوه مستوده آن حضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار
مرحمتش بر جنات حال مجاوران آن روضه عرش مرتبت تافت و از آنجا بصوب ولایت باورد نهضت
نمود و پس از وصول بآن حدود چنان معلوم شد که ساکنان و ایلات و اسپشیان نسبت به غازیانی که از نسا عبور از آن ممر
نموده بودند تعرض بسیار کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق و اسلحه ایشان را بغارت برده اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان
از آب مرغاب حاشیه جماعت ایشان بر دوش گرفته اند و پادشاه به اکراه تابعیت و موافقت ایشان را اختیار نموده
بنا بر علی هذا شحنه قهر پادشاه حضرت بهریه قتل عام فرمان داد و دلیران تهی شکیب از عساکر نصرت مآل بآن
کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج
داده و صدای من عمل سوءا یجز به در گنبد طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاهی در بیچ سکون در الکه
باباخاک که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت چند منزل اقامت نمود از بنیادکان زاویه سیدای
وار زست تکان با دیده که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاهراه انتظار داشتند
چون از وصول لشکر همایون بمنزل باباخاک وقوف یافتند قدم از سر ساخته و از اطراف به ربع رجحات شتافته
باردوی کیهان پوی شتافتند و تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر افراز گشته زبان حال بدعای ازدیاد دولت

ما قبال ملازمان آستان جاه و جلال کشیدند و انواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند
حصول مراد و مرام نهادند و در خلال آن احوال میر نظام الدین عبد الباقی و جمعه میرانی معظم بمهام سرکار سلطنه و
کامرانی با اتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلده فاخره استشتاف و قضای فوق بر ارباب بریح عدالت
فیض اراده همین استقام خدامش امور ملک و ملت در سلک نظم انتظام یافت **ذکر مآل خواجه کمال الدین محمود**
که در بلخ توقف کرده بود و چون بعضی از کیفیات آن دیار روی نمود خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه
بر صحیفه بیان رقم زده بود که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه محمد زمان از آب آمویه عبور کرده که در بلخ رحل اقامت
نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت کومک زینل خان
بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از
وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد
مرعی داشته ابواب شهر بر روی امید امرا گشودند و شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و جد
کاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بتوانتقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان
سلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفاق از مکان بر افراشتند بنابراین ابو سلطان و میر
سلطان از شبرغان بر اندخود شتافته آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قزلباش او اتباع او در مقام
مدافعت و ممانعت ثابت قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و مدت امتداد یافته
بیمن دولت ابد پیوند قهرا قسرا آن بلده را مفتوح کردند و ابو سلطان بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود را
غیر تدبیر در گذشت صغیر و کبیر زن و مرد آن بلده بضرب تیغ و تیر بقتل رسیدند مگر که امرا او را بند کرده
بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر ابو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بجنة الاسلام
بلخ شتافت و تدارک اختلالی که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردید پرتو انوار معدلتش بر جنات امانا
ملک رستان تافت امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت
لوای کشورکشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر شاهرخ بیک افشار بصوب ولایه گرمسیر و قندهار**
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی باز پرداخته در
بلده فاخره هراة لوای نشاط و کامرانی بر افراخت ولد امیر ذو النون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از
ولایه گرمسیر قندهار بدرگاه سپهر اشتباه آمده و اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سده امامت
بسر برده و نواب پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیه حال او مشاهده
نموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک لله سپردند تا در قلعه اختیار الدین محبوس گرداند و حسین بیک

حسب المر

حسب المرسوم عمل نموده شجاع بیک بعد از چند ماه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی از نوکران را بمواعید فریفته
با خود متفق گردانیده عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام
فرستاد که در شب معین اسباب مامون نموده و آلات نبرد در پای قلعه کری شب با بارگیرت اسب آورده
نگاه دارند و شجاع بیک در لیله موعوده موکلان را با طعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت کرد چون
آن جماعت در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخاک ریز انداخت و بپای جلادت خود را از
خندق گذرانیده بنوکران خویش که مسلح و مکمل ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپی صبا رفتار سوار شده بصوب
قندهار فرار نمود روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم نمود که غازیان از سپاه میان
خراسان هر کس که باشند مورد تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلده فاخره هراة فتنه و فساد عظیم حادث
شده جمعی کثیر قتیل گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج یافت و در این اوقات که فرمان
عالم خوی پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان
همایون نافذ گشت که شاهرخ بیک افشار با فوجی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر
سمی نخواندخود به دیو سلطان ملحق گردد و شاهرخ بیک راه قندهار پیش گرفته شجاع بیک در شهر
تحصن نموده بعد از وصول شاهرخ بیک رسولان چرب زبان با مواثیق و اوان ارسال داشته اظهار اطاعت
و انقیاد کرده و از جرایم سابقه عذر خواسته لوازم استغفار بجای آورد و خطبه و سکه را باسم و لقب همایون پادشاه
ربع مسکون مزین گردانید و شعار مذهب علیه امامیه ظاهر ساخته ادای باج و خراج ملتزم گردید و شاهرخ بیک
عذر او را پذیرفته و طبل مراجعت فرو کوفته عازم اندخود گشت و در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت را شنوده
عنان بکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داده در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود در بار
سرا اعلی رسید و کیفیت اطاعت و انقیاد شجاع بیک را بعرض نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت**
اعلام آفتاب شعاع از خراسان بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق الخواه
ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انفصام
ضمیر انور تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورکشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل خزان که نسیم
خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوراق لعل نهار صفت اعتدال یافت مهر سپهر
خاک نهضت نموده مرغزار کمدستان را از میمنت مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در قریه هراة
جهت حل الاثقال اندک توقف کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان بر افراخت متوطنان دار السلطنه هراة
که از استظلال سایه چتر فرخنده شاه کشورکشای در مهاد امنیت بودند و از استشمام نسیم معدلت فرمان

و مای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت می غنود یکبار در تاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم غموم
مهاجرت گرفتار شده خواطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بر
ولایت نیشابور شتافته و در آن حدود بسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش بر سر
سلطان محمد میرزا ولد میرزا ابوالمحسن رایت پادشاهی برداشته در نسا و باورد نایره ظلم و فساد را اشتعال و التهاب داده
اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنا
بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر نظام الدین عبدالباقی و محمد بیک استاجلو که بایالت طوس
منصوب شده بود با فوجی از سپاه ظفر پناه جهت شر آن جماعت متوجه گشته و بسر پنجه شجاعت بنیاد آن گروه سلک جمعیت آن
طایفه باغیه را از هم گسیخت چون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و سلطان محمد با تو اکرانجه بی ارکان الخانی از
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبدالباقی و جاپای سلطان بعد از فراغ مهم معاندان عنان انصراف به
آستان ملک آشیان تافتند در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند و مهمات را که بکفایت مقرون ساخته بودند
معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در صحن آن ملک ایران در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت
و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخته و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی به
تجرع اقداح راح ریحانی پرداخت و در موسم سردی دی از شعله ساغر مینای بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار
ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داده و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت حضور فصل شتا
به پایان رسید و سلطان ربیع اعتدال هوا فرمان داد و سبزه و گل لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید جمشید خورشید
از زمستان حوت علم حشمت بجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از استقرار نسایم از اردیبهشت ساحت گلزار و بساتین
در نضارت از بهشت برین درگذشت مثنوی چو بشکفت رو از گل بباغ ⁂ برافروخت لاله بباغ چراغ ⁂ برافراخت
جمشید گردون کلاه ⁂ سر چتر حمل رایت زرنگار ⁂ در ایام آن اردیبهشت ⁂ فضای جهان گشت همچون بهشت ⁂ پادشاه
نیکو سرشت بدل گشت صحرا و دشت ⁂ اعلام ظفر پیکر از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل
فضای جان فزای آن ولایت را مضرب خیام سرادقات عزت گردانیده تمهید بساط جشن عشرت اشارت فرمود و آن
بهار در ییلاقات آن دیار که از غایت نزاهت رشک حرم برای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال اوقات
اوقات گذرانیدند و در صباح و رواح جام صباح و گلگون در بزم انبساط گشته جامهای راح ریحانی و اقداح شرب
ارغوانی در کشیدند و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و خاطر انور همایون عازم
میدان رزم شده مجلس بزم در نوشت گفتار در بیان شمه از احوال ملک روم در زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر
افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم اگر چه بعضی از روایات گذشته در ذکر حکایات مذکور گشته

بیم

تسلیم این خبر مشام جان مشتاقان نسیم سیر رسیده که حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید
ایالت بروسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و چون موسی چلبی چند گاهی بلوازم امور پادشاهی
پرداخت بواسطه حلول اجل مقدر عالم آخرت را منزل ساخت و سلطان مراد قدم بر مسند سلطنت نهاد و مدتی مدید
اوقات شریف بمراد و کامرانی گذرانید و بعد از آنکه او نیز ممالک باقی منتقل گردید ولد ارشدش سلطان محمد صاحبقران
وارث ممالک مالک تخت و جهاندار شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشت مثنوی بجای پدر شاه و خرم
نشست ⁂ به نیکی زمام امان برد دست ⁂ جهان را بخوبی جهاندار شد ⁂ بتخت حکومت سزاوار شد ⁂ و سلطان
محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت و بوفور علم و فضیلت موصوف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف
داشتی و صیت نقش جهاد و جنگ سنت جهاد نصاری کفار زنگ بر لوح ضمیر نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که بآن مدن
مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانید و مدتی بمسند علم استقلال برافراشت و چون سلطان محمد نیز
مانند پدر و جد بعالم عقبی انتقال کرد پسرش ایلدرم بایزید بر اورنگ سلطنت متمکن گشته بمهمات سلطنت آرا او نیز خسرو عادل نیکنام بود
و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام اخلاص و محبت سلوک مینمود و فاتش در سنه سبع و عشر و تسعمایه اتفاق
افتاد و ولدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جاده مستقیم سلامت نفس
تجاوز نموده پای بر سر دکان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشوده در شهور سنه
عشرین و تسعمایه از اطراف روم لشکری فراهم آورد که هریک در صحرای هیجا بنوک سنان شیر ژیان افکندی و الوند را از پیش
بر داشتندی و در هوا گرفتن و سمک به پیکان تیر خدنگ بخشم اجل از زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حد و حصر
مستوفیان افزون و حد آن چیزها که از احاطه دایره خیال محاسبان بهاستانی بیرون مثنوی سپاهی چو
دریای جوشان خروش ⁂ سراسر نهنگان پولاد پوش ⁂ همه کینه کوش و همه رزم جوی ⁂ تمامی بسبع ستیزه نیز جوی
الغرض متوجه آذربایجان گشته ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داده و قاصد
در همدان باستان آسمان نشان رسیده بوسیله نواب سده سنیه و حجاب عتبه علیه بعز قبول بوسی ارباب فرقت و خبر نهضت
سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود و آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز با وفور تاییدات الهی و جنود توفیق
نامتناهی رایت توجه او افراشته ایم در مقابله و مقاتله خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته ایم در هر
منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدر باشد بظهور خواهد آمد ای روح القدس مستغنی بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها

همه پیش تعدو باز گرد و بگوی	که ای گشته با سروران رزم جوی	من اینک رسیدم بمیدان جنگ	بمیدان شیر و بخشم پلنگ
بکشم بر سر رومیان تیغ تیز	بمیدان رزمایم طریق ستیز	ز خون دلیران مردم رشک	بیفروشم لعل آسمان لاله رنگ

جند گردانیده و عرابهارا بزنجیر بر یکدیگر بسته در آن حصار استوار منزل گزیده دوازده هزار تفنگ انداز که پیوسته
در صدد [illegible] می بودند مقرر کرده که در پیش صف ایستاده بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار میدان
هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند القصه از طرفین دلیران قلعه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه شجاعت
و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان [illegible] و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بر آوردند **مثنوی** ز هر سوی

مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر
بکف حمله را تیغ خارا گذار فکنده بر جوشن [illegible] زره نگار
بر داشت هر یکی راستی [illegible] بهم بر زده [illegible]
نشسته بر اسبان پولاد سم بجولان در آورده [illegible] خم

غریو کوس رعد آواز بلند شده و لوله کرنای در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر [illegible] میمنه و میسره عالم را
حقیقت آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت **مثنوی**

برآمد بگردون خروش نفیر [illegible] خروش
چرخ اثیر چنان آمد آواز [illegible] که شد بید لرزان ز عقل و هوش

شعله سنان عالم سوز چون تیغ لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان شعله افروز بمجو صاعقه ساطع اسباب زندگانی را بباد فنا برداد و در [illegible]
کردار غازیان مواکب سپهر مراتب مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنگ [illegible]
از [illegible] غازیان [illegible] شبگیر [illegible] بیرون [illegible] سروران [illegible] اسبان کوه [illegible]
بخاک هلاک [illegible] و خون [illegible] تیغ [illegible] از خوف [illegible] طبقه زمین در گذشت

فرو ریخت خون از دم تیغها چو اقطار امطار از میغها
سنان [illegible] شعله افروز شد [illegible] بهاری جهان سوز شد

و در آن [illegible] جمعی کثیر از رومیان [illegible] بضرب تیغ [illegible] ایران سپاه [illegible] بر خاک هلاک افتاده
اما چون لشکر سلطان سلیم [illegible] افلاک بی نهایت بودند و [illegible] میدان [illegible]
[illegible] سپاه و ظفر [illegible] مانند حسین بیک [illegible] و خلف بیک و [illegible] قورچی باشی و امیر عبد الباقی
و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا [illegible] شربت شهادت چشیدند و [illegible]
[illegible] شنیدند و در آن اثنا بادشاه [illegible] در خاطر
غیرت [illegible] و شعله قهر [illegible] و شمشیر ذو الفقار را
از نیام انتقام آخته با اعانت انصار و معاونت اخیار بر صف دشمنان [illegible] حمله کرده و بقوت دست بازوی ولایت قدرت
[illegible] محنت [illegible] خلق [illegible] شجاعت بر آورده [illegible] تکلف [illegible]
[illegible] سپهر [illegible]
[illegible] آتش [illegible] التهاب [illegible] **مثنوی** همه شیر [illegible]

بنوک سنان سعادت بجوم جهان را کنم پاک از خیل روم

الغرض ایلچی [illegible] شنیدن خلوت [illegible] گردید
و رخصت انصراف داده او بپایه سریر سلطان سلیم شتافته بوضعی جوابی که شنیده بود زبان گشاد **ذکر توجه رایات**
نصرت نجوم بمقابل خصم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال بر ضمیر [illegible] جاه و جلال [illegible] خورشید
دولت و اقبال [illegible] خواهد بود که ساغر سلطنت جهانبانی [illegible] خلافت [illegible] سلیم
[illegible] سعادتمندی [illegible] که ابواب فرح [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] انجام [illegible]
طرح [illegible] **مصرع** [illegible]
نسیم [illegible] صورت
حال سلطان سلیم [illegible]
[illegible] شجاع [illegible]
کیفیت واقعه [illegible] سلطان سلیم را در [illegible] اجازت داد عازم میدان جهاد شده
[illegible] بر پشت [illegible] توکل علی الله [illegible]
[illegible] فضل الله [illegible] **مثنوی** برآمد [illegible] خورشید

برآمد [illegible]
کنان [illegible]
[illegible] سپهر
[illegible]
[illegible] بهر
[illegible] شده
[illegible]
[illegible] همایون

[illegible] که سلطان سلیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم بادشاه [illegible] سپاه
[illegible] دوازده هزار سوار تیغ گذار [illegible] علی بیک [illegible]
[illegible] متعلق
[illegible] اتفاق افتاده
[illegible]
[illegible] شکوه
[illegible] نصرت
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible]

دیواری

صف کارزار | چنان ستیزی نمود آن شکار | که در چشم اعدا جهان شد سیاه | نهان گشت در گرد خورشید و ماه
ز بس کشته انداخت بر یکدگر | نهان شد زمین بیرون از نظر | دران تنگنا از سپاه قیامت بجوم | مقتوح از غلبه کر نسلی بود و از کثر

بروی جو بار آنحضرت در آمد اما پیش از آنکه دست بر تیغ و سنان برد پادشاه جیدار از شمشیر برق بر سرش آورد که تا سینه
منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از غلامان مقتوح از غلبه جیدار او را نزد سلطان سلیم برد آن پادشاه آن ضرب را
ملاحظه نموده بر زبان راند که غیر از کسی که منتسب بحضرت مظهر العجایب باشد هیچ احدی را قدرت نیست که این نوع تیغ تواند
راند القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شهامت در تیغ گذاری و آن جلادت و مردانگی از آن شاه ملاحظه نمودند عنان اختیار و زمام
اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و در وی بهروب حصاری که از عرابه و جسر ترتیب کرده بودند کردیده و دلاوران
ظفر نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند اما تقبة السیف که با منهزمان ضاعفه لشکر منصور بودند
اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار انداخته بار دیگر متشمر جنگ و پیکار گردیدند و
چون رای منیر انور همایون پادشاه ربع مسکون فرو پنج اعنی و انجح الاراء بود که دران مقام اصرار بر پیکار موجب هلاک خدام کیهان
حضرت شعاری شود خاطر عالی اثر بر آن قرار داد که بموجب کلام الحرب خدعه چند کوچ باز پس کشید که رومیان مانند محمد شیبانی
خان دلیر گشته جهت کاوش از میان عرابه و جسر بیرون آیند آنگاه بعطفه عنان گرده بار دیگر بر ایشان تاخته بنیاد حیات آن
قوم پر ستیز را بر اندازد بنا بران با خیل حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب
ممالک محروسه ارسال داشته اجتماع سپاه ظفر پناه فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از خالدران به دار الملک
آذربیجان خرامیده و شنیده که پادشاه صاحبقران بعزم عساکر فیروزی اثر را جمع کرده متوجه آنجانب است بنا بر آن خوفی عظیم
بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس مختصر در مراجعت دانسته از ضبط آذربیجان در گذشت زیاده از هشت روز دران
بلده توقف نتوانست نموده و در اواخر ماه رجب با طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه نمود **رباعی** هر چند بود گوزن زینهار دلیر
هر گز نشود مقیم در بیشه شیر | گنجشک وطن کند بهر جایی لیک | در مسکن شاهباز کی ماند دیر | این خبر بهجت اثر در
موضع درگزین بسامع پادشاه والا گهر رسیده هاتف غیب در مخاطبه آن حضرت زبان بجلال مضمون این مقال گشوده
رباعیه | کای داور عالی گهر قدسی جناب | وای رای منیرت فراق آفتاب | با جرم تو خصم کینه جوی نقش بر آب
با ملک تو قصد او چو باد و حباب | لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز گردیده و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان
سال مذکور قرار جای آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون
دیده امید را جلا دادند آن زمستان را بجانب قشلاق نموده و سیدار گلیختلان که رعیت خدام درگاه سدره منزلت دست داد
بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت بر گشود **مثنوی** | جهانی از تو نویدی نداشت | عدالت فرو پایندگی تست

[illegible]

فلک

فلک قبای غم از تیغ برکند | عوض طرح بنای عشرت افکند **ذکر وصول کوکب عالم فروز امیر نجم ثانی بدرگاه فلک اقتدار
صاحبقران و عقبات اقتدار و پیشرفت و دیگر از وقایع روزگار در خدمت شاه دین پناه** دران زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن
مقدم پادشاه جهانیان بر فضای جان فزای روضه رضوان تفاخر می‌نمود خاطر خورشید مآثر دریا دل و ضمیر مهر تنویر ضیا
گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت پادشاهی را در قبضه
درایت و کف کفایت صاحب کاردانی نهند که بمتانت رای رزینش اساس این دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باحیای تدبیر
دور اندیشش قاعده ارکان این دولت صفت رسوخ و استحکام پذیرد از نسیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار عالم
معطر گردد و از شمیم محاسن آدابش نضارت گلزار زمانی در اطراف اطراف امصار بوقوع پیوندد و نصفت شاملش مظلومان
بادیه ناکامی را از گرداب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش ساند و مرحمت کاملش مغموم بغم زاویه
محنت را از خار زار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزهت آثار معدلت فایز گرداند از خیابان دل آرای انبیار دور
نامرش طارق محال است که جسن آید و کام جوانی را از بخشش خوان دل ازو دامن کش باید **قطعه** خجسته رای او بر خلق ما
فتنه بربند و | مبارک رای او در ملک بکشاید | سعادت چشم بکشاید که تا رویش ببیند | زمانه گوش و او را
که تا رایش چو فرماید | و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد سلطنه
میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب علیه جناب حضرت در رعیت خانی منتظم بود جهت انتظام مهام
در گلک خدمت روز افزون نفاذ یافت که آن جناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی
بود و جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش جاده وحاشیه مطاوعت بر دوش گرفته
بی توقف و شورش در هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل نمایند لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرا و خاقین و پناه
ولاة مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه و جاه و جلال شعشعه صفت ارتفاع یافته از
فرق فرقدین درگذشت **مثنوی** پناه سروران شد درگه او | سر آزادگان خاک ره او | و هم دران ایام پادشاه ایمان
اعتصام تجدید توجه تقویت مرتبت علاو تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت
پناه امیر شهاب الدین عبد الله و لد سید نظام الحمد لله که از اکابر سادات آذربیجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب
کاسمعی ازعهده سرانجام امور آن منصب بروفق مأمول نتوانست آمد منصب صدارت بوجود فایض الجود نقابت قباب شرف شعار
که انوار جمال خجسته فال سنوی از مطلع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال لایزال از مضمون مراضی ذات افعال شمول احوالش
لامع خوشبو کلام الهی عبارات فصاحت آیاتش و افی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی با اشارت حقیقت صفاتش
کافی کشف مشکلات رسایل سلف منطق لفظ متین و رفع شبهات مسایل خلف با سایل فحش متضمن خلاصه اعتقاد
معتقد حسن در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض اثرش محرر **قطعه** هست نزد کلک

او مفتاح ابواب مشکلات ✻ هست نور رای او مصباح راه اهتدا ✻ هست لطف کاملش آب از آب‌حیات پرزلال
بحر کاملش موج برامواج ما ✻ یعنی انتی را خاتم صدور و افتخار اکابر نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا
زبده برگزیدگان **قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی** مقتدای ملت علیه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه ملاذ
سالکان مسالک اخلاص بلکه میر جمال الحق والحقیقة والدین محمد الحسینی الشهرستانی که مسند الصدارت مشرف بوجود وی
[illegible] بجهت سحاب فضل و جود و قطع نظر از تکلفات خسروانه و تصرفات مرشدانه ساحت گلزار کمالات
برشحات سحاب استمام و اجتهاد آن وکیل شرح صدور و این صدر عالی قدر تجدید نضارت و سیراب گشت و فضای [illegible]
از مقولات عالم اعتنا و التفات این دولت فرخنده صفات از حضرت و اضافت از منابع بستان [illegible] در گذشت
جام شریعت غرا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم السلام الله تعالی سرانجام آفریدن یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق
شریعت حق عز و علی بر وجنات احوال فرق برایا تافت **مثنوی** خرد را لطف بخشش پرآوازه ✻ او عالی قدر که دیده
ممتاز ✻ یکی در مملکت ارباب دولت ✻ یکی ارباب دین را مقتدا شد ✻ یکی شد مرجع حکام اسلام ✻ یکی باعث رونق
نام اسلام ✻ مقدار آن فضای ملک شد دواست ✻ [illegible] ✻ و ارادت بجایی و دین [illegible]
جایی رسانیده و از اوایل فصل بهار و مبادی رسیدن نسیم [illegible] بسوی [illegible] شتافته و از آنجا احرام عتبات قدسی
مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطه [illegible] چون بآستانه [illegible]
رسیده جناب سعادت آن موید پاک اعتقاد و صف شرایط زیارت بجای آورده و وی در آن سده سنیه را باضعاف
عواطف و الطاف نوازش فرموده عزم مراجعت ساز کرده و موسم بستان فصل بهار رسیده اوقات فرخنده ساعات
بعیش و نشاط مصروف ساخته و در زمان شتا [illegible] طرح قشلاق انداخته و در ایام زمستان از فیض
فضل بی‌زوال و لطف عام سبحانه دری نور بخش در عقد لآلی محمد و معالی افزوده دری آفتاب درخشنده از افق خلافت
و کشورستانی طلوع نمود **مثنوی** برآمد از برج سعادت ✻ زروی مهرش لامع انوار سیادت ✻ گهری که روشن
افتاد ✻ برج سرفرازی کامیابی ✻ رخش شمع شبستان امامت ✻ وجودش گوهر کان کرامت ✻ یعنی شاهزاده
ستوده خصال صورت کامکار عالی جاه و جلال ابو القاسم میرزا اثبته الله [illegible] ساعتی مسعود و طالع مسعود متولد گشت
و چند روز بسبب جشن سرور و مجلس نشاط و حضور تمهید و ترتیب یافته نوای [illegible] از ایوان کیوان در گذشت **بیت**
بنازم شهریاران [illegible] آمدید ✻ برستان عالم افروزی آمدید ✻ والحمد لله العلی المجید و منه الاعانة والتایید **ذکر**
وقوع [illegible] قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن میر سلطان [illegible] و از خراسان بسبب
شور عسکر و حدوث نوایب متواتره و قلت زراعات و تفرق رعیت و عدم فیضان عنان عنایت الهی و فقدان لطایف
نیر عاطفت پادشاهی در اواخر سنه تسع و عشر و تسعمائه در بلاد خراسان سیما دار السلطنه هراه صانها الله عن الکربات

قحط

قحطی از غایت شدت و عسرتی از نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و صغیر و کبیر
اشتعال یافته روز بروز شعله آن بلیه می‌افزود و از صبح تا شام غیر از آه درد آلود گرسنگان [illegible]
مرسی نمی‌گشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از دوره چرخ اثیر در گذشت و طایر وهم از طلب
طعمه [illegible] در غیر سنبله آن نمی‌دید و بدیده خیال [illegible]
از سبزی چیزی می‌شنید از نان جو و گندم سخن [illegible] طبقات مردم نشان نمی‌داد و بجز از گوشت سگ و گربه بر کس
میسر نشده [illegible]
و در اوقات [illegible] اکثر درویشان و محتاجان [illegible] لطیفه [illegible] شنیدند و هر روز جمعی کثیر در سواد
هراه فوت شده [illegible] قوت مفقود گشته [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
شده نان جواب حیات ✻ [illegible] ✻ فراموش شده نام نان [illegible] ✻ [illegible]
بود چه [illegible] سال دیگر نیز حال بر منوال سابق بود و خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند
و در این دو سال اگر یک خروار گندم از ولایتی بهرات آوردندی اغنیا شش هزار دینار تبریزی می‌خریدند و در آن اوقات
در محلات درون و بیرون هرات جمعی انبوه و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی می‌نمودند و در کوچه‌های خلوت کمین می‌کردند
و چون بیچاره تنها بدانجا می‌رسید بیکبار در او آویخته در خانه‌های ویرانه می‌کشیدند و بقتل رسانیده و جوشانیده
ذخیره می‌ساختند و گوشت را خورده [illegible] و در هر چند روز فوجی از این طایفه بواسطه فروختن
روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینل خان ایشان را سیاست می‌نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته
و هر وقت آن گرسنگان گوشتهای ایشان را مانند لحوم [illegible] می‌ربودند **بیت** عشق عالم سوز او چندانکه عاشق کشت
نعره دیگر عشق از غیب برمی‌زنند ✻ القصه بجهت امتداد بلای قحط و غلا ویرانی بهرات و توابع و مضافات تا بمرتبه
انجامید که در اکثر اسواق و محلات [illegible] منقفل شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین
اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک [illegible] اوزبکیه بعضی از خود و خراسان می‌رسید
زینل خان وزیر سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نگردید بنابرآن در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه
میر سلطان که ولایت [illegible] الکا او بود بدرگاه اعلی رسیده و در الخلافه در قشلاق تبریز بسعادت بساط
بوس استسعاد یافت و شمه از خرابی خراسان و محاربات معاندان معروض داشت و مقارن آن حال دیو سلطان
نیز از جانب بلخ بآستان جاه و جلال و عتبه دولت و اقبال رسید و قضیه طغیان محمد زمان میرزا و امرا و اوباش و [illegible]

غرجستان و تیجوان بوضوح نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیاء آن مملکت را
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدای دولت رایت اجتهاد و استمام برافراخت

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده سعادت نشان ابوالفتح طهماسب میرزا و بعضی از حالات میمنت در میان ذوق برایا

چون بر ضمیر منیر پادشاه مؤید منصور پرتو کمال اختلال احوال خراسان تافته و از
اشتغال نایره فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان جلوه نمود که منصب سلطنت آن
مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوانبخت زیبنده تاج و تخت طهماسب میرزا رجوع و امیر سلطان
را لله آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهند و فرمان واجب
الاذعان بر موجب نفاذ پیوسته ایضا حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده زاده الله دولته و سعادته و پیشوائی
ارباب عمایم و اشراف و ضبط اوقاف و سید اوقات متعلق امیر غیاث الدین محمد میر یوسف باشد و میر سلطان
فرامین مطاعه را بمهر زرنگار همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزاده روی بدار
السلطنه هراة آورده و جهت استمالت رعایا برادر خردتر میرزا ابراهیم را پیشتر با ایلغار جلد فرستاد و ابراهیم میرزا
در اوایل سنه اثنی عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط
گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست تفقد حال ستمدیدگان آن ولایه پرداخته همگنان را از بار ادبار رهائی
و پریشانی بجمعیت و آبادانی رسانید و در نیل حال متوجه درگاه عالم پناه گشته در اواسط ربیع الاول سال مذکور
خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد میر یوسف بمعیت سادات
و قضات و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت
تقبیل انامل فیض نمون مشرف گشته زبان حال و مقال بادای دعای دوام دولت گویا گردانیدند و در وقتی که از اعتدال هوای
ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان ربیع رسیده گل در غایت تمکین بر تخت بخت برآمده
از نسیم نسیم اردیبهشتی زمین و زمان نضارت تجدید یافته طهماسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خورشید آیین غیرت
بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری بر کشاد و مردم خراسان را از آن [illegible]
گلهای کامرانی در چمن آمال و امانی شکفته و از رشحات سحاب مواهب بیکرانی ریاض قلوب مهرویان سیراب گشته صفت
نضرت پذیرفت ما زمین مقدم کرم شاهزاده صاحب سعادت در این سال محصولات در کمال خوبی بنفع شده از کثرت
حصول جمهور رعایا به عشرت مبدل گشته و تیز فروغ بال و رفاه حال از لایق عنایت منعم ذوالجلال حاکی گشته [illegible]
در کارها [illegible] و امیر سلطان حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت عالی و پیشوائی سادات و قضات

وفضلا

و فضلا و علما را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال آنچه تمامتر شکل امور مذکوره و مستوفیات
و وظایف و ادارات آن زمره که بموجب احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان
و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد الدین محمد کرمانی که جامع فضائل نفسانی بود تعلق گرفت و هم [illegible] نصفت و
حسن کفایت تحت مهام رعایا و زیردستان با جمعی حسن صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی در بهار آن زمستان
این سال بارکان دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات فرخنده ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و بهنگام ایام سردی
و ایام زمستان خنکیهای دی باز دیگر بدار الملک آذربیجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین بهنگام بهار
و موسم ظهور ریاحین ازهار موکب ظفر شعار از تبریز به ییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار نزهت آثار از
فروغ ماهچه اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چندگاه در غایت عزت
جاه در آن ییلاق بسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب
سپهر کشورگشایی دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شده غنچه بهجت و شادمانی ایشان نو بنو شده بروج آسمانی ار
گذشت

ذکر ولادت شاهزادگان عظام عظمهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام

نوای روح افزای عندلیب گلزار
تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات اکمل التحیات تناکحوا تناسلوا تکثروا دلیل است بر آنکه وفور اولاد از جمله عطایای
الهی است و کثرت اخلاف از کرایم الطاف نامتناهی است زیرا که بقای نوع محتاج است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم
بازبسته است بوجود این تسلسل لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکیها
در مقام مناجات زبان حق بیان بسوال این مطلب چنانچه قال رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء گشوده
اند و از بارگاه کریم وهاب جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمه من الله و سیدا و حصورا شنوده اند
پس هرگاه که عنایت سبحانه بنسبت بدودمانی از اشراف طبقات انسان فرزند آید مرتبه علی الانساب
والتزاما عقد امید او را از وجود لآل مشکوی بهار آید در این ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق
متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض راه از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت آثار بلکه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه
در منزل [illegible] روز دوم [illegible] بتاریخ روز شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین گل گلشن شاه ملک عرب

ابوالنصر سام حسینی نسب	برآمد چو خور بر سپهر وجود	نظام جهان از وجودش سبب	ز رویش عیان فر یزدان بسی
ز خویش نمایان علو حسب	فلک ساخت ز بستان ارم [illegible]	بامید ارضاع ان [illegible] لب	فدایش شده ماه و [illegible] حور
اگر شیر او روی بنمود [illegible]	برآمد بی [illegible] مهر و ماه	بر این قصر فیروزه گون روز و شب	فروغ ضمیر منیرش رز و [illegible]
ز آیینه دهر زنگ ظلم تب	زمین قدر و عرش [illegible] پادشاه	مهیا شده اسباب عیش و طرب	و پادشاه عالم [illegible] در بزم نشاط

و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و نثار خوانی بجای آوردند

و در پایهٔ سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای بادهٔ ارغوانی سرافراز بشده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امرای حضرت
شاهزادگی با جنس تحف البهیه و جلیس الخیشیة العلیه درویش خان مسیح امیر الدوله و الخلافه عبدی بیک تواجی باشی که از
جمیع امراء ذوی الاخلاص بمزید توجه اختصاص امتیاز و استثنا داشت معروض گردانید و آن خان بلند مکان را سبب
تفویض آن منصب خسروی سلیمان مناقب ساطع الانوار در چنگ بهای دارا نام کشید **مثنوی** زجنس زر و گوهر سرشت سوار

عزونی زحساب برون از شمار بهر نقره و نقل و مرصع بجام غلام و غلامی سزاوار تو	ز وهبای دوم و برند فرنگ وران بابم زروشته که کار لطف عمیم تو خرسند دام	زکتان رواز در رخت سنگ ورابود و کفت از بر اعتذار بجا آن بندگان تراپند دام	ستوران همه موار کرده تمام گرشاه من از نبیرا شیار تو وداده و بنده و نواز

خان لازم الاعزاز را بانعام تاج مرصع و افسر مرصع و اسب تازی و خلعت طمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی
را بمرافقت جناب امارت مآبی فرستاده پایهٔ قدر و قدر لقبش را باوج سپهر برین افراخت و در آن ایام که بنای دولت انجام جهت
چاپ الامارت شاهزاده و رسام قلم ستوده ارقام بر داشت کلک مولانا شهاب الدین احمد الخضری تاریخ آن تولد همایون
این قطعه بر لوح روزگار نگاشت **قطعه** شه کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار که مهر جان و دل فلکش چاکر داری
سام است نام نامی آن کوکب بلند نام یا رب کند سعادت و اقبال همرهی ار کوکبت ز برج شهنشاهیش مقام تاریخ او است
کوکب برج شهنشهی و هنوز بساط جشن و طوی شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم ماه شاهزاده
قدم
سیم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و ایمن بموجب تضاعف مراد و بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب

بزم شادمانی بزرگ شد **مثنوی** گشت گلزار طرب پر آب و تاب	از نو ساقیان برخاستند ارغوانی گلشن ها آب ناب	باز بزم عیش و می آراستند باز ابواب فرح گردید باز	از فروغ ساغر خورشید آب و بعد ارجمند ارزنده آن

شاهزاده گیتی فروز عمدهٔ سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از این آمال و امانی شعشعهٔ جمال اختر سعد
بر وجنات احوال فرق فرقدسای یعنی تولد همایون شاهزاده سکندر مکان معز الدوله و الدین بهرام روی نمود و در
ایام جهانگیری مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خواطر جمهور روز بروز افزون شد بار دیگر ساقیان نامیدار
باده های خوشگوار **کوایب اوراق زرین** در گردش آوردند و عقلای آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار ز نسیب
وابسته نگین دهن **و خالته بحو خورنا** میزن گردید **مثنوی** بکف جام می ساقی عشوه ساز سوی ما نور دست مردم دراز
زسرجانی گلرخی نیم مست جوش نخل جام گلگون مست خوان الوان اصناف اطعمه گوناگون **و نظم دلپذیر مشتهون**
کشیده و رامشگران نغمه پرداز و رخش سازنده ای ولولهٔ نغمات دلاویز نشاط انگیز خلید گردانیدند **مثنوی**

بزم خسرو جمشید اورنگ که باده از جام او تا ابد	برآمد صوت عود و نغمهٔ چنگ بلی از جا گرانت بادهٔ جام	شکر لب مطربی کرد آغاز مدام از لطف تو با داکرم	دعای آن شاه سرافراز بجام صد هزاران بحر رستم

زخون خصم در هنگام جنگ حسام خاریات باد گلرنگ زاولاد تو عالم باد آباد دولت مردم افزونی دگر شاد
و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی به بحوان شتافته آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نمود
و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب
شروان روان فرمود **گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد**
بشروان نظم ناظم کامرانی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مددکار بود تا اگر در ارادت
براه صواب اخر وطنت سراپرده یار بود **نظم این گفتار** اگه فرمانروای شروان یعنی شیخ شاه سلمه الله تعالی
بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نموده بارشاد دلیل توفیق سالک طریق ندامت گشته
بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان طاعت اثر با تنسوقات وافر و تبرکات نادر بدرگاه
عالم پناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری زبان برگشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا
و زلات این دولتخواه بآب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جادهٔ مستقیمهٔ خدمتکاری
و طاعت گذاری ثبات قدم ورزیده سر از حلقهٔ عبودیت برون نیارم و پای اخلاص و نیازمندی از ساحت بارگاه سلاطین
پناه بیرون ننهاده خود را یکی از بندگان آستان ملایک آشیان شمارم **ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا** و چون
این معانی بعرض سکان پایهٔ سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه با استحقاق مانند خورشید
از مطلع مرحمت بی دریغ طالع گشته حکمت سایهٔ عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسروانه
و اوصاف از مهب انعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفاتر جرایم و آثام او را صفحهٔ صحایف هبا منثورا بجنبید و حکم
همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودهٔ سیادت و نقیب میر جمال الدین محمد بشروان
شتافته خاطر شیخ شاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بی دغدغه بر شارع هدایت بخشش فرمان برداری
ثابت قدم بوده دیگر خیال خلاف نماید و مرکز خواجه مدبر گاه سلاطین پناه آید و آن حضرت بموجب فرموده حکم
جهانمطاع از قشلاق بحوان متوجه شروان گشته چون نزدیک بآن حدود رسیدند شیخ شاه لوازم استقبال بجای
آورده و در بسط بساط ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن
تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزای حاضر از کمال کیاست خداکش مقصود بود بشرایط امر رسالت پرداخت
شیخ شاه را بغایت عنایات پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم ثروت ادراکی بوفور جودت طبع سلیم
شبهاتی را که حاکم شروان در بعضی از مسایل مهمات علیه ناهیه داشت اعلام ارشاد نیکو خواهی برافراخت لاجرم
شیخ شاه صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب الدعا رخصت انصراف داد و
مصحوب ایشان از اسبان عربی و استران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ بحکم خدمت

و لایق دانست باستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که یکی از اولاد امجاد را بخدمت فرستد و اگر حکم همایون
نفاذ یابد خود نیز بسده سنیه امامت و کرامت شتابد و میرزا شاه حسین و ملاذ سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بسلام
سریر سلیمان نشان باز آمده تحف و تبرکات شیخ را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب
مشاهده نموده بودند به سمع اشرف اعلی رسانیدند و همعنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه مؤید منصور گشته آن
زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذات روحانی و استحصال
مرضات سبحانی گماشت ذکر توجه موکب نصرت اثر از نخجوان به ییلاق اوجان و اشتغال به فرح افزای شکار
چون خورشید جهان محل از برج حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده فراغ خاطر
عالم ارا از مادهای روشن ساخت طوق مهر بجوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق
نضارت آثار اوجان را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه به فضای روح افزای سورلوق
شتافت و از آنجا عنان عزیمت به رودخانه تمار شتافته مدت یکماه در آن منزل بهجت بنیاد بصید ماهی پرداخت بموجب
فرمان واجب الاذعان اوراق همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بکاشان نهضت نمود
شاهباز چتر فرخنده ظلال عازم گروه پیستون و رودخانه چمچمال گشته خرگه همت زد روز چهل روز در آن منزل نزهت بشکار
نخجیر و اشتغال اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورده و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین تسعمایه
ظلال قدم از نزول همایون عبرت افزای حوالی آنجا گردید و پادشاه اسلام با وجود آن در ایام صیام قیام و اقدام
پس از آنکه مصراع هلال عید بدور قدح اشارت کرد - با قامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی
اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع جلال
بمسامع اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و با قدام حرکت
طرق عناد نموده بدست مآثری اسباب ظلم و بیداد بروی فرق عباد میگشایند بنابراین فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت تا دورمیش خان و زینل خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش
گردانیده عنان عزیمت بطرف مازندران تافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده و در آن مملکت
مزاج همایون از حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرده اندک سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوای طبیعی روی
بضعف آورده ذاتی که بصنوف دعا زنده ولان بحضرت متغیر گشت و وجودی که بکمال همتش با ظهار عوارض لطف
و مکارم مصروف است متاثر شد حکمای مسیحادم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین گوهری پاک از چه روی راه یافت
و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که آن معتصم آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت
سبحان الله حکیم جات کدورت اذیت مدابا حام و جلال آن مهر سپهر اقبال نتواند رسید و پای حضرت ساحت

بارگاه

بارگاه آن آفتاب اوج استقلال راه تواند نمود ارتفاع درجات مرض نیز را چند روزی عارضه دست داد و در
حبس کرد حمی یوم که از بستنتین فی الجمله مرض انتقاص افتاد و مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس
روح افزایش مهیا بود و در رای صواب اندیشش در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات می نمود در
معالجه آن عارضه اغذیه ناجعه و اشربه مناسبه ترتیب کرد و عنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت
فهو یشفین شفاء عاجل نصیب داشت اعتدال گشته مرض بصحت انجامید و امرا و ارکان دولت و وزرا و
اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل
اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث آن حالت مسند فقرا و مساکین عز اجابت یافت و
انوار صحت کلی از مطلع ونزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین
تافت والحمد لله علی صحته و سلامته والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما اجنّ ظلام ذکر فتح
رستمدار و مازندران بمساعی جمیله انیس الحضرة البهیه دورمیش خان حکام مازندران یعنی امیر عبدالکریم که از حاکم
عنبر شمیم ملک و دولت بذکر بعضی از احوال او عطرافشان شده و آقا محمد و الوند اقا رستم روز افزون در خلال احوال گذشته
از جاده مستقیم اطاعت خدام موکب همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفته و اعتماد بر حصانت قلاع
و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای خراج و مال تغافل و اهمال میورزیدند و این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال
رسید بنا بر آن امیر الامرای انیس الحضرة البهیه دورمیش خان و زینل خان و جمعی کثیر از ابطال رجال مثنوی
نهنگان دریای خونخوار جنگ نه در بیشه در کوه همچون پلنگ متوجه تسخیر آن ولایت و تنقل و تادیب ارباب غوایت گشته
رخت دولت توجه به قلاعی که در تصرف آقا محمد بود زدند و چون این خبر بدو رسید خود را در قلعه اولاد که در استحکام
حصار سبع شداد بود در آورده بتحصین جست و قلعه گلیس را که از غایت رفعت متوطنان آن جلیس چرخ نیلی از
امثال ایمان و سبب رفعتش برآید مبالغه و الحاح بجای آورده و چون رایت فتح آیه دورمیش خانی در تاریخ
... سنه اربع و عشرین و تسعمایه پرتو وصول بر ظاهر گلیس انداخته قلعه مشاهده کرد غایت مؤید گشت که کیوان
پاسبان کوتوال حصار سپهر بنیاد نام بکار نبود و ماهی آب خندقش با گاو زمین همسازی نمود و رفعت ارکانش
بمرتبه که طایر اندیشه ببال وهم و خیال پرواز بر فراز آن است نمیداد و مساحت بنیانش بمثابه که جاسوسان خیال
را کمند بر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد مثنوی قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش خارج از کمند گزند
خاکریزش چو کوه خارا تند پای اندیشه از صعودش کند خندق آن عمیق پهناور همچو دریای ملک اسل اسمی
و خاور جالیشان و مردمان از بنواحی آن حصار استوار رسیده سپاه انجم جاه را با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر

و تفنگ و سنگ معمور گردانیده و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعد
صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیده و تیر تخش پاره خون از چشم شجاعان گشاده جانها از قفس
بدن باز رهانید آواز پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دل دوز
مازندرانیان بسان باران از غمام نیسان فرو باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بر منوال
جاری بوده در صباح یازدهم مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه حمله پیش برده و از خندق که نشیمه مانند
کبک دری بر خاک زیر آمده و از زخم تیر خدنگ و تفنگ تیر انداز معاندان را از فراز فصیل منهزم ساختند فتح آن
حصار سپهر رفعت مفاتیح خزاین و ذخایر به قبضه اقتدار نواب درویش خان قرار گرفت الله وردی خان شجاعت پناه
با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد آقا محمد چون بدین معنی وقوف یافت کثرت رعب هراس اساس بنیاد ادراک
اندیشه داده صدای حرب زبان نزد خاقان عالمیان ارسال داشته بجای امان طلبید و زبان حال از قال
کلمه العفو عند القدرة من علو الاقتدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید او غاشیتی … ام
فما فضل الکریم علی اللئیم … الحضرت البهیه … آقا محمد ترحم نموده و بر طبق کلام معجز انجام والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که عالیجاه … شاه نظام الدولة
والدین احمد بیگ و عمدة الاشراف والاعیان قاضی جهان تقلید آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینانی بخشند تا
… شتافته شرف ملازمت شریف دریابد و بمقتضای آن حضرت بپایه سریر اعلی شتافتند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
آقا محمد بهدایت بخت مسعود سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بشرف ملازمت درویش خان فایز شده مقالید خزاین را که
سالها اندوخته بود بخدام عالیمقام سپرد و بعد از آن درویش خان بتوفیق ایزدی متوجه ساری شده والی آن دیار میر عبدالکریم
غیر سلوک طریق خدمتکاری چاره ندانست لاجرم برادر خود سید سلطان محمود را با دو نفر از … و دیگر تحف لایقه
و تنسوقات لایقه باستقبال خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خان … کاه
عالم پناه مراجعت نماید من نیز متعاقب … بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده
سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانید و خلعت …
جهت سید عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام … استرآباد و … بوده
چون سید حسین … و ملک … آستان علیه … حضرت البهیه شتافته … منور
تبرکات غیر محصور گشته و اظهار چاکری و فرمان بری کرده در خدمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود
اصفهان بود گردیدند گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان اعلی بجانب اصفهان جهت اقدام بر امر سید و مکان

وانتقال

وانتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار در این ایام که مزاج با ابتهاج
صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم
صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر مسعود … بجانب اصفهان
در حرکت آیند و پادشاه گیتی ستان در اول ساعت فرح افزای … ظفر انتساب آورده و بزرگ
کرده نهضت فرمود و چون سراپرده کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطرآگین شد مولانا علاء الدین طبیب
که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بوده و در تشخیص امراض و معالجه اعراض خاصیت انفاس مسیحا
ظاهر میشود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حلول اجل طبیعی مقدر در
رسیده بود استعمال اشربه و ادویه اصلا نافع و سودمند نیفتاد و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه اشتداد پذیرفت
و بعد … روز در قریه … که داخل ولایت اصفهان است آن حکیم فطنت شعار از عالم فانی بدار … درگذشت
و درین دقیقه … حکیم … که آدمی … باقتضای … و معمول نبض … اصل …
و … صلاح طبیع … نهاد … القصه پادشاه
سعادت قرین از فوت ملا علاء الدین بغایت متاثر گردید و بازماندگان او را استمالت فرموده خلعت فاخره پوشانید و بر
ارشدش مولانا جلال الدین مزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و دستور لوای کشورگشای
منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل … سپاه منصور … رسیده گور بسیار از آهو و نخجیر و سایر
جانوران شکار پابسته دام تقدیر و از ضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و … امرا و ارکان دولت یازده هزار از
حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و … سپاه … شاه انجم سپاه بود که … خان …
… رسیده حکام مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس …
فلک اقتدار و بواسطه آن نیکو خدمتی بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایات …
آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید ذکر طلوع … رایت فیروزی آیت از افق بلده قم
ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر پناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار … سپاه
… عازم خطه قم شده و در آن بلده فاخره جهت … شاهزاده سعادت … ابوالنصر سام میرزا فرمان
اشرف اعلی … طوی بزرگ … و خدام آستان سپهر احتشام سرانجام اسباب آن امر …
در … سر آن … گل(?) … و نگاری … آراسته …
برابر … و … پادشاه گیتی … در بزم …
حضور … امرا … نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت

ومقارن آن حال نسیم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از زیر تتق سحاب نوبهاری جامهای
زنگاری پوشیدند و نورسیدگان ساحت چمن از جامهای لاله ارغوانی شراب گلگون نوشیدند نرگس
قدح زرین برکف گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و بلبل سرمست از غنچه گل به تحمل شده نوای شور
در عالم انداخت **مثنوی** نرگس مست بکف جام می گرد از طرف چمن گشته طی ... بدر گل چهره
گلگون نمود باده کرم جوش زبلبل ربود شاخ شکوفه درم شمار کرد ز بزم سمن و گل نثار در روز نوروز
پادشاه گیتی افروز مانند خسرو خاوری بر تخت بخت فیروزی برآمده و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از پرتو
ضمیر آفتاب پرتو ستر جزئیت صحبت بهجت و کامرانی ساخت **غزل** باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد
بر رخ اهل شرف درهای دولت باز شد باز آغاز بریشم زفت تا چرخ برین ارغنون ... رهنگ انتها دمساز
شد باز زاندیشه ساقی جام می برکف نهاد شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد و در آن جشن نشاط افزا
مهوده دستور شهر ازا امرا و ارکان دولت باهیار حضور علاوه اکابر خاص تیمن مرزا شاه حسن پیشکشها
کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده خاطرها شاد شد و به خلعت پادشاهی
خلع زرنگاری پوشیدند و هم در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفر قرین بایل سعید و شکار و رغبلیسر و دشت
و کوهسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه نموده و آن صحاری و بیابان را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لالهزار
گشته از آنجا بصوب الکای خرقان نهضت فرموده بعد از وصول بآن سرزمین حاکم ساری میر عبدالکریم برطبق وعده
که با ایلچی حضرت البهیه دورمش خان کرده بود با پیشکش لایق آمده با ستان ملائک آشیان از شرف تقبیل بساط
سلطنت مناط سرافراز شده به لحاظ عین تربیت و عنایت گردید **مثنوی** هر که راه و شیوه سست دیده بخت سوی
درگاه شاه آرد رخت چون بخاک در شرمی جبین ساید با سعادات همنشین آید **گفتار در بیان اطاعت**
امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از فتوحات موکب همایون پادشاه در تقسیم اوقات در آن زمان که رایات پادشاهی
کامران در فضای جنت نشان خرقان رایت عدالت و احسان در زمین دل طوایف انسان می کشت بسامع
جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین در **فومن** و رشت فرمانفرما شده
است در طریق عصیان سلوک می نماید و با وجود نیکوی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت بر روی خود ...
گشاده بنیاد ... پدر موروث کرده ... حضرت دورمش خان و زینل خان حکام ... و مازندران ... و تحقیق
گردانیده و از راه ... کناره ... گشته ... باتفاق ... کار کیا سلطان احمد خان گیلان بطرف رشت ... به
و موکب همایون پادشاه ربیع مسکون از راه سلطانیه بطارم ... بطریق فومن متوجه امیره دباج شوند و
دورمش خان بر حسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان حرکت آمده با همه رایات فیروزی نشان بدرقه وصول

برحدود سلطانیه انداخت و چون این خبر بمسمع امیره دباج رسید غرق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر
کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم صاف
تحف ارجمند و انواع هدایا و ... ترتیب کرده مقرر کرد که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان
مملکت گیلان بمزید تعیین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتافتند
و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تشفع و تخشع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایره غضب
حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهت التماس شفاعت رقم نیاز بنزد کارکیا سلطان احمد که در
اردوی همایون بود ارسال نمود عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در الکای
سلطانیه باردوی ظفر قرین رسیدند و زبان بالتماس ... الاجابت ... اعتذار و استغفار گشاده خاک درگاه
ملک اشتباه بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از اموال جهات سنوات گذشته مبلغ ... کماله الوقت
ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از نقود ... والحاح آن طایفه و شفاعت
کارکیا سلطان احمد عفو جرم سور پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمه همایون **والکاظمین**
الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او درگذشت **مثنوی** زهی بخشنده شاهی کرمت
کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش رضای ... که عفو از جرم خود جست باب عفو جرم او ... شست
الحاصل حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام بامیره دباج مسلم
باشد و دورمش خان با تمامی امرای آستان خلافت آشیان مراجعت نمایند و چون آن نشان فرخنده نشان به
ایشان رسید عنان سعادت انعطاف داده هم در الکای سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر دریافتند
و ایلچیان گیلان به انعام افسرهای زر دوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته منقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند
و پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال
شوال شمال ... سیمین برکف جوانان زهره جبین هویدا گردید آداب این روز سعید بجای آورده بساط نشاط
و انبساط گسترده و در این اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و به
دست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح بود
که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوت بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض خان خویش
ملقب به عوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاومه اعدای دولت روزافزون
قیام نمی تواند نمود و ... واجب الاطاعه نفاذ یافت و ... حضرت بازینل خان و حاکم کردستان ... سلطان
عثمان ... بکمک عوض سلطان ... ایلغار ... اردوی همایون بامصحوب مرزا شاه حسین بجانب

قم کسیل کرده عازم حدود کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بعلاوه صید شکار بهره ذخیره عنان
بازگیر عالم نورد بصوب قم منعطف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت جل شانه اوقات
خجسته ساعات بگذرانیده و رایات متوجه کاشان گردید توسن کش ایام رام مرام خدام عالیمقام و اسباب
دوام اقبال و احتشام رونق مدعاهای اصحاب انجام در سلک انتظام والحمد لله الملک العلام والصلوة
والسلام علی نبینا خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام ذکر طوی عبرت نمود ترتیب میرزا کمال الدین
شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال در زمان فرمانفرمائی خاقان
چون ولایت کاشان مسیر وفال سلطان جاه و جلال و … چون عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتماد
الدوله میرزا شاه حسین بود در این ایام که موکب همایون فال از غبار سم مراکب شبدیز مثال سرمه‌ای کحل حدود
و اطراف آن ساخت به … میزبانی هوای عظیم در ترتیب … قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال
خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت
می‌نمود فراشان چابک‌دست خرگاه‌های منقش و طلائی خیام زرکش سپهر آسا برافراختند و سراپرده‌ها از اجناس
روم و فرنگ و شامیانه‌ها از مخمل و اطلس هفت رنگ مرتفع ساختند مثنوی شد افراخته خیمه و سایبان ز
دیبای … و بربیان و از گوسفند فربه و اسپ پرواز و قاز سمین مرغ جوان جهت پختن الوان اطعمه آن
مقدار به مطبخ فرستاد که خوان سالاران و مطبخیان چند روز علی الدوام … تپختن آن اشتغال داشتند و از
اشربه و مربیات و انواع حلویه و جوارشات چندان ترتیب نموده که قبل از آن مردم کم سیر دیده وجود آن قدر …
را از خارج محال … نیداشتند … قرین از صراحی‌های زرین و سیمین مملو از شرابهای صافی تر از
… چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق … و از میوه‌های نایاب و فواکه …
لطافت ماب … در آن طوی خانه آنقدر جمع گشت که باغبان را … انگشت حیرت به دندان گرفت
و بعد از ترتیب مهیا اسباب جشن و سور و تمهید مرحبات طرب و حضور پادشاه … متوجه آن منزل
دلکش گشته میرزا شاه حسین گستردن پای انداز پرداخت و تمامی فضای آن بهشت آسا از اطلس مصری و خاراها
و دیباهای شوشتری … رشک نگارخانه چین ساخت و شاه … بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرای
… هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضع مناسب حضرت جلوس دادند و ساقیان
لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل آب بگردش درآوردند و ارباب عیش شادمانی برکشادند از
شعاع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب گلزار طرب را زمان زمان نضارت میفزود و از نوای مغنیان
خوش‌آواز و الحان … خوش ساز زمره … در اهتزاز آمده … بیتی گفت …

سرود عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل می‌شکفت و زبان مطربان بر وجه نوا ورد دعای دولت شاه
خورشید لقا این نظم دلکش میگفت رباعیه شاها ز رخ تو مردم افزون بادا از غم دل اعدای
تو پرخون بادا این بزم فلک نمونه … از جام طرب روی تو گلگون بادا خوان سالاران چابک
دست … نهادند و هر ساعت مایده‌های رنگارنگ … گوناگون می‌کشیدند و بعد … شربت
و بسیار اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت بهجت رتبت حاضر
گردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام … در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود و جواهر
و اسپان تازی و شامی و اجناس … رومی و اطلسهای خطایی و مخملهای فرنگ و … مصری … تحفه‌ها …
بقدر قدرت … شاه سکندر روش نموده و … خلع فاخره …
… اقتدارش … و چون … مطلوب گشت … وارث خلافت …
از کاشان باصفهان خرامیده و طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را مصلحت استخلاص … که
حاکم گیلان قبول کرده … تمام روانه ساخت و در آن ایام که آن وکیل … پادشاه
سلیمان جاه … انتهاز فرصت نموده … پادشاه بنده
نواز در مجلس … نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال ایران مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد
… که اگر او را در موقف … حاضر سازند این مبلغ را … حاصل … آنحضرت
از شنیدن این سخن متأثر گشته بر زبان همایون گذرانیدند که الحمد لله والمنه که مرا … وکیلی است که از
… میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بر
گشاده … و هم در آن مجلس … دست … میرزا شاه حسین فرستاده و مقربان را …
… ایشان را بسمع قبول جا نداد و چون فصل … به انجام رسید و بسبب … اثر اعتدال
… ظاهر گردید پادشاه … از اصفهان متوجه قم گردیده جشن … لذت … ذکر کوچ
کردن پادشاه … در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمره‌ای از حکام ولایت آستانه …
چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده را بگذرانید بار دیگر …
اشتغال صید و شکار در خاطر دریا آثار … شده متوجه ولایت ساوه گردیده …
… حرکه انداختند و … قیام نموده …
فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه نضارت نگارخانه چین یافت و …

شاهین شاهی کردو در سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و باز بلند پرواز کشید منقار را خضاب ارغوانی
رنگ داد و هندوی سنگ و یوز ار قبه جسته و بند گسسته چون برق و باد و روی بسوی نخجیر کردن نهادند مثنوی ببرون
جستند یاران سگ جنس خیز ؛ بقصد صید کرده چنگ را تیز ؛ درآمد چنگل شاهی بتاراج ؛ ز طوطی ماند بر بالا دراج
کمین کشادن یوزان بنخچیر … دو زنبه رجستن بر آهو … رسید تیر یاران تیز آهنگ … فضای دشت از نخجیر شد تنگ
و چون … راستقبل … بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیر شکار بلوازم آن کار قیام نموده و بضرب
تیغ و تیر آهو و نخجیر فراوان کشته از احشام … هر نوع و عرض را … دیده بر فایده … مهیا بوده و شاه ملک
اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب … مراجعت فرموده در یک فرسخی آن بلده اعلی حضرت دورمیش خان
و زنبیل خان و سایر نوئینان که جهت امداد … سلطان … دار الاسلام بغداد رفته بودند … رفیق … بر
آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده و امید حاصل نمودند و موکب همایون … بنوابان و اردوهای
… ادای … در امان … که … فایض الانوار امام سهل علی است شتافت و زیاد … بر …
روز آن … مصروف … اوقات … و جلال بوده و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از
لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان در خاطر گرفته اند بنابران فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که دورمیش خان باتفاق زنبیل خان و سایر امرای عراق و مازندران مجدداً و فیروزکوه رفته
ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق ازبک بجانب ممالک محروسه محقق گردد امداد میرسلطان را پیش نهاد همت عالی
گردانند و … اعلی حضرت حسب الامر نموده … آن مملکت … مدت دو ماه به فیروزی و اقبال در ییلاقات فیروزکوه و لار
اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه … از منزل … بر ار … مطهر فیض جلی امام سهل علی
شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد التقدیم لوازم زیارت مجاوران و خدمه
مقام … ملاحظت خدام پایه سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته … سلاطین پناه رسید و در … صباحی
که شاه صاحب … مانند خورشید بر تخت بخت … کامرانی قرار داشت بسعادت … ایلچی
که نهایت آرزوی ملوک ربع مسکون همین تواند بود سرافراز شده پیشکش بسیار کشیده … بر ساحت بارگاه
جهانپناه … زبان با ادای دعا و ثنا گویا گردانید … که شاها بقای تو جاوید باد … لوای تو تا …
خورشید باد … بر زدی تخت فضای سپهر … منور بانوار رخسار مهر … محتاج که بر سپهر … مرافق
بحکمت … صبح و شام … سلاطین ایران و توران بحسن … بخدمت … دهشت
کمر … از … بر خاک … سروران … چو حکام گیلان چه مازندران … و از جمله پیشکشهای

[illegible]

میر … از … بوده … احسن که … ایشان … بدست … انتساب … بوادی …
روایت … خواطر نزدیک و دور … مصرع … الناظرین … ایشان … نصف … کرشاید
… آن آتش … در خرمن … جهار … فلک هرچند در … و ثوابت بسیار … نظیر
… مصرع دل اهل جهان … ایشان … اخلاص امیر … از خلاص اختصاص …
… آمده بود … علاء … رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف اعطاف شاه … او
مخصوص شده و انواع … بوجنات … آنت … صدیق … سرش … بود …
… کشت و تاج امید او … که … فرق مباهات … از … درگذشت و موکب
نصرت نشان از … همدان … خانه … جهت … سلطان … ترقف اتفاق افتاد و در آن منزل
… کیا سلطان احمد که سابقا … سریر اعلی آمده بود مشمول انعام و اکرام … اجازت یافته … لاهیجان … فرمان
فرمای … و اردو … متوجه مراغه گشته در اثنای راه … بدستور … لوازم صید و شکار … بتقدیم
میرسید و بعد از وصول بنواحی آب … امیره دباج محمد … سپهر … خلع … مخصوص
… شده … گیلان مرخص گردیده و اعلام ظفر اعلام در … مبارک صیام که … سی و …
… بود … بر … مراغه … شنبه سلخ ماه … دورمیش خان از … کار
و فیروزکوه باز آمده … سلطنه … زیراکه … مسطور … حالات … بوده … ملک
… نواب کامیاب متوجه تحقیص مهمات حکام و امرا … گشته بود و حکم همایون … دورمیش خان …
شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایه سریر اعلی مراجعت نمود … مذکور … پناه
… و الفقه … روز جمعه غره شوال که … فضای … سپهر … کار … گشت
… بنجوم سعادت … انوار عواطف … شده … مبارک … اردو …
… گذشت … اعتقاد … برخواد … نشسته جهت اقامت نماز عید … آثار … گوران
… اطراف … انجام … جناب … سپهر … رفته … تشریف … از …
… و بعد … عرض … مجلس … رایت عیش و عشرت بر افراشت امرا و ارکان دولت …
خلع … و انعامات … خوشدل و مسرور گردانید … آنحضرت رخصت …
… متوجه گردید و … خبر فوت … سلطان سلیم … دولت اقلیم
شایع گشت و … مقام … از حالات او … خامه … گذشت … الله تعالی … ازکیا …
… و … فضلای … آید … الاعانة و التوفیق … القادر

عمل‌ها یافته بانجمن یکی ذکر استیلای سلطان سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال ادوار عالم سریع الزوال
محنت انجام عزیز مصر نبوت و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام والتحیه مشهود لو کان لابن آدم
وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب یعنی رباعی خواهد که شود ثالث
آن ما لا مال وادیه اگر آدمی دو وادی از مال یابد کند درون شان [illegible] جز خاک که غیر آن ندیدیم آن تقریب
ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه چون ایام که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مکان آن خطه [illegible]
مجال اقامت و آرزوی دار الملک تبریز جلوریز بجانب روم بازگشت ملک الامرا حاکم حلب خیربک که از سلاطین مصر قانصو غوری
داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده و عریضه داشت و فرود اگر مرکب عالم [illegible] بجانب
شتابد بنده و خانه شده خدمتگاری بر دوش گرفته در سایه علم آفتاب پرتو جهت دفع سلطان قانصو بجانب مصر
زحمت [illegible] و در فتح آن ممالک ساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر آن [illegible] برروی روزگار خدام عالی مقام سلیم شاه
و سلطان سلیم با وجود مملکت از غایت حرص فزونی آن [illegible] اسباب جاه و جلال الیمینی را افزونی داشته بلشکری
ظفر مسلک متوجه حلب گشت خیربک بوعده وفا نموده لوازم استقبال بجای آورده مقالید قلاع و خزاین را
تسلیم نواب سلطان سلیم کرده مراسم نیاز و نثار پرداخت و سلطان سلیم امرای آن مملکت را گرامی داشته
در میان امرا و سران سپاه منقسم گردانیده دوازده هزار شتر را آب بار کرده و از راه بیابان همعنان خیربک روی توجه
بمصر آورده بخجسته مقصد رسیده و سلطان قانصو را که از دولت [illegible] غدار غافل بود اسیر پنجه تقدیر ساخت
و بتیغ بیدریغ رشته زندگانی او را انقطاع داده اساس حیات جمعی کثیر از امرا و ارکان دولتش را برانداخت
و خزاین مصر را نیز بدست آورده زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار خیربک نهاده و از آن مرز و بوم با خود [illegible]
و اموال [illegible] عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول استنبول آفتاب اقبالش که [illegible] کمال [illegible]
بود چندی بزوال رسیده و مرض جانگزای بر مزاجش مستولی شد و زمان عمر مقدرش بنهایت انجامید
و در روز پنجشنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمایه [illegible] آن سلطان عالی مکان [illegible] و از آن جمله مدت
[illegible] بود رسیده عنان عزیمت بملک آخرت تافت مثنوی چنین است رسم سرای [illegible]
[illegible] گنج و گه بیت رنج [illegible] کهن [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] سید المرسلین [illegible] آباء و اجداد [illegible]
آوردند آنکه پسر سلطان سلیم سلطان سلیمان را [illegible] پادشاه ساخته [illegible] دستور معهود [illegible]
انجام امور جمهور شده امرای مملکت [illegible]
بود [illegible] قیصر روم [illegible] رسیده [illegible]

ازدیاد

ازدیاد و ارتفاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و اقبال شده زبان بیان مضمون این مقال گویا گردانید
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات / با آل علی هر که درافتاد برافتاد هم در خلال حالات دولت دیگر از ریاض
اقبال شاهی بر دمیده و پسر شروانشاه و سلطان مظفر پا بر سریر اعلی آمده [illegible] آتش [illegible] رسید
چنانچه مرقوم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می‌پذیرد ذکر رسیدن سلطان مظفر بدرگاه پادشاه
والاگهر در خلال احوال گذشته شیخ شاه شروانی [illegible] بارگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود کیفیت
تقیه و [illegible] ترتیب نموده و [illegible] سلطان مظفر را متوجه استمالت ایشان گردانیده و نواب
بلند جناب عریضه داشت [illegible] که اگر سلطان مظفر منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته [illegible]
یکی از جمله [illegible] دولت و کرامت ارتفاع [illegible] این گنجینه را [illegible] و اعتماد بر کمال الطاف حضرت
پادشاهی صفت [illegible] جاه و جلال شتابد بیت [illegible] الطاف شاهنشاه غازی
[illegible] سوی درگاه [illegible]
[illegible] سلطان مظفر [illegible]
همایون [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] آوازه [illegible]
شفقت [illegible] سلطان مظفر [illegible] انعام و احسان [illegible]
[illegible] سلطان مظفر چند روز در خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
عجب [illegible] سپاه [illegible]
ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و [illegible]
و [illegible] رسیدن اخبار [illegible] نواب کامیاب عالم مدار [illegible]
[illegible] دارالسلطنه تبریز [illegible]
[illegible] قشلاق نخجوان [illegible] دیو سلطان [illegible]

راجب الاوغلی بعزم غزو گرجستان و تاخت ولایت گرجیان رایت نهضت برافراخت و دران یار بعمل دولت
پادشاه کامکار را آثار اقتدار از حیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرزه
وداود بیک و الوند بیک و منوچهر طرخان اوکرا بجانب دیو سلطان تقبیل عتبه شاه اظهار اطاعت و خدمتکاری
نموده و آنجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده باستان عالم پناه ایشان توجه نمودند و هم در قشلاق
نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه آن نیکو خدمتی عنایت و التفات پادشاهانه
یافت و پادشاه [...] امرای گرجی را مشمول الطاف شاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات
احوال حکام آنجا افکند و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانعام تاج و خلعت مخصوص سرافراز شدند و فرامین مطاع
درباب حکومت موضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و هم دران اوان درباب قرار مهمات ولایت
مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب بارگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند آخرالامر بوساطت جناب
سلطانی سیف الاهی خواجه مظفر بتکچی بر موجب سوزش که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق میر عبدالکریم داشته
باشد و دو دانگ با آقا محمد گرد مشروط آنکه هر سال از آنها مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و هم
میر حسین و سادات هزارجریب بهزار تومان مقطوع باز رفت و بر این قانون قضیه مسمه ایان نیز بر منبع دیگر قرار
گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ یافت که از جمله هفت هزار تومان
که حصه میر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاهی بتحصیل [...] لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران
شتافت اما آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده و اورکاس بیک جهه تحصیل مبلغ سه هزار تومان که
حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد و بعضی از وکلایش همراه بود و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید
بر کنار جویبار مانند خط نوخطان لب گلعذار سبزه بردمید سلطان گل بر خساره [...] عنان بجانب اوج سپهر
انعطاف داد و بلبل [...] دل بر آتش هجران سوخته نغمه سرایی آغاز نهاد پادشاه [...] از قشلاق نخجوان
عازم الکه سهند و بعضی دیگر از ییلاق آذربایجان گردیده در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه خرگاه باوج مهر و ماه بر
افراخته بساط عشرت و نشاط گسترانیده و دران اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب
رسانید که عبیدالله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده و دران بلاد [...]
بالا گرفته دست تعدی [...] برایا گشوده بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت که [...] حضرت [...] دورمیش خان باتفاق زینل خان متوجه [...] خراسان گردد و آن [...]
حضرت [...] علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ [...]
[...] روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و سبعمایه

از زرد و الی هراة امیر سلطان قورچی شاه قلی نام باستان سپهر احتشام رسیده اخبار غریب بعرض نواب کامیاب
رسانید اول آنکه عبیدالله خان با جنود بیکران از ظاهر هراة آمده و چند روز بامر محاصره و محاربه پرداخت و چون دید که
کاری از پیش نمی تواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت دیگر آنکه میر غیاث الدین محمد میر یوسف
بهواخواهی ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا متهم گشت و بحکم میر سلطان در روز پنجشنبه ششم رجب در قلعه
اختیارالدین محبوس شده روز دیگر [...] گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این امر شرایط
مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبیدالله خان در ظاهر هراة نشسته بوده با مردم قیام
نموده از میر سلطان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنابران ازبکان در ملکگاه هراة خرابی بسیار کرده اند و میر غیاث
الدین محمد میر یوسف از آنچه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده میر سلطان بنابر غرضی که داشته
تبلیغ ظلم بدان سید فاضل نیکو اعتقاد شربت شهادت چشانید لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت
و حکم شد که شاهزاده [...] طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بر آن
نامدار شاهزاده عالمیان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اشتمام خواهد گشت انشاءالله
تعالی و تقدس ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامکاران چون جناب
سلطانی سیف الاهی از وجه تحصیل میر عبدالکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صادر یافت
که آنجناب بدارالسلطنه هراة رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابوالنصر سام میرزا بسر برده بتحصیل تتمه آن وجه متعلق
به وی نیک باشد اما اورکاس بیک که متعهد سرانجام سه هزار تومان آقا محمد بود پیش از آنکه از آن وجه چیزی متعهد به
وجود آید آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و میر عبدالکریم نایره نزاع التهاب یافته
میر عبدالکریم بقوت دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلیس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آن
حدود متحصن شد چون این اخبار بسمع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ یافت که حوج سلطان
با بعضی از سپاه عراق و [...] بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند و حوج سلطان [...] آن
لشکر بآن ولایت کشیده نخست بظاهر قلعه اولاد شتافت و در عرض یک هفته آن حصار استوار را مفتوح کرده [...]
محمد را که در انجا [...] منزل ساخت [...] بجنگلی که مقر آقا محمد بود رفته او را نیز در دام اسیر انداخت
و رایت مراجعت بصوب سده سنیه سلطنت برافراخت بعد از وصول بمقصد بشکر خدمتی او عز قبول یافته
پرتو انوار عنایت پادشاهی بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضا عفو عطابخشی
جرم جوهش شامل اورکاس آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت
و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال متعلق بامیر عبدالکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان [...]

بتمام جواب گوید تا غایة که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین تسعمائه رسیده اکنون که در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگار میگذرانند و امیر عبدالکریم در ایام نفوذ … بحکومت منصوب بود لوازم دولتخواهی بتقدیم میرسانند و در خلال احوال گذشته شیخ شاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه اردبیل شد و شاه عالیمکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مأمور ساخت و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین در نواحی مراغه پادشاه شروان بار دولت حضرت شاه رسید و صباح عید بوسیله امرا … عالیجاه میرزا شاه حسین از دریافت شرف پابوس همایون فرق افتخار را بمباهات اوج سموات رسانید و از اسپان تازی نژاد مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس عقود جواهر آنچه لایق است پیشکش هدایا و مناسب عید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و مراسم دعا و ثنا بجای آورد و **مثنوی** روی بر پای پادشاه نهاد و زبان عذر را بگشاد

گفت کای آفتاب اوج شرف / سرور خاندان شاه نجف
خنجر بابا در روی بر راست / سجده گاه ملوک درگاهت
گرچه زین پیش از کار عفو دور / بردم از خجلت خادمات درد
شکر کاخر نهادم از اقبال / رخ برین بارگاه جاه و جلال
جرم این بنده گرچه بسیار است / لیک عفو ترا سزاوار است

جمله عالم ترا مسخر باد / مجرمی صد هزار چاکر باد
هر که در ملک خویش شاهم / بنده بندگان درگاهم
داشت بخت بدم ستیزنده / وز غلامی تو گریزنده
چاکران ترا شدم چاکر / سودم از شوق بر فلک افسر
هست ز لطف عام تو مأمول / که شود عذر این جهول قبول

چون نقد اخلاص شیخ شاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش غرض و ریا مبرا نمود عهد قبول قرآن یافت نسایم عواطف شاهی از جهت مراحم … در اهتزاز آمده ریاض آمال گلزار عطیه را … نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بجهت اصطناع و اختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلا دوزی و افسر زرنگار و کمر مرصع و … سوار مرزین آراسته گردانید **…**

هر کس به اخلاص غلامی آید / در حضرت شاه بیکران حرمت یابد
در گلشن امید وی از فضل ازل / بی شبهه گیاه دولتش گل زاید

و مدتی در مجلس سرور و محفل عیش و حضور ندیم حضرت پادشاه عالیجاه و شیخ شاه را در صحبت بهشت زینت طلب نموده از انواع لطف و احسان آنجناب را بکام دل رسانید و ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش برگشود و حسن شروان شاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت عیش و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهی سرگرم گشته بجانب الطاف نامتناهی شاهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت امتیاز در بر نقد سعادت در آستین و مرکب مرادات در زیر ران جهت انصراف یافت و شاه والانژاد آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایا افروخته گشت **فرد**

خدیو کامران بنده پرور / شه عالیمکان عدل گستر … که بود ارزوی …

فرد

هنوز ده خرج مردم در رکیبی / ز دست ساقیان چشم آنکه …
از آن فتح که هر جا می‌نمودی / ولی کامی بتوفیق الهی
دل عمده کان را شاد کردی / غلط کردم نباشد در زمانش
گریبان ز دست ظالمی چاک / عنان گر نمودی ظلم نیت
بجز زلف بتان بر روی ایشان / الهی دولت و اقبال …

کشیدی می ز ابر الملک تبریز / ز نقش خاتم از زر کرم …
شکستی بر سریر پادشاهی / احوال رعایا یاد کردی
ز عدل شامل نشه زمانش / دل بیچاره از ظلم غمناک
همانچه خورده از دست رعیت / نباشد اندیشه …
مصون از … / جهان معمور باد از عدل …

سرانجام نوروز … الحال وقت آنست که طرح علم از لشکرستان عراق … بجانب گلستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات را که تا غایت نیاز ملاحظه ارباب سخن موقوف مانده نور نظر دهد بالله العزة والتوفیق **گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام دولت او روی نمود** ولد امیر سلطان کلان بیک در سلک اعاظم امرای سلطان یعقوب بیک انتظام داشت و پدر کلان بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده … همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان در اوان غایت عنایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب ایالت … و حکومت خراسان سرافراز شد چنانکه سابقا سمت تحریر یافت زمام مهام وزارت و عنان اختیار ملک و مال در کف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری نهاد و رعایای متفرقه باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال برین منوال گذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت میر سلطان باغوای بعضی از ارباب که اعتبار و اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار را … معزول ساخته مؤاخذه و مصادره نمود و انگاه برادر خردتر خود میرزا ابراهیم را وکیل ساخت و خواجه مولانا میر سمرقندی را وزیر گردانید و دیگری از شیخ مجدالدین پرداخت و مولانا میر … بمراة تخیلات کرده در مقام کفایت شده و بدان جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلاث و عشرین در اردوی همایون جاسوسی رومی بواسطه بعضی از خدام درگاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تجسس وضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده اند که تحقیق آن حال نماید بنابراین فرمان جهانمطاع نفاذ یافت که جاسوس را نگاهدارند و کسی فرستند که میر سلطان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند تا جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت تجاوز ننموده انگاه او را بروم فرستند … میرزا جهت آوردن میر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده و از وی جهته

تذکره بهراة رسید و نشان کرد از باب طلب امیر سلطان مرحوم قلم منشیان درگاه عالم پناه شده بود و در سایه
اما چون مقصود بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند میر سلطان را از جهت سایه پرور اعلی
مناسبت دولت نمود و از جناب سلطانی سیف اللاهی خواجه مظفر بتکچی که برجب حکم قضا امضا جمیع مهمات خراسان را
باستصواب او فیصل می‌بایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه میر غیاث الدین محمد میر یوسف که صدارت
حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی داشت التماس کردند که پایه سریر سپهر اساس نقشه سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی
رسانند و نواب کامیاب بر سایر حالات خراسان مطلع گردانند بنا بر آن جناب سیف اللاهی و حضرت صدارت پناهی
در ربیع الاول سنه اربع و عشرین متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بتوسل پایه بوس
فایز شده موجب عزل میر سلطان و بعضی از حالات خراسان معروض داشتند و چون میر غیاث الدین محمد بواسطه
کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و این شاه [illegible] و حسن
صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی بود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت و رعایت سرافراز ساخت و بانعام جلیل و علم رایت قدر و منزلتش را باوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان
همایون نفاذ یافت که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از حد
عراق و از بحار تا نهایت طخارستان معروض و بارای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را
باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال جهات ولایه هراة رود و ادرار وجه مواجب ملازمانش را بگذارد و امیر غیاث
الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما
جناب سلطانی سیف اللاهی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نمود و بلقب سلطانی سرافراز شده
و قبل از آنکه میر محمد بهراة رسد میر سلطان خبر انقطاع نوبت و رعایت آنحضرت را استماع نموده این معنی
موافق مزاجش نیفتاد و میرزا ابراهیم را در شعبان سال مذکور جهت عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه
فرستاد و در غره ماه مبارک رمضان جهت [illegible] خواجه مولانا میر محمد [illegible] را [illegible] حکم نموده منصب
وزارت و منصب امارت من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علی جان کرده روی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد
در اواخر شعبان بجده و هراة رسیده سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بمراسم استقبال استعجال نمودند
و در سلک [illegible] آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان [illegible]
مقتضای فرمان اجب الاذعان [illegible] بکمال آن سید فاضل [illegible] فضائل [illegible] پرداخت و بتعلق کلی از موقوفات طمع کرده
سایر مهمات را بخلاف [illegible] آنحضرت [illegible] فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون [illegible] اعلی رسید
و کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر

فورا

فورا عرضه داشت کرد و بر طبق مدعای این مطالعه حاصل نموده مقتضی المرام مراجعت نمود و ظرفه آنکه بخلاف مقصود
میر سلطان باغوای امیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه قلی بیک درین نوبت با آن جناب کم التفاتی اظهار نموده و [illegible]
سلطان را [illegible] پسندیده علاقه نفس کشیده خدمتش را در جمیع مهمات خراسان دخل داد و امیر سلطان اگرچه
بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و با قامت صلوات مکتوبه قیام نموده هر روز سه جزو قرآن تلاوت می‌نمود اما صفت تکبر
و نخوت بروی استیلا تمام داشت و مرکز پرسش داد خواه و عوز رسی عجزه و ضعفا نمی‌پرداخت و نواب امیر احمد بیک و
هدایت بیک و قاسم سردار و خواجه علی جان دست بجور و طغیان برآورده رعایا بیچاره در تشویش و تفرقه افتاده
و هرگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد این باب لفظ بعرض رسانیده [illegible] بسمع رضا نمی‌شنود
و این معنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا بر علل مذکور ابراهیم سلطان حضرت طلبیده در روز چهارشنبه
پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه رمضان در نیابت مرحوم
سعادت [illegible] استسعاد یافته منصب محافظت مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر
آزار تمام در خاطر داشت درین ایام که در پایه سریر سلطنت سپهر احتشام راه یافت از غایت سلامت نفس اصلا
زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی در استمالت بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان
[illegible] بکمال ساخته ارسال نمود اما در اوان [illegible] نواب [illegible] تحقیق [illegible] که معلم شاهزاده طهماسب مولانا
احمد طبسی که نزد امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوای ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بوی گیرد
پیوسته محاسن افعال میر غیاث الدین محمد را در صورت مقابح اعمال فرا می‌نماید و عمال آنحضرت را بتصرف
در اموال موقوفات متهم داشت در خلوت زبان بغیبتش میگشاید بنا بر آن امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان
طریق کم التفاتی سلوک میداشت و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده تخلف از حقیقت نمی
شمارد لاجرم بتجدید حکم همایون صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک
خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب منقطع داده منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض بآن عالیجناب دانسته
مولانا احمد طبسی را معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که
در آن باب بمهر همایون موشح گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت جانب میر غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا
شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست یکم ذی قعده سنه ست و عشرین بدار السلطنه هراة رسیده خاطر امیرخان
میر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیرخان
رسانید هرچند صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر انقیاد کرده روزی که مولانا شیخ ابوسعید

در شهر بود بیشتر از پیشتر بتنظیم مهمات قیام نمود و مولانا احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون این شاه رایات حضرت
یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه نمود باز بدستور سابق سالک طریق [illegible] فرمانی گشته از حضیض قضا بمقتضای
رای خطا اندیش عمل نمود و در اثنای حالات گذشته وقایع مذکوره گشته حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین
بابر میرزا جهت استیصال نهال اقبال شجاع بیک نموده با لشکر بسیار از کابل بطرف قندهار توجه نمود چون شجاع
بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر تحصن شده همت بر حفظ برج و باره گماشت و محمد بابر میرزا ظاهر
قندهار را مرکز اعلام اقبال گردانید بقدر مقدور در تضییق محصوران سعی موفور بجای آورد و اکثر ایام برابر رخش گردون خرام
سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مامور میکرد دلیران [illegible]
دلاوران قندهار بقدم کار رفت و محاربت پیش آمده باستعمال تیغ و تیر می پرداختند و از زخم پیکان برق نشان و سنگ
مرکاتشک رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات [illegible] نسیم فتح و ظفر اختصاص می
یافتند و مخالفان را منکوب و منهزم گردانیده تا در دروازه از عقب می شتافتند و در خلال آن احوال خان میرزا در بدخشان
از عالم گذران انتقال نموده مانند لعل در صمیم کان مدفون شد از [illegible] قطرات خون از [illegible] گسترده چون این خبر
بمحمد بابر میرزا رسید بر فوت برادر غم بسیار خورده [illegible] دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را بپسر بزرگتر
خویش همایون میرزا تفویض کرده بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را حیطه
تصرف در آورده هیبت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت امیرخان و [illegible] هراة از وقوع این حالات بغایت
متاثر گردیدند زیرا که اندیشه کردند که چون بابر میرزا از فتح قندهار فراغت یابد لوای خلاف مرتفع گرداند [illegible]
و در آن اوقات چند کرت شجاع بیک قاصدان بهراة فرستاده از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود [illegible]
که بابر میرزا از قندهار [illegible] مراجعت نماید [illegible] شاهزاده [illegible] قدم [illegible]
[illegible] امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب [illegible] امیر [illegible]
[illegible] شجاع بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم شده بود [illegible] مسموع [illegible]
[illegible] قبول [illegible] سلاطین [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کابل [illegible]
[illegible] شجاع بیک [illegible] اظهار اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] و این امر دست داد که روزی چند [illegible] شنیدن آن مهم در گذشت **ذکر لشکر**

کشیدن

کشیدن عبیدالله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مکاره در بهار سنه
سبع و عشرین و تسعمائه که سپهدار بهار الوس ریاحین بمقتضای [illegible] کشیده و لاله گلگون تاج از نجوم [illegible] سپهر
افراشته و در قلاع جبال متحصن گردید عبید خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان
گشت و از کوچکونجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت ترکستان تعلق بوی گرفته اجازت طلبیده از آب
آمویه بگذشت روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی [illegible] بیک بهراة رسیده این خبر
را بموقف امیرخان رسانیده [illegible] اصاغر را پریشان گردانید زیرا که در فصول سالهای گذشته در شهر غله نبود و نو
هنوز نیامده و حکام خراسان هر یک در مقر خود مقام داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال مینمود
لاجرم خاطر ایشان بر تحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمال دروازه عراق تعهد کرد
و [illegible] سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازه عراق را متکفل شده میر احمد بیک و [illegible] بیک و قاسم بیک
مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آوردند و [illegible] بیک و برادرش آن حصار را
محفوظ و مضبوط گردانیدند و [illegible] سلطان دروازه خوش رایت جلادت بر افراشت و محمود بیک همت بر حراست دروازه
فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور استمرار در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت
که در هر طرف بکومک احتیاج شود ایشان را بدانجانب فرستد و در [illegible] سلخ ماه مذکور [illegible]
امیرخان [illegible] قصبه چهل دختران [illegible] محافظت آن [illegible] اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبیدالله
خان شایع گردانید و ارکان جلادت و پهلوانی [illegible] خود از شهر بیرون رفته ویرانه های درب باغ زاغان
محل توطن ساخته صباح یکشنبه عبیدالله خان [illegible] از راه [illegible] بسر خیابان رسیده [illegible]
شتافت و ازبکان [illegible] سلطان [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ناله و نفیر [illegible]
سپهر خضرا در گذشت و امیرخان [illegible] بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات [illegible]
[illegible]
از خانه های مردم [illegible] خراسان [illegible] از شهر بیرون می شتافتند و هر وجه می توانستند خوشه های گندم جدا بشهر در می
آوردند و این معنی موجب آن شد که در اسواق [illegible] ظهور آمد خلایق از انبار غلات [illegible] مستغنی شدند و
چون عبیدالله خان [illegible] روز در نواحی [illegible] سلطان ساکن بود [illegible] صباح سوار شده [illegible]
جمعی کثیر [illegible] سپاه [illegible] آتش قتال [illegible] خواجه ابوالولید
بطرف [illegible] رسیدند [illegible] امیر حسین [illegible]

گزارش پر ملازمان میر غیاث الدین محمد بر زید که از شجاعت امتیاز داشت جمعی از سواران رزم آزما و پیادگان تفنگ
انداز بیرون فرستاد در میان مردم نایره غبار پیکار رجعت ارتفاع پذیرفت و شاه عبد الله در باغ زاغان خود را
مصئون و محفوظ ساخته بزخم دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک با ضعف
مضاعف لشکریان اینجانب بودند میر غیاث الدین محمد مضطرب گشته کسی نزد امیر خان فرستاده کومک طلبید و
بخلاف المقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب ملال خاطر آن سید عالی‌نسب گشته جزم کرد که چون
زر محنت مخلص نجات یابد قدم از سر ساخته در کار جهانگیر و اثنای این القصه در آن روز میان لشکران میر غیاث
الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه تا بقای ترتیب
لشکر ماوراء النهر روی بازدوی خود آوردند و مردم آن شهر باز آمدند و شاه عبد الله نیز در آن آوان غایت جلادت
بظهور رسانیده بگذاشت که اوزبکان از آن در باغ زاغان که بطرف خانه مجاور بست پیشتر آیند و در قلعه
نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما از آنکه کاری نساختند مراجعت نمودند
و عبید الله خان بعد از آنکه ده روز در تضییق و تشویش اهل هری کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخت لیکن
خوانی تمام بر تسخیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم رجب از پیکار نخیل مراه کوچ کرد و در نواحی پل سالار
برانداخت و روز شنبه آنجا توقف نمود و صباح روز یکشنبه چهارم ماه براه دره شار راه اندک علم عزیمت
برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و سرداران از شدت محاصره و محافظت برج و باره فرج
یافته سر غلات و مزروعات خود داشتند فعند و بقوه همتی آغاز در دیدن غلات و کوفتن خرمنها کردند اما هم در
آن ایام صورت مجملی روی نمود که بحکم بالا ز روی حسن تعجیل اکیات بر خاطر بگذشته بود و جای حقیقت این سخن
عنقریب تکرار خواهد گشت ان شاء الله تعالی وحده العزیز گفتار در بیان مجملی از احوال میر غیاث
الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آن حضرت مقرون با بعضی تجربه آصف چون خامه شکسته زبان
نسیرین شمائه بر اشاره علیه آنکه ... الخیر البریه در تالیف این نسخه شریفه شروع نموده بوده و در اشتغال
بانتظام جواهر عقد اول از ین درج لالی انواع انعام و اکرام آن سید عالی مقام مشاهده نموده در هنگام که سیاق
کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که تحت صحایف این اوراق بذکر نکته از
احوال خجسته مآلش بپایه ارتقا وکیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة والتوفیق
مخفی نماند که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن شاه علی بن حسن بن حبیب بن قرا بن یحیی الشکری و نسب

عالی آن سید حسیب نجیب منتهی میشود به ابی جعفر احمد بن عبد الله جعفر بن محمد السلیق بن عبد الله بن
محمد بن حسن الافطس بن آدم ابی عبد علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام و امیر غیاث الدین
محمد در صغر سن از دولت بزرگوار خود میر نور الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و فضیلت سر آمد علمای اعلام بود و
انوار زهد و عبادات و آثار تقوی و زهادت از ناصیه سعادت فطرتش ظاهر و هویدا می‌نمود بعضی از علوم اوقات مطالعه
کرده در تحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید نور الدین
بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی افتخار آمد شد ارزانی داشته بازک زمانی سر آمد علمای اعلام گشته
شمایم نتایج طبع سلیمش باطراف و اکناف کلمات ظری از روزنه نسیم سحری بمشام طالبان خالص فضیلت و دراکیسید
ونسایم خصایل فرس ستغنیش بمجور فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مولفات علمای عالم سخن سازی را اعطر
گردانید لفظ در بارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم افاضل را ترین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق
نکته دانی در دست امانی شریف الامال بنهاد نظم زنقطه در فشانش گشته اقبل مبین معنی آیات
تنزیل ندار کلکش ز در معانی شدی بر از زلال ندکانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت
خاقان منصور میرزا سلطان حسین شده تدریس یکی از مدارس که محتوی بر مقبره آبا و اجداد مغفرت پناه
ان حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم
قیام نموده غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی‌گوهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون ابو الفتح
از افضل نواز بجوار مغفرت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا مسند جهانبانی بر آراستند و در رعایت جانب
میر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع حقایق صدور و مطالب مخاطب و امضا و صف متصدی گشت و بعد محمد خان شیبانی
برادر زاده آن خاقان فضیلت نشانی از خود و تقصیر راضی نشده همواره آنحضرت را معزز داشته با ایشان در اقران
و همی مدارج میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو بشمشیر اقبال سید آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق
بلاد و امرا و طالع گشته ساحت آمال و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال از انوار بخشید نواب کامیاب آثار
شمایل خوبی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن مایر سعادات دینوی و اخروی مشاهده نموده زمام
قضای تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آن حضرت نهادند و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور حکام
شرعیه من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش دادند لاجرم عتبه عالیه اش ملاذ اکابر اطراف و آفاق شد
و مسند منیفه اش پناه اعاظم افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت
تربیت پادشاه حشمت آئین از درجه بدرجه ترقی نموده تا بمنصب جلیل صدارت و امارت سرفراز گردید و صاحب طبل

و علم و خیل و خشم شده در دار السلطنه هری بمشیت سمات بیکی و مالی آورد و ازین جهت نایره عصبیت در کانون
درون امیرخان برافروخته بباد غمز و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب یافت آتش
بمت ازو زیاده میگرفت و منطفی به آب نصیحت و اصلاح مسعی آن خیر اندیش و متوسطان نیکو کیش صورت انطفا نمی
پذیرفت تا آنکه ربیبی سید و هم برادر انجا آمده که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرده که حوالی افغانان از
ظاهر هراة کوچ نمایند بیاده سپاه علی شاه قبه لب بشکایت امیرخان گشاید و مشار الیه از خراج ولایات خراسان
عوض نماید و امیرخان از این معنی آزرده شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مخمر گردانید از نوادر وقایع
آنکه در شب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رویا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده و بهر طرف
که توجه می نماید راه نمی یابد در اثنای آن حضرت خیر البرایا علیه و آله من الصلوات اعلاها و من التحیات ازکیها بنظرش در
آمده گرمی فرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد از آن خواب بیدار شده صباح آن
واقعه را با بعضی از نزدیکان در میان نهاده هم در آن مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیز دوش در
خواب دیدم که پدر شما اسپی پیش آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و چون چهره دختر فلق تمام بغمزه منور شد اولاد
خیر الانام راه را یافته از روز سوار شد و حالات که امیرخان با ملازمان قرار داده بود که هرگاه که امیر محمد جانب شهر اراده آن
حضرت را اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برود چون دو ساعت از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در بیع
چیدا گشت امیرخان برادر خود بیک و قاسم مهردار و ابحی بیک با جمعی کثیر از خواص خود بدو لتخانه آن بکاره زمان فرستاد
تا او را گرفته بقلعه اختیار الدین برند و محافظان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان ملازمان و مصاحبانش غارت نمایند
نکایت آن حالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت کرد و امیر زین الدین علی وزیر و دیگر از اصحاب آن قدوة اولو
الالباب بموافقه زنجیر کشیدند و طوفان بلا از روز بمرتبه بالا گرفت که هرکس از نوکران امیرخان از هرجانب بدر گر
چیزی از امتعه و نقود بحصول می پیوست و بهانه آنکه جهات امیر محمد این جمال است وانجا درآمده دست بنهب و تاراج بر
آورده و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیخان با جمعی از ملازمان سوار ساخته تا گرد شهر برآیند و در تسکین
آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد از روز تا آن شب در قلعه اختیار الدین محبوس بود و این بیت را در سلک
نظم کشید
بیت ظلم را بیکسی خواهی دید · که عاقبت چکند با تو خون ناحق من و بر زبانه و نوشته
نزد امیرخان روان گردانید اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آن
حضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر بنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جلال الحق و
الحقیقه و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس تخلص امیر محمد نمود و امیرخان سخن آن قدوه سادات
زمن را بسمع قبول نشنیده با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصر سیادت شمع شبستان ولایت را منطفی سازد

و بدست

و به دست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه به چاه هلاک اندازد هرچند که جمعی از نزدیکان از ظهور این فتنه میلرزیدند
و در حجار جور شده از نهیب این آشوب زرد میگردید امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی مغرور گردیده در
هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار را بقلعه فرستاد تا نخبه اخیار العباد را بهلاک ساخت
و از عقوبت جبار منتقم منتقم نیندیشیده خود را در ورطه خصومت حضرت رساله علیه السلام التحیه انداخت مثنوی

دریغ آن نقابت قبابی که بود
دریغ آنکه بود از علو نسب
دریغ آنکه بود از فروز کمال
دریغ آنکه از بحر فکر صواب
دریغ آن چشم فلک چار ارکان

دلش کان علم و کفش بحر جود
سرو دودمان رسول عرب
عطابخش اصحاب جاه و جلال
حبابی ساختی سلک در خوشاب
نه چندان نظیرش سپهر برین

دریغ آن صد ارتفاع بیکو بهر
دریغ آنکه از فیض انعام عام
دریغ آنکه بود از علی حسن
دریغ آنکه در زیر چرخ کبود
چگونه که شوخطان [illegible]

جهان بود او بی سود بهر
دل خلق را شاد کردی مدام
فرازنده و افتخار نجف
خصوص شیر زل درین کار بود
را از [illegible] آن واقعه

دیده چه مقدار اضطراب بیت دارد و چه نویسیم که افاضل سادات از وقوع آن حادثه شدند چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی
گفتم که زنجیر مشکل نویسیم · و زدرد فراق حاصل بنویسیم · گو دل که از آن حال نماند شرح دهم · گو دست که آن درد دل بنویسیم
خصاله اگر کره از آن با خود بر آن کشتی جانی آن بود و اگر سپهر از آن حرکت باز ایستاد دی عجب نمی نمود بیت
تا دیده ویده واقعه زین صعب تر نبد · دل کی چنین شنید کسش این خبر نبد · القصه شب پنجشنبه خواجه حسین خیابانی
و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نمودند و جسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البشر را از قلعه به
خیابان برده و بر نهج سنت سنیه خیر البریه غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده و نماز گذارده بگوره متبرکه که آبای بزرگوار
او ست بخاک سپردند بیت
سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ · زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ
دریغ وا اسن آن عمر توای یوسف عهد · شده چون دامن گل چاک دریغ است دریغ · او اوقات حیات میرغیاث
الدین محمد بیحاره و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین یرم در تاریخ شهادت آن حضرت این رباعی نظم
نمود تاریخ
حیف میر محمد خلف آل عبا · زین دار فنا رفت سوی دار بقا · تاریخ شهادتش تمام کرده خدا · والد
شهید مرتجل لجوان · و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی
چون کرد تیغ جان ستان چرخ فلک · از لوح زمانه نام میرک را حک · گفتم که حساب سال این واقعه چیست
دل گفت تفحص بنده کان میرک · و امیرخان بعد از آن واقعه شنیعه چند روزی اصحاب و اقربای آن بنده آل عبا را
طلبیده تسلی نمود و مدتی مقدار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشوده منصب قضاء دار السلطنه
هراة را برای صواب جای جناب نقابت قباب افادت پناه امیر نظام الدین عبد العلی و حضرت سیادت منقبت ...
زمن امیر کمال الدین حسین تفویض کرد و بعضی از کتب سید شهید سعید را بجناب نخبة النقباء و الفضلا امیر خوند

ثواب کو دامان دولت آنحضرت بوده باز داد   نوشته از او که پس از مرگ سهراب به مسند عرض بعضی دیگر از وقایع که
علی سبیل الایجاز والاختصار بعد از شهادت میرغیاث الدین محمد انار الله تعالی برهانه امیرخان شاه قلی توبچی
را به درگاه عالم پناه فرستاده عرضداشت کرد که امیر محمد امیر یوسف در قتل [illegible] تهمت خدام سعد الصدر بمقام [illegible]
نسیان نهاده [illegible] نموده بود که میرزا محمد بابر را همراه طلب داره و باین حیله عظیم مواخذه و معاتب گردیده در تیغ
سیاست انداخت تا آتش القطاع انجامید   دوران [illegible] سوز   با ما بر گرسنه [illegible]
لاجرم بر بخت خون بجسته دلان   وین طرفه که جرم از طرف بخت ستوز   و امیرخان بعد از فرستادن شاه قلی ملاحظه
نکرده مردم را مخالفت بر میرزا و موافقت امیر محمد یاور آید آوازه [illegible] شایع گردانیده روز یکشنبه هشتم ماه
مبارک رمضان سنه سبع و عشرین از شهر بیرون رفته در الکای کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور
شاه قلی از پایه سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه
شاهی گردید و ممکن که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر گشت و امرا و دیوانیان
دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سرانجام [illegible] رعایا و بیچارگان را تحملات گران و توجیهات
بیکران پایمال [illegible] و امیرخان از کهدستان [illegible] شتافته از آنجا عنان [illegible] الکه [illegible] وقت
یکهفته آنجا بسر برد و از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال به جانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرای
فرود آمده و در روز شنبه [illegible] حکام عظام زین الدین سلطان و [illegible] سلطان که بعد از استماع خبر مراجعت اوزبک
از استرآباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده عالمیان آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه [illegible]
ملازمان حضرت البهیه او درمیش خان حسین بیک و دیگر امرا [illegible] دار السلطنه [illegible]
و خبر توجه آنحضرت را به صوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاد و در روز دوشنبه
بیست [illegible] والی [illegible] مشهد مقدس [illegible] که مصحوب زین الدین سلطان و [illegible] سلطان نزد امیرخان
آمده بود اجازت طلبیده روی بکار خود آورد و امیرخان از غایت ترس و اضطرار نوبت دیگر خیال [illegible]
قندهار کرده روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده از باغ جهان آرای شاهزاده عالمیان [illegible] سبزوار در حرکت
آمد و منزوی در حوالی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچه رایات آفتاب اشراق او درمیش خان [illegible]
گشت و شب محنت مردمان به روز [illegible] تبدیل یافته غلغله بهجت و شادمانی از طرب سرای امید در گذشت
مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید   که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید   از غم [illegible] ناله و فریاد مکن [illegible]
فریادرسی می آید گفتار در بیان ارتفاع پایه سریر اعلی و پایه قدر و منزلت شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا
بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرت البهیه و جلیس العتبة

العلیه

العلیه او درمیش خان چون اراده قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون [illegible] ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
متعلق آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گرداند و مضمون
صدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم حکاما عادلا [illegible] ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت [illegible]
بوقوع پیوسته و رای گیتی آرای پادشاه کشور گشای بعد از اطلاع بر صورت این حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که
طهماسب را پایه سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده [illegible]
دار الملک هرات [illegible] کرده لوای معدلت انیس الحضرت او درمیش خان در اطراف و امصار خراسان [illegible] جهان
مطلع [illegible] تؤتی الملک من تشاء منشور [illegible] ایالت آن ولایت [illegible]
تا کنار آب آمویه باسم سامی القاب گرامی ابوالنصر سام میرزا مرقوم گردانیدند و [illegible] الارض
[illegible] و [illegible] امر و جریان فرمان او درمیش خان را در آن ممالک بتوقیع وقیع [illegible]
رسانیدند و یکی از نواب [illegible] اعلی [illegible] او درمیش خان که [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] معروض داشت که حسب الحکم [illegible] بموجب صادر گشته که موکب عالی خان بر سبیل استعجال به جانب خراسان
[illegible] و احسان [illegible] آن بلدان [illegible] از اختلال احوال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قبول [illegible] نهاده [illegible] معتقد [illegible] منصور [illegible]
از [illegible] موکب انیس الحضرت البهیه بصوب خراسان [illegible] بسبب شهادت میر محمد [illegible]
استیلا یافته بود [illegible] اطاعت [illegible] او درمیش خان و
[illegible] خان [illegible] امیرخان [illegible] ایالت خراسان [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] منوجه [illegible] و [illegible] مکاتبت [illegible] حسین بیک [illegible] قاسم [illegible] شیخ [illegible]
دار السلطنه هرات [illegible] ارسال داشتند [illegible] شوال [illegible] امیرخان [illegible]
و آن [illegible] معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه [illegible] قندهار روز دوشنبه
نوزدهم ذی قعده [illegible] سبزوار [illegible] و در آخر روز شنبه پنجم ذی حجه منزل [illegible]
از فر نزول او درمیش خان [illegible] نضارت [illegible] نسیم عدالت [illegible] اقبال
درمیش خان [illegible] آمد [illegible] الملک خراسان [illegible] اعتدال [illegible] روز دیگر سادات قضات و موالی
و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده و زبان بهجت و شادمانی بمدح [illegible] خاقانی گشاده
بوسیله افضل [illegible] و افصح الفصحا [illegible] صدارت [illegible] مولانا نظام الدین [illegible]
[illegible] جمعه [illegible] باغ جهان آرای [illegible]

بمهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمیش خان عزت افزای برج احتشامی گشت و در اثنای توقف بهرت که امیرخان
داعیه مراجعت بطرف دارالسلطنه هراة داشت و تعلیم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر نگاشته
بنابر آن بدرخانه مبارک خانی که مطلع انوار الطاف سبحانی است [illegible] حضور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار انعطاف
فرموده بشرف ملازمت شاهزاده جهان [illegible] بتقریر کلمات مشتمله بر فتح ابواب اطمینان بدرون وی ادراک امیرخان
محرز و در شنبه ششم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان شده روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان از
ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده و از جانبین لوازم [illegible] تحفه [illegible]
بمقدم رسیده و مجلس ملوکانه ترتیب یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقی خورشید دیدار دایر گردیده و در آن مجلس
دورمیش خان [illegible] حیدران بتحفهای محبت آمیز و کلمات مودت آمیز بسمع امیرخان رسانید که او [illegible] شده که ایالت خراسان
مستعور [illegible] تعلق [illegible] دارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته [illegible] مراجعت [illegible] دورمیش خان هم از آن [illegible]
بیگ [illegible] الدوله [illegible] میرزا فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب [illegible] اشرف اعلی به ایالت خراسان [illegible]
شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان سپاه فراوان توجه قندهار [illegible] بودند و بنابر آنکه سلطان [illegible] محبت آن حضرت
بر شهرستان آن جانب استیلا دارد [illegible] تمام شاهزاده را بطرف هراة بازگردانیدم امید آنکه خدام عالیمقام [illegible]
[illegible] و سلوک داشته از [illegible] قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا [illegible] مجال [illegible] در کار [illegible]
و وفاق بین الجانبین [illegible] بشرط اتفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن [illegible] بیگ دورمیش خان باتفاق امیرخان [illegible] شاهزاده
عالمیان [illegible] دارالسلطنه هراة آورده و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] ساختند و انیس حضرت در منزل [illegible] نزول اجلال فرموده و در [illegible] جمعی
[illegible] از حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی که حسب الحکم [illegible] رفته [illegible] رسیده [illegible]
همایون رسانید که ایالت مملکه خراسان [illegible] سام میرزا و تفویض اختیار [illegible] بلکه [illegible]
شرف صدور یافته بود رسانیدند [illegible] فرمان [illegible] خواص [illegible] را بآن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم
[illegible] جناب آصف بیک بشارت آمد که حضرت سلیمان عشرت [illegible] بشارت آمد خاک وجود ما را [illegible] دیده [illegible]
سرای [illegible] عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق [illegible] کشته در روز [illegible] سوم [illegible]
[illegible] شهر [illegible] کرد و در ملازمت شاهزاده طهماسب میرزا بنواحی [illegible] سلطان [illegible] آورد [illegible] ششم [illegible]
وصول آصف سلیمان جاه [illegible] ابقا [illegible] رسید [illegible] نظم رسید مژده که آمد کرم [illegible]
نظام ملک [illegible] حبیب [illegible] بلند مرتبه آن آصفی که [illegible] تمام ملک سلیمانیش [illegible] و صبح
روز پنجشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال استعجال نموده و در نواحی [illegible] بشرف دست بوس

مشرف

مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان
از صحرای [illegible] کوچ کرده روی بفرینکان آورد و حضرت ملک [illegible] در [illegible] هراة [illegible]
متوجه گشت و خلع فاخره شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانیده کیفیت مهمات ولایت
خراسان را [illegible] که جواب کامیاب قرار داده بود عرض نمود و پروانچه که بادشاه سلیمان احتشام بخشش [illegible] آن
آصف عالیمقام بامل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بود اظهار ساخت مضمون پروانچه آنکه امرا و اعیان
ولایت خراسان بدانند که دورمیش خان نسبت بجانب [illegible] دارد بنابر آن تمام [illegible] آن ممالک و عزل و نصب
حکام را در قبضه اقتدار ایشان نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس که از حلقه اطاعتش در نیاید به تیغ سیاست
[illegible] ایشان [illegible] عالیشان آصف بلند مکان را باصناف لطف و احسان بیکران نواخت و بلوازم [illegible]
[illegible] بتقدیم رسانیده و بدستور معهود مهر عالی [illegible] آنحضرت سپرده و [illegible] اقتدار ایشان را در قبض و بسط و حل و عقد و داد
و ستد و تمشیت امور کلی و جزوی و ملکی و مالی تمامی خراسان قوی و مطلق العنان گردانیده و آن خواجه [illegible]
الاستقلال [illegible] بر مسند حکومت و دارایی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید [illegible] عدالت و رعیت [illegible]
مصروف داشته و بقلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف [illegible] طوایف انسان نگاشته [illegible] احوال
مظلومان [illegible] ستم [illegible] القدر والامکان سعی نموده و باستماع اقوال [illegible] پریشان حال گوش هوش گشوده دست تعلب [illegible]
[illegible] عرض فقرا و عجزه کوتاه گردانید و عمال امین بر اعمال گماشته و صورت مطلوب [illegible] بهبود [illegible]
[illegible] تعلق حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست [illegible] انزل الناس منازلهم
[illegible] نظر خجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم
رسانید سادات صاحب سعادات را که در ابر سمار رسالت و [illegible] ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که [illegible]
بصورت [illegible] نقش [illegible] ساختند و علمای عالی درجات را که ارشادشان رای هدایت [illegible] شکوة ایمان و
مصابیح جوامع و ورثه [illegible] است بمثابه ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت در [illegible] علوم [illegible]
نموده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و منتسبان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم امور [illegible]
اجتهاد و رای صواب نمای ایشان [illegible] است در [illegible] حمایت و رعایت خویش [illegible] ساخت و بحل [illegible]
[illegible] صفات را بتوقیع اجابت رسانیده و اعلام شریعت پروری بر افراخت شعرا و ارباب [illegible] را که [illegible]
[illegible] کانهن الیاقوت والمرجان حجت [illegible] الخیام [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] کامثال اللؤلؤ المکنون گوش گردون [illegible] را [illegible] باصناف لطف و کرم [illegible]
واستغنا داده [illegible] آن [illegible] بانعام [illegible] و دینار مسرور و خرم کرده نقود مراد [illegible]

ایشان نهاده و دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال کرم
و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از رشحات سحاب مکارم و افضال مزرعه امید آن طایفه را بصوب خضرت و نضارت
رسانید تجار که روح امصار که در حلب و بادیه بیتب در علاء و عجم و عرب بسیاحت و سیاحت مستسعد و گرامی
داشته همگنان از ترحشتی بر اخبی کرد و از تمغا و باج و خراج مبلغها تخفیف نمود شرایط مهمان نوازی و غریب نوازی
بجای آورده و محترفات و اهل اسواق را که محملان انواع مشاق و متکفلان امور ما لا یطاق بودند از تحمیلات اخراجات
معاف داشت و موجبات ایشان را حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت قطعه

کریم و دین حبیب احمدی کیش	خجسته در بجا آورد خویش	نجس و الت او در پیش خانه	اساس عدل را گردید بانی
برحمت چاره بیچارگان شد	مراد خاطر آوارگان شد	از او پیش گشت چشم بخت بیدار	ز خویش خاطر غمناک پیوسته
نمود ابر کفش گوهر فشانی	نضارت یافت گلزار امانی	سحاب همتش آمد در بخشش	در دخت بخت در مقام سرکشش
کنون از انصاف او در شاه اتم	رود با شیر ز پهلو بهلو	ز شاهین مرغ آن زار گوید	کبوتر ز حال خود با باز گوید

تذرو از برگ بید ارشد آن | نیاید بچنگل باز و سیداو

وقطع نظر از استطاب ها تکلف و مانع اساس سلطنت
بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و استیلاء نسایم خلق کرم وجه تخفیف ذمار و دیار خراسان
و ارض بستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی از چمن طبقات انسانی شگفته جریان امور جمهور تزایکی و دوار
در سلک نظام گشت انتظام پذیرفت مثنوی نمود آن مهر اوج سرفرازی ز بانا بنادکان را چاره سازی و هم از
... و برجهات رعیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ جهت عرض سرانجام مهام خراسان
و التماس توجه شاهزاده عالمیان پناه ابوالنصر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول
جناب سلطانی سیف الاعلی خواجه مظفر کرمت الحکم از مازندران متوجه دار الملک خراسان بود و بسر خیابان سیده و لبس
الحضرة البهیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب مملکت باستقبال التفات افزوده در باغ خیابان حضرت
سیف الاعلی بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بهشت نمیته بزرگ ترتیب فروغ جامهای ارغوانی
بروحات احوال همگنان تافت و همچنین در این ایام خجسته آغاز و خنده انجام حکام و لایات خراسان تمام سادات
و قضات و اشراف و اعیان و ارباب کلانتران از سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان تحف شایسته تبرکات
بایسته بعبارت خادمان عالی شان رسیدند و در مراة تهنیتی تمام است داد و در روز نوروز امیر الحضرت البهیه در
صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی نمود امرا و اولاد و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر اهل قلم و مزارعان و حشم
را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانید و چندین مرتبع شعار را بربع ذمار و ... را
اهالی بخش ساخته با نعام ... ازدواج همگنان را ... گردانید در خلال آن احوال مظفر بیگ از تعمر

قندهار

قندهار باز آمده بر جناح سرعت که ظهیر السلطنه بابر میرزا بر حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ نموده
بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب معتوی حسب نبی عزلی تاج الملة و الدین حسن چلبی جهت
تاکید قواعد محبت و الفت و تشیید مبانی مودت و اعتقاد به کابل شتابد و آنجناب بتاریخ دوشنبه دوم جمادی الاول سنه
ثمان و عشرین و تسعمایه همراه او به مقصد آورد و قبل از خواجش بتاریخ یکشنبه بیست و ششم جمادی الآخر ظهیر السلطنه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلای آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده مبنای موافقت را موکد
گردانیدند و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر میرزا برحسب التماس خان عالیشان بسعادت انتما از ظاهر آن بلده
بجانب کابل توجه نمود شجاع بیگ که از محنت محاصره و بلای غلا تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا باقی
نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود وفا نموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت
و مولانا باقی از تمامی الطاف بر حقوق تربیت شجاع بیگ کشیده قاصدی بمعان برق و باد بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاد
و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه دلپذیر را تسخیر و تصرف درآورده و آنجناب را
باصناف انعام و اکرام نوازش افزوده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراه ایشان گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت
و کار ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد خود کامران میرزا نهاده بکابل بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه ۲۳
شعبان بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات زمستان بعرض رسانیده و پیشکش گذرانیدند محمود طبیبی لطف احسان
گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده
مراجعت نمود و در اثنا انیس الحضرة سمت عالی نهمت بر سرانجام مهام و لایات گماشته زین خان را بتفویض حکومت
مملکت بدخشان سر افراخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و جشابور برافراخت منصب
زمینداری اسفرار را بدستور استمرار به جلوکر سلطان داد و زمام ضبط هوش مشهد مقدسه را در کف اقتدار
توران سلطان نهاد و حق زمان امیر خان دارای ابی بکر کار تعلیق احمد بیگ افراز رسید اشت غبار نفاق بر خاطر
نشسته اجازت توجه بجانب درگاه عالم پناه طلبید مرخص گشت غیاث بکرانی ولایت را تربکشیده و
ایمعنی بعرض نواب ما و بر اعلی رسیده حکم همایون نفاذ یافت که پیر ازبی باز گشته در ولایت خراسان
توطن نماید و محکوم فرمان انیس الحضرت البهیه دورمیش خان بوده در طریق اطاعت سلوک نماید لاجرم
مراجعت فرمود و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان خجسته صفات احمد سلطان منظور نظر لطف
و مرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود و بسیه کار اشکر معقول غیاثیه و مساحت و تولک و فراه
و اوق و متعلقات آن را برای صواب نمایش مفوض گردانید و بر این قیاس جمهور حکام و اشراف انام بسبب
انجام اقران یافته فرامین سعید غالات و ارباب عمایم و اصاغر و اعاظم را مقدار رسید و الحمد لله العلی العظیم

والصلوة علی حبیبه الکریم **گفتار در بیان طلوع توق مهر محلوق شاهزاده مظفر لوا ابوالنصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان** حرسها الله عن الحدثان در ایامی که جلالت ماب امارت و ایالت پناه ... احمد بیگ پایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هر چند که مفارقت شاهزاده سام بر خاطر همایون ارتسام گران بود اما بنابر مصلحت ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری درج سلطنت و جهانبانی متوجه دروه عز و شرف خویش گردد و از امرا و اعاظم خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ مهمل بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت عزیمت نمایند و شاهزاده سام در ساعتی سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بجانب خراسان نهاد

روان گشت شهزاده ماه چهر ... چو خورشید بر اوج چارم سپهر

ملک کوکبه در موکبش دورباش ... زگرد سپاهش فلک عطرپاش

بهر جا که آن خورشید تابان عبور نمود از پی مقدم ظفر قرینش سبزه نشان از مسام زمین بر دمیده و بر هر صحرا که ماهچه لوای جهان آرایش پرتو انداخت

جای خس و خاشاک لاله و ریحان رسته مشام زمان معطر گردید

بهر جا چو باد بهاری گذشت ... بسان فضای فلک سیر گشت

بهر سرزمین کرد یکدم مقام ... شد از مقدمش رشک دار السلام

در اواخر شعبان المعظم سنه ثمان عشرین موکب عالی شاهزاده کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سوم ماه مبارک رمضان مبشران اقبال خبر بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانید **شعر**

چو گرد رایت منصور پادشاه رسید ... نوید فضل الهی بداد خواه رسید

سپهر دور خوش بهرو ماه رسید ... جمال بخت ز روی نظر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد دادخواه رسید

اکنون زید که ماه آمد گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید و همان روز عالیجاه مملکت پناهی حبیب الله آکابر و اشراف هراة را اجو ... گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود رود و محولات بشرف پای بوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاهزاده مویدی منصور شایع شده بر زبان از زوی نشاط و سرور در ابواب زینت و آئین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جدرها را از اطلس و دیبای کرفته ابواب بهجت و انبساط کشودند **مثنوی** گذرها را عبیر آلود کردند گلاب افشانی مسک اندود کردند و صباح یکشنبه مقدم ماه موکب عالی پیامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته آسمان حضرت دور میش خان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از در دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز بسترده آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاهزاده الدولة والسعادة در مقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک از امرا و اعاظم که در ملازمت رکاب میمنت انجام بوده در منزل مناسب حال اقامت اختیار نمودند و به تمهید اسباب عیش و عشرت پرداخته تختگاه خاقان سعید از فر وجود فایض الجود شاهزاده رشک فزای علا و ربع مسکون ساختند بیت بیمن مقدم همایونش از فلک بگذشت فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار

صغار و کبار تافته آوازه احسان و انعامش شایع گشت و از میامن سیاست آن نوباوه خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت رافت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوه خاندان ولایت از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت شکوفه ذات کرامت سمات نشان گاه آب خنجر خوف و خطر شد و شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت که بیا حمایی چتر دولتش ابر رحمتی که بر مفارق خلایق سایه گسترده و ماهچه لوای عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای ولایت را روشن کرده **مثنوی** تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست

ز رویش لامع انوار امامت	ز خویش لایح آثار کرامت	بلطفش عالمی گشته حقیقش	نشانش جز بعدل و داد حقیقش
بعدلش کشور اقبال معمور	ز فرش چشمه ادراک مستور	بجود از حاتم افزون پیش باشد	بهر کاری جواب خویش باشد
خدایگونیابت جمله کارش	چو در ریش نخل لولو آموز کارش	جهان بعدالت خان فلک قدر	براوج سرفرازی چون مه بدر
امیرش شاه و تاج و راداش	مراد خاطر امید واران	فریدون دولت جمشید تمکین	کواکب موکب خورشید شوکت
غضنفر صولت رستم تهور	ز عدلش عدل کسری گشته مستور	گنجش گاه سخا چون ابر نیسان	حسامش حامی ملک خراسان
سپر بر جای از دو آتش ...	و کلکش ملازم صید ...	ز نی اتصاف بناه و دادگستر	امین ملک شاه بخت کشور
کریم ابن دولت احسان نصیبی	که هر کس را ز جودش نصیبی	کفش چون ابر نیسان از ...	ریاض ملک و دین ...
الهی حال عدالش ...	رخسانش خدا از خلق خشنود	جنابش مرجع اهل کرم باد	ملاذ اهل شمشیر و قلم باد

ذکر وصول ابوالفتح طهماسب میرزا و امیر خان بپایه سریر اعلی و بظهور آمدن کمال لطف و عدالت پادشاه دین پناه مظفر لوا چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیر خان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ پنجشنبه ششم صفر سنه ثمان عشرین از صحرای سا قسلمان روی توجه از آنجا آورد و در طریق کلام اعجاز نظام من تعیش سوء الجزبه در اثنا راه دچار شد به الانتقام مرض هلاکت انجام ردی کاشت مجهول نجوم العلما متمر بظهور آمد و عارضه مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب فرود پیاده شده در محفه نشست ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسخ مسافت قطع نمی توانست نمود چون نزدیک باردوی ظفر مآل رسید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و زبان بدعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی ملاقات تبریز بشرف تقبیل انامل همایون مشرف گشته و شاه ربع مسکون **مصرع** بروی شعشعه حشمتش برادر گرفت : بعد از فرح اثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت و در آن شاه جناب زبدة النقبا امیر خرد و امیر زین الدین علی که بمجرد مصاحبت امیر محمد

امیرخان سلطنهای کلی ازوی گرفته بود از دارالسلطنه هراة بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده
خون آن سید سعید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام اوجان
بر تخت عدالت نشسته پرتو اهتمام بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بر ابطال شهادت عارض مجال حرکت
نداشت حجاب ارکان سپهر اشتباه امیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه علی جان و قاسم مهردار و مولانا احمد طلبی و خواجه
عنایت الله که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان به نیابت امیرخان تعلق به ایشان میداشت بدیوان اعلا
حاضر گردانیدند و امیر خرد و میرزین الدین علی کیفیت ظلمی را که به سید سعید شهید وقوع یافته بود مشروح معروض
داشته پادشاه معدلت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسید و مضمون **یوم یجعل الولدان شیبا السماء** حال محصلان
امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض نفسانیه امیرخان را بر شهادت
آن سید صاحب سعادت اغوا کرده بودند و اکثر جهات آنحضرت مصاحبان و ملازمان نشان آنچه خاصه خود را تقرب نموده
لاجرم حکم همایون از کمی عدالت روز افزون بمواخذه این جماعت و استرداد اموالی که از هر کسی گرفته بودند صدور یافت
بمقتضای کلمه میمونه **فقد خاب من حمل ظلما** همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند و محصلی آن گروه بملازمان
ظهیر الدوله ابراهیم سلطان رجوع شده و مبلغ کلی بحصول پیوسته از آنجمله موازی سیصد تومان تعلق بامیر خرد
و امیر زین الدین علی و بعضی اکراد مردم هراة که امیرخان اموال ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و هم در آن ایام مرض
امیرخان اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمه خون آن سید
عالم فاضل بعالم آخرت برد **فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین** مثنوی خدایی که عرش برین کاخ اوست
سر سرکشان خاک درگاه اوست ؛ چنین کرد تقدیر در روز است ؛ که هر کس که بد کرد از بد نرست ؛ بد اندیش را تنگ دارد معیشت
دل بد کنش هست پر پرسش ؛ بد اندیش هیچ نیکی نیابی ؛ اگر خیر خواهی بنیکی گرای ؛ القصه چون امیرخان از دار
جزا انتقال نمود و نواب آنچه بظلم از هر کس گرفته بودند بملا اهتمام خدام ظهیر الدوله ابراهیم سلطان فرو آورده پادشاه
مرحمت پناه رقم عفو بر جرایم سایر ارباب جرایم ایشان کشیده و امیر خرد را با تمام خلع فاخره و سیورغالات و الوه
راضی و شاکر ساخته بطرف هراة بازگردانیدند و شاه عالم پناه بقیه ایام بهار در ییلاق آذربیجان با دوکام
دولت آثار بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز گرمی نمود به تبریز مراجعت نموده همت بر انجاح مهمات
خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی النبی و آله **ذکر احتراز فرمودن خسرو ایران [illegible]**
در ایام بهار بر چمن ندیم آن میرزا شاه حسین اصفهانی دردا که سپهر فتنه انگیز بود ؛ وین عمر گرانمایه سبکخیز بود
در چنگ اجل خنجر کین تیز بود ؛ آمد شد مهر و مه خونریز بود ؛ افسوس که سپهر غدار ارباب دولت و اقبال را در وقت
اقتدار آسوده و برقرار نمیگذارد و فرزند کم زمانه ستمکار **آفة الملیح و اطراف البهار** تخم آزار در فضای خرم کامرانی

هیچ اختیاری نگارد ؛ یارب چرا اساس بقا استوار نیست ؛ در گلشن زمانه امید قرار نیست ؛ گردون
همیشه جنگ و جفا ساز میکند ؛ با هیچ مشفقی نفسی سازگار نیست ؛ در خانه سپهر ندیدیم ستاره ؛ کز گردش وبال دل
او فکار نیست ؛ اجمالش آنکه قضا سوزنت کدام نامدار را در چمن کامرانی با نسیم بهار کامرانی صفحت نضارت کشیده که ناخوزه
خریف اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا بر نداده و نقش دیوان تقوی بیت شاه نام کدام کامکار را در روز
من شاه ثبت کرده که عاقبت الامر رقم نسختم بر حاشیه منشور حیاتش ننهاده ؛ در باغ گل شکفته نبود بی خار
بی داغ کجاست لاله در گلزار ؛ هرچند که سرو سرکش طراز ؛ از تیر فنا نیافت آخر کار ؛ غرض از عرض این مشقت
و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال
رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام امور و مهمات سلطنه کوتاه گردیده نایره رشک که لازم ذات
امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر استادکان پایه سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش حرمت بنسیم عصبیت
تند باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بروحانیت زور کار ایشان رفت اما از شکوه پادشاه
بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان آنجناب رسانند و صورت عداوتی را که در پرده خواطر مستور داشتند
بر منصه ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنه تسع و عشرین که از نحور مجلس عیش و سرور پادشاه دید منصور هوای ترشرز
عطش پرتو بود میرزا کمال الدین شاه حسین از فرح [illegible] دارو [illegible] شاه قلی که جهت اخراجات کارخانه همایون
مبلغهای کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر ان جانب [illegible] کشیده هر آنچه بود شهیر
بواسطه صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن وجه اهمال از زیاده
شرایط وزارت مسند امانت و کرامت بجای می‌آورد و در اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمه از آن معامله بعرض حضرت
اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد مهم شاه قلی برای جهان آرای جناب
میرزائی مفوض گردید و آن جناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای جوهر ذات با شاه قلی مدارا و مواسات نمود اما او از
غایت شرارت استیصال نهال زندگانی آنجناب را با خود قرار داده منتظر فرصت می‌بود و در این ایام نسیم
اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوانی بسان مژگان خونبار عاشقان قطرات عقیق بر جانب غام ساخت و ابر
نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گره ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت بید بخیال خلاف خنجر برگ
پیکر از غلاف برکشید و پیکان خار عازم خونریزی شده لاله غرقه بخون گردید بلبل اندیشه بجان گل غول برای آغاز
نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده زبان دعای مضمون این گفتار بر گشاد ؛ دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است
با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است ؛ گاهی شده از لاله زمین غرقه بخون ؛ گاهی شفق از خون فلک گلرنگ است ؛ و در
فصل جشن میرزا شاه حسین که نشسته از فرح جامهای ارغوان زنگ کدورت از لوح دل می‌سترد و از مکر زمانه غدار

غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر باده خوشگوار می‌جست آواز چنگ و عود صفیر بلبل گوش می‌رسانید
او نیز از اشک قانون و رباب آیت انتعاشش بخواند و او بی شعور از جام صبوح بود در اول تاریخ چهارشنبه هشتم
جمادی الاول پادشاه هفت کشور در دشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زیب و زینت ترتیب داده و ساغرهای مالامال
کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد و میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر از انجمن سپهر دایر بود از
دست ساقیان سیمین ساق شراب چون لعل مذاب تجرع نموده چون آفتاب جهان‌آرایش بزوال رسید و از سرخی شفق اطراف
چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس خجسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه خانه
خود شده از خمار آن باده خوشگوار غافل بود در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشت آن جناب را تنها دیده
دست بتیغ خونریز از میان برکشیده و آن تیغ بی‌دریغ را بر شاه‌زاده آن یگانه زمانه فرود آورده قورچیانی که در آن آستانه علیه
بودند گفت که حکم همایون بر آن موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره گردانید لاجرم ایشان نیز شمشیر برکشیده
و نقش وجود آن جهان فضل و هنر را از صحیفه زندگانی محو گردانیدند

دریغ آن سپهر سخاوت و کرم — پناه کرام از عرب و عجم
دریغ آن سرافراز والا گهر — نوازنده اهل فضل و هنر
دریغ آن عدالت بنائی که بود — دلش کان احسان [illegible]

[illegible]	دریغا که ایام ناسازگار / بود دلش [illegible] از خزان	برآرنده حاجت خاص و عام / همیشه بحر زر داد و شتاب	دریغ اکه [illegible] / در ماهی این چرخ پر اضطراب	[illegible] / بسته از

جان [illegible] ما
القصه چون شاه قلی به هر صورت نهال زندگانی آن سرو ریاض کامرانی را از دست هستی از پای در آورد
قبل از آنکه این خبر بعرض شاه عالی گهر رسیده بر بارگیر تیز سیر سوار شده علم عزیمت بصوب آذربایجان و حدود دیار بکر برافراخت
صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والا جناب سر بفلک اخضر کشیده و [illegible] از [illegible] فلک
انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون گسسته [illegible] کان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت [illegible]
قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا جریان باخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند
سمت صدور پذیرفت و محافظان رکاب [illegible] هرچند کس [illegible] از آن فرقه بجزای اعمال خویش گرفتار
گشته بقتل رسیدند و فرقه از فدائیان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه قلی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه
خدام بارگاه عالم پناه تجهیز و تکفین بدن [illegible] آن سرور شهید فرموده نعش نهاده بخیمه ساخته و سادات و قضات و اشراف و اعیان
جمع آمده با داء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت تمام بجای آورده خواص و عوام فرمان نمود که
تابوت محفوف برحمت حی لا یموت او را بکربلا برده و جسد مطهر آن مظهر لطف احسان را در جوار تربت علیه جابریه علی مشرفها
السلام والتحیه بخاک سپارند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین به سه روز چهار روز عالیجناب [illegible]
قاضی نور الدین عبد الرحمن ساوه که برادرزاده قاضی عیسی بود و در اواخر سنه که از ایزد تعالی انتقال نموده در عالم رویا

شاهده نمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده یکبار بر زمین افتاد و رخت هستی بباد فنا داد و از وقوع این
صورت متحیر بود و آن را با کسی باز می‌گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین ایام وقت
تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب القضوی از خواب در آمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود
و چون اعداد آن حروف آنچه در خواب باو گفته بودند موافق افتاد حیرتش زیاده شد و ملازمت حضرت نقابت پناهی
صدارت دستگاهی جلال الحق والحقیقه والدین شتافت کیفیت واقعه را در خلوت عرض کرده استفسار نمود که تعبیر آن
خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از خیز قوت بفعل رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر دخل خواجه
جلال الدین محمد تبریزی در سرانجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه قلی بصمصام انتقام خدام بارگاه و جاه و جلال
چون نواب همایون اعلی از ارسال نعش مغفرت مال میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک
از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم امور دولت سازند و تخم مشورت در میان انداختند و چون از نواب
جناب میرزائی کسی که از عهده سرانجام کشورگشائی بیرون تواند آمد و سعی بتغییر آن اصل جوار خالی خیر البریه در احیا نماند
بنا بر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی من الافات که کسی بخدمت شاه رسیده بنهاد آن خواجه واجب الاعزاز را برجمیع منصب
جلیله المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانیده و با انعام و خلع فاخره و تاج زر دوزی قامت
قابلیتش را آراسته رایت شکوهش از فرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیه فراست و کاردانی
زیور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب جلوه و سمو رتبه مجد و شان
و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مرتبت را بمرائی شیخ و رای صواب و فکر صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام
پرداخت و مبتنی بر میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت استوار و تاکید قوائم سریر سلطنت پایدار کوشیده
اساس اعیت برای مرتفع ساخت — موی بر اهمن رسیف رجهان کم شد بود — عاقبت بر زر گریبان تو
بیرون آورده اما شاه قلی که بعد از آن جسارت خسارت مال بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون شنود
که بفرمان پادشاه ملک اقتدار قرب هزار سوار جرار او را تعاقب می‌نمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر آن
فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان شتافت پس از وصول بخدمت شیخ شاه از آن حضرت التماس
نمود که او را در ظل حمایت خود پناه داده و قاصدی بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس عفو تقصیرات شیخ شاه جواب داد که
جریمه تو از آن عظیم‌تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم‌تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلک ترا
نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو تمام شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی غبار جرمت
را فرونشاند و الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل نموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند سهام حجت
سرانجام آن قرار گشتن شیوه اولو الالباب نیست و ارباب الله بهی از آتش شیمه پادشاهان عالیجاه

سنگ ور دست و مار در سر سنگ | نه زد آتش بود فسون و ارنگ
لاجرم چون شاه تقی مصحوب اصفهان والی شروان بدرگاه پادشاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخ شاه معروض گردید مضمون الصدق منجی والکذب مهلک القصاص حیوة یا اولی الالباب نزد ارباب الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را به بعضی از غلامان میرزا شاه حسین سپردند تا مرافعه قصه قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفه هستی ستردند مثنوی

شمع سان هر کسی سرکشی آغاز نهاد | دیده چون شمع آخر سر باد
هر که پای از خط خود بیرون نهد | سر نهد بر باد و تن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه بشیخ شاه و اتفاق یافتن باب و نشاط ببر وجه دلخواه

چون نواب کامیاب … اعلی نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع بنوع رخصت تعدد ازواج جلوه مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی وعفت خواهر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را با آن کار خیر آثار می افزاید بنابر علی هذا در سنه تسع و عشرین که لب حدث توفیق ازلی ساعد اقبال پادشاه کامکار در گردن عروس مقاصد حمایل بود و بموافقت … استار غیب هر لحظه صورت مطلوب دیگر در نظر انور جلوه می کشود و هم سازه عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار … و حجب الاحرام میکشاد هر روز گاه رخاعت گذار عارض عرایس … مقام را آرایش مهد داد خاطر پادشاه والا نژاد متوجه آن شد که از ثمره شجره زندگانی شیخ شاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی … عظمت و جهانبانی … کام ازل حاصل نماید و آن مخدره حجله خلافت کامرانی را بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده … جشن و سرور بر روی روزگار … تمشیت این مهم در شنبه پنجم شوال سال … از خزانه شب خازان که درآن محل … موکب نصرت نشان بود و افتخار الصدور والنقبا امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی … عازم شروان گشته از عقود جواهر دامان و از نقود احمر … تومان … از اقمشه نفیسه مصر و روم و فرنگ و چندین شتروار از اسباب … از حساب و شمار بیرون برای سرانجام آن کار همراه بردند و شروان شاه و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب ارشاد دستگاه را باقدام تعظیم و احترام استقبال نموده با جشن … ابلغ صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شیخ شاه دانست که بسبب تشریف قدوم … جمعیت … قبول بر او نهاده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانید و در ساعتی که برجیس سعادت … از اوج شرف طالع بود و زهره زهرا بنظر محبت در او لا کاب خورشید عالم آرا ناظر بود وکالت میر جلال الدین محمد با میر سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا و … شروان شاه زر و گوهر بسیار نثار کرده غلغله تهنیت و مبارکباد ایوان کیوان گذشت آنگاه شیخ شاه … مهد علیا و ستر عظمی … و اسباب تجمل حشمت آن مخدره سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی

بدو داد از کنیزان پرستار

مرزبان

… رخسار | سراسر گلرخان سرو بالا | همه سیمین بر و خورشید سیما | … روی
نه ترکی زادگان آهنوسی … | بدو بخشید بحجه چون شب و روز | همه پوشیده خلعتهای زردوز | ز گوهرهای نادر حملها بر
نه زرکش جامهایش … | زنا جانی … صد شتروار | … های رومی چند خروار | عنایت کرد چندان مشک و عنبر
که از بوی خوشش جان گشت معطر | ز خرگاه و ز خیمه داد چندان | که گویی شد تنگ صحرا و بیابان | نه خرگاه خانه چون … معمور
ز خیمه حجله چون قبه نور | بشکل ساخت چندین اسب … | لجام و زین هر یک پر ز گوهر | شتر با او و حله پر تجمل
… بر … گل | تمامی … | قطار و تنگ تار ابریشم مرتب | … شد

… رغایب آنچه … شایسته ترتیب نمود عماری زرنگار بلقیس عفت مشعار را با … سلیمان جاه روان نمود و در وقت رخصت مجد و انتساب بحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت و در … انواع انعام و احسان بتقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی کشوده و در چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه مذکوره در منزل … که در دو فرسخی … خبر قرب وصول مهد علیا بپایه سریر اعلی رسیده پادشاه کامران صاحبقران … امرا و ارکان دولت را به استقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی ترتیب اسباب جشن … پرداختند و بر شبستان سراپرده شاهی حجلهای عروسی را بمفروشات … مزین ساختند

مرتب گشت چندین حجله ناز | شد ابواب سرور و خرمی باز
… | … | زنجیر … عنبر | معطر شد فضای هفت کشور

و در ساعتی سعادت اقتباس مخدره محفوف دولت و اقبال … سلطنت و استقلال … بخانه همایون رسیده در … جشن … در یکدیگر … در فضای که هوای جانفزایش … نسیم ارم بهشتی روح پرور و آب عذوبت تابش … تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند کامرانی قرار گرفته نغمه چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروه سپهر بوقلمون در گذشت در مجلس فردوس … پادشاه کامگار ساقیان خورشید رخسار و ولدان مخلدون … لولو منثور … عقیق شراب ریحانی … اهل مجلس با کواب و اباریق و کأس من معین بگردش آوردند و خوان … انواع اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهه مما یتخیرون … که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین حاضر ساختند قانون … و سازندگان خوش آواز چنگ در عود و چنگ زده مردم … تهنیت بتقدیم رسانیده و مغنیان نغمه پرداز … ابواب … دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان کشورستانی گویا گردانیدند

که ای شاه عطابخش جوان بخت | مقامت باد دایم در ره تخت
… | در آغوش عروس کامرانی | شبستان جلالت باد انور | ز شمع عارض … پیکر
ز اقبال تو باد … | فضای ملک … | و چون جمشید روشن چهر از رزم سپهر عازم حجله … گشته

نقش استغفار الذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه زور کار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب حجاب
از چهره دلارای عروس شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری خاصیت از بارگاه اختصاص خلوتخانه
خاص خرامیده مقارن سعدین اتفاق افتاد و در جلیس اوج شرف و ناهداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام
دل حاصل کرده مدت مهربانی بست از نکر ادای آن امانی بر گشاد   بس که با شاه نیک اندیش کشید آن
سیمتن از جانب خویش   رساند گشت بر کام امیدش   از آن شد لعل گون درج سفیدش   دری در حقه
از نقره افکند   کنان در حقه شد یاقوت مند   الماس چید گوهری سفت   سحر آن پیش انگه که توکلت علی الصباح
که خورشید فیض گستر بر سریر سرافرازی بر آمده از انوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شهود را لباسهای زر نگار
بیاراست و بار دیگر بزم سپهر شعاع طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان بر خاست
پادشاه لازم الاعزاز در غایت صنع تحقیم و ناز بر مسند شید سلطنت و سرافرازی نشسته امرا و ارکان دولت جهان
کشیده نقود دراهم و … و عقود در گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیده   کرای نور
رایت چرخ روشن   زفرقت افسر شاهی مزین   مبارک باد بر تو این عروسی   غلام تو سپهر آبنوسی   بر تخت داد
دایم جام خورشید   بکام از ساقیانت باد ناهید   رخت از ساغر اقبال گلگون   عدویت را دل از ادبار پرخون   و دستور
دو ابستر مجلس عیش و عشرت مرتب گشته نوای … طبله کرده و دست عطابخش خدام واجب الاحترام
تمامی امرا و ارکان دولت را خلع … و جامهای مرصع پوشانیده زمره از مقربان بارگاه شیخ شاه را که مصحوب مهد علیا نگار
عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام از روز
بانعام بزرگان از نقد و جنس سروران بزرگان را ممتنع و سرافراز ساخت   چو شاه پادشاه هفت کشور   زدست
ساقیان ماه پیکر   کشید سر بسته جام ارغوانی   بانگ رباب … چنگ   ولیکن بر گرانی خاقان جلال   زکار ملک و خدمت
غافل   مروت از کمال صدق نیت   نبود چشم دلش سوی رعیت   ندارد جز رعیت بادی کام   نخواهد جز رواج دین
اسلام   والحمد و المنه که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلاثین و تسعمایه رسیده این پادشاه مرتضوی
خصال دین پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکین دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین
عالم گیتی مسکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده و هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت بر … ضمیر نمیگذراند و بیمن دولت
ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمده ممالک روی زمین یعنی از آب آمویه تا نهایات دجله در معموری آبادانی درجه
ترقی کرده که بنیاد دو بر آن متصور نیست و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ
آفریده در هیچ قطر از اقطار ممالک محروسه بر … ارباب فسق و بدعت … بروزگار را جرأت … گشوده
و سرخیلان آب آفتاب حوادث از مشرق سابقه در ظلال معدلت لا یزالی ماوی دارند و سرکشان … جیب و نقدی

اوقات

اوقات ساننه در مهاد امن و امان غنوده مشاهده پیکر سپاه و در امری محال می پندارند اکاسره بلند
مقدار و قیاصره گردون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ بید از اهتزاز تند بادی لرزند و پلنگان
قله پیکار و نهنگان دریای کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان … خسک در زیر …
معمار اجتهاد و اصابت آثارش عمارت تعمیر مبانی دین قویم را پیش نهاد ضمیر مهر تنویر ساخته و قهرمان حسام
ذوالفقار کردارش پیوسته در اخماد سواد طغیان مخالفت ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد مقصد همت
همایونش از تسخیر اطراف و اکناف استیصال اعدای دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در
انحاء آفاق آسایش امت سید المرسلین است لاجرم   جای آنست که اهل اسلام   از … صدق اخلاص
تمام … دست دعا بر دارند   روی در قبله جاوید آرند   دولت و نصرت او را انباز   طلبند از ملک انباز
بود … که گویند او را دعا مرزبان   شمه از بدایع وقایع و حالات و اندکی از نوادر خصایل …
این پادشاه عالیجاه در تضاعیف صفحات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشایی و اوایل ظهور نیر معدلت
عالم آرایی الی یومنا هذا این بود که خامه شکسته شماره بر بیاض کاغذ این صفحات تحریر نموده و امید کامل که مرتب جاوید
چنانست که … آفتاب در … شاه سرافراز بر … عفو از عرصه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تا بدور زمان
عمر و زندگانی این مهر سپهر جهانبانی بر حقیقت کریمه واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهان امتداد
یابد   جنابش ابد و دولت ملازم   زجوهر کی عرض انفصال است   محمد الله که ذیل ارتش را بحبل روز محشر
اتصال است و چون دعای جاه و جلال این برآوج سلطنت و اقبال چنانچه از مقدمه سلسله سابقه محقق میگردد بر جمیع
افراد امم واجب و لازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم فرض و محتم کلک سخن گذار بسوال … و ارشاد
ابدی الاتصال ذیل این … زیب و زینت میدهد انگاه بموجب التزامی که درین باب تالیف کرده شده قدم در
ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از فضلای عظام این دوران میمنت انجام می نهد   الهی که این شاه فیروز بخت
مرتب … تاج و تخت   بماند در کامرانی بسی   مزید با قبال او هر کسی   دل … از نور علم الیقین
تمام جهانش زیر نگین   **ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان سلاطین آق قویونلو معاصر
و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند**   از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر
فضلا و دانش پرور دوران جهانبانی امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا **امیر صدر الدین محمد الحسینی** … شیراز است
با اعزاز نشر علوم مدرس … العلوم قیام نموده بجودت طبع و وقت ذهن از جمیع علمای متبحرین و فضلای متاخرین ممتاز
و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد میر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام
داشت و مرجع اشراف و اعیان بود پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر لوح خواطر عالمیان می نگاشت و امیر صدر

الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی
در تمامی فنون متداوله بدرجه کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود و در بلده شیراز بمدرسه رفیع ساخته
هر روز بآن بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی داشت و طلبه علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده
همت بر تالیف و تصنیف می گماشت از جمله نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه
و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبه علوم مشهورست و دقایق نکات آن مولفات افادت آیات بر الواح
ضمایر علما و فضلا مسطور و وفات میر سید صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ
آن واقعه سال از نام حروف را معلوم نمود خاطر متوفی آن بنگاشت و از امیر صدر الدین محمد پسری ماند در کمال فضل و علو مقام میر
غیاث الدین منصور نام و آنجناب الیوم بوفور علم و دانش در اطراف اکناف عالم بغایت مشهورست و مهارتش در فنون حکمی
و ریاضی ضرب المثل جمهور علماء روزگار این دور در مدرسه پدر بزرگوار خویش همواره بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبه علوم
را از نتایج دریای طبع نقاد خود می آراید مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از
کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و از تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل خلاف
معضلات مسایل و توضیح خفیات متقدمین و تنقیح جلیات متاخرین گوی سبقت از امثال و اقران می ربود و فنون حکمی
که از ابوعلی و علامه طوسی در سر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مکنون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده
بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفه ضمیرش نگاشت

سپهر علم را بود آفتابی
فنون فضل را جامع کتابی

و مولانا جلال
الدین محمد ولد ارشد مولانا سعد الدین محمد اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرون است
بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام می نمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره به شیراز
شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از علماء محقق
شریف بوفور فضل و علم ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام می نمودند و ایضا مولانا جلال
الدین محمد در درس مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع شرحی مختصر دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده و در وقت کسب
علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سید محدثین بود شرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی
بلکه بمحض عنایت لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستفیدان کل از علوم معطر
گشت و از رشحات سحاب گوهربارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساکنان آستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت
میرحسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار و امصار عراقین و روم و ماوراء النهر و آذربایجان و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل
بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش می شدند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از سرچشمه ضمیر فیض تأثیرش اقتباس انوار کمالات
می نمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغول گردیده بود و بعد از استعفاء از آن مهم در

مدرسه

مدرسه بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب
قضاء ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه از درس فارغ می شد
همت عالی نهمت بر فیصل قضایای شرعیه می گماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی
قوشجی حاشیه در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شریف میر صدر الدین محمد رسیده از روی انصاف زبان تعریف و تحسین
گشود اما امیر صدر الدین محمد بسبب ایراد آن بر کتاب مذکور حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب حاشیه دیگر
بهتر از حاشیه جدید در آن مبحث در قلم آورده و بر این قیاس پیوسته میان آن دو علامه متبحر مباحثات وقوع می یافت و
هر کس از اهالی شیراز بود جهت تحقیق وقایع طبع ایشان مجالس ملازمت مستفید و بهره ور میگردید و از جمله تصانیف
جناب مولوی دیگر رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته کلک بلاغت شعار گردیده و راقم حروف از شیخ محی الدین محمد
کرمانی که از ثقات بود استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف رفته بود در روضه مقدس منزلت
حضرت شاه ولایت علیه السلام روزی برپای ایستاده بود که آن رساله را تصنیف و بآن مناسبت آن مصنف را بزوراء موسوم
گردانید چون زوراء متنی است بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک
انشا کشید و دیگر مولفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول
تحریر نموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی
است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه بغایت
مشهورست و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم پادشاه
باندک زمانی روی نمود و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد بود و آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین اسعد که حالا در
سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو زید
دانشمند متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام می نمود و در زمان یعقوب میرزا به
وصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مألوف مدفون گشت مولانا شرف الدین علی شیخکی در سلک اشراف علما
کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل نموده نقوش مسایل محسوس
و معلوم بر صحیفه ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق می پرداخت و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و
دیانت ظاهر می ساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد در فن حساب و شرح شافیه از جمله مصنفات مولانا شرف
الدین علی است و آنجناب در سنه [illegible] در هرموز فوت شد و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا مرشد الدین عبد الله
و مولانا صدر الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز
ببلده هراة آمده در مدرسه اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده بحکم آن امیر

را بتحصیل مصروف ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقان مرحوم شاه را بمنصب تدریس
سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده می‌پردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر کمال الدین محمود ثانی بجهت
ماوراء النهر بود بجهت سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در موکب نجم دوران از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی
از اکابر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در فن شعر اتصاف دارد و هشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده
و آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال نموده و تا حال که سال انتقالش معلوم نگشت
لاجرم کیفیت آن از زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از اولاد احفاد و ذراری اشرف علماء ربانی امیر شریف الدین علی
الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و حالا امیر
حبیب الله بعلو شأن و تقدم و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا این ایام
بمنصب قضاء دار شیراز منصوب بوده همت بر فیصل قضایا و رفق برایا می‌گمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد
امجاد حضرت آخر الزمانی و مرجع اشراف طبقات انسانی بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده
مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات خجسته البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باجناس
مستحسنه آثار مصروف درگاه کرامت نمایش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواص
قطب عالم غوث اعظم اکرم مرو آنجناب بود از تقطیع خاک آستان جلال پیوش خادم حضرت
گرامی از خسارت های حوادث شنیده بدرش و آن حضرت در سلک اولاد عظام سید نعمت الله ولی که شمه از مناقب مفاخر او
در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه در دار الامان کرمان ملحوف بانوار مغفرت و
رحیم رحمن درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعال مکان است همواره خوان کرم و احسان
گسترده و آینده و رونده را از فواید لطف و کرم خویش محظوظ و بهره‌ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی از سلک
افاضل علماء و اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم افادت و درایت
می‌افراشت از جملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز بیان حضرت امیر المؤمنین علیه التحیة والغفران تصنیفی است و از مطلع
طبع سلیم دانشوران فضیلت پرور و مجمع آنجناب رکاکت هدایت حکمت و طوالع و کتبه حواشی اقلیدس در عقد انتظام
و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله‌ایست معتبر میزان
و سن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل ایام دولت شاهی حبل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بمقدار ایزد
سبحانه و تعالی روزی چند مواخذه بوده درگذشت امیر غیاث الدین محمد ولد رشید میر میران بود که از جملهٔ سادات اصفهان
بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی بود و گرد نکهت ثروت آنجناب به آن مرتبه رسیده که بعد اعتبار در تمام عراق توان
داد و کمال احتیاط و اقتدار رشید بود که تحقیق آن از زبان خامه بیان توان کشاد و امیر غیاث الدین محمد در اوایل

ایام کشورگشایی نواب کامیاب شاهی مواخذ گردید و ببعضی از امور نالایق متهم شده دست قضا شیشهٔ حیاتش را بزد خواجه
مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت می‌نمود نوشتن تاریخ وقایع و احوال
یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن کتاب بلاغت آیات بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا در مذهب
تشیع بغایت متعصب بود در زمان ظهور دولت شاهی از آذربیجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور
سلطان حسین میرزا و اولاد عظام او گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت ملازمت اردوی
خانی میسر ساخت و محمد خان اگرچه با وی اظهار التفات می‌نمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت متهم می‌نمود و خواجه مولانا
پس از واقعهٔ محمد خان در ماوراء النهر متوطن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاول سنه تسع و عشرین و تسعمایه ببلدهٔ بخارا درگذشت سید
قوام الدین حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین
و صفحهٔ لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسائل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل علوم منقول و معقول منشورات طبع سحر
آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس افکار و منظومات گوهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش
بلغا و فضلای زمن رباعی ای مشکل اصل فضل از کلک تو حل گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل
ذات تو را مجاب فضیلت افضل و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که رایات ظفر آیات شاهی پرتو دولت و اقبال بر خطهٔ
خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته
مهام شرعیهٔ آن خطه را بنهج عدالت علیه امید قرار داد و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال
دارد و بنا بر همت بر فیصل قضایا و برایا می‌گمارد سید معز الدین محمد از جملهٔ اتقیای نجبای اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور
عرفان و پرهیزگاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی
تافته شمایم آثار شمایل نبوی از نفحات اخلاقش هر دم پدید است و نسایم گلزار فضایل مرتضوی از نوادر احوالش
ذات خجسته البرکاتش با دارو غایات طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و
تمشیت امور شرع شریف خیر الامم مصروف شد از سعیش قوی ارکان اسلام اندوه شریعت نبوی کام چه آن قدوهٔ
اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسینی بود و بسبب علو نسب و وفور حسب از اشراف سادات
عجم و عرب ممتاز و مستثنی می‌نمود و سید معز الدین محمد در ایام سعادت انجام پادشاه گردون غلام در اصفهان بمسند
شیخ الاسلامی تمکن دارد و سرانجام مهمات شرعی بر نهج فتوی علماء مذهب ائمهٔ کرام غایت اهتمام بجای آورد مولانا
نور الدین محمد در ایام سلطنت در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار امانت و دیانتش
بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت شرعیه تمکن دارد امیر جمیل
شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود

امیر عبدالوهاب در سلک اجله سادات صاحب سعادات آذربیجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ
الاسلامی قیام مینمود از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بحلیه دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت داری
و دینداری بر لوح خاطر می نگاشت در اوایل ایام کشورستانی شاه دین پناه که مراسم عقیده بجا آورده و از تبریز همراه تا
پرتو انوار عنایات خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آن سید مسعود تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات
خراسان آن سید عالیشان را تقدیم داده و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بروی روزگار او
گشاده و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبدالوهاب از روم از آن مزار رخصت حاصل کرده به آذربیجان
مراجعت نمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از آفتاب آفات
حوادث ایمن گشت و در سنه احدی عشرین از درگاه عالم پناه بر رسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام بجوار کرام
مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم ناکام هم در آن ولایت رحل اقامت انداخت و خاطر تا غایت که تاریخ هجری
به سنه ثلاثین و تسعمایه رسیده آنجناب در قید حیات است و بنوافل اوقات میگذراند شیخ مسیح الله از اولاد شیخ یعقوب
الی بوسنا [illegible] تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و اکثر مردم آن دیار تبرک بنفس نفیس او
خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش می پویند و ارزوی طلب ارشاد و تعلیم
بصحبت شریفش تمسک میجویند قاضی سپانی عالمی است مستجمع و طلاقت لسان و فصاحت بیان مبادی نحو و تحقیق
در ایام دولت ابدی الاتصال شاه بر اقرانش فضائل از تبریز منصب جلیل المراتب قضا را ارزانی داشت و تا غایت بلوازم آن امر
اشتغال مینماید و گاهی ابواب افاده علوم نیز بروی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و محبوب و مستجاب
جمله اشراف و اعاظم و منصب تدریس و تولیت مدرسه شریفه نصریه تعلق بآنجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم
آن مهم قیام و اقدام می نماید قاضی نصرالله بغدادی در دارالسلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوف
تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میداد مولانا عبدالصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلا
آذربیجان است و بواسطه سوء مشرب اجبار شرب مالالطف اشتغال مینماید تدریس کتب از مدرسه شریف قصیرا حقی
مالجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه و جیلان نیز شرایط افاده بجای می آورد مولانا میرک کبابی در سلک علمای تبریز
منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا ضیاء معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان
جوانی بجهت تحصیل بدارالسلطنه هرات توجه نمود و بعد از چند گاه که در آن دیار رحل اقامت داشت بر نظام الدین علی شیرمیر
بر وی منتسب شد و بار دیگر روی به تبریز آورد و در آنجا بفرحت و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار رایقه بر صحیفه ضمیر نگاشت
و این مطلع از نتایج افکار اوست بیت خوش آنکه سرتو تا آید از تبرک من بخت سرکش ما را رقیب با حله بر گردن اعلام عمیق او شیخ علاء الدین
علی بن عبدالعالی علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت بمرتبه ایست که در مذهب علیه

امامیه از کیبر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد احکام اسلام و مرجع علما نامور جهت
الاحترام اکثریت فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از آنچه در توصیف گنجد برتر است و نهایت امانت و پرهیزکاری
او نزد اکابر و اصاغر شیراز از مبرهن مقرر از جمله مولفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله جعفریه در میان جهانیان مشهور است
و در تاریخ مذکور حدود بغداد و نجف اشرف از طلعت خورشید مثال ایشان فایض النور شیخ ابراهیم علی بصفت علم و عمل
موصوف است و بغایت تقوی و دیانت معروف مکرر از نتیجه پادشاهی انعام سیورغال قبول ننموده و بمجرد چیزی که از زراعت
حاصل میکند قناعت نموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان بصحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن انفاس
بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادات بجای می آورند سید محمد یث قدوه نقبای نجف اشرف و زبده اصحاب فضل و شرف
ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باحسان طالبان ساعات
مصروف شیخ زین العابدین علی جلی قدوه اشراف علی رجب و جامع اصناف فضل و ادب است بکمال امانت و دیانت
موصوف است و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه [illegible] دارالسلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر عاطفت
نواب [illegible] مظهر عدل و احسان امیر [illegible] در پیش خان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی آنجا منسوب شده پایه قدر
و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مألوف نموده عزیمت به
صوب دیار عرب بر افراخت سید نعمة الله حلی در سلک اجله سادات و علمای حله انتظام دارد و والدش در سنه [illegible]
بلده فاخره هرات را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برده و همراه آنجناب الی
توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نورالله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکرالله وزیر و برادرزاده قاضی عیسی
و در ایام حکومت امیرخان در بلده فاخره هرات متکفل منصب قضا شده چند سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن
امر قیام نمود و آنجناب انواع فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بود و اشعار غریب
بر صحیفه روزگار می نگاشت و انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد و مدتی بر واحات [illegible] طوایف انسانی سعی
میکرد و فاتش در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت
سال بوده و از قاضی نورالله فرزند [illegible] باقی نمانده در غایت رشد و صلاحیت موسوم به امیر مخدوم و آن مخدوم حالا در
سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب آلهی انتظام داشت و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته
همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبدالرحمن برادر خرد تر قاضی نورالله بود و در ایام دولت امیر علیشاه
قریب بیست سال در دارالسلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام می نمود جامع لطایف علم و دیانت اگرچه اسم
و در اواخر سنه تسع و عشرین دعوت حق را اجابت نمود بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم پناه اولاد امجاد آن قاضی الاکرام
را بر سر نوازش اختصاص داده و زمام امور آن منصب را در قبضه درایت ولد رشیدش قاضی غیاث الدین شکرالله

نهاوند **مولانا درویش دهکی** از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود حوادث نظمش بمرتبه است
که امیر نظام الدین علی شیر در مجالس النفایس بقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تمام اکابر شعرا شعور واقع است از جانب
عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام این مطلع از نتایج کلک بلاغت نظام اوست که **بیت** خواب
دیدم در هوا شاهین تو صیدی بود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود **مولانا شهیدی** در سلک شعرا ملک قم
انتظام داشت و در حرفش نیز او مزاج بغایت راغب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که **بیت**
جای عشق و آتش زن دل افسرده ما بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما **مولانا شمس الدین محمد رازی** در سلک علما
واتقیا فارس انتظام دارد و درین اوقات به بلده کاشان که مدتی در آن سکونت دارد بافاده علوم می گذراند و در اوایل این سال
یعنی سنه ۹۳۰ دو رساله یکی در تفسیر سوره کریمه فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی
تالیف نموده بدار السلطنه هرات فرستاد و از وفور انعام آن شاه طوایف انام مستظهر گردید حظ وافر برده درگذشت **سید جعفر**
ولد بزرگتر امیر کبیر اولاد حیدر العشیر سید محمد نوربخش به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان منصور سلطان حسین
میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرا عظام و صدور کرام جهت مدد
معاش آن جناب هر ساله یکهزار دینار کپکی از وجوه بیت خوار غله مقرر ساختند سید جعفر از غایت علو همت بر آن مبلغ و مقدار زیاده
دوران خشم شده عزیمت عربستان کرد و این مطلع از منظومات اوست که **بیت** ترک می دست جور جنبد باید برد تشنه را آب زلال خضر
از یاد ببرد **شاه قاسم نوربخش** ولد ارشد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش برادر خرد سید جعفر بود و لوامع انوار
شمایل خوبی از ناصیه حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از جبین کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت و ارشاد
و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق
بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرموده میرزا یکچندی دست ارادت در
دامن متابعتش زده همواره از مجلس سیادت منبعش اقتباس انوار سعادت می نمود و بعد از آنکه میرزا یکچندی داعی حق را لبیک اجابت گفت
وفات یافت شاه قاسم برفق حدیث حب الوطن بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو الطاف احسانش
بر جانب ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشایی برافراخت آنجناب را کالنسبی مشمول مراحم بیدریغ
گردانیده از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه وآله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه
قاسم در خلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات می گذرانید تا در شهور سنه ۹۱۷ ندای **یا ایتها النفس
المطمئنة** را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا بجبیره پسر آن جناب **شاه قوام الدین شاه شمس الدین**
قایم مقام جد بزرگوار گشته باحیاء سنن سنیه آبا عظام قیام می نماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب
لطف و مکرمت بر روی روزگار کبار و صغار می گشاید **مصراع** بیادگار جهانی کو بود اولاد **شاه بهاء الدوله** فاضل ترین
اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادت ممتاز و مستثنی مینمود و همواره اوقات

خجسته

خجسته ساعات را با دای وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن سنیه آبا عظام کوشیده نقوش افاده و ارشاد
بر صحایف خواطر می نگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه
هرات تشریف آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود منظور نظر عاطفت
آن پادشاه عالیجاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود و چون خاقان منصور وفات یافت و شرار فتنه و آشوب در اکثر بلاد
خراسان بالا فروزان شد شاه بهاء الدوله بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان درگاه عالم پناه شاهی
منتظم گشت و بعد از دو سه سالی که در کمال اقبال عمارت نمود بحکم قضا و قدر مواخذه شده درگذشت **مولانا امیدی**
بجودت طبع و حدت ذهن مستقیم اتصاف بخصایل نفسانی و اکتساب بکمالات انسانی سرآمد شعرا زمان و مرجع فضلاء
دوران بوده و آن جناب در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه بملازمت نواب مدار انیس الحضرة البهیه دورمیش خان بدار الملک خراسان
چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف داشت و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال بحسن وجهی سلوک
نموده همت بر سرانجام مهام ایشان می گماشت و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری
که وطن مألوف و مسکن معهود او بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند از رنج راه برآسوده در آن اثنا
جمعی از اهل شر و فساد و گروهی از ارباب کینه و عناد که در سینه داشتند قاصد قتل آن فاضل شده هنگام خوابش کشته و شبی با تیغهای کشیده بسر بالینش تاخته
چند زخم بوی زدند تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر هر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند نه از قاتل خبری شنیدند و نه
بر حقیقت جنایت مقتول مطلع گردیدند این مطلع از نتایج طبع مولانا امیدی است **بیت** تو ترک نیم مستی من تلخ کام بسمل کام
میگیری ... **امیر رکن الدین محمد** اختر برج سیادت و درج ... گوهر درج سعادت و بزرگواری و
آن جناب برادر رشید و پسر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که ... صدارت شاهی ... و بوفور فضل و
کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس مراعات و تشیید ارکان ملک و ملت می گمارد و امیر رکن الدین محمد در
ولایت استراباد که مولد و منشأ ایشان بود اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی روزگار متوطنان جرجان میگشاید
و در باب معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرساند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرماید **امیر
قاسم نجفی** اشرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهان است منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه ... اماست
مرتبت تعلق دارد و آن جناب ... ارادت و دیانت پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن حدود می گمارد و ...
الافراد ... بصفت قبول سخا موصوف است ... بصوب ... حال ... معطوف ... و
مولانا سلطان حسین ... بر مسند قضا ولایت استراباد تمکن دارد و خود را در سلک ... می شمارد و **امیر شمس الدین علی
سبزواری** در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا و ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی ...
بوده ... خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام می گسترد و ... معاش ... آن جناب از زراعت مرتع ...

موروثی و مکتسبی مقرر بوده و نزدیک ترک و تازیک از حاصل مزارعش کامیاب و بهره‌ور بوده بدر فرخنده اثر آن قدوه اولاد خیر البشر
امیر جلال الدین قاسم نقیب بود که نبیره شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفی است و والده و جده اش صبیه صلبیه میرزا محمود خواجه
لالای که پسر عم سلطان سعید میرزا ابوسعید است از جناب نقابت مآب امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای
اولو الالباب بود استماع نموده که آن امیر شمس الدین علی النقیب بواسطه اتفاقی که در میان نقبای نجف اشرف دست داده از وطن
مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان آمد و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن سید ستوده
شیم بمثابه بود که فلان امیش از آن تخمین آن حشمت و عظمت از عراق عرب بخراسان نیامده بود و آنحضرت از جمله سادات مختاریه است
و علو حسب و سمو نسب بنی مختار در عربستان در جهت اشتهار دارد که صغار و کبار آن دیار بکلام «السماء الملک الجبار و الانجم
النبی المختار» اقرار دارند و سلسله نسب سادات مختاریه است که از ذره کریمه عبید الله بن امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین
علیهما السلام انتساب می یابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه را علاوه این نسب عالی ساخته بر مسند
تقدیم و نقابت متمکن است و توقع ترفیع و تقدم مردم آنجناب عشیر مکن و صحت انچه قلم رقم نمود از اول عالم الی پی و ضمیر
للشهاده و عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقبا و ذوی المکارم است و ذخر ابرار حیات
اصاغر و اعاظم جد بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال عزت و اعتبار روزگار
گذرانیده و بامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بسر می رسانید امیر ضیاء الدین جعفر برادر حقیقی پدرش امیر رفیع
الدین حسین بن امیر ناصر الدین قریشی است که در ایام دولت خاقان منصور مقدم جمهور سادات نیشابور بود و والده نیک اخترش
دختر خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی که سالها در اوائل آن پادشاه عالیجاه قیام می نمود و امیر ضیاء الدین جعفر بنشید عیش
و نشاط بغایت مایل و راغب است و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید که شرف سیادت
دستگیری کرده بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب آخرت
بر روی روزگار خویش بگشاید والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین محمد است
که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور بر اکثر نقبای مشهد مقدس رضویه علی ساکنها التحیة والسلام والثنا رتبه تقدم داشت و صحت
انتساب میرزا محمد و سایر نقبای آن عتبه معتبر که مانند امیر علی اکبر که بامیر حسین اشتهار دارد و برادر حقیقی امیر غیاث الدین محمد
لسان فروغ آفتاب بر تمامی زمین معتبر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح
و بیان نیست   نه آفتاب بحجت حاجت است بجلیا   ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک نقبای روضه منوره
رضویه انتظام داشت و امیر محمد علی بحسن آداب و مکارم اخلاق موصوف است و در این اوقات بمنصب قضای ولایت طوس و مشهد
مقدس منسوب گشته در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می آورد   جد بزرگوارش
سید عبد الوهاب در مملکت جرجان از جمله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منسوب گشته

درفیصل

در فیصل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام می نمود و امیر عبد الحی در شهور سنه اثنی و تسعمایه از بلده استراباد بدار السلطنه
هراه خرامیده بملازمت اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه جودت ذهن و حدت
طبع باندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون علوم رسمی و مفهوم بر افراشت لاجرم منظور نظر
عاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منسوب گشت و کما ینبغی بلوازم
افاده مشغول می بود تا وقتی که رایت لوای کشورگشای شاهی بجانب خراسان اهتزاز نمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و رعایت
یافت و آثار انعام و احسان حکام خراسان بروجنات احوال اقبال اشتمال او تافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید
شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد منصب قضا شده چند سال باستقلال
استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراه مقام و آرام دارد و همواره
خاطر ستوده مآثر بر نشر مسایل شرعیه و اظهار خفیات معارف یقینیه می گمارد و بی شایبه تکلف و غائله تصلف در این روزگار امیر
عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر مستعدان خراسان فایق است و قلم فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق
و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتوی و قضایای شرعیه بحسن توجه خاطر خطیرش منتظم   بیت
لیس کلامی فی منعت که از   صل الله علی النبی و آله   امیر علاء الدین علی ماهی ولد ارشد میر نظام الدین عبد الواحد است
که در سلک امجد سادات قهستان انتظام داشته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت می کاشته
و حالا بپایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید تمکن و ثروت و کثرت ضیاع و عقار و وفور اتباع و اموال از مرتبه والد بزرگوار گذشته
نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان گشوده همت بلند از کرسی خورشید
صفت رفعت یافته و انوار ضمیر و انوار مکرمتش از مطلع سیادت بروجنات احوال فقرا و مساکین تافته   بیت
همیشه طالعش مسعود باد و طول دولتش ممدود باد   امیر نظام الدین عبد الحی رازی در میان خرد و بزرگ بامیر خرد مشهور است و
عظم شان و وفور کرم و احسان بر السنه و افواه مذکور و آن جناب در سلک ابنای اعاظم حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد
و در صغر سن از ری بلده فاخره هراه آمده در ظل تربیت و رعایت آن حضرت بتحصیل علوم اشتغال نموده و بواسطه فطرت
قابلیت باندک زمانی ترقی تمام نمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالیه شتافته باصحاب الدین
نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بی پایان گشته رخصت مراجعت حاصل کرده عنان
بصوب دار السلطنه هراه تافت و حالا در دار الملک توطن دارد و در پناه دولت روز افزون در مهاد آسایش و راحت
بسر می برد امیر کمال الدین حسین الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوف است و از جمله اشراف سادات
جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آن جناب نیز در زمان سلطنت روزافزون شاهی در منصب قضای بلده هراه با امیر نظام الدین
عبد الحی شریک بود و چندگاه بتفصیل امور شرعیه می پرداخت و مهمات فرق انام را بمقتضای احکام شرعیه بکفایت می رسانید

می‌ساخت و اکنون بمنصب تدریس یکی از صفه‌های مدرسهٔ سلطانی بدان جناب تعلق میدارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر
می‌نگارد مولانا نظام الدین عبد الحی جغندی(?) جامع اصناف علوم محسوس و معقول است و حاوی انواع مسایل فروع و اصول
در علم نجوم و حکمیات بمثل بی‌بدل است و در شیوهٔ زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده
و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین کاشی تحصیل نموده و سایر علوم متداوله از مولانا کمال الدین شیخ
حسین تستری(?) کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی
نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و فروتنی و بردباری و حلم و این بوادی اتصاف دارد و همواره نقش افادت
و تالیف بر صحیفهٔ خاطر شریف می‌نگارد و بر تذکره و تحریر مجسطی حاشیه و بر حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک
کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی رسالهٔ شریفه در ابعاد و اجرام در عقد انتظام کشیده امیر نظام الدین
سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعال اند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف
پدر بزرگوار ایشان امیر رضی الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه میر جمال الحق و الحقیقة و الدین
عطاء الله سلمه الله و ابقاه و امیر رضی الدین در زمان ارشدیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدرس و افاده می‌پرداخت
و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهره‌ور می‌ساخت و تا حالا بنابر کبر سن و ضعف
مزاج در زاویهٔ عزلت منزوی گردیده و تمامی اوقات شریف را باداء وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و از آن دو خلف
ارشدش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفه‌های مدارس سلطانی بدرس و افاده و اشتغال می‌نماید و سید میرک در مزار فایض الانوار
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام پنجشنبه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر می‌گشاید
خواجه عبد المومن و خواجه محمد مومن جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف
و جد بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است که شمهٔ از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور خاقان منصور سمت
ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره است که مدت مدید بر تو اهتمامش سرانجام امور وزارت
پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا(?) ... و مهارت خواجه محمد مومن در تحریر خطوط اصول بدرجهٔ رسیده که حالا در عراق و خراسان
تمامی خوشنویسان آنجناب را مسلم میدارند و ... خوش می‌نگارند و خواجه محمد مومن
... مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی گشته بمنصب جلیل المراتب معلمی
شاهزادهٔ والا مناقب ابو النصر سام میرزا سرافراز شده و اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بکتابت
کلام مجید سبحانی می‌گمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت پهلوانی است پدرش خواجه
جلال الدین بیرکی در علم نجوم و سیاق بی‌مثل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام
می‌نمود بعد از آن ترقی نموده بمنصب وزارت سلطانی رسید و امور ملک و مال بیمن سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم

درایام

در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعهٔ رسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نسخ تعلیق رایت خوشنویسی برافراخت
و ایضا آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطهٔ اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن
آداب همواره نقش خیرخواهی بر صحایف ... می‌نگارد و اشعار ... بسلاست الفاظ و جودت معانی
مزین است و منشآت ... از نظر فضلا سخنور ... مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در سلک
انیس بحضرت ... خان در سلک ایلچیان انتظام یافته و پرتو انوار عنایت نواب ... بر احوال او تافته
چنانچه می‌باید ... احوال خجسته ... از منظومات میرزا قاسم ... بخاطر بود بتحریر آن مبادرت نمود بیت
... کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبد القادر
طبسی است و در علوم شرعیه و نوشتن صکوک و سجلات و تمسکات وقوفی تمام دارد و در زمان خاقان منصور بمنصب قضا
چندگاه منصوب بود و در ایام دولت ابد پیوند شاهی ... سه چهار سال در دار السلطنه هراة باتفاق
سایر قضاة اسلام قضایای فرق انام را فیصل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام
بجای می‌آرد مولانا حسام واعظ از جمله اقربا و تلامذهٔ مولانا محمد بن حسام الدین قهستانی است و بهمان مناسبت حسامی
تخلص مینماید و او بلطافت لسان و فصاحت بیان موصوف است و بکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل
را بعین عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بزبان می‌آرد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه هراة
بموعظه می‌پردازد و روز چهارشنبه در سر مزار ... خواجه ابو الولید قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ محظوظ و بهره‌ور
میسازد امیر نظام الدین ... در سلک سادات عظام نیشابور منتظم است و والدش میر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر
نظام الدین بواسطهٔ صلاحیت جبلی و ملایمت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل علوم صرف نموده و در هنگام جوانی
اکثر متداولات را مطالعه نموده و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوف است در زمان سلطنت محمد خان شیبانی
چندگاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر می‌پرداخت و در ایام دولت شاهی ... امیر علیشیر شده
یکدو سال بلوازم آن امر بجای آورد و در سنهٔ ثلاثین و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس
... نمود و حسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه نمود مولانا میر علی بسیادت مشهور است و در خط
نسخ تعلیق سرآمد خوشنویسان زمانه بود و در طبعش نظم اشعار ملایمت تمام دارد و احیانا ابیات و معمیات بر صحیفهٔ روزگار می‌نگارد
این معما باسم مهدی از منظومات اوست رباعی خوش آنکه بعشقش مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکبارگی از قید خرد
وارسته در میکده‌ها ... گردیده و ایضا این مطلع و رباعی که مبنی است بر صنعت اظهار المضمر ... اهل
فضل ... طبع اوست بیت ... رباعی ... ای آنکه فیض بخش
اهل طلب ... صاحب ... ادب

شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد گیلانی از مشاهیر محققان حقیقت نشان است و از علم رمل اطلاع بسیار
و وقوف تمام دارد و آن جناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت گیلان [illegible] بطالع کوتوال گشته بدان تقویم
بدار الملک خراسان آمده رقم اقامت بر صفحهٔ خاطر نگاشت و همگی اوقات فرخنده ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت الی
یومنا هذا در ان بلدهٔ فاخره مقیم است و مشغول بمطالعهٔ فنون حکمت و تنجیم والحمد لله الحی العلیم والصلوة علی رسوله الکریم
پوشیده نماند که ازین زمرهٔ عظیم الشان و دیگر [illegible] محبت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق و آذربیجان و فارس و کرمان و خراسان
توطن دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال سایهٔ مرحمت خدام [illegible] و جاه و جلال در غایت فراغت
و رفاهیت بسر برند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اختصار نمود اکنون
عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف می‌یابد و بر حسب وعده که در دیباچهٔ مجلد اول کرده شده بترقیم
بر بیان شمه از غرایب و عجایب ربع مسکون می‌پردازد مصراع امید که توفیق مساعد گردد اختتام در ذکر بعض غرایب ربع
مسکون و عجایب و بدایع جهان بوقلمون بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین [illegible] و درود [illegible] خاتم النبیین
نموده می‌شود که حکمای دقیقه شناس و فضلای خرد اقتباس برین معنی اتفاق نموده‌اند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم که آن را
اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر از عالم بتابش ظهور بصورت بیضه که آن را در آب افکنده و ازین نصف که مکشوف است
نصفی که در جانب جنوب افتاده ویران است پس چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آن را ربع مسکون خوانند و ربع مسکون
در شمال خط استواست و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا بمغرب اعتبار
کرده‌اند و هر شهر و منزل که برین خط استوا بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سالی شش فصل در آن دیار واقع
یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان شکفته بنابرین جمعی
کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته‌اند که معتدلترین مواضع جهان خط استواست از شرقی اراضی چین است و بر جزایر [illegible]
گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنک [illegible] پس بر جزایر زاوه که آن را ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و عمان
جزیرهٔ کله و بربره او وسط جزیره [illegible] و شمال جزایر زنج و معظمات بلاد [illegible] گذرد و بر شمال جبال قمر و جنوبی بلاد
سودان مغرب گذرد تا ببحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استواست تا نهایت معمورهٔ عالم هفت
بخش کرده‌اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا بمغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا
است بیشتر اعتبار کرده‌اند بواسطهٔ آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز [illegible]
زیرا که محتوی است بر قفار و بیابانهای بسیار اقلیم اول بزحل منسوب است و عامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند
و ابتدای این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزایر یاقوت باشد پس جنوب بلاد چین و شمال سراندیب و اوسط بلاد سند
و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و اواسط جزایر یونان و جنوبی امصار مغرب

و بر جنوب بلاد [illegible] و وسط یمن گذرد و [illegible] قطع کند

گذرد

گذرد تا ببحر محیط منتهی گردد و بعضی از بلاد غریبه این اقلیم بر موجب است که مسطور میگردد **بلاد نوبه** دیار وسیع عریض
است بر کنار نهر نیل طول آن را بمدت هشتاد شبانروز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و طعام
ایشان شعیر بود و ذرت و [illegible] از اطراف و جوانب بانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه نیز آنجا
پیدا شود و مملکت نوبه مشتمل است بر بلاد اسودان و هوای آن مواضع در غایت حرارت است چنانچه اهالی آنجا روز
در سردابها در زیر زمین متوطن‌اند و شب بیرون آیند زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد
السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آرند و متاع
ایشان نمک است و طعام ایشان ارزن است و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ میپوشند زیرا
که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان مغرب [illegible] بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و [illegible] ترنج و مهرهٔ آبگینه
و دستینه و خاتمها از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بآن نواحی طبل زنند و امتعهٔ خود را جدا جدا بنهند و
اهالی آنجا چون از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف نمایند و شب بسر امتعهٔ ایشان رفته در برابر هر متاعی جهت ثمن آن
زر یا چیزی دیگر بگذارند چون صباح بازرگانان آنجا رفته بهای بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند بردارند
و متاع را بگذارند و الا بضاعت از ثمن آن دورتر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبهٔ دیگر آن مردم بیایند و
چیزی دیگر اضافه بنهند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معاملهٔ ساکنان بلاد السودان برین
طریقه باشد **بلاد زنج** شمالی آن امصار مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه
و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب
بلاد زنج اندک باشد و خانهای ایشان باستخوانهای ماهی پوشند و در عجایب البلدان مسطور است که مرکب ایشان
[illegible] نمایند هر گاه [illegible] کشته شود [illegible] گوشتش بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل
وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آن جانوران مشغول نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ آن را در
آب اندازند و چون فیل ازان آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند
و گوشتش بخورند و بزرگی دندانهای فیلان بمرتبه رسد که وزن آن از [illegible] پانصد من باشد و احیانا [illegible]
نیز رسد **ظفار** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن موضع شوره زار
باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کارخانهٔ [illegible] جمع کرده
و فروختن بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاهان زنگ باشد و اصل زرع در آن ولایت فرع
نیاید **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آن
دیار خوشهٔ گندمی یافتم که هر گندم از آن برابر بیضه بود و [illegible] که بزعم اهالی آنجا [illegible] سال از عمرش گذشته بود

زنند از حقیقت حال آن گندم سوال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی
حبوبات باین مرتبه می بود و از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آب بیاشامد مخنث گردد **مرباط**
شهریست در میان حضرموت و عمان مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر
بیرون رفته با هر که خواهند خوش برایند و شوهران مانع نیایند **صبا** شهریست که میان آن و صنعا سه روزه
راه است و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار
و اشجار میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن اخبار کرده است که **لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین
و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور** و بعقیده صاحب عجایب البلدان کیک و
پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت و لطافت هوا اتصاف
دارد چنانچه هر جانوری که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت بکیفیت متغیر نشود و بانی صنعا
صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه
یمن آنرا بنا کرده اند و یک رکن آن خانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان
مسطور است که قصر غمدان این قدر ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل رسید و سقف آن
خانه را از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده چون باد بر آن
خانه وزیدی از دهان تمثالها آواز شیران بسمع رسیدی گویند که عثمان بن عفان در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان
داد و بعضی از اهل کتابت روایت کرده اند که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوب است که **اسلم غمدان [illegible] مقتول [illegible]**
طایفه از کاهنان گفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب آنست که از سر انهدام آن با
در گذری عثمان این سخن را بسمع قبول جای نداد و آن قصر را ویران کرد و بعد از اندک زمانی کشته شد و در بعضی از نسخ
معتبر بنظر در آمده که در صنعا نوعی از گندم می باشد که در یک غلاف دو دانه منعقد می شود **هوره** داخل مواضع یمن
و در آن شهر درختیست که در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب
نگردد انقطاع یابد و سال دیگر بدستور بدین حال باشد **حبش** مملکتی طویل عریض است مشتمل بر انهار خوشگوار
و اشجار و علامات اثمار و ابتداء اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم از آن مملکت است و ملوک آن ولایت نجاشی لقب
دارند اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر حبشیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب
تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود و در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای حبش غدیریست و در سالی
یکمرتبه بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده سبوی از آن گو اندازند و مردم باطراف آن ایستند و هر چند آن سیل
بیرون آمدن کند او را نگذارند و مدام که آب در آب باشد باران آن سر زمین ببارد لاجرم اسب چندان از فرح

مانع آید که بقدر کفاف باران بارد و آنگاه بگذارند از غدیر بیرون آید و او را کشته بقله کوهی که نزدیک آن غدیر است
اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این عمل از مردم آن ولایت صادر نشود
باران نبارد و قحط و غلا پیدا گردد و در آن سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای
حبش پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی ناخوش داشته باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل
کنند بوی یابد صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد حبش طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرکست و سنگ
اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم مشرقی است
و چون عامه بلاد آن میان یکرت و سواد باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود پس بوسط بلاد چین و شمال سرندیب
گذرد و پس بر شمال بلاد هند و بلاد و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس بر فارس قطع کند و بر
بلاد عمان و وسط بلاد عرب گذرد و بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد برقه و ابوتقه و شمال بربستان جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذرد و ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم نبشته کرده
می شود **مکه مکرمه** مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده عبارت از موضع خانه کعبه گویند و در
صحیح آورده است که بعضی مکه را بکه خوانند لازدحام الناس فیها لانه یکبا ای یزحم و مکه را ام القری نیز گویند
بجهت آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس که اهل زمین باشد لاجرم آن بلده مدام للاحترام نیز نامید
و مکه را پیش از ظهور اسلام نیز طوایف خلایق مختلف المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده
کعبه معظمه است که بر طبق آیه کریمه **ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا** طواف آن بر جمیع
برایا واجبست و حجر الاسود که استیلام آن از جمله مناسک حج است در یکی از ارکان خانه مستقر که موضع است
و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام **فیه آیات بینات مقام ابراهیم مصلی** مبنی بر تعظیم و تکریم آنست داخل
آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما منقول است که هیچ چیز از بهشت در زمین
نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر بوده اند از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آنرا مس نمودندی هر علیل و مریض که
آنرا مس کردی شفا یافتی و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از زیر قدم اسمعیل علیه
السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه یکی آنکه تشنه را سیراب سازد و گرسنه را از جوع اطمینان
بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابو قبیس است که بروایه عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهی است که از روی
زمین مخلوق گشته و زعم زمره آنست که هر کس کله بریان در سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه
صفا و مروه که آیه **ان الصفا و المروة من شعایر الله** مشعر بتعظیم ایشانست نیز از جبال مکه است و در بعضی از کتب
از حضرت مصطفی علیه من الصلوات اتمها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون

خواجه آمد مدینه معظمه در قدیم الایام اسمش یثرب بود رسول صلی الله علیه وسلم آن بلده را مدینه طیبه خوانده
مسجد آن حضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که اگر خواهی هیچ که مرغوب که
بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر والعلم عند الله تعالی هندوستان
مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن اقصی خط استوا و اکثر معموره آن از اقلیم اول و دوم و اندکی از آن
داخل اقلیم سوم و چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد اکثر بت پرستند و از جهات معبود چیزی که آن
بچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انقدر از نباتات نافع و ادویه مفیده
که در آن دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن احوال ملوک و سلاطین
سمت تبیین پذیرفت در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختی است که میوه شیرین دارد و هیولی شکل کوتره فاخته
و غیر ذلک بر آن شجره می نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند و مار قصد آن مرغان کرده هر یک در سایه درخت افتاده
باشند از تعرض این مرغ نماند و بقیه همه خسته شوند دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریب در آنجا در آید اصلا رجوع کردن
قدرت نیابد و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بدانجا خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصی بلاد هندوستان کوهی
است که ریگ آن با خاکهای آن بیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بر هیأت سگ بزرگ جثه و تیز چنگ و هوای آن
موضع در غایت حرارت است بنابر آن جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت انخفاض آفتاب تجار پر حرص
کار در اشتر با دوپایان برق رفتار خود را بدان جنس رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده تعجیل نزد کرده اند زیرا که
اگر با آن موران دوچار خورند از دست ایشان جان نبرند و از جمله نباتات غریبه آن ولایت برگ تنبول است و آن مشابه است به
برگ نارنج و در اکثر بلاد جنوب مملکت هند ورق آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آن چنان است که مقداری فوفل که آن را
سپاری نیز گویند شکسته و در دهان نهند و برگ تنبول را بمقدار او فوفل اندک تر کرده بر او مالیده باشند بجهت و در دهان گذارند
و با سپاری بخایند و بمحقق چهار برگ در دهان نهند و بخایند و کامی که فوراً آن هضم کنند و برگ تنبول آب دهان را قلع
سرخ سازد و رخساره بر افروزد و کیفیتی شایبه نشاء شراب پدید آورد و در سلک لثه تسکین دهد و سبز زایل اطعام کرده
بوی دهن بهر و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و اکثر صحبت مسیح خبر با آن مرتبه باشد و این ابیات را شاعر در وصف
از اوصاف آن برگ گفته است **بیت** نادره برگی چو گل بوستان خوبتر از نعمت هندوستان تیز چو گوش فرس تیر خیز

سوزش و منفعت پر ز دو نیز	تیزی او انگشت قطع حرام	قول نبی نفخه علیه السلام	هر برگه و در رگ ریشانی خون
لیک بهم اروک رودش تویان	طرفه نباتی که چو شد در دهن	خوش چو حیوان هر آنکه ز تن	خورده آن او بوی امساک کند
ستی دندان همه محکم کند	سرخی روش زده خنده شکرش	جوهر فوفل شده زنگ آورش	طرفه که با آن دو شرکیش و بس
مرتبه نام محمد است و بس	گرچه که آتش بنوی هست پیش	کهنه شود بیش کند آتش خویش	برگ عجب بی گسسته زبر

از پس شش ماه بود تا زه تر و روغنش گیرد به صحبت خرام تا نکری حاجی عجب السلام دریکی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی
از حدود هند بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام عید جوق جوق
بت پرستان آن بت را القسیم می آیند و از اطراف و جوانب خلق جمع می آیند و شراب می خورند و شخصی از غایت مستی
و حالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کرده بت را
سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده به قله کوه صعود مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سنگ که همراه
میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سوم را پس پشت خود می افکند و با آواز بلند چیزی میگوید که همه مردم
میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده بپایان می آید و مانند مرده می افتد و او را با جواز و اکرام تمام بر داشته به پیش
صنم می برند و از وی احوالی که در آن سال واقع میشود از صلح و جنگ و غیر ذلک می پرسند و او همه را مطابق واقع
جواب میگوید بعد از آن بحال خود می آید و برخاسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر مجلس او را نمی بینند مارام داخل
بلاد هند است و در آن بلده بتی است بر یک پهلو خسپیده و در آن بعضی از سنوات متحرک بپا می ایستد و از وی چیزی
ظاهر شود و این معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که این حرکت از وی ظاهر نگردد در آن شهر قحط و غلا
وقوع یابد سیره بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناره ایست که بزعم مردم آنجا آنست که در آن مناره زنجی
تعبیه کرده اند و بر سر مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن حزوبی از طلا مصوب هر کس قصد سر مناره کند آن حزوبی
در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند کلب ایضا از جمله
بلاد هند است و بزعم تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این عمود
چشمه ایست هر سال در روز عاشورا آن بط بال ها بکشاید و منقار خود را با آن چشمه رساند و آب آن چشمه را پاشد و
بعد از آن از آن عمود چندان آب مترشح گردد که تا یک سال مردم آنجا را کفایت کند کالیکوت بندریست در هندوستان
شابه سر سبز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع بتکلف
از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن مسجد جمع آیند و باداء نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت
بمرتبه ایست که تجار که در ثروت صورت بی دارند از دریا بار در این بلده اموال بسیار آرند و در ساحل دریا و کوچه و بازار
گذارند و بواسطه اشغال ضروریه چند روز بآن نپردازند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه
فروخت شود زکوة چهل یک بستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بنادر آنست که هرگاه کشتی را
بی اختیار تاجر و ملاح باد بجانبی اندازد متوطنان آنجا آن را بباد آورد گفته غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال
کشتی باد آورده ایشان از جهل یک چیزی را نستانند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوته از ناف
تا بالای زانو بسته در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دستی رکاوه سپری چون قطعه سحاب کالیکوتیان

پادشاه خود را سامری گویند و هرگاه سامری فوت شود خواهرزاده او را بجای او قایم مقام گردانند و پسر و برادر و سایر اقربای
حاکم را معتبر ندارند و هیچکس نتواند که بتغلب و قهر بر آن شهر استیلا یابد و در کالیکوت همه اشیا پیدا شود و هیچ کار
در آن دیار عجیب نیست که کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاوی کشته یا گوشت آن را خورده در
ساعت آن کس را بکشند و گاو را آن کافران چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین آن را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق
که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را بجهة رسالت نزد پادشاه هندوستان فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل
شرکت و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روش علیحده است قومی از آن قبیل اند که یکی ازیشان را شوهر متعدد
باشد و هر یک متوجه مهمی از مهمات آن زن را متعهد بوده اند از دادن و پوشیدن و خوردن و بوی خوش و غیرها و اوقات
شبانروز را قسمت کرده چون یکی از آن شوهران بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بآنجا رسد آن
نشانی را دیده بازگردد و علیهم لعاین الله والناس اجمعین **بیجانگر** شهریست که حدقه سیاه پوش مردمک در هیچ سواد مانند
آن ندیده و مسامع تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن چنانست که هفت حصار استوار و هفت بند در گرد
یکدیگر کشیده اند و در گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بر روی بقد آدمی متقارب
یکدیگر محکم کرده تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک حصار نتواند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و هفت بند را
نسبت به بلده فاخره هرات تصور کند چنان بلوح ضمیر نگارد که حصار اول [illegible] تا پل مالان باشد و عرض آن از
پل غاره و [illegible] قریه سنقیان و حصار دوم در طول از پل جوی نو تا پل [illegible] و در عرض از پل [illegible] تا باغ زبیده و قریه حسان
و حصار سوم از مزار [illegible] تا گنبد محمد سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارد و پنجم از باغ زاغان
تا در بند شیخ خرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و [illegible] در کمال متانت
و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمینا ده برابر چهارسوق هرات و کریاس پادشاه را که [illegible] گویند در حصار
هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سوم مزارع و باغات و عمارات بسیارست و از سوم تا هفتم اسواق و دکاکین بی شمار
متصل بقصر پادشاه چهار بازارست و بر سر هر بازاری طاقی و رواقی مرتفع ساخته اند و بازارهای آن بلده را بغایت گشاده
پرداخته اند چنانکه همیشه گل خوش بوی یابند و در دکاکین گل فروشند زیرا که متوطنان [illegible] خوردن طعام از لوازم
دانند بی استشمام گل بسر نتوانند برد و [illegible] جواهر زواهر [illegible] مانند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد
در بازار آشکارا سودا و معامله نمایند و [illegible] بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت
رفعت بصورت چهل ستون و در پیشان آن چهل ستون صفه [illegible] مقدار [illegible] و در پس [illegible]
عرض پرداخته اند و آن دفترخانه باشد و نویسندگان پیوسته در آنجا نشسته [illegible] و خط مردم آنجا
دو نوع است یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا [illegible] بقلم آهنی نقش کنند و این [illegible]

یعنی [illegible]

قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و با [illegible] مهره زنند [illegible] که
نرمی اگر در آن دیار باشد [illegible] قلم [illegible] نوشتن کنند و [illegible] رنگ سفید [illegible]
ظاهر شود و این خط بسیار بماند و [illegible] اعتماد مردم [illegible] و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرای که آنرا دانایک
خوانند من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت نشیند و [illegible] در پایان صفه بایستند هرکه را مهمی باشد
در میان ایشان آمده محقر تحفه گذارند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستند و حاجت خود را بعرض دانایک رسانند
و او بر وجهی که مقتضای عدالت باشد حکم کند و دیگر هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون دانایک از دیوان برخیزد
چند چتر ملون پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف [illegible] دعا [illegible] گشایند و [illegible] پیش
پادشاه هفت جا حاجب [illegible] باشد چون دانایک متوجه ملازمت رای گردد [illegible]
چنانچه [illegible] تنها در آید و مهمات ملک [illegible] عرض کرده [illegible] درگاه پادشاه ضرابخانه است
و نزد آن مردم سه نوع از طلا مغشوش [illegible] مثقال باشد [illegible] دیناری خرج شود و دوم را که نصف
آنست پرتاب خوانند و سوم را که ده یک [illegible] فنم نامند و فنم از نوع رایج باشد [illegible] نقره [illegible]
سازند و تار گویند و آن نیز بغایت رایج است و سه یک تار از مس باشد و آن را جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنان است
که از تمامی بلاد [illegible] بضرابخانه آورند و هرکه را از دیوان [illegible] دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان را در هر چهار ماه
یکبار از ضرابخانه [illegible] مواجب [illegible] آفریده را بر ولایات حواله ندارند لاجرم معموری ولایات
بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه رای [illegible] حوضها از طلای [illegible]
و تمام خواص و عوام آن دیار [illegible] مردم [illegible] جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و [illegible] و انگشتان کنند و در برابر ضرابخانه
شحنه گاهست و دوازده هزار [illegible] که مرسوم ایشان [illegible] دوازده هزار [illegible] و آن [illegible] از حاصل خرابات
بدیشان رسانند و کار [illegible] آنست [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
کرده [illegible] و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در قفای ضرابخانه بصورت بازاریست [illegible]
که طول [illegible] و در دو طرف آن [illegible] صفها [illegible] ساخته اند و در پیشان صفهها تختهای
زیبا ساخته هر روز بعد از نماز پیشین درهای خانها را آب زده کرسیها و مسندها نهند و قحبگان [illegible] صاحب جمال
هریک از جواهر و زیور [illegible] بر کرسیها و مسندها نشینند و در پیش هریک یکدو کنیزک بر پای ایستند و [illegible]
عشرت [illegible] هرکه خواهد بدانجا [illegible] و آنچه [illegible] خرابات محافظت نمایند
و اگر گم شود [illegible] مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده که
چون حضرت خاقان سعید [illegible] رسالت [illegible] سیم [illegible]

وبعد از چند روز که از رنج راه برآسودم روزی قاصدی از پیش ایلچی بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و خرگاه
خوب و درو تقوز کمی و اطلس چینی کشش بر هم باز داشته و در چهل ستونی منقش بر جهة تمام نشسته بود و بر بلندی بسیار از خلق
ایستاده بودند همه جامهای فاخر پوشیده و جواهر گرانبها در گوش و گردن کشیده و قبای اطلس ختایی در بر داشت
وانگشترهای شاهوار گرانبها در انگشتان کرده بود و بسیار اوکی انداخته و قامتش بلندی داشت و در محاسن جوانی بغایت
مطبوع بر عارضش خطی شکفته دمیده و بر فرق سفید موی آنسته و چون ما را پیش او بردند سر فرود آوردیم التفات
فرموده فرمود تا بر دست چپ نشانند و نشان خاقان سعید را ستانده بیرون بردند و گفت که خوش وقت شدیم که پادشاه مبارک
ایلچی برای ما فرستاده انگاه چیزی که در آن نسخه تبول است پانصد قبضه و هفت مثقال کافور بود پیش من دادند و چهار
دادند تا بوثاق رفتیم و هر روز دو گوسفند و چهار جفت مرغ و پنجمن برنج و یکمن روغن و یکمن شکر و دو ورم زر علوفه مقرر
و تا اینجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه مرا میطلبید و از احوال خاقان سعید می‌پرسید و بدستور روز اول طعامی
و در آن نسخه که تبول است پنجم و چند مثقال کافور بود بمن بخشید و ترجمان را گفت که با وی بگوی که قاعده چنانست که ایلچی
را طعام دهند و مایده پیش او نهند چون با شما یکجهت مخالف مذهب ایم چیزی نمیخورم **مصرع** این بسته و از دهان ایلچی باید
و پادشاه بیکبارگی از آن تاریخ مفتون خاتون بود و در مجموع حرمهای او هیچ کس نبود که سال اول نمی گذاشتند
دو عورت در یک خانه نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا که خبری میشنود پدر
و مادر دختر را می طلبید و رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجملی تمام بحرم سرای خویش می آورد و دیگر مجلس صدر الدین و ارباب
بسیار رسالی بیخود اروزی تعظیم واقتدار و تجبر و اقتنای جشن پادشاه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهمانی کبند
شرح این سخن آنکه انعامی چهار لک برای کو طول آن سه چهار ماه راه است سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل با سلاحها
آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و مستغرق از ایام بیض
رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در فضای بغایت وسیع و مقامی بسیار مرتفع سرداران و فیلان کوه نهاد
اقامت بر افرازند و در آن فضای الکس چهار طاقها بسته شده هر طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان بصور مجسم
صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه و در آن چهار طاقها ظاهر نمایند و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشد
که پیوسته در گردش بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای آن دختران و پسران با جامه جمال نشسته باشند و چهل
ستون مشتمل بر طاق چند خانه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان
گلعذار و دختران خورشید رخسار در میدان جولان کنند و رقص نمایند و بازیگران بازیهای غریب می آورند و حکایت مولانا
کمال الدین عبدالرزاق در سلک تحریر کشیده بعینه مانند نور چراغ بازار رفته‌اند و هر اصولی که مطربان سازند فیل آن را بنظم
نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید **منگلور** بندریست در سرحد بیجانگر و در آن شهر بتخانه ایست مربع مساوی الاضلاع

دو گز در ده گز که در هیچ گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از زری بصورت چهار صفه و در پیشان هر صفه که در برابر درست بتی بصورت
آدمی تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گویا بکسی می نگرد
و امثال این بتخانها در تمام ممالک بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد و شمار و العلم عند الله
الحکیم الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب این اقلیم مریخ است و اهالی این اسمر اللون باشند و ابتدای اقلیم سوم از حد شرقی
و بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پس بر بلاد
و بر وسط بلدان کرمان و سیستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت
شام بگذرد و پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی
از بلاد غریبه این اقلیم بر نهجیست که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن بلده دو ستون است که حجم آن
با حجار و اجرام مشهور مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر روزها اصلا
آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومی است و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد و یکی از آن
ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سوم را باب البحر و دروازه چهارم را نمی‌گشایند مگر در روز جمعه و حرارت
بر هوای اسکندریه غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات باشد از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و
در سال نگاه دارند متغیر گردد و قریب اسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بنیادی محکم بعنوان اسکندر
میل ساخته بوده و در کمال ارتفاع و آینه بقطر هفت گز در آن میل نشانده و آنرا بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از صقلیه
و روم و دیار فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع حرکت کردی در آن آینه پدید آمدی و این معنی تا زمانی که عمرو بن العاص
حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت متوهم بودند حیله انگیز
اندیشیدند جمعی با سکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را بسبب آن ایشان اعتقادی
پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی زیرکی و فطانت
فریفته بطمع گنج آن آینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آینه را در موضعش نصب کرد
آن خاصیت را باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل مناره اسکندریه از آبگینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی
از مس ریخته در میان آب نهاده بودند و بر پشت آن مناره را بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهارصد و پنجاه گز بود والعلم عند الله
مصر از جمله اقالیم بلاد قدیمه بوفور عمارت و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات انام امتیاز و استثنا دارد و گویند آنکه نام
سرزمین و کثرت نباتات و مساحتش در ازمنه سابقه مرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار
تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیل رونقی کرد آن مملکت را مسخر ساخت بنا را توطن از مصر را بداخت و نزدیک آن شهری
دیگر در غایت تکلف و بنای بنیاد نهاد و آنرا موسوم بقاهره معزیه گردانید و آل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهره معزیه را

بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع گردانیدند و قاهره معزیه بلده ایست
طولانی بر کنار بحر نیل عمارات آنجا چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر طولانی منقش مشتمل بر طاقهای مربع و در و اطرافهای آن نقش
از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین نهان کنند و بعد از انقضاء چند روز از هر بیضه جوجه بیرون آید
و آغاز دانه چیدن کرده بتدریج بزرگ شود و دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهی است که آب شیرین از آن ترشح شود و در
حوضی جمع کرده اند آن حوض اطراف و جوانب و پایان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و
تا آن کس دور نشود و آب حوض با بیرون نریزند آب روان نگردد و دیگر از تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر ریگ
روان است و در ازمنه سابقه بطلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت اعتبار و آن صورت را چنان نصب کرده
که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمی تواند نمود تا بعمارات ضرر رساند و آن صورت مطلسم است که آن را ابوالهول خوانند و دیگر
از جمله عجایب ابنیه آن مملکت اهرام مصر است و آن عبارتست از گنبدهای مصر است که حکمای سلف ساخته اند و بروایت بعضی
از مورخان بانی آن عمارات ادریس نبی است و آن گنبدها در دو فرسنگ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آنها بنسبه از بزرگترین
عمارات اهل عالم بزرگتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها ذخیره کرده بوده اند و از جمله
سه گنبد بزرگتر است و از آن سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را اهرام گویند و هر یکی از آنها چهارصد گز در چهارصد گز
است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و آن گنبد کوچکتر سیصد گز در سیصد گز و در عجایب البلدان مسطور است که گویند یکی از
مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب اهرام ترغیب نمود و سلطان سپاهی را از شهر بیرون با تیشه و کلنگ و آلات
و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغول گردیدند اندکی از آن ویران شد چنانچه اثر آن بنظر رسیده در بنیاد و از نزدیک
چنان نماید که گویا دست آن دیوار را خراشیده اند **صعید** ناحیتی است بمصر در جبال مشتمل و در آنجا صعید مغارها است
که مردگان در آنجا نهاده اند از اقسام طیور و وحوش و اموات انسانی و اندک نهانی [illegible] کفن که داده اند و ادویه در آن ریخته که
پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر در بشره او نیافته بود و از خاک
و موی آن آراسته باقی بود و در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیای مصر از آن حاصل شود و آن بهترین مومیا باشد
عین الشمس شهریست در حدود مصر که گویا تختگاه فرعون بوده است و درختی که روغن بلسان از آن حاصل شود در عین
الشمس باشد و در عجایب البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که در ایوان سلیمان علیه السلام ساخته
از آن جمله مناره ایست از سنگ رخام سرخ که نقطه های سیاه دارد و ارتفاع آن مناره صد گز است و بر سر آن صورت
[illegible] بر یک سر آن صورت دیگر مشابه دو خادم ساخته اند از آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بر جا ها
سبزه روید **حلب** از شهرهای بلاد شام است وجه تسمیه اش بزعم بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل در ایام قدوم گوسفندان
خود را آنجا میدوشید و شیر آن را بفقرا قسمت میکرد گویند که در نواحی آن بلده جایی است که چون سگ دیوانه کسی را گزد و او

پس از گذشتن چهل روز از آب آنجا بیاشامد شفا یابد **دمشق** دار الملک بلاد شام است و نخست ارم
بن سام بن نوح علیه السلام در آن حدود باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست
و بعد از ارم شداد عاد بتقلید ارم در آن سرزمین بستانی فردوس آسا بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیه **ارم ذات**
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن موضع است پس از آن تاریخ بروایه اهل سنت و جماعت جد ابراهیم
خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت نمود و هوای دمشق بحرارت
مایل است و آبش که از حدود بعلبک می آید اکثر در ساها در قنات است بهمین سبب گوارنده نیست و غوطه دمشق یکی
از چهار بهشت عالم است و آن سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره و سغد سمرقند است در لطافت و نزهت
دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته اند و ولید بن عبد الملک مروان در
تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه در عالم بعجب بدان زیب و زینت کم توان یافت بغایت
سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند که خراج هفت ساله ممالک شام را در آن عمارت صرف کرده و دمشقیان اغلب ابوالحسن
اند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف انه هو الغفور الرؤف **حمص** در آن بلده هیچ کس را
از مار و کژدم ضرر نرسد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آن را بیرون نکنند در هر جا باشند کژدم نزدیک
نشود و بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن مشابه
مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت نهند و آن را در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن آب
خورد شفا یابد **انطاکیه** شهریست بزرگ نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارات
و بانی آن بلده انطاکیه دختر روم بن سام بن نوح علیهما السلام بوده و در سور انطاکیه سیصد و شصت برج است و جهت محافظت
هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصارای حبس می بوده اند در عجایب البلدان مسطور است که در آن شهر سابقه هرگز از آن بلده
اصلا پشه نبوده و در بیرون آنقدر پشه بوده که اگر کسی دست از دریچه و سعد شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست او نشستی
تا که عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه ظاهر گشت از مس که از مثال پشه بود از آن وقت باز
نیز پشه پیدا شده و در انطاکیه موشی است که گربه از رسیدن آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی
اسرائیل بوده و آن بلده بنا کرده داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی که سالها قبله ارباب
ایمان بود در آن شهر تعمیر نمود و حکایت عظمت شان و رفعت مکان و فور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول
از این کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی همین بس است که در حق آن آیه **سبحان الذی اسری بعبده**
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوات اتمها از آنجا بسیر که عالم بالا عروج کرد و در
عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصای موسی منصوب بوده از آبنوس هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست

اورا گفتندی که آن عصا اسلحه اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اعلام مظفر رسیدی و الا ما عقب اظهار گشته
آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین نامدار و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلده
شهر نو احداث شده پسر عم حجاج بن یوسف محمد بن قاسم بن ابی عقیل ثقفی بنا نموده و شیراز بعجب ساخت و تکلف ابنیه و عمارت
اتصاف دارد و در بازار آن اطعمه لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و لیمو و در زمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق
در آن بلده بمرتبه رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنابرآن عضد الدوله نزدیک به شیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام
که موسوم بفنا خسرو کرد و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب است و هوای شیراز در غایت اعتدال
است و آبش از قنوات جریان می یابد و بهترین آنها رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده
و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در لطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آنجمله است شیراز و آب
رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس
و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفاریست از آنجمله است و گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی
نبوده و نیست و مصنفیه آن پشته الله اکبر که قریب بلده شیراز واقع است مشهور است و صحت آن مجربست و اقوام اهل
سفر مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرایست متصل بقبر دقیانوس
حکیم انی است و بر زبر آن قبر آهن پاره ریخته اند و هر کسی که پاره آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت
مگر وقتی که آن آهن پاره را بجایش نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود
یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر بگذشت بعضی از مقربان
اورا گفتند خاصیت آنست که راه را گم کردیم پیاده شده از قبر جانب بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت چرا
من بشارات انجم بهمان سواره بگذشت و همان سال از منصب حکم است از حکومت باز داشته فوت گشت **اصطخر**
از بلاد قدیمه فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان بوده است و برطبق کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آن حضرت
صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نزول فرمودی آتشکده که فرو مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک اصطخر است هیکلی
عظیم ساخته اند و پیوسته باد از درون آن هیکل میوزد و بنابران میگویند که سلیمان علیه السلام باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است والعلم عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان مسطور است که با انتظام یافته
که از عجایب آنکه در درون بلده ابرقوه باران نبارد و گرد آن نگردد و در بیرون شهر بدستور سایر امصار اقطار امطار در فیضان
باشد و اهالی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله علیه و علی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین **الاقلیم**
الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن اشراف اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت

و شکل آراسته تر اند و بنور حسن و لطف طبع مظهر احسان انسان اند و ابتدای اقلیم چهارم از مشرق شمال بلاد چین بود
پس بر اراضی تبت و ختن و خطا و جبال کشمیر و لهور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترک
و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و دیار
ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و انگاه بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال مغرب و بعضی اقصای روم گذرد و بلاد مغرب
و بلاد افرنجه و طنجه گذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه آن اقلیم بر موجب است **خان بالیق**
دار الملک مملکت ختا است و بصفت فضا و لطافت آب و هوا غیرت باغ بهشت روح افزا چنانچه در جلد ثالث و اول
مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ در آن که عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار
آن جوی جاده ایست که بدار الملک چین منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل روزه راه است به سنگ فرش کرده اند
و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند و هیچ آینده از لشکریان و غیر
ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درخت بشکنند یا اسپی برگ آن را بخورانند و در دو طرف آن قری معموره متصل
و بتخانها و کارگیری بسیار است و بعضی از غرایب آن و اطوار اهالی خان بالیق که نوشته میشود مرقوم کلک لطایف نگار
حکایت در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که
سرور ایشان شادی خواجه بود برسالت خطا نامزد فرمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش که از دیور
فضل مشهور بود مصحوب آنها جهت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هرات بیرون رود
و هر بلدی که باز آید آنچه مشاهده نماید از زیاده و نقصان در قلم آورد و از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده
نگاه داشته بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شاهرخ در ذی القعده سنه مذکوره از بلده هرات عازم خطا گشته در دوم
محرم الحرام سنه ثلث و عشرین بسمرقند رسیدند و آنجا توقف اختیار کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه
بدخشان بایشان بپیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفتند بیست و ششم جمادی الاول بکنار یولدوز و در اوایل شهر
بهرام وارد شدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله
می بارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند در اواخر جمادی الاخری **طرفان** رسیدند و اکثر مردم آن بلده
بت را میپرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده و میگفتند که این صورت شکمونی
است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم بقراخواجه فرود آمدند و نهم رجب جمعی از نویسندگان خطا ایشان را
اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و جهت وکیل تمغا شادی خواجه و رفیقان را در شهر **قامل** اتفاق نزول
افتاد و در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب آن بقعه عبده اوثان
بتخانه بزرگ داشتند که بر اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور مربع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت

دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی منکلی تمور نام در غایت حسن جمال در تعامل ملکوت اشتغال داشت
و از قومل روان شده هشت و نیم مرحله نموده و در ازدهم شعبان در راه بیابان یکاوتقاس باز خوردند گویند که آن گاو حیوان
بزرگ و با قوت می باشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده ... به شاخ گاه داشت القصه ایلچیان چهاردهم شعبان
بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاست ده روزه راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بحکم
... نموده باستقبال شتافتند در آن حسد با دیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیکروز در مرغزاری نضارت اثر صفه عالی
ساخته سایه بانها برافراخته و شیرها و ... نهاده و از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوهای
خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیده و بر زبر هر شیر نخلی بوده بودند و ساقیان ... خوانها را آرایش داده
و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو داده
و نسخه گرفتند که هر یک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که هر کس از نوع ملکوید اوراد پیش
پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانان که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته کم خدمتکاری را بیان بستند
و شانزدهم شعبان ... که حاکم سرحد بود طویی عظیم مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود برد و ختاییان ... ستوای که
معهود ایشان است مربع ... بودند ... چنانچه هیچ آفریده ... میان ایشان ... نیافت ... از چهار ... دوازده
که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضای بزرگ بود و در وسط آن فضا دکانی بسته که ساخته ...
... چوب بود ساخته بودند و خیمه بزرگ دو ... خطایی بر آن موضع وضع کرده و دامنهایش را بر داشته و تا لاری از چوب و
سایبانها برافراخته چنانچه در آن ... مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه او ... مسندی ... نهاده بودند و ...
چپ و راست دیگر صفه مهیا بوده و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختا بطرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان
... چپ زیاده است و پیش هر یک از ایلچیان و امرا دو شیره نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و میوها
خشک نهاده بودند و در دیگری کلیچها و نانهای چوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب و در پیش سایر مردم بعد از یک
یکشیره بوده و در مقابل ... که پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بودند و ظرفهای چینی و صراحیها خرد و بزرگ ...
و بعضی چینی موضوع بوده و در چپ و راست ... مطربان ... ایستاده بودند و ... آلات ... و ...
... و ... چهار ... نوازش ... دو پسران صاحب جمال مانند دختران ... سرخی و سفیدی ... الیده
... کوشش کشیده بازیگر مهیا کردند و در این فضای گشاده ... در چهار ... سپاهیان ... گوش ...
... ایستاده بودند که ... حرکتی ... پیش و پس ... و نیزها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب
شراب کرده ... که حاکم دیوان بود دکان ... و ... بخشندی ... هر کس را کاسه ... اشتیاقی
... و مجلس با غیرت ... حس ساخت و بازیگران از کاغذ ... چا نوران ترتیب کرده بودند ...

فرش

خود بسته چنانچه بهیچ وجه روی و گوش گردن ایشان نمی نموده بر اصول ختاییان بقص اشتغال داشتند و بعضی
پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط متقشر و سیر و پیاز و ... که پرورده و خرزه و مسند ... ایده
بر کف نهاده بودند چون سایر کسی را که سر ... اشتیاقی بکی از ایشان طبقی خود را پیش آوردی تا آنکس ... نقل بر داری ...
تنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته چنانچه سر ... و ... از ...
گرفتی القصه آن روز از صبح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند هفدهم شعبان از آنجا در آمدند و قطع ...
میکردند تا بقراول رسیدند قراول قلعه ایست در غایت متانت در میان جبال واقع شده و ... پیش ... و ایلچیان
چون به حصار در آمده متوطنان آنجا همه را شمرده و نام نوشتند آنگاه از قراول بسکجو رفتند ... بزرگ ...
شهر بود فرود آمدند و ختاییان ... الاغ ... آن جماعت را تمام ستاندند و ... و ... محتاج ...
از ماکول و مشروب و ... همه خوب و ... مرتب ساختند و برای هر کس ... جامه خواب ابریشمین ...
خدمتکاری ... بروز مقرر نمودند و از آنجا تا دار الملک ختا در جمیع ... ایلچیان را بدین نهج خدمت میکردند محمد
در غایت عظمت سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و میانش مربع است ... الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانکه ...
... ... و ... آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای ... خوک ... و دکانهای قصابی
گوشت گوسفند و خوک ... آویخته اند و میوه فروشند و در آن شهر بازار در چهار سوی ... و بر سر چهار سوی طاقی
بسته اند از چوب ... و کنگره ... ساخته اند ... از چوب ... در فصیل سکجو
بجست قدم برجی ... ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا ...
بسیار است ... از غایت راستی بازارها و کثرت مردم ... دروازه ...
بر شهر ... متعدد ... و ... صحن آن از خشت پخته ... ایش
... بجا که ... پسران صاحب جمال ایستاده ... عشرت ... خان بالیق که تخت گاه
پادشاه ختاست ... نود و نه یام بود ... از بزرگ تر دیک ... شهری ... چند قرغو ...
قرغو ... از خانه که ارتفاع آن ... نشیند ... منزل ... چنان ...
که قرغوی دیگر ... و چون حادثه ... چنانچه ... در قرغو آتش ...
قرغوی دیگر این حال ... بهم این ... اشتغال آتش ... استاد ...
... شبانروز ... از آن ... دار الملک ... به ... معلوم کنند
... این ... شرح ... بیکدیگر داده ... و ... ازجا ...
چند ... ساکن گردانیده ... بیکدیگر ...

تا آن قضیه باندک زمانی مفصلا بعرض پادشاه رسد و از یک یام تا یام دیگر ده روزه راه است و هر شانزده مرحله یک قرغو
است و هر روز نوبت ده کس از ملازم قرغو باشند اما جهت محافظت انبار که در هر یامی اقامت ورزند و خانها ساخته انبار
کشیده و در هر یکی تا قرغو دیگر که بقدر یک روزه راه بود و الاغ کرکان و قاجیان سرحدات در هر طرف ... و در هر
یامی صد و پنجاه اسب و الاغ کوتل و قرب شصت عراده جهت ایلچیان می آورند و هر آنچه که از اسبان محافظت مینمایند
بهادر و معتمد از آن کوتل و الاغ که گویند و عراده کشان را چیقو و این طبقه بسیار باشند و رسیمانهای عراده بر دوش گرفته عراده
بمقصد کشند و هر عراده در عهده دوازده کس است و هر چند در راه باران و باد باشد ایشان عراده کشیده تا منزل رسانند و همه پسران
خوشروی و ... مرواریدهای ... ختایی در گوش کشیده و موهای سر را گره زده و اسبانی که برای ایلچیان آماده مینمایند
از زین و لجام و تازیانه باشد و در ... عراده بر دوش گرفته ... بمقصد کشند و هر عراده کشان را چیقو و این ...
نصف یک کرچی پیش اسبان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و برنج و عسل
و آرد و عرق و سیر و پیاز و سرکه و تره آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در هر طوی دیوانخانه که آنرا دیوان
گویند مرتب بوده و در هر دو ستون اول پیش کرده بجانب تختگاه پادشاه تختی بنهند و پرده آویزند و تختی پهلوی تخت ایستاده
باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاکیزه و ایلچیان را بالای آن نمد بر پای قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان
صف زده و ... در صف غازیان ایستاده باشند و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختایی صدایی بلند ...
بعد از آن ایلچیان سر بر زمین بنهند و ایلچیان از تکلیف ... که سر ... تمام نمایند آنگاه هر کس بر سر خود رود و ...
بتخانه بنظر ایلچیان در آمده پانصد گز در پانصد گز و در میان بتی تخته ... بطول ... بتخانه که ... گرد و ...
پست و یکی از دیگر بالای ... بر سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول ... و صورت ... نظر ...
کشیده بودند چنان متحرک که ... و ... که ... بر کار ... آورده و پیرامون آن
عمارت ... نهاده بود مانند ... که از آن ... از ... و ... و ...
آراسته و در این بتخانه دیگر ساخته بودند اهل اسلام آنرا چرخ فلک خوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده
طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر ... ختایی و غرفها و ایوانها پرداخته شده بود و گرد منظرها انواع صور غریبه بطور
آورده از آنجمله ... پادشاهی بر ... نشسته ... و ... ایستاده و در زیر
آن کوشک صور دیوان چنانکه ... بر دوش گرفته بودند و در آن کوشک بیست گز بود و ... دوازده گز
... و ... تا از ... چنان ... کرده بودند که ... جلادت و ... آن قصر سرداب بود و میلی از آن
بالای کوشک ... کرده بودند و ... میل ... زیر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر ... که آن کوشک در این ... محکم
ساخته چنانچه باندک حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در حرکت آمدی و گردش نمودی و ایلچیان بجای ...

نظام ... و در این شهر از ایشان ستاندند تا شیر را که پهلوان صلاح الدین شیرپان آنرا خود بدرگاه رسانید القصه
ایلچیان چند روز خان ... نزدیکتر می افتند ... از ... و ... از ایام ... و ... مبالغه و استمام می نمودند و
ایشان ... رسیدند تا چهارم شوال بکنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آب
... است و به ... کشتی جسری بر آن بسته اند و آن کشتیها را بزنجیری که ... برابر آن آب
محکم ساخته و آن ... که بر خشکی گذشته بوده و بر دو طرف آب ... آهن ... هر یک ... میان ...
زمین محکم کرده اند و زنجیرها را بآن استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده
بوده و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده و لاجرم ایلچیان ... از قراموران گذشتند و ... شهری بود و در غایت
... مشتمل بر عمارات ... و ... ایلچیان ... و ... داده و ... عظیم بود
... از ... آن موضع منظر ایلچیان ... و آن شهر ... و ...
... بوده و ... القصه ایلچیان از آن شهر نیز
روان شدند از چند رود دیگر عبور نموده در بیست و هشتم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه بجلد صادق نزول نمودند و آن
شهر بغایت عظیم است محتوی بر خلق بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی جسیم ... موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده
... و ... اعضای او ... و بر کف ... چشمی ... آن بت را هزار دست گویند و از
... ختایان ... و این بت و عمارت ... بر کرسی سنگین که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است
و ... منظرها ... ساخته اند مشتمل بر چند طبقه ... نخستین ... گذشته و دوم ...
و دیگری ... و برتر ... و ... عمارت را ... آورده اند و چنان ... که دیده
نظارگی ... حیران ... و ... این عمارات ... بیرون ... و ...
سخن ... این بت را ... ساخته و ... طول هر یک ... گز نزدیک است ... تخته ...
... که ... از ... در آن عمل صرف شده است و دیگر ... در آنجا بود
از ... کرده بودند و ... و صورت ... و ...
بوده که در حالت ... و ... و ... بعمل ... و ... و ...
صور که ... کمال حذاقت و مهارت بجای آورده و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و متکلف تر از چرخ شهر ... و ایلچیان
نیز طوی خورده رحلت کردند صبح ... ذی حجه سنه مذکوره ... خان ... رسیدند و شهری در نهایت عظمت و
... دیدند ... طول هر دیواری یک فرسنگ بوده و چون در ... سوران شهر ... استادان ... کار میکردند ... بسته بود
و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند ... بودند و ایلچیان را از ... که بعمارات ...

اشتغال داشتند به شهر در بردند و بر در کریاسی که درون اساس داینگ خان که پادشاه بود فرود آوردند و در بارگاه به مقدار
هفتصد قدم به سنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان را پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف هفت پیل ایستاده
بودند خرطومها بر راه داشته ایلچیان بهشت تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای درسرای پادشاه رسیدند و بالغ
هنوز تاریک بود قرب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک داینگ خان کرسی بنظر درآمد ارتفاع آن موازی
سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منسوب ساخته و بر بالای آن طبقی ترتیب داده شصت گز در چهل گز و در
پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از طرفین
خلایق آمد شد می‌نمایند و بر زبر کوشک پشت دروازه کورکه و نای و نقوس نهاده و او بخته و چند کس منتظر ایستاده
تا پادشاه که قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی هنگام روشنایی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی مطرب
حاضر آمده به نوای ایستاده و دو هزار کس از لشکریان نایچ و داور باشن و تیرهای حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر
گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای کریاس خانه‌ها و صفه‌ها و ستونها در غایت عظمت ساخته
و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود حاجبی که بر بالای کوشک ایستاده بود بانگ کشیدند
کورکه و طبل و دمامه و چنگ و نی و نای و نقوس و کوفتند و آن سه دروازه را گشادند مردم به رغبت تمام بازدرون رفتند زیرا که
از وقت دیدن پادشاه رسم خطاییان دیوان باشد و چون ایلچیان از آن دروازه‌ها درآمدند فضای وسیع دیدند دلگشا
در فضای اول کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند و میان ساحت تختی آورده نهادند و آن سریر مثلث بود و اطلس
زرد خطایی گرفته و در آن نقش سیمرغ و اژدها و دیگر صور نموده و بر بالای آن تخت خطاییان مشغول شده ایستادند اول
امرا از تومان و بعد از آن هزاره و صده و ترتیب هر یک از آن جانب تخته زر در دست داشتند طول یک گز عرض موازی
چهار یک و چشم بر آن تخته دوخته بطرفی دیگر نمی‌نگریستند و در عقب امرا افزون از حد تخمین و قیاس چریک یشال با نیزه‌ها
که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوار ایستادند و مجموع چنان خاموش بودند که گویا نفس
نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده نردبانی از نقره مشتمل بر نه پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بران
صندلی نشست میانه بالای وی آسمانی بزرگ و نه کوچک مقدار دویست سیصد موی از میان آسمانش چنان آویخته که در کنار آن
چهار حلقه زده بود و از جوانب تخت او دو دختر ماه پیکر ایستادند مویهای مشکین بر میان سر گره زده و گردن عارض گشوده
و گوشواره و مرواریدهای آبدار بزرگ در گوش آویخته قلم و دوات منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید قلمی کنند و چون در حرم اول سخن
رسانند اگر حکمی تغییرپذیر از خط بیرون فرستند تا دیوانیان بران جمله عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت
امرا ایلچیان را بدیوان بکنار پیش بردند و پادشاه تخت بر نوبتدیان و محبان بسد و ایشان می‌خفتند کسی … جمعی
دو شاخه در گردن و برخی بر تخته هر اول مقید سرهای ایشان از سوراخ تخته بیرون آمده و هر کسی را نقوعی بموکل بود و موشی بردست

گرفته

گرفته مرتبه الغه پادشاه چه حکم کند داینگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاد و زمره را حکم قتل فرمود و در
جمیع ممالک خطا هیچ حاکم را در کشتن کسی نسبت دسترس نیست … اگر کسی گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته از گردن
آویزند و حد گناهش را تعزیر کنند و در پیش گاه … جهت و … بر بخش … جان التماس کنند و اگر … فی المثل
از ملک قمبوم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتواند کرد و چون درآورد مهم ارباب … فیصل فرمایند
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و بمسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه ای که مشتمل بر احوال ایشان
بود برخواند مضمون آنکه ایلچیان حاجبت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولادان آمده‌اند و برای پادشاه
تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی
که از جمله امرا و مقربان داینگ خان بود و از دوازده دیوان خانه پادشاهی یکی تعلق بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان
زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود را خم کنید بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهید ایلچیان
دو تا گشته سر فرود آوردند و پیشانی بر زمین رسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان
و امرای خراسان را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص داینگ خان ایلچی بدو دست گرفته داد
اصل خط آنست که مرجع متعلق پادشاه گردد اندک … بخند و مولانا یوسف مشارالیه آن مکاتیب از ایلچیان ستانده
به خواجه سرای تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوب
را گشاده ملاحظه نموده باز بخواجه سرا سپرد آنگاه داینگ خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست و سه هزار جامه
آوردند هزار و کله و دو هزار قباء پادشاه و همه را بر فرزندان و فرزند زادگان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانیدند و از جمله
ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند شادی خواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین نقاش
ملازمان میرزا بایسنغر و ارغداق ایلچی میرزا بایسنغر و … اردوان قاصد امیرشاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان
و بجماعت بزانو درآمده داینگ خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد
و مال ارسال مینماید گفتند آری و ایلچیان شما دیدند که فرستاده او آمده و پیشکش و اموال آورد دیگر پرسید که در آن ولایات
نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکی است یا فراوان جواب دادند که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی
چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راست است منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت که در
خاطر ما است که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسبان خوب می‌باشد راه ایمن
است ایلچیان گفتند نواب شاهرخ سلطان بنده و رونده بنواحی ایل آمد شد نمایند پادشاه گفت از آنجا دانسته ام
اکنون شما از راه دور آمده باید برخیزید و آش خورید امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کسی یک پیشی
نهادند و یک صندلی آن منضم بود و چون از طعام خوردن فارغ شدند موجب فرمان بخانه رفتند و در آنجا …

کتی بتکلف در بستر و بالش اطلس و کمخا و کوشک و صندلی و منقل آتش دان و زیلوها و حصیرها بر آن کدام مرتب بود
و انعیس بر آن کتهای خردتر بود و بر یک از آن دکانها برین نهج خانه مقرر ساخته و دیگ و دکانها و کاشی و شیره
ترتیب کرده مرقوم ده کس با کمر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و ده من آرد و یک من برنج و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا
و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و انواع سبزی و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال ایستاده بودند و در صباح
نهم ذی الحجه چون در کوره شتقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز شما را پادشاه طوی میدهد و ایشان
حسب اشارت تقدیم رسانیده چون بدرگاه رسیدند از در خانه خاقانی بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول
و دوم که تخت گاه پادشاه است درگذرانیده بفضای سوم درآوردند صحنی دیدند بغایت وسیع و خوش هوا و مشتمل
بر خانها [illegible] از سنگ تراشیده و در پیشانی آن صحن در مقابل [illegible] و در درون آن خانه تختی بغایت نهاده بودند از قماش
[illegible] و بر طرف آن [illegible] موضوع بود و یکی از پیش [illegible] زمین بسیار و دو خواجه سرا نزدیک آن تخت
ایستاده و کاغذ [illegible] بر دهان بسته بودند [illegible] و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما کوشهای
بسیار [illegible] و بر آن تخت مانند [illegible] از خوب [illegible] مولانا قاضی
[illegible] گفت [illegible] است که این تخت [illegible] و از [illegible] تخت و [illegible] صاحب جمال ایستاده
بودند [illegible] و بر [illegible] بزرگ نهاده بودند و قریب آن تختی [illegible] صندلی [illegible] و پهلوی [illegible]
[illegible] و در [illegible] تخت [illegible] منصوب بود و در [illegible] سلاح [illegible] ایستاده بودند
[illegible] در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ [illegible] ابریشمی [illegible] بودند [illegible] خواجه سرایان بر دست
داشتند و میان آن [illegible] پرده [illegible] کرده بودند که چون [illegible] کشیدند [illegible] بهم [illegible]
[illegible] که مجلس [illegible] پادشاه از [illegible] بیرون آمد و سازندگان [illegible] آغاز نواختن ساز کردند و چون بر تخت
قرار گرفت همه خاموش شدند و در بالای سر پادشاه [illegible] پرده بسته بودند مانند شامیانه از اطلس [illegible]
که [illegible] بودند برای [illegible] و پس از نشستن [illegible] خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش [illegible] نهادند
و [illegible] پادشاه [illegible] یکی [illegible] که طعام [illegible] آورده بودند [illegible] تعظیم [illegible]
در پیش [illegible] و [illegible] از [illegible] نهاده
بودند و آنچه پادشاه نزدیک [illegible] ترتیب کرده بودند و چون [illegible] پیش
[illegible] آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند [illegible] که در [illegible]
[illegible] تخت [illegible] بسیار موجود بود [illegible] گوشتها
[illegible] آوردند و در پیش [illegible] نهادند و [illegible] مجلس [illegible] بودند

دوازده

دو حجره عجب بازی اشتعال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیر ذلک
بودند که ریزهای طعام و میوه از هم می‌ربودند و در مجلس می‌رسیدند و کسی متعرض ایشان نمی‌شد و آن صحبت [illegible] تا
پیشین امتداد یافت [illegible] اجازت منقوش گشتند و ایلچیان [illegible] در خان [illegible] و هر روز [illegible]
روز اول مقرر کرده بودند [illegible] ایشان می‌رسید و چند نوبت در این اوقات طویهای بزرگ [illegible]
[illegible] ربیع [illegible] مولانا یوسف قاضی قاصدی نزد ایلچیان فرستاد و پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه
نو [illegible] است [illegible] سفید نپوشید زیرا که درین دیار [illegible] سفید می‌پوشند و شب [illegible]
شتقاول آمده ایلچیان را [illegible] برد و آن عمارتی عالی بود که بعد از آنکه نوزده سال [illegible] کار کرده بودند تمام رسیده
بود و در آن شب خلایق [illegible] و اسراق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم [illegible] روز
روشن می‌نمود از ولایات خطا و چین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس [illegible] جمع آمده بودند [illegible]
[illegible] آن عمارت [illegible] بود و مجموع آن [illegible] از سنگ تراشیده و خشت تراشیده ترتیب یافته
بود و آن خشتها از خاک چین پخته شده و در آن [illegible] ایلچیک خان [illegible] اطراف [illegible] النهار آن صحبت
امتداد داشت و در آن سال منجمان خطا حکم کرده بودند که پادشاه را [illegible] ایلچیک خان
[illegible] حکم [illegible] چراغ [illegible] رسم چراغ [illegible] است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند
[illegible] و روی آن [illegible] شاخ سرو پوشند و صد هزار چراغ بر [illegible] و [illegible] بر اطراف آن [illegible]
وجهی که چون یک چراغ را برافروزند [illegible] برآن [illegible] نهاده [illegible] بهر چراغ که رسد روشن سازد و یک لحظه از بالای کوه
تا پایان کوه برافروزد و [illegible] چراغ [illegible] [illegible] چراغ بسیار روشن
کرده باشند و پادشاه [illegible] روز [illegible] و بر کسی [illegible] بخشند [illegible] دیوان و [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] صباح شتقاول آمده و ایلچیان را برده و [illegible] و خلایق [illegible] صد هزار
در آن فضا جمع آمده و در کوشک اول تختی مرصع نهاده و [illegible] اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده
بر تخت نشست و خلایق [illegible] سر بر زمین نهادند [illegible] دیگر آوردند و در برابر تخت پادشاه نصب کردند و
کسی بالای این تخت برآمده حکمی از دائیمنگ خان صادر [illegible] بود [illegible] گشته دو کس [illegible] یکی [illegible]
بلند [illegible] خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون زبان خطایی بود ایلچیان [illegible] مضمون [illegible]
[illegible] معلوم نمودند که [illegible] از [illegible] پادشاه [illegible] گذشته [illegible] چراغ [illegible]
و گناهکاران [illegible] مطلق العنان [illegible] که جرایم ایشان را بخشیدیم [illegible] کرده باشند
[illegible] و بعد از خواندن این [illegible] بر [illegible] داشتند [illegible] و کرده [illegible]

گروه و اطناب ابریشمین بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو می آمد و خلایق در
مجمع سازندگان با سازها همراه آن از فضای آن کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا پای که ایلچیان آنجا
و از آنجا بخانه سواد شادی خواجه بولایت فرستادند و در غره ربیع الاول دایمنگ خان سنقار خاص ساخته ایلچیان را طلب
داشت و گفت سنقار را بکسی بدهیم که برای ما اسب خوب آورده پس سنقار را بایلچی میرزا الغ بیگ که سلطان شاه
نام داشت عنایت کرد و سه سنقار بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که
بنفس شکار جانوران خوشحال کنند و در بیستم ربیع الاول دایمنگ خان به شکار رفت و در غره ربیع الآخر باز گشت
ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در پایتخت از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان سعید پادشاه
را انداخته و از این جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید کرده به شهرهای شرقی خطا برند لاجرم ایلچیان
نهایت محزون گشتند و در اردوی پادشاه آوردند … پادشاه شب آنجا فرود آمده بود در رسیدند دیواری
دیدند بر گرد معسکر کشیده و پانصد قدم در پانصد قدم که چهار صد قدم عرض داشت و ده گز ارتفاع و در کیش خطاییان آن را
ساخته بودند و بر آن محوطه دو دروازه … و خاک دیوار را از جاهای برگرفته بودند و خندق عمیق در گرد آن حفر کرده
آنکه بود و در میان محوطه دو چتر مربع هر یک بیست … چهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمه‌ها و سایبانها از اطلس
زر افشان نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف ایشان را گفت پیاده
شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف پیش پادشاه رسید
در پای سریر ایستاده دید … داشتند و مولانا یوسف باتفاق آن دو … سر بر زمین نهاده زبان شفاعت
ایشان گشودند و بمعانی معقول خاطر نشان نمودند که توقف آن جماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین شأن را
از آن هیچ نقصانی نمیرسد و دایمنگ خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنیده آتش خشم را بآب حلم تسکین داد و مولانا
یوسف متبسم و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما را بخشید و آنگاه
دایمنگ خان سوار شد بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود و … از زربفت
… پادشاه … قبای … زربفت پوشیده بود و محاسن را در
غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و سه محفه خرد سرپوشیده که دختران را آنجا بوده برگردن گرفته از عقب می آوردند
و یک محفه بزرگ را هفتاد کس بر دوش کشیده حمل کرده بودند و یک تیر پرتاب … پیاده و سوار بسیار … می آمدند
آورده … ایلچیان … صف … موازی بیست قدم بود چون پادشاه نزدیک ایلچیان رسید
سر بر زمین نهادند و دایمنگ خان ایشان را بسوار شدن اشارت کرد … در موکب پادشاه میرفتند و پادشاه شادی
خواجه را نزدیک طلبیده گفت که تحفه و جانور … که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد … بسبب محبت …

حال آنکه اسبی که تو آورده از غایت پیری مرا … انداخت و دست من … بسیار کرده شادی خواجه معروض
داشت که این اسب یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است و جناب شاهرخی بملاحظه تعظیم بندگان این
آستان کرده آن را ارسال نموده و این عذر در حیز قبول افتاده پادشاه شادی خواجه را تحسین نمود بعد از آن سنقار طلب
کرد و کلنگی … و سنقار بر او انداخت و سنقار … کلنگ را بگرفت و صندلی از زیر پای پادشاه نهاده
فرود آمد و بر صندلی نشست هر یک از سلطان احمد و سلطان شاه را یک سنقار داد و به شادی خواجه عنایت نکرد و باز
سوار شده و روی بدار الملک نهاد و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان خطایی او را دعا میکردند
و دایمنگ خان بتعجیل اسب میراند تا بتخت سلطنت رسید و در رابع ربیع الآخر … آمده ایلچیان را … گفت
امروز پادشاه شما را … تا … تخت رسیدند دیدند که شاه
نشسته است و شترها در پیش او نهاده اند و چون دایمنگ خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شترها یکطرف …
فرستاد و ایشان شترها را پیش ایلچیان نهادند و از آن جمله … شادی خواجه … بالش نقره بود و … اطلس …
و طرقو … و … هزار چاو جهت خاتون او … افراز کردند و سلطان احمد و … را
هر یک هشت بالش نقره و … اطلس و طرقو … هر یک را … و هر کدام را
دو هزار چاو و خواجه غیاث الدین و تاج الدین و بخشی را هر یک هفت بالش نقره و … اطلس و طرقو … و
… دو هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیگ که سلطان شاه و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه
پادشاهی آستر و بیست و چهار قطعه … و دو اسب که یکی از آن جمله زین داشت و صد چوبه تیر …
… خطایی و … هزار چاو دادند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها افراز کردند و ایلچیان …
تصرف نموده بجای خانه باز گشتند مقارن آن حال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و جهت سرانجام …
و هم روزی که آن خبر شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر جهت دفن بیرون برند … شده از اثر برق آتشی در
قصر پادشاه که نو ساخته بودند افتاد و … که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز … تمام …
… که شصت گز دورتر بود در رسید و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قرب دویست خانه
که متصل آن بود خاکستر گردید و آن شب تا نماز دیگر روز دیگر هر چند جهد نمودند آتش فرو ننشست و پادشاه …
… روز … ایشان … بعد از آن پادشاه به بتخانه رفته …
کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده است و تخت … مرا بسوخت با آنکه من کاری بد نکرده ام … پدر و مادر را نیازرده ام
و ظلمی از من در وجود نیامده است و از این غصه بیمار گشت و این سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه که مرده بود چگونه دفن کردند
آورده اند که در خطا … و چون یکی از ایشان بمیرد … در سرداب …

خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نماید و دیگر بمجلس متعرض آن اسپان نشود و در آن نهر واقع است که سبع
بعمارت شد بسیاری از دختران خواجه سرایان را علف و پنج ساله ملک زیاده داده و ساکن گردانید و بعد از ختام
فوت ایشان نیز جائی فوت شوند القصه سنوات پادشاه بهار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی الاول
خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از امرای ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را
طوی دادند و در بیابانها الاغ و علوفه تسلیم نمودند تا در هفدهم ذی قعده بشهر سکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو چو
در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند برده بود که بدیشان دادند و نقصان ایشان را رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان
و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند به شادی خواجه و دیگر همراهان رسیدند و از آنجا بنابر آنکه
اسبان ایشان را گم کرده بودند بنابر آن ایشان را تا دو ماه در سکجو ماندند و در منتصف محرم سنه خمس و عشرین از سکجو روان شده و بعد از آن
بیست و نهم ماه جمادی الاول بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیگ راه سمرقند پیش گرفته باز
تا جانب اطراف خراسان روان شدند و از آب آمویه گذشته غره رمضان به بلخ رسیدند و از آنجا بصوب هرات خرامیده در نوزدهم
ماه مذکور بتقبیل قوایم سریر میرزا شاهرخ استسعاد یافتند و احوال را بر نهج مسطور بعرض رسانیدند از جمله
بلاد ترک است گویند که خاصیت آن سرزمین آنست که هرچند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان بعادت نماید و در بعضی
از نسخ بنظر در آمده که در آن چشمه است یکی آب شیرین و یکی شور و آب هر دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر
نمی آمیزد چنانچه در جوی از آن غدیر جریان می یابد آب یکی شور است و یکی شیرین کشمیر اشرف الفضلا مولانا شرف
الدین علی یزدی در ظفرنامه مرقوم خامه شکسته نامه گردانیده که کشمیر ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصه آن ملک دراز
افتاده و از جمیع جوانب محفوف است بجبال بلند کوه جنوبی بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال دارد و کوه شمالی
بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربی پیوسته بمنازلی است که محل توطن اقوام اوغان می باشد و شرقیش منتهی
میشود ببادیهای اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه معمور است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل
فرسخ است و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمال بیست فرسخ و در نفس آن پشته هموار است که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار
قریه معمور است مشحون بچشمه های آب خوش و مرغزارهای بنضارت ابواب فیض آن ولایت گشاده خلایق آن ولایت اکثر در نهایت
ولایت از کوهستان ناموش صد هزار قریه مزروع است و از امارات جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن حساره و لطف شمایل
خوبان آنجا مشهور است و انوار ناظران هستی نظم در وادی بی مثل گشته و در آن معنی رباعی از بعضی از شعرای آن ولایت
گذشته رباعیه شاها همه دلبران کشمیر تراست * خرم دل آنکه باسواد کشمیر تراست * آن حور که روح را فرو گیرد دل * کای دولت
ملک آنکس مر تراست * و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار است و انارش بغایت خوب و سازگار و اکثر به سبب سردی هوا
در آن ولایت میوه های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود و لیکن از کابل است از آنجا نقل میکنند و در سلطان

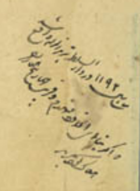
ولایت شهریست نغز نام که نخست کار آن آبادی می باشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب
آنکه جمله آن رودخانه از یک چشمه تراوش می نماید و منبعش هم در آن ولایت است و اهالی کشمیر آن چشمه را ویر ناک بر وجه هر
پشته برآورده و اهل کشمیر آن جا را در حوالی بلده در نفس نغز است و این آب چون از کشمیر می گذرد از آنجا به
حسب مواضع آب دیگر بدان ملحق می گردد و آن آب دریای ملتان آب چناوه می پیوندد و از ملتان آنچه گذشته
از حدود رفته بدریای عمان میریزد و از غرایب حکمت الهی آنکه در مقابل حصار رفیع والقلعة القاهرة الحامی سوری لنگر اساسات
جبال ساخته در آن فضای وسیع المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از تطاول اعدا و از غزات فارغند
و از کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران اختلال در آن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن
ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار ضیق و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال از آن راه
بر پشت دواب میسر نمی شود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی بجای برند آن را بر دوش گرفته طی عقبات انماید بعد
تا بجایی رسند که آنچه داشته باشند بر چارپایان بار توان کرد و دیگری که بطرف هند است ایضاً همین طریق باشد و طریقی
که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه آسانتر است اما در چند منزل حلقی است زهر دار و بسلامت گذشتن از آن دشوار
از آن راه دشوار است و الله اعلم بحقایق الامور و الاسرار هراة واقفان عجایب اخبار امصار در کیفیت بنای آن بلده
مبهم اند و اساسی بنیان این خطه فردوس بنیاد اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام
نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد شده اختصار مینماید و منه الاعانة
والتوفیق ابوالحسن صغوانی باسناد خود روایت نموده که قائل کلمه انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوات اتمها
فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آن را هراة خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن شهر را بنا کرده
اند و از جناب قدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابوالمظفر یاسینی منقول است که گفت روزی بر بام هراة
نشسته بودم و در احوال گذشته و روزی و این عالم اعتبار میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه
کاری گفتم در اندیشه روزگار پایدار انتخاب گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم
که خشک شده و خارزار بسیار در آن رسته بعد از آن شارستانی گشت که گشت زاری شده و حالا می بینم که شهریست
باین معموری و از خضر علی نبینا و علیه السلام مرویست که رئیس هراة در بازی خارزار بود و جایی که الحال چهار سوق هراة است
گردابی خطرناک بود چنانکه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز موجب فنای حکام هر سال شیئی عجیبی
از ارباب حسب بدان موضع بنوعی باب فنا فرو میرود و هر سینی ابوالمحاسن فتیقی در تاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر
بن فیلقوس بر دارا استیلا یافته اموال دارا بجزای فرستاد و در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسیده و در آن زمان اثر
تمدن و حصن و در آن حوالی عمارات و آبادانی نبود لاجرم خاطر عاطر اسکندر مایل آن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری

مستین طرح انداز و مردم قیمت نه از رومیه الکه ایشان را تکلیف بکار نماید اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که چهار
این بنا که خاطر پادشاه کشورگشا کذشته مقرون نیست بنابران اسکندر در تعمیر هراة متامل کشته مراتب را در
مکتوبی با رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاد که داعیه نموده که در خراسان تعمیر شهری فرمایی و مردم آنجا طریق
اتفاق مسلوک نمی دارند باید که مقداری از خاک آن جا بجهت من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین استدلال نمایم
و اسکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد و آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانهٔ تنک منتشر ساختند و سیالی از اعیان روم
اعیان روم را طلب داشت و بر آن فرش نشاند و رغبت اسکندر را به بنای شهر با ایشان در میان نهاد و فرو گفتند که تعمیر
آن شهر نهایت بی فایده است و زمرهٔ جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که ساختن هراة مناسب است مادر اسکندر
ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیند تا کرت دیگر درین باب مطارحه نمایم و چون روز دوم حکما و علمای روم
در بارگاه حاضر گشتند ملکه آن خاک از آن خانه برداشته فرمود تا بساط را فرش سازند آنگاه جماعت را طلبیده و سخن
روز گذشته را در میان آورد و مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه و عالیجناب مقرون بصوابست و بنای
شهری چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ادراک ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت مضمون آنکه از این خاک استدلال
کردم که اهالی آن سرزمین متقلب الرای و متلون المزاج اند باید که در این امر با ایشان مشورت ننماید و بمعاونت اشتغال نماید
و اسکندر بعد از مطالعهٔ نامهٔ مادر آغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نموده بر وجه دلخواه آن را باتمام رسانید و دار السلطنه هراة از
سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام همواره مجمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و مامن طبقات امم و نزهتگاه فرقات
بنی آدم بوده و بسیط غبار توتیا شعارش سرمهٔ دیدهٔ روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آب روی ساکنان
خطهٔ خاک ساحت دلکش منبت الوان ریاحین و ازهار و اطراف بساتین طربناکش حاکی جنات تجری من تحتها
الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبه که هوای اردی بهشتی از غیرت آن مضطرب بیرون دیده و سواد روشنش از روضه
ارم دلکش تر روشنائی گلشنش از نوافح مشک خطا عطرسائی تر مثنوی چو باغ ارم ساحتش دلکشا چو جوی نکه عرصه اش جانفزا
هوایش ز نسیم گلشن معطر سوا از دم سنبلش از فضای طربناکش سر بر برآورده و بر اوج افلاک سر سودهای لطافت
آمیزش شیرین تر از شیرینی جان و سبزه های چمن ساحتش دلفریب تر از خط عذار جانان مثنوی چو خط بتان سبزه اش دلفریب
عذار بساتین از او دیده زیب بود عطر گلها مشام ارم دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان خجسته
نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا
انار الله برهانه بتتابع خیر احداث ابنیه و زراعت و عمارتش در افزونی است و بهمت آن پادشاه و ارکان دولت از احداث باغات
و بساتین بهشت آیین و قصور دلپذیر و صفوف عمارات و تعمیر پذیرفت و در ایام کثرت خلایق و وفور مزارع موضع
الی حد که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت و فی الواقع [illegible]

است

است در طول و از ده دو برابر در پل مالان که دو فرسخ است در عرض تمامی فضای بیابان و صحرا و باغ و بستان
و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وشش آن عرصه وسیعه غیرت
افزای طارم فیروزه گون گردون سیمگون بلکه از قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسخ است باغات و حظایر و قصور و دور
و کاکات این بلده مسطوره با شهر بلدکر اتصال داشت و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن مواضع نظارت آثار عبور
مینمود بهشت عدن در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم افسانهٔ موهوم می پنداشت مثنوی همه ارغوانی
بستان بهار گشته در دیده ها چهار بهار از سپهرش بجنت آمده تنگ و ز بهشتش ز زینت آمده عار و چون ایام دولت
برادری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید و آن مملکت به محمد شیبانی منتقل گردید چنانچه از احکام حکایات
سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام عمارات بقاع خیر و باغات و بساتین راه یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی
خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت درویش خانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت
ممالک پناهی حسب الحکم بار دیگر سواد هراة بنهایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد
اصحاب متمنیات از رشحات عاطفت و احسان ناظر بریان گردیده مضمون همایون بلدة طیبة و رب غفور در شان او
صادق می آید و هوای راحت افزای جت روضهٔ مازهر باسعد ال وصف ستایش را ادا می نماید و از جملهٔ نوادر عمارات
ظاهر دار السلطنه هراة جسری است که بر آب هراة رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست
و هشت طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در هیچ یک از تواریخ هراة مذکور نیست که بانی آن جسر کیست در لجه
از السنه و افواه استماع می افتد که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده است و همچنین که خامه اوقات آنجا بر لفظ [illegible]
قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسیده و ثبت کردید نقلست که در ایام حکومت عبد الله طاهر جماعتی از مجوس در هراة متصل مسجد را
آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از وعاظان که در قریهٔ مالان نصیحت خلایق
اشتغال میپرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع
شده و اهل اسلام در دفع این صورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نایره عصبیت مسلمانان التهاب یافته
خلقی کثیر شبی آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون
صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکده خویش نشان ندیدند در حیرت [illegible] استغاثه نمود
و حقیقت حال معلوم کرده از هراة به نیشابور رفتند و نزد عبد الله داد خواهی نمودند عبد الله طاهر جمعی از مردم امین بجهت
تحقیق آن قضیه بهراة فرستاد و چهار هزار کس از مسلمانان هراة و توابع مجتمع گشتند و گواهی دادند که ما از ابتدای تعمیر
کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل از این درین موضع نه آتشکده بوده و نه مسجدی دیگر عبد الله [illegible]
آن گواهان هر یک از آن شهادت ثواب جمع کردند و از نوادر مواضع توابع هراة یکی آنکه قریب [illegible]

آن بلده واست کوهی است که در آن شکاف عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف
آن صفه سنگین آب میچکد بنابر آن حوضی کوچک در زیر حوضی که آب از آنجا مترشح است ساخته اند و ... احداث های
بزرگ در آن حوض میریزد و میان مردم شهرت دارد که هرکس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد آن ماهی را
ببیند حاجتش روا گردد و آن موضع بغار خواجه عباس مشهور است و پیوسته از بسیار مردم در آنجا ... کوشیده
نماند که چون وفور جمعیت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هراة و سایر عمارات این بلده نزاهت سمات در رساله نزهة
الملوک و خاتمه خلاصة الاخبار صفت تبیین یافته در این مقام خامه بلاغت انجام متعهد او توصیف آن بقاع
نپرداخت و عنان جانب تصویب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **گیلان** ولایتی است مشتمل جبال
سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع اطراف و بیشه های آن ... است که مسافر شمال و جنوب از
دور و فراز آن ... حیران میگذرد و آب تیز رفتار با وجود ... سیال ارتفاع طرف عقبات آن ...
به هر امش ... بهم بر رشده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل بدریاست و در دشت و جبال آن فراوان
چشمهای آب جا انتها پیوسته در صحرای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهربار است و تواتر انقطاع امطار در آن دیار
در سیل ... و انهار ... بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن
و لواحق آن و در هریک رئیس دو ولایت حاکمی علاحده است و اطعمه گیلانیان در اغلب اوقات و اوان برنج و ماهی و کباب
گوشت مرغ ترتیب یافته و خوردن گوشت گوسفند و ... در آن ولایات ضرر بسیار رساند گویند که چون در گیلان چند
شبانروز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار ... و اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند
البته باران ... شود زکریا ابن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که این حکایت
را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و مکرات این معنی را مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است
آذربایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایات تبریز است تبریز
بلده ایست معموره صاحب نزهة القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم
پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چندگاه به
زلزله انهدام مبانی آن بلده راه یافته متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله در رابع
عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابوطاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که امشب زلزله آید عظیم ساکنان این
شهر میرسد بنابراین از شهر بخروج مردم ... بیرون ... حکم کرده و بموجب گفته **کذب**
المنجمون برب الکعبه عمل ننموده بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ... گردیده
و روز دیگر حاکم ... متصدی عمارات آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بود و گفت



که چون در این ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و است و این بنا از آن ساعت بنیاد کار کرده
بعد از آن بواسطه زلزله انهدام بنای آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته
چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در این تاریخ یعنی ... هجری ... دولت
نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطه وفور عمارات و زراعت غیرت افزای فضای
چرخ بوقلمون گویا گل **دار السلطنه تبریز** ... عرصهها گوشه ... آثار رحمت
ساحت جنت نشان **بیت** آب حیوانست آبش با زلال سلسبیل عرصه جانبخش بهشت جاودان آب و
... چون دم مسیح و آب خضر ... آب ... و در تبریز ... و اکثر ...
در لطافت رشک میوه بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد می شود چنانچه در بعضی از سنوات
سرما و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که ... مردم بسهولت تردد نمی توانند نمود و بنا بر آن در زمستان تبریزیان ...
مرغوبیات آن فصل را در خانهای که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت ...
بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند ... هرکس ... گوید جواب ... شنوند
و بعد از پیش ... ایشان رسیده باشد اگر ... شنوند بزبان تواضع ... جواب گویند ...
که تبریزیان صاحب نخوت و تکبر باشند و ... خلل ... ایشان ...
رباعی بنظم آورده که **رباعی** هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ... همه جهان بتبریزی ...
صادق ... که تبریزی ... و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرموده **رباعی** تبریز ...
... **اردبیل**
از روی حقیقت که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین و اولاد امجاد آن حضرت بوده
است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوفست و بکثرت
اشجار میوه دار و وفور اشجار حلاوت اثمار معروف و در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است ...
... و در حالت ... هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن سنگ را ...
به شهر میبرند ... و چون ... باران ...
با وجود ... اردبیل ... بنی آدم ...
... و ... خوان ... ضیافت ...
مطعم ... **بیت** در ضیافت خانه خوان ... **سراه** از مشاهیر
بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار ... آب ...

فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و زمین خاکش در نظافت پاکتر از بهشتین مریم و سنگ ریزهای آتش
از غایت جودت بغیرت عقود لآلی نجوم و آن بلده را خاصه را بهمین شرف بسنده است که رشته موالید صاحب معالی است که رشحات
سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان بعد از آنکه صفحات وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانه چین
و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین و تشیید قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته
و از اثر طبع نقاد ش مهام ناظمان مناظم بحری و بری در سلک نظام منتظم و از میامن تدابیر صواب اساس ذات امور مصالح دولت
بهبودی برجه مراد و قسم **جت** مشتری اتفاق و زحل تدبیر در به فرزند چنگ و امد ماه عالم نور و خورشید را بی و مشرق بجاه و امد
یعنی آصف صفت بنیاه کیانی جاه سرور حشم اقتدار معالی دستگاه کرامت پناه غیاث الدین ملاذ الفقرا و المساکین **جت** حبیب الله
آن عالی مقامی که صیت عدلش در عالم در انتظام عمت تا ثر اضعفه و شاعت ما بین بافته و چون ناتیج مخابرات مجلات نشته جیل السیر
بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده از این بتحریر مدح و ثنایش
اقدام نمینماید و ابواب تقریر غرایب کوهیک که در حدود ساوه و آوه است میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی
آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب بالای آن بلده روند ایوانی بینند که کنجایش هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل
بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بمثال پستان نسوان و از سر پستان قطره قطره آب بر ترشح مینماید
و در چهارم اصلا ترشح نمی‌شود و مشهور چنانست که آن را کوه دیگر گویند که در از منه سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می‌آمد اما چون کافری
آن را مکیده است آب آن خشک گشته و بر در این ایوان سوراخی است که بعضی از آن بگذرد و بعضی نگذرد و زعم اهل آن
آنست که هر فرزندی که رشید باشد از آن منفذ در تواند رفت و اگر ولد الزنا باشد ازین مجال دخول نیابد والعلم
عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در
شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان صحیح نیست و آثار رحمت حق پیوسته و ان بلده باغات و
بساتین موفور است و مردم آنجا بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که بهبود ازخاص قزوین گفته بر جلد ابروان
دواب ایشان از وجع البطن ظاهر شود آنجا برند و در جانب راست چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات
یابد **قم** شهری بزرگ است در میان ساوه و اصفهان بود و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا را از
مار و کژدم اصلا ضرری نمیرسید و در آن حیله کوهی است که از انبار حیات و عقارب مملو و بر آن کمال ندارد و در عجایب البلدان
مسطور است که عقرب قم اصلا بوی زند بر و نزدیک آن شهر وادی است که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیمی
و زعم بعضی از صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل نوح آوند بوده و بکثرت
استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را خوابی باشد یا مرا بعضی خواهد از حالت حالش
وقوف یابد بنزدیک آن سنگ رود و در تحت آن سنگ از احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش الهام یابد

وبعضی تخلف کند **همدان** شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است و هوای خوب و آبی مرغوب دارد
و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سالفه هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن
دیار برف افتاده سلیمان علیه السلام صخر جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین زمین
کمتر شود صخر شبی طلسمی ساخته بطلسم بسیاری سرما و برف از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا اعتقاد
دارند که طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بالصحة **شهرزور** نزدیک همدانست و در آن جا
تاکی که سالی انگور بار آورد و سالی دیگر میوه سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزی است و مشهور چنانست که در شهر زور
رعد و ابله قلیل الوقوع باشد **نینوا** بر شرقی دجله بغداد در نزدیک موصل واقع است صاحب تحفة الغرایب گفته
مذکور است تمامی آلات و ادوات آن ناجم از سنگ و چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش بازایستد بر زبان
راند که اسکن بحق یونس ای آسیا ساکن گردد لیکن آسیابان از شغلی که در داشته باشد فراغت یافته گوید ازین حرمت
خارج گشتم آن آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابع است و بعضی اکثر
ازو اقفان مسالک و ممالک آن خطه را از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد اول مرقوم خامه تحریر گشت
بغداد را ابوجعفر دوانیقی بنا نموده و مبلغ هجده هزار هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرموده مشهور است که نوبخت
منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاده بعرض منصور رسانید که این طالع دلیل است
بر وفور عمارت و حصول اتفاق و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن متوطنان آنجا از تعرض اعدا و سرّ این دلالات
این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک الغرض
اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در
غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور در بیر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد
و رشید در طوس و امین در باب... که موضعی است در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و نقض
عملی را نقلست که در کنار دجله در بغداد زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جا که آنجا شوند بواسطه کثره نا
طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مشابه نظافت و طراوت نیابد و حول جه تسمیه
سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد و درین مقام مسلک طریق اختصار نموده و هو المقصود الموعود
الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان اینجا سفید پوست باشند و اقلیم خامس از جانب شرق
ابتدا یافته بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد و آب جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان بگذرد
فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربیجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان کند و پس بر جبل
هیکل الزهره و میان بلاد اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه این اقلیم این است

سطور میگردد سمرقند دار الملک بلاد ماوراء النهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان شده و آن
بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت
و جمعیت ممتاز و مستثنی بوده و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بوده و بست و درش
بجانب هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسب بانجا رسیده و مقدار دو ثلث فرازه واقع شده و دیواری که از آن بقیه
قلعه باقی مانده بود بنیاد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسب از آن گنج تجدید عمارت آن قلعه کرد گشتاسب بن لهراسب نیز
در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون ملوک طوایف شمر نامی که از ملوک تبابعه یمن بود بر ماوراء
النهر استیلا یافته آن شهر را ویران ساخت و مردم آن بلده را شمر کند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه
بر سمرقند قرار گرفت والله تعالی اعلم بحقایق الاحوال روم مملکتی است در غایت وسعت مشتمل بر شهرها و در
اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که
صورت فرس بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت بیام خود را حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که
ملوک روم را خانه بودی مقفل و هر یک از قیاصره آن نگشودی بلکه قفل دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه
جمع آمدی چون نوبت حکومت بآخرین ملوک روم رسید اورا دغدغه شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را
معلوم نماید هر چند ارکان دولت و علما و انصاری اورا از این حرکت مانع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه را باز کرد مثالی
چند دید بر هیئات اعراب بعضی از اشتر سوار و نیزه بر ابرو نشسته و حسب اتفاق هم در آن اوان سلمانان لشکر بروم
کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند کاخ حصاری است در حدود بلاد روم بر روی سنگ پاره بلند تعمیر یافته
و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرایب آنکه در آن سرزمین سالی از فصل ربیع
اثر [illegible] زور متعاقب طیور صغار بجثه گنجشک از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را گرفته و نمک سوده کرده در اوانی
ذخیره سازند و از آن طیور هر چه در آن روز گرفتار نشود و خاکش بزرگ شده پرواز نماید قیصریه شهری بزرگ
است در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه از آن از سنگ تراشیده ترتیب داده در
عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بیک چراغ گرم میشد یونان
ولایتی است متصل بروم و مولد و منشأ اکثر حکما آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس زبان
چیزی حفظ کند هر چه بر خاطرش فراموش شده باشد چون آنجا رسد بیادش آید ارمنیه ناحیتی است در میان [illegible]
و روم و بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقول است که در ارمنیه آتشکده است
سطح آن از رصاص روح و میزابش [illegible] از زیر او [illegible] در آن حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان شبند
و هر گاه خشک سال شود [illegible] در آن خانه آتش افروزند و [illegible] با آب بخش مشغول سازند چنانچه آب از میزاب در آن

حوض ریزد پس آن آب از حوض بر گرفته بر اطراف آتشکده پاشند و هنوز در این شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان
باران ببارد که سطح آتشکده و آن حوض از آب بخش شسته شود و از آب پاک مالامال گردد اندلس مملکتی است عظیم
در جانب مشرق مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مسطور است که در آن ولایت بر سر بنایی که آنرا [illegible]
بطلمیوس صورتی ساخته اند و روی بآن بادی کرده هر که خواهد که از آن در بگذرد و دست اشارت کند که بگذرد اگر نگذرد از
بدان ملتفت نشده بگذرند در صحرا مور چنان باشند هر یک برابر سگی آن مردم را هلاک سازند و هم در آن دیار کنیسه است
در پیش آن درخت زیتونی و چشمه و در سالی یکبار از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت
بر دهد و آن مقدار زیتون حاصل شود که یکسال وجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را
جهت تداوی در ظروف گشته و نگاه دارند سنتره شهری است در اندلس ساحل بحر و در آن بلده اسپها حاصل میشود که
در آن بشیر باشد و سنتره را در سنه اربعین و خمسمائه کفار فرنگ متصرف گشتند تفلیس مدینه ایست در غایت حصانت
در سرحد دیار کفار و بانی آن انوشیروان است و در آن بلده اهل اسلام و انصاری ساکن باشند خانه ارکب حاجب الدار
او دارن [illegible] از طرف دیگر صورت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی فروختن آتش
هوایش در غایت حرارت میبود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص
داشت و کفار را بآن دخیل نمیشدند رفت الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آن بیشتر گندم گون
باشند و مبدا اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد ختا و ختان و کیماک گذشته بر [illegible]
پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و [illegible] بلاد قلیق بگذرد و بر جنوب بحر عقالیه و شمال [illegible]
الزمرد و اندلس بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه که در این اقلیم قسطنطنیه است و آن شهری است در غایت
وسعت و متانت سه جانبش را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذرع
است و آن شهر بیست [illegible] مربع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بود که عمودی عالی از سیصد گز طول
و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی بر فرس هم از آن جنس منصوب ساخته و در یکدست آن سوار کره
بوده و دست دیگرش بر [illegible] موضوع بود که گویا باشارت آن دست دیگر میکرد قبل از آن که صورت قسطنطین بانی
البلده در عجایب البلدان مذکور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن از آهن و ارزیز و هر گاه که
باد در وزیدن می آید میل او از طرف دیگر [illegible] و مردم در وقت میلان آن مناره جوز و سفال [illegible] در پای آن نهند و چون
باد ساکن شود و مناره بحالت خود آید آن اشیا را از پای [illegible] بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که
در حدود قسطنطنیه قریه ایست که در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثالهای [illegible] و نسوان و حیوانات و [illegible] حسیر

افتد و هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده عضو موقوف را بر صورتی که مثل او باشد مالد فی الحال این وجع یا زخم بصحت تبدیل یابد و بعضی دران باب مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان می بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس را ویران نموده بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم به قمر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان شقرت و بیاض باشد و ابتداء اقلیم هشتم نیز از شرق است و از انجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و بیش بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و از جمله امصار غرایب الاثار این اقلیم یکی بلغارست که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل العرض است نزدیک بدو تل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست و در عجائب البلدان مسطور است که سور بلغار را از چوب بلوط است و از انجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه از عجایب بعضی از بلاد باز پرداخت نوبتی دیگر در ذکر بحری و بری [illegible] گشته نوشتن غرایب بحر و بر پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از محیط قدرت حضرت پروردگار** بر ضمیر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریا را احوال مختلفه بسیارست و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات آن از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب دریا در عالم مشابه هیجان اخلاطات در بدن آدمی است اما علت مد و جزر آنست که در قعر دریا سنگهای بزرگ باشد و حوضها در برابر [illegible] دریا رسد و اشراق خود بر آن افگند شعاع آن بر آنجا رتابد و از انجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکانی وسیع تر طلبد بنابر آن در تموج آمده منتظم شود و حالش بر منوال [illegible] باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه آن غلیان [illegible] سکون یابد و اجزاء آب بجای خود آید و جزر عبارت ازین حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود تا آنگاه که [illegible] آید تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و اتفاق اکثر و اتفاق اقوال مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر [illegible] و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر حبش نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شصت فرسخ است و عرضش هفتصد فرسخ و [illegible] سیصد و سی فرسخ تمام این آب از خط استوا و آن در جنوب خط استواست که داخل اقلیم سوم نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید از آن خلیج بربری و خلیج احمر و خلیج [illegible] و خلیج فارس و خلیج سند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا بسیار جزایر است بعضی از آنکه

تجار میرسند و انواع منافع میگیرند و بعضی دیگر جهت انسداد طرق نمی توانند رسید **اما بحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب بمشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش آنجا که [illegible] پانصد و سه فرسخ است و دو شعبه این دریا بمیان اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج [illegible] و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمورست که تجار [illegible] بانجا رسیده اند و بعضی جزایر دیگر دارد که کسی بانجا نتوانست **اما بحر المغرب** که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب از بر ارض السودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و قبرس گذرد و بجانب مشرق جاری بوده و بر اراضی غیر مسلوک عبور کند و ببحر اعظم منتهی شود و در نهایه الادراک مذکورست که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد بجز آنکه قریب بسواحل این بحر رسند و اندکی منفعتی گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که [illegible] نمودند و در انجا [illegible] ساخته اند [illegible] که [illegible] چند گذشت و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو دریا [illegible] بهم متصل میشود و [illegible] از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالاکثر در دریای هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس شود و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **اما بحر نیطس** که آنرا بحر طرابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و سقلاب ممتد شود و بنابر قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایه الادراک چهارصد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که اکثر آن مواضع حیوانات غریبه الاشکال عجیبه الصور باشد و از آن جزایر تجار منافع یابند ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه در آید یکی [illegible] بجزیره سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج زنگ گویند **اما بحر طبرستان** آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از شرق تا غرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا [illegible] بآب سکون [illegible] بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و باز بآب سکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند که در کوه این دریا خطری عظیم دارد چه امواجش پیوسته متلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد **اما کبار مضافات و خلیجات و بحار و خلیج** در ربع مسکون بسیارست و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرایب امتیاز دارد اختصاص میرود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای سندست و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن یکصد و شصت فرسخ است و عرضش [illegible] فرسخ و عمقش صد و شصت ذرع و کف این دریا بخلاف بحار دیگر [illegible] یابد و از انجا باطراف بلاد [illegible] استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحر

پیوندد و بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر سند نیز گویند و دریای کثیر المنافع است و اکثر مراکب سفاین
از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحرها کمتر باشد و مغاص مروارید دارد طولش چهارصد و شصت فرسخ
و عرضش یکصد و هشتاد فرسخ است و بعضی از عجایب و غرایب این بحر در محل خود مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی بحر الشمال
دریایی است در زیر قطب شمالی ساکن است و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم
گردد و بدین جهت تجار از کوهش تقاعد ورزند مردم آن را این دریا را بسیار رند بحر السحاب دریایی است بولایات زنگبار
پیوسته دخانی و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد و از این جهت آن بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگبار آنست
که آدم علیه السلام درین دریا می بوده است بحر اوریه در حدود اردبیل است و بعضی آن بحیره را در قدیم الایام دریای
عظیم بوده است و چنین گویند که از این بحیره ماهی طریح بآفاق برند و آن بغایت لذیذ می باشد و استخوان ندارد
بحر تنیس در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول
آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون آن را بخورند خوابهای هایل بینند و زعفران از خواب دور کند
بحر افامیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید و در
کشتی نشسته بمیان دریا رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کردند
تا درازی طناب چهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده و بر بالای سنگ نشسته و از آن برگشته و فرمود که
سنگ آسیایی بر سر طناب بستند و خریطه تخم مرغ در زیر آن سنگ تعبیه کرده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره
برکشیدند چون بیضات درست بود دانستند که بقعر بحیره نرسیده و دست از آن کار باز داشتند بحیرة الننو دریاچه
ایست که در دو شمال و در حوالی آن جوی ای از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یکطرف آب این دریا چنان سیاه
بود که از آب جوانب دیگر بحس ظاهر فرق توان کرد و چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ
گردد و چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را معلوم کنند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت بجای نرسید
و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق فرشش چنان نماید که گویا سه چهار گز عمق دارد بحیره تعلاط
دریاچه ایست نزدیک بآن جلده گویند که دو ماه درین بحیره ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست بحیره
جیرون در حدود موصل است و بغایت بعید القعر و در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر
علیه السلام روایت کند که شخصی از زمان نوح صلوات الله علیه درین دریا افتاد و تا اکنون بقعر آن نرسیده و چنین
گویند که موج این دریا در فورش چون ... بخلاف امواج دیگر بحار و شخصی که از آب این بحر بود در رسیده که از امور غریب
این بحیره چه دیده بودی گفت سلامت نفس اعجب عجایبات ابواب تولید انهار آنست که در جبال کوهها
مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنابر حبس منافذ بتدریج

ازان

ازان مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی به بعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه اینست که سمت تسطیر می یابد نهر آتل ابتدایش
از جبال روس و بلغار و حدود شمال است و منتهاش دریای خزر و شعبه ازان نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن
شعبها باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و مصب این جوی دریای آبسکون است و میان آب آتل
و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا آب دریا بنا برد نهر اردبیل آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن
ولایت و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جدولی ازین نهر جدا شود در زمین نفوذ کند و چون منعقد گردد
شکلی سفید لطیف در غایت ملاست در نظر آید که ازان آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند
نهر جیحون که او را آمویه نیز گویند ابتدایش جبال صغانیانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات
بفصل شتا آن آب چنان منجمد گردد که چند گاه کاروانیان بر بالای آن یخ بگذرند و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری
بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم و کوهستان میافارقین و حصن ذو القرنین باشد و در فرضه عبادان بحر فارس
منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین شام است و در صفت او گفته اند
که موضع منبع او در المیزان داخره بالکل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و بقیه آبش نیکو آید و نهر الذهب
چون بآخر رسید آبش در زمین باشد و نفوذ نماید و نمک شود و هیچ ازان آب ضایع نشود نهر ارس از جنوب به
شرق جاری باشد و ابتدای آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان بوده و سلوک کشتی در آن صعوبت
بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس حیثیت تمام دارد و برخی
از حیوانات در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید نهر زنده رود نهر ولایت اصفهان است و بعذوبت و لطافت
اتصاف دارد و رساتیق و بساتین اصفهان از آن رود منتفع باشد نهر منبجه رودی بزرگ است نزدیک بمصر
و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است و فرشش سیصد و بیست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام از قطع
افتاده هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد نهر اندلس آبیست که کشتی بر آن نتوانند رفت و بر کنار آن آب در
موضعی صنمی بر آن نهاده اند و در سنگ الصم برآهیمه نوشته اند که یا ایها الرجل لا تجاوز فانکم ترجع نهر
خنجای بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شاسته است و اکثر کشتیها را آفت رسانند و مردم آبی
می باشند و چون تجار از اموال غافل شوند چیزی از ایشان ربایند و در آب غوص نمایند نهر طبریه آبی بزرگ است منبعش
سرد و منتهی گرم و مصب آن بحیره طبریه است نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریانش از جانب
جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر الروم است و نهری بدان درازی
در ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در میان بلاد اسلام رود و دو ماه در میان نوبه و چهار ماه در مجاری خرابها

هیچ نهری قدر تابستان زیادت نمی‌شود الا این نهر و سبب آنست که چون این بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان باشد چه آفتاب از سمت الرأس ایشان دور افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون آنجا زمستان بود اینجا تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و طغیان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطالع اشعه کواکب واقع شود و سیلان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل از وی بریزد پس بجهت میل رجعت کند و اراضی مصر را ملو کند چون مقدار کفاف محصول بود و باری سبحانه و تعالی باد جنوب از آن دیار تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند دیگر باره نیل روان گردد و این بعضی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بوده که تا آن مقدار زیاده و نقصان آب معلوم گشتند و آن در میان برکه نیل موضوع است و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن چهارده خط باشد و چون شانزده رسد خیر و منفعت زیاده شود و غایت زیاده شده خط بود و هر گاه از این بیشتر گردد در مصر خرابی راه یابد گویند که این مقیاس از مصنوعات یوسف صدیق است علیه السلام حکایت کرده‌اند که جاهلیت در سالی یکنوبه آب نیل از بهر طغیان میکرد که نزدیک بآن رسید که مصر را منهدم گرداند و چون دختر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب می‌انداختند تسکین می‌یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منقوح گشت و در رود نیل نهنگ و سبب آن بسیار بود و ماهی منقور در عالم و در غیر خاصیت این نیست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب ذکر بعضی از غرایب عیون وارد علی سبیل الایجاز والاختصار برطبایع حکما پوشیده نیست و محقق خواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محال است و هر گاه که هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد و پس اگر آن بیشتر از محل اگر رسد و زمین صلب نبود و چون در آن موضع تنگ بند طلب خروج کند و هر جا که بشکافد و بر روی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالی احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بیرون آرند و اختلاف بقاع و تغیرات اهویه را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب است که مذکور میشود عین ماء الشتک از ضیاع قزوین است و آبش سهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند از خاصیت نماید عین اللطف در میان کرمان و جیحان است و آب بسیار از وی حاصل گردد و در بعضی اوقات آن آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب ملاهی و مناهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود عین اوخان و حدود داوخان است و هر گاه که نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه هست عین الطیب چشمه ایست که آب سفید از آن بیرون آید و چون آنجا باشند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری از آن برند و بخورند در بدن سنگ شود و سبب هلاک شود عین الذباب در این چشمه گیاهیست که هر گاه کسی جهت غسل آنجا

درآید آن گیاه بدور وی بپیچد و هر چند خطر بیشتر نماید محکمتر گردد و چون لحظه صبر کند بی‌علت خلاص آب از وی جدا شود عین وراق آب او در غایت حرارت است چنانکه اگر کسی دفعة واحدة بآن چشمه درآید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در رود ضرری نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و مشتعلات شیخ و در دود بسیار از آن آتش جهد عین بلاد در میان شیراز و اصفهان است و آب آن نافع مضرت یخ است و هر گاه در بلدی از بلاد یخ پیدا شود آن آب را نقل کرده و آن شهر برند و هلاک بر زمین نگذارند تا بمقصد رسانند الکاه و از جای آن را پاره کنند و لشکر سادا از عقب بیاید و تخم یخ را بر اندازند و مشهور چنانست که هر گاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود عین سیکره چشمه‌ایست برابر سبری در اراضی اندلس و چون اگر لشکری برکنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود عین النار در نواحی انطاکیه است هر قصبی در آن افکنند در ساعت بسوزد عین الفار بحدود مصر در مرغزاری است و در آن همه خاکی است چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش جنکون گردد عین سلیمان در قلعه ایست در حدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده در این قلعه بودی و از آب این چشمه خروج نمودی البته پادشاهی رسیدی عین سراب چشمه‌ایست در بالای حصن تربت برابطه کوه و در نکسان سنگهای ملون است که جواهر عظیم از آن ظاهر می‌شود و این جواهر آن چشمه اختصاص دارد عین الفضه چشمه‌ایست در جنوب و باد نقره بیرون شدن بیم در آن جدا شود عین الکرم در نواحی بلقاست و چون مقداری از آن بر بیخ تاک خشک بریزند باز سبز شود عین نهاوند چشمه‌ایست در شکاف کوه نهاوند و هر کس که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال آب از آنجا ترشح آید و چون بهم کفایت گردد پای بر زمین زده گوید بس است فی الساعت تسکین آب جاری یابد عین الشجر گویند که این چشمه در بالای جبلی از جبال طبرستانست و آب آن از علو بزیر آمده جمع میگردد که دور آن یک تیر پرتابست و در میان این غدیر درختی بزرگ است و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک و نمرود آن درخت را بسیار دراز آهنین استوار کرد و بهند چون دران غیبتش رسید آن سلاسل بگسیخت و بنجره ناپیدا شد غواصی جهت تحقیق آن به آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمده گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم عین الموب چشمه‌ایست صندوقی مقفل بر سر آن نهاده هر گاه صندوق را گشاده از آنکه در آن نهاده شده پاشانند شور بود اما قطرات که از آن ترشح کند شیرین باشد و بدین آب قصبات و رساتیق مزارع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مهندسان حاکم آیند و آن مقدار ترتیب نمایند که مزارع را کفایت باشد و از جرایم و ادام توبه کنند تا آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیه سیراب سازند عین العلاج در میان ترقان و قزوین است و آن گرم دارد و هر انسان حیوانی که عضوی از اعضای او جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و آن آب بخاصیت استخوان شکسته را از بدن بیرون آید و تو هیچ دردی

و اسهال زده و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیا و صفادع از آنجا حاصل شود
عین الجزد این چشمه در قریه قیفی است از قری اصفهان گویند اگر زنبوری را در آن افکنند شکل منقش شود عین السم
در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا یک فرسخ دور برند زهر
هلاهل و سمی قاتل گردد عین الذهب آب آن از کوه [illegible] زاید و بغایت صافی بود گویند که چون هزار درم نقره
در وی افکنند و زر دیگر بیرون آید شش هزار شود و سبب معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله
المهلبی روایت که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب
روان شدی و بعد از غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی و از اهالی آن دیار سبب این صورت را پرسیدم
جواب دادند که از غایت جهل این امر نزد ما بوضوح نپیوسته عین المسک چشمه ایست در دیار چین [illegible]
کوهی و هرچه بآن آب بشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مسک و عنبر از آن بمشام رسد عین العرایس چشمه است
نزدیک به [illegible] بسنگ و از زیر مسدود ساخته اند زیرا که پیش اهل آن دیار مقرر است که اگر آنرا گشایند
چندان آب ترشح نماید که شهر غرق شود عین الفرات در ارزن الروم است و چنان شهرت دارد که هر کس در بهار
بآب آن غسل کند تا یکسال از امراض ایمن بود دیگر [illegible] چشمه ایست که چون در تابستان [illegible] مقداری بود
و در زمستان شرب آن [illegible] دیگر در جزیره سلاهط که در دریای هندوستان چشمه ایست که آب از ثقبه نزدیک بآن
چشمه است فرو میرود و از قطرات که برکنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در جرجیر
که در ارض اعمال دمشق است هفت چشمه است در هفت سال متوالی آب از آن چشمها در فوران باشد و هفت سال دیگر اصلا در
آن عیون نم نماند و لا یزال این حال بر این منوال جاری بود دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون بعضی آب آن را بیاشامد اگر فرزند
باشد [illegible] دیگر در دیار ترکستان چشمه ایست که در روزهای
گرم تابستان آتش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد [illegible] دیگر در ولایت [illegible] چشمه دیگر است که در
وقت خربزه اگر از آن آب بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر برند این خاصیت ندهد
دیگر سفید کوه که در نواحی بلده هرات است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه گروه مردم بدانجا رفتندی و
دفع فضلات کردندی دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از آنجا [illegible]
بیرون می آید و هر سی سال آب آن در جریان است و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانکه قطره آب از آن چشمه نتوان یافت
و لا یزال بر این منوال جاری است دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن [illegible]
شنیده و هرجا [illegible] آن چشمه [illegible] خوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر از جامع الحکایات مسطور است
که در [illegible] دو چشمه است متصل یکدیگر آب یکی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت [illegible]

[illegible] برقضاء اوست و آن چاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک خود
در آن افکنده اند بنابر آن هر بیماری که از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد بئر الوصیق در صوب زمین [illegible] و چاهی
عظیم است مرتفع [illegible] چنانکه اگر سنگی بزرگ در آنجا افکنند بیرون آید از [illegible] البته بقعر چاه نرسد بئر ازرق
چاهیست بزمین [illegible] و چنان شهرت دارد که هرکس از آب آن چاه بیاشامد بی عقل شود بئر [illegible] آبی خوش دارد
چون خشت خام در آن چاه افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواق آبش
سهل باشد و چون آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقه حیض در آن افکنند صاعقه
عظیم آید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد بئر ماهسان گویند که چون کسی بقصد
آشامیدن آب بکنار آن چاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی
در وقت باریدن باران باز ایستد [illegible] دیگر اصوات ظاهر شود بئر سکلب هرکس از قعر آن [illegible] سنگی مانند تیر بر روی
خورد و موجب [illegible] بئر الصنع در دیار هندوستان است چون آتش در آن افکنند [illegible] و از اول حمل تا میزان
[illegible] منعقد می شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهر قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر
عبد الرحمن در نواحی [illegible] فارس است قریب قریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهی است بعید العمق و در اکثر اوقات
آب نداشته باشد اما در سالی که [illegible] عظیم از قعر آن بجوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین جریان
آید چنانکه چند روز طاحونه بآن دایر گردد و مزروعات آن معمور شود و باز آن آب بزمین فرو رفته قطره در قعر چاه نماند
بئر جور در میان حوضی است بشهر جور که آن چاه را [illegible] از سنگ نهاده اند و در وی یک سوراخی کرده اند و از آن سوراخ
که بغایت ضیق است آن قدر آب بیرون می آید که جوی بزرگ می شود بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که این صورت از جمله
طلسمات است و الا شهر جور از کثرت آب ویران میشد بئر سیامک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخاری گرم
بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد والعلم عند الله تعالی ذکر
بعضی از جزایر غرایب آثار بر ضمایر اولو الابصار مستتر نخواهد بود که در میان بحار [illegible] جزایر بسیار است که باری سبحانه
و تعالی بعضی را از آنها از ممر معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهة اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیار آن
جنیان [illegible] و بعضی از جزایر حیوانی چند [illegible] اند بر صورت انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر [illegible] وحوش
و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر بسیاری از جزایر از آن قبیل است که [illegible] کیفیت حال آنها
اطلاع نیست و بعضی از جزایر غریبه ایست که مذکور میشود جزیره واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی است
که مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمره پخته می شود آواز واق واق از آن می آید جزیره [illegible] در عین خط استوا
حکایت [illegible] جزیره شجره ایست که ثمره آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شده اعضایش تمام

[illegible]

گردد چیزی نهند که دو باد و سر پستان که شیر ازان نه بر آن نباشد بران نهند شیر پدید آید و آن صورت زنان بر پستان
شیر بکند تا مقدار یک رطل شود و بعد از یک سال خشک گردد و هم دران جزیره کرمی است که یک گز طول دارد و هر چند
او را پاره پاره کنند باز بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بپزند و رقیق آبی ازان کرم بگیرند هر کس استخوان اندام او
چیزی برای شکسته بندد و ازان آب بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد **جزیرة الیاقوت** جزیره ایست
در میان بحر مظلم و در وی اصناف یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از
یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود **جزیرة الفضة** نزدیک بخط استوا است در اقصی مشرق و در
محل جریان آتش قطعات نقره افتاده باشد از یکمثقال تا یمن **جزیرة الزانج** در دریای چین است در بعضی از کتب
بنظر آمده والعهدة علی الراوی که طول آن جزیره هزار فرسخ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال
شش خروار من طلا از مال و اخراجات و اهل خزانه اش گرد آرند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره
ساخته اند اندازد و آن پادشاه را اسپانی باشد که موی گردن شان بر زمین کشد و ایضا درین جزیره درختی است که اثرا
حواری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی ... حیاتی یابد و از کیسان نباشد و نیز گویند درین جزیره
المسک و طاوس بسیار شد و صنفی از زنبور دران پیدا شود که فیل و گاومیش را تواند فرو برد **جزیرة ...** متصل
بجزیرة الزانج و درانجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسله کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه آن جزیره
زنی باشد جمله اطراف و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط نمایند و ابو یونس این جزیره کالای
بسنم سوزند **جزیرة ...** درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای
ایشان بغایت دراز باشد و آن مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و درانجا قصری است که
هر کس بانجا رود بیهوش گردد و سکان آن جزیره قومی اند که بدن ایشان شبیه ببدن بنی آدم است و روی ایشان شبیه بروی
سگ **جزیرة جابه** در همان بحر است و در همان جزیره کوهی است که آتشی عظیم در شب ازانجا ظاهر میشود و در روز
غیر دود چیزی نمی نماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و قصب السکر دران جزیره بسیار است
جزیرة التنجاع جزیره معمورست مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا جانوری بر آن
آمده مواشی متوطنان آن جزیره را تلف میکرد و آن حیوان را تنجاع میگفتند و چون هر تنجاع بحوالی آن جزیره از دریا عذابی
بجاور نمود متوطنان آن بحر و جزیره ... دو گاو بکنار دریا بردو می بستند تا تنجاع بیرون آمده آن گاوان را بخورد و زیاده
تعرض میکرد و چون اسکندر بر کیفیت این حال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت
و آهک مملو ساختند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و تنجاع بعادت مالوف از دریا بیرون آمده آن گاوان
را فرو برد و بعد ازان در آتش بسوخت **جزیرة البرق** درین جزیره سرزمینی است که در تمام لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد

و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اشقر اللون اند و ردی
بر سینه داشته باشند و از جمل عود و شکر درانجا بسیار بود **جزیرة کاموس** درانجا جمعی از سند و بان توطن اند که مرکز
لباس شان ... شده و ... ایشان از تمیز ما از جمل ... شد **جزیرة المحترقة** از جزایر دریای ظلمات است و مردم کمتر درانجا رسند و
ساکنان آن جزیره را سالی یک نوبت از کوکبی که بسمت الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه اکثر قوت شده و جانب
ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آن جماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت می باشند و چون نزدیک آن رسد ازانجا
رحلت کنند و هرگاه کوکب ازانجا تجاوز نماید بجای خود باز آیند **جزیرة النسناس** از جمله جزایر بحر زنج است و ساکنان
آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور بود و یک نیمه بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر
سال جمع گشته با این جماعت می آمیزند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرة المنار** از جزایر مغرب است و درانجا مناره
ایست با ارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بران میسر نمی شود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بر بالای آن صورت
طلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب دراز کرده است و گویا بحر را اشارت میکند **جزیرة الکنیف** در همان بحر است
و دران جزیره گنبدی است از سنگ تراشیده و در برابر آن مسجدی است مردعائی که دران سجده کنند مستجاب باشد که
مستجاب شود و بر سر قبه گنبد صورت اسوار از طلسم ساخته اند که هر کس از زوار ایشان بخروج و زیارت آن مسجد و گنبد رود آن
صورت بجنبد و آواز دهد که فلانی مهمان آمده است پس ازان آن گنبد گشاده شود و طعامی که آن جماعت آن شخص
بیرون آید ... و ... شود و پیوسته حال بر همین منوال باشد **جزیرة خالط** در دریای روم است و درین جزیره ... کوهی
نباشد و آن کوه سنگهای بغایت بزرگ اند و تا چهار ... آنجا رسد توقف کنند و هر چند که سعی خواستند تصرف
نمایند **جزیرة ...** در دریای ... است با اقلیم ... و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار دران مکان توطن
و طول و عرض آن جزیره صد و شصت فرسخ است و در عجایب البلدان مذکور است که دران جزیره درختی است بغایت بزرگ که هر گاه
آفتاب برج حمل تحویل نماید هر کس سوال که ازان درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیره ... چهار جزیره است
... طول هر یکی ... فرسخ و عرض ... و در دو جزیره ازان جمله مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان ...
فرسخ مسافت است و آن مردان در وقتی معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد ازان که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود دارند
جزیرة ... خط استوا در حدود شرقی از بین این جزیره گذرد و معدن طلا آنجا بسیار بوده و دران جزیره باران ...
که کاهش را زر بند **جزیرة ...** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری به ایشان افتد صید کرده
غنیمتی شگرف شناسند **جزیرة الرامی** در بحر اخضر است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق سم
افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیشی باشد که او را دم نبود و درانجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان چهار

شیر باشند و موهای ایشان سرخ بوده و مجموع برهنه باشند و هرگز جامه نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان کرد و موی ایشان
کوتاه باشد و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان خبر داده‌اند که چون در آب سیاحت
کنند زورق را دریابند **جزیره العقارب** هم از جزایر آن حضرت و در آن جزیره کژدمهای کشنده صاحب عجایب گوید
که از معتمدی شنیدم که گفت چشم آن کژدم برابر چشم شتری بود **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد
فرسخ در هشتاد فرسخ و در وی کوهی است که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده و مردم که در کشتی باشند آن کوه را از
چند روزه راه ببینند و بر سر کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روز بر آن مقدار باران بارد که شسته شود و در این کوه یاقوت
سرخ و زرد و کبود و انواع نفیس است و در بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان مشک نیز در آن
جزیره باشد و در جزیره سراندیب ایشان قومی عیال [illegible] که جهت وی از عراق کشتی شراب میبرده‌اند **جزیره [illegible]**
در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر هر خوشه فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران بارد آن برگ خوشه را بپوشاند
تا ضرر باران بدو نرسد و چون باران بایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیره زنگبار** در دریای زنج است و در آن جزیره زنگیان سفید
پوست باشند که زلف و حواجب و اشفار ایشان نیز سفید بوده و اصلا در بدن ایشان خال سیاه نتوان یافت **جزیره [illegible]**
در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که [illegible] کنند ماهی عظیم بخشکی اندازد و از آن سال مردم آن نواحی سبب معیشت اوقات
کنند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن از او جدا سازند و ذخیره سازند [illegible] روغن از آن می حاصل شود [illegible]
[illegible] جهت [illegible] جهت خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین می نگه دارند
در هر طرفی که گشتند ترویج کرده **جزیره [illegible]** در دریای افریقیه است و دور آن [illegible] فرسخ باشد و در آنجا حیوانیست که
اعضای او مشابه اعضای بنی آدم است [illegible] و در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست [illegible]
و در آنجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده‌اند و هر کس [illegible] گویند که [illegible] شود و عقیده
عبدة الاصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آن وقت در رسد [illegible] شبی در آن خانه گذارند
و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در این اوقات که تاریخ سنوات هجری به هفتصد
رسیده مسافری بوم نظاره آن جزیره رفته بود بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در آن بتخانه انداخته بودند و آن
مسلمان که حافظ کلام الله بود در تمام آن شب بتلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در آن بتخانه باز کردند زنده یافتند
بغایت متعجب شده گفتند که خدای این شخص نگهداشته است [illegible] بسیار باو دادند و آن مسلمان از میان آن کافران
[illegible] صاحب اختیار شد که هر حکمی که میکرد اطاعت میکردند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در آفریدن جبال از روی عقل
راه حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب کون معادن آنست که
چون برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف بخارات [illegible] مذکوره مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب

خروج

خروج نماید و چون راه بیرون شد نیابد اجزاء آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی مدید العهد بر آن حال بماند و چون
وقوف و امتداد یابد صفاء غلظا و تزاید پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بر سبب اختلاط و امتزاج او با اجزاء
تراب متنوع و صحیح و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حدوث یابد و آن جواهر را معدنیات
گویند و شرح حقیقت مکنون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم شکسته رقم بذکر بعضی از جبال عجیبه قیام مینماید
جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قله آن جبل قطعه زمین است که ده گز مساحت دارد
و در وی سوراخهاست که شب از آن لهب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه روشنایی آن مسافتی بعید توان
دید و در روز دود از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است که سلیمان علیه السلام صخر جنی را در این
کوه حبس نموده است و در عجایب البلدان از علی بن رزین منقول است که گفت من جماعتی از اهل سیاحت عالم
کوه دماوند گشتیم و در قله آن کوه سی فضاء موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بحر خزر از آنجا چون [illegible] و بر سر آن کوه غمامی است متراکم
که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود **جبل نهاوند** نزدیک بآن بلده است و در این کوه دو طلسم ساخته‌اند
یکی بصورت گاو و دیگری بصورت ماهی و از این کوه آبی بیرون می‌آید و منقسم گردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی [illegible]
جبل ثور نزدیک بمکه مبارکه است و در آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار در وقت [illegible]
[illegible] دو سه روز در آنجا ساکن بود **جبل اشتر** در ولایت ترکستان و در اراضی [illegible] است و معادن نقره و [illegible]
و طلا و آهن و روی در آن کوه بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و [illegible]
بشوید بغایت پاک و لطیف شود **جبل سبلان** کوهی است در غایت بلندی نزدیک باردبیل [illegible] چشمه‌های
آب گرم و سرد مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن آن [illegible] شود بمیرد **جبل الصور** در [illegible] کرمان است و در [illegible]
[illegible] که چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان [illegible] گیرد **جبل [illegible]** در این کوه گیاهی
روید بصورت آدمی که آنرا بیروح الصنم گویند و آن گیاه را در قوت باه اثری تمام است **جبل [illegible]** در زمین فارس
است و در آن کوه غاری است که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته‌اند که اگر یکی کس در آن غار باشد بقدر
احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند آنمقدار آب چکد که همه را کفایت بود **جبل [illegible]** [illegible]
[illegible] باشد و در آنجا مکانی [illegible] آید که در میان آن [illegible] بود و هر گاه قصد کنند آن [illegible] غایب
گردد و چون دست از آن برداشته باز پیدا شود و [illegible] آن حال اطلاع نیست **جبل [illegible]**
در میان دریای هندست و همیشه از آنجا آواز دف و [illegible] شنوند [illegible] **جبل [illegible]** کوهی است در دریای
و در آنجا چشمه آب باشد که [illegible] و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت [illegible]

وچون کسی بقصد آن چشمه کند مانع شوند و در هلاکت خلق کوشند **جبل بیستون** درمیان همدان و نهاوندست
وگویند که صورت شیرین بعمل فرهاد دران کوه موجودست **جبل تبت** کوهی است که چون آتش بران افروزند
آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی جهة امتحان از ولایت تبت بدان کوه آمد
فرمود تا نفط وگوگرد و هیزم بسیار بر قله جبل جمع آوردند و آتش دران زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را
فرونشاند **جبل السم** ایضا در اراضی تبت واقع است و هرکه برای عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد و زبانش
از نطق باز ماند **جبل لبنان** گویند که دران کوه اشجار میوه دار بسیارست ولی از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه
وه اما طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه ها را ببلخ رسانند خوشبوی و خوش طعم تر شود
جبل الحدید در دیار سندست و ازان کوه آهن سرخ بحصول میپیوندد که چون زخمی از ان بر کسی زنند از موضع جراحت
خون ترشح ننماید اما کسی را گمان شود که آنرا داغ کرده اند **جبل الانهار** در اقصای بلاد مغرب است و ازین کوه سه جای
جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قنطره بر آن جویها بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود ازان کوه بحصول میپیوندد **جبل**
الرحمه کوهی است متبرک نزدیک بصره و در اخبار آمده است که دران جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر
اهل کتاب آن کوه را بمبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند عمر راضی نشده و گفت روضه بهشت در تصرف اهل اسلام
اولیست و اول کسی از مسلمانان که دران کوه مدفون شده عامر خزاعی بود گویند که در جبل اروند که سعدان حصی
بسیارست کسی متوقف نمی شود **جبل الکوکبان** نزدیک صنعا واقع است و بران کوه دو قصر واقع است که هیچ
کس آنها را ندیده اند و عقیده بعضی مردم آنست که در آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب ماهتاب درخشنده
است **جبل النار** کوهیست درمیان کرمان و پیوسته آتش ازان جبل در اشتعال باشد و بعضی از علما میگویند که قومی از اهل
مهدی علیه السلام دران کوه ساکن اند والعلم عند الله تعالی **جبل المقطم** کوهی است در اراضی حبشه و در انجا مساجد و صوامع واقع
است وگویند که دران کوه مقابر باشد که میت در انجا نپوسیده و نگردد و چنان استماع افتاده که در ولایت چاین نیز مغاره ایست
که اموات دران خفته اند و همانا تغیر در ابدان ایشان محسوس نشود و در چیکلو نیز غاریست که شش مرد مرده دران
موجودست و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم انجای آن موضع را اتی خواجه گویند و زیارت کنند **دیگر**
در عجایب البلدان مسطورست که کوهی در سه چهار فرسخی قونیه در انجا صورت حیوانات که بتقدیر الهی مسخ شده اند
متحول بسنگ گشته از انجمله شبانی است تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او همه از سنگ و همچنین زنی بنظر در
می آید که گاوی میدوشد و ایضا مسموع شده که چون از قهستان کرمان بدست راست برآید مسافت یازده فرسخ زمینی
پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع آن و مقیسات آن متحول بسنگ شده و هرچه آدمی و حیوان و نبات که دران
جا بوده حجر گشته تا بحدی که گهواره درانجا یافتند سنگی و دران کودکی از سنگ بسته و بعضی دیده از سنگ و دران کی

یکی

سنگیست و در کنار این چاه آنکه بعضو او نیش زنند جنسی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب [illegible]
و زخم او مهلک بود دیگر در ترکستان کوهیست و دران کوه غاری که هرکه دران غار رود در ساعت بمیرد و از همه عجیبتر
آنکه هم دران نواحی غاریست که هرکس آتش آن بکشد روح از تنش مفارقت کند دیگر در مملکت چین کوهی است و
دران کوه دره ایست و دران دره جاده ایست که در انجاده مردم از چین به تبت روند و هرکس انجا در اطراف نماید
نفسش منقطع شده بمیرد دیگر در صنعا کوهی است و بر سر آن جبل چشمه و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه در
سیلان می آید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده سنگ جایی از انجا حاصل میشود دیگر در یکی از بلاد خطا کوهی
است در سر آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر مناره مغاره ای موضوع است و بر سر مغاره مرغی از سنگ ساخته
که در منقار خود انجیری دارد و دران جبل درختان انجیر فراوان است و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بسیار
و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و دران مغاره اندازند و بعضی که مرصد
اینمعنی باشند انجیر را تناول کنند و هرچه از وی فاضل آید بفروشند و چنان مشهورست که این طلسم بلیناس
حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والاقوال** بثبوت پیوسته که تمیم داری که
مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر زمان علیه الصلوة والسلام با شصت کس از بنی لخم و جذام جهت
تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضای قضا بادی مخالف در وزیدن آمده مدت یکماه آن
سفینه را از موضعی بموضعی میبرد چون باقصی دیار مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج کشتی را گرفت
و تمیم با رفیقان بآن جزیره درآمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظ اشعار او بمثابه بود که پیش و پس از یکدیگر تمیز نمی گشت
با ایشان ملاقات نمود و آن جماعت از غرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که کیستی جواب داد که من جساسه ام
اکنون ای قوم بروید نزد این مردی که درین دیرست زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاق است تمیم داری
گوید که چون این سخن بشنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پاهای اورا از بندهای آهنین مقید ساخته
بودند و هرگز بضخامت او شخصی در نظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که کیستی گفت که شما خواهید دانست که
من کیستم بگویید که شما چه کسانید جواب دادند که ما از عربیم که در کشتی نشسته بدینجا درآمده بودیم و بواسطه تلاطم
تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده بدین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده باشارت او بدینجا آمدیم پس
آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او خبر می پرسی گفت سوال
میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت نزدیک باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره
طبریه گفتیم از کدام حالت او میپرسی گفت آیا دران بحیره آب هست و مردم انجای آن آب زراعت میکنند
گفتیم بلی دران بحیره آب بسیارست و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از [illegible]

گفت چه کرد گفتیم بدرستی که آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چکرد
نسبت با ایشان پس ما را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه وسلم بر معاندان غالب آمده قبایلی را که نزدیک او بودند
مطیع گردانید گفت خیریت عرب در مطاوعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم بدرستی که من مسیح
و بدرستی که زود باشد که مرا دستوری بخروج دهند پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه را که بآن
در نیایم در چهل شبان روز مگر مکه و مدینه که آن هر دو بلده بر من حرام اند و هرگاه خواهم که بیکی از آن دو شهر در آیم فرشته
که شمشیری برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر سر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملائکه
باشند که از آن حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم دریافت و مسلمان شد و کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال
را بهمین منوال با اصحاب گفته بود و پس از استماع این حکایه از تمیم مهاجر و انصار را در یک مجمع ساخته حدیث
مذکور را بمسامع ایشان رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم وانی الذی کنت احدثکم عنه وعن المدینه ومکه
و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر که بیم
کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا وانه اعور وان ربکم لیس باعور و نوشته شده در میان دو چشم
دجال اعور است و او را موی بسیار است و با اوست دوزخ و بهشت پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش
یعنی هر کس که در رود بآتش او بدخول جنت استسعاد یابد و هر کس ببهشت او مغرور گردد بعد آمدن بدوزخ مبتلا
شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها
لایق بدین مقام نیست لاجرم عنان خامه خوش خرام بصوب ذکر یاجوج و ماجوج انعطاف یافت صفت
یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران ... بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد
یافث علیه السلام بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصی اراضی مشرق شتافته
نزدیک بجایی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند
چنانچه عبدالله بن عمر گوید بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو ایشان یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار
آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند و هر طایفه چهار صد قسم منقسم میشوند و هیچکس از ایشان نمیرد تا هزار نفر
از نسل خود زنده نه بیند و تمامت طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات بر سه صنف باشند صنف اول
جماعتی اند که هر یک را از ایشان یکصد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان مشابه نباشد و صنف دوم زمره اند
که هم طول هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سوم گروهی اند که طول قامت ایشان یک شبر تا چهار شبر (؟)
کشد و این صنف را کلیم گوش نیز گویند و قبل از کدن (؟) یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش

و سباع

و سباع خطار هم چه بدیشان باز خورد و نجات نیابند و یکی از عادات غریبه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد
گوشتش بخورند و یاجوج و ماجوج را تمیز نباشد و نه خدا را شناسند و نه خلق و مانند حیوانات معاش کنند
دیگر از غرایب صور معشر بشر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن
قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بر درختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات اللغوی فی جانب الصین
قوم علی شکل الانس الا شعورهم کشعر القرده و یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعی است مشتمل
بر انبی (؟) بسیار و در آن حوالی جماعتی ترکمان دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن حوالی واقع است
رساند و بعد از وصول بآن بر روی در اید و از آن مرض فی الحال شفا یابد والا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد جانوران (؟)
اطعام (؟) مشابه بزنان شود که مرده را ببرد و حقیقت حال بکسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در آنجا مرده
که دامنش مشابه درخت خاست و در دست ندارد و هرگاه که دست بر وی رسد آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر
از قریه از قری ولایت قونیه در زمان اولجایتو سلطان دختری را از وقت بلوغ درد زهار گرفت و بعد از چند روز آلت
رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمده همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت چون
او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان دو پای او سر زد و آن دختر پسر شد و آن زنی بحباله نکاح در
آورد و او را فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که سه من
وزن داشت دیگر در زمان سلطان ابوسعید خدابنده در سلطانیه مردی بود که تمامی اندامش موی غلبه داشت بسان
موی خرس اما لحیه او بدستور سایر مردم بود و بخشش معلوم نمیشد و بگدایی اوقات میگذرانید دیگر از شستان (؟) تن یا یات (؟)
حرانی منقول است که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکور است
که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از ارمن بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسپیده بود و قریب بیست
و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم بود دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در
آنجا طایفه اند که هر کس از ایشان ریش بر آرد نصف ریش او سیاه است و نیمه سفید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد ختن (؟)
ظاهر شد که روی و دست و پایش پر موی بود مانند خرس و دندان بزرگ (؟) داشت و بخشش معلوم نمیگشت مردم گفتندی
که او از نسل خرس بهم آمده و این تحفه غریب آورده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهی است و
در آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر روی ایشان نه چشمها موجود است دیگر از ابو حامد
اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد سقلاب شخصی دیدم از نسل عاد با ان طول القامة و در قوت بمثابه که ساق اسب
را بدست گرفتی بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن پادشاه را با خصم
را منازعت نمودی دیگر از ابو اسحق طالقانی منقول است که گفت در مرو با جمعی از مردم در موضعی نشسته بودم که ناگاه دو ...

کهنه که نزدیک بابو بود بیفتاد و چند سر آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش بیخته
بزرگی آن استسقا بامیه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت دیگر در اراضی جنوب بلکستان است و در میان آن کوهستان
شهری که متوطنان آن تمام نسوان بوده و اگر مردی بآنجا رسیدی بحسب آب و هوا شهوتش سقط گردد بلکه در اندک زمانی
بمیرد و دیگر از عجایب آن شهر آنست که چون نسوان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود آید
زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی برود که
بهلاکت نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز نیروی جهت رجال طراوت ایشان خطور نکند و اگر مثل یکی از
ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند و عورات
آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور ایشان مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر
حاصل کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم فرمایند و بزرگ و کوچک از زرع جهت سود و معامله در میان ایشان نباشند و
افزونی مال طلب ننمایند و ذخیره ننهند و از جمله مکروهات شمارند دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در حدود [illegible]
برتمی و توریه است و متوطنان آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و [illegible] صنعتی [illegible] و هیچ
از سلاطین مال خراج ندهند و تابع دین و ملتی نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد و در زیر زمین شالی
سردابه یکی مخصوص رجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی مردم جهت ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان
است که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برد بکارد و اعضایش را از یکدیگر جدا کرده
و مغزهای استخوانها را بیرون آورده و عظام را در خریطه اندازند اگر میت توانگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر در
خریطه چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و وفاتش را در آن نقش کنند و آن
گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده به تلی برند که در خارج آن بلده واقعست و در آنجا جیفه اندازند و کلاغی چند که در آن تل
آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر را نگذارند که بر آن تل نشینند و برین قیاس عورات
آن جماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابه زنان علاحده است تلی که مطرح گوشتهای ایشانست
غیر تلیست که گوشت مردان را بر آن اندازند دیگر در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح
جلولا نضله بن معاویه را با سیصد سوار بحلوان فرستاد و او غنایم و مواشی کافران را تاخت کرده و نضله در وقت
مراجعت از ناحیه حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده بادای بانگ نماز قیام نمود چون گفت که الله اکبر از کوه آوازی
آمد که کبرت تکبیرا یا نضله چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت
اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بر زبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی پیغمبری مبعوث نشود چون گفت حی علی
الصلوة باز دیگر گفت این فریضه‌ایست که فرض کرده اند خنک آن کس که بر آن مواظبت نماید و آنرا در وقت بگذارد و چون

نضله گفت

نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ گشته
تکبیر گفت در وقت ادای قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت ثابت باشد
و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از ادای نماز برخاست و بآواز بلند گفت ای هاتف آواز تو شنیدیم و بانگ تو
فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از جنیانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا به
صحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر بزرگ که موی سر و ریشش سفید بود و دو جامه صوف سفید پوشیده و
عصایی بر دست گرفته از عقبه آن جبل بیرون آمد و بر آن عصا تکیه نموده گفت السلام علیک و رحمة الله و نضله لب به
جواب گشاده از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر بری گفت من زریب برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیهما
السلام و عیسی در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده بمانم و فرموده است که درین کوه روزگار
گذرانم باید که سلام مرا بعمر بن خطاب رسانید و او را بگوئید که تا به سنت سنیه نبویه را از دست مده و بر آن
مواظبت نمای چه آنکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات قیام روز جزا خبر دهی
گفت ای نضله هر وقت مردان بمردان و زنان بزنان مباشرت کنند و امرا با علمای حق بسازند و اگر چه غلات بسیار باشد
نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و رغبت خلایق بدنیا بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدایی کند ده درم صدقه
نیابد و مصاحف قرآن را بالحان و مزامیر قرائت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و گواه دروغ بسیار
شود و باران تنگ بود و خوردن ربا شایع گردد باید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید
و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید حال باز گفت و سعد
شخصی چند بآن کوه فرستاد هر چند جست و جوی کردند و بانگ نماز گفتند دیگر از زریب اثری ندیدند و خبری
نشنیدند و العلم عند الله تعالی دیگر حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا
جمال الدین ترکستانی که عالمی بود صادق القول و جمعی از تجار گفته اند که در سنوات فوجی از کفار لشکر
بترکستان کشیده در نواحی شهر [illegible] جماعتی از اهل اسلام را شهید کردند از آنجمله شخصی که او را [illegible] شکفته
بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از قتل عیال و اطفال [illegible] از گوشه خانه او خانهای و آوازی شنیدند
که شنیدم [illegible] که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون در غایت خوشحالم و با معتقدان [illegible] باستقبال روح
من آمده اند تا معلوم نمایم که چه حال دارید می باید که اهل این شهر را بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه
دهید تا دفع شود و چون مردم [illegible] این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر آن گوشه خانه را خراب کرده هیچ
کس در میان دیوار ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم نبود بلکه بچه
آوازی می بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بگوئید که صدقه دهند

والوله بلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب داده که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما قبول نکنند کفتا سخن
را بکو بهتر تا در میدان حاضر شوند و چون زیر منبر فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بر موجب عمل نموده
همان سخن را استماع کردند و ایضا کفت که این جا بخوانید که کفی علمک من المقال و کفی بکرمک عن السؤال و مانند
این آواز را مردم یکی از مواضع مختلفه می‌شنیدند بعد از آن چند روز درکذشت و دیکر آن آواز منقطع کشت و ولک
من عجایب الحالات و غرایب الواقعات دیکر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست و عشر و تسعمایه در بعضی از محلات دار
السلطنه هراة از ضعیفه پسری متولد کشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو ابروی شش دندان بود
و بر پشت او پاره کوشت زیادتی بود مانند کوهان اشتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود آنجا آوردند و آن جناب متغیر کشته کفت که این
صورت از جمله علامات انتقال ملکست و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان محله در محله خواجه معین الدین ملک دختر
صورتی بیک شکم چهار فرزند آورد و یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شده و دختران هم در ایشان نیز پس از سه چهار روز
وفات یافتند و حادثه جناب شیخ الاسلامی که عنقریب بود در شعبان همان سال بر سر رسید و دولت نواب کامیاب شاهی
از افق اقبال بر خراسان طالع کشت و آن مملکت بحیز تسخیر در آمد و جهانیان در آمده والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد
و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علمای روم و خاور روایت
از ابو عامر بن راهب منقولست که کفت نوبتی شنیدم که در ولایت من کاهنی ظاهر شده که در این فن شبیه و نظیر ندارد
و آوازه حالاتش در مجمع من مستولی شده در ماه رجب که شهرهای اشراف عرب در خیام بود متوجه آن کشتم و در شبی
از شبهای مهتاب که در این بیابان شتر بسوی مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بیدار شدم
خود را در بیابانی غریب مشاهده کردم و نظر بر اطراف جوانب انداخته آتشی چند مشاهده کردم از دور که مانند ستاره
پدیدار شده و نزدیک آن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت عجیب خلقت دیدم که در کرد آن آتش نشسته بودند
لاجرم ترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من خاسته و من
تضرع نموده زنهار خواستم و در فرقه از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده [illegible] نشسته یکی
از ایشان مرا مخاطب کردانیده کفت این آدمی از کدام قوم است کفتم از قبیله غسان و از بطن [illegible]
می‌رسد و من صورت حال بزبان آوردم که ما در اخبار [illegible] بزرکوار کاهنان از آن کسانیم که ایشان حقایق امور
از شما می‌شنوند و من اکنون جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده را بی‌واسطه از شما استعلام نمایم و بر سر
ایشان اشارت بکدام کردند [illegible] او است و من متوجه او کشته آن جنی کفت که [illegible] که نه از کتاب
بهره [illegible] میان کرم می‌روند

بکرامی ترین کریمی ملک شد مردم را بجنک و فصیح ترین زبانی شد همکنان را طلب فرسنک و مرا سینه فرو آید از سخن
سخنی بر مبغضی که بهار در پستی سر بر خوش کند که جنکها دیده باشد و بخیلها کشته و تند خوی افسانه کوی را لازم و
خاموش کرداند هر پستی که اکسان ای اکب خوی خشمناک کرد دیده اند و شخصی که شکسته پادشاهان پارس و
روم باشد خوانده ابو عامر کوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد کفت که پیغمبر باشد از بنی هاشم با شرف
و فا و کرم بعد از آن همه از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بر زبان آورده کفت کوش من این سخنان را از
فرشتکان استماع نموده که نویسندکان اعمال بندکان اند ابو عامر کوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی از چشمان
خود از نظر من غایب شده و من آن شب را در همان مکان کذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت نمودم از غرایب اتفاقات
با وجود دیدن این حال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب درایات از غایت
حسد ایمان نیاورده و بر کفر و ضلالت بمرد دیکر از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر استماع افتاده که روزی
مذکور بود که قاضی اختیار الدین حسن کفت از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی شنیدم که نوبتی مقربی کفت که در وقتی
که متوجه کذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت با طریق ارادت سلوک می‌داشت و هر روز منزل ما میرسید و چون
بجا آمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از او پرسیدم که از این چند
کجا بودی و چه حال این را جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاده و همت شما از آن مهلکه
دست داد و چون از تفصیل این اجمال سوال کردم کفت که در فلان منزل در کنار برکه ماری دیدم و بر جسم سنک او را به
قتل رسانیدم همان لحظه کرد و غباری عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی پیدا شد و مرا برداشتند و به
جایی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که
این آدمی یکی از کسان پادشاه را کشته است و پادشاه جواب این سخن از من استفسار نمود یکی از آن طایفه آهسته مرا کفت که
بکوی بر وجه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان آورده پادشاه فرمود که او را نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شریعت
مطهره فیصل یابد آنکاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند و قاضی از من جواب
پرسیده کفتم که من ماری کشته ام و از قتل کسی خبر ندارم قاضی از جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت در اینجا
شتافته بود کفتند بهیات مار کفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه و آله
وسلم شنودم که فرمود **ان تمثل بغیر زیه فان قتل فدمه هدر** اکنون این شخص را برداشته بقافله خود رسانید
و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان برکه رسانیدند و من از عقب قافله می‌آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم
راقم حروف کوید که امیر علی شیر بعد از نقل این حکایت اظهار تاسف کرده کفت کاشکی من از زبان حضرت مولانا
نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را می‌شنودم تا بی‌واسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم می‌نمودم و هم از غرایب

سلطانی استماع افتاده که فرمود یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شد و پیش از صبح بر خاستم و بحمام در آمدم
نرفتم اتفاقا حمامی رفته بود چراغ روشن کرده بود و سنبورکش حمام در نیامده بود از خلوت خانه غسل کرده چون از
حمام آمدم دیدم که شخصی روبروی تخت نشسته است از او پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم
آنگاه خود را بلند ساخته دست به شیشه روزنه حمام رسانیده تا از او برداشته ملاحظه نماید که صبح کند لاجرم وهم بر من
غالب گشته در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون به در باغ رسیدم شخصی بهیات
مردم آشنا پیدا شده و گفت این چراز کی می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگو چون کیفیت
بلند شدن آن شخص را تقریر کردم آن عزیز نیز هر دو کتف خود را برکشیده تا سر شاخ طاق در باغ شهر بلند شد و
زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده این صورت غش کرده از زور انی افتاده
بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده و مرا بخانه بردند و تعهد حال من کردند تا بهتر شدم و
از جناب مشار الیه استماع افتاده که فرمود که یکی از نوکران میر حسن ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع دیگر
بودم در روزی که تمام دشت و بیابان برف گرفته بود برغاله سیاه بنظر در آمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر
قدم آدمی نبود و من متحیر شده اسب را بر آن برف راندم و آن برغاله را برگرفته به تعجیل بی رسیدم و آن بشانه داشت
من بمیان سر دو پای او در آمده دیدم که حقیقت من او در غایت بزرگی است و زبانی عجب با خود گفتم که این اتفاق به پلای
باره و برغاله روی بر پس کرده گفت که دیش یا نجان بغای لاجرم هراس تحامل من راه یافته برغاله را دور انداختم
و در غایت سرعت بطرف دیگر جستم ذکر بعضی از آن اصناف و امور که منقول است از حیوانات آبی و وحوش و طیور
در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما
قرش جانوریست بهیات رنگ که طول و عرض او یک گز باشد و نقطه های گرد ملون بر بدن دارد و در اکنار کشتی و
مسافران دریا از وی بغایت هراسان شوند و برای دفع او در آب اندازند تا بجوزدن مشغول شده و از قصد کشتی نجات
ورود و اما نهنگ جانوریست که در اندامش هیچ سوراخ و تاکلیش نیست و خوردنی بجز آنکه دهن و فضله افکندن
او از همان منفذ است در رساله الصید که مصنف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک
تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده دارد و دو پای دراز و شصت دندان پیش در زنخ اعلی
دارد و چهل دندان در فک اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندان خرد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ
را هشتاد دندان پیش است چهل از بالا و چهل از پایان و چون نهنگ جانوری را در دهن گیرد و دندانهایش از یکدیگر
گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاص ممکن نباشد و پشت شبیه پشت سنگ پشت است و آتش دیگر
کار نکند و نهنگ را چهار پای است و دم دراز و گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و بهیاتش هرگز و نهنگ استخوان

پشت کم از زیر بغلش او بار که خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند
از بچگانش آنچه به آب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رساله مذکوره مذکور است که چون شکم
نهنگ از فضلات مملو شود از آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک به دهان وی در آید و آنچه از درونش بیرون
آید بخورد و آن مرغک را چیزیست بر سر مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود بر هم زند آن خار در کامش خلیده باز دهان
بگشاید اما فرس البحر جانوریست سر و گردنش مشابه گاومیش و شکمش با بهنه و دندانهای خوک از دهانش بیرون
آمده باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر شاخ گاو و دستهای او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه دست
و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک کند و قوت و صلابت جبهه اش بمرتبه
ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و هم در عجایب البلدان
مسطور است که نوبتی در ساحل دریای بر موز مشاهده افتاد که جانوری ماهی شبیه گردید که مانند سپری گرد و دهن بود و
دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دهانش در میان شکم داشت و در رساله الصید مذکور است
که نوعی است از ماهی که او را حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانچه کشتی از زخم او بر نداره اما جمعی کسانی که
سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد
و دیگر در بعضی بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست گز است و عرض او هشتاد گز و عرض دهانش دوازده گز
و هم در آن بحر ماهی است که می پرد و در وقت طیرانش ماهی از او بزرگتر در عقبش پرواز می آید و او را گرفته می خورد و دیگر
از یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بری که بر سطح آب دهان باز داشته برسد تا
در دهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد و دیگر در تحفه الغرایب مسطور است که در هندوستان دریائیست
که ده فرسخ طول آن گفت و در آن دریا حیوانات اند بهیات انسان چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند
و بر ساحل بحر با هم مجتمع شده نید و رقص کنند و در میان ایشان زنان بصورت خوش باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بغیر
صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک بآن دریا روند در گوشه نشسته نظاره کنند
راقم حروف گوید که در رساله تاریخ مشتمل که سلطان بدیع الزمان میرزا بجانب قتال محمد خان شیبانی در کنار آب مرو نوشته بود
بعضی مردم از آن نهرها ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصف طولش برابر عصای و نصف پایینش از قبلی
و فک اسفل داشت و غیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی یکی سرطان است که او را به
هندی خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان بر سینه و در سالی سه نوبت پوست اندازد و دندان
خورد را میش از وی در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی و چون پوست افکند در جانب آب بی الکم گرداند و در طرف
خشکی را بگذارد تا بدنش صلب شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان دست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر
حیوانات دهان بماکولات ننهد گویند که اگر سرطان بر پشت مرده باشد علامت امنیت باشد اما حیوانات بری

که غریب الاشکال والافعال اند بسیارست از جمله آنکه در ولایه نوبه حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی
تولد نماید تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد بعد از آن بمیرد و روز دیگر صباح از آن بچه نمو رسیده ولدی متولد
شود و مادر هنگام غروب بمیرد ولایزال توالد و تناسل قوت آن حیوان بموجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات
درنده و چرنده و چنینده بر همین منوال است که در رساله الصید و دیگر رساله ها نقل کرده می شود **شیر** در میان
وحوش بمنزله پادشاه است و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک از آواز جرس و گربه و چوب
بر ظرف مسین بار دبن وهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانروز
مادر او را می لطف کند بهوش آید و باد می در وی دمد تا صورت شیر پیدا گردد و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز
چشم باز نکند و چون شش ماه گردد شکار نماید و شیر پیر شده هیچ جانوری را نخورد و بر سر راه افتاده خود را […]
ارسطاطالیس مرویست که نوعی از شیر دیده روی وی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال […] و نوعی دیگر
دیده بشکل دراز گوش که شاخهای سیاه داشت بقدر یک وجب **پلنگ** متکبرترین سباع است و اکثر اوقات سیر شود
سه شبانروز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبوی بود و هرگاه پلنگ مریض گردد موش
خورده تا نیک شود و پلنگ را با شراب آن قدر محبت است که اگر بکنجی برسد چندان بیاشامد که بی شعور شود و گرفتار گردد
یوز مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید
او خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسی که آن جانور را بر ساغری اسب سوار ساخت یزید بن معاویه بود
گرگ چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را گرسنه […] بندند
بچوب […] او آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسخ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد با […]
قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند گربه آنجا در نیاید و پوستش را چون بر […] گوسفند اندازند […]
می برید **کفتار** از گفتار بعضی از علما […] معلوم میشود که کفتار حایض میشود و سالی نر و سالی ماده […]
و ابو حماقت اشتهار دارد […] کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس […]
سازد و بجنس علیق اسب و شتر و دراز گوش و طعمه سباع را نیز نگاه دارد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی
گفته اند که خرس از دهان زاید و او […] گرسنه گردد دستهای خود را بلیسد تا فربه شود **خوک**
قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است و […] کثرت میل […] آبستن شود
و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و بیست بچه زاید و چون به پانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ
علاجش باشد از غرایب آنکه خون خوک را […] خوک بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را
از حدقه بیرون کشند سقط گردد و دیگر اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد از آن او را خوردنی دهند فربه شود […]
[…] **روباه** بحیله و تزویر نظیر ندارد و گویند که هرگاه […] غلبه کند […] آب […]
کیکها بر گرد […] جمع آید […] شکم خود را بر باد کرده برپشت خسپند […]

جندها

جند ها کان بند که مرده است و […] و از حیله انها را صید کند و در جلد و […] نوعی از او دارد می شود که از درختی
بدرختی […] هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا یابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
شخصی بتی داشت و پیوسته نان مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد تا […] روباهی بدانجا رسید و نان مسکه را خورده
بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد **شغال** جانوری مشهورست گویند که اگر
زبانش را در سرای گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی
ماده می باشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و از غرایب حالات او […] پیوسته که حایض میشود و […] باشد
و اعراب گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و به جهت […]
سوکار […] و با […] هوا […] لاجرم در چهل روز یک قطره بول کند […] بیضه نهد و […]
دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال […] **بوزینه** از تمامی جانوران بآدمیان شباهت بیشتر دارد بخندد
و خوردنی طلب نماید و نهایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد حکایت استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته
بود روزی مصاحب خود […] کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون […] بار بوزینه
غالب شده در وقتی که حریف […] رسانید […] که در آن مجلس بود بر سر نهاد […]
گویند اگر از پوست بوزینه غربال سازند و به آن گندم و جو بیزند و بدان مزروعات کنند محصول از آفت […]
ایمن باشد **بوتیمار** عرب او را مالک الحزین گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود
محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد **سگ** بوفاداری […] صاحب خود […] مشهورست
در یکی از کتب بنظر در آمده که روزی در قزوین شخصی که سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تابوتش با سر قبر رفت
[…] باز گشته در موضعی که شخص فوت شده چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد **گربه** چند نوع می باشد از اهلی
و صحرایی و از آن جمله گربه زباد است و آن جانور دم دراز دارد و موی […] سیاه بود و گربه زباد در هند و […]
بسیار باشد و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را […] بسته […]
و […] آن گربه بر گرد آن چوب گردد و خود را […] عرق […] گرده […]
عجایب احوال گربه […] گاهی سیاه […] و گاهی از غایت […]
بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر الضررست گویند که اگر موش […] در خانه […]
کشند دیگر موش در آن خانه در نیاید از امیر نظام الدین […] استماع افتاد که […] در وقتی که […]
اشتغال داشتم در […] که از اصلاح عمارت می ساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و نخود
ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در هر یک سوراخ ریخته بود و […]

و موشی سه چهار موش بچه را در پیش گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداخت
می رفت و او را برداشته پیش می آورد و من چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا خشت و اطراف منزل را چیده و بالا
پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر خبر گرفتم معلوم شد که او آن شب
نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده و چنانچه یک دانه باقی نمانده **خارپشت** شب
رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی او را بگزد جو خورد و نیک شود **سلحفات** او را سنگ پشت و کشف
نیز گویند چون بخشم کند بنظر کردن او را بچه بیرون آورد زیرا که شکل او در سختی مشابه است که اگر بخشم بیند آنرا بشکند
گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میرد آن موضع را سر ماهی رسانند **مار** چندین صنف است و از آنجمله یکی
که بمجرد دیدن او سبب هلاکت می شود و دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند چون عمرش هزار سال گردد
کور گردد و درخت بادیان تازه چشم را بر آن مالد باز دیگر بینا شود دیگر از غرایب حال افعی آنکه چون کشش
باز بروید و همچنین گردنش را ببرند و دمش را بکنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی خوردن [illegible]
او را بشراب میل بسیار بود و هرگاه بشراب دسترس شود چندان بخورد که بی خود گردد و گاه باشد که از مستی بمیرد **ضب**
[illegible] تا آن قدم که مرا پر شود و بچانه از غرایب خلقت او آنکه دندانش حلقه نگردد و حکم [illegible]
و مار از آدمی بسیار بگریزد و اگر او را بتازیانه که بنوعی اسب آلوده شده بزنند بمیرد **کژدم** بقول صحیح از دهان
حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز که حرکت نکند متعرض نگردد
و چون کژدم افعی را بگزد فی الحال بمیرد گویند در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جای دیگر در آنجا آرند زنده نماند **کرگدن**
صورتش بگاومیش نزدیک است و او یک شاخ بزرگ سر تیز دارد بر پشت بینی و با آن شاخ با فیل حرب کند و چون شکمش
شکافند اندرون وی نقش بود نقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمرها سازند
و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آن قدر قوت دارد
که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شود و در کد ازش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر شده [illegible]
سبب هلاکتش گردد **رخ** طایریست که هرگاه کرگدن و فیل را بیابد صورت چند مرد او را از زمین برداشته بمنزل خویش
رساند و چندگاه از گوشت شان طعمه سازد گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقول چهار سال بروایتی هفت
سال بماند بعد از آن سر از فرج او بیرون آرد و چندگاه بچرا مشغول بوده چرا کند و چون خود را تمام بیرون اندازد
بگریزد زیرا که مادر بنسبت او در غایت عداوت باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که از بدن
گوشتش فرو ریزد **فیل** جانوریست بغایت ذکی الحواس در پنج سالگی بجفت میل نماید و ماده اش در دو سالگی حامله گردد
و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال بگرد [illegible] و فیل نر بماده خود بغایت غیور باشد

عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل از وقت [illegible]
بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آنرا بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد
دو سه روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر مغاک رفته چند چوب محکم بر او زند و در آن اثنا کسی آمده آن شخص را از آزار
فیل منع نماید تا فیل با وی انس گیرد و با تشنگی آن شخص نزد آن فیل رفته کوزه ای که مرغوب او باشد پیش وی
و او را گرفته بفیل خانه برد نقلست که نوبتی فیلی از فیل خانه یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب او تعاقب نموده
هر کوره در راه او چاه کنند و چون فیل گریز در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نمود هرگاه که به آب می رفت چوبی
در خرطوم میگرفت و خس پیش رو می نهاد تا دانسته که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و
پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پای آن می گذشت پنهان شد و در
وقتی که فیل بآنجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینه آن فیل بسته بود و
هنوز نگسسته بود محکم گرفت و فیل هر چند اضطراب نمود بر جست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بپهلو غلطان
گشت و بر هر پهلو که غلطید فیلبان به پهلوی دیگر جست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته از
جنبش در داد و فیلبانان او را بفیل خانه آوردند پادشاه در باره او انعامات نمود گویند که اجداد ملوک هند به شکار
فیل رفتند و قرب چهل نفر در جنگل بودند اگر فیل سپید نماید بآن مباهات کنند و جایی که فیل از ولایتی بولایتی برند
و کسی دیگر اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش از پایها درازتر سرش مشابه بسر شتر و شاخهایش مانند
شاخ گاو و پوستش بپوست پلنگ و دمش شبیه دم آهو در وقت رفتار نخست پای چپ بردارد بخلاف حیوانات
دیگر در مولفات بعضی از علما مسطور است که کفتار با ماده جمع می شود و از حیوانی که بعضی از اعضایش مشابه بپدر باشد و بعضی
شبیه بمادر در وجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت گیرد زرافه بهم می رسد **شتر** گویند که او را
زهره نباشد و چون چشمش بستاره سهیل افتد بمیرد **اسپ** بهترین مرکبهاست عجب صورت و سیرت جابجا در
کتب علما ثبت تحریر یافته در باره او احادیث صحیحه مرویست و در یکی از کتب بنظر درآمده که پادشاهی [illegible]
جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که دو سر داشت و دو پا و بر سر هر یک اش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع
می باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر پای شیر افتد و آواز شیر بشنود خود را از ترس بپای او اندازد و عمرش زیاده از
چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست سال شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند و در یکی از تواریخ مذکور است
که نوبتی زنده شیر با یکان دراز گوش بصحرا گریخت و بعضی از وحوش را بگرفت حمار وحشی از وی حاصل گشت و [illegible]
[illegible] حاصل شد و بیداوار والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجه اسب و دراز گوش است از غرایب آنکه اگر کسی کام
داشته باشد آنکه استر را بوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کسی اگر [illegible] **گاو**



شام ادرین و عقاب سه بیضه نهاد و در سی روز بچه بیرون می آرد و از آن یکی بیرون اندازد و بینداز که بوی شفقت نرسد که
جهت سر بچه طعمه بهم نرساند و بچه را که عقاب بیرون افکند مرغی که شکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی
مربی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمام عقابان ماده می باشند
و با غیر خود جفت میکنند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد و بالهایش او را برداشته نتواند و شاید و در چشمه که در عین العقاب
مشهور است غوطه زند آنگاه در آفتاب نگاه دارد تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب ناصور پیدا
شود جگر خرگوش را او خورد و صحت یابد **باز** بعضی اهل لغت گفته اند که باز نمی باشد همه ماده و از جنس دیگر جفت میشود
چرغ جانوری مشهور است که بهیچ یک از طیور شکاری آنقدر صید نتوان کرد که بچرغ و مزاج چرغ گرم است از آن است که در آن میل
خوردن آب کند و از جهت آن دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و در
گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه
بیرون نیاید نقل است که نوشیروان کسری کسی را فرمود که بدترین مرغان را شکار کند و به بدترین هیزمها پخته کباب سازد
و بدترین مردان را دهد آنکس بومی را گرفت و بهیزم تلخ کباب کرده بجاهلی ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او
گشاده ماند و یکی بسته و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب شود **موش گیر** او را غلیواژ و خاد
نیز گویند در رسالة الصید بدین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغان است در تخم نهادن گاهی تخم و گاهی بچه
بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی از یکی بیضه دو بچه بیرون می آرد و این صورت در غایت غرابت گویند که
موش گیر بهترین جانوران است در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بمیرد بالکه قصد بچه و بیضه مرغان همسایگان نکند نوعی
دیگر می رسد که این حیوان سخت که غلیواژ شش ماه ماده می باشد و شش ماه نر چنانکه بعضی از کتب آورده اند که کیسا علیواز نر شود
باشد **کرکس** چون کرکس را عرب نسر خوانند یعنی جوشش داد که او را در درازی عمر وصف بسیار توصیف کرده اند چنانکه گفته اند
که از چهار صد فرسنگ مسافت جیفه را به بیند و دیگر در این مرغ عجایب بوده همچنین آورده اند که بوی مردار از دور شنود و اگر
بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بجز جیفه خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی آنمقدار خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و
کرکس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا گردد از اندوه بمیرد **لکلک** گویند که او جانوری است زیرک و بعضی از حکما
گفته اند که گاه و استخوان لکلک با خود علم داشته باشد بمرد و اگر کسی تخمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود و هم خنده شبانه
کبوتر جانوریست بغایت مقبول انواع او بسیار است جفت و پرها و نغمه او در درستی و شیرازی بادام و صحرایی و آنها
جهت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه خود دور افتد و ده سال بر آن بگذرد طلب آن موضع کند و کبوتران ز نسل او با هم
با یکدیگر تعشق می ورزند و در وقت جفت شدن سرور این هم می بوسند و از رسوم منقولست که عمر کبوتر هزار سال رسد **حبرج**
شنیده ام و صافی منعقف می باشد از نخله در آن مانند دیلمی طوطی سفید نزد او آورده اند که منقار او با بهای سیاه بود

ابوالهوی

و بر سر خود اکلیلی منقش داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند و در زمان فرمان روای
سلطان حسین میرزا طوطی سفید که بالهایش سرخ بود و منقار سیاه دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد
و هر کسی نمره اش را تناول کند حکمت در زبانش پیدا آید **طاوس** عجب صورت و عجیب ترین طیور است و در سه سالگی لون
و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و حق این بر خود بازی کند تخمش را شکند
بنا بر آن بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه بیرون آورد و ماکیان از آن بیضها زیاده از ده عدد را محافظت نتواند کرد و در
رسالة الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر ملاقات نمی نمایند بلکه چون طاوس مست شود در گرد
چشم وی اشک پیدا آید و طاوس ماده آنرا بخورد و ابیضی سبب بیضه نهادنش گردد اما علم حروف را بر عکس این قول
که طاوس بسیار داشت گرانست شایع نموده که مبیضه نمود تا چند نوبت جفت شدن طاوس و اسیان اتفاق شدن خروس
و ماکیان مشاهده کرد و اما از غرایب آنکه چون چشم طاوس بجانوری افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند
خروس بوقت نماز عالم باشد چنانچه اکثر علما مجتهدین بیان فرموده اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گزارد
و در صحیح اخبار آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی چیزی
طلب نمائید که خروس ملکی را می بیند و بانگ میکند و خروس پا در خود غیور است بغایت و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور
تذرو خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم و زمین بی اعتدال فربه شود و در هوای بد در سکام مصحوب شود
لاغر گردد **دراج** مرغی مشهور است و او در وقت از نوا نسیم شمال صدای خوش طیران نماید و در زمان وزیدن هوای جنوب
بال پرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک
نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطیده خاک بر پرهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک نر آشیانه سازد تخفیه را که بچه
شود و کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه را که بچه ده گرد نگاه دارد و کبک ماده خود در غایت غیرت باشد و او را سال
عمر باشد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس او آب را در زمین مخفی می بیند که مردم آن را یافته نتوانند
گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن کامیاب گردد و اگر هدهد را در خانه بیاویزند ساکنان آن موضع از ضرر
سحر ایمن شوند **خطاف** با آدمی انس تمام دارد لاجرم پیوسته در موضعی که دست آدمی رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه
ساخته باشد ار سال گذرد زیرا که هرگاه آوازش بشنود بگریزد گویند که خطاف چهل سال مشود و خطاف بسیار
و در رسالة الصید نوشته اند که ایمنی شناخته باشد **قمری** بعضی از علمای متأخر چنین روایت آورده اند که چون قمری
بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد در بعضی از تواریخ مثبت است که نوعی از این جنس
شنید مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعام مسموم در مجلس حاضر میکردند اشک از چشم
مرغ مذکور روان شدی و مانند سنگ منعقد می شد و آن سنگ را حرز ساخته بر جراحتها نهادند التیام می یافت **جغوک**

ها ضایع گرداند و بهر جا رود همراه برد و در طعمه مدد نماید **حباری** بفارسی او را تغداری گویند و تغداری مرغی است
بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی کسی در بصره تغداری صید کرد از چینه‌دانش سیاه‌دانه که از ولایت شام می‌آید
بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار کند و آخر الامر از گرسنگی بمیرد و ضرب المثل شده که آفت حب
تغداری افکنده و بیست چه هرگاه جانوری پروا ندارد بچنگال بروی افکند و اگر ... تغداری کشته شود و از
بیرون آید از غضب بمیرد و گوشت تغداری باتفاق حکما از لذیذترین لحوم طیور است **ققنس** مرغی است که
در میان آتش جدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و گویند هم در
میان آتش بچه کند و گویند او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته‌اند که چون اجلش نزدیک رسد
هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میان آن
ظاهر شود والعلم عند الله تعالی **خفاش** که او را شب‌پرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف بصفات عجیبه
از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار ... دارد و حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاید و شیر
دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر آنکه ... روزی دو ساعت است
... صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق در سایر اوقات
چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده چون جانوران خورده و خفاش
در فضای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما تفسیر کرده‌اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق
گشته بنابرآن صفت مرغان دیگر ندارد **اما شمه از غرایب امور طیور نیز شنو** بر نهجی که مذکور میگردد نقلست که از اهل
دریای نیل مرغیست که پرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن
بخورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید **الله الله الحق** ... هر کس این کلمه از وی شنود دیگر از حدود ...
مرغیست که او را قاروق گویند و قاروق همواره همراه کشتی طیران مینماید و هرگاه ... خوفناک رسد ...
... میشود که از خانه روزی ضرر ... نوبت بانگ میکند و ملاحان کیفیت حال را دانسته تدارک اشتغال
مینمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از جنس ... می‌باشند و مرغان دیگر بجهت
... از اطراف می‌آیند و ... میگیرند و آن مرغان ... و چون روز بآخر رسد آن طیور کور ...
ضعیف را بگیرند و می‌خورند دیگر در ولایت زنگ مرغیست که بر درخت ... بیضه بنهد و هرگاه که مار قصد بیضه
که بیضه او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده‌اش از حدقه بیرون می‌افتد و بعضی گفته‌اند که هرگاه
که بچه را از بیضه بیرون میکند مار ... و مار را واسطه ... بیضه ... آن
مرغ ... و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی‌سازد مگر بر درخت ... دیگر در جزیره سقلاب طیریست که هرگاه

مانند طیور و از بیضه ... ناخن ... داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته‌اند
عمر چوک هزار سال است ... گرفته‌اند که چوک بکثرت مجامعت مشغول است بنابرآن ...
یکسال عمر می‌یابد **فراشترک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار منقول اول آنکه چون ...
... و جهت دفع خفاش که دشمن بچگان اوست همواره برگ ... در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش از آن ...
بگریزد دیگر آنکه اگر بچه او را بزعفران رنگ نمایند تصور کرده که او را علت یرقان حادث شده فی الحال رفته سنگ یرقان
آورد و ... خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خود نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات
نقل کرد که نوبتی در سقف خانه‌های من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب
دید آغاز اضطراب نموده بر بام برآمد و افغان میکرد تا فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال ...
آنگاه همه ... در همان موضع که آشیانه خراب شده بود بیکلحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک در آنجا آمده
فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از ... صادق القول نقل نمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا ...
بحضور سلطان بدیع میرزا ... نشسته بودیم و در موضعی نشسته بودیم که آشیانه فراشترک در نظر بود ناگاه دیدیم که
ماری قصد کرد که بآن آشیانه رفته بچگان فراشترک بخورد و مادر بچگان ... هر چند مار خود را بآشیانه او رساند
بازآمده و نزدیک به مار رسید و چیزی در دهانش انداخت چنانکه مار ... از سقف خانه بزیر افتاد و جمعی رفته
او را کشتند و در دهانش ملاحظه نموده دیدند که فراشترک ... بوده ... دفع کرده و هر چند
وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه بتحریر آن زبان گشود **عکه** جانوریست بخیانت
موصوف و او بیضه خود را ببرگ درخت بپوشد و از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب ... گذرد ...
شود و همچنین هرگاه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خورش را پنهان نگاه دارد
غراب چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبول است که از خلق کناره گرفته در جایی ...
... و بعضی از علما بر آن رفته‌اند که کلاغ ... نمی‌نماید بلکه ... قناعت کند
آنچه منقول است ... جایز نمیدارد و از این جهت او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه
چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر مادر ... کریه منظر نماید که چند روز ... و در این ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآورد مادر و پدر بآشیانه آمده
تعهد حالش نمایند دیگر آنکه میر کمال الدین حسین ... گفت که در بازار مصر ... دیدم که کلاغی ...
... وحده ... و کلاغ ... که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ... زیرا که در وقتی ...
... آشیانه چون کسی دست جنبانیده اشارت نماید متوهم شده ... اما یکصفت نیک دارد که ...



